فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

جلد چهارم

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی



عباس قدیانی

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران

از دورهٔ اساطیری تا پایان عصر پهلوی

جلد چهارم

عباس قدیانی

انتشارات فرهنگ مکتوب

قدیانی، عباس، ۱۳٤۲-
فرهنگ توصیفی تاریخ ایران: از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی / عباس قدیانی. – تهـران
: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸٤.
ج.: مصور، نقشه، جدول.

ISBN 964-8839-05-0 (دوره)
ISBN 964-8839-00-X (ج.۱)
ISBN 964-8839-01-8 (ج.۲)
ISBN 964-8839-02-6 (ج.۳)
ISBN 964-8839-03-4 (ج.٤)
ISBN 964-8839-04-2 (ج.٥)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ــ تاریخ. الف. عنوان.
٤ ف ٤ ق / DSR ۱۰۹ ۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۴۱۶۰۲-۸۳م

انتشارات فرهنگ مکتوب

تهران – صندوق پستی ۳۴۳۳-۱۹۳۹۵

فرهنگ توصیفی تاریخ ایران (جلد ٤)

از دوره اساطیری تا پایان عصر پهلوی

تألیف: عباس قدیانی
ناشر: انتشارات فرهنگ مکتوب
حروفچینی: آرون
چاپ اول: بهار ۱۳۸٤
چاپ دوم: زمستان ۱۳۸٤
چاپ سوم: زمستان ۱۳۸٥
چاپ چهارم: بهار ۱۳۸٦
لیتوگرافی: اسپادانا
چاپ: نگاران
شمارگان: ۱٥۰۰ نسخه

ع

عادل‌آقا

مستوفی ۷۸۸ هـ. ق.، از سرداران عهد ایلکانیان. از بندگان سلطان اویس جلایر بود و در عهد وی نخست به شحنگی بغداد رسید و سپس به حکومت ری منصوب شد. در سلطنت سلطان حسین ایلکانی، قدرت و نفوذ بسیار به‌هم رسانید، و به اتفاق شاه منصور، مخالفان سلطان حسین را که در تبریز بر وی شوریده بودند، دفع کرد (۷۸۸ هـ. ق.). چندی بعد، جهت دفع فتنهٔ شیخ علی ایلکانی (برادر سلطان حسین)، با سلطان حسین عازم بغداد شد، و شیخ علی را منهزم نمود (۷۸۲ هـ. ق.). پس از آن، از سلطان حسین رنجیده به سلطانیه رفت، و در حدود ری، به فتح بعضی قلعه‌ها اشتغال جست. در زمان سلطنت سلطان احمد ایلکانی، برادرش سلطان بایزید ایلکانی را برخلاف او تشویق و تحریک کرد، و تبریز را گرفت، و چون نتوانست آنجا را حفظ کند، به سلطانیه بازگشت، و شیخ علی را به مخالفت با سلطان احمد برانگیخت. پس از قتل شیخ علی نیز باز لشکر به تبریز برد، و عاقبت با سلطان احمد مصالحه

کرد، و مقرر شد در حکومت بغداد، با او شریک باشد. اما این مصالحه دوام نیافت، و عادل‌آقا به سلطانیه و سَپس همدان رفت، و شاه شجاع آل‌مظفر را به مبارزه با سلطان احمد دعوت کرد. اما سلطان احمد با شاه شجاع ساخت، و عادل‌آقا تنها ماند. سلطان احمد سلطانیه را به بایزید داد، اما چندی بعد آن را از او باز گرفته بایزید را نیز مقید کرد. در این بین، چون سلطان احمد سلطانیه را گذاشته به تبریز و بغداد رفت، عادل‌آقا بر آنجا تسلط یافت، و حتی تبریز را نیز گرفت. عاقبت، با ظهور تیمور، عادل‌آقا در حدود نهاوند بدو پیوست، و چندی بعد به امر تیمور به‌قتل رسید.

عادلشاه افشار

یا علیشاه افشار حدود ۱۱۳۷ ــ ۶۲ ه. ق. شاهزادهٔ معروف سلسلهٔ افشاریه، و از مدعیان سلطنت بعد از نادرشاه افشار؛ پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و برادرزادهٔ نادرشاه افشار. نامش علیقلی‌خان بود، و در زمان نادر یک چند سرداری زابلستان داشت، و نادر در اواخر عهد خود او را جهت دفع شورش اهل سیستان بدانجا فرستاد، و او چون نزد نادر متهم به اخذ بعضی اموال شد، بر جان خود بیمناک گردید و سر به‌مخالفت برداشت و با لشکر زابل و سیستان و هرات عازم جنگ با نادر گشت که در منزل جام و لنگر از واقعهٔ قتل نادر آگاه شد. از آنجا، به دعوت امرای مخالف نادر، به مشهد آمد، و به‌نام علیشاه یا عادلشاه بر تخت نشست (۲۷ جمادی‌الثانی ۱۶۰ ه. ق.)، و برای استمالت مخالفین نادر وکسب وجهه در بین آنها فرمانی صادر نمود و در آن تصریح کرد که قتل نادر به دستور او بوده. سپس نصرالله میرزای افشار و امامقلی افشار، پسران نادر را با چند تن از نوادگان و فرزندان او کشت، و تنها شاهرخ پسر رضاقلی میرزا (شاهرخ افشار) راکه نسبت به صفویه می‌رسانید زنده نگه داشت، تا اگر مردم به احیای

سلطنت صفویه رغبت کنند، او را بر تخت نشانده خود به‌نام او سلطنت کند. عادلشاه دست به تبذیر خزاین و دفاین نادر گشود. پس از آن، اکراد قوچان را تنبیه کرد و سپس به مازندران رفت و یک چند در آنجا به عشرت پرداخت. در این میان، برادرش ابراهیم‌خان (ابراهیم شاه افشار) بر او شوریده او را مغلوب و اسیر کرد (جمادی‌الثانی) ۱۱۶۱ ه. ق.)، اما خود او نیز چندی بعد به‌وسیلهٔ سرداران شاهرخ افشار مغلوب و اسیر شد. شاهرخ هر دو را به مشهد فرستاد. ابراهیم شاه در بین راه مقتول شد، اما عادلشاه را به مشهد بردند، و زنان حرم نادر، به انتقام نادر، او را قطعه قطعه کردند.

عارض

شمارش کنندهٔ لشکر.

عالیجاه مقرب‌الخاقان: ← مجلس‌نویس شاه

عالی‌قاپو، عمارت

ساخته شده در ربع اول قرن ۱۱ ه. ق.، در غرب میدان نقش جهان، دارای هفت طبقه با یک ایوان شامل ۱۲ ستون می‌باشد. نام آن تقلیدی است از «باب عالی» یا قصر سلطان عثمانی در استانبول.

عباس‌میرزا ولیعهد

یا عباس میرزا نایب‌السلطنه، ذیحجهٔ ۱۲۰۳ ــ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ ه. ق.، از شاهزادگان معروف قاجار؛ پسر فتحعلی‌شاه قاجار. با آنکه اولاد ارشد فتحعلی شاه نبود، به سبب آنکه مادرش نیز از ایل قاجار بود، ولیعهد و نایب‌السلطنه شد، اما کفایت و جلادتی که داشت او را بحق شایستهٔ این عنوان نمود. در طی سالهای فرمانفرماییش در آذربایجان، به کمک صاحب‌منصبان روسی و فرانسوی و انگلیسی، نظام جدید نسبتاً مرتبی، تا حدی به اسلوب

نظام اروپایی ترتیب داد، اما متأسفانه، با وجود قدرت نسبی این نظام و مخصوصاً با وجود استعداد نظامی خاص خود او، در طی دو جنگ بزرگ با روسیه کاری از پیش نبرد، و حاصل آن جنگها، عهدنامهٔ گلستان و عهدنامهٔ ترکمانچای بود. اما در مبارزهٔ با عثمانیها پیروزی یافت. عباس میرزا، در اواخر حیات پدر، هنگامی که عزم تسخیر هرات داشت، در ۴۵ سالگی در خراسان وفات یافت، و هم در آنجا مدفون شد. پدرش فتحعلی شاه، چند ماه بیش زندگی نکرد، و پس از او محمد میرزا، معروف به ولیعهد ثانی، پسر عباس میرزا، به سلطنت رسید.

عباس میرزا به جاه‌طلبی و جلادت و شهامت موصوف بود. واتسن، مورخ انگلیسی، او را «شریفترین فرد تبار قاجار» می‌شمارد. وی عده‌ای از جوانان مستعد ایران را برای کسب معارف جدید به اروپا فرستاد.

عباسی

سکه‌ای نقره‌ای که در سلطنت شاه عباس اول صفوی ضرب و به‌نام او خوانده شد. وزن رسمی آن یک مثقال (۴ و ۶۴ گرم) بود. عباسی چهار شاهی بود، و نصف آن (نیم عباسی، که آن نیز از نقره بود) را معمولاً، به‌نام پدر شاه عباس، «خدابنده» می‌خواندند.

در قسمت اخیر عهد قاجاریه، سکه‌ای به‌نام عباسی وجود نداشت، و چهار شاهی یا دو صد دیناری را یک عباسی می‌نامیدند.

عباسیان

آل‌عباسی یا بنی‌عباس سلسلهٔ مشهور از سلسله‌های خلفای اسلامی که بعد از امویان ۳۷ تن از ایشان از ۱۳۲ هـ. ق. تا ۶۵۶ هـ. ق. به توالی خلافت داشته‌اند و پس از بنای بغداد، این شهر مقر خلافت آنان بود.

خاندان عباسی از خاندان

بنی‌هاشم و منسوب به عباس‌ابن عبدالمطلب (عموی حضرت محمد ص) بوده‌اند. نیل آنها به قدرت نتیجهٔ تبلیغات متمادی و استفاده از همهٔ نهضتهای مذهبی، سیاسی، و اجتماعی موجود بر ضد حکومت بنی‌امیه بود.

در دورهٔ اموی، تعداد کثیری شیعه و فرقه‌های طرفدار آنان، که در سراسر قلمرو خلافت (مخصوصاً در عراق جنوبی) می‌زیستند، به دو دستهٔ عمده منقسم بودند. یکی پیروان علویان فاطمی و دستهٔ دوم نخست با قیام (۶۶ هـ. ق.) مختار ثقفی به نام محمد حنیفه پدید آمد. از آن به‌بعد، مدت ۶۰ یا ۷۰ سال، فرقه‌های افراطی گوناگون از ادعای محمد حنیفه و اعقابش به خلافت هواخواهی می‌کردند، و نیروی عمدهٔ آنها را موالی تشکیل می‌دادند، که از حکومت و خلافت عربی و تبعیض نژادی امویان ناراضی بودند. بعد از وفات (۸۱ هـ. ق.) محمد حنیفه، پیروانش به سه دستهٔ عمده تقسیم شدند، که یکی از آنها هواخواه ابوهاشم عبدالله پسر محمد حنیفه بود، و به‌نام وی، به هاشمیه معروف شد. ابوهاشم در ۹۸ هـ. ق. بدون وارث ذکور درگذشت، و پیروانش به دسته‌هایی منشعب شدند، که یکی از آنها مدعی بود که، برطبق وصیت ابوهاشم، امامت از وی به یکی از پیروانش به‌نام محمدابن علی ابن عبدالله ابن عباس، که از خاندان عباس بود، انتقال یافته است. عنوان هاشمیه بر این دسته باقی ماند. محمدابن علی امامت هاشمیه و رهبری دعوت آنان را به نفع خود به‌دست گرفت.

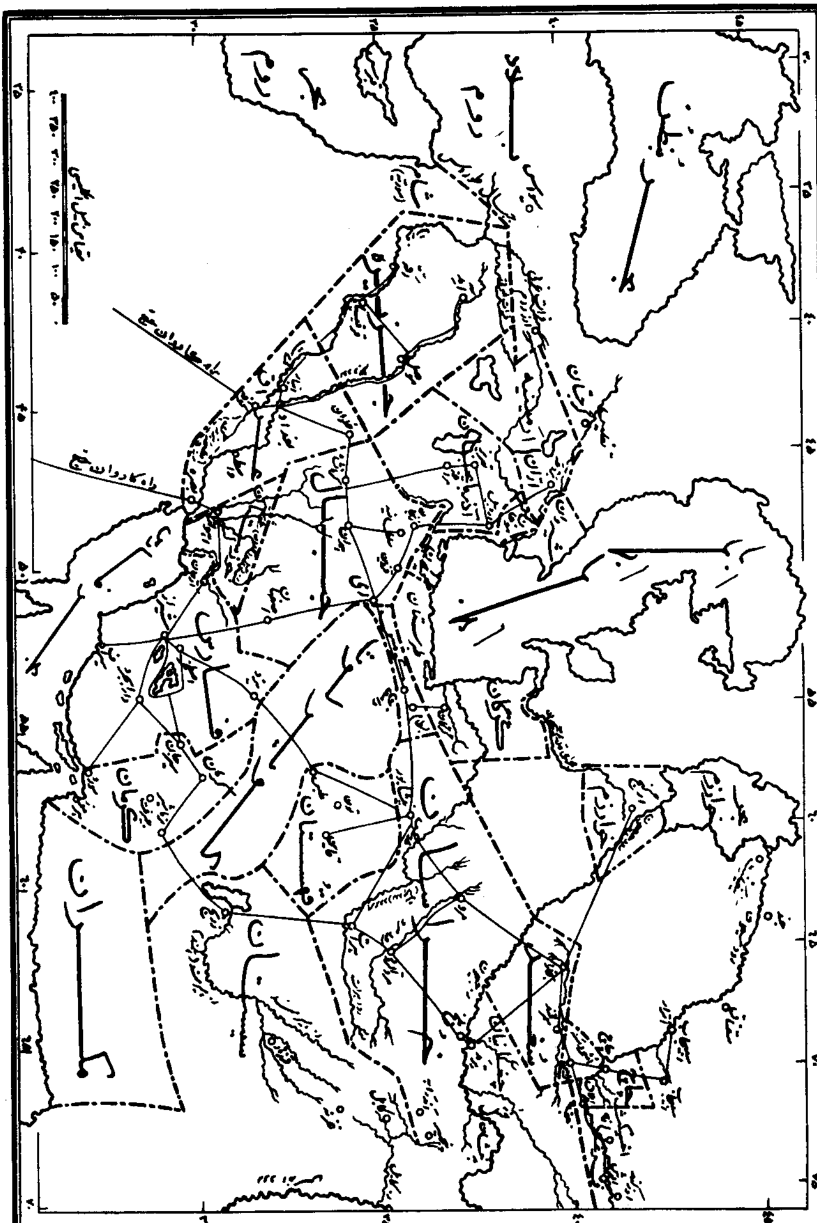
ظاهراً دعوت عباسیان در حدود ۱۰۰ هـ. ق. شدت یافت. مرکز این دعوت کوفه بود، و هاشمیه از آنجا داعیانی به خراسان فرستادند. محمدابن علیَ برای جلب مساعدت شیعیان میانه‌رو، نشر دعوت عباسی را در خراسان به یکی از سران شیعه به‌نام سلیمان‌ابن کثیر سپرد. پس از وفات

خلفای عباسی

ردیف	نام خلیفه	سال هجری		سال میلادی
۱	ابوالعباس عبدالله سفاح بن محمد	۱۳۲	۱۳ ربیع‌الاول	۷۵۴
۲	ابوجعفر عبدالله منصوربن احمد	۱۳۶	۱۳ ذیحجه	۷۵۸
۳	ابوعبدالله محمدمهدی‌بن منصور	۱۵۸	۶ ذیحجه	۷۸۰
۴	ابومحمد موساهادی‌بن مهدی	۱۶۹	۲۲ محرم	۷۹۱
۵	ابوجعفر هارون‌الرشیدبن مهدی	۱۷۰	۱۶ ربیع‌الاول	۷۹۲
۶	ابوموسا محمد، امین‌بن رشید	۱۹۳	۳ جمادی‌الاخر	۸۱۵
۷	ابوجعفر عبدالله مأمون‌بن رشید	۱۹۸	۲۶ محرم	۸۲۰
۸	ابوالحق محمدالمعتصم بالله‌بن رشید	۲۱۸	۱۶ رجب	۸۴۰
۹	ابوجعفر هارون‌الواثق بالله‌بن معتصم	۲۲۷	۱۸ ربیع‌الاول	۸۴۹
۱۰	ابوالفضل جعفرالمتوکل علی‌الله‌بن معتصم	۲۳۲	۲۳ ذیحجه	۸۵۴
۱۱	ابوجعفر محمدالمنتصر بالله‌بن متوکل	۲۴۷	۴ شوال	۸۶۹
۱۲	ابوالعباس احمدالمستعین بالله محمدبن‌معتصم	۲۴۸	۳ ربیع‌الثانی	۸۷۰
۱۳	ابوعبدالله محمد المعتز بالله‌بن متوکل	۲۵۲	۴ محرم	۸۷۴
۱۴	ابواسحاق محمد المهتدی‌بالله‌بن واثق	۲۵۵	۲۷ رجب	۸۷۷
۱۵	ابوالعباس احمد المعتمد علی‌الله‌بن متوکل	۲۵۶	۱۸ رجب	۸۷۸
۱۶	ابوالعباس احمد المعتضد بالله‌بن موفق‌بن‌متوکل	۲۷۹	۲۰ رجب	۹۰۱
۱۷	ابومحمدعلی المکتفی بالله‌بن معتضد	۲۸۹	۲۲ ربیع‌الثانی	۹۱۱
۱۸	ابوالفضل جعفر المقتدر بالله‌بن معتضد	۲۹۵	۱۲ ذیقعده	۹۱۷

ادامه خلفای عباسی

ردیف	نام خلیفه	سال هجری		سال میلادی
۱۹	ابومنصور محمدالقاهر باللّه‌بن معتضد	۳۲۲	۲۷ شوال	۹۵۲
۲۰	ابوالعباس احمدالراضی باللّه‌بن مقتدر	۳۲۹	۶ جمادی‌الاول	۹۴۴
۲۱	ابواسحاق ابراهیم‌المتقی باللّه‌بن مقتدر	۳۳۰	۲۰ ربیع‌الاول	۹۵۱
۲۲	ابوالقاسم عبداللّه المستکفی باللّه‌بن مکتفی	۳۳۳	۲۰ صفر	۹۵۵
۲۳	ابوالقاسم الفضل المطیع باللّه‌بن مقتدر	۳۳۴	۱۲ جمادی‌الاخر	۹۵۶
۲۴	ابوالفضل عبدالکریم الطایع باللّه‌بن مطیع	۳۶۳	۱۳ ذیقعده	۹۸۵
۲۵	ابوالعباس احمدالقادر باللّه‌بن الحق‌بن مقتدر	۳۸۱	۱۹ رجب	۱۰۰۳
۲۶	ابوجعفر عبداللّه القایم بامراللّه‌بن القادر	۴۲۲	۱۱ ذیحجه	۱۰۴۴
۲۷	ابوالقاسم عبداللّه عدةالدین المقتدی بامراللّه بن قایم	۴۶۷	۱۳ شعبان	۱۰۸۹
۲۸	ابوالعباس احمدالمستظهر باللّه‌بن مقتدی	۴۸۷	۱۵ محرم	۱۱۰۹
۲۹	ابومنصورالفضل المسترشد باللّه‌بن مستظهر	۵۱۲	۱۶ ربیع‌الثانی	۱۱۳۴
۳۰	ابوجعفر منصورالراشدبن مسترشد	۵۲۹	۱۷ ذیقعده	۱۱۵۱
۳۱	ابوعبداللّه محمد المقتضی لامراللّه‌بن مستظهر	۵۳۰	۱۸ ذیقعده	۱۱۵۲
۳۲	ابوالمظهر یوسف المستنجدباللّه‌بن مقتضی	۵۵۵	۲ ربیع‌الاول	۱۱۷۷
۳۳	ابومحمدالحسن المستضیء بامراللّه‌بن مستنجد	۵۶۶	۹ ربیع‌الثانی	۱۱۸۸
۳۴	ابوالعباس احمدالناصرالدین‌اللّه‌بن مستضیء	۵۷۵	۲ ذیقعده	۱۱۹۷
۳۵	ابونصر محمدالظاهر بامراللّه‌بن ناصر	۶۲۲	۳۰ رمضان	۱۲۴۴
۳۶	ابوجعفر المنصور المستنصرباللّه‌بن ظاهر	۶۲۳	۱۴ رجب	۱۲۴۵
۳۷	ابواحمد عبداللّه المستعصم باللّه‌بن مستنصر	۶۴۰	۱۰ جمادی‌الاخر	۱۲۶۲



خلافت عباسیان

محمدابن علی (۱۲۵ هـ. ق.)، پسرش ابراهیم (ابراهیم امام) جانشین او شد، و پیروان محمدابن علی، و از جمله سلیمان‌ابن کثیر، به او پیوستند. با روی کار آمدن ابراهیم، فعالیت عباسیان وارد مرحلهٔ جدیدی شد. ابراهیم ابومسلم خراسانی را، که از موالی او بود، برای نشر دعوت عباسی به خراسان فرستاد. دعوت ابومسلم در خراسان قرین توفیق سریع و فراوان گردید. وی در رأس سیاه‌جامگان، خراسان را از دست عمال دولت متزلزل بنی‌امیه خارج کرد و عازم ری شد، و پس از شکست دادن قوای امدادی امویان، نهاوند را تصرف کرد. بدین‌گونه، راه عراق گشوده شد، و در ۱۳۲ هـ. ق. سپاه عباسیان درآمد؛ و چون ابراهیم امام در ۱۳۰ هـ. ق. گرفتار مروان‌ابن محمد شده بود، برادرش، ابوالعباس، به خلافت اعلام شد. در همان سال ۱۳۲ هـ. ق.، مروان در جنگ زاب کبیر مغلوب شد، و کمی بعد به قتل رسید، و بدین‌گونه سلسلهٔ اموی برافتاد.

عبدالحسین هژیر: ← هژیر

عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد

وزیر دورهٔ غزنویان، وزیر سلطان ابراهیم غزنوی که در آغاز حکومت بهرام شاه‌بن مسعود غزنوی کشته شد.

عبدالرحمن فارسی

از وزرای سامانیان که پس از ابوالحسن مزنی وزارت سامانیان به او محول گردید.

عبدالرزاق باشتینی

امیر عبدالرزاق فرزند شهاب‌الدین فضل‌الله (خواجه جلال‌الدین) باشتینی بود.

امیر عبدالرزاق مانند پدر و برادَرانش در دستگاه ایلخانی شغل دیوانی داشت و مردی نیرومند و کمان‌کش و تیرانداز بود و چندان شهرتی در میان مردم نداشت و اغلب منابع از او

به نیکی یاد نمی‌کنند.

عبدالرزاق به‌علت نیروی پهلوانی و اظهار اطاعت و فرمانبرداری مدتیَ از عمر خود را در خدمت ابوسعید ایلخانی در لذت و خوشگذرانی سپری کرده و آنگاه از طرف ایلخان به‌جهت تحصیل اموال به کرمان مأموریت یافت. در کرمان وجوه به‌دست آمده را حیف و میل کرد، متردد و مضطرب بود که چه باید کرد و اندیشه آن را داشت که به زادگاهش رفته و اموال پدری را بفروشد و از بابت مالیات کرمان به ابوسعید بپردازد؛ تا اینکه در نیمه راه خبر درگذشت ابوسعید را دریافت. خوشحال شد زیرا دیگر ایلخان زنده نبود که از او مطالبه اموال کند. چون به باشتین رسید و آنجا را منقلب یافت و از جریانی که در آنجا گذشته بود باخبر شد فوراً با گرفتن جانب روستاییان قیام آنان را رهبری کرد. در این زمان اهل روستا نیز برای مقابله با دشمن نیاز به همچون فردی داشتند، بنابراین روستاییان سرداری او را قبول و او نیز با عزمی راسخ در صف آنان قرار گرفت و عنوان «سربه‌داری» بر خود و اطرافیانش برگزید. مورخان در این عنوان اظهارنظرهایی دارند، ولی آنچه مسلم است مفهوم این عنوان آن بوده است: که ما قیام کنندگان در مقابل دفاع از ناموس و حیثیت انسانی خویش حاضریم سرهایمان را تسلیم دار کنیم ولی ننگ بی‌ناموسی را به خود راه ندهیم. تاریخ این قیام مصادف با سال ۷۳۷ (در فاصله نهم یا دوازدهم ماه شعبان) بوده است و از عبدالرزاق نقل می‌کنند که او اهل قریه باشتین را گرد آورده و به آنان چنین گفته است: «فتنه‌ای عظیم در این مقام پدید آمد، اگر ما مساهله کنیم، کشته شویم به مردی سر خود را بر دار دیدن هزار بار بهتر که به نامردی کشته شدن». از این سبب این طایفه را به سربه‌داران ملقب ساختند.

عبدالرزاق‌بن احمدبن‌حسن میمندی

از وزیران دورهٔ غزنوی که بعد از

طاهر مستوفی، سلطان مودود وزارت خود را به عبدالرزاق داد. وی مدت هفت سال وزارت سلطان مودود را و چهار سال وزارت سلطان عبدالرشیدبن محمود غزنوی را بر عهده داشت. هنگامی که فرخزادبن مسعود به‌حکومت دولت غزنویان رسید، وزارت را به خواجه حسین مهران داد.

عبدالرزاق سربداری = عبدالرزاق باشتینی

عبدالرزاق سمرقندی

کمال‌الدین‌بن عبدالرزاق‌بن اسحق سمرقندی یکی از مورخان مشهور قرن نهم است که در هرات به‌دنیا آمد، ولی به‌سبب آنکه پدرش اهل سمرقند بود به‌سمرقندی معروف شد. وی معاصر شاهرخ تیموری بود و رساله‌ای در صرف و نحو به‌نام این پادشاه تألیف کرد که مورد توجه وی قرار گرفت. سپس از طرف شاهرخ به سفارت هندوستان رفت و سه سال در آنجا ماند و شرحی دربارهٔ این مسافرت نوشت. عبدالرزاق پس از وفات شاهرخ در خدمت میرزا ابوالقاسم بابر، میرزا عبداللطیف و سلطان ابوسعید می‌زیست و بعد از آن عزلت گزید و در خانقاه شاهرخیه منصوب گردید و به سال ۸۸۷ همانجا وفات یافت. از آثار معروف او مطلع‌السعدین می‌باشد.

عبدالرزاق فضل‌الله

نخستین امیر سربدار ملقب به امین‌الدوله که در دربار سلطان ابوسعید خدمت می‌کرد. آمادگی مردم بر اثر جور و ظلم بخصوص بر اثر افراط و تفریط فضل‌الله روز به روز زیادتر می‌شد تا بالاخره عبدالرزاق را به زعامت برگزیدند و سبزوار را تصرف کردند. اگرچهَ عبدالرزاق لشکریان خراسان را شکست داد ولی یک سال بعد خود به‌دست برادرش کشته شد (فوت ۷۸۳ ه. ق.).

عبدالرشید غزنوی

متوفی ۴۴۴ هـ. ق.، پادشاه غزنهَ از سلسلهٔ غزنویان آل‌ناصر، (۴۴۱ ـ ۴۴۴ هـ. ق.) پسر سلطان محمود غزنوی.

عبدالرشید محمود

از سلاطین غزنوی.

عبدالرضا پهلوی

وی در سال ۱۳۰۳ از چهارمین همسر رضاشاه متولد شد. وی نیز در شهریور ۱۳۲۰ به جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ رفت.

او از طرف محمدرضا پهلوی به سمت رئیس سازمان برنامه ۷ ساله منصوب شد و پس از آن ریاست شورای شکار ایران را عهده‌دار شد.

در اواخر سالهای ۱۹۵۰ سخنانی در مورد شاه ایراد کرد و یکی از اظهارات وی این بود که خانواده سلطنتی فاسد است و او از عضویت در آن شرمسار است و شاه قادر نیست افراد درستکاری را در اطراف خود گرد آورد و اقداماتش کشور را به ویرانی می‌کشاند.

عبدالعزیز

ابن ابودلف قاسم‌بن ادریس عجلی دومین نفر از امرای بنی‌دلف کردستان (۲۲۸ ـ ۲۷۰ هـ. ق.).

عبدالعزیز تیموری

از شاهزادگان سلسلهٔ تیموریان؛ پسر الغ‌بیگ. برادرش عبدالطیف تیموری بر او حسد می‌برد، و چون به سلطنت نشست عبدالعزیز را کشت.

عبدالعزیز سامانی

پسر نوح اول سامانی، شاهزاده‌ای از خاندان سامانی.

عبدالله ابن چغانی: ← ابوالمظفر چغانی

عبداللّه‌بن خلافة‌السهمی

فرستادهٔ رسول خدا حضرت محمد (ص) به دربار خسروپرویز پادشاه ایران. وی حامل نامه‌ای بود که پیامبر اسلام خسروپرویز را به اسلام دعوت فرموده بود.

عبدالله‌بن طاهر

فرزند طاهر ذوالیمینین (۲۱۳ ـ ۲۳۰ هـ. ق.) که پس از مرگ برادر (طلحه) مأمون وی راکه در آن هنگام در کرمانشاهان برای جنگ با بابک خرمدین بسیج می‌دید به جانشینی طلحه به خراسان فرستاد.

عبدالله گذشته از حکومت خراسان منصب شرطگی یعنی ریاست شهربانی بغداد را نیز داشت. وی در آبادی نیشابور و خراسان کوشش بسیار نمود و به کشاورزی و حفر قنوات توجه فراوان داشت و بفرمود که کتابی دربارهٔ رسم نگاهداری قنوات تألیف کردند.

فرونشاندن فتنهٔ خوارج، در ۲۱۷ هجری و دفع مازیار در طبرستان در ۲۲۷ هجری از کارهای اوست. عبدالله‌بن طاهر معروفترین پادشاه طاهری است. امیری خردمند و دیندار و دادگر بوده و با توجه به اینکه سهم قسمتی از خراج خراسان را به دربار خلافت می‌فرستاد اما به خلیفه اجازه مداخله در امور داخلی خراسان را نمی‌داد.

عبدالله‌خان استاجلو

عبدالله‌خان استاجلو خواهرزاده شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله صفویه از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

عبدالله‌خان (امین‌الدوله)

در دورهٔ فتحعلی‌شاه، پس از فوت حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی در سال ۱۲۳۹ هـ. ق. فرزند ارشدش عبدالله‌خان به‌جای وی به صدارت منصوب گردید. وی در سال ۱۱۹۳ هـ. ق. متولد و در سال ۱۲۲۸ هـ. ق. بعد از

اینکه پدرش از مستوفی‌الممالکی و امین‌الدوله‌ای به نظام‌الدوله تغییر لقب یافت و لقب امین‌الدوله به وی که در آن زمان بیگلربیگی اصفهانی بود، واگذار شد. عبدالله‌خان از این تاریخ وزیر استیفا یعنی مستوفی‌الممالک و بعد ملقب به امین‌الدوله گردید. مسیر پیشرفت و ترقی عبدالله‌خان در دربار فتحعلی‌شاه تقریباً به‌همان شکل میسر پیشرفت پدرش بود؛ یعنی از بیگلربیگی اصفهانی شروع و به مستوفی‌الممالکی و به امین‌الدوله و سپس به صدراعظمی ختم می‌گردد.

عبدالله‌خان امین‌الدوله نه‌تنها در میان درباریان دشمنان و بدخواهانی از قبیل الهیارخان آصف‌الدوله داشت بلکه در بین طبقه روحانیت نیز از حمایت چندانی برخوردار نبود و عزل وی از صدارت در دوره اول بیشتر به لحاظ شکایتهایی بود که علمای اصفهان از نحوهٔ رفتار منسوبان وی با مردم به‌عمل آورده بودند. عبدالله‌خان امین‌الدوله بعد از عزیمت به نجف اشرف تا آخر عمر به زندگی در این شهر مشغول بود.

عبدالله عزیز

از مردان برجستهٔ اواخر دولت سامانیان که بعد از عزل عبدالرحمن فارسی به وزارت رسید. وی در سال ۳۷۷ هـ. ق. از مقام وزارت معزول گردید وبه خوارزم رفت ولی مدتی نگذشت که نوح‌بن‌منصورسامانی اورانزدخود خواند و مقام وزارت را دوباره به او تفویض نمود، و این امر ادامه داشت تا اینکه در اثراستیلای امیر ناصرالدین سبکتکین بر دولت سامانیان، از وزارت معزول گردید و به زندان افتاد. عبدالله عزیز همچنان در زندان به‌سر می‌برد تا سرانجام در همانجا زندگی را بدرود گفت.

عبدالملک اول سامانی

ابوالفوارس عبدالملک‌ابن نوح سامانی، ملقب به امیررشید، (حدود سال ۳۳۳ تا شوال ۳۵۰ هـ. ق.) پنجمین پادشاه از سلسلهٔ سامانیان (۳۴۳ ـ ۳۵۰ هـ. ق.). وی در ده سالگی به‌جای

پدرش نوح اول به امارت نشست. در آغاز سلطنت با فتنهٔ ابوعلی چغانی که رکن‌الدوله دیلمی نیز با او همدست بود مواجه شد، ولی به کمک ابوسعید فرغانی، سپهسالار خراسان، ابوعلی را عقب نشاند و ابوعلی در این بین وفات یافت و ابوسعید فرغانی اصفهان را به‌وسیلهٔ محمدابن ماکان از دست رکن‌الدولهٔ دیلمی گرفت. رکن‌الدوله از در صلح و دوستی درآمد، و مقرر شد که ری و اصفهان از آن رکن‌الدوله باشد و او هر سال ۲۰۰,۰۰۰ دینار به عبدالملک بپردازد. بعد از کشته شدن ابوسعید فرغانی، سپهسالاری خراسان به ابوالحسن سیمجور رسید، و ابوجعفر عتبی وزارت یافت. اما چندی بعد، ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری معزول شد، و ابومنصور طوسی، سپهسالار گشت، و او نیز اندکی بعد معزول شد، و البتکین به سپهسالاری رسید. عبدالملک بعد از هفت سال روزی در حال چوگان‌بازی از اسب بیفتاد و بمرد.

عبدالملک‌بن مروان

عبدالملک که پس از معاویه بزرگترین خلفای بنی‌امیه است (۶۵ ـ ۸۶ هـ. ق.)، بعد از فراغت از کار شام،



سکه عبدالملک‌بن مروان، سال ۸۰ هـ. محل ضرب مرو (به خط پهلوی)

جنگ با عبدالله زبیر را آغاز کرد و در ۷۱ هجری به عراق لشکر کشید و مصعب‌بن زبیر را مغلوب و مقتول ساخت.

عبدالملک دوم سامانی

نهمین پادشاه سلسلهٔ سامانیان (صفر ــ ذیقعدهٔ ۳۸۹ هـ. ق.). برادر منصور دوم، بعد از عزل و خلع برادر، به‌دست بکتوزون و فائق خاصه، به امارت نشست. ولی زمام همهٔ امور در دست فائق و بکتوزون بود. پس از جلوس او، محمود غزنوی به‌قصد تنبیه فائق و بکتوزون لشکر آورد، و در حدود مرو آنها را شکست داد، و خراسان را بگرفت. ایلک‌خان نیز به‌بهانهٔ حمایت از عبدالملک دوم، از سمرقند به بخارا آمد و شاهزادگان سامانی و رجال دولت عبدالملک را بگرفته و در بند کرد و به اوزکند فرستاد. عبدالملک متواری شد ولی چندی بعد دستگیر و به حبس افتاد تا اینکه بمرد و گویند ایلک‌خان او را کشت.

عبدالملک نوح سامانی

پس از نوح‌بن نصر پسر مهترش امیر رشید عبدالملک به پادشاهی رسید (۳۴۳ هـ. ق.) و ابومنصور محمدبن عزیز را وزارت داد. در آغاز کار او، ابوعلی چغانی باز در خراسان سر به شورش برداشت و رکن‌الدوله حسن بویه به‌سوی گرگان رفت، ولی سپهسالار عبدالملک که «ابوسعیدبکربن مالک فرغانی» نام داشت این فتنه‌ها را فرو نشاند. چون جمعی از سپاهیان ترک از ابوسعید فرغانی خشنود نبودند، عبدالملک او را بکشت و الپتکین را که از سرداران ترک بود و از غلامی به رتبهٔ سپهسالاری کل رسیده بود به‌جای او گماشت و مقارن همین احوال ابوعلی محمدبن بلعمی پسر ابوالفضل بلعمی را وزارت داد؛ وی همان است که تاریخ طبری را در زبان فارسی ترجمه کرده است. عبدالملک در یازدهم شوال ۳۵۰ هـ. ق. از دنیا رفت.

عبیدالله طاهری

ابواحمدعبیداللّهابن‌طاهر، (۲۲۳ ـ ۳۰۰ هـ. ق.) از امرای دولت عباسی، و از رؤسای خاندان طاهریان و آخرین شخصیت برجسته و مشهور این خاندان.

عُتبی

ابوالحسن عبداللّه‌بن عُتبی، متوفی ۳۷۲ هـ. ق.

وزیر امیر نوح سامانی. وی در جوانی به وزارت رسید و قدرت و کفایتی تمام از خود بروز داد. به‌سبب عزل ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری خراسان و سعی در نصب حسام‌الدوله تاش به‌جای او، به‌تحریک ابوالحسن سیمجور و فائق خاصه، به‌دست غلامان درگاه به قتل رسید.

عُتبی

ابوجعفر احمدبن عتبی که پس از عزل ابومنصور محمد پسر عزیز از مقام وزارت سامانیان به‌مقام وزارت منصوب گردید و مقام سپهسالاری دولت سامانیان نیز به ابوالحسن محمد پسر ابراهیم پسر سیمجور محول شد.

مدت وزارت ابوجعفر احمد عتبی مدتی نپایید و سرانجام در سال ۳۴۸ هـ. ق. عبدالملک‌بن نوح وی را به جرم اسراف در خرج و بدگوییهای مردم از کار برکنار کرد.

از وقایع مهم زمان وزارت ابوجعفر عتبی، آشتی سامانیان و دیلمیان بود که در اثر دوستی عتبی با ابن‌الحمید وزیر و رکن‌الدوله دیلمی ایجاد شد. این مصالحه در سال ۳۶۱ هـ. ق. عملی گردید.

عتیق‌الله

خواجه عتیق‌الله پسر مولانا نصیرالدین محمد از وزیران دورهٔ تیموری.

عثمانیان

اصل عثمانیان عشیره‌قایی است که

از ترکان غزنه به‌شمار می‌رفتند و در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری از آسیای مرکزی به کرمان و سپس به ناحیه بین ارزرَوم و ارزنـجان در آسـیای صـغیر مـهاجرت کردند و بعدها به اطاعت سلاجقه روم در آمـــدند. در ۶۹۹ ه. ق. عــثمان‌بن ارطـــغرل دعـــوی اســتقلال کــرده و ســــرزمینهایی از کشـــور بــیزانس را بــه‌تصرف درآورده و دولت عــثمانی را تأسیس کرد. از پادشاهان بـزرگ ایشـان ایلام بایزید بود که بـه‌دست تـیمورلنگ در ۸۰۴ ه. ق. به اسارت درآمد. در سال ۸۵۷ ه. ق. مـحمد ثـانی مـعروف بـه ســلطان مـحمد فـاتح، قسـطنطنیه را پایتخت دولت عثمانی قرار داد.

سلطان سلیم اول کـه مـعاصر شـاه اسماعیل صفوی است در سال ۹۲۳ به مـصر و سوریه و مـدینه و مکـه دست یافت و المستمسک‌بالله آخرین بازمانده خلفای عباسی مصر را مـجبور کـرد کـه خلافت اسـلامی را در مـحضری کـه از فقها و عـلما تشکـیل شـده بـود بـه وی واگـــذار کـــند و از آن تـــاریخ ســـلاطین عـثمانی خـود را خـلفای پـیامبر اسـلام خواندند و جز ایران که بـه ابـتکار شـاه اسماعیل مذهب شیعه را پذیرفت و زیر بار آنان نرفت بر دیگر ممالک اسـلام و اروپـا و شـــمال افـریقا بـه‌نام خـلافت حکومت کردند.

عجم

عنوانی که اعراب بر ملل غیر عرب اطلاق کرده‌اند. از آنجا که نیرومندترین همسایهٔ اعراب ایرانیان بوده‌اند، عـنوان عجم بیشتر به ایرانیان و فرس گفته شده است، و با اینکه عنوان «عرب و عجم» در آغـاز مـعنی «عـرب و غـیر عـرب» داشته، اما بعد معنی «عـرب و ایـرانـی» بـــه‌خود گـــرفته است. عـراق عـرب (= ســـواد) در مـــقابل عـراق عـجم (= جبال).

عجمستان

ممالک فارسی، ممالک عجم و این

اطلاق مربوط به بعد از اسلام است و چون زبان مردم غیر عرب را نمی‌فهمیدند آن را عجم نام نهادند.

عُذیب

عُذیب در دورهٔ ساسانی یکی از ایستگاههای پنجگانه ایران برای پذیرایی سفیران خارجی و یکی از پادگانهای نظامی در مرز غربی ایران و در حاشیهٔ صحرا بود که در مرز نجد و در شش میلی غرب قادسیه قرار داشت و تا حیره بیست و یک میل فاصله داشت.

عذیب را معمولاً با قادسیه ذکر می‌کنند که آن هم یکی از پادگانهای نظامی ایران در حاشیه صحرا بود و به سبب جنگی که در آنجا بین اعراب و سپاهیان ساسانی رود داد شهرتی بیش از عُذیب و سایر پادگانهای مرزی ایران یافت.

عراق عجم

۱ ـــ ولایت ایران، در اصطلاح جغرافیای تاریخی، نامی که از قرن ۶ ه.ق. در عهد سلاطین متأخر سلجوقی، جایگزین نام جبال یا بلادالجبل گردید. قید عجمی برای تشخیص این ناحیه از ناحیهٔ عراق عرب در بین‌النهرین بود، و هر دو قسمت را عراقین (= دو عراق) می‌خواندند. ناحیهٔ جبال ناحیهٔ کوهستانی ممتد از دشتهای بین‌النهرین تا کویر مرکزی ایران و همان ناحیه‌ای است که یونانیان آن را مدیا می‌خواندند.

۲ ـ در تقسیمات جغرافیایی کشور قبل از ۱۳۱۶ ه. ق. عراق عجم نام ولایتی از ولایات ایران، مطابق شهرستانهای اراک و تفرش بود که این عراق عجم را نباید با عراق عجم در اصطلاح جغرافیای تاریخی خلط کرد.

عروةالوثقی

روزنامه‌ای که سید جمال‌الدین اسدآبادی در پاریس منتشر می‌ساخت.

عزالدین حسین غوری

از امرا و سلاطین آل‌شنسب در

ولایت غور؛ پسر قطب‌الدین حسن غوری. وی در زمان سلطنت (۵۱۱ـ ۵۵۲ هـ. ق.) سلطان سنجر می‌زیست.

عزالدین عبدالحمیدابن هبةالله: ← ابن ابی‌الحدید

عزالدین لُر

ملک عزالدین‌ابن شجاع‌الدین. فرمانروای لُر کوچک و شانزدهمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لُر کوچک، فرزند شجاع‌الدین محمود لُر، در ۱۲ سالگی، بعد از وفات پدر، به‌جایش نشست. با خاندانهای آل‌مظفر و آل‌جلایر روابط خویشی داشت و یک دخترش را به شاه شجاع و دختر دیگرش را به سلطان احمد ایلکانی داد. امارت او با یورشهای امیرتیمور به ایران مواجه بود.

عزالدین مظفر

از رجال معروف عهد ایلخانیان مغول در قرن ۷ هـ. ق. عزالدین مظفر طرح تأسیس پول کاغذی معروف به چاو را به گیخاتوخان و وزیرش صدرجهان زنجانی پیشنهاد نمود. در ذیقعدهٔ ۶۹۳ هـ. ق. چاو در تبریز به روی کار آمد و مردم آن را قبول نکردند و عزالدین مظفر را که موجب رواج آن بود، هجو کردند و لعن نمودند، و حتی در صدد برآمدند که او را هلاک نمایند، تا شاه حکم فسخ آن را داد.

عزالملک پسر نظام‌الملک

عزالملک پسر نظام‌الملک، وزیر سلطان برکیارق سلجوقی فرزند ملکشاه سلجوقی. وی مردی فاسق و شریر و عیاش بود. سلطان برکیارق چون وضع را بدین منوال دید، او را از منصب وزارت عزل کرد و آن مقام را به برادرش مؤیدالملک داد.

عزیزالدین کاشانی

وزیر طغرل شاه سلجوقی آخرین

پادشاه سلجوقیان عراق؛ به علت اینکه عزیزالدین به اتابکان توجه داشت، مورد غضب طغرل شاه واقع شد و دستور داد او و پسرش را در قلعهٔ همدان زندانی کردند و سپس هر دو را کشتند.

عزیزخان آجودان‌باشی

رئیس مدرسهٔ دارالفنون پس از میرزا محمدعلی‌خان.

عسس (asas)

نگهبان شب وگشتی و پاسدار شهر در طول مدت شب. در عهد صفویه نگهبان شب گزمه یا احداث وگاهی نیز مانند سابق عسس نام داشته و تحت نظر داروغه یا میرشب بوده است.

عصر اوستایی

هنگامی که آریاها به سوی مغرب مهاجرت کرده بودند در مشرق فلات ایران مسکن گزیدند و نام خود را بر این فلات نهادند. چون رهبر معنوی بزرگ آریاها در این عصر پیامبری به نام زرتشت بود و کتاب آسمانی به اسم اوستا داشت از این رو، این دورهٔ زندگی آریاها را عصر اوستایی خوانده‌اند.

عصر پیشدادی

۱ ـ این عصر شامل قرون قبل از تاریخ است و به دو قسمت تقسیم می‌شود از آغاز پیشدادیان تا منوچهر و از او تا پادشاهی کیقباد.

۲ ـ قسمت اول شامل دوره‌هایی است که آریاهای ایرانی و هندی با هم می‌زیستند و جمشید و فریدون یا به تعبیر بهتر سلسلهٔ جمشیدی‌ها و فریدونی‌ها از این ادوارند.

۳ ـ قسمت دوم شامل عصری است که آریاهای ایرانی در ایران برقرار شده و سلسلهٔ منوچهری هاوزابی‌ها از این عصرانَد.

۴ ـ جمشید و فریدون از نظر آنکه نام آنها در کتاب ودا ذکر شده بر هوشنگ و تهمورث که تنها نامشان در

اوستا آمده از حیث زمان مقدّم بودند.

۵ ـ سلسلهٔ جمشیدی‌ها در فشار اقوام آریایی نژاد واقع شده منقرض گردیدند.

۶ ـ مدت سلطهٔ این اقوام مهاجم (ضحاکیها) به اندازه‌ای که در داستانها گفته شده طولانی نبوده و ظن‌قوی این است که حکومت آنان از دو قرن تجاوز نمی‌کرده است.

۷ ـ فریدونی‌ها نیز در فشار مردمان آریایی واقع شده پس از جنگهای متمادی منقرض شدند.

۸ ـ با سلسلهٔ منوچهری‌ها دول شرقی ایران تشکیل شد. ظنّ قوی می‌رود که پایتخت این دولت در آمل مازندران بود و آنان تکیه به استحکامات طبیعی البرز داشتند.

۹ ـ سکاها باز این دولت را در فشار گذاشته آنان را منقرض کردند.

۱۰ ـ باز دولتی تشکیل شد که آن را دولت زابی‌ها باید نامید. این دولت موقتاً قراری باسکاها بست ولی صلح طولی نکشید زیرا دولت شرقی در حال انحلال بود و بالاخره در تحت فشار سکاها دولت زابی‌ها نیز منقرض شد.

۱۱ ـ وقایع عهد پیشدادی در هر دو قسمت وقایع قبل از تاریخ است به استثنای سه فقره: اول سلطهٔ آشوری بر ایران که داستان گویان ادوار بعد آن را به آخر دورهٔ جمشیدی و ضحاک مربوط نموده‌اند. دوم خلاصی ایران از قید آشور که به ابتدای دورهٔ فریدونیان منتقل گردیده است. یعنی واقعه اولی را تقریباً ۸ قرن و دومی را ۶ قرن پیش برده‌اند. سوم آمدن سکاها به ماد، در زمان هوخشتره که خاطره آن به واسطه شباهت آن با استیلای سکاهااز طرف مشرق با خاطره‌های یک قرن قبل از این مخلوط شده است.

۱۲ ـ زمان آمدن آریاهای ایرانی به مشرق ایران مقارن اول قرن نهم قبل از میلاد یا در حدود آن است و در اواخر قرن هشتم کانون شمال شرقی آریاهای ایرانی خاموش گردید و پس از آن مشرق

ایران نیز چون مغرب ایران در قرن هفتم قبل از میلاد به دست آشوری‌ها و بعدها به دست مادها افتاد.

عصر حجر

۸۵۰۰ قبل از میلاد

عصر دیرینه سنگی

عصر «پالئولیتیک» که در اولین اوج یخبندان به دو مرحلهٔ تحتانی و فوقانی تقسیم می‌شود. مرحلهٔ سنگ لب تیز که آن دو را تفکیک می‌کند دیرینه سنگی میانی محسوب می‌شود.

از اولین تمدنهای میان سنگی که آثار مبنی بر استفاده از گندم، ماهیگیری، ابزار سنگی، و استخوانی در «وادی النطواف» واقع در فلسطین کشف شده است.

عصر ودایی

دوره‌ای که آریاییهای ایرانی و هندی با هم می‌زیستند و یا تازه از هم جدا شده بودند. این عصر را به نام کتاب «ودا» که قدمت سرودهای آن از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. است، عصر ودایی خوانده‌اند. در کتاب ودا آمده است که آریاها در این عصر در سرزمینی به نام «آریه ورته» می‌زیستند که ظاهراً این نام همان باشد که به صورت «آئیریانه و ئَجه» درکتاب اوستا آمده است. آریه‌ورته به معنی چراگاه شبانان آریایی است. زیرا آریاها در آن عصر زندگی شبانی داشته و به چراندن گاو و گوسفند می‌پرداختند.

عصمة‌الدین

شهرت ملکه «زیتون‌خاتون»، زوجهٔ ارسلانشاه اول پادشاه سلاجقه کرمان. وی از شاهزاده خانمهای هرات بود، و بعد به بردگی افتاد و ارسلانشاه او را خرید و به زنی گرفت. آثار و ابنیهٔ او در کرمان وجود دارد.

عضدالدوله

۱ ــ احمد میرزا ابن فتحعلی‌شاه

قاجار، شاهزادهٔ قاجاری و از رجال قرن سیزدهم هجری در ایران. وی پدر سپهسالار وجیه‌الدوله میرزا و مؤلف «تاریخ عضدی» است.

۲ــ بازوی دولت، یاور دولت.

عضدالدوله دیلمی

مغیث‌الدین فناخسرو ابوشجاع رکن‌الدوله حسن، پادشاه مقتدر سلسلهٔ آل‌بویه که بنابه وصیت عمادالدوله، از سال ۳۳۸ هـ. ق. امارت فارس یافت. در این زمان حکومت اصفهان در اختیار پدرش و اهواز و خوزستان و بغداد زیر نفوذ عمش معزالدوله و حکومت جنوب شرقی ایران با یکی از عمال آل‌بویه موسوم به محمدبن الیاس بود. در سال ۳۷۵ هـ. ق. فرستادهٔ الیاس به‌نام یاسع بن محمداسماعیل طغیان کرد که ابوالفوارس پسر عضدالدوله آن را فرو نشانید. در این وقت با مرگ معزالدوله و روی کار آمدن پسر بی‌لیاقتش بختیار در بغداد آشوبی بپاشد و در محاصره سبکتکین و روی کار آمدن آلپتکین کار بر عزالدوله (بختیار) سخت شد و از عضدالدوله کمک خواست و عضدالدوله با لشکری عظیم به بغداد رفت و محیط را از دشمنان پاک کرد و به حکومت آنجا طمع کرد و عزالدوله را توقیف و مجبور به استعفا نمود. این خبر به رکن‌الدوله رسید و او منقلب شد و دست از خوراک کشید و به مرگ تن در داد و عضدالدوله برای تسکین پدر، حکومت به عزالدوله واگذاشت و به فارس بازگشت و عزالدوله در سال ۳۶۶ که سال مرگش بود او را بخشید و جانشین خود قرار داد و از فرزندان دیگرش خواست از او اطاعت کنند، ولی این بار عزالدوله قیام کرده و خواست شیراز را بگیرد ولی شکست خورد. عضدالدوله حکومت شام را به او داد ولی باز قیام کرد و این بار گرفتار و مقتول شد. برادرش مؤیدالدوله حاکم اصفهان، همواره از او اطاعت می‌کرد ولی برادر دیگر فخرالدوله آرام نداشت.

عـضدالدوله بـرای گـوشمالی او لشکـر کشید و او شکست خورد و فـرار کـرد. عضدالدوله متصرفات فـخرالدوله را بـه مؤیدالدوله واگذاشت و فخرالدوله که به قابوس وشمگیر پناه برده بود به وسـیلهٔ عضدالدوله احضار شد، ولی قابوس از دادن او خودداری کـرد. مـؤیدالدوله بـا لشکری عظیم مأمور این کار شد و گرگان را تـصرف کـرد. عـضدالدوله بـه مـرض صرع درگذشت (۳۷۲ ه. ق.).

عضدالملک

لقب و شهرت علیرضاخان ایلخانی ۱۲۶۳ ــ ۱۳۲۸ ه. ق. نـایب‌السـلطنهٔ «احـمدشاه قـاجار» و از رجـال اواخـر قـاجاریه. پـدرش، مـوسی‌خان پسـر سـلیمان‌خان قـاجار، از بسـتگان مـادر ناصرالدین شاه بود. علیرضاخان نخست پیشخدمت خاصهٔ ناصرالدین‌شاه بـود. بعدها لقب عضدالملک یافت.

زمانی که مجلس عـالی احـمدشاه قاجار را به پادشاهی ایران منصوب کرد، به‌سبب صغرسن و عدم رشد وی نیابت سلطنت را به عضدالملک تفویض نمود، و وی تا آخر عمر این سمت را داشت، و بعد از او ناصرالملک به نیابت سـلطنت انتخاب شد.

عطا: ــــ المقنع

عطاملک جوینی

عـلاءالدیـن عـطاملک‌ابـن‌محمد، (۶۲۳ ــ ۶۸۱ ه. ق.) از رجال و مورخین ایـرانـی در قـرن هـفتم هـجری قـمری. مـؤلف تـاریخ جـهانگشای؛ از خـاندان جـوینی و بـرادر خـواجـه شـمس‌الدیـن جوینی. از جوانی وارد کارهای دیوانـی شـد، و بـه خـدمت میر ارغـون آقـا، حکمران خراسان پیوست و دوبار همراه وی به مـغولستان سـفر کـرد. او در ایـن سفرها به احول مغول آشنایی یافت. در ۶۵۴ ه. ق. کـه هـولاکـوخان مـغول بـه خراسان آمـد، عـطاملک بـه خـدمت او پیوست. عطاملک چندی محبوس بود و

پس از جلوس تکودارخان آزاد شده ولی کمی بعد در اران درگذشت.

علاف: ← آرشام

علامی

ابوالفضل علامی، مورخ ایرانی قرون دهم و یازدهم ه. ق.، آیین اکبری (جلد چهارم تاریخ اکبرنامه) را در ۱۰۰۶ ه. ق. تألیف کرد، و بر آن فصلی در ترجمهٔ احوال شاعران هند که معاصر اکبرشاه بودند بیفزود. مجلدات دیگر اکبرنامه تألیف ابوالفضل وزیر اکبرشاه است که در آنها تاریخ مفصل اکبرشاه و تیموریان هند راگرد آورده است.

علاء

حسین علاء فرزند محمدعلی‌خان علاءالسلطنه، در سال ۱۲۶۱ ه. ش. در تهران متولد شد. دوران کودکی را در قفقاز گذراند. سپس به‌واسطه مأموریت پدرش (سفارت ایران در لندن) به همراه خانواده به انگلستان رفت و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در لندن، در مدرسه حقوق ثبت‌نام کرد، اما قبل از اتمام تحصیلات، در هفده سالگی به‌عنوان وابسته سفارت ایران در لندن، به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و از این زمان به‌بعد زندگی سیاسی علاء شروع شد.

وی پس از اخذ دکترای حقوق از دانشگاه کمبریج، در ۲۸ سالگی به ایران بازگشت. در سال ۱۲۸۵ ه. ش. زمانی که پدرش وزیر امور خارجه شد، به تقلید از نصراللەخان مشیرالدوله، حسین علاء را به ریاست کابینه وزارت خارجه تعیین کرد. علاء سالهای متمادی به‌عنوان سفیرکبیر ایران در کشورهای اسپانیا (مهر ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۳۰۰)، آمریکا (۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ه. ش.)، فرانسه (مهر ۱۳۰۶ تا مهر ۱۳۱۱) و انگلستان (آذر ۱۳۱۳ تا اسفند ۱۳۱۵) به فعالیت پرداخت. وی در چندین کابینه به‌عنوان وزیر فواید عامه و تجارت و

وزیر امور خارجه عضویت داشت.

از دیگر مناصب علاء می‌توان به‌نمایندگی مردم تهران در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی، وزارت دربار، ریاست بانک ملی ایران، ریاست شورای عالی بنگاههای خیریه، ریاست شورای عالی پیشاهنگی و ریاست شورای مرکزی جشنهای دربار شاهنشاهی اشاره کرد.

حسین علاء بعد از ترور رزم‌آرا در هیجدهم اسفند ۱۳۲۹، به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی شد. نخست‌وزیری علاء مصادف شد با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و در نتیجه علاء بیش از سه ماه بیشتر نتوانست دوام بیاورد و به‌علت ضعف و ناتوانی در حل بحران نفت و فشار دولت انگلستان، در ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ استعفای خود را تسلیم شاه نمود. حسین علاء برای دومین بار در سال ۱۳۳۳ مأمور تشکیل کابینه شد و با نظر شاه به تعیین وزیران پرداخت و کابینه خود را ابتدا به شاه و سپس به مجلس سنا و شورای ملی معرفی کرد.

از حوادث مهم دوره دوم نخست‌وزیری علاء می‌توان به تخریب حظیرةالمقدس، مرکز تبلیغات فرقه بهایی در تهران ــ بازپس‌گیری یازده تُن طلای امانتی ایران در نزد دولت شوروی و پایان یافتن علامت‌گذاری مرز ایران و شوروی، الحاق ایران به پیمان بغداد و سپس سنتو، دستگیری و اعدام فداییان اسلام و برگزاری انتخابات دوره نوزدهم مجلس شورای ملی اشاره کرد.

حسین علاء در فروردین ۱۳۳۶ به‌دستور شاه از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و سناتور انتصابی تهران شد و سرانجام در سال ۱۳۴۳ در ۸۲ سالگی درگذشت.

کابینهٔ اول حسین علاء

۱. وزیر دادگستری: شمس‌الدین امیرعلایی.

۲. وزیر امور خارجه: عبدالله انتظام،

کفیل وزارت امور خارجه: حسین قدس نخعی.
۳. وزیر کشور: سرلشکر فضل‌الله زاهدی.
۴. وزیر جنگ: سپهبد نقدی.
۵. وزیر دارایی: محمدعلی وارسته.
۶. وزیر فرهنگ: حبیب‌الله آموزگار.
۷. وزیر راه: سرلشکر حسن ارفع.
۸. کفیل وزارت بهداری: دکتر عباس نفیسی، وزیر بهداری: دکتر عباس نفیسی.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس احمد زنگنه.
۱۰. وزیر اقتصاد ملی: دکتر جمشید مفخم.
۱۱. وزیر کشاورزی: ضیاءالملک فرمند.
۱۲. وزیر کار: مهندس حبیب نفیسی.
۱۳. وزیر مشاور: علی دشتی.

علاءالدوله

حاکم تهران در سلطنت مظفرالدین‌شاه و صدارت عین‌الدوله.

علاءالدوله ابن بایسنقر

علاءالدولهٔ تیموری، ۸۲۰ ـ ۸۶۵ ه. ق.، از شاهزادگان معروف سلسلهٔ تیموریان؛ پسر بایسنقر. در ۸۵۰ ه. ق. بعد از وفات میرزا شاهرخ تیموری، در هرات به سلطنت نشست. بعد از اندک مقاومت، با الغ‌بیک و ابوالقاسم بابر صلح کرد، و بر قسمتی از ولایات دامغان، استراباد، قوچان، قومس و شمال خراسان دست یافت. در ۸۲۵ یا ۸۵۵ ه. ق. از الغ‌بیک شکست خورد و یک چند در دشت قبچاق متواری بود. بعد از او پسرش ابراهیم‌ابن علاءالدوله به دعوی جانشینی او برخاست.

علاءالدوله ابوکالیجار

شهرت امیر گرشاسب از امرای بنی‌کاکویه؛ پسر علاءالدوله کاکویه. بعد از وفات (۴۳۳ ه. ق.) پدر، یک چند حکومت همدان و نهاوند داشت. شهمردان رازی کتاب نزهتنامه علایی را

به نام وی تألیف کرده است.

علاءالدوله کاکویه

شهرت علاءالدوله ابوجعفر محمدابن دشمن زیار متوفی ۴۳۳ ه. ق. از بزرگان دیالمه، و مؤسس امارت بنی‌کاکویه. پدر وی برادر (برادر مادر؟) سیده خاتون بود، و بعد از وفات فخرالدولهٔ دیلمی، حکومت اصفهان را به او داد (۳۹۸ ه. ق.). ابوجعفر در ۴۱۴ ه. ق. لشکر به همدان برد، و آنجا را از سماءالدولهٔ دیلمی بگرفت.

در ۴۲۰ ه. ق. سلطان محمود غزنوی به ری و قزوین و سایر متصرفات مجدالدولهٔ دیلمی دست یافت. در این تاریخ حکومت اصفهان و همدان و شاپورخواست با علاءالدوله بود، و چون وی دریافت که ممکن است محمود نسبت به قلمرو او هم نظری داشته باشد پیشدستی کرد، و در اصفهان خطبه به‌نام محمود غزنوی خواند. سلطان محمود هم متعرض او شد، و علاءالدین همچنان در حکومت ولایات خود باقی ماند. اما پس از مراجعت محمود به غزنین، پسرش مسعود (مسعود اول غزنوی) به اصفهان حمله کرده آنجا را از دست علاءالدوله بیرون آورد، و پس از تعیین حاکمی برای اصفهان، خود به ری بازگشت. ولی مردم اصفهان بر این حاکم شوریده او را کشتند. مسعود دگربار از ری به اصفهان آمده، جمع کثیری از اهالی شهر را کشت و شهر را مجدداً تحت امر خود درآورد؛ علاءالدوله فراری و متواری شد. در ۴۲۱ ه. ق. مسعود به همدان لشکر کشید، و عمال علاءالدوله به خوزستان گریختند، و چون در این موقع مسعود بر اثر مرگ سلطان محمود به خراسان رفت، علاءالدوله نیز فرصت را مغتنم شمرده بر اصفهان دست یافت و به سهولَت همدان و ری را متصرف شد. مسعود سپاهی به ری فرستاد، و در جنگی که درگرفت علاءالدوله مجروح شد، و به یکی از قلاع همدان گریخت.

مسعود در ۴۲۴ ه. ق. که ابوسهل حمدوی را عمید عراق کرد، عذر علاءالدوله را که طلب عفو مَی‌کرد پذیرفت، و او را به شرط پرداخت مقرری سالیانه، بر اصفهان باقی گذاشت. بین ابوسهل و ابوجعفر کاکویه یک چند نزاع بود، و بارها بین آنها صلح و جنگ اتفاق افتاد.

علاءالدوله، میرزا احمدخان

متوفی ۱۳۲۹ ه. ق. از مشاهیر اعیان و رجال و حکام دولت قاجار؛ پسر محمدرحیم‌خان قاجار دولو. در عهد ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه در بلاد شیراز، کرمانشاه، استرآباد، و غیره حکومت داشت و به خشونت و قساوت معروف بود. در ۱۳۲۹ ه. ق. برخلاف شوستر آمریکایی، خزانه‌دار ایران، که جهت وصول مالیاتهای عقب‌افتاده تلاش می‌کرد، وی به اسباب چینی مشغول شد، و مقارن اتمام حجت روسها به انگلیسها جهت اخراج شوستر، هنگامی که علاءالدوله به سفارت روس می‌رفت، در ۹ ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ه. ق. به‌دست قاتلی ناشناس کشته شد.

علاءالدین اتسز

متوفی ۶۱۱ ه. ق. از سلاطین آل‌شنسب در ولایت غور؛ پسر علاءالدین جهانسوز. بعد از غلبه بر بهاءالدین سام سوم در فیروزکوه بر تخت امارت نشست (جمادی‌الاول ۶۰۷ ه. ق.)، و پسر عم خود علاءالدین محمد غوری را که در زندان غیاث‌الدین محمود غوری بود آزاد کرد. اما او را دیگر بار، به‌سبب قتلی که کرد، بگرفت و به زندان انداخت. اتسز، در جنگ با امرای غزنین، که لشکر به قصد تسخیر فیروزکوه آوردند، مجروح شد، و از آن وفات یافت. بعد از او، علاءالدین محمد غوری را از زندان برآورده به سلطنت نشاندند.

خوارزم بازگشت.

علاءالدین تکش

تکش خوارزمشاه، متوفی رمضان ۵۹۶ ه‍. ق. پادشاه سلسلهٔ خوارزمشاهیان (۵۶۸ ــ ۵۹۶ ه‍. ق.)؛ پسر ایل‌ارسلان. بعد از وفات پدر، به کمک قراختاییان، برادر خویش سلطانشاه را مغلوب کرد، و در خوارزم به سلطنت نشست (ربیع‌الثانی ۵۶۸ ه‍. ق.)، اما پس از آن همواره با سلطانشاه در منازعه بود. در آخر مقرر شد خوارزم از آن تکش و خراسان از آن سلطانشاه باشد، باز بین دو برادر کار به منازعه و تحریک کشید. عاقبت، بعد از وفات سلطانشاه، وی خراسان را ضمیمه قلمرو خویش کرد، و سپس لشکر به عراق برد؛ طغرل‌ابن‌ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی عراق، در جنگ با او کشته شد (۵۹۰ ه‍. ق.)، و تکش حکومت اصفهان را به قتلغ اینانج داده به خوارزم بازگشت. چون قتلغ کشته شد، تکش دیگر بار عراق را گرفت، و به

علاءالدین جهانسوز

شهرت علاءالدین حسین غوری ۵۵۶ ه‍. ق. پادشاه معروف سلسلهٔ آل‌شنسب در ولایت غور (۵۴۴ ــ ۵۵۶ ه‍. ق.). بعد از برادرش بهاءالدین سام اول، در فیروزکوه به تخت نشسته لشکر به قصد تسخیر غزنین کشید، و با سلطان بهرامشاه غزنوی به جنگ پرداخت و دولتشاه پسر بهرامشاه را در جنگ کشته، شهر غزنین را آتش زد (۵۴۵ ه‍. ق.)، و به‌همین جهت به جهانسوز معروف شد؛ بسیاری از مردم را بکشت، و گورهای اکثر سلاطین غزنوی را بکاوید، و استخوانهاشان از خاک برآورد و بسوزانید و تمام قصور و عمارات محمودی را در غزنین خراب کرد و به غور بازگشت و معزالدین محمد سام و غیاث‌الدین محمد سام (پسران بهاءالدین سام اول) را بازداشت کرد. وی به تقلید سلاطین سلجوقی و

غزنوی، خود را «سلطان معظم» خواند، و حال آنکه سایر سلاطین غور به عناوین «ملک و امیر» قانع بودند. در ۵۴۷ هـ. ق.، از پرداخت خراج به سلطان سنجر خودداری کرد، و به حمایت مخالفین سلاجقه در خراسان زندانی بود. سنجر پس از چندی او را ببخشید و دیگربار به ولایت غور فرستاد. علاءالدین جهانسوز، در ولایات مجاور، مدتی آشوب به‌پا کرد و بعضی ولایات غرجستان و طخارستان و بامیان را به تسخیر آورد. در آخر عمر، با دعاة باطنیان الموت که به ولایت غور آمدند روابط دوستانه داشت، و این معنی تا حدی سبب مزید بدنامی او گشت. بعد از او پسرش سیف‌الدین محمد غوری به امارت نشست.

علاءالدین حسین غوری: ← **علاءالدین جهانسوز**

علاءالدین خلجی

[علاءالدین محمد خلجی]، حدود ۶۶۶ ـ ۷۱۵ هـ. ق. فرمانروای معروف مملکت دهلی و سومین پادشاه خلجی دهلی (۶۹۵ـ۷۱۵ هـ. ق.). پس از کشتن عموی خود جلال‌الدین فیروزشاه خلجی، به سلطنت دهلی نشست. طی چند ماه اول سلطنت خود، پسران جلال‌الدین و طرفداران آنان را دستگیر و بعضی را کور یا مقتول کرد و برخی را به زندان انداخت. در سالهای اول سلطنت، به دفع مغولها پرداخت. در دکن و راجستان فتوحات کرد. پادشاهی بی‌رحم و خونخوار بود و نسبت به شعرا و ادبا توجه داشت؛ امیرحسن دهلوی و امیرخسرو دهلوی به دربار او منسوب بودند. بعد از او پسر شش ساله‌اش عمرخان به تخت نشست.

علاءالدین علی شقانی

امیر علاءالدین علی شقانی بعد از وفات خواجه غیاث‌الدین اندخودی به شرکت خواجه غیاث‌الدین پیراحمد عهده‌دار مقام وزارت شاهرخ تیموری

گردید. بعد از مدتی رفتار امیرعلی شقانی دربارهٔ امور دیوانی مورد انتقاد بزرگان دولت تیموری از جمله شمس‌الدین علی بالیچه سمنانی واقع شد. به‌همین علت از وزارت معزول گردید و اندکی بعد زندگی را بدرود گفت.

علاءالدین علی صانعی

خواجه علاءالدین علی صانعی از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری.

علاءالدین علی میکال

خواجه علاءالدین علی میکال از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری است. وی سالها صاحب توجیه دیوان سلطان حسین میرزا بود و سرانجام به‌منصب وزارت رسید.

علاءالدین محمد

حدود ۶۰۹ ــ ۶۵۳ هـ. ق. داعی و رئیس اسماعیلیهٔ الموت (۶۱۸ ــ ۶۳۵ هـ. ق.)؛ پسر و جانشین جلال‌الدین نومسلمان. در ۹ سالگی به‌جای پدر نشست. طریقهٔ پدر را رها کرده شیوهٔ اجداد را پیش گرفت، و چون ماخولیایی بر او چیره گشت، اندک‌اندک زورگوی و تندخوی و بهانه‌جوی گردید، و در امور دولت او خلل افتاد. عاقبت، بعد از ۳۵ سال فرمانروایی، به‌تحریک یکی از خاصان خود به‌نام حسن مازندرانی، در حال مستی به ضرب تبر کشته شد (شوال ۶۵۳ هـ. ق.) و پسرش رکن‌الدین خورشاه به جایش نشست. رکن‌الدین خورشاه چنین فرانمود که در قتل پدر دستی نداشته، و مقارن این واقعه بیمار و بستری بوده است. معهذا، ظاهراً از این اقدام خشنود بوده و اقدام حسن مازندرانی با رضایت او بوده است.

علاءالدَین محمد خراسانی

از وزرا و مستوفیان مشهور عهد ایلخانیان مغول. ابوسعید بهادرخان (سلطنتش ۷۱۷ ــ ۷۳۶ هـ. ق.) او را یک

چند با خواجه غیاث‌الدین محمد در شغل وزارت شریک کرد. پس از آن دیگربار او را به شغل سابق فرستاد، و چندی بعد وزارت خراسان را به او داد. بعد از وفات سلطان ابوسعید، وی نزد طغاتیمورخان رفت، و مقارن ظهور امیرعبدالرزاق سربداری به دفع او برخاست و کشته شد.

علاءالدین محمد غوری

متوفی ۶۱۶ ه. ق.، از امرای سلسلهٔ آل‌شنسب در ولایت غور؛ پسر ملک شجاع‌الدین علی، داماد سلطان غیاث‌الدین محمد سام. بعد از وفات غیاث‌الدین محمد سام، وی از جانب معزالدین محمد سام ولایت غور و فیروزکوه یافت (۵۹۹ ه. ق.). بعد از کشته شدن معزالدین محمد سام، به امر سلطان غیاث‌الدین محمود غوری، بازداشت شد (۶۰۲ ه. ق.)، و هنگام جلوس علاءالدین اتسز آزاد شد (۶۰۷ ه. ق.)، اما دوباره به زندان افتاد. در ۶۱۱ ه. ق. دوباره او را از زندان بیرون آورده به سلطنت نشاندند. این سلطنت مجدد او نیز چندان طولی نکشید، و چندی بعد فیروزکوه به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد؛ علاءالدین محمد را به خوارزم بردند، و آنجا بود تا درگذشت.

علاءالدین مسعود غوری

متوفی ۶۰۳ ه. ق.، از سلاطین آل‌شنسب در ولایت طخارستان؛ پسر شمس‌الدین محمد غوری. در مدت گرفتاری برادرزادهٔ خویش سلطان جلال‌الدین علی غوری و غیبت او از بامیان، یک چند در ولایت طخارستان به امارت نشست. اما جلال‌الدین علی، پس از آزادی، لشکر آورده بامیان را بگرفت، و علاءالدین مسعود را گرفته بکشت، و دیگربار به سلطنت نشست.

علاءالسلطنه

میرزا محمدعلی‌خان فرزند میرزا

ابراهیم‌خان مهندس در سال ۱۲۵۴ ه. ق. در بندر انزلی متولد شد. مقدمات صرف و نحو عربی و همچنین زبان فارسی را در بندر انزلی آموخت و کمی هم زبان فرانسه فرا گرفت. در سال ۱۲۷۰ ه. ق. به‌همراه پدرش که به‌سمت کارپرداز اول دولت ایران در بغداد منصوب شده بود، رهسپار بغداد گردید.

محمدعلی‌خان در سال ۱۲۷۴ ه. ق. با سمت ناظم آجودانباشی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. مأمور کارپردازی در بمبئی شد. پس از آن کارپرداز ایران در بغداد گردید و تا سال ۱۲۹۸ ه. ق. در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۰۰ ه. ق. به‌عنوان نایب کنسول ایران مأمور تفلیس شد و بعد از ۲ سال سرکنسول ایران در آن شهر شد و لقب معین‌الوزاره گرفت.

در سال ۱۳۰۷ ه. ق. از طرف ناصرالدین‌شاه لقب علاءالسلطنه گرفت و به‌جای ملکم‌خان ناظم‌الدوله به سمت وزیرمختار ایران در لندن منصوب شد که مقدار زیادی از وقتش در این مأموریت صرف حل مشکلات به‌وجود آمده از قضیه لاتاری شد. در سال ۱۳۲۱ ه. ق. برای وادار کردن پادشاه و دربار انگلستان به اعطاء نشان زانوبند به مظفرالدین‌شاه بعد از رسوایی‌های بسیاری که نصیب شاه گردید، زحمت زیادی کشید و به‌همین جهت از طرف مظفرالدین شاه ملقب به پرنس شد.

پس از پیروزی نهضت مشروطه در ایران، علاءالسلطنه مأمور پست وزارت خارجه شد و در کابینه‌های میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، سلطان علی خان مشیرالدوله، سلطان علی‌خان وزیر افخم و میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، این سمت را حفظ کرد. در دوران استبداد صغیر خانه‌نشین بود، ولی بعد از خلع محمدعلی‌شاه باز هم در کابینه‌های محمدولی‌خان تنکابنی، مستوفی‌الممالک و عین‌الدوله به وزارت خارجه منصوب شد و در کابینهٔ ۲۰

اسفند ۱۲۸۹ محمدولی‌خان نیز سمت وزیر معارف را داشت.

علاءالسلطنه در سال ۱۳۳۱ هَ. ق. مأمور تشکیل کابینه شد. در سال ۱۳۳۲ ه. ق. با کوشش دولت علاءالسلطنه، احمدشاه تاجگذاری کرد و جنگ جهانی اول نیز در سال ۱۳۳۳ ه. ق. شروع شد. پس از شروع جنگ، علاءالسلطنه متهم به طرفداری از انگلیسیها گردید و مجبور به کناره‌گیری شد و مستوفی‌الممالک به‌جای او معرفی شد. در زمان ریاست وزرایی علاءالسلطنه چند مورد از طغیانهای محلی، مثل اغتشاش لرستان و شورش ناصر دیوان در کازرون سرکوب شد. همچنین امتیاز احداث قسمتی از راه‌آهن شمال به روسها و راه‌آهن جنوب به انگلیسیها واگذار گردید.

علاءالسلطنه بعد از استعفا مدتی بیکار بود تا اینکه در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر عدلیه شد. وی مجدداً در ۱۴ شعبان ۱۳۳۵ مأمور تشکیل کابینه شد، ولی به‌علت پیری قدرت ادارهٔ کابینه را نداشت و در جلسات کابینه اغلب به خواب می‌رفت. به همین جهت مجبور به‌کناره‌گیری شد. در کابینه عین‌الدوله مدتی عهده‌دار وزارت خارجه شد که در این زمان پسرش حسین علاء به رتق و فتق امور آن وزارتخانه می‌پرداخت. سرانجام علاءالسلطنه در ۱۴ رمضان ۱۳۳۶ در تهران درگذشت و در مقبرهٔ مجدالملک در باغ طوطی مدفون شد.

عَلَم

امیر اسدالله علم در سال ۱۲۹۸ ه. ش. در بیرجند متولد شد. پدرش محمدابراهیم علم معروف به شوکت‌الملک بود که این لقب و امیری قاینات را در زمان سلطنت مظفرالدین شاه به ارث برده بود. وی همانند اجدادش با انگلیسیها رابطه نزدیکی داشت. در جریان جنگ جهانی اول نیز با نیروهای انگلیسی که بخش مهمی از

خاک ایران را تحت اشغال خود داشتند همکاری می‌کرد. اسدالله علم تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بیرجند و تحصیلات دانشگاهی را در رشته کشاورزی، در دانشکده کشاورزی کرج گذراند.

پس از مرگ پدرش در سال ۱۳۲۳ ه. ش. اداره امور املاک وسیع وی را به‌عهده گرفت و در اواخر سال ۱۳۲۴ ه. ش. از طرف قوام‌السلطنه به‌عنوان فرماندار کل سیستان و بلوچستان معرفی شد. علم همواره در صدد بود که به انحاء مختلف خود را به شاه نزدیک کند تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۲۸ ه. ش. با سفارش محمدرضاشاه پهلوی، به‌عنوان وزیر کشور به کابینه ساعد تحمیل شد. علم این سمت را در کابینه علی منصور حفظ کرد و در کابینه رزم‌آرا نیز به‌عنوان وزیر کار معرفی گردید.

علم در تیرماه ۱۳۳۱ به سرپرستی املاک و مستغلات پهلوی گماشته شد، ولی نقش علم تنها سرپرستی املاک پهلوی نبود، بلکه در فعالیتهای سیاسی و ملاقاتهای پشت پرده مورد نظر شاه نیز شرکت داشت. دکتر مصدق که به‌خوبی از این جریانات آگاه بود، هنگامی که به نخست‌وزیری رسید، برای دور کردن علم از شاه، او را به بیرجند تبعید کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه وی را مأمور تشکیل حزب مردم کرد که با راهنمایی محمدرضا پهلوی، حزب مردم را تشکیل داد و در انتخابات تابستانی سال ۱۳۳۹ با حزب ملیون به رهبری نخست‌وزیر، منوچهر اقبال، به رقابت برخاست. سرانجام در تیرماه ۱۳۴۱، بعد از استعفای علی امینی از نخست‌وزیری، از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد.

مهمترین وقایع مربوط به دوران صدارت اسدالله علم عبارتند از:

مسافرت لیندن جانسون، معاون رئیس جمهور آمریکا به ایران، وقوع زمین‌لرزه شدید در بویین‌زهرای قزوین با ۲۵ هزار نفر تلفات جانی، تصویب

قانون تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و مخالفت شدید روحانیت با آن، برگزاری رفراندوم مربوط به انقلاب سفید، حمله به مدرسه فیضیه قم در دوم فروردین ۱۳۴۲، قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، قیام عشایر جنوب و سرکوبی آن و اصلاح قانون انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی.

امیر اسدالله علم در اسفندماه ۱۳۴۲ جای خود را به حسنعلی منصور داد. بعد از آن مدتی ریاست دانشگاه شیراز و تا نیمه‌های سال ۵۶ وزارت دربار را به‌عهده داشت. وی سرانجام در سال ۱۳۵۷ در آمریکا درگذشت.

کابینهٔ اسدالله علم

۱. وزیر دادگستری: دکتر غلامحسین ـ دکتر محمد باهری.
۲. وزیر امور خارجه: عباس آرام.
۳. وزیر کشور: سپهبد صادق امیر عزیزی ـ دکتر مهدی پیراسته.
۴. وزیر جنگ: سپهبد علی‌اصغر نقدی. کفیل. وزارت جنگ: سپهبد اسدالله صنیعی.
۵. وزیر دارایی: عبدالحسین بهنیا.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر پرویز ناتل خانلری.
۷. وزیر راه: مهندس داود رجبی ـ نصرت‌الله معینیان ـ مهندس حسن شالچیان.
۸. وزیر بهداری: دکتر ابراهیم ریاحی.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس هوشنگ سمیعی.
۱۰. وزیر بازرگانی: دکتر غلامحسین جهانشاهی.
۱۱. وزیر کشاورزی: دکتر حسن ارسنجانی ـ سپهبد اسماعیل ریاحی.
۱۲. وزیر کار و خدمات اجتماعی: عطاءالله خسروانی.
۱۳. وزیر صنایع و معادن: دکتر طاهر ضیایی.
۱۴. وزرای مشاور: نصرالله انتظام ـ مسعود فروغی ـ دکتر غلامحسین

خوش‌بین ــ سپهبد صادق امیر عزیزی.

۱۵. قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه: مهندس صفی اصفیا.

* وزیر بازرگانی و صنایع و معادن: دکتر علینقی عالیخانی.
* معاون نخست‌وزیر و مسئول وزارت دارایی: غلامرضا برزگر.
* وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و رادیو: جهانگیر تفضلی ــ نصرت‌الله معینیان.
* معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان اطلاعات و امنیت کشور: سرلشکر حسن پاکروان.
* معاون نخست‌وزیر در شورای استخدام: دکتر منوچهر گودرزی.
* معاون نخست‌وزیر و رئیس جلب سیاحان: مهندس مهدی شیبانی.
* معاون نخست‌وزیر: دکتر علینقی کنی.

علویان طبرستان

(۲۵۰ ــ ۳۱۶ ه. ق.) وقتی علویان از طرف عمال خلفای عباسی مورد تعقیب قرار گرفتند غالباً به نقاط دوردست گریختند و سلسله‌هایی چون زیدیه در یمن و در اندلس و فاطمیان در مغرب (که سپس به مصر آمدند) به‌وجود آمدند. یکی از پناهگاههای علویان نیز جنگلهای انبوه مازندران و گیلان و پشت کوههای البرز بود. در سال ۲۵۰ ه. ق. حسن‌بن زید از اولاد امام حسن (ع) ملقب حکمران طاهربن آل سامان به‌در آورد و سلسله‌ای بنیاد نهاد که گاه‌گاه تا ایام ظهور قاجاریه در طبرستان و گیلان حکم راندند. در هر حال پس از حسن‌بن زید (۲۷۰ ه. ق.) برادرش محمد حکومت کرد تا سامانیان بدانجا دست یافتند (۲۸۷ ه. ق.)، لیکن حسن‌بن علی اطروش بار دیگر در سال ۳۰۱ حکومت را باز گرفت. وی از اسلاف امام زین‌العابدین (ع) است و میان اولاد او و داعی کبیر حسن‌بن قاسم از زیدیه که در ۳۰۴ ظهور کرد جنگها افتاد تا به‌دست اسفارین شیرویه کشته شد (۳۱۶ ه. ق.).

سادات علوی طبرستان و زمان امارت هر یک از آنها
(تاریخ براساس هجری قمری است)

۱ ـ حسن بن زید حسینی، داعی کبیر (۲۵۰ ـ ۲۷۰).
۲ ـ محمدبن زید برادر او، داعی (۲۷۰ ـ ۲۸۷).
(حکام سامانی) (۲۸۷ ـ ۳۰۱)
۳ ـ حسن بن علی حسینی، ناصرکبیر یا اطروش. (۳۰۱ ـ ۳۰۴)
۴ ـ حسن بن قاسم حسنی، داعی صغیر. (۳۰۴ ـ ۳۱۶)
مدعیان ابوالحسن احمدبن ناصرکبیر (۳۰۴ ـ ۳۱۱)
داعی ابوالقاسم جعفربن ناصرکبیر (۳۰۴ ـ ۳۱۲)
صغیر ابوعلی محمدبن ابن‌الحسین احمد (۳۱۲ ـ ۳۱۵)
ابوجعفر حسن‌ابن‌الحسین احمد (۳۱۵)

علی‌ابن مأمون

ابوالحسن علی‌ابن مأمون خوارزمشاه، حکمران گرگانج خوارزم از خاندان مأمونیان؛ پسر و جانشین مأمون‌ابن محمد خوارزمشاه.

علی‌اکبر دهخدا: ← دهخدا

علی اللهیان

جماعتی از غلاة که معتقدند خدا در علی (ع) حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از این جهت این خوارق عادات، از او سر می‌زد.

علی امینی: ← امینی

علی ایلکانی = علی جلایر

معروف به شیخ علی‌خان ایلکانی، از شاهزادگان مشهور سلسلهٔ ایلکانی معروف به آل‌جلایر؛ پسر سلطان اویس جلایر. در ۷۷۸ هـ. ق. والی بغداد را

کشته به امارت نشست، و برادرش سلطان حسین ایلکانی ناچار او را به امارت شناخت. شیخ علی‌خان چندی بعد بلاد عراق عرب را به‌تصرف آورد، و سلطان حسین ناچار به کمک عادل‌آقا به دفع او لشکر به بغداد آورد، شیخ علی‌خان گریخته به شوشتر رفت، اما چندی بعد به استدعای امرا به بغداد بازآمد، و سلطان حسین از پیش او گریخته به تبریز رفت. شیخ علی‌خان بعد از قتل سلطان حسین به تبریز لشکر کشید و سلطان احمد منهزم شد، اما در نخجوان از قرامحمد تورمش استمداد نمود و قرامحمد لشکر به تبریز آورده شیخ علی‌خان را کشت.

علی‌بن ابیطالب (ع)

حضرت علی (ع) امام اول شیعیان روز جمعه سیزدهم ماه مبارک رجب سال سی‌ام از عام‌الفیل در میان کعبه متولد شد. پدر آن حضرت، ابوطالب و مادر آن بزرگوار فاطمه بنت اسد بود. نام علی (ع) را خداوند برای آن حضرت انتخاب کرد. آن حضرت نامهای دیگری دارد از جمله اسدالله، یدالله، عین‌الله، نورالله و حیدر؛ علی (ع) در زیبایی پس از پیامبر اکرم (ص) بی‌نظیر بود و یک قامت متناسب و ورزیده داشت. در آخرین حج، پیامبر گرامی (ص) هنگامی بازگشت از زیارت خانهٔ خدا در محل غدیر خم به مسلمانان فرمود جمع شوند تا پیام مهمی را به آنان بگوید که جبرئیل به وی نازل کرده است به این ترتیب پیامبر (ص) رسماً وصی و جانشین خود را انتخاب کرد. پس از خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، مردم برای بیعت رو به امام علی (ع) آورده و از او خواستند که خلافت را بپذیرد. خلق و خوی امام و گذشت از گناهکاران خصلت همیشگی امام بود. از جمله جنگهایی که در زمان امام علی (ع) رخ داد عبارت بودند از: جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان. ابن ملجم در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان در مسجد

کوفه هنگامی که حضرت علی (ع) برای نماز صبح به مسجد آمده بود و در حال نماز بود با شمشیر زهرآلود ضربتی بر سر مبارک آن حضرت وارد کرد و حضرت را به شهادت رساند و امیرالمؤمنین در این لحظه فرمود: «فُزتُ وربِّ الکعبه ــ به خدای کعبه که رستگار شدم» امام علی (ع) در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری در حالی که عمر شریفش شصت و نه سال بود جان به‌جان آفرین تسلیم کرد و پیکر مطهر آن حضرت را بنا به وصیت حضرت به نجف اشرف بردند و به‌خاک سپردند.

علی‌بن حسین (ع)

امام سجاد (ع) امام چهارم شیعیان روز پنجم شعبان ماه رجب سال ۳۸ هجری قمری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. پدر بزرگوار آن حضرت حسین (ع) و مادر گرامی‌اش «شهربانو» دختر یزدجرد می‌باشد. «شهربانو» مادر گرامی حضرت زین‌العابدین (ع) پس از به‌دنیا آوردن فرزند خویش در همان روزهای اول از دنیا رفت. سپس یکی از کنیزان امام حسین (ع) مسئول نگهداری کودک شد و بدین ترتیب امام زین‌العابدین (ع) در دامان دایهٔ مهربانی بزرگ گردید. امام سجاد هفت ساله بود که پدربزرگش، امیر مؤمنان (ع) در مسجد کوفه به شهادت رسید و هفده ساله بود که عمویش امام حسن مجتبی (ع) را با زهر مسموم، و به شهادت رساندند. سراسر زندگی امام سجاد (ع) آمیخته با حوادث تلخ و رنج‌آور بود. جز در دوران آغاز عمر تا ماجرای کربلا، امام (ع) حدود ۲۳ سال نسبتاً در آرامش به‌سر برد و در این دوران به کسب علم و فضیلت و نشر آن پرداخت. زین‌العابدین: به معنی زینت هر عبادت‌کننده و باعث افتخار هر فرمانبر و مطیع خدا است. لقب سجاد به‌خاطر سجده‌های فراوانش بود، زیرا آن حضرت از کسانی بودند که سجدهٔ

فراوان و بیشترین اطاعت پروردگار را داشتند. حضرت سجاد دارای چهره‌ای نیکو و در صورت شبیه جدش امیرالمؤمنین بود. در تواضع و حسن معاشرت و تحمل بر ناملایمات پس از واقعه کربلا فردی بود که نظیر نداشت. هنگامی که به آن حضرت دشنام می‌دادند او مهربانی می‌نمود و برای گناهکاران طلب مغفرت و آمرزش می‌کرد.

صحیفهٔ سجادیه مجموعه‌ای است که امام سجاد (ع) با خدای خود به راز و نیاز پرداخته و در آن مشکلات زندگی مردم و راه حل نجات مردم از مشکلات را در بیان دعا، با خدای خویش مطرح ساخته است. این کتاب دارای ۵۴ دعا از دعاهای امام سجاد (ع) است که امام این روش را انتخاب کرد تا به‌وسیله دعا دستورهای قرآن و معارف اسلام و روش خاندان پیامبر (ص) را گسترش دهد. زمامدارانی که امام زین‌العابدین (ع) با آنها مواجه بود عبارت بودند از: یزید، عبدالله‌بن زبیر، مروان حکم، عبدالملک‌بن مروان، ولیدبن عبدالملک.

امام سجاد (ع) در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید و حضرت قبل از شهادت در میان فرزندان خود محمدبن علی (ع) را که او را باقر نامید وصی و جانشین بعد از خود قرار داد.

علی‌بن محمد (ع)

دهمین پیشوای شیعیان حضرت امام علی‌بن محمدالهادی (ع) در نیمهٔ ذیحجه سال ۲۱۲ هجری قمری در محلی به‌نام «صریا» در مدینه متولد شد. نام آن حضرت علی و کنیه‌اش ابوالحسن و القاب آن بزرگوار: نجیب، مرتضی، نقی، هادی و مشهورترین القاب آن حضرت هادی و نقی است. این القاب بیانگر بعضی از صفات و فضائل اخلاقی آن امام بزرگوار می‌باشد. پدر حضرت هادی (ع) حضرت محمدبن علی‌الجواد (ع) بوده است.

نام گرامی مادر آن حضرت «سمانه

مغربیه» معروف به سیده و کنیه آن والامقام «ام الفضل» از شاهزادگان رومی بود. امام هادی (ع) حدود هفت سال داشت که پدرش امام جواد (ع) مسموم و شهید گردید و او پدر خویش را در سن کودکی از دست داد. امام هادی (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جواد (ع) در اول ذیحجه سال ۲۲۰ هجری قمری، عهده‌دار مقام امامت شد. سن امام (ع) هنگام شروع امامت خویش در حدود هشت سال بود و مدت امامتش ۳۳ سال به‌طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه و بیست سال آخر را در سامرا گذراند. دوران امامت حضرت هادی (ع) پیشوای دهم شیعیان همزمان با حکومت شش نفر از خلفای عباسی به نامهای معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، و معتز بود «معتز» آخرین خلیفهٔ معاصر امام هادی (ع) که شاهد ویرانی دستگاه خلافت بود امام هادی (ع) را به‌عنوان چهره‌ای می‌شناخت که کمترین سازش را با او و دیگر خلفا داشته است. لذا در صدد برآمد که امام هادی (ع) پیشوای دهم شیعیان را مسموم نماید. سرانجام امام (ع) پس از ۳۳ سال تلاش در حالی که چهل سال از عمر شریفش می‌گذشت در روز سوم رجب سال ۲۵۴ هجری قمری مسموم و به شهادت رسید.

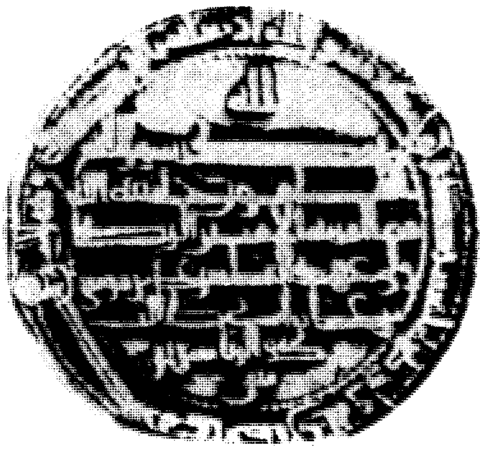
علی‌بن مسعود غزنوی

از سلاطین غزنوی.

علی‌بن موسی (ع)

حضرت رضا علیه‌السلام امام هشتم شیعیان در روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری قمری و بنا به روایتی در سال ۱۳۵ هجری قمری در مدینهٔ منوره چشم به جهان گشود. پدر آن بزرگوار حضرت «موسی‌بن جعفر» امام هفتم شیعیان و مادرش ام‌ولد معروف به «ام‌النبین» و به‌نام «نجمه» و «تکتم» و «طاهره» نیز خوانده شده است.

امام هشتم به لقبهایی چون: رضا،



عبارات روی سکه

الف) در دایره وسط سکه
(در هفت سطر)
لله
محمدرسول‌الله
المامون خلیفةاللّه
مما امر به الامیر الرضا
ولی‌عهدالمسلمین علی بن موسی
بن علی بن ابیطالب
ذوالریاستین

ب) در حاشیه
محمد رسول الله، ارسله بالهدی و دین‌الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره المشرکون



عبارات پشت سکه

الف) دایره وسط
لا اله الا
اللّه وحده
لاشریک له
المشرق

ب) حاشیه دور دایره وسط
بسم‌اللّه ضرب هذا الدرهم بمدینة
اصفهان سنه اربع و ماتین

ج) حاشیه خارجی
للّه الامر من قبل و من بعد و یؤمئذ
یفرح المؤمنون بنصرالله

تصاویر سکه‌های امام رضا (ع)

سراج‌الله، نورالهدی و فاضل ملقب و مشهور است. امام هشتم (ع) در ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری قمری به ولایتعهدی برگزیده شد. امام رضا (ع) پس از عهده‌درای ولایتعهدی، نه تنها افراد انقلابی از علویان و غیر علویان را به سکوت و سازش فرا نخواند بلکه با رفتار و گفتارش موجب دلگرمی آنان به مبارزه علیه ظلم و ستم می‌گردید. صبح روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری بود که غلام مأمون به محل سکونت امام رضا (ع) وارد شد و گفت: مأمون شما را می‌خواهد. پس از ورود امام (ع) به قصر، مأمون امام رضا (ع) را نزد خود فرا خواند و خوشه‌ای انگور راکه آغشته به زهر بود به آن حضرت داد ولی ایشان از خوردن آن امتناع کردند ولی پس از اصرار زیاد مأمون، چند دانه از آن انگور را تناول کرده و مسموم گردیدند.

مأمون دستور داد که شبانه حضرت را غسل داده و به‌خاک بسپارند و به این ترتیب آن حضرت، مظلوم و غریب به شهادت رسید. تنها فرزند امام رضا (ع) امام جواد (ع) بود که بعد از شهادت پدر امامت شیعیان را بر عهده گرفت.

علی بهادر

متوفی ۶۶۱ هـ. ق.، از امرای مغول در لشکر هولاکو. در فتح (۶۵۶ هـ. ق.) بغداد، به شحنگی آن شهر تعیین شد. یک بار در حق عطاملک جوینی سعایت کرد. چندی بعد خود او به سعایت شمس‌الدین جوینی و به امر هولاکو به قتل رسید.

علی‌بیگ ترکمان

متوفی ۸۴۲ هـ. ق.، دومین امیر از سلسلهٔ ترکمانان آق‌قویونلو (۸۳۸ ـ ۸۲۹ هـ. ق.)؛ پسر قراعثمان. وی در ۸۳۸ هـ. ق. به‌جای پدر نشست، اما برادرش حمزه‌بیگ ترکمان بر او بشورید، و علی بیگ گریخته نزد سلطان مراد دوم عثمانی رفت (۸۳۹ هـ. ق.).

علی پاتریک

فرزند علیرضا پهلوی بود و نام مادرش «کریستیانه شولوسکی» یک زن لهستانی بود. وی با دختر پرفسور عدل دبیرکل حزب مردم که یک دختر افلیج بود ازدواج کرد. در سال ۱۳۵۴ مأموران ساواک مزرعه وی را در قزوین محاصره کردند و او به اتفاق همسر و فرزندانش به غاری پناه برد و با مأموران ساواک به مبادله آتش پرداختند.

وی دارای تمایلات چپی بوده و علیه سلطنت عموی خود مبارزه زیرزمینی می‌کرد.

علی پادشاه

(امیرعلی شاه) متوفی ۷۳۶ هـ. ق.، از امرای مشهور قوم اویرات در عهد ایلخانیان مغول؛ دایی ابوسعید بهادرخان. وی در عهد ابوسعید بهادرخان حاکم دیاربکر بود و در توطئهٔ کشتن غیاث‌الدین محمد شرکت داشت. بعد از وفات ابوسعید بهادرخان، وی با سایر امرایی که از انتخاب ارپاخان به سلطنت و از دوام وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد راضی نبودند، موسی‌خان مغول را به سلطنت برداشته مدعی و رقیب ارپاخان را هم شکست دادند (رمضان ۷۳۶ هـ. ق.) و علی پادشاه با قدرت زمام امور را در دست گرفت. اما چندی بعد، علی پادشاه و موسی، مواجه با طغیان و ادعای محمدخان مغول شدند، که حسن ایلکانی او را حمایت و تقویت می‌نمود. در جنگی که در آلاطاق، نزدیک نخجوان، بین طرفین روی داد موسی منهزم و علی پادشاه مقتول شد (ذیحجه ۷۳۶ هـ. ق.).

علی تکین

از اَمرای ایلک‌خانیان ترکستان، مدتها مدعی ارسلان‌خان‌ابن علی پادشاه ترکستان بود، و یک بار نیز سلطان محمود غزنوی به دفع او لشکر به

ماوراءالنهر برد، و او را مغلوب نمود. (۴۱۶ هـ. ق.). مسعود اول غزنوی نیز همواره از او نگران بود، و یک دفعه نیز آلتونتاش خوارزمشاه را به دفع وی فرستاد، اما آلتونتاش کاری از پیش نبرد، و در جنگ مجروح شد و بمرد (۴۲۳ هـ. ق.). علی تکین تا سال ۴۲۵ هـ. ق. حیات داشت، و با ترکمانان سلجوقی سازش و دوستی می‌کرد.

علی جلایر: ← علی ایلکانی

علی چشمی: ← شمس‌الدین علی چشمی

علی دایه

شهرت ابوالحسن علی‌ابن عبیدالله صادق، سردار معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود اول غزنوی. بعد از وفات سلطان محمود، وی از غزنین بیرون آمد، و در نیشابور به سلطان مسعود پیوست (۴۲۱ هـ. ق.). در سال ۴۲۳ هـ. ق. سپهسالار خراسان گشت، و در سال ۴۳۱ به امر سلطان مسعود گرفتار و محبوس شد.

علیرضا پهلوی

از فرزندان رضاشاه بود که در ۱۳۰۱ شمسی متولد شد. او در سوئیس با یک بیوه لهستانی به‌نام «کریستیانه شولوسکی» ازدواج کرد و از او صاحب پسری شد که اسمش را علی پاتریک گذاشتند. علی پاتریک بعدها با دختر پرفسور عدل دبیرکل حزب مردم که یک دختر افلیج بود ازدواج کرد. علیرضا پهلوی در سال ۱۳۳۳ هنگام مراجعه از گرگان به تهران بر اثر سانحه هوایی کشته شد.

علیرضا عباسی

علیرضای عباسی تبریزی، از معروفترین خوشنویسان عهد سلطنت شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ هـ. ق.). در تبریز شاگرد ملامحمدحسین

تبریزی و علاءالدوله تبریزی بود. پس از تـصرف تـبریز (رمـضان ۹۹۳ هـ. ق.) به‌دست عثمانیان، بـه قـزوین (پـایتخت دولت صفوی) رفت، و به کتابت مشغول شد و شهرت یافت،و در ۱۰۰۱ هـ. ق. به خدمت شاه عـباس رسـید. در دسـتگاه شاه عباس ترقی کرد و خود را علیرضای عـباسی خـوانـد. شـاه عـباس مـنصب کـتابداری را از صـادق بـیگ افشـار شیرازی، شـاعر و نـقاش بگـرفت و بـه علیرضا داد. عـلیرضا تـا پـایان عـمر در زمرهٔ مقربان و ندیمان شاه عباس بود.

علیرضا در خط ثلث در زمان خود نـظیر نـداشت، و نسـتعلیق را اسـتادانـه می‌نوشت. از آثارش کتیبه‌های متعدد در قزوین و اصفهان و مشهد موجود است. از آن جمله است کتیبه‌های مسجد شیخ لطـف‌اللـه، عـالی‌قاپو، و مسـجد امـام (مـورخ ۱۰۲۵ هـ. ق.)، در اصـفهان؛ و کتیبهٔ صحن کهنه و کتیبه‌های زرین داخل و خارج گنبد در مشهد. کتابهایی نیز بـه خط وی در لنینگراد، نیویورک، لنـدن و مشهد موجود است که از همه زیـباتر و گرانـبهاتر قـرآن بـزرگ کـتابخانهٔ آسـتان قدس رضوی (مشهد) می‌باشد.

علی سهیلی

از اسفندماه ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۱ شـمسی (دورهٔ سـیزدهم قـانونگذاری) کابینهٔ علی سهیلی به‌مجلس شورای ملی معرفی شد. علی سهیلی به‌سبب اعلان جنگ ژاپن بـه آمـریکا و انگـلیس بـرای ابراز هـمدردی بـا مـتفقین، قـطع رابـطهٔ ایران را با دولت ژاپن اعلام کرد. حـزب توده در زمان کابینهٔ وی علناً تشکیل شد. سید ضیاءالدین طباطبایی رئیس‌الوزرای کابینهٔ کودتا به ایران بـازگشت، احـزاب سیاسی یکـی پس از دیگـری بـا اعـلام موجودیت شروع بـه‌فعالیتهای سـیاسی کردند.

کابینهٔ دوم علی سهیلی در ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ شمسی بـه‌مجلس شـورای مـلی مـعرفی شـد. در مـدتی کـه ایـن کـابینه مـصدر کـار بـود، چـرچـیل، اسـتالین و

روزولت رهبران بریتانیا، شوروی و آمریکا برای تشکیل کنفرانس محرمانه‌ای بدون اطلاع قبلی وارد تهران شدند و اعلامیه‌ای در مورد به‌رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی ایران امضا کردند.

کابینهٔ علی سهیلی

۱. وزیر دادگستری: مجید آهی.

۲. وزیر امور خارجه: علی سهیلی ــ محمد ساعد.

۳. وزیر کشور: علی سهیلی ــ سید مهدی فرخ .

۴. وزیر جنگ: سرلشکر امان‌الله جهانبانی.

۵. وزیر دارایی: محمود بدر.

۶. وزیر فرهنگ: مصطفی عدل.

۷. وزیر راه: یدالله عضدی.

۸. وزیر بهداری: علی‌اصغر حکمت.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: فضل‌الله بهرامی

۱۰. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: عبدالحسین هژیر.

۱۱. وزیر کشاورزی: احمدحسین عدل.

کابینهٔ دوم علی سهیلی

۱. وزیر دادگستری: علی‌اصغر حکمت ــ محسن صدر

۲. وزیر امور خارجه: محمد ساعد.

۳. وزیر کشور: علی سهیلی ــ حسین سمیعی.

۴. وزیر جنگ: سپهبد احمد امیر احمدی.

۵. وزیر دارایی: اللهیار صالح ــ مرتضی‌قلی بیات.

۶. وزیر فرهنگ: دکتر علی‌اکبر سیاسی.

۷. وزیر راه: عبدالحسین هژیر.

۸. وزیر بهداری: امان‌الله اردلان.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: نصرالله انتظام.

۱۰. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: محمود بدر.

۱۱. وزیر مشاور: حسین سمیعی.

* وزیر خواربار: محمد تدین.

* وزیر کشاورزی: احمد اعتبار.
* معاون پارلمانی نخست‌وزیر: زین‌العابدین رهنما.
* وزیر مشاور: خلیل فهیمی.
* وزیر مشاور: محمد تدین.

علیشاه ظل‌السلطان

عنوان علی میرزا، ملقب به ظل‌السلطان، شاهزادهٔ قاجار؛ پسر فتحعلی شاه. در وفات فتحعلی شاه (۱۹ جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ ه. ق.) و قبل از ورود محمدشاه قاجار به تهران، به یاری جمعی از شاهزادگان، به‌نام علیشاه یا عادلشاه در تهران تاجگذاری کرد (۱۴ رجب ۱۲۵۰ ه. ق.)، و به‌نام خویش سکه زد. آن‌گاه امام وردی میرزا برادر خود را با لشکری به جلوگیری از محمدشاه به جانب آذربایجان فرستاد. اما قشون امام وردی میرزا در سیاه‌دهن قزوین شکست خورد، و خود او به وساطت وزیرمختار انگلیس، امان یافت، و محمدشاه عازم پایتخت شد. علیشاه ظل‌السلطان نیز قبل از ورود محمدشاه به تهران، دستگیر شد، و به مراغه تبعید شد (۱۲۵۱ ه. ق.). بعدها با برادرش امام وردی و رکن‌الدوله به روسیه فرار کردند (۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ ه. ق.)، اما دولت روسیه از آنها حمایت نکرد. ناچار به عثمانی رفتند، و از آنجا به عتبات عالیات مراجعت نمودند.

علیشاه گیلانی

خواجه تاج‌الدین علیشاه گیلانی، ۷۲۴ ه. ق.، از مشاهیر وزراء و رجال اواخر عهد ایلخانیان؛ وزیر الجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید بهادرخان. الجایتو او را، بعد از قتل سعدالدین محمد آوجی، به‌سبب کفایت و لیاقتی که داشت، در وزارت با رشیدالدین فضل‌الله وزیر شریک گردانید و سلطان ابوسعید بهادرخان، پس از قتل رشیدالدین فضل‌الله که در واقع به تحریک و سعایت همین خواجه

علیشاه بود، وزارت خویش را بدو داد. گویند در بین تمام وزرای ایلخانان مغول، جز خواجه علیشاه، هیچ کس به مرگ طبیعی نمرد. او را در تبریز دفن کردند.

علی شریعتی

دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۱۲ شمسی متولد شد و پس از تحصیلات



دکتر علی شریعتی

ابتدایی و دبیرستان، دانشسرای مقدماتی را در مشهد به‌پایان برد. در سال ۱۳۳۴ به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد وارد گشت و رشتهٔ ادبیات فارسی را برگزید. در سال ۱۳۳۷ پس از دریافت لیسانس در رشتهٔ ادبیات فارسی برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه اعزام شد و خود را در زمینه‌های جامعه‌شناسی، تاریخ، فرهنگ اسلامی و بسیاری زمینه‌های دیگر غنی ساخت. وی پس از سالها تحصیل و تحقیق در فرانسه با کسب مدرک دکتری به‌سوی ایران بازگشت و پس از بازگشت زندانی شد. بعد از چند ماه به خراسان زادگاه خویش رفت و به جمع اساتید دانشگاه مشهد پیوست. در سال ۱۳۴۸ در حسینیهٔ ارشاد تهران که مرکز فرهنگی اسلامی بود با نیروی کم نظیر ساعتها به‌سخنرانی می‌پرداخت تا اینکه در مهر ماه سال ۱۳۵۳ مجدداً زندانی گردید و ۱۸ ماه در زندان ماند. پس از رهایی از زندان در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را به‌سوی اروپا ترک گفت، ولی در ۲۹ خرداد ماه همان سال به مرگ مشکوکی

دیده از جهان فرو بست. جنازهٔ او در هفتم تیرماه به‌دمشق منتقل گردید و در زینبیهٔ شام به‌خاک سپرده شد. از وی آثار بسیاری بجا مانده است.

علی شمس‌الدین

خواجه علی شمس‌الدین متوفی ۷۵۳ هـ. ق.، امیر سلسلهٔ سربداران (۷۴۸ ـ ۷۵۳ هـ. ق.). وی بعد از خواجه فضل‌الله سربداری به امارت سربداران نشست. گویند به دلاوری و زیرکی موصوف بود، و در منع از شراب و فحشا اهتمام تمام نمود. وی به‌دست حیدر سربداری کشته شد و خواجه یحیی کرابی به‌جایش نشست. نام او را خواجه شمس‌الدین علی نیز ضبط کرده‌اند.

علی فرامرز

علاءالدین علی‌ابن فرامرز متوفی ۴۸۸ هـ. ق. از رجال خاندان بنی کاکویه. از جانب سلاطین سلجوقی حاکم یزد و توابع آن بود، و ارسلان‌خاتون، دختر چغری‌بیک و عمهٔ ملکشاه سلجوقی را در حبالهٔ نکاح داشت. در جنگی که بین برکیارق و تتش واقع شد وی نیز با تتش به قتل رسید. علی فرامرز ممدوح امیر معزی بود.

علی‌قلی‌خان

علی‌قلی‌خان یکی از وزیران شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵ ــ ۱۰۷۷ هجری).

علی‌قلی‌خان شاملو

سردار ایرانی و حاکم هرات، للهٔ شاه عباس بزرگ در کودکی او؛ چون مرشدقلی‌خان استاجلو والی خراسان با او اختلاف حاصل کرد، در جنگی که بین ایشان رخ داد، علی‌قلی‌خان در نزدیکی ترشیز از او شکست خورد و شاه عباس را هم مرشدقلی‌خان از دست او ربود. وی با عبداللّه‌خان ازبک نزدیکی و ارتباط حاصل کرده و او را به حملهٔ به

خراسان برانگیخت ولی سپس پشیمان شد و ازبکان به هرات حمله کردند و او را در حصار گرفتند. وی یازدهَ ماه پایداری کرد ولی عاقبت شهر تسلیم شد و او به قتل رسید.

علیقلی‌خان قاجار

متوفی ۱۲۴۰ ه. ق.، از مدعیان سلطنت قاجاریه؛ پسر محمدحسن‌خان قاجار و برادر آقامحمدخان قاجار. بعد از کشته شدن آقامحمدخان، از ایروان به آذربایجان و عراق آمده در قریهٔ علیشاه عوض شهریار به دعوی سلطنت برخاست. اما فتحعلی‌شاه زودتر از او تهران را گرفت، و او را به بهانهٔ مشورت نزد خود خواند. سپس بفرمود تا او را کور کردند، و بعد به بارفروش مازندران تبعید نمود. (۱۲۱۲ ه. ق.).

علیقلی کازرونی

حاج علیقلی‌خان کازرونی، از رجال و بزرگان و دلاوران فارس در دورهٔ زندیه. چون علیمرادخان زند شیراز را به صید مرادخان داد، علیقلی کازرونی را به وزارت‌او گماشت(۱۱۹۶ ه. ق.). بعد از علیمرادخان، چون جعفرخان زند به شیراز رفت، او را بنواخت، و به عراق روانه کرد، و خود نیز عازم عراق شد اما چندی بعد، در اصفهان بین او و جعفرخان کدورت پدید آمد، و او بی‌اجازه از اصفهان عازم شیراز شد (۱۲۰۰ ه. ق.)، و جعفرخان نخست به استمالت او پرداخت، و سپس بفرمود تا او را فروگرفتند. این کدورت بسیار دوام یافت، و عاقبت علیقلی کازرونی با سایر امرای محبوس و مخالف همدست شد، و آنها در ربیع‌الثانی یا در جمادی‌الاولی ۱۲۰۳ ه. ق. جعفرخان را که بیمار و بستری بود کشتند. سپس صید مرادخان زند به سلطنت نشست، و حاج علیقلی‌خان وزارت یافت. اما لطفعلی‌خان پسر جعفرخان در شعبان ۱۲۰۳ ه. ق. وارد شیراز شد، و صید مرادخان را نابینا نمود، و علیقلی

کازرونی را به شفاعت حاجی ابراهیم و دیگر امرا عفو نمود.

علی گورکانی

معروف به سلطان علی میرزا متوفی ۹۰۵ یا ۹۰۶ ه. ق.، از شاهزادگان سلسلهٔ تیموریان؛ پسر سلطان محمود میرزای گورگانی. در دوران حکومتش در بخارا و سمرقند (۹۰۱ ـ ۹۰۵ ه. ق.) با مخالفت و منازعهٔ برادران خود بایسنقر میرزا و مسعود میرزا مواجه بود. شیبک‌خان پس از فتح ماوراءالنهر وی را به قتل رسانید.

علی محمدخان زند

متوفی ۱۱۹۱ ه. ق.، از سرداران و بزرگان خاندان زندیه؛ پسر محمدخان زند و خواهرزادهٔ کریمخان زند. وی یک چند از جانب کریمخان حکومت بروجرد داشت، و در طغیان کوتاه زکی‌خان زند در اصفهان با وی همدست شد. اما کریمخان فتنهٔ آنها را فرو نشاند، و آنها را عفو نمود. علی‌محمدخان در دفع و شکست ذوالفقارخان افشار با علیمرادخان زند یاری کرد، و ذوالفقارخان را به اسارت به دربار کریمخان برد. در فتح بصره نیز وی شجاعت و ثبات نشان داد، و صادق‌خان زند، چندی پس از فتح بصره، علی‌محمدخان را آنجا گماشت، و خود راهِ شیراز پیش گرفت. علی‌محمدخان، در بصره با طغیان بعضی از قبایل عرب مواجه شد و در جنگ با آنها از کثرت زخم وفات یافت.

علیمرادخان بختیاری

متوفی ۱۱۶۷ ه. ق.، از رؤسا و خوانین ایل بختیاری. در سال ۱۱۶۳ ه. ق. به کمک کریمخان زند اصفهان را گرفت، و با ابوالفتح‌خان بختیاری، حاکم اصفهان، و کریمخان زند پیمان دوستی بست و قرار شد یکی از اعقاب صفویه را به نام شاه اسماعیل سوم (اسماعیل سوم صفوی) به سلطنت بنشانند و کارها

را بین خود تقسیم نمایند: حکومت اصفهان از آن ابوالفتح‌خان، و سرداری لشکر از آن کریمخان باشد، و علیمرادخان نیابت و وزارت او را عهده‌دار شود. اما وقتی کریمخان به عزم و تسخیر همدان و کردستان از اصفهان خارج گشت، علیمرادخان پیمان دوستی را بشکست و ابوالفتح‌خان را که از قدیم با وی خصومت و رقابت داشت کورکرد و کشت، و سپس اصفهان را به عموی خود حاجی باباخان بختیاری سپرد و خود شاه اسماعیل دوم را برگرفت و به قصد تسخیر فارس به جنگ صالح خان بیات حکمران فارس رفت و او را شکست داد. کریمخان زند از پیمان شکستن علیمرادخان خشمگین و متوهم شد و به اصفهان تاخت و از آنجا به جنگ با علیمرادخان که از فارس به کوههای بختیاری رفته بود پرداخت، و او را چند بار شکست داد. عاقبت محمدخان زند نزد علیمرادخان رفت و او را در مجلس بزم کشت.

علیمرادخان زند

متوفی ۱۱۹۹ هـ. ق. چهارمین پادشاه از سلسلهٔ زندیه (۱۱۹۶ ــ ۱۱۹۹ هـ. ق.)؛ خواهرزادهٔ زکی‌خان زند. پس از قتل زکی‌خان، که ابوالفتح‌خان زند به شیراز برگشت و صادق‌خان زند بر شیراز مسلط گشت، علیمرادخان قصد تسخیر شیراز کرد، و آن را نه ماه در محاصره گرفت. عاقبت در ۲۷ ربیع‌الاول ۱۱۹۶ هـ. ق.، به کمک اکبرخان پسر زکی‌خان، شیراز را گرفت و به سلطنت نشست. وی صادق‌خان و پسرانش را کور کرد. صادق‌خان و پسرانش و همچنین ابوالفتح‌خان خود را با خوراندن تریاک کشت و پسرانش هم، بجز جعفرخان زند که در شیراز نبود، کشته شدند. علیمرادخان، در ۲۳ شعبان ۱۱۹۶ هـ. ق.، شیراز را به صید مرادخان زند سپرد، و خود به اصفهان عزیمت کرد، و آنجا را مقر سلطنت خویش ساخت. وی جعفرخان پسر صادق‌خان

را که برادر مادری خودش محسوب می‌شد بنواخت، و به حکومت زنجان و سلطانیه فرستاد و خود جهت فتح مازندران به تهران رفت. اما لشکری که به مازندران فرستاده بود شکست خورد، و جعفرخان نیز روی به اصفهان آورد. علیمرادخان به‌شتاب از تهران به قصد دفع جعفرخان عازم اصفهان شد، اما در بین راه، در مورچه‌خورت به بیماری استسقا وفات یافت (ربیع‌الاول ۱۱۹۹ ه. ق.).

علی منشی

وزیر بابر میرزا (دورهٔ تیموری).

علی مؤید

خواجه نجم‌الدین علی مؤید، متوفی ۷۸۸ ه. ق.، آخرین امیر سربداران (۷۶۶ ـ ۷۸۸ ه. ق.). بعد از قتل پهلوان حسن دامغانی به امارت رسید. در ۷۷۷ ه. ق. با بعضی از امرا و یاران خویش در پیچید، و با طغیان آنها مواجه گشت. در ۷۷۹ ه. ق.، پس از دفع فتنهٔ مخالفان، قلمرو حکومت خود را توسعه داد، و قلمرو او از دامغان تا سرخس توسعه یافت. در ۷۸۳ ه. ق. که امیرتیمور به خراسان آمد، خواجه علی به خدمت او پیوست، و در رکاب او به جنگ رفت. در ۷۸۸ ه. ق. در ضمن جنگی در خرم‌آباد لرستان تیر خورده وفات یافت. خواجه علی در ترویج تشیع اهتمام داشت. با وفات خواجه علی سلسلهٔ سربداران انقراض یافت.

علی مؤید: ← خواجه علی مؤید

عمادالدوله فرامرز

شهریار مازندران و از امرای آل‌باوند. عماد شهریاری، شاعر معروف قرن ۶ ه. ق.، منسوب بدو و ستایشگر او بود. وی در ۵۱۵ ه. ق. بر قسمتی از مازندران دست یافت و با اصفهبد علاءالدوله، که عموی وی یا عموی پدرش بود، گاه در جنگ و گاه در صلح و موافقت بود.

عمادالدولهٔ دیلمی

شهرت ابوالحسن علی‌ابن بَویه، ملقب به عمادالدوله، جمادی‌الاول ۳۳۸ هـ. ق. از مؤسسین سلطنت آل‌بویه، و اولین پادشاه از سلسلهٔ دیالمهٔ فارس (۳۲۲ ــــ ۳۸۸ هـ. ق.). وی با دیگر برادران، نخست در خدمت ماکان‌کاکی بود. پس از پریشانی کار ماکان، با برادرش به خدمت مردآویج پیوست و از جانب او حکومت کرج یافت. ولی بین او و مردآویج اختلاف افتاد. علی در ۳۲۱ هـ. ق. بر اصفهان مستولی شد و پس از گرفتن ارجان و رامهرمز، به فارس حمله برد، و در ۳۲۲ هـ. ق. شیراز را گرفت. بعد از آن، با مردآویج از در صلح درآمد، و برادر خود حسن (رکن‌الدولهٔ دیلمی) را با هدایا نزد مردآویج فرستاد. پس از کشته شدن (۳۲۳ هـ. ق.) مردآویج، علی برادر خود حسن را به تسخیر عراق عجم و برادر دیگرش احمد (معزالدوله دیلمی) را به تسخیر کرمان گسیل کرد. در ۳۳۴ هـ. ق. احمد بغداد را گرفت، ولی با خلیفه مستکفی به احترام رفتار کرد، و خلیفه او را لقب رکن‌الدوله داد. از این به‌بعد خلفای عباسی مطیع سلاطین آل‌بویه گردیدند. عاقبت علی پذیرفت که سالیانه خراجی به خزانهٔ مستکفی خلیفه بپردازد، اما چندی بعد از پرداخت آن خراج ابا کرد، و به استقلال سلطنت راند. عمادالدوله در شیراز درگذشت (۳۳۸، و به قولی ۳۳۹ هـ. ق.) و بعد از او، برادرزاده‌اش عضدالدولهٔ دیلمی به‌جایش نشست.

عمادالدین ابوالبرکات

از وزیران سلطان مسعود سلجوقی که دورهٔ وزارت وی مدت زیادی ادامه نیافت و سرانجام در اثر اختلاف با کمال‌الدین ثابت‌بن محمد قمی و مؤیدالدین مرزبان منشی که از ملازمان قدیمی سلطان مسعود بودند از وزارت معزول گردید.

عمادالدین‌الاسلام

وزیر سلطان حسین میرزا (دورهٔ تیموریان).

عمادالدین پهلوان

متوفی ۶۴۴ هـ. ق.، فرمانروای لر بزرگ و سومین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ (۶۲۶ ـ ۶۴۶ هـ. ق.) که بعد از اتابکان هزاراسپ‌ابن ابوطاهر به امارت نشست. (۶۲۶ هـ. ق.).

عمادالدین دیلمی

شهرت عمادالدین با کالیجار مرزبان متوفی ۴۴۰ هـ. ق.، پادشاه سلسلهٔ دیالمهٔ فارس (۴۱۵ ـ ۴۴۰ هـ. ق.)؛ پسر سلطان‌الدوله دیلمی. لقب او را حسام‌الدوله و عزالملوک نیز نوشته‌اند. وی بعد از وفات پدر به‌جای او نشست، و مدت زیادی با عموی خویش قوام‌الدولهٔ دیلمی، امیر کرمان، جنگ داشت. عاقبت بعد از وفات قوام‌الدوله (۴۱۹ هـ. ق.) کرمان را و بعد از جلال‌الدولهٔ دیلمی، بغداد را نیز ضمیمهٔ ممالک خویش نمود (۴۳۵ هـ. ق.)، و امیرالامراء شد. عمادالدین در اواخر دورهٔ امارت خود با افراد خاندان بنی کاکویه و سران سلجوقی زد و خورد کرد، و چون در این ایام سلاجقه بر قسمت اعظم ایران، مسلط بودند، عمادالدین عاقبت با طغرل‌بیک سلجوقی صلح کرد (۴۳۹ هـ. ق.)، و دختر خود را به طغرل داد و دختر چغری‌بیک (برادر طغرل) را نیز برای پسر خود گرفت.

عمادالدین زنگی

مؤسس سلسلهٔ اتابکان موصل، و اولین سلطان واقعی از سلسلهٔ آل زنگی؛ پسر اتابک آق‌سنقر. وی در ۵۲۱ هـ. ق. به امارت موصل نشست و سلطان محمود سلجوقی او را اتابک فرزندان خویش کرد. در همان سال، عمادالدین جزیرةابن عمر، نصیبین، سنجار، و حران

را تصرف نمود، و در محرم ۵۲۲ هـ. ق. حلب را فتح کرد، و سال بعد حماة را گرفت، ولی به تصرف حمص و دمَشق نایل نشد. از فتوحات دیگرش در این دوره تصرف قلعهٔ اثارب (بین حلب و انطاکیه) است، که به تصرف صلیبیون درآمده بود. در ۵۳۱ هـ. ق.، حمص را چندین ماه محاصره کرد، ولی به تصرف آن موفق نشد. مقارن این ایام، امپراتور یوحنای دوم، که با صلیبیون متحد شده بود، به جانب حلب لشکر کشید، ولی از محاصرهٔ این شهر منصرف شد، و به شیزر حمله برد، و چون مردم آنجا سخت به دفاع پرداختند، به انطاکیه بازگشت (رمضان ۵۳۲ هـ. ق.، مطابق ۱۱۳۸ م.). عمادالدین او را تعقیب کرد، و عده‌ای را اسیر نمود، و غنایم بسیار به‌دست آورد. در همان سال، حکمران دمشق حمص را به عمادالدین واگذار کرد. در ۵۳۳ هـ. ق.، بعلبک را با وجود مقاومت شدید آن تصرف نمود. هدف نقشه‌های وی تصرف دمشق بود. در ربیع‌الاول ۵۳۴ هـ. ق. آنجا را محاصره کرد. اما عاقبت به‌سبب مداخلهٔ صلیبیون، دست از محاصره برداشت و به موصل بازگشت. در جمادی‌الثانی ۵۳۹ هـ. ق. (۱۱۴۴ م.) شهر مهم ادسا را از صلیبیون گرفت. دو سال بعد به قلعهٔ جعبر در بین‌النهرین حمله کرد، اما در آنجا به‌دست چند تن از غلامان خود کشته شد. پسرش سیف‌الدین غازی اول در موصل و پسر دیگرش نورالدین محمود زنگی در حلب جانشین او شدند.

مورخین شرقی او را مردی دلاور و با هیبت گفته‌اند، و مهارت سیاسی وی را ستوده‌اند. گویند در زمان وی نواحی‌ای که در اثر تهدید صلیبیون و اجحاف و تغییر پیاپی حکام رو به ویرانی نهاده بود آباد شد. پس از مرگش، او را اتابک شهید لقب دادند.

عمادالدین کاتب‌الاصفهانی

عمادالدین کاتب اصفهانی که او را

الوه عقاب می‌نامیدند در اصفهان متولد گردید و در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تحصیلات خود را به پایان رسانید و در اغلب جنگهای صلاح‌الدین ایوبی با او همراه بود و پس از وی انزوا اختیارکرد و به تحریر و مطالعه مشغول گردید. تاریخ صلاح‌الدین و فتح شام را به رشتهٔ تحریر درآورده و از تألیفات او یکی «البرق‌الشامی» است که بدان عنوان تاریخ زمان خود را در هفت جلد مرقوم داشته، دیگر «نصرةالفتره» (تاریخ سلجوقیان و وزرای آنها) و خریدةالقصر (تذکرهٔ شعرای قرن ششم هجری) است. رحلت او در سال ۵۹۷ رخ داد.

عمادالدین محمود جنابدی

سید عمادالدین محمود جنابدی پسر سید زین‌العابدین از وزیران تیموری.

عمادالدین مسعود سمنانی

وزیر امیرتیمور گورکانی از وزرای تیموریان.

عمارت خورشید

بقایای کاخی از دورهٔ نادرشاه افشار درکلات نادری خراسان، مشتمل بر برج مضرس و عمارت ویران سه طبقه است. بطن بنا از آجر و نمای آن از سنگ است.

عمارت کلاه‌فرنگی

بنایی از دورهٔ کریمخان زند در شیراز، در باغ نظر. شکل بنا ۸ ضلعی است و شبیه عمارت کلاه‌فرنگی باغ جهان‌نما می‌باشد، ولی خارج آن دارای تزئینات کاشیکاری و داخلش دارای نقاشیها و مقرنس‌کاریهایی است. در داخل عمارت حوضی از مرمر، و چهار شاه‌نشین و چهار اطاق درگوشه‌های آن قرار دارد. در حال حاضر به‌عنوان موزه از آن اَستفاده می‌شود.

عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز که نسب او از

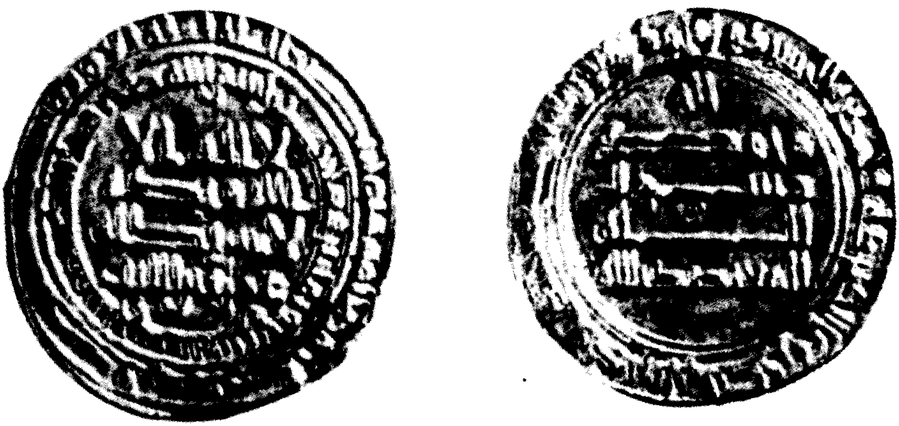
طرف مادر به عمربن‌الخطاب می‌رسید، نیکوکارترین و بهترین خلفای بنی‌امیه بود. از این جهت او را عمر ثانیَ لقب داده‌اند. وی چون به خلافت نشست، سنت زشتی را که معاویه در دشنام و لعن علی (ع) گذاشته بود منسوخ کرد و لشکریان اسلام را از چپاول ممالک اطراف باز داشت و دستور داد که لشکریان مغرب از محاصرهٔ قسطنطنیه دست بردارند و لشکریان مشرق از جیحون تجاوز نکنند. او فرمانروایان ستمکار را معزول کرد و یزیدبن مهلب را که مردی ستمگر بود به زندان افکند و جزیه‌ای را که به ناحق از زمان حجاج از ایرانیان مسلمان می‌گرفتند از ایشان برداشت.

مردم مسلمان و غیر عرب در زمان او آسایشی فراوان یافتند. دیگر آنکه باغ فدک را در مدینه که حق فاطمه (س) و فرزندان او بود بود به اولاد علی (ع) باز گردانید. سرانجام مروانیان این خلیفهٔ نیکوکار را مسموم کردند و او در رجب سال ۱۰۱ هجری درگذشت. (۹۹ ـ ۱۰۱ هـ. ق.)

عمر لُر: ← حسام‌الدین عمر لُر

عمرولیث

جانشین و برادر یعقوب صفاری، وی برخلاف برادر نسبت به خلیفه اظهار اطاعت نمود و برادر خلیفه «موفق» امارت خراسان، فارس، اصفهان، سیستان، سند، و کرمان را به او محول کرد. عمرولیث متعهد شد که هر سال بیست هزار دینار به‌عنوان خراج به دارالخلافه بفرستد و نام خلیفه را در خطبه‌ها یاد کند، سپس خلیفه المعتمد منصب شحنگی بغداد را نیز به وی سپرد. عمرولیث به نیابت از طرف خود عبیداللهبن طاهر را به بغداد فرستاد. در سال ۲۶۵ هـ. ق. عمرو به خراسان لشکر کشید و هرات و نیشابور را از دست «احمدبن عبدالله خجستانی» که از امرای طاهریان، و از منصب خربندگی



عمرولیث، ضرب بلخ، تاریخ ۲۸۷ ه.

به امارت رسیده بود، به‌در آورد. سپس در سال ۲۸۳ رافع‌بن هرثمه، سردار عرب را که بر نیشابور دست یافته بود شکست داد و خراسان را دیگرباره از تسلط تازیان برهانید، رافع در شوال همان سال در خوارزم به قتل رسید.

عمرولیث از پادشاهان بزرگ صفاری است که مردی بلندهمت و بخشنده و سیاستمدار و باهوش و با تدبیر بود، ولی شجاعت برادرش یعقوب را نداشت.

عمید

عنوان اداری عالی در سازمان حکومتی سامانیان و غزنویان، و نیز در سراسر دورهٔ سلاجقه. نوشته‌اند که: عمید هر ناحیه کسی بوده است که متصدی گرد آوردن خراج بوده، مانند عمیدَ خراسان. گویا در آغاز، عمیدالملک عنوان «صاحب برید» بوده است. از دورهٔ آل‌بویه، معمولاً کلمهٔ عمید با کلمات دیگر ترکیب شده و

عنوان اشخاص قرار گرفته است از قبیل عمیدالدوله عمیدالدین.

عمیدالملک کندری

وزیر طغرل (سلجوقی) که مردی دانشمند بود و در کتابت عربی و سرودن اشعار تازی یَد طولانی داشت. هنگامی که طغرل نیشابور را فتح کرد و در خدمت او درآمد در مذهب شافعی تعصب داشت و از فرط تعصب او عده‌ای از علمای خراسان به مکه مهاجرت کردند.

عوفی

سدیدالدین نورالدین محمدابن محمد بخاری متوفی بعد از ۶۳۰ هـ. ق.، تذکره‌نویس مشهور ایرانی و از فضلای اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ احتمالاً در بخارا. خاندانش از فضلای ماوراءالنهر بودند؛ وی منسوب به عبدالرحمان‌ابن عوف، صحابی مشهور می‌باشد. عوفی در بخارا تحصیل کرد. در ۵۹۷ هـ. ق. به سمرقند رفت و به خدمت دربار سمرقند پیوست، و دیوان انشاء شاهزاده قلج ارسلان‌ابن قلج طمغاج به وی سپرده شد. کتاب مشهور جوامع‌الحکایات از اوست.

عهد اردشیر

عهد اردشیر رساله‌ای است متضمّن وصایای سیاسی اردشیر به شاهان ایرانی که پس از او به پادشاهی می‌رسند و در آن اندرزهایی را آورده که به کار بستن آنها، به زعم او، در ادارهٔ مملکت لازم است.

عهدنامهٔ زهاب: ← زهاب

عهدنامه گلستان

عهدنامه‌ای که بین ایران و انگلیس منعقد گردید و خطری که انگلیس از جانب روسیه متوجه منافع خود می‌دید با عقد قرارداد گلستان برطرف شد. این عهدنامه در ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ هـ. ق.

در تهران به امضا رسید.

عهدنامهٔ گلستان یکی از ننگین‌ترین معاهداتی بود که در تاریخ ایران به امضا رسیده است. در عقد این عهدنامه حاج میرزا ابوالحسن‌خان، نمایندهٔ ایران، که خود از طرفداران انگلستان بود، و نیز سرگوراوزلی، سفیر انگلستان، تلاشهای خائنانهٔ زیادی کردند. این عهدنامه شامل ۱۱ فصل بود که سه قسمت از مطامع ارضی، سیاسی و اقتصادی روسها را تأمین می‌کرد. به موجب این عهدنامه:

۱ ــ ایالات و شهرهای گرجستان، داغستان، باکو، دربند، شروان، قراباغ، شکی، گنجه، موقان و قسمت علیای طالش به روسیه واگذار شد.

۲ ــ حق کشتیرانی ایران در دریای خزر از بین رفت و تسهیلات فراوانی برای بازرگانان روسی در ایران فراهم آمد و زمینه‌های نفوذ اقتصادی روسیه در ایران فراهم گردید.

۳ ــ روسها تعهد کردند که: «هر یک از فرزندان عظام ایشان (فتحعلی‌شاه) که به ولیعهدی ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیّه روسیه باشند، مضایقت ننمایند.» با توجه به اینکه در آن زمان عباس میرزا ولیعهد شاه بود، این تعهد به معنی حمایت از ولایتعهدی او محسوب می‌شد و عملاً معنایی جز باز شدن دست روسها برای دخالت در امور داخلی ایران را نداشت.

عهدنامهٔ پاریس

در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، دوست محمدخان حاکم کابل که به‌خدمت انگلیسها درآمده بود در اندیشه تصرف هرات افتاد و سپاهیان خود را عازم این شهر کرد. محمدیوسف میرزا حاکم هرات از حسام‌السلطنه والی خراسان کمک خواست اما پس از رسیدَن سپاهیان ایران راه خیانت پیمود و به آنها حمله برد. علی‌رغم تلاش دوست محمدخان و انگلیسها حسام‌السلطنه توانست هرات را

بـه‌محاصره بگیرد. سقوط هـرات که به‌نظر انگلیسیها در حکم از دست رفتن افغانستان بود آنان را سخت وحشت‌زده ساخت. انگلیسیها بـه‌سرعت نیروهای خود را به‌جنوب ایران گسیل داشتند و جـزیرهٔ خارک را اشغال کـردند و شهرهای خرمشهر و بوشهر را به‌تصرف درآوردند. چنین اقدامی دربار ایران را به‌وحشت انداخت و میرزا آقاخان که از مـدتها قبل مـی‌کوشید تـا روابـط تیره شده‌اش با انگلیسها را به روابـط حسنه تبدیل کند و حمایت آنان را بـه‌دست آورد به نمایندهٔ خود در پاریس دستور انـعقاد مـعاهده صـلح را داد. بـدینسان عهدنامه صلح پاریس میان دو کشور به امضاء رسید. بـه‌موجب ایـن عـهدنامه ایران تعهد کرد که استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد و هـرات را تـخلیه نماید و هیچ‌گونه ادعایی نسبت بـه ایـن شهر نداشته بـاشد و در صـورت بـروز اختلاف میان ایران و افغانستان حکمیت انگلستان را بپذیرد.

عهدنامهٔ ترکمانچای

عهدنامه‌ای که بین ایـران و روسـیه در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ. ق. مطابق با ۱۰ فـوریه سـال ۱۸۲۸ م. بـه امـضای نمایندگان دو کشور رسید و در ۱۶ فصل نوشته شد؛ وجه تسمیه آن این است که این قرارداد در قـریه تـرکمانچای کـه در دهکده‌ای واقع بر سر راه میانه به تبریز است و قرارگاه اردوی پاسکویچ بود بـه امضا رسید.

بـه‌موجب عـهدنامهٔ تـرکمانچای دربار ایـران مـتعهد شـده بـود ده کـرور تومان (پنج میلیون تومان) پـول نـقد بـه روسها بدهد و چون چنین پولی نداشت، «مکدونالد» قدم پیش نهاد و پیشنهاد کرد که انگلیس حاضر است مبلغ مذکور را بپردازد مشـروط بـر آنکـه مـواد ۳ و ۴ عهدنامهٔ دو کشور ملغی شود.

برخی از مفاد عهدنامهٔ ترکمانچای:

۱ ـــ واگـذاری خـانات ایـروان و نخجوان به دولت روسیه و تخلیه طالش

و موقان از سپاه ایران.

۲ ــ پرداخت ده کرور تومان به طور اقساط از طرف ایران به روسیه به‌عنوان غرامت جنگی.

۳ ــ اجازه عبور و مرور آزاد به کشتیهای تجاری روسی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن.

۴ ــ حمایت از ولیعهدی عباس میرزا و کوشش در به سلطنت رساندن وی بعد از مرگ شاه.

۵ ــ رضایت به انعقاد یک عهدنامه تجاری روسی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن.

۶ ــ استرداد اسرای طرفین.

۷ ــ اعطای حق قضاوت کنسولی (کاپیتالاسیون) به روسیه.

عهدنامهٔ فین‌کن اشتاین: ــــ فین‌کن اشتاین

عهدنامهٔ کیمون: ــــ کالیاس

عهدنامهٔ مجمل

در اوایل سال ۱۸۰۹ م. بر اثر تعلل فرانسه در اجرای تعهدات خود نسبت به ایران، روابط دو کشور رو به‌تیرگی نهاد. در فوریه همین سال سرتیپ عسگرخان افشار سفیر ایران در فرانسه به ایران بازگشت و ژنرال گاردان نیز ایران را ترک گفت. انگلیسها بدون فوت وقت برای پر کردن این خلاء دست به کار شدند و چون جان مالکوم دیگر اعتباری در ایران نداشت، این بار هارفورد جونز سرکنسول سابق انگلیس در بغداد را با مقام وزیرمختاری به تهران اعزام داشتند. هارفورد جونز روز ۱۷ فوریه سال ۱۸۰۹ به‌حضور فتحعلی شاه بار یافت و ضمن تقدیم استوارنامه‌های خود هَدایای گرانبهایی از جمله یک قطعه الماس درشت به ارزش تقریبی چهل هزار تومان آن روز از طرف جورج سوم پادشاه انگلیس به فتحعلی شاه

تقدیم کرد.

هارفورد جونز که در مدت اقامت در بغداد، زبان فارسی را یاد گرفته و به‌واسطهٔ خدمات خود به امپراتوری انگلستان به لقب «سر» مفتخر شده بود، نخستین قرارداد استعماری انگلیس را با ایران امضا کرد. به موجب این قرارداد که در نوزدهم مارس ۱۸۰۹ از طرف میرزا محمد شفیع صدراعظم و حاج محمد حسین‌خان مستوفی‌الممالک به نمایندگی ایران و سر هارفورد جونز به نمایندگی انگلیس امضا شده و به «عهدنامهٔ مجمل» معروف است، ایران متعهد شده «هر عهد و شرطی راکه قبلاً با هر یک از دولتهای فرنگ بسته است باطل سازد و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان ندهد». به موجب فصول هشتگانهٔ این عهدنامه ایران تعهدات مختلفی را برای کمک و همکاری با انگلیسها و مساعدت با نیروهای آنها در بنادر و جزایر خلیج فارس پذیرفته ولی انگلیسها خود را از مشکلات و گرفتاریهای احتمالی ایران در آینده برکنار نگاه داشته‌اند. به‌طور مثال در فصل هفتم این عهدنامه آمده است که «اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه، کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهند کرد، مگر آنکه به خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردد». تعهدات متقابل انگلیس نسبت به ایران مبهم و کلی است و تفصیل و جزئیات آن به قرارداد مفصلتری که می‌بایست بعداً به امضای دولتین برسد موکول گردیده است.

پس از امضای «عهدنامهٔ مجمل» فتحعلی‌شاه، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برادرزاده حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم سابق خود را به‌عنوان سفیر فوق‌العاده مأمور دربار به لندن فرستاد. جمیز موریه همان کسی

است که بعدها با نوشتن کتاب حاجی بابای اصفهانی معروف شد و در این کتاب رفتار و کردار میرزا ابوالحسن را در طول مسافرت و مدت اقامت در انگلستان مورد استهزاء قرار داد.

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که بعدها به لقب ایلچی معروف شد، و به وزارت امور خارجهٔ ایران رسید، با تشریفات خاصی به‌حضور جرج سوم پادشاه انگلستان بار یافت و به این ترتیب روابط ایران و انگلیس که مدتی حکومت هندوستان واسطهٔ آن بود، به‌طور مستقیم برقرار گردید. البته لرد مینتو که به‌جای ولزلی فرماندار کل هندوستان شده بود هنوز اصرار داشت که رابطهٔ ایران و انگلیس از طریق حکومت هندوستان برقرار شود و به‌همین جهت جان مالکوم را برای سومین بار به مأموریت ایران فرستاده بود.

عیاران

طبقه‌ای از عوام که در دورهٔ بنی‌عباس در بغداد و خراسان و سیستان و ماوراءالنهر و اغلب بلاد به‌وجود آمده و دارای تشکیلات خاصی بودند. غالباً جامهٔ خاص و آداب و رسوم مخصوص داشته‌اند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر جوانمردی می‌گذاشته‌اند، و از راهزنی معیشت می‌کرده‌اند و تحت نظر رؤسای خویش که آنها را سرهنگ و سرعیاران می‌خوانده‌اند به راهزنی و غارتگری می‌پرداخته‌اند. یعقوب و پدرش از عیاران سیستان بوده‌اند.

عیلام

مملکت و دولت قدیم، واقع در قسمت جنوب غربی ایران، کمابیش مطابق با سرزمین خوزستان، که از حدود ۲۴۰۰ ق.م. تا ۵۵۰ ق.م. گاه به استقلال و گاه تحت استیلای دولتهای مجاور در بین‌النهرین وجود داشت، و با ظهور

امپراتوری ایران (۵۵۰ ق.م.) از ولایات تابعهٔ آن امپراتوری گردید. این مملکت که به نام عیلام خوانده شده است، نام بومی آن «حاتام‌تی» (haltamti) یا حتمتی (hatamti) بوده است، و در آسوری و بابلی ظاهراً علامتو (elamtu) خوانده می‌شده. در مآخذ باستانی از چهار نام جغرافیایی عمده در داخل مملکت عیلام یاد شده است: اوان (avan)، انشان (ansan)، سیمش (simas)، و شوش. از این چهار محل، محل شهر شوش مشخص است، و قسمتهایی از آن نیز حفاری شده است. محل سایرین معلوم نیست. احتمالاً، اوان در حوالی شوشتر حالیه، انشان در کوههای بختیاری، و سیمش در شمال شرقی شوش، در حدود خرم‌آباد حالیه در لرستان بوده است.

براساس اطلاعات موجود، به نظر می‌رسد که عیلام نوعی «ممالک متحده» بوده است، و فرمانروای عیلام در ادوار مختلف عناوین مختلف داشته است.

شاهان عیلام

(تاریخگذاریها عمدتاً براساس مدارک سکه‌شناسی)

کامناسکیرس یکم سوتر	حدود ۱۴۷ ق. م.
کامناسسکیرس دوم نیسفوروس	حدود ۱۴۵ ـ ۱۳۹
اوکوناپسس	حدود ۱۳۹
تیگرایوس	۱۳۲/۱۳۳ ـ ۳۷/۱۳۸
کامناسکیرس سوم	۸۲ ـ ۸۱ ـ ۷۵
کامناسکیرس چهارم	۶۱/۶۲ یا ۵۸/۵۹ و ۵۵/۵۶
کامناسکیرس پنجم و جانشینان	۳۵/۳۶
اُرُد یکم	نیمه دوم و سده یکم میلادی
فرهاد	پایان سده یکم / آغاز سده دوم میلادی
اُرُد دوم	نیمه اول سده دوم
کامناسکیرس ـ اُرُد سوم	نیمه دوم سده دوم
اوسرو (؟) [خسرو ؟]	سده دوم

عیلامی، زبان

از زبانهای متروک پیوندی که ارتباط آن با هیچ یک از زبانهای دیگر آشکار نیست، و در عیلام (خوزستان) بدان سخن می‌گفتند، و کتیبه‌ها و الواحی از آن در دست است. بیشتر کتیبه‌های

شاهان هخامنشی، از جمله کتیبهٔ داریوش در بیستون، شامل ترجمهٔ عیلامی نیز هست.

عین‌التمر

عین‌التمر یکی از طسوجهای شش‌گانهٔ استان «بهقباد بالا» بود. پنج طسوج دیگر این استان عبارت بودند از: طسوج بابل، و دو طسوج فلوجّه بالا و پایین و طسوج خطرینه، و طسوج ندین. طسوج عین‌التمرو در غرب فرات و در جنوب هیت در بادیه قرار داشت و در آنجا ایرانیان پادگانی بزرگ داشتند.

عین‌الدوله

سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله پسر سلطان احمد میرزا عضدالدوله و نواده فتحعلی‌شاه قاجار، در سال ۱۲۶۱ ه. ق. در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را زیر نظر معلم سرخانه آغاز کرد و سپس به دارالفنون به ادامه تحصیل پرداخت، اما تحصیلات دارالفنون را به پایان نبرد و به‌خواهش پدرش و به‌فرمان ناصرالدین شاه مأمور خدمت تبریز شد.

عبدالمجید میرزا مدتی در دستگاه ولیعهد ـ مظفرالدین میرزا ـ سمت منشی‌گری داشت و بعد به مقام میرآخوری رسید و توانست با شدت عمل و سختگیری خود سر و سامانی به اصطبل ولیعهد بدهد و به علت همین تلاشها مظفرالدین میرزا دختر خود را به وی داد. عبدالمجید میرزا در این زمان علاوه بر میرآخوری، به حکومت بعضی از شهرهای آذربایجان هم رسید، اما کار حکومت این شهرها را نوابش انجام می‌دادند و او اغلب در تبریز و در حضور ولیعهد بود. در سال ۱۳۰۷ ه. ق. مظفرالدین میرزا از ناصرالدین‌شاه لقب عین‌الدوله را برای عبدالمجید میرزا تقاضا کرد که مورد موافقت شاه قرار گرفت و به‌علاوه شاه درجه امیر تومانی هم به او داد و در سال ۱۳۱۳ ه. ق. به‌پیشکاری آذربایجان رسید.

پس از قتل ناصرالدین‌شاه، عین‌الدوله مراسم جشن تاجگذاری ولیعهد را در تبریز برگزار کرد و شاه جدید را روانه تهران نمود و خود بعد از مدتی راهی تهران شد. عین‌الدوله در تهران امید صدارت داشت، اما امین‌السلطان که صدراعظم بود، با کمک عبدالحسین میرزا فرمانفرما شاه را وادار نمود که عین‌الدوله را به‌حکومت مازندران بفرستد. عین‌الدوله با اکراه این سمت را پذیرفت و راهی محل مأموریت جدید شد. پس از مدتی بدون کسب اجازه از شاه به تهران بازگشت و از رفتن مجدد به ساری خودداری نمود و استعفا داد و تقاضای سفر به عتبات نمود که مورد موافقت شاه قرار گرفت.

عین‌الدوله به عتبات رفت و در بازگشت، در تهران به انتظار خدمت نشست تا اینکه از طرف مظفرالدین‌شاه به‌حکومت لرستان و خوزستان منصوب شد و به‌محل خدمت جدید خود عزیمت نمود. در سال ۱۳۱۸ هـ. ق. به تهران بازگشت و به حکومت این شهر رسید و هنگام سفر شاه به اروپا برقراری امنیت و نظم شهر را برعهده گرفت. در همین دوران برای تغییر ولیعهد علیه محمدعلی میرزای ولیعهد و به‌نفع شعاع‌السلطنه به تکاپو افتاد، ولی روسها با تغییر ولیعهد مخالفت کردند.

مظفرالدین‌شاه در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. برخلاف سنت قاجاریه، عین‌الدوله را که از شاهزادگان قاجاری بود به‌صدارت گماشت و به این ترتیب دوران صدارت پر سر و صدای او آغاز شد که مصادف بود با پیشامدهای انقلاب مشروطه که در نهایت به‌پیروزی انقلاب مشروطه و استعفای عین‌الدوله منجر گردید. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیلی مشروطه، محمدعلی شاه حکومت آذربایجان را به عین‌الدوله داد و محمدولی‌خان تنکابنی را به فرماندهی قوای آذربایجان برگماشت و به کمک او فرستاد تا با کمک هم آزادیخواهان تبریز را سرکوب کنند که البته به مقصود

نرسیدند.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه، عین‌الدوله متهم به همدستی با مستبدین شد، اما تحصن او در مجلس باعث شد که انقلابیون او را عفو نمایند و به این ترتیب خانه‌نشین شد. پس از چند سال بیکاری در سال ۱۳۳۱ هـ. ق. در کابینه علاءالسلطنه به وزارت داخله رسید و این سمت را تا مدتی در کابینه مستوفی‌الممالک هم عهده‌دار بود. عین‌الدوله پس از کنار رفتن از پست وزارت داخله تا سال ۱۳۳۴ هـ. ق. بیکار بود. در این سال به ریاست وزرایی انتخاب گردید. اما مخالفت عده‌ای از نمایندگان مجلس باعث کناره‌گیری او شد. مجدداً در ۶ صفر ۱۳۳۶ مأمور تشکیل کابینه شد، اما طبق معمول آن سالها، کابینه او در این دوره هم دیری نپایید و مجبور به استعفا شد. در کابینه وثوق‌الدوله به‌سمت والیگری آذربایجان منصوب شد و در آنجا با قیام خیابانی روبه‌رو گردید و از پس او برنیامد و مجبور به‌ترک تبریز شد. عین‌الدوله بعد از کودتای ۱۲۹۹ توسط سید ضیاءالدین طباطبایی مدتی زندانی شد. از این زمان به‌بعد مصدر خدمتی نشد تا اینکه در دهم آبان ۱۳۰۶ درگذشت.

غ

غار کَرَفتو

در این غار آثار ساختمان دو بنا که در درون سنگهای صخره حجاری شده به نظر می‌رسد. همچنین کتیبه‌ای به خط یونانی در روی سنگ نقر گردیده و در زیر کتیبه نقش سواری که به شکار آهو مشغول است حجاری شده. ساختمان این غار را به دورهٔ اشکانی و حدود قرن سوم پیش از میلاد نسبت می‌دهند. در متن کتیبهٔ یونانی نام «هراکلس» خدای یونانی خوانده شده. برخی از باستان‌شناسان این نقش را یادگار فتوحات گودرز اشکانی بر پادشاه ارمنستان می‌دانند (۱۶-۵۱ م.)، بقایای ساختمانهای غار از جمله غارهای ماقبل تاریخ است که از روزگار باستان مورد استفاده اقوام قرار گرفته و بر طبق بررسی که در این محل به عمل آمده در زمان ماد و اشکانی و مغول از این غار استفاده شده و بسیاری از اطاقهای حجاری شده این محل مربوط به دوران ماد و اشکانی و مغول است.

غار کمربند و غار هاتو

در پاییز سال ۱۹۴۹ کارلتون کن در

حفاری غارهای کمربند و هاتو در نزدیکی شهرستان بهشهر ـ که صد متر از هم فاصله دارند ـ آثار متعلق به دورهٔهای سنگ و نوسنگی با سفال ایران را به دست آورد. وی براساس آثار به دست آمده از غار کمربند دوره‌های فرهنگی ذیل را مشخص کرده است:

الف) دوره میان‌سنگی شامل دو دوره تحتانی و فوقانی؛ ب) دوره نوسنگی شامل دو دوره نوسنگی پیش از سفال و نوسنگی با سفال. می‌توان ادوار دوگانه میان‌سنگی و دوره نوسنگی پیش از سفال این غار را معرف دوره گردآوری خوراک در ایران دانست. تاریخی که برای این دوره در غار کمربند پیشنهاد شده بین ۹۵۰۰ تا ۵۸۰۰ ق.م. است.

غازان

از ایلخانان ایران که در دوران سلطنت این فرمانروا حکومت مغولان به اوج ترقی خود رسید.

غازان در ۶۹۴ هـ. ق. به تشویق امیر نوروز قبول اسلام کرد و نام خود را محمود گذاشت و به پیروی او بیش از صد هزار تن از مغولان به دین اسلام درآمدند. وی نخستین پادشاهی از مغولان بود که رسماً به دین اسلام درآمد. تا این زمان دولت ایلخانی ایران از خاقانهای مغول چین که پایتخت ایشان در پکن یعنی «خان بالیغ» بود تبعیت می‌کردند.

از زمان غازان رابطهٔ ایران و چین قطع شد. غازان در دهم ذیقعده سال ۶۹۴ در تبریز به پادشاهی نشست و دین اسلام را مذهب رسمی دولت ایلخانی اعلام کرد، سپس فرمان داد که بر مهرهای دولتی و سکه‌ها کلمه لااله‌الاالله را نقش کنند و نامه‌های دولتی را به عبارت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم آغاز نمایند. غازان یاسای چنگیزی را که به فراموشی سپرده می‌شد دیگرباره احیا کرد و قوانین تازه‌ای بر آنها بیفزود که نام یاسای غازانی به‌خود گرفت.



غازان‌خان و شاهزادگان مغول، بولغان خاتون همسر ایلخان در کنار وی است
و چهار خاتون دیگر بر کرسیها جلوس کرده‌اند (جامع‌التواریخ رشیدی)

غازی

شرکت‌کننده در غزوه یا جنگ با کفار و دشمنان دین اسلام. بعدها عنوان «غازی» لقبی شد برای کسانی که در غزوات منشأ خدمات ممتاز بودند، و نیز جزء عناوین بعضی از امرا و فرمانروایان مسلمان گردید. شواهدی در دست است که از دورهٔ سامانیان دسته‌هایی از غازیان در ماوراءالنهر و خراسان وجود داشتند، که به عنوان سرباز و به امید به‌دست آوردن غنیمت، در غزوه‌ها شرکت می‌کردند. رؤسای آنان غالباً به مناصب عالیه می‌رسیدند.

با هجوم مغول و انقراض سلجوقیان، سران دیگری از غازیان در آسیای صغیر روی کار آمدند و بالاخره نخستین سلاطین آل‌عثمان، در جملهٔ عناوین خویش، لقب غازی را نیز داخل کردند.

غاشیه

لفظ عربی، به معنی پوشش و مخصوصاً پوشش زین. در عهد سلجوقیان و ممالیک و غیره، غاشیه یا زینپوش از علایم فرمانروایان بود، و آن را در تشریفات رسمی در پیشاپیش موکب فرمانروا حمل می‌کردند.

غایرخان

محمود یلواج (محمود ایلچی) رئیس هیئت فرستادگان چنگیز که مسلمانی ماوراءالنهری بود و به همراه گروه کثیری از بازرگانان مغول که تعداد ایشان به پانصد تن می‌رسید با کالاهای بسیار و گرانبها از مغولستان به‌سوی ماوراءالنهر رهسپار شدند. چون به شهر اترار در کنار سیحون رسیدند «غایرخان» حاکم آن شهر که از خویشان ترکان‌خاتون، مادر خوارزمشاه بود به مال ایشان طمع کرد و به سلطان چنین نوشت که: آنان جاسوسند. سپس همهٔ ایشان را بجز یک تن که به‌نزد چنگیز گریخت بکشت و کالاهای ایشان را ضبط کرد. چون خبر کشته شدن بازرگانان مغول به چنگیزخان رسید،

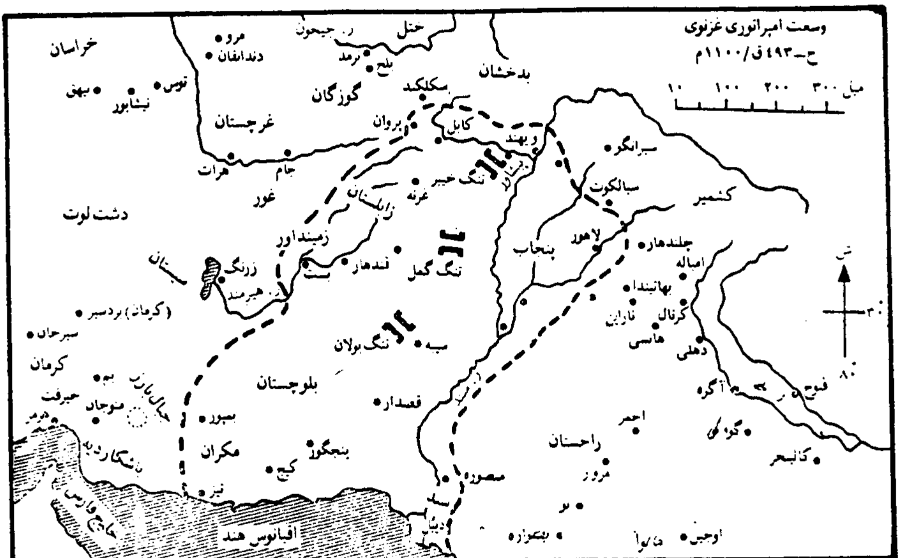
سفیری پیش سلطان فرستاد و از او خواست غایرخان را که مرتکب چنین رفتار ناهنجاری شده است به وی سپارد. خوارزمشاه مغرور به‌جای آنکه غایرخان را به چنگیزخان بسپارد و از فتنهٔ مغول جلوگیری کند فرستادهٔ چنگیز را نیز بکشت و با این رفتار بی‌خردانهٔ خود گناهی نابخشودنی در تاریخ ایران برجای گذاشت.

غزنویان

سلسله‌ای از پادشاهان ترک‌نژاد در قرون ۴ ـ ۶ ه‍. ق. که چون مرکز دولت آنها غالباً شهر غزنه بوده است بدین عنوان معروف شده‌اند. یکی از این دو سلسله، سلسلهٔ غزنویان آل البتکین است، و دیگری غزنویان آل‌ناصر، که به سلسلهٔ غزنوی مشهور است، و عنوان غزنوی و غزنویان به طور مطلق ناظر به این سلسله می‌باشد.

۱ ـ غزنویان آل‌البتکین.

۲ ـ تاریخچهٔ سلطنت غزنویان آل‌ناصر. نیز ← سلطنت غزنویان آل‌ناصر.



غزنویان آل‌البتکین

یکی از امرای عهد سامانی به‌نام البتکین (متوفی ۳۵۲ هـ. ق.)، به‌سبب اینکه با منصور اول سامانی اختلاف یافت، به‌جانب غزنه رفت و آنجا را از دست امیر محلی آن، لاوک، خارج ساخت، و مستقلاً به حکومت نشست، و بدین‌گونه، سلسلهٔ غزنویان آل‌البتکین را تأسیس کرد. بعد از وی به ترتیب اسحاق‌بن البتکین، بلکاتکین و پیری‌تکین امارت یافتند، اما هیچ یک نتوانستند در مقابل سامانیان قدرت و استقلالی به‌هم رسانند.

غزنه

غزنین یا غزنی مرکز حکومت اعلایی به‌همین نام در شرق افغانستان، واقع بر آب‌پخشان دو رود ارغنداب و ترنک به فاصلهٔ ۱۴۵ کیلومتری کابل واقع است.

صورت اصلی نام آن ظاهراً گنزک (ganzak) بوده است، و شهر از ادوار پیش از اسلام شهر معتبر ناحیهٔ زابلستان بوده. ظاهراً قدیمیترین ذکری که از این شهر رفته است از قرن ۲ م. در آثار بطلمیوس است. آیین بودا در این ناحیه راه داشته است، زیرا در کاوشهای اخیر، اماکن و بسیاری از مجسمه‌های بودا کشف شده است. تاریخ شهر در سه قرن اول بعد از اسلام روشن نیست. در اواخر قرن ۳ هـ. ق. یعقوب لیث و عمرولیث به غزنه و کابل رسیدند. ازقرن ۴ هـ. ق. به بعد، که غزنه کمابیش تابع سامانیان شد، تاریخ آن نسبتاً روشن است. در ۳۵۱ هـ. ق. البتکین در آنجا مستقر شد. در ۳۶۶ هـ. ق. سبکتکین در غزنه به قدرت رسید و سلسلهٔ غزنویان آل‌ناصر را تأسیس نمود. در عهد این سلسله، غزنه به اوج رونق خود رسید، و پایتخت امپراتوری وسیعی گردید. بعد از اینکه غزنویان سرزمینهای غربی خود را از دست دادند، غزنه و لاهور دو مرکز عمدهٔ آنها شد. در نیمهٔ اول قرن ۶ هـ. ق. سپاهیان

سلجوقی دو بار غزنه را اشغال کردند (۵۱۰ یا ۵۱۱ و ۵۲۹ هـ. ق.)، ولی بلای سختی که این شهر بدان گرفتار شد تاراج و ویرانی آن به‌دست علاءالدین جهانسوز بود در عهد سلطنت بهرامشاه غزنوی. عاقبت در ۵۵۸ هـ. ق. غزنه به‌کلی از دست غزنویان خارج شد، و مدتی تحت اشغال گروهی از غزان در آمد، و سپس به آل‌شنسب (غوریان) منتقل شد، و پایتخت معزالدین محمد سام گردید. پس از مرگ معزالدین محمد سام، به‌دست تاج‌الدین یلدز افتاد، و در ۶۱۸ هـ. ق. که چنگیز شهر را تاراج کرد، دورهٔ رونق غزنه به پایان رسید.

امیرتیمور آن را به نوهٔ خود پیرمحمد جهانگیر بخشید (۸۰۴ هـ. ق.). در ۹۱۰ هـ. ق. ظهیرالدین محمد بابر غزنه را تسخیر کرد و نادرشاه، یک سال پیش از فتح کابل و حرکت به‌سوی دهلی، آن را تصرف نمود. مقبرهٔ سلطان محمود غزنوی و مناره‌های مجاور آن (از آثار مسعود سوم و بهرامشاه غزنوی) از آثار تاریخی شهر است.

غزنین

شهری بزرگ در سرزمین خراسان قدیم. این شهر همواره پایتخت غزنویان بود. غزنهٔ کنونی از شهرهای مرکزی افغانستان است.

غزه

غزه از شهرهای مهم و قدیمی فلسطین و یکی از مراکز مهم تجارت بوده است. غزه دارای قلعهٔ مستحکمی در کنار دریا بود که اسکندر برای تسخیر آن کوشش بسیار نمود و در حدود دو ماه پادگان قلعه با رشادت و از خود گذشتگی و در نهایت وفاداری نسبت به شاهنشاه ایران مقاومت و پایداری کرد، ولی سرانجام قوای مقدونی با حملات شدید موفق به تسخیر قلعه و این ناحیه گردید. در جنگ غزه در حدود ده هزار نفر از سپاهیان ایرانی و محلی کشته شدند.

غلاغوش

لقب قبجی حاجب که از طَرف سلطان محمود غزنوی به امارت سیستان منصوب شد.

غلامرضا ازهاری: ← ازهاری

غلامرضا پهلوی

وی فرزند رضاشاه و همسر سوم او یعنی توران امیرسلیمانی بود که در سال ۱۳۰۲ متولد شد. او به ریاست عالیه بازرسی ویژه ستاد فرماندهی عالی برگزیده شد و علاوه بر آن آجودان ویژه شاه، رئیس کمیته المپیک و معاون ریاست افتخاری جامعه اسب‌سواری بود.

غلامعلی اویسی: ← اویسی

غلاة

جماعتی از شیعه که دربارهٔ صفات حضرت علی (ع) راه افراطی و غلو را پیموده و او را به مقام الوهیت رسانده‌اند. این جماعت دارای آداب و رسوم خاص به خود می‌باشند.

غلجه‌زایی: ← افغانان غلجه‌زایی

غلچه‌زایی: ← افغانان غلجه‌زایی

غور

سرزمین کوهستانی تاریخی، در افغانستان کنونی، میان درهٔ هیرمند و هرات. ولایت غور قسمتی از قلمرو سامانیان و غزنویان را تشکیل می‌داد، و غوریان (آل‌شنسب)، که پس از غزنویان به قدرت رسیدند، از این ولایت نام گرفتند. غوریان به‌دست خوارزمشاهیان مغلوب شدند، ولی کمی بعد، در اوایل قرن هفتم هجری قمری فرمانروایی غور به مغولان رسید و فیروزکوه، که پایتخت غوریان بود به کلی ویران شد.

غوریان

سلسله‌ای از امراء بودند که از دیرباز در ناحیهٔ صعب‌العبور غور میان هرات و غزنه حکومت داشته‌اند (۴۹۳-۶۱۲ هـ. ق.). غوریان دو طایفه بودند که یک دسته در غور اقامت داشتند و مقرشان فیروزکوه بود و دسته دوم در طخارستان می‌زیستند و مقرشان بامیان بود. طایفهٔ اول در فیروزکوه فرمانروایی می‌کردند و از سال ۴۹۳ تا ۶۱۲ بر سریر اقتدار بودند که پنج نفر از فرمانروایان این طایفه با اقتدار کامل حکومت راندند. فرمانروایان آل‌شنسب از شاخه اصلی در افغانستان و هندوستان:

۱ ـ عزالدین حسین‌بن حسن‌بن محمد (جلوس ۴۹۳ هـ. ق.).

۲ ـ قطب‌الدین محمد (فیروزکوه متوفی به سال ۵۴۱ هـ. ق.).

۳ ـ سیف‌الدین سوری (در غزنه متوفی به سال ۵۴۳ هـ. ق.).

۴ ـ بهاءالدین سام (در فیروزکوه از ۵۴۳ تا ۵۴۴ هـ. ق.).

۵ ـ علاءالدین حسین جهانسوز «غور» سپس غزنه و فیروزکوه» (جلوس ۵۴۴ هـ. ق.).

۶ ـ سیف‌الدین محمد بن حسین (فیروزکوه متوفی به سال ۵۵۸ هـ. ق.).

۷ ـ غیاث‌الدین محمدبن سام (در غور).

۸ ـ شهاب‌الدین محمد غوری‌بن سام (غزنه).

۹ ـ غیاث‌الدین محمدبن سام (متوفی در هرات به سال ۵۹۹ هـ. ق.).

۱۰ ـ شهاب‌الدین، سپس معزالدین (عامل سابق غزنه).

۱۱ ـ معزالدین محمد غوری‌بن سام (متوفی به سال ۶۰۲ هـ. ق.).

۱۲ ـ علاءالدین محمدبن شجاع‌الدین علی (در غور).

۱۳ ـ غیاث‌الدین محمودبن محمدبن سام (در غور مقتول به سال ۶۰۹ هـ. ق.).

۱۴ ـ بهاءالدین سام‌بن محمود (جلوس ۶۰۹ هـ. ق.).

۱۵ ــ علاءالدین اتسزبن حسین (سلطان اسماعیل، عامل خوارزمشاه) (جلوس ۶۱۹ ه. ق.).

۱۶ ــ علاءالدین یا ضیاءالدین محمد شجاع‌الدین علی (فوت ۶۱۱ ه. ق.).

غوریان و بامیان طخارستان عبارتند از:

۱ ــ فخرالدین مسعودبن حسین (جلوس ۵۴۰ ه. ق.).

۲ ــ شمس‌الدین محمدبن مسعود (جلوس ۵۵۸ ه. ق.).

۳ ــ بهاءالدین سام‌بن محمد (جلوس ۵۸۸ ه. ق.).

۴ ــ جلال‌الدین علی‌بن سام (مقتول به‌دست خوارزمشاه در ۶۱۲ ه. ق.).

نیز ← آل‌شنسب

غیاث‌الدین ابوالفتح سلیمان‌شاه بن سلطان محمد (۵۵۴ ــ ۵۵۶)

از سلاجقهٔ عراق؛ بعد از وفات سلطان محمد، بین امرا و بزرگان بر سر جانشینی اختلاف‌نظر به‌وجود آمد. گروهی طرفداری از سلیمان‌شاه را می‌کردند، دسته‌ای جانب ملکشاه برادر سلطان متوفی را نگه می‌داشتند، و دستهٔ دیگری به علت اقتدار و شوکت ایلدگز، با سلطنت ارسلان بن طغرل، پسر زن ایلدگز، موافقت داشتند.

در این میان اینانج شحنهٔ ری که قدرت و نفوذ و تعداد لشکریانش از همه بیشتر بود، جانب سلیمان‌شاه را داشت. سلیمان از زندان امیر موصل آزاد شده در همدان به تخت نشست. او ارسلان را ولایتعهدی داد تا بدین‌وسیله فتنهٔ ایلدگز و ارسلان شاه را از بین ببرد. و به ایلدگز بار دیگر امارت آذربایجان و اران را داد.

به این ترتیب از مخالفان، تنها ملکشاه باقی بود، که از مخالفت دست برنداشت و همچنان به جمع کردن قوا جهت جنگ با عمویش سلیمان‌شاه مشغول بود. ولی در ربیع‌الاول سال ۵۵۵ ه مرد، و سلیمان بدون مدعی گردید.

سلطان سلیمان‌شاه به علت بی‌لیاقتی و شرابخوارگی او چندان دوام نیاورد. امرا و بزرگان او را گرفتار و محبوس کردند، و از ایلدگز، جهت به سلطنت رساندن ارسلان‌شاه یاری خواستند. سلیمان‌شاه در ۱۳ ربیع‌الاول سال ۵۵۶ ه به هلاکت رسید.

غیاث‌الدین ابوالفتح مسعودبن محمد (۵۲۹ ــ ۵۴۷)

از سلاجقهٔ عراق، پس از مرگ طغرل با آنکه عده‌ای با سلطنت داود پسر محمود موافقت داشتند، مسعود از بغداد به همدان آمد و به سلطنت جلوس کرد. مسعود از مهمترین سلاطین سلجوقی، در اعداد سلطان سنجر به‌حساب است.

از وقایع مهم دوران وی، جنگ با مسترشد خلیفه و پسرش راشد می‌باشد. علت آن را پناه بردن عده‌ای از امرای سلجوقی به دارالخلافهٔ بغداد، و واداشتن مسترشد به انداختن نام مسعود از خطبه، نوشته‌اند.

مسترشد در نزدیکی کوه بیستون از مسعود شکست خورد و اسیر وی شد. مسعود پس از چندی با مسترشد صلح کرد و قرار شد خلیفه سالیانه چهارصد هزار دینار خراج بپردازد، و از جمع کردن سپاهی و بیرون آمدن از خانه خودداری نماید، ولی در همین اوان مسترشد به‌دست عده‌ای از باطنیان به قتل رسید. می‌گویند: سنجر این عده را مأمور کشتن خلیفه کرده بود.

بعد از مسترشد پسرش راشد خلیفه شد، ولی چون حاضر به پرداخت خراج سنگین نبود، نام او را از خطبه انداخت و به‌نام داود خطبه خواند. مسعود به بغداد آمد و خلیفه از ترس به اتابک موصل پناهنده شد و مسعود، مقتفی را به‌جای او به خلافت برداشت.

راشد از دشمنی مسعود و داود استفاده کرده، پیش داود به آذربایجان آمد. بعضی از امرای سلجوقی و اتابک فارس نیز که از قدرت مسعود واهمه

داشتند، به کمک داود و راشد آمدند، ولی همه در جنگ با مسعود شکست خوردند. داود و راشد به خوزسَتان و سپس به اصفهان آمدند و راشد به ضرب کارد یکی از فدائیان اسماعیلی کشته شد.

مسعود بالاخره پس از غلبه بر برادران و برادرزادگان، در عراق عجم و آذربایجان مستقر شد و پس از قریب به هیجده سال سلطنت در غره ماه رجب سال ۵۴۷ ه، در همدان، در سن ۴۰ سالگی، فوت کرد.

مسعود مردی شجاع و رعیت‌نواز بود. او پس از سنجر آخرین فرد معتبر و لایق خاندان سلجوقی است. پس از او کسی که صاحب نام و نشانی معتبر باشد، از بین سلجوقیان برنخاسته است.

غیاث‌الدین ابوشجاع محمدبن محمود بن محمد (۵۴۷ ــ ۵۵۴)

از سلاجقه عراق؛ پس از گرفتاری ملکشاه بن محمود، برادرش محمد را که در رعایت جانب اهل علم و احکام شریعت سعی بلیغ داشت، به‌جای وی به تخت نشاندند. محمد گرفتار قیام سلیمان شاه، عموی خود و برادر مسعود گردید.

سلیمان‌شاه پس از قیام بر مسعود، در قلعه‌ای محبوس بود. پس از جلوس محمد بر تخت سلطنت، از زندان فرار کرد و به قصد تصرف تاج و تخت، عازم همدان شد، ولی قبل از اینکه جنگی بین طرفین درگیرد، طرفدارانش متفرق شدند. سلیمان پیش سنجر رفت، و سنجر او را ولایتعهدی داد. و به‌طوری که در وقایع دوران سلطنت سنجر گفته شد، در زمان اسارت سنجر به‌دست ترکان غز، سلیمان به‌جای او به سلطنت رسید، ولی از ترس ترکان غز، به عراق بازگشت و پیش خلیفه رفت و خلیفه عناوین پدرش سلطان محمد را به او داد و او را سلطان خواند.

یکی از طرفداران و متحدین

سلیمان، شمس‌الدین ایلدگز اتابک بود. او از غلامان ترک قبچاقی کمال‌الملک سمیری، وزیر سلطان محمود بود که به‌تدریج در دستگاه دولتی ترقی کرد. و در زمان مسعود، به سال ۵۴۱ ه حکومت آذربایجان و اران را یافت. و پس از مرگ طغرل دوم، زوجهٔ او را به عقد و ازدواج خود درآورد و قرابتی با خاندان سلجوقی یافت. ایلدگز سپس به طرفداری از سلیمان برخاست و در سال ۵۵۱ ه، بین محمد و سلیمان‌شاه و ایلدگز جنگی در گرفت که به شکست سلیمان و ایلدگز خاتمه یافت. سلیمان اسیر و در موصل محبوس شد.

محمد برای وادار نمودن خلیفه، جهت تصدیق سلطنت خود به بغداد رو آورد و آنجا را به محاصره گرفت. ولی وقتی شنید که اتابک ایلدگز و ملکشاه ثانی و ارسلان‌شاه پسر طغرل ثانی، پسر زن ایلدگز، همدان را متصرف شده‌اند، به همدان مراجعت نمود. ایلدگز و ملکشاه به ری رفتند ولی شحنهٔ ری (اینانج)، قبل از رسیدن محمد، ایشان را مغلوب و از ری دفاع نمود و همدان را به‌نام سلطان فتح کرد.

محمد خیال داشت جهت تسخیر بلاد ایلدگز (آذربایجان و اران)، لشکرکشی کند، ولی به علت ابتلا به مرض سل، نتوانست کاری انجام دهد و بالاخره در سال ۵۵۴ به سن سی و دو سالگی، پس از بیست سال سلطنت درگذشت.

غیاث‌الدین احمد اندخودی

خواجه غیاث‌الدین سیدی احمد پسر خواجه نظام‌الدین احمد اندخودی از وزیران عصر تیموری.

غیاث‌الدین پیراحمد خوافی

خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی (محمدبن احمد) از وزیران عصر تیموری.

غیاث‌الدین داودبن محمودبن سلطان محمد (۵۲۵ ـ ۵۲۶)

رکن‌الدین طغرل‌بن محمد (۵۲۶ ـ ۵۲۹)

از سلاجقهٔ عراق، محمود در ایام فوت، ولیعهدی خود را به پسرش داود واگذاشت. بعد از مرگ محمود، وزیرش ابوالقائم درگزینی، داود ولیعهد منتخب را با لقب غیاث‌الدین، به سلطنت برداشت. ولی جمعی از امرا و بزرگان که به دنبال طغرل بن محمد بودند، بر وزیر شوریدند و درگزینی اموال خود را برگرفت و به ری رفت، و از سنجر کمک خواست.

داود علاوه بر طغرل، گرفتار عم دیگر خود مسعود بود. و با وجود صلحی که با هم کردند، هر یک نماینده‌ای پیش خلیفه مسترشد فرستاده تقاضا کردند، خطبهٔ سلطنت به‌نام آنها خوانده شود. خلیفه به هر دو پیغام داد که حکم در این باب با سنجر است و هر کس را او انتخاب کند خطبه به‌نام وی خواهد بود.

سلجوق‌شاه یکی از برادران سلطان محمودبن محمد، که والی فارس بود، در این گیر و دار به بغداد آمد.

خلیفه احترام و پذیرایی شایانی از او کرد. در همین اوان مسعود با کمک امیرموصل به بغداد لشکر کشید و با مسترشد خلیفه و برادر خود سلجوق‌شاه به جنگ پرداخت و بالاخره خلیفه را مجبور کرد خطبه به‌نام وی خواند و سلجوق‌شاه را ولیعهدی دهد.

سنجر چون اوضاع عراق را آشفته دید، به دعوت درگزینی، در ربیع‌الاخری سال ۵۲۶ ﻫ، به ری آمد و طغرل را رسماً سلطنت عراق داد، و درگزینی را به وزارت او انتخاب نمود، و مسعود و سلجوق‌شاه را نیز شکست داد. (رجب ۵۲۶ ﻫ). مسعود به آذربایجان گریخت و سنجر از سر تقصیر وی درگذشت و امارت گنجه و اران را به او داد و به خراسان مراجعت نمود.

بعد از مراجعت مسعود، داود به همدان آمد و در رمضان سال ۵۲۶ ه، از طغرل خواست که خطبه به‌نام وی کند و داود را ولایتعهدی دهد (صفر ۵۲۷ ه).

مسعود در شعبان همان سال به همدان رفت و توانست پایتخت سلاجقهٔ عراق را متصرف شود. سپس به‌دنبال طغرل، اصفهان و قسمتی از فارس نیز مسخر گردید. طغرل پیوسته از جلو لشکریان مسعود می‌گریخت و با درگزینی، از شهری به شهر دیگر می‌رفت. بالاخره در رمضان سال ۵۲۸ ه، در نزدیکی قزوین، مسعود را شکست داد، و همدان را بار دیگر متصرف شد. مسعود به بغداد گریخت و خلیفه مسترشد در پی معاونت وی بود که خبر مرگ طغرل به بغداد رسید (محرم سال ۵۲۹ ه).

غیاث‌الدین سالار سمنانی

خواجه عیاث‌الدین سالار سمنانی از وزیران نامی عصر تیموری است. وی در زمان حکومت امیر تیمور گورکانی پیوسته متصدی امور دیوانی و شغلهای مهم دولتی بوده است.

غیاث‌الدین علی یزدی

بعد از کشته شدن شمس‌الدین صاین قاضی، سید غیاث‌الدین در امر وزارت شیخ ابواسحاق استقلال یافت. لیکن مقارن همین زمان امیرشیخ ابواسحاق به‌دست مبارزالدین محمد مظفر گرفتار شد و روز پنجشنبه بیست و یکم جمادی‌الاول سال ۷۵۸ هجری در میدان سعادت شیراز که از بناهای خود او بود به‌قتل رسید.

غیاث‌الدین محمد علیشاهی

هنگامی که شیخ حسن چوپانی که به شیخ حسن کوچک معروف است سلیمان‌خان را به سلطنت انتخاب کرد خواجه غیاث‌الدین محمد علیشاهی را به وزارت او برگزید. بعد از آنکه شیخ حسن چوپانی به‌دست همسرش کشته

شد و برادرش ملک‌اشرف، نوشیروان نامی از اولاد چنگیزخان را به‌سلطنت برگزید و متوجه سلیمان‌خان شد خواجه غیاث‌الدین محمد علیشاهی نیز که حکومت سلیمان‌خان را رو به زوال می‌دید به ملک‌اشرف پیوست و در پناه دولت او بی‌آنکه در امور صدارت دخالت داشته باشد زندگی کرد.

غیاث‌الدین منصور شبانکاره

خواجه غیاث‌الدین منصور شبانکاره برادر خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره است. مدتی در خطه مرو عهده‌دار وزارت ابوالمحسن میرزا بود. چون در آنجا دستگیر شده و مورد مؤاخذه واقع گردید، پس از خلاصی به هرات رفت و به دربار سلطان حسین میرزا راه یافت و بعد از مدتی به مقام وزارت نائل گردید و پس از یک سال وزارت، زندگی را بدرود گفت.

غیاث‌الدین میکال

خواجه غیاث‌الدین میکال از وزیران سلطان حسین‌میرزا تیموری.

ف

فائق

امیر فائق یکی از سرداران امیرنوح‌بن منصور سامانی است که در جنگ قابوس وشمگیر و فخرالدوله با مؤیدالدوله و عضدالدوله دیلمی از جانب نوح بن منصور به کمک فخرالدوله و قابوس شتافت.

فائق خاصه

شهرت ابوالحسن فائق، ملقب به جلیل، متوفی ۳۸۹ هـ. ق. حاجب سالار متنفذ و سردار معروف اواخر عهد پادشاهی سامانی. وی از غلامان رومی‌الاصل نوح سامانی بود و در خلع «نصرابن عبدالملک» و به سلطنت رساندن منصور اول اهتمام تمام کرد. در قتل ابوالحسن عتبی دست داشت و در مخالفت با «حسام‌الدوله تاش» با ابوعلی سیمجور همداستان بود. بعد از چندی، چون بغراخان بخارا را از نوح دوم بگرفت، وی نیز مانند ابوعلی سیمجور به او پیوست، و از او ولایت بلخ یافت. پس از آن، در زمان سلطنت منصور دوم سامانی با بکتوزون همدست شد و پادشاه سامانی راکور و معزول کرد و در

زمان سلطنت کوتاه عبدالملک دوم وفات یافت.

فاتک

پدر مانی.

فادوسبان

یکی از ملوک رستمدار طبرستان.

فادوسپان

امیر اصفهان در اواخر دورهٔ ساسانی.

فارس

پارس. ناحیهٔ فارس از قدیمترین مراکز تمدن و فرهنگ ایران است که قرنها مرکز حکومت شاهنشاهی بود. پیش از برافتادن ساسانیان، دو مرد بزرگ از این ایالت برخاسته‌اند و دو سلسلهٔ فارسی تشکیل داده‌اند: کورش مؤسس سلسلهٔ هخامنشی و اردشیر پاپکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی. از آثارِ تاریخیِ مهم این ایالت ابنیهٔ تخت جمشید، پازارگاد، نقش رستم و کعبهٔ زرتشت، کاخ سروستان، غار شاپور و شهر شاپور (بیشاپور) است. فارس به طور عام به کشور ایران نیز اطلاق می‌شده است. بدین جهت زرتشتیانی که به هند رفتند پارسی خوانده می‌شوند. در دورهٔ ساسانی فارس منقسم به ۵ ناحیه بود: ارجان، اردشیر خُره، استخر، دارابگرد، شاپورخره. ر.ک. پارس و پارسیان.

فارسنامه: ← ابن بلخی

فارسی باستان

فارسی باستان زبان قدیم مردم پارس بوده است. مهمترین اثر بازمانده از فارسی باستان کتیبهٔ داریوش بزرگ بر کوه بیستون است. از دیگر پادشاهان هخامنشی هم کتیبه‌هایی به‌جای مانده است.

اریارمنه (حدود ۶۴۵ـ۵۹۰ ق.م.)، ارشامه (حدود ۵۹۰ـ۵۵۹ق.م.)،

کوروش (۵۵۹-۵۳۰ ق.م.)، خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق.م.)، اردشیر اول (۴۶۶-۴۲۴ ق.م.)، داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۴ ق.م.)، اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ ق.م.) و اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.)، فارسی باستان به الفبایی نوشته شده است که میخی نامیده می‌شود. علت این نامگذاری آن استکه حرفهای این الفبا به میخ شبیه است. ظاهراً داریوش بزرگ دستور داده است که الفبایی برای فارسی باستان ساخته و این زبان بدان نوشته شود. الفبای فارسی باستان از الفبای اکدی والفبای اکدی از الفبای سومری گرفته شده است. این الفبا ۳۶ حرف، ۲ واژه جداکن، ۸ اندیشه نگار و نشانه‌هایی هم برای نشان دادن اعداد داشته است که تنهابرخی از آنها به جای مانده است. هر یک از حرفهای الفبای میخی ـ به‌جز سه حرفی که برای نشان دادن مصوتها به کار می‌رود ـ مصوتی هم همراه دارد؛ به همین علت الفبایی هجایی است. الفبای فارسی باستان از چپ به راست نوشته و پس از هر حرف نقطه گذاشته می‌شود. این الفبا تا پایان شاهنشاهی هخامنشی رایج بوده و بعدها فراموش شده است. در اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی، دانشمندان غربی موفق به خواندن این الفبا شدند. ازاین راه الفباها و زبانهای دیگری کشف گردید.

فارسی دری

فارسی جدید. زبان ایرانی که بعد از اسلام رواج یافت و زبان رسمی و ادبی گردید.

پارسی نو زبان شهرهای شرقی و تاجیکان ناحیهٔ ایران خاوری، افغانستان، پامیر و ترکستان بوده است. دری لغت پارسی باستانی است و آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند.

فارسیریس

دختر اردشیر دراز دست.

پاریزاریس. پروشات.

فارسی میانه

از زبانهای متروک ایرانی، از ریشهٔ هند و اروپایی، که حد فاصل میان فارسی باستان (فارسی هخامنشی) و فارسی کنونی است و زبان پهلوی نیز خوانده می‌شود. آثار فارسی میانه شامل کتیبه‌های شاهان ساسانی و ادبیات زردشتی و نوشته‌های مانوی است.

فارسی میانه دنبالهٔ فارسی باستان است. به این زبان «پهلوی» و «پهلوی ساسانی» هم گفته می‌شود. این زبان در دورهٔ ساسانی زبان رسمی ایران بوده است و از آن چهار نوع اثر با چهار الفبا به جای مانده است:

الف) کتیبه‌های شاهان و رجال ساسانی؛ به زبانی که کتیبه‌ها بدان نوشته شده است «فارسی میانهٔ کتیبه‌ای» می‌گویند.

ب) نوشتهٔ مسیحیان ایران. به زبانی که نوشتهٔ مسیحیان بدان نوشته شده است «فارسی میانهٔ مسیحی» می‌گویند.

ج) نوشته‌های زردشتیان ایران. به زبانی که نوشته‌های زردشتیان بدان نوشته شده است «فارسی میانهٔ زردشتی» می‌گویند.

د) نوشته‌های مانی و پیروان او. به زبانی که نوشته‌های مانی و پیروان او بدان نوشته شده است «فارسی میانهٔ ترفانی» می‌گویند.

فارسی میانهٔ ترفانی

فارسی میانهٔ ترفانی زبانی است که در آثار به دست آمده از ترفان به‌کار رفته است. این آثار در اوایل سدهٔ بیستم از واحهٔ ترفان ـ واقع در ترکستان چین ـ به دست آمده است. چون آثار به دست آمده از ترفان دربارهٔ دین مانی‌اند به فارسی میانهٔ ترفانی، «فارسی میانهٔ مانوی» و «فارسی مانوی» هم می‌گویند. نوشته‌های فارسی میانهٔ ترفانی از نظر محتوا به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱) آثاری که از آفرینش گفتگو می‌کنند، ۲) نامه‌ها، ۳) شعرهایی که در ستایش

خدا و ایزدان و مانی و بزرگان دین مانی سروده شده است، ۴) دعاها و اندرزها.

فارسی میانهٔ زردشتی

آثار زردشتیان به فارسی میانه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. ترجمه‌های فارسی میانه از اوستا. ترجمه‌های فارسی میانه از اوستا با تفسیر همراه است. به ترجمه و تفسیر اوستا به فارسی میانه زند می‌گویند. زندِ بخشهای مختلف اوستا، به‌جای مانده بجز زندیشتها که به‌طور ناقص به جای مانده است. زند برخی از بخشهای اوستا که از میان رفته است نیز باقی مانده است.

۲. نوشته‌هایی دینی. مهمترین نوشته‌های دینی زردشتیان عبارتند از: دین کرت، بندهش، داتستان دینیک، نامه‌های منوچهر، گزیده‌های زادسپرم، شکندگمانیک و چار، شایست نه شایست، مینوی خرد، روایات پهلوی، گجستک ابالیش، جاماسب‌نامه، ارداویرافنامه، یوشت فریان، ماه فروردین، روز خرداد، اندرز اوشنردانا، اندرز بزرگمهر، اندرز آترپات مهراسپندان، اندرز خسرو قبادان و اندرز پوریوتکیشان.

۳. نوشته‌های غیر دینی. مهمترین نوشته‌های غیر دینی زردشتیان عبارتند از: کارنامهٔ اردشیر بابکان، خسرو قبادان و ریدک، شهرستانهای ایران و افدیها و سهیکیهای سکستان.

فارسی میانهٔ کتیبه‌ای

کتیبه‌هایی که در آغاز دورهٔ ساسانی نوشته شده‌اند غالباً با ترجمهٔ پهلوی اشکانی و یونانی همراه است. مهمترین کتیبه‌های دورهٔ ساسانی عبارتند از: کتیبه اردشیر اول در نقش رستم، کتیبه‌های شاپور اول در نقش رجب و کعبهٔ زردشت و حاجی‌آباد، کتیبه هرمز در نقش رستم، کتیبه نرسی در پایکولی، کتیبه‌های کرتیر ـ روحانی زمان شاهان نخستین ساسانی ـ در سر مشهد،

ناحیه‌ای در نزدیکی کازرون، در نقش رستم، نقش رجب و کعبهٔ زردشت، همگی به فارسی میانه وکتیبه مهرنرسی، بزرگ فرمدار (صدراعظم) یزدگرد اول (سلطنت ۳۹۹ـ۴۲۰ م.) بهرام پنجم، بهرام گور (سلطنت ۴۲۰ـ۴۳۸م.) و یزدگرد دوم (سلطنت ۴۳۸ـ۴۵۷م.) بر کنار رودخانهٔ تنگاب در نزدیکی فیروزآباد، به فارسی میانه.

الفبای فارسی میانهٔ کتیبه‌ای

حرفهای الفبای فارسی میانهٔ کتیبه‌ای از راست به چپ و جدا از هم نوشته می‌شود. این الفبا از الفبای آرامی گرفته شده است. در کتیبه‌های فارسی میانه، هزوارش به کار رفته است.

فارسی میانهٔ مسیحی

مسیحیان ایران در دورهٔ ساسانی، کتابهایی به فارسی میانه، یا ترجمه‌هایی از کتابهای دینی خود نوشته بودند. از نوشته‌ها و ترجمه‌های آنان تنها ترجمهٔ فارسی میانه بخشی از زبور از ترفان همراه با نوشته‌های مانوی به‌دست آمده است. متن اصلی متعلق به سدهٔ ششم و دستنویس آن متعلق به سدهٔ هشتم میلادی است. الفبایی که زبور بدان نوشته شده، حد فاصل میان الفبای فارسی میانهٔ کتیبه‌ای و فارسی میانهٔ زردشتی است. در این الفبا هزوارش به کار رفته است و الفبای آن از راست به چپ نوشته می‌شود.

فارناس

پادشاه کاپادوکیه که آتس‌سا خواهر کمبوجیه پادشاه هخامنشی به همسری او برگزیده شد. نام او را فارناک نیز نوشته‌اند.

فاریاب: ← باریاب

فاریسوس

در زمان شدادیان خاندان (هایقازیان) در فاریسوس، بخشی از

اران حکومت داشتند و به خداوندان فاریسوس مشهور بودند. از آغاز آنها اطلاعی در دست نیست. اول کسی که از این خاندان معروف است سنکریم است و پس از وی گریگور برادرش جای او را گرفت.

فضلون بن محمد فضلون اول از خاندان شدادیان، فیلیپ پسر گریگور را نزد خود خوانده بود، ولی چون خبر درگذشت گریگور را شنید، پسر را در بند کرد و ممالک او را بستد.

آسوغیک مورخ ارمنی، گریگور را آخرین فرد این خاندان می‌نویسد و اضافه می‌کند که پس از مرگ وی (سال ۳۹۴ ه)، خاندان هایقازیان ناپدید گشت و فضلون و غاغیق پادشاه ارمنستان خاک او را میان خود تقسیم کردند ولی باز در سالهای بعد فرمانروایانی از این خاندان می‌بینیم و شاید فیلیپ پسر گریگور از بند رهایی یافته اقداماتی جهت برقراری حکومت خاندان خود نموده است.

فاطمه پهلوی

تنها دختر رضاشاه‌وعصمت‌الملوک دولتشاهی بود که در سال ۱۳۰۹ شمسی به‌دنیا آمد. اولین همسر وی وینسنت هیلر اهل آمریکا بود که از وی دو فرزند به نامهای کیوان و داریوش به‌دنیا آمدند.

فاطمه زهرا (س): ← حضرت فاطمه زهرا (س)

فاطمیه: ← اسماعیلیه

فتح‌الفتوح: ← جنگ نهاوند

فتح‌الله‌خان رشتی

فتح‌الله‌خان اکبر پسر حاجی‌خان امشه‌ای در رشت متولد شد. عمویش اکبرخان بیگلربیگی رشتی یکی از متمولین گیلان بود. در سال ۱۳۰۷ ه. ق. اکبرخان درگذشت و فتح‌الله‌خان با همسر وی ازدواج کرد و کارهایش را

قبضه نمود و از آن تاریخ به بیگلربیگی معروف شد.

از سال ۱۳۰۷ تا سال ۱۳۱۰ ه. ق. فتح‌الله‌خان با درجه امیر تومانی مسئول گمرکات خراسان، گیلان و مازندران بود و بعد هم تمام آنها را از دولت با پرداخت رشوه اجاره کرد. در سال ۱۳۲۰ ه. ق. که مظفرالدین شاه عازم اروپا بود، فتح‌الله‌خان با پیشکش ۱۲ هزار تومان به شاه لقب سردار منصور گرفت.

بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما، سردار منصور به وزارت پست و تلگراف برگزیده شد و این سمت را در کابینه محمدولی‌خان تنکابنی نیز حفظ کرد. در کابینه‌هایی که میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله تشکیل داد، مدتی سمت وزارت جنگ داشت تا اینکه در ۵ آبان ۱۲۹۹ مأمور تشکیل کابینه شد و مسئولیت وزارت داخله را هم خود برعهده گرفت.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که شاه مجبور به انتخاب سید ضیاءالدین طباطبایی به سمت ریاست وزرایی شد، فتح‌الله‌خان به ناچار کنار گذاشته شد و به سفارت انگلیس پناهنده گردید. سپس عازم فرانسه شد و یک سال در آن کشور ماند. پس از بازگشت به ایران، در دوره پنجم به‌عنوان نماینده مردم طالش وارد مجلس شد و پس از آن مسئولیت مهم دیگری به‌عهده نگرفت تا اینکه در سال ۱۳۱۵ ه. ش. در حدود ۹۰ سالگی در تهران درگذشت و در ابن‌بابویه به‌خاک سپرده شد.

فتح سومنات

بزرگترین فتوحات سلطان محمود غزنوی در هندوستان است که در سال ۴۱۶ ه. ق. صورت گرفت.

فتحعلی‌خان افشار

از امرا و سرداران بزرگ نادرشاه

(فوت ۱۱۷۸ هـ. ق.). در فتح هند پیشرو سپاه او بود. بعد از قتل نادر (۱۱۶۰ هـ. ق.) به ابراهیم شاه افشار پیوست. بعد از او به آزادخان افغان ملحق شد و با لشکر آزادخان در ۱۱۶۷ هـ. ق. با کریمخان زند جنگید. سال بعد هنگامی که محمدحسن قاجار بر آزادخان چیره شد به او پیوست. و پس از قتل او به آذربایجان رفت و دعوی استقلال کرد. در اواخرسال ۱۱۷۵ هـ. ق. کریمخان به دفع او لشکر به آذربایجان برد و نه ماه او را به محاصره گرفت. عاقبت در شعبان ۱۱۷۶ هـ. ق. فتحعلی‌خان تسلیم شد. کریمخان او را برگرفت و به‌سوی اصفهان و شیراز رهسپار شد، اما در بین راه وی را هلاک کرد.

فتحعلی‌خان = داغستانی

وزیر اعظم (= اعتمادالدوله) شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵ هـ. ق.). در اواخر عهد شاه سلطان حسین متهم شد که عده‌ای از اکراد را به قتل شاه تحریک کرده است. شاه از ترس جان حکم عزل و قتل او را داد (۷ صفر ۱۱۳۳ هـ. ق.) در همان شب فتحعلی‌خان را کور کردند و برای مصادرهٔ اموالش او را شکنجهٔ بسیار دادند. بامدادان شاه دریافت که خطا و شتاب کرده است و جان وزیر را بخشید اما فایده نداشت.

فتحعلی‌خان قاجار

از امرای قزلباش در اواخر عهد صفویه (۱۰۹۷ م. ۱۱۰۴ ـ ۱۱۳۹ هـ.ق.) پسر شاه قلی‌خان. وی از طایفهٔ اشاقه‌باش بود. در ۱۱۳۵ هـ. ق. با هزار سوار، در صدد دفع افغانها از اصفهان برآمد. اما، به‌سبب آنکه مورد سوءظن شاه سلطان حسین واقع شد، اصفهان را واگذاشته به جانب استرآباد رفت، و در ابراهیم‌آباد ورامین، به خواهش اهالی ری، مدتی به مبارزه با افغانها پرداخت. سپس به خدمت شاه طهماسب دوم صفوی پیوست. اما چندی بعد،

به سبب اختلاف با نادر، هنگام عزیمت به جانب مشهد، به دستور وی به قتل رسید و در مقبرهٔ خواجه ربیع مدفون شد. محمد حسن‌خان قاجار پسر او بود.

فتحعلی‌شاه قاجار

نام وی باباخان، ۱۹ جمادی‌الاخر ۱۲۵۰ هـ. ق.، دومین پادشاه ایران از سلسلهٔ قاجاریه (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ هـ. ق.). پسر حسینقلی‌خان جهانسوز. چون عمویش، آقامحمدخان، فرزند نداشت، ولایتعهدی خویش بدو داد (۱۲۱۱ هـ. ق.). از طرف آقا محمدخان حاکم فارس، کرمان، و یزد بود و بعد از قتل وی، از شیراز به تهران آمد و بر تخت نشست (شوال ۱۲۱۲ هـ. ق.). در آغاز سلطنت مواجه با مخالفت عموی خود علیقلی‌خان قاجار و با فتنهٔ صادق‌خان شقاقی و محمدخان زند شد، و پس از دفع فتنهٔ آنها، پسر خویش عباس میرزا را به ولیعهدی برگزید و فرمانفرمای آذربایجان کرد. در ۱۲۱۵ هـ. ق. وزیر خود، حاجی ابراهیم شیرازی را معزول و مقتول کرد و وزارت به میرزا شفیع مازندرانی داد. چندی بعد با طغیان برادر خود حسینقلی‌خان قاجار مواجه شد، و آن را فرو نشاند (۱۲۱۶ هـ. ق.). سال بعد نادر میرزای افشار را کشت، و خراسان را ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد. در ۱۲۱۸ هـ. ق.، قشون روسیه به ایران تاخت، و فتحعلی‌شاه نخست عباس میرزای ولیعهد را به دفع آنها فرستاد، و سپس خود نیز بدانجا لشکر برده ایروان را نجات داد (۱۲۱۹ هـ. ق.). بعد از یک سلسله منازعات ممتد در قفقاز، که غالباً به نفع ایران بود، و حتی عده‌ای از علما نیز در این مورد فتوای جهاد داده بودند، عاقبت عباس میرزا در محل اصلاندوز، نزدیک ارس، از قوای روسیه شکست خورد (۱۲۲۷ هـ. ق.) و این شکست منتهی به عهدنامهٔ گلستان شد (۱۲۲۸ هـ. ق.). در ۱۲۳۴ هـ. ق.، میرزا شفیع مازندرانی وفات یافت، و حاجی

محمدحسین صدر اصفهانی به وزارت رسید. در ۱۲۳۶ هـ. ق. با عثمانی جنگ کرد، و هر چند در این بین پسرش محمدعلی میرزا دولتشاه وفات یافت ولی به همت عباس میرزا لشکر ایران پیروز گشت و معاهدهٔ «ارزروم» امضاء شد (۱۲۳۸ هـ. ق.) در ذیحجهٔ ۱۲۴۱ هـ. ق. باز فتحعلی‌شاه، به فتوای بعضی از علمای شیعه، در صدد برآمد از مرگ الکساندر اول، تزار روسیه استفاده کند، و گرجستان را از روسیه باز ستاند. اما با وجود دلاوریها و فتوحاتی که عباس میرزا در قفقاز کرد، عاقبت لشکر ایران در حدود گنجه و سپس در محل عباس‌آباد از ژنرال پاسکویچ شکست خورد، و حتی تبریز نیز به‌دست قوای روس افتاد. عاقبت به موجب عهدنامه‌ای که در قریهٔ ترکمن‌چای بین دولتین منعقد شد، ایروان و نخجوان از دست ایران خارج شد (۱۲۴۳ هـ. ق.، عهدنامهٔ ترکمانچای) بعد از انعقاد این قرارداد، گریبایدوف، سفیر روس، در تهران به قتل رسید، و فتحعلی‌شاه هیئتی را به ریاست خسرو میرزای قاجار جهت ادای معذرت به دربار روسیه فرستاد (۱۲۴۴ هـ. ق.) چندی بعد، برای دفع انقلابات خراسان، عباس میرزا را به آن سوی فرستاد، و سپس در صدد تسخیر هرات برآمد. به امر او محمد میرزا، پس از عباس میرزا، یک چند هرات را محاصره کرد، و چندی بعد، عباس میرزا نیز دیگر بار به قصد کمک به محمد میرزا عازم هرات شد، اما در خراسان وفات یافت (۱۲۴۹ هـ. ق.). محمد میرزا، به استماع این خبر، دست از محاصرهٔ هرات کشیده به تهران بازگشت و فتحعلی‌شاه ولیعهدی خویش بدو داد (صفر ۱۲۵۰ هـ. ق.) در همین سال، فتحعلی‌شاه به اصفهان رفت تا ترتیب وصول مالیات معوقهٔ فارس را بدهد، و در همینَ احوال در عمارت هفت دست در خارج شهر اصفهان وفات یافت. جنازهٔ او را به قم حمل کردند، و در مقبره‌ای که سال قبل از وفات در آنجا به

امر وی ساخته شده بود به خاک سپردند. فتحعلی‌شاه پادشاهی طماع و تجمل‌دوست و زن‌باره و طالب کثرت اولاد بود. تعداد کثیر زنان او را بالغ بر ۱۰۰۰ گفته‌اند، و به قول مؤلف منتظم ناصری، وی ۲۶۰ فرزند داشت. فتحعلی‌شاه از ذوق شاعری بی‌بهره نبود، و با تخلص خاقان شعر می‌گفت. شاعرانی مانند صبای کاشانی و نشاط اصفهانی به دربار او انتساب داشتند.

روابط خارجی ایران در عهد فتحعلی‌شاه:

سلطنت فتحعلی‌شاه هنگامی آغاز شد (۱۲۱۲ ه. ق.، مطابق ۱۷۹۷ م.) که رقابتهای مستعمراتی کشورهای اروپایی در کمال شدت بود، و به همین جهت، موقعیت جغرافیایی ایران و روابط خارجیش از لحاظ این کشور اهمیت خاصی یافت. در ۱۲۳۱ ه. ق. زمان شاه درانی، در صدد برآمد که با حمله به سند و پنجاب، بر علیه قبیلهٔ مقتدر مراتهه، که در هند مرکزی و شمال دکن مانع پیشرفت سیاست انگلستان بودند، جنگ را آغاز کند. ولی لرد ولزلی، فرمانفرمای هند، که از استیلای افاغنه بر هند وحشت داشت، با نظر زمان شاه موافقت نکرد، و حتی در صدد برآمد که فتحعلی‌شاه را بر ضد وی برانگیزد. به همین سبب در ۱۲۱۴ ه. ق.، مهدی علی‌خان، نمایندهٔ مقیم شرکت هند شرقی بریتانیا در بوشهر را به دربار ایران گسیل داشت. فتحعلی‌شاه هم، متقابلاً در ۱۲۱۵ ه. ق. خلیل‌خان قزوینی را به عنوان سفارت به بمبئی فرستاد. در نتیجهٔ مذاکرات نمایندگان ایران و لرد ولزلی، فتحعلی‌شاه دو برادر زمان شاه ــ محمود و فیروز ــ را که به ایران پناهنده شده بودند، مورد احترام قرار داده سپاهیانی در اختیار محمود قرار داد، و او در ۱۲۱۵ ه.ق. قندهار و کابل را از زمان شاه گرفته او را دستگیر و کور کرد، و خود تحت حمایت پادشاه ایران، امیر افغانستان شد. در این ایام، یک هیئت نمایندگی دیگر از طرف شرکت هند

شرقی به ریاست سروان ملکم به ایران آمد، و وی، با تقدیم هدایایی موفق به بستن یک معاهدهٔ تجارتی و سیاسی با ایران شد (شعبان ۱۲۱۵ هـ. ق. مطابق با ژانویه ۱۸۰۱).

مقارن با دورانی که دولت انگلستان در هندوستان گرفتار اتباع تیپوسلطان و قبیلهٔ مراتهه بود، ناپلئون اول، امپراتور فرانسه، در نهان با تیپوسلطان رابطه داشت، ولی نتوانست چنانکه باید از وی پشتیبانی کند، و تیپو به قتل رسید. پس از عقد پیمان سال ۱۸۰۱ بین ایران و انگلستان، ناپلئون در صدد برآمد که وسایل برانگیختن ایران را بر ضد انگلستان و روسیه بررسی کند. در ۱۲۱۸ هـ. ق.، جنگهای ایران و روس تجدید شد، و فتحعلی‌شاه هیئتی به هند فرستاد تا برطبق قرارداد ۱۸۰۱ م. کمک بریتانیا را جلب کند، ولی تقاضای او با بی‌اعتنایی تلقی شد. سال بعد فرستاده‌ای از جانب ناپلئون به دربار ایران آمد، و در ۱۸۰۶ م. ژوبر به تهران رسید. فتحعلی‌شاه که از یاری بریتانیا نومید شده بود، به امید جلب کمک ناپلئون بر ضد روسیه، میرزا محمدرضای قزوینی را به اردوی ناپلئون در لهستان فرستاد، و معاهدهٔ فین‌کن‌اشتاین بین ایران و فرانسه منعقد شد (۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ. ق.، مطابق ۴ مه ۱۸۰۷ م.)، و در تعقیب آن، ناپلئون ژنرال گاردان را با عده‌ای افسر و معلم و مهندس به ایران فرستاد. در همان سال، ناپلئون پیمان تیلزیت را با روسیه منعقد کرد، و بدین‌گونه، ایران را در مقابل روسیه تنها گذاشت. به همین جهت، بار دیگر روابط دوستانهٔ بین ایران و انگلستان برقرار شد، که منجر به قراردادهای سال ۱۸۰۹، ۱۸۱۲، و ۱۸۱۴ م. بین دولتین شد.

فخرالدوله

قرن سیزدهم هجری، ماه رخسار از زنان هنرمند و شاعر. وی دختر عباس میرزای قاجار (۱۲۰۲ ـ ۱۲۴۹ ق.) و نوه

فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) بود. در جوانی با محمد حسن‌خان سردار ایروانی معروف به خانباباخان ازدواج کرد. به‌نوشته اعتمادالسلطنه، فخرالدوله زنی مدیر و مدبر و در تیزهوشی ضرب‌المثل بود و در هنرشعر و خط و نقاشی مانند نداشت. او همچنین از مستمندان دستگیری می‌کرد و موقوفات و خیراتی نیز داشت.

فخرالدوله

(ـ ۱۴ رمضان ۱۳۱۰ ق.) توران‌آغا متخلص به فخری و بی‌نشان از زنان نیکوکار، شاعر و هنرمند. وی دختر خازن‌الدوله و دختر هفتم ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳ ق.)و همسر مهدیقلی‌خان مجدالدوله بود. او در هنر نقاشی، منبت‌کاری و خوشنویسی مهارت داشت و دارای طبعی موزون و اخلاقی حسنه بود و در دستگیری از نیازمندان و یتیمان اهتمام می‌ورزید. پدرش علاقه فراوانی به او داشت و هر ماه بیست شب او را در اندرون نزد خود نگاه می‌داشت. شبها هنگام خوابیدن ناصرالدین‌شاه، نقیب‌الممالک داستانهای سرگرم کننده می‌گفت و فخرالدوله از پشت پرده یادداشت و سپس پاکنویس می‌کرد. مجموعه این داستانها به‌صورت داستان امیرارسلان و زرین ملک است که داستان اخیر به‌صورت کتاب خطی جزو کتابخانه دوستعلی‌خان معیرالممالک بوده است.

فخرالدین فرزندی نداشت و در ۳۳ سالگی به مرض سل درگذشت و در قم در صحن حضرت معصومه (س) دفن شد. اشعاری که بر سنگ مزارش نوشته شده از اوست. اعتمادالسلطنه نام او را تومان‌آغا نوشته است.

فخرالدولهٔ دیلمی

شهرت فخرالدوله ابوالحسن علی، ۳۴۱ ـ ۳۸۷ هـ. ق. پادشاه سلسلهٔ آل‌بویه (۳۶۶ ــــ ۳۸۷ هـ. ق.) و از پادشاهان معروف آن سلسله در ری و همدان

(دیالمهٔ اصفهان و همدان، دیالمهٔ ری)، پسر رکن‌الدولهٔ دیلمی. وی بعد از وفات پدر در ری به سلطنت نشست، اما چون از سهم خویش راضی نبود و می‌خواست قلمرو مؤیدالدولهٔ دیلمی را نیز تصرف کند، با عزالدولهٔ دیلمی (که رقیب عضدالدوله بود) و حسنویه و قابوس وشمگیر بر ضد عضدالدوله به جنگ برخاست. پس از اینکه عزالدوله در اولین نبرد شکست خورد (۳۶۶ ه. ق.) و حسنویه هم درگذشت (۳۶۹ ه. ق.)، فخرالدوله با قابوس وشمگیر فرار اختیار کرده، خود را تحت حمایت حسام‌الدولهٔ تاش، امیر سامانی، قرار دادند، و از آنجا یک سلسله جنگ و گریزهایی را آغاز کردند که فی‌الواقع باید آن را مبارزه میان سامانیان و آل‌بویه به‌شمار آورد. سرانجام نیروی مشترک فخرالدوله و قابوس وشمگیر و حسام‌الدولهٔ تاش به‌دست لشکریان مؤیدالدوله مغلوب شد (۳۷۱ ه. ق.).

پس از مرگ عضدالدوله (۳۷۲ ه. ق.)، مؤیدالدوله کوشید تا با فخرالدوله صلح کند، ولی توفیقی نیافت و سال بعد درگذشت. بعد از وفات مؤیدالدوله، به دعوت و مصلحت صاحب ابن عباد و امرای دیلم، فخرالدوله از خراسان بازآمد، و در ری به سلطنت نشست (۳۷۳ ه. ق.)، و اصفهان را نیز به تصرف درآورد و چندی بعد، بدون در نظر گرفتن حقوق قابوس، صاحب ابن عباد را به ضبط و تسخیر مازندران فرستاد (۳۷۳ ه. ق.).

فخرالدوله با صمصام‌الدولهٔ دیلمی (برادرزاده‌اش) روابطی نیکو داشت، لکن هنگامی که برادرزادهٔ دیگرش، بهاءالدولهٔ دیلمی، به جنگ با صمصام‌الدوله برخاست، فخرالدوله قصد تسخیر بغداد کرد (۳۷۹ ه. ق.). اما در حدود اهواز لشکر وی بگریخت، و سیل بی‌سابقه‌ای نیز جاری شد، و فخرالدوله ناچار عقب‌نشینی کرد و در (۳۸۴ ه. ق.) با بهاءالدوله بر ضد صمصام‌الدوله که در این موقع بر فارس

مسلط شده بود، متحد شد.

فخرالدین عبدالله قاضی

معروف به قاضی هرات و قاضی فخرالدین، متوفی ربیع‌الآخر ۶۹۹ هـ. ق. از رجال و وزرای دورهٔ قراختاییان. غازان‌خان در ۶۹۵ هـ. ق. او را به وزارت مظفرالدین محمد قراختایی از امرای قراختاییان کرمان منصوب کرد. اندکی بعد میان او و مظفرالدین کدورت حاصل شد به‌طوری که هر دو می‌کوشیدند تا قبایح اعمال یکدیگر را به عرض نواب بارگاه پادشاه برسانند. فخرالدین مصمم شد که قطب‌الدین شاه جهان پسر عم مظفرالدین را به سلطنت کرمان بنشاند. سرانجام قاضی فخرالدین به کمک خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین محمد آوجی حکومت کرمان یافت (۶۹۹ هـ. ق.) اما چندی بعد محمود شاه قراختایی برادر مظفرالدین محمد بر قاضی فخرالدین شوریده او را گرفت و کشت.

فخرالدین کاشی

فخرالدین طاهر کاشی از وزیران سلطان ارسلان سلجوقی.

فخرالدین کرت

[ملک فخرالدین] متوفی ۷۰۶ هـ. ق. سومین پادشاه از سلسله آل‌کرت (۶۹۵ یا به اعتبار تاریخ وفات پدرش ۷۰۵ ـ ۷۰۶ هـ. ق.) پسر و جانشین ملک رکن‌الدین کرت. وی مدتی مورد غضب و در حبس (۶۸۶ ـ ۶۹۳ هـ. ق.) پدر بود، و سپس از حبس گریخت. در ۶۹۵ هـ. ق. امیر نوروز توجه غازان را به وی جلب کرد و غازان او را حکومت هرات داد. چندی بعد نسبت به غازان‌خان و الجایتو در مقام تمرد و عصیان برآمد. در ۷۰۶ هـ. ق. سلطان الجایتو لشکری به دفع او فرستاد و آن لشکر هرات را گرفت. اما فرمانده سپاه مغول به سبب خدعهٔ ملک فخرالدین مقتول شد و الجایتو لشکری دیگر به دفع او و تسخیر

هرات فرستاد و در این زمان ملک فخرالدین وفات یافت و پس از وی برادرش غیاث‌الدین کرت به امارت هرات نشست.

ملک فخرالدین قریحهٔ شاعری داشت و ربیعی پوشنگی (پوشنجی) معاصر او بود و تاریخ آل‌کرت را در کتابی به‌نام کرتنامه به‌نام او منظوم کرد.

فخرالدین گرگانی

فخری گرگانی، [فخرالدین اسعد گرگانی] متوفی بعد از ۴۴۶ هـ. ق. شاعر و داستانسرای ایرانی معاصر و مداح طغرل سلجوقی. وی در جوانی از وطن خویش، گرگان، به اصفهان رفت، و در آنجا ابوالفتح مظفرابن محمد که از جانب طغرل حاکم اصفهان بود، سرودن ویس و رامین را از وی خواستار شد، و فخرالدین هم این کار را پذیرفت و انجام داد. فخرالدین از دانشهای روزگار خویش آگاهی داشته و زبان پهلوی را نیز می‌دانسته و از ادب عرب نیز آگاه بوده است. از آثار وی، جز مثنوی ویس و رامین چیز دیگری که قابل ذکر باشد باقی نمانده است.

فخرالدین مبارکشاه (mobaraksah)

از رجال و وزرای دربار ملوک غور (متوفی ۶۰۲ هـ. ق.) که در نزد علاءالدین جهانسوز و پسرش سیف‌الدین محمد غوری و همچنین در دستگاه سلطان غیاث‌الدین غوری تقرب تمام داشت. عوفی در لباب‌الالباب اشعار او را ستوده است. فخرالدین تاریخ ملوک غور را به شیوهٔ شاهنامه به نظم کرده است.

فخرالدین مسعود غوری

متوفی ظاهراً حدود ۵۵۸ هـ. ق. از امرای سلسلهٔ آل‌شنسب در ولایت طخارستان برادر علاءالدین جهانسوز و پسر عزالدین حسین غوری. وی بعد از فتح طخارستان به‌دست علاءالدین، از جانب برادر در بامیان به امارت نشست

و بعد از برادر هم در آنجا حکمروایی داشت و حتی در سلطنت غیاث‌الدین محمد سام، در صدد جنگ با برادرزادگان و تسخیر فیروزکوه برآمد، اما شکست خورد و برادرزادگانش ـ غیاث‌الدین محمد سام و معزالدین محمد سام ـ در حق او اکرام کردند و او را با احترام تمام به طخارستان باز گردانیدند و او پس از آن نیز چند سال زنده بود. پس از وفات وی پسرش شمس‌الدین محمد غوری به‌جای او نشست.

فخرالدین نظام‌الملک

خواجه فخرالدین نظام‌الملک از وزیران دوره تیموری بود. وی از مردم طوس و از بازماندگان خواجه نظام‌الملک طوسی بود و مدتی به اتفاق خواجه خضر بخشایش و مولانا علی منشی عهده‌دار وزارت بابر میرزا بود.

فخرالملک

محمدبن علی‌بن خلف معروف به فخرالملک از وزیران به‌نام و مشهور آل‌بویه است. وی وزارت بهاءالدوله پسر عضدالدوله دیلمی و سلطان‌الدوله دیلمی را برعهده داشته است. پس از مرگ بهاءالدوله پسر وی سلطان‌الدوله او را به وزارت باقی گذارد و چندی در خدمت وی به احترام تمام زندگی کرد. سپس از او کاری سر زد که مورد موافقت سلطان نبود و سلطان‌الدوله دستور داد فخرالملک را در اهواز به‌قتل رساندند (۴۰۷ هـ. ق.).

فخرالملک ابوالفتح عبدالحمید اردستانی

وزیر سلطان سنجر پسر ملکشاه. موقعی که سنجر حکومت خراسان و خوارزم را داشت به وزارت او برگزیده شد و به ادارهٔ امور مربوط به سیاست ملک مشغول شد.

فخرالملک حسن پسر نظام‌الملک

وزیر سلطان برکیارق سلجوقی که

تا پایان سلطنت وی در این مقام باقی بود و بعد از سلطان محمد وزارت سلطان سنجر سلجوقی را بر عهده گرفت. فخرالملک حسن در مقام وزارت سلطان سنجر سلجوقی به‌دست یکی از فداییان اسماعیلی در ۵۰۰ ه. ق. کشته شد.

فخرجهان خانم

۱۲۶۰ ق. ملقب به فخرالدوله از زنان هنرمند. وی ششمین دختر فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) و خواهر تنی شعاع‌السلطنه بود. وی با میرزا محمدخان، پسرعمویش ازدواج نمود. ولی پس از نه سال زندگی با حالت بکارت طلاق گرفت و دیگر ازدواج نکرد. فخرالدوله نزد پدر و همهٔ شاهزادگان احترام و تقرب خاص داشت. از آثار هنری او یک مرقع خطوط و کار ناخنی به‌خطوط نستعلیق، شکسته تعلیق، نسخ، شکسته نستعلیق خوش و متوسط است که چنین رقم دارد. «حرره اقل خادمة‌الدولة‌القاهره الباهره، فخر جهان». دیگر تصویر ناخنی تمام قد از محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ ـ ۱۲۶۴ ق.) در لباس و کلاه و آرایش سلطنتی به تاریخ ۱۲۶۰ ق. است. تصاویر دیگری از گل و گیاه به سبک ناخنی از او موجود است.

فخریکا یا فقرکا

گوری است که در صخره‌ای کنده شده و از زمان مادهاست. این گور صخره‌ای در جنوب دریاچهٔ ارومیه (رضاییه) و نزدیک تاش تپه (آذربایجان) است.

فداییان

لقب پیروان حسن صباح از دعاة اسماعیلی. گروهی بودند از جان گذشته که به فرمان شیخ‌الجبل (حسن صباح) قتلهایی را مرتکب گشته و ترس و وحشت را در دل خاص و عام انداخته بودند. خواجه نظام‌الملک دانشمند دولت سلجوقیان از جمله کسانی بود که

در سال ۴۸۵ هـ. ق. به‌دست یکی از فداییان نزدیک نهاوند کشته شد.

فداییان اسلام: ← نواب صفوی

فداییان خلق

در زمستان سال ۱۳۴۹ رژیم پهلوی با یک گروه مبارز مسلح در جنگلهای سیاهکل درگیری پیدا کرد. این درگیری، پس از پایان ماجرا رسماً توسط رژیم اعلام شد و معلوم شد که یک گروه مارکسیست که تشکیلات مخفی و روش مسلحانه داشته‌اند و پس از آنکه در شمال شناخته و محاصره شده‌اند مقاومت کرده و دستگیر شده‌اند. سیزده نفر از دستگیرشدگان در فروردین ۵۰ اعدام و عده‌ای نیز زندانی شدند. از این پس درگیری میان ساواک و اعضا و طرفداران این گروه آغاز شد. بعضی از مهره‌های رژیم توسط افراد باقی مانده گروه ترور شدند و تخریبهایی نیز به‌دست آنان صورت گرفت. در فاصله سالهای ۴۹ تا ۵۳ و ۵۴ چندین گروه کوچک مسلح مارکسیستی توسط رژیم کشف شد و به‌تدریج این گروههای کوچک مختلف و از جمله گروه سیاهکل، نام عمومی «فداییان خلق» به‌خود گرفتند. ساواک مخصوصاً در سال ۵۴ و ۵۵ توانست اکثریت نیروهای خارج از زندان آنان را در خانه‌های تیمی دستگیر سازد و یا به‌قتل رساند. شدت ضربات بر این گروهها به اندازه‌ای بود که در سالهای ۵۵ و ۵۶ بعضی از گروههای کمونیستی، مبارزهٔ مسلحانه را به‌مصلحت ندانسته و ترجیح داده بودند مبارزهٔ سیاسی و تبلیغ ایدئولوژیک را در پیش گیرند و این تغییر روش را رسماً تبلیغ می‌کردند. اما گروههای اسلامی متعددی در این سالها به‌وجود آمدند که برخلاف سازمان مجاهدین خلق خود را از گرایشها و انحرافات مارکسیستی دور نگه داشتند و با انجام عملیات مسلحانه به‌مبارزه ادامه دادند. این گروهها عبارت بودند از: امت واحده، توحیدی بدر،

توحیدی صف، فلاح، فلق، منصورون و موحدین.

فرائورت

پادشاه ماد پسر یا نوهٔ دیاکو (خشتریته هم می‌گویند).

فراارتِس

نام یکی از پادشاهان ماد که ۲۲ سال سلطنت کرد و دوران شاهی او پس از دیوکس بوده است.

فرات

از رودهایی بوده که از مغرب ایران و از جبال «توروس» در ترکیه روان می‌شود و از بابل قدیم می‌گذشته و پس از پیوستن به دجله، شط‌العرب را تشکیل می‌داده و با هم به خلیج فارس می‌ریختند.

فراتافرن

والی پارت در زمان اسکندر مقدونی که از جانب وی مأمور شد برای سرکوبی شورش هراتیها به کمک سرداران دیگر بشتابد. این شخص ایرانی بوده است و پس از تقسیم ممالک اسکندر نیز بنا به روایت دیودور بار دیگر پارت را به او واگذشته‌اند.

فراتاکارا

عنوان امیران فارس در دورهٔ پارتها.

فراته‌دار

حکمران یا پادشاه دست نشانده در زمان سلوکیها و پارتیها.

فراداسپه: ← پرسپه

فراسپا

مرکز اشکانیان، این شهر به فرااسپا و در فارسی باستان «فرداسپه» معروف است بعدها به این شهر «پرسه = Parsa» گفته‌اند که در جنوب دریاچهٔ ارومیه بوده و با گذشت زمان به تخت سلیمان معروف شده است.

فراسیاب

«افراسیاب در شاهنامه پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است. در بندهشن، سلسله نسب افراسیاب از این قرار است: فراسیاپ پسر پشنگ پسر زاد شم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دوروشاسپ پسر توج پسر فریدون».

(یشتها جلد ۱، ص ۲۰۷، پورداود)

فراغنه

جمع فرغانی، فرغانیان. المستعصم خلیفه عباسی گروهی از مردم سمرقند و اسروشنه و فرغانه را برای خدمت در سپاه خود گرد آورد و آنها را فراغنه (فرغانیان) نامید.

فراماسونری

فراماسونری به‌عنوان یکی از گسترده‌ترین و پیچیده‌ترین تشکیلات در سطح بین‌المللی تعداد زیادی از روشنفکران، تحصیلکردگان و اقشار رده بالای کشورهای جهان سوم را به‌خود جذب و جلب کرده و تاکنون نیز به‌فعالیت خود ادامه داده است و مروج اصلی فرهنگ بورژوازی و سرمایه‌داری در این کشورها می‌باشد. در ایران نیز در دورهٔ پهلوی بیشتر از یک قرن تحصیلکرده‌ها و روشنفکران ایرانی دل در گرو این سازمان به ظاهر انسان‌دوست که با شعارهای «آزادی، برابری و برادری» به میدان آمده بود سپرده بودند. حضور دهها هزار ایرانی در سازمان فراماسونری و باشگاههای روتاری و لاینز مؤید تلاش گسترده آنها در ترویج فرهنگ سرمایه‌داری و ایجاد شبکه‌های دوستی و برادری برای انحصاری کردن مشاغل و مناصب کشور در این مرز و بوم بوده است. قبضهٔ اکثریت کمیسیونهای مجلس شورای ملی، کسب قدرت برتر و اکثریت در مجلس سنا تحت ریاست جعفر شریف امامی، اشغال مناصب و مشاغل رده بالای وزارت امور خارجه، در اختیار

داشتن مناصب عالی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آموزش و پرورش، اشغال مناصب عالی در وزارت فرهنگ و هنر، اقتصاد و دادگستری به این شبکه سیاسی ـ فکری قدرتی مافوق قدرتهای موجود در جامعه می‌بخشید. وجود چنین دستگاه با نفوذ در ارگانهای قانونگذاری اجرایی و قضایی کشور زمینه را برای بهره‌برداری دسته‌های مختلف فرصت‌طلبان اعم از افراد خواهان مناصب عالی و قدرت و یا طرفداران حفظ (وضع موجود) یعنی «مناصب به‌دست آورده» فراهم ساخته بود.

فراماسون: ← **فراماسونری**

فرامرزبن علی

فرامرز ابوکالیجار گرشاسب‌بن ابومنصور علی‌بن فرامرزبن علاءالدوله محمدبن دشمن زیار، پنجمین پادشاه سلسلهٔ کاکویه.

فراموشخانه

اصطلاحی است که معادل واژهٔ «فراماسونری» در ایران به‌کار رفته است.

فربر

نام شهر معروفی در کنار رود جیحون.

فرتتفش

نام سومین کشور از هفت کشور است که بنابر نوشته‌های پهلوی در جنوب شرقی خونیرس یا کشور میانین قرار دارد.

فَرتَرک

نام چهار شهریار عهد سلوکیان (قرن سوم ق.م.).

دَر ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی می‌کرده‌اند. که آنان را فَرتَرک یعنی والی می‌خوانده‌اند. اینان دستهٔ اول از شاهان پارس هستند. سکه‌هایی که از

این والیان به جای مانده در یک طرف صورت صاحب سکه را با عبارتی به خط آرامی نشان می‌دهد و در جانب دیگر آن تمثال پادشاه دیده می‌شود که بر تختی نشسته و به درفشی می‌نگرد.

فرتون

فریدون شاه از سلسلهٔ پیشدادیان

نام فریدون در اوستا thraetona و نام پدرش athwya آمده است. او یکی از پادشاهان هند و ایرانی است که در داستانهای ایرانی از پیشدادیان دانسته شده است. در شاهنامه پدر او آبتین آمده که شکل تحریف شده آتبین است و مادرش فرانک نام دارد.

بنابر داستانهای کهن پهلوی و فارسی فریدون ضحاک را دستگیر کرد و در کوه دماوند او را به زنجیر کشید و زمین را بین سه پسر خود تقسیم کرد. در این باره بلعمی در ترجمهٔ تاریخ طبری چنین آورده است:

«و او را سه پسر بود مهترین را نام طوج و میانگین را سلم و کهترین را نام ایرج و افریدون هم به زندگانی خویش جهان میان فرزندان قسمت و به بهر کرد. ناحیت ترک و خزران و چینستان و زمین مشرق طوج را داد و او را فغفور نام کرد و زمین عراقین جملهٔ بصره و بغداد و واسط و پارس و سند و هند و حجاز و یمن همه ایرج را داد و افریدون از همه فرزندان او را دوست‌تر داشتی، ولایت او را بدو بازخواندی ایران شهر، و زمین مغرب و روم و روس و سقلاب و آذربایگان و اران و کرج تمامیت مرسلم را داد و او را قیصر نام کرد.»

فَرجان

نامی است که به خراسان و سیستان اطلاق می‌شده است.

فرخان

فرخان گیلانشاه ملقب به بزرگ و ذوالمناقب اصفهبد طبرستان، از سلسلهٔ بنی دابویه، پسر دابویه، تاریخ

فرمانروایی او را ۶۶ ـ ۸۳ هـ. ق.، ۹۰ ـ ۱۰۳ هـ. ق.، ۹۰ـ۱۰۴ هـ. ق.، و جز اینها نوشته‌اند. گویند شهر ساری را بنا یا تجدید بنا کرد. تاریخ ایام او فوق‌العاده متشنج است و ناسازگاریهایی دارد.

فرخان

۱ ـ یکی از سرداران خسروپرویز که ملقب به شهروراز (گراز کشور) بود او را «رومزان» هم می‌گفتند.

۲ ـ نام پسر اردوان آخرین پادشاه اشکانی که به روایتی اردشیر پاپکان دختر او را به زنی گرفته است.

فرخ زروان

یکی از قضات دورهٔ ساسانی است که نامش در یک کتاب حقوقی عهد ساسانیان آمده است.

فرخ زند

محمدحسن‌خان مشهور به خان لارخان به نوشتهٔ مؤلف مجمع‌الفصحا پسر علی مرادخان زند و نوهٔ محمدحسن‌خان قاجار جد اعلای قاجاریه است. وی مقرب دربار فتحعلی شاه قاجار بود و در سال ۱۲۳۷ هـ. ق. در کرمان به قتل رسید.

فَرخشاد

پدشخور، به معنی پیش خور و عنوان یکی از مناصب درباری در عهد سامانیان.

فرخشاد عنوان پیشخدمتهای سفرهٔ شاهی بوده است.

فرخشاه

یکی از امرای سیستان در زمان سلجوقیان. وی دوبار ـ یکی در سال ۴۹۰ هـ. ق. و دیگر در ۵۰۱ هـ. ق. به حکومَت سیستان رسیده است.

فرخ شاهپور

موبدان حوزهٔ شاهپور.

فرخ شاهپور

در عهد ساسانیان، سرزمین ایَران به مناطق مختلف تقسیم شده بود و هر ناحیه را موبدی بود. چندین سنگنبشتهٔ قیمتی به دست آمده که صورت و نام مؤبدان بر آنها منقوش است که از آن جمله است نام فرخ شاهپور (اران خوره شاهپور) که رئیس همه موبدان یا موبدان موبد بود.

فَرخ مُرت

مؤلف «ماتیکان هزار داستان» و این کتاب گزارش هزار فتوای قضایی است و از جمله کتب غیر دینی بوده که از زبان پهلوی ساسانی باقیمانده است.

فرّ: ← خوره

فرخومرت وهرامان

نام نویسندهٔ ماتیکان هزارداتستان فرخومرت وَهرامان (فرخ پسر بهرام) است. و چون در این کتاب نامِ چند تن از پادشاهان ساسانی، تا خسروپرویز، برده می‌شود، معلوم می‌گردد که کتاب در روزگار خسروپرویز نوشته شده است.

فرخ هرمز

یکی از سپهبدان دورهٔ ساسانی که در زمان سلطنت آزرمدخت مدعی تاج و تخت شد و آزرمدخت را به زنی خواست و چون آزرمدخت نمی‌توانست با پیشنهاد او علناً مخالفت کند در نهان وسایل قتل او را فراهم آورد. رستم فرخزاد و فرخزاد هرمز پسران او می‌باشند.

فرخ یسار

شاه شروان که شاه اسماعیل با او بجنگید و نزدیک گلستان او را شکست داده به قصاص پدر خویش که شروانشاه در آن قتل دست داشت او را

بکشت و سلسلهٔ شروانشاه را منقرض ساخت.

فردتفش

بنابر نوشته‌های جغرافیایی پهلوی نام سومین کشور از هفت کشور روی زمین است و در جنوب غربی خونیرس واقع شده است.

«در نامهٔ پهلوی (دین آکاسیه) که بندهشن خوانده می‌شود در فرگرد هشتم چنین آمده: و آن دو پاره که به کست نیمروز است کشور (فردتپش) و (ویدتپش) است... در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری دربارهٔ هفت کشور چنین آمده: سوم را (فرددفش) خوانند» (ویسپرد ــ پورداود).

فردوست

حسین فردوست در سال ۱۲۹۶ در تهران متولد شد. پدرش سیف‌الله فردوست افسر ژاندارمری بود. فردوست از دوران کودکی به‌عنوان



حسین فردوست

دانش‌آموز دبستان نظام وارد کلاس مخصوص شد که رضاخان برای محمدرضا پهلوی ترتیب داده بود. فردوست مورد توجه خاص رضاخان قرار داشت و بدین جهت او به دربار راه یافت. پس از به قدرت رسیدن محمدرضا پهلوی فردوست نیز در رأس ارگانهای مهم قرار گرفت. او به‌عنوان مسئول دفتر ویژه اطلاعات که سازمان اطلاعاتی شخصی محمدرضا پهلوی بود منصوب شد.

فردوسی

حکیم ابوالقاسم، از مردم طوس خراسان (۳۳۰ ـ ۴۱۱ هـ. ق.) صاحب یکی از بزرگترین کتب حماسی (کتاب رزمی) جهان است که شاهنامه نام دارد. از شاهنامهٔ فردوسی می‌توان دربارهٔ تاریخ ساسانیان و نیز تاریخ داستانی و اساطیری ایران استفاده کرد.

فرس

معرب پارس است و به ایران، به زبان ایرانی، و به زبان فارسی (چه باستان چه میانه) اطلاق شده است.

فرسپه

پایتخت آذربایجان، به معنی سرزمین اسب‌پرور که درکنار دریاچهٔ ارومیه بود و آنتونیوس این پایتخت مستحکم را محاصره کرد و سپس فرهاد چهارم شاهنشاه اشکانی با چهل هزار سوار پارتی برای مقابله با دشمن به آذربایجان شتافت. رومیان شکست یافته و ۷۵۰۰ تن از آنان به خاک هلاکت افتادند و سرانجام جنگی سهمگین بین قوای ایران و روم در نزدیکی تبریز روی داد.

فرشت ورت

فرشید ورد (نام خاص است).

«یکی از پسران گشتاسپ است که در جنگ ایرانیان و تورانیان به‌دست کهرم سپهبد ارجاسب کشته شد:

ابا کهرم تیغزن در نبرد
برآویخت چون شیر فرشیدورد
(فردوسی)

(یشتها جلد ۲، ص ۸۵، پورداود)

نام برادر پیران ویسه و نام دهقانی به زمان بهرام گور (ولف ـ بر ـ معین)»

«فرشید: نام برادر پیران ویسه است (برهان)»

فَرَشَوادگر

لغتی است پهلوی و لقبی است که

شاهان طبرستان را به عربی ملک‌الجبال می‌خوانده‌اند. نام قدیم ایالتی است که طبرستان قسمتی از آن بوده است.

فرشوشتر

نام برادر جاماسپ است که در زمان کوی ویشتاسب (کی‌گشتاسب) می‌زیست و پدر زن زرتشت است. وی گویا از طبقهٔ پیشوایان دینی بوده است.

فرصت‌الدوله: ← آثارالعجم

فُرغانه

ناحیه‌ای واقع در آسیای مرکزی که مدتی امرای محلی ایرانی در آنجا حکومت می‌کرده‌اند. تاریخ فرغانه در دورهٔ اسلامی از پیشروی قتیبه ابن مسلم در ماوراءالنهر در سال ۹۴ هـ. ق. آغاز می‌شود.

در ۱۰۳ هـ. ق. امیر محلی سربازان سغدی را که به سبب عدم تمایل به اسلام آوردن به جانب شمال مهاجرت کرده بودند به قلمرو خود باز خواند. در آن زمان، اشراف محلی یعنی دهقانان نقش مهمی در فرغانه و نواحی دیگر ماوراءالنهر داشتند، و امرای محلی هم، علاوه بر عنوان اخشید، دارای عنوان دهقان بودند. عاقبت، پس از آنکه سامانیان بر فرغانه تسلط یافتند (اوایل قرن سوم هـ. ق.). درهای فرغانه به کلی به روی اسلام گشوده شد. پس از انقراض سلسلهٔ سامانی، فرغانه به‌طور متوالی تحت استیلای ایلک‌خانیان، قراختاییان، خوارزمشاهیان، مغول و تیموریان درآمد.

فرقهٔ اسماعیلیه: ← اسماعیلیه

فرقهٔ دمکرات آذربایجان

در شهریورماه ۱۳۲۴ فرقهٔ دمکراتِ توسط پیشه‌وری و با حمایت شوروی در آذربایجان تأسیس گردید. این فرقه در آذرماه ۱۳۲۴ حکومت خودمختار اعلام نمود و به مدت یک

سال قدرت را در آذربایجان به‌دست گرفت. سرانجام فرقهٔ دمکرات در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ در اثر توافق شورویَ با انگلستان و آمریکا از هم پاشیده شد و سران آن به‌همراه جمع زیادی از اعضای فرقه به آذربایجان شوروی گریختند.

فرک‌لس

نام والی پارت که نماینده و دست نشاندهٔ دولت سلوکی باختر بود.

فرّ کیانی

در باب فرّ کیانی در تاریخ اوستایی و داستانهای حماسی ما کلمهٔ فرّ در اوستا خورنو Xvareno و در پهلوی خره و در پارسی فروفره آمده است. این کلمه به معنی شکوه و جلال و در اصطلاح اوستایی حقیقتی است الهی و کیفیتی است آسمانی که چون کسی را حاصل آید او را به شکوه و جلال پادشاهی و به مرحلهٔ تقدس و عظمت معنوی می‌رساند. به‌وسیلهٔ همین فرّ است که پادشاهان به پادشاهی می‌رسند و تا هنگامی که این نیرو با او یار است. او پادشاه است. فره یاخره چون به پادشاهی تعلق می‌گرفت در اوستا خورنو کوئنیم Xvareno kavaenem نامیده می‌شد، که در فارسی فرّ کیانی می‌شود. معمولاً در اوستافر، به شکل مرغ و شاهین و در ادبیات پهلوی به شکل خروس یا بره و غیره مجسم گردیده است.

فرگرت

فرگرد، بخش، فصل

فرگرد بیشتر دربارهٔ فصول وندیداد و ویسپرد استعمال می‌شود. به فصول یسنا «ها» و به فصول یشتها «کرده» گویند.

فرمانفرما

عبدالحسین میرزا فرزند فیروز میرزا نصرت‌الدوله در سال ۱۲۷۶ ه. ق. در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی

را زیر نظر معلم سرخانه آغاز کرد و بعد وارد دورهٔ نظام شد و زیرنظر افسران اطریشی آموزش دید. بعد از فراغت از تحصیل و آموزش نظام، در دستگاه کامران میرزا به‌خدمت مشغول شد و در سال ۱۲۹۹ ه. ق. به‌درجه سرهنگی رسید. در سال ۱۳۰۲ ه. ق. مأمور خدمت در آذربایجان شد. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. به سالار لشکر ملقب شد و به ریاست قشون آذربایجان رسید.

عبدالحسین میرزا در اواخر سال ۱۳۰۹ ه. ق. از ناصرالدین‌شاه لقب فرمانفرما گرفت و مأمور حکومت کرمان و بلوچستان شد و یک سال و نیم بعد به آذربایجان رفت و ریاست قشون را برعهده گرفت و به این ترتیب در نقاط مختلف کشور چند بار به‌حکومت رسید. پس از قتل ناصرالدین‌شاه زمینه برای بازگشت عبدالحسین میرزا به تهران فراهم شد و به‌علت خصوصیتی که بین او و مظفرالدین‌شاه بود، توانست به حکومت تهران برسد. فرمانفرما در زمان حکومت تهران دست به‌بعضی اقدامات تند زد و این امر برای ادامه کارش در تهران مانع به‌وجود آورد تا حدی که مظفرالدین‌شاه هم از او رنجید و به این علت به بهانهٔ حکومت کرمان و بعد فارس او را از تهران دور کرد.

فرمانفرما بعد از انقلاب مشروطه به‌تهران آمد و در کابینهٔ سلطان علی‌خان وزیر افخم به وزارت عدلیه رسید و در کابینه اتابک هم این سمت را حفظ کرد. به این ترتیب دوران وزارت او آغاز شد و چند بار متصدی وزارتخانه‌های مختلف شد.

در صفر ۱۳۳۴ مأمور تشکیل کابینه گردید و این کابینه مصادف با اوج مداخله روسها و انگلیسها در امور ایران و پیشروی نیروهای آنها در نقاط مختلف کشور بود. همین مداخلات باعث مهاجرت عده‌ای از سیاستمداران به‌قم و غرب کشور شد و اسباب تشکیل دولت موقت ملی را در کرمانشاه فراهم کرد.

عبدالحسین میرزا تلاش بسیار کرد

تا مانع کار کابینه مهاجرت شود، اما موفق نشد تا اینکه در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۳۴ استعفا داد و به والی‌گری فارس منصوب شد و در همین زمان انگلیسها در جنوب دست به تشکیل پلیس جنوب زدند. پس از این مأموریت عبدالحسین میرزا مصدر خدمت مهم دیگری نشد و سرانجام در سال ۱۳۱۸ هـ. ش. در تهران درگذشت.

فرمانفرما: ← حسینعلی میرزا فرمانفرما

فرن

نام دختر بزرگ زرتشت است، تلفظ اوستایی این نام freni است.

«فرنی freni در کتب پهلوی فرن آمده است. این کلمه گذشته از اینکه اسم خاص است خود جداگانه به همین معنی مکرراً در اوستا استعمال شده است. فرنی بزرگترین دختر زرتشت است. چنانکه در پارهٔ ۱۴۰ فروردین یشت ملاحظه می‌شود نام چهار تن از زنان پارسافرنی بوده است و امروزه هم این نام در میان پارسیان معمول است.

(یشتها ۲ ــ پورداود، پاره ۱۰۴ و ۱۰۵)

فرناباذ

فرناباذ بعد از پدرش فرناس (۴۱۲-۳۷۴ ق.م) به فرمان داریوش دوم فرمانروای فریگیه گردید. در موقع بروز اختلاف بین اسپارتی‌ها و ایرانی‌ها که تیسافرن از طرف شاهنشاه فرمانروای با قدرت تمام آسیای صغیر و لیدی مأمور دفاع بود، فرناباذ نزد او رفته اظهار اطاعت نمود و حاضر شد برای حفظ ایالات ایران از دستبرد اسپارتی‌ها کمک دهد، از این رو همراه تیسافرن به کاری رفت و آمادهٔ جنگ شد و تیسافرن صلاح ندید که جنگ ادامه یابد و قرارداد متارکه منعقد گردیدد. پس از مدتی آژزیلاس پادشاه اسپارت عازم افز شد و بعد داخل فریگیه گردید و چند شهر را تصرف نمود، ولی در آن موقع فرناباذ

فـرمان حـمله داد و صـفوف یـونانی را درهم شکست.

فـرناباذ وقـتی شـهر سـیزیک را از یـونانی‌ها پس گـرفت، بـدین مـناسبت (۴۱۱ق.م) سکه زد.

فرناباذ به امر اردشیر دوم با «کنن» دریاسالار آتـنی بـر ضـد اسپارت وارد مــبارزه شــد. وی عــلاوه بــر ســمت فرمانروایـی فـریگیه، فـرماندهی قـوای بـحری را نـیز داشت. فـرناباذ در مـدت بسیار کـمی بـحریهٔ اسپارت را مـغلوب نمود و حتی دامنهٔ جنگ را به لاسدمون کشاند و بعد از آنجا بـه کـرنت رفت و مورد استقبال اهالی که او را ناجی خود می‌دانستند، قرار گرفت.

فرناسپس

کـمبوجیه فـرزند کـاساندان دخـتر فرناسپس یکی از هخامنشیان است کـه به خـاندان شـاهی بسیار نـزدیک بـوده است. کـوروش از کـاساندان بـه تأیید اکثریت منابع تاریخ دارای چهار فـرزند شــده است کـه عـبارتند از کـمبوجیه (Kambyses)، بردیا (Bardiya) که یونانیان به او اسـمردیس (Semerdis) مـی‌گویند، آتــوسا (Atossa) و مــروئه (Meroe).

فرناسپس از سران اشراف پارسی بوده و گــرچــه از ســوی مــادری پــدربزرگ کمبوجیه است ولی بعدها نوهٔ او فیدیمه که دختر اُتانا از یاران داریوش است بـه همسری کمبوجیه در می‌آید. اُتـانا پسر فــرناسپس است و در ایــن صــورت فـرناسپس پـدربزرگ یکـی از هـمسران کمبوجیه به‌نام فـیدیمه نـیز هست. اُتـانا دایـی کـمبوجیه و فـیدیمه دخـتردایـی کمبوجیه است.

فرناک

نام سرودودمان پادشاه کاپادوکیه که پس از اَسکــندر در آســیای صـغیر حکـومتی تشکـیل دادنـد و مـتجاوز از ۲۰۰ ســال در آن دیـار فـرمانروایـی داشتند.

فَرنبَغ، (آذرفرن‌بغ)

آذرفرنبغ (یا خورنه بغ یا خوره بغ) یعنی اتش فرهٔ ایزد. فر، فره، خور، خوره و خورنه همه به معنی جلالت و شوکت و فره‌یزدانی است. فر و فره از پارسی باستان و خره از زبان اوستا آمده است. و نیز: ← آذر فرنبغ

فروتن

فروتن (دکتر) از اعضای سابق هیئت اجراییه حزب توده که به‌دلیل تفکرات مائوئیستی به همراه قاسمی و سخایی از حزب انشعاب کردند. فروتن و قاسمی پس از انشعاب، «سازمان انقلابی حزب توده» را به وجود آوردند و سپس «سازمان توفان» را با خط مشی مائوئیستی تشکیل دادند.

فرود

فرود در شاهنامه از شاهزادگان کیانی و نام پسر سیاوش از جریره دخت پیران ویسه است که سپهدار افراسیاب تورانی بود و با مادرش در قلعه «کلات» به سر می‌برد و سرانجام به دست بیژن و رهام که هر دو از خاندان گودرزیانند کشته شد.

در تاریخ اشکانیان دو پادشاه به نام «واردان» وجود دارد که یکی اشک نوزدهم واردان (بردان) پسر اردوان سوم (۴۰ م. ۴۶ م.) و دیگری واردان پسر بلاش اول (ولخش) (۵۱ـ۷۸) است.

واردان اول پس از اردوان سوم به پادشاهی رسید و با اقوام داهه به نبرد پرداخت در حالی که تنها دوستداران او تخارها بودند و به‌طور نامعلومی کشته شد.

برخی پنداشته‌اند که در مرگ او گودرزیان دست داشته‌اند.

محققان واردان را از لحاظ تشابه لفظی و مختصر شباهتی بین کارنامه و زندگی او با شخصیت افسانه‌ای فرود یکی دانسته‌اند. فرود در کلات یعنی در شمال ایران به سر می‌برد و واردان نیز پیش از کشته شدن به تسخیر سرزمینهای داهه پرداخت و مدتی در

مرزهای شمال شرقی ایران زندگی می‌کرد. یکی از این اقوام که واردان با ایشان جنگ می‌کرد و سرانجام با وی صلح کردند و دوستدار او شدند تخارها بودند که در شاهنامه به جای ایشان تورانیان آمده‌اند. دیگر از وجود مشابهت فرود و واردان آن است که هر دو به دست سرداران نافرمان کشته شدند. چنان که از شاهنامه برمی‌آید گیو و بیژن و رهام که هر سه از خاندان گودرزند با فرود از در ستیز درآمدند و سرانجام وی به دست بیژن و رهام کشته شد.

از اشارات تاریخی در می‌یابیم که گودرز هنگام قتل واردان در هیرکانیا (گرگان) بود ولی ظاهراً قتل وی به تحریک او صورت گرفت زیرا بلافاصله پس از وی گودرز به تخت سلطنت نشست. از روی این وجه تشابه می‌توان استنباط کرد که واردان و فرود هر دو یک شخصیت هستند که نخستین تاریخی و دومی تبدیل به شخصیتی قهرمان و افسانه‌ای شده است.

فرورارک

عنوان قلعه بیگی‌ها و دژبانان دورهٔ سلوکی در ایران.

فرورت

فرور، فروهر، فروشی، روح نگاهیان.

فرورتیش

دومین پادشاه ماد (۶۵۵-۶۳۳ ق.م.). بعد از دیااکو پسرش فرورتیش به تخت نشست. وی در آغاز سیاست پدر



فرورتیش

را تعقیب کرده، به پادشاه آشور باج می‌داد، ولی بعدها خود را محتاج اطاعت آشور ندانست، غافل از این که هنوز قوای مسلح ماد قادر نیست با آشور نبرد کند. وی چون به آشور حمله برد شکست خورد و خود نیز کشته شد و نیز ← قیام فرورتیش.

فرورتیکان

فروردگان، فرودینگان، ده روز آخر سال است که در سنت دینی منسوب به فروهرهای مردگان است و از بیست و ششم اسفندماه شروع می‌شود و تا آخر پنج روز گاثاها ادامه دارد و نیز نام روز فروردین (روز نوزدهم) از ماه فروردین است که جشن گرفته می‌شود.

«فروردگان: خمسه مسترفه را گویند یعنی پنج روز آخر سال و این پنج روز را فارسیان به غایت معتبر دارند و جامه‌های نفیس پوشند و جشن سازند و عطیات بسیار به‌کار برند و تنعمات کنند و میوه‌های لطیف خورند و به آتش خانها روند و گاهنبار همسپتمیدیم را به‌عمل آورند یعنی دعاها و بخوراتی که در روز اول خسمه مسترقه باید خواند و باید کرد در این پنج روز کنند و خوانند و معرب آن فروردجانست (برهان)»

«روز نوزدهم و آن فروردین روز است و موسوم است به فروردگان به مناسبت موافقت بین اسم آن و اسم ماهی که روز مزبور در آن واقع شده» (آثارالباقیه).

«در جشن فروردگان که جشن فروهرهای مردگان است پارسیان به دخمه می‌روند و در معبد آنجا چوب صندل بخور می‌دهند و موبدان با نذورات میوه و گل مراسم آفرینگان به‌جای می‌آورند. جشن فروردگان شبیه است به عید toussaint نزد عیسویان کاتولیک که در اول ماه نوامبر عید اموات شمرده می‌شود و از درگذشتگان یاد نموده مزار آنان را با گلها می‌آرایند.» (خرده اوستا، ص ۲۰۹ و ۲۱۰، پورداود).

فروردیان ــــ فرورتیکان

فروردین یشت

دارای ۳۱کــرده و ۱۵۸ بــند و در ستایش فرَوَهرها یا فـروشی‌هاست، کـه ارواح نگهبان آدمی به شـمار مـی‌روند. ایـــن یشت مـــفصّل‌ترین یشت است. بندهای ۱ تا ۸۴ به توصیف فروهرها و نقش آنها در تکوین جهان و پاسبانی آنها از موجودات جهان اختصاص دارد. در بند ۱۱ به نقش فروهرها در بسته شدن نطفه در زهدان مادر و نقش آنها در حفظ آن تـا هـنگام تـولد اشـاره شـده است. بندهای ۴۹ تا ۵۲ متضمّن عقیدهٔ قدیمی فرود آمدن فـروهرها در پایان سـال بـه خـانه‌هایی است کـه در هـنگام حیات صاحب آن بدان تـعلّق داشـته است. در بندهای ۴۵ تا ۴۸ و ۶۹ تا ۷۲ بـه نـقش جنگاوری فروهرها و پـیروز گـردانـیدن فرمانروایانی که او را پـرستش مـی‌کنند، اشاره رفته است و در بندهای ۶۵ تا ۶۸ از نـــقش فـروهرها در تـقسیم آب و جـلوگیری از خشکســالی سـخن رفـته است. در بـندهای ۳۷ و ۳۸ سـخن از جنگهای اولیّهٔ ایرانیان زردشتی با قبایل تورانی در میان است که نشانی از آنها در جای دیگری از اوستا وجـود نـدارد. از صور خیال در خور توجّه در این بخش از یشت تشبیه آسمان به پرنده‌ای است که زمین را همانند تخمی در برگرفته است (بند ۲) و نـیز تشـبیه آسـمان بـه جـامهٔ ستاره نشان، که اهـوره‌مزدا آن را در بـر کرده است.

بخش بعدی این یشت بـه سـتایش هفت‌دسته‌از فروهرهای (=فـروشیهای) قـهرمانان دینیِ زردشـتی از گـیومرث، نـمونهٔ نـخستین انسـان، تـا سـوشیانس اختصاص دارد: فـروهرهای خـدایـان، گیومرث، زردشت (میدیوما)، نـخستین پـیرو زردشت (بـندهای ۸۵ تـا ۹۵)؛ فــروهرهای نـخستین پیروان زردشت مانند پسران زردشت و گشتاسب و زریر و بســتور (۹۶ تـا ۱۰۰)؛ فـروهرهای

خاندان پوروذاخشتی) بندهای ۱۱۱ تا ۱۱۷)؛ فروهرهای قهرمانان سرزمینهای غیر ایرانی (۱۱۸ تا ۱۲۸)؛ فَروهر سوشیانس (۱۲۹)؛ فروهرهای شخصیّتهای اساطیری (۱۳۰ تا ۱۳۸) و فروهرهای زنان پارسای زردشتی (۱۳۹ تا ۱۴۲).

فَروَشی، فروهر

در اوستا معمولاً پنج قوهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده، برخی بی‌آغاز و بی‌انجام، برخی فناپذیر و برخی دیگر محدث که اما بعد به حیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد. نام آنها در یسنای ۲۶، بند ۴ بدین شرح آمده: اَهو، دَئِنا، بَئوذه، اُورون، فرَوَشی. چهار قوهٔ اولی در جای خود یاد شده و اکنون فقط به قوهٔ پنجم یعنی فروشی می‌پردازیم: چنانکه ازمعنی لفظی فروشی برمی‌آید این قوه به معنی حافظ و نگهبان می‌باشد. در فصل اول بندهش، در بند ۸ آمده است که پیش از آفرینشِ عالمِ مادی، اهورامزدا عالم فروشی را بیافرید؛ یعنی آنچه بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد، از انسان و جانور و گیاه و غیره، پیش از آن، صور معنوی



نقش فروهر در نقوش تخت‌جمشید

آنها موجود بوده است. عالمِ فروشی مدت سه هزار سال طول کشید و پس از انقضای این دورهٔ روحانی، از روی صور معنوی فروشی‌ها، گیتی با آنچه در آن است ساخته شد، و آنچه بعدها پا به دایرهٔ وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد.

فروغی

محمدعلی فروغی فرزند محمدحسین ذکاءالملک در سال ۱۲۵۷ هـ. ش. در تهران متولد شد. وی نزد پدر و استادان دیگر علوم متداول و زبانهای خارجی را فرا گرفت و در جوانی در روزنامهٔ تربیت که پدرش آن را منتشر می‌کرد، مقالاتی نوشت. وی در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی که بعد از خلع محمدعلی شاه از سلطنت انجام گرفت، از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در سال ۱۲۸۹ هـ. ش. در ۳۵ سالگی به‌جای مستشارالدوله صادق به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید. اما در سالهای بعد، از این سمت کنار رفت و در ۷ آذر ۱۲۹۰ وزیر مالیهٔ کابینهٔ صمصام‌السلطنه شد.



محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

در انتخابات دورهٔ سوم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و بعد از تأسیس دیوان عالی تمیز به ریاست آن برگزیده شد و قانون محاکمات حقوقی را در دیوان تمیز به جریان انداخت و با

قبول این سمت، از نمایندگی مجلس استعفا داد.

فروغی در کابینه‌های مستوفی‌الممالک (در ۲۶ مرداد ۱۲۹۲) و مشیرالدوله (در ۲۲ اسفند ۱۲۹۳) سمت وزیر عدلیه داشت. کابینه‌های دیگری که فروغی در آنها به سمت وزارت رسید عبارت بودند از: وزارت خارجه در کابینه‌های مستوفی‌الممالک (در ۲۶ بهمن ۱۳۰۱)، سردار سپه (در ۶ آبان ۱۳۰۲) و مهدیقلی هدایت (در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹)، وزارت مالیه در کابینه‌های مشیرالدوله (در ۲۶ خرداد ۱۳۰۲) و سردار سپه (در ۷ شهریور ۱۳۰۳)، وزارت اقتصاد ملی در کابینه‌های مشیرالدوله (در ۲۶ خرداد ۱۳۰۲) و سردار سپه (در ۷ شهریور ۱۳۰۳)، وزارت اقتصاد ملی در کابینهٔ مهدیقلی هدایت (در ۱۷ فروردین ۱۳۰۹) و وزارت جنگ در کابینه‌هایی که مستوفی‌الممالک بعد از تیر ماه ۱۳۰۵ تشکیل داد. وی از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ ه. ش. سفیر ایران در ترکیه بود. فروغی از سال ۱۳۰۴ ه. ش. تا هفتم اسفند ماه ۱۳۲۰ متناوباً به نخست‌وزیری انتخاب شد. وی هفت بار به ترتیب در ۲۸ آذر ۱۳۰۴، ۲۶ شهریور ۱۳۱۲، ۲۷ خرداد ۱۳۱۴ (فروغی از آذر ۱۳۱۴ تا شهریور ۱۳۲۰ به علت واقعهٔ مسجد گوهرشاد و نقشی که محمدولی اسدی، پدر داماد فروغی، در جریان آن داشت، گوشه‌نشین شد.)، ۶ شهریور ۱۳۲۰، ۳۰ شهریور ۱۳۲۰، ۱۳ آذر ۱۳۲۰ و ۱۱ اسفند ۱۳۲۰ به نخست‌وزیری رسید. فروغی نه تنها اولین و آخرین رئیس‌الوزرای رضاشاه بود، بلکه نخستین نخست‌وزیر محمدرضا نیز به‌شمار می‌رود.

فروغی در سال ۱۳۲۲ ه. ش. زمانی که وزیر دربار بود به علت عارضه قلبی درگذشت. وی مترجمی ماهر بود. از وی تألیفات و کتب بسیاری از جمله: سیر حکمت در اروپا، آیین سخنوری در

فـن خـطابه، حکـمت سـقراط، وسـایل افلاطون، فـن سـماع طـبیعی، تـصحیح گـلستان و بـوستان، تـصحیح غـزلیات سـعدی و ربـاعیات خـیام بـاقی مـانده است.

از جـمله مـهمترین وقـایع زمـان صدارت فروغی عبارتند از:

حمله وهابیها در مدینه منوره به قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع و تخریب این امـاکـن، قـتل مـرموز عـبدالحسـین تـیمورتاش (وزیـر دربـار رضـاخان) در زندان قصر، قتل سردار اسعد بـختیاری (وزیر سابق جنگ) در زندان قصر توسط پزشک احمدی، تصویب قانون تأسیس دانشگاه تهران، سفر رضاشاه به تـرکیه، تبدیل تاریخ قمری بـه شـمسی، کشـف حجاب، اشـغال ایـران تـوسط مـتفقین، اسـتعفای رضـاشاه و آغـاز سـلطنت محمدرضا پهلوی، تأسیس حزب توده و انعقاد پیمان اتحاد سه‌گـانه بـین ایـران، شوروی و انگلستان.

کابینهٔ محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) از شهریورماه ۱۳۲۰ تا اسفند ماه ۱۳۲۰

دورهٔ دوازدهـــم قـانونگذاری ــ مـحمدعلی فـروغی کـابینهٔ خـود را در تاریخ پـنجم شـهریورماه ۱۳۲۰ بـعد از واقعهٔ سـوم شـهریور (حـمله بـه ایـران) تشکیل داد و در تاریخ ششم شهریورماه ۱۳۲۰ به مجلس شـورای مـلی مـعرفی کرد. افراد این کابینه به این شرح معرفی شدند:

۱. وزیر دادگستری: مجید آهی.
۲. وزیر امور خارجه: علی سهیلی.
۳. وزیر کشور: جواد عامری.
۴. کـــفیل وزارت دارایـــی: عـباسقلی گلشاییان.
۵. کفیل وزارت جنگ: سرلشکر احـمد نخجوان.
۶. وزیرَ فرهنگ: اسماعیل مرآت.
۷. وزیر راه: دکتر محمد سجادی.
۸. وزیر پست و تلگراف: ابراهیم علم.
۹. کفیل وزارت بازرگانی: صادق وثیقی.

۱۰. رئیس کل کشاورزی: مصطفی‌قلی رام.

ولی پس از اعلام استعفای رضاشاه و معرفی شاه جدید، فروغی کابینهٔ خود را به این شرح در یکشنبه سی‌ام شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۲۸ شعبان ۱۳۶۰ هجری قمری و سپتامبر ۱۹۴۱ میلادی مجدداً به مجلس معرفی می‌کند.

۱. وزیر دادگستری: مجید آهی ـ عباسقلی گلشاییان.
۲. وزیر امور خارجه: علی سهیلی.
۳. وزیر کشور: سرلشکر امان‌الله جهانبانی ـ سپهبد احمد امیر احمدی ـ باقر کاظمی.
۴. وزیر جنگ: سرلشکر احمد نخجوان ـ محمدعلی فروغی.
۵. وزیر دارایی: دکتر حسن مشرف نفیسی ـ یدالله عضدی.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر عیسی صدیق ـ سید محمد تدین ـ مصطفی عدل.
۷. وزیر راه: دکتر محمد سجادی ـ سرلشکر امان‌الله جهانبانی.
۸. وزیر بهداری: اسماعیل مرآت ـ باقر کاظمی ـ علی‌اصغر حکمت.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: حمید سیاح ـ حسنعلی کمال هدایت.
۱۰. وزیر پیشه و هنر: علی‌اصغر حکمت ـ عباسقلی گلشاییان ـ عبدالحسین هژیر.
۱۱. وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی: عباسقلی گلشاییان.
۱۲. وزیر کشاورزی: علی‌اکبر حکیمی.
۱۳. وزیر کشاورزی و اقتصاد و خواربار: مجید آهی.

فرونتو

مارکوس کورنلیوس فرونتو سخنور و نویسنده و مورخ رومی است که در قرن دوم و پس از ۱۷۵ میلادی درگذشته است. وی معلم امپراتور مارکوس اورلیوس و وروس بود و در سال ۱۶۱ میلادی به مقام کنسولی رسید. از آثار او نامه‌هایی است که در

قرن نوزدهم میلادی (۱۸۱۵) توسط کاردینال‌مه از شهر میلان به زبان لاتینی به دست آمده که آنها را به مارکوس اورلیوس نوشته است و از منابع تاریخ روم و اشکانی به شمار می‌رود. متن لاتین این کتاب با ترجمه انگلیسی آن توسط‌های‌نس در دو جلد در سلسله کتاب لوب به طبع رسیده است.

فرونتینوس

فرونتینوس سکتوس یولیوس (۴۰-۱۰۳ ق.م.) نویسندهٔ رومی که در عین حال مردی سیاستمدار و نظامی بود و در ۴۷ میلادی به فرمانروایی جزیرهٔ بریتانیا و سپس به ریاست امور سپاه رم رسید. از آثار او دو کتاب مانده که یکی راجع به سیستم آبیاری و سدبندی شهر رم است. و دیگری کتابی است در حیله‌ها و خدعه‌های جنگی و آیین لشکرکشی، به‌نام استراته‌گه‌ماتاکه هر دو آنها توسط بنت Bennet به انگلیسی ترجمه شده و در مجموعهٔ آثار کلاسیک لوب با متن لاتین به چاپ رسیده است. کتاب اخیر را فرونتینوس با ذکر شواهد بسیاری از روی تواریخ قدیم یونان و روم مدون ساخته و در بعضی از جاها به جنگهای ایران و روم در زمان اشکانی اشاره کرده است.

فروهر (Farvahar)

پهلوی (fravvahr) اوستایی فروشی (fravasi) ؛ در دین زردشتی، نیروی حافظ آفریدگان خوب ایزدی. اهورامزدا پیش از خلق جهان خاکی، فروهر هر یک از مخلوقات خوب این جهان را در عالم مینوی بالا خلق کرد. وی فروهر هر مخلوق را برای حفظ آن مخلوق به عالم خالق فرو می‌فرستد، و پس از مرگ آن آفریده، فروهر وی به عالم بالا باز می‌گردد، اما کسی را که بدو تعلق دارد فراموشَ نمی‌کند. بلکه هر سال یک بار به دیدن او فرود می‌آید (فرودگان). فرور، فروشی، روح نخستین، مثال موجودات در عالم مینوی، مثال و

نماینده جاودانی موجودات در عالم مینوی، فرشتهٔ نگاهبان، «ایده» یا مثال در فلسفهٔ افلاطونی. فروهر یکی از نیروهای پنجگانه است که انسان زنده را به‌وجود می‌آورد.

«فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از مرگ او دگرباره به عالم بالا همانجایی که فرود آمده صعود می‌کند. کلیه موجودات اهورا دارای چنین نیرویی است که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها به‌سوی زمین فرستاده شده است. فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاودانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی به ودیعه گذاشته شده راهی نیست و جرم و خطای بندگان نیز دامن او را آلوده نتواند کرد و به همان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن به‌سوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساحت پروردگار به‌سر برد.

این کلمه در اوستا fravaši و در پارسی باستان fravarti آمده است و در فارسی فرور و فرورد می‌باشد.

در فصل اول بندهشن در پارهٔ ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی، اهورامزدا عالم فروشی را بیافرید. یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است. عالم‌فروشی مدت سه هزار سال طول کشید و پس از انقضای این دورهٔ روحانی از روی صور معنوی‌فروشی‌ها، گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است. آخرین فروهری که به زمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست.

فروهر برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرو می‌آید و موظف است از وقتی که نطفه انسان بسته می‌شود تا دم مرگ او را محافظت کند. فروهر با صورت جسمانی ترک علاقه نمی‌کند و بازماندگان درگذشتگان همواره منظور

او هستند و جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست.

(یشـــتها جـلد ۱، ص ۵۸۲ ــ ۶۰۳، پورداود)

«فروردین نام ماه اول سال شمسی باشد و آن بودن آفتابست در برج حمل و آن بـرج اول است از بـروج دوازده‌گـانه فلک و نام فـرشته‌ای هـم هست و او از خــازنان بـهشت است و تـدبیر امـور و مصالحی که در این ماه و در فروردین که نوزدهم این مـاه است واقـع شـود بـدو متعلق است و نام روز نوزدهم بـاشد از هر ماه شـمسی و در ایـن روز فـارسیان جشن سازند و عید کنند. نیک است در ایــن روز بـه اعـتقاد پـارسیان جـامهٔ نـو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمهٔ گاوان و اسبان (برهان)».

فرهاد اول

فرآتش (fraates) شاهنشاه إشکـانی (حدود ۱۷۶-۱۷۱ ق.م.) پسر و جانشین فــری‌پاپت. آمــاردها را کــه در جـنوب دریای خزر در کوههای البرز می‌زیستند مطیع کـرد، و بـه حـفاظت دروازهٔ خـزر گماشت. فـرهاد بـرادر خـود مـهرداد را خیلی دوست می‌داشت (به همین جهت بـه فـیلادلفوس مـلقب شـد) و او را بـه جانشینی انتخاب کرد.

فرهاد پنجم

پسر فرهاد چهارم و کنیزک ایتالیایی (موزا) که تقریباً دو سال قبل از میلاد به



فرهاد پنجم و ملکه موزا



شوش: سرملکه موزا Musa (؟) از مرمر (روی تاج به یونانی نوشته شده، و نام سازنده را انتیوخوس یاد می‌کند از روی سبک تحریر می‌توان تاریخ آن را آخر قرن اول ق. م. تا آغاز قرن اول م. تعیین کرد)

مساعدت مادرش بر تخت نشست و با یکدیگر سلطنت کردند ولی دورهٔ فرمانروایی آنها بیش از دو سال به طول نینجامید و غاصبی دیگر به نام ارد دوم بر تخت نشست.

فرهاد پنجم: ← اشک پانزدهم

فرهاد چهارم

(فرآتس)، شاهنشاه اشکانی (حدود ۳۷ ق.م. - ۲ ق.م.) پسر و

جانشین ارد اول. در ابتدای سلطنت، پدر و سی برادر خود و جمعی از بزرگان پارت را کشت. گروهی از نجبا به آنتونیوس، سردار رومی، پناه برده او را به جنگ با دولت اشکانی برانگیختند. آنتونیوس از راه ارمنستان وارد آذربایجان شد. (۳۶ ق.م.)، ولی شکست خورد و قسمت اعظم سپاهیانش تلف شدند. این جنگ دومین جنگ روم با ایران بود و پس از چندی جنگ سوم درگرفت. آنتونیوس، به تحریک پادشاه محلی آذربایجان، ارمنستان را تصرف کرد، و قسمتی از آن را به او داد، ولی مجبور شد برای مبارزه با «اوکتاویس» (بعداً آوگوستوس) به جانب روم برود.

فرهاد، به اتفاق پادشاه ارمنستان، پادشاه آذربایجان را مغلوب کرد. سپس از موفقیت خود مغرور شد، و باز بنای تعدی را گذاشت. مردم بر او شوریدند، و تیرداد دوم را به سلطنت برداشتند (۳۲ ق.م.) فرهاد به مشرق ایران گریخت، ولی در ۳۰ ق.م. به کمک سکاها به ایران بازگشت، و تیرداد نزد اوکتاویس گریخت، و پسر فرهاد را نیز به عنوان گروگان با خود برد. به موجب پیمانی که



فرهاد چهارم ۳۸ ــ ۲ م.

بعداً بین ایران و روم منعقد شد، «اوکتاویانوس» فرزند فرهاد را نزد پدر باز فرستاد، و فرهاد اسرای رومی و نیز بیرقهای روم را که در جنگ کراسوس به دست ایرانیان افتاده بود مسترد داشت (۲۰ ق.م.). فرهاد از زنی رومی، به‌نام موسا، که «اوکتاویانوس» برایش فرستاده بود پسری داشت معروف به فرهادک (فرهاد پنجم)، و به تحریک این زن،

پسران دیگر خود را به عنوان گروگان به روم فرستاد، و به این طریق به تفوق دولت روم گردن نهاد. سرانجام فرهادک و موسا فرهاد چهارم را مسموم کردند، و فرهادک به جای پدر نشست. فرهاد چهارم پادشاهی پدرکش و سخت ظالم ولی با عزم و قوی بود.

فرهاد دوم

(فراآتس) شاهنشاهِ اشکانی (۱۳۸-۱۳۷ ق.م.) و بانی واقعی امپراتوری اشکانی پسر و جانشین مهرداد اول که نقشهٔ پدر را در تسخیر سوریه تعقیب کرد و به همین جهت مانند پدر با دمتریوس دوم به ملاطفت رفتار نمود. آنتیوخوس هفتم در ۱۳۰ ق.م. با سپاهی عظیم عازم مشرق شد. و بابل را گرفت، و خود را «کبیر» خواند. در این احوال ممالک تابع دولت اشکانی از اطاعت پارتیان سرپیچیدند. فرهاد برای اینکه آنتیوخوس را مجبور به بازگشت کند، دمتریوس را که در اسارت وی بود آزاد کرد، و در طلب سلطنت به سوریه فرستاد. ضمناً مردم که از اقامت سپاهیان آنتیوخوس در شهرهای خود و رفتار آنان به ستوه آمده بودند طرفدار پارتیان شدند.

فرهاد سوم (فراآتس)

شاهنشاه اشکانی (۷۰ یا ۶۹ ق.م. - ۵۸ یا ۵۷ ق.م.) پسر و جانشین سنتروک. در آغاز می‌خواست مانند پدرش در جنگهای بین رومیان و مهرداد ششم (پادشاه پونتوس) بی‌طرف بماند، ولی در مقابل وعده‌های پومپیوس، جانب



فرهاد سوم ۷۰ ــ ۵۷ ق. م.

روم را گرفت. بعداً بر سر ارمنستان بین او و پومپیوس کدورت پدید آمد، و اختلافات سرحدی ایران و روم باعث شدت این اختلافات شد. فرهاد پادشاهی عاقل و شجاع بود. دو پسرش، مهرداد سوم و ارد اول او را مسموم کردند، و از آن زمان پدرکشی و بعد، برادرکشی در خانوادهٔ اشکانی شروع شد.

فرهاد و شیرین

گور صخره‌ای ماد نزدیک شهر صحنه در کردستان.

فرهنگ، روزنامه

در اصفهان روزنامه‌ای به‌نام فرهنگ به‌فرمان ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین‌شاه منتشر می‌شد. این روزنامه یکی از نفیس‌ترین روزنامه‌های عهد ناصری است که انتشار آن از سال ۱۲۹۶ آغاز شده و نزدیک به ده سال ادامه یافت.

فریاپت

از پادشاهان اشکانی (فوت ۱۷۶ق.م.) چون اردوان درگذشت، فرزندش فریاپت به تخت سلطنت نشست و پانزده سال حکومت نمود و سرانجام به سال ۷۶ ق. م. درگذشت.

فریان

نام یکی از خانواده‌های تورانی است که به زرتشت گروید. «از ناموران تورانی است که خاندانش به زرتشت گرویدند. پیغمبر یکبار از او در اشتودگات هات ۴۶ بند ۱۲ یاد می‌کند و امیدوار است این خاندان از بخشایش ایزدی برخوردار گردد».

(یادداشت ـ پورداود)

فریحیه = فریگیا

کشوری در مرکز آسیای صغیر که شهرهای مهم آن قونیه سیزیک، ابیدوس ترواوگوردیوم بود. فریگیان

شدیداً در برابر هیتیان پایداری کردند، ولی در سال ۷۰۰ ق.م. کشورشان ضمیمهٔ لیدی شد.

فریدون (ثریتونه)

در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه خدایی دارد و لقب او اژدها کُش است. او پسر آبتین (اثفیان) است، دومین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این موهبت بدو می‌رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می‌شود، ولی او را نمی‌کشد بلکه در بند می‌کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلپاسه و وزغ و مور خواهد شد. پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان (بجز زردشت) می‌رساند و این پیروزی به فریدون این فرصت را می‌دهد که بخشی از فرّه جم را که گریخته به‌دست آورد.

فریدون در متنهای پهلوی با دیوان مازندر نیز رو به رو می‌شود و چنان با آنان نبرد می‌کند که چون دم بیرون می‌دهد از بینی راست او تگرگ به سردی زمستان و از بینی چپ او سنگ به بزرگی خانه‌ای بر سر دیوان فرو می‌بارد و آنان را به شکل سنگ در می‌آورد.

در شاهنامه، فریدون از نژاد جمشید است و پدرش از قربانیان ضحاک. مادرش فرانک او را دور از چشم ضحاک به کمک گاو ناموری به نام «بَرمایه» یا «پُرمایه» در بیشه‌ای می‌پروراند تا زمانی که کاوه با مردمان به سوی فریدون می‌روند و او را به نبرد با ضحاک می‌کشانند. او چرم پارهٔ کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می‌آراید و آن را درفش کاویانی نام می‌نهد و به کین خواهی برمی‌خیزد. برادران فریدون به فرمان او پیشه‌وران را وا می‌دارند که گرزی برای او تهیه کنند که بالای آن شکل سر گاوی باشد. چون گرز گاوسر آماده می‌شود، فریدون روی به کاخ

ضحاک می‌نهد. فرستاده‌ای ایزدی راز گشودن طلسمهای ضحاک را به او می‌آموزد. سرانجام فریدون وارد کاخ می‌شود و از شبستان ضحاک که خوبرویان در آنجا گرفتار هستند شهرنواز وارنواز، دختران جمشید، را نجات می‌دهد. هنگامی که سرانجام با ضحاک روبه‌رو می‌شود گرز گاو سر را بر سر او می‌کوبد و چون پیک ایزدی او را از کشتن ضحاک باز می‌دارد، با بندی که از چرم شیر فراهم می‌کند دست و پای ضحاک را می‌بندد و در غاری در دماوند او را زندانی می‌کند. سپس فریدون بر تخت می‌نشیند و داد و دهش می‌کند. برخی جشن مهرگان را یادبودی از به تخت نشستن فریدون می‌دانند.

فریدون پس از غلبه بر ضحاک برای آخرین بار با دیوان رو به رو می‌شود، یا به عبارت دیگر با غولها مبارزه می‌کند و پس از این مبارزه، همه چیز به اندازه‌های انسانی سوق داده می‌شود.

فریدون در ادبیات ایران با نوعی جادوگری و پزشکی نیز ارتباط دارد و همیشه مقبولیتی عامه داشته است؛ هر چندکه در متنهای پهلوی جزء گناهکاران محسوب شده و حتی آمده است که او نخست بی‌مرگ آفریده شده بود، ولی به دلیل ارتکاب گناه مبرا شده است.

فریزر

جیمز بلی فریزر، سیاح و مؤلف اسکاتلندی که فرنامه‌ها و افسانه‌هایی دربارهٔ مشرق به‌ویژه ایران نوشته است، از جمله تاریخ نادرشاه است که خود معاصر نادر بوده است و قسمتی از رویدادهای تاریخ ایران در قرن دوازدهم هجری و خلاصه‌ای از تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان سلطنت کرده‌اند را در بر دارد. این کتاب به‌دستور ناصرالدین‌شاه توسط ابوالقاسم ناصرالملک والی کردستان به فارسی ترجمه شد و در سال ۱۳۲۱ ه‍. ق. علی‌محمد مجیرالدوله با مختصر

تصرفاتی در عبارات مترجم، کتاب را در تهران به‌چاپ رساند.

فریغونیان

شخصی که در خوارزم حکومت یافت و آل‌فریغون بدو نسبت دارند.

امیران این سلسله عبارتند از:

۱ ـ احمدبن فریغون (جلوس ۲۷۹ هـ. ق.).

۲ ـ ابونصر محمدبن فریغون.

۳ ـ ابوالحارث احمدبن محمد (جلوس ۳۶۸ هـ. ق.).

فریگیا: ← فریحیه

فریگیه

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی بود که دشتهای پهناور این ایالت به توسط چندین رودخانهٔ مهم که رود هالیس (قزل‌ایرماق کنونی) و سانگارس جزء آنها است مشروب می‌شد.

خشایارشا در بازگشت از یونان کاخی بلند و باغ‌وحش خوبی در این ناحیه بنا کرد. اهمیت تاریخی که یکی از شهرهای این ایالت یعنی «تیم برارا» داشت این است که کورش کبیر پادشاه ایران، کرزوس پادشاه لیدیه را در آنجا مغلوب ساخت. مردم فریگیه کشاورز بودند و میل مفرطی به پرورش چهارپایان داشتند. شهر سله‌نس واقع در نزدیکی رود مناندر شهر بزرگ آن محسوب می‌شد و قونیه که امروز یکی از شهرهای آسیای صغیر است جزء این ایالت بوده و در قدیم «ای کونیوم» نام داشته است. شهرگرد واقع در فریگیه بوده است. بیزانس واقع در بوسفور و کالسدون (قاضی کوی کنونی) در این ایالت بود. فریگیه سفلی در ساحل هلس پونت یعنی «پل یونان» که امروز آن را «داردانل» گویند قرار داشت. کرسی این ایالت را داس‌کیلیوم می‌نامیدند. شهر خیرسیوپولیس واقع در کالسدون، و آن‌سیرا به یونانی آنگورا (آنکارا

کنونی) به معنی لنگر و شهر گردیون در آنجا قرار داشته است. رود گرانیک که امروز آن را کی‌سو گویند و به دریای مرمره می‌ریزد و جنگ اول اسکندر با ایران در ساحل این رود روی داد، از کنار این شهر می‌گذشت. گردیون پایتخت سلاطین فریگیه بود.

فری‌یاپت: ← اشک چهارم

فسا

فسا که به زبان پهلوی آن را پسا می‌خوانند از شهرهای پارس به شمار می‌رود. دربارهٔ نام این شهر پرفسور بیلی تصور کرده است که Pa-Soya ممکن است در فارسی قدیم Pasa بوده باشد و این Pasaya در لغت به معنی جای سکونت یا اردوگاه می‌باشد. از این شهر تا شیراز چهار منزل راه است و این شهر بزرگترین شهر دارابگرد است.

دربارهٔ بنای فسا افسانه‌هایی وجود دارد: ابن بلخی بنای آن را به بهمن نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «پسارا بهمن پدردارابنا کرده است و شهری است بزرگ چنانکه بسط آن چند برابر اصفهان باشد اما طبری بنای فسا را به گشتاسپ نسبت داده است و ثعالبی و حمداللّه مستوفی همین نکته را احتمالاً از طبری گرفته و نوشته‌اند. گشتاسپ شهر فسا را در فارس بنا نهاده. اما ابن فقیه بنای شهر فسا را به پسا پسر طهمورث منسوب می‌داند و می‌نویسد: طهمورث را ده فرزند بود، جم، شیراز، استخر، فسا و...، به هر یک از اینان شهری را داد که به نام و نسب همو است. در البلدان ابن الفقیه آمده است که: «از فسا تا شهر دارابگرد هژده فرسنگ است». در حدودالعالم آمده است که پسا شهری است خرم، بزرگ، و او را قهندز است و ربض است و جای بزرگان است و با خواسته فراوان.

فستوس بیزانسی

از مردم بیزانس بود و سالنامه‌های

او به زبان یونانی و حاکی از وقایع ۳۴۴ تا ۳۹۰ میلادی است، و از لحاظ تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی سند معتبری است. در قرن پنجم این کتاب به زبان ارمنی ترجمه شده است.

فصیح‌الدین احمد خوافی

مولانا فصیح‌الدین احمد پسر جلال‌الدین محمد خوافی مؤلف کتاب مجمل فصیحی از وزیران دورهٔ تیموری.

فضل‌الله ــــ رشیدالدین: ← رشیدالدین فضل‌الله

فضل‌الله زاهدی: ← زاهدی

فضل‌بن سهل (ذوالریاستین)

وزیر مأمون که به‌واسطهٔ حسن تدبیر و درایت در کشورداری از طرف خلیفه مأمون به لقب ذوالریاستین مفتخر شده بود و با نقشه و دستور همان خلیفه از میان برداشته شد.

فضلویه: ← ابوطاهر فضلویه

فضلویه حسنویه

نظام‌الدین فضل‌الله‌بن علی‌بن ایوب که در سال ۴۴۸ ه. ق. بر آخرین امیر دیلمی فارس خروج کرد و پس از تسلط بر وی به فارس دست یافت و با قبول اخراج به آلب‌ارسلان در سال ۴۵۵ ه. ق. حکومت فارس را به‌دست آورد. سلسلهٔ ملوک شبانکاره را بنیاد نهاد ولی با کسب قدرت از پرداخت خراج خودداری کرد و در جنگ با آلب‌ارسلان مغلوب و مقتول شد (۴۶۴ ه. ق.).

فضیل‌بن عیاض

از صوفیانی ایرانی در سالهای ۱۰۱ تا ۱۰۵ ه. ق. در سمرقند مرکز مانویان یا مرو متولد شد. وی از بزرگان صوفیه ایران بود که بیشتر عمر خود را در مجاورت خانهٔ کعبه به‌سر برده و بیش از هشتاد سال عمر کرد و در ۱۸۷ ه. ق. در

مکه درگذشت و همانجا مدفون گردید.

فکتی

معلم فیزیک و شیمی و داروسازی از اهالی ایتالیا در عهد امیرکبیر که بعدها در دارالفنون تدریس می‌کرد.

فلات ایران

فلات ایران شامل جلگه وسیع و بلندی است که از هر طرف کوههای بلند آن را احاطه دارد (در مشرق سه رشته کوه متوازی، معروف به‌کوههای سلیمان و در شمال کوههای البرز که مانند زنجیری از شرق به غرب امتداد یافته است). این کوهها در غرب از کوههای ارمنستان جدا شده و از جنوب دریای خزر می‌گذرد.

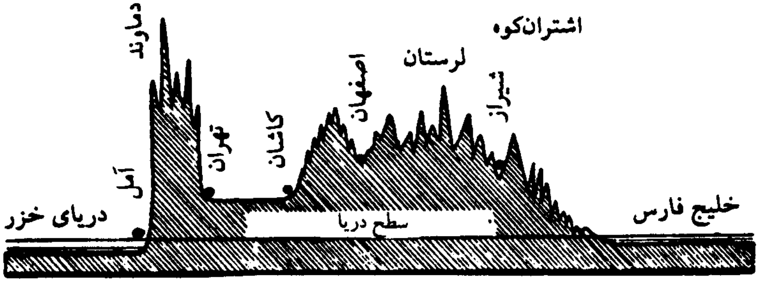
در مغرب فلات، کوههای کردستان یا زاگرس واقع است که از شمال به جنوب امتداد یافته و بعد به طرف جنوب و شرق برگشته به دریای عمان می‌رسد. اعلا درجهٔ بلندی فلات ایران در جنوب آن و سراشیب فلات از جنوب به شمال می‌باشد.

فلات ایران دارای چند دریاچه است و دانشمندان آنها را باقیماندهٔ دریایی که زمانی قسمت اعظم فلات ایران را در زیر خود داشته می‌دانند. دریاچه‌های مزبور عبارتند از: دریاچهٔ ارومیه، درپار، دو دریاچه مهارلو و نیریز (بختگان)، در سیستان دریاچهٔ هامون، بین تهران و قم دریاچهٔ نمک یا حوض‌السلطان، در شمال دریاچه خزر که در عهد قدیم موسوم به کاسپین یا دریای گرگان بوده و اسم اولی به مناسبت مردمی بود که در کنار این دریا سکنی داشتند و استرابون آنها را کاسپی‌ای (Caspienne) نامیده‌است.

فلات ایران از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود است که خلیج مزبور شبه جزیرهٔ عربستان را از ایران جدا می‌کند و به واسطهٔ تنگهٔ هرمز با دریای عمان اتصال می‌یابد. این خلیج را آسوریها «نرمرتوم» یعنی رود تلخ می‌نامیدند.



نقشه برآمدگی‌های فلات ایران



سطح فلات ایران از خلیج‌فارس تا دریای خزر

فلات ایران پلی است که قسمتهای شرقی و غربی آسیا را با یکدیگر اتصال داده و این موقعیت فلات ایران در تاریخ اهمیت مخصوص داشته، چه بسا ازمنه‌ای که، دریانوردی اشکالات عدیده داشت، فلات ایران یگانه راهی بود که قسمتهای آسیا را با یکدیگر و با ممالک دریای مغرب و اروپا ارتباط می‌داد و چون فلات مزبور در چهار راه عالم قدیم واقع شده بود وسیلهٔ ارتباط مردمان بسیاری از نژادها و ملل مختلفه بوده است.

فلاویوس: ← آریانوس

فلاویوس: ← یوسفوس فلاویوس

فلک‌المعالی

منوچهر فرزند قابوس وشمگیر ملقب به فلک‌المعالی پس از آنکه مطابق معمول طایفهٔ دیلم، سه روز بر پدر خویش عزا گرفت به‌تقاضای رجال مملکت بر سریر سلطنت دولت آل زیار نشست. وی تا سال ۴۶۲ هـ. ق. در گرگان، طبرستان و قومس به حکومت

مشغول بود و بعد از وی بود که حوزهٔ فرمانروایی آل‌زیار به گرگان و قسمتی از طبرستان محدود گردید.

فلوروس

لوسیوس ـ آنه‌ئوس یولیوس فلوروس تاریخ نگار رومی که اصلاً اسپانیولی و از خاندان سنک بود و در زمان ترایانوس (تراژان) می‌زیست. او را کتابی در تلخیص تاریخ روم است که تاریخ آن ملت را در چهار کتاب از آغاز تا ۲۵ پیش از میلاد یعنی تا بسته شدن معبد یانوس (ژانوس) به‌دست آگوستوس با دقت و ذوق خاصی خلاصه کرده است. در این کتاب او پای از جاده حقیقت‌گویی و بی‌طرفی فراتر گذاشته است. عیبی که بر او گرفته‌اند آن است که در تعریفات جغرافیایی گاهی اشتباه کرده است. کتاب او را می‌توان از منابع تاریخ اشکانی در روابط سیاسی آن کشور با روم دانست.

فوروس

در دورهٔ سلوکیان به مالیاتهای دسته جمعی اطلاق می‌شده است.

فوزیه

فوزیه فرزند «ملک فواد» خواهر «ملک فاروق» پادشاه مصر بود که با محمدرضا پهلوی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دختری به‌نام شهناز بود که شهناز نیز همسر اردشیر زاهدی شد.

فوزیه در سال ۱۳۲۷ که از فشارهای تاج‌الملوک و خواهران شاه به‌تنگ آمده بود ایران را ترک و در قاهره تقاضای طلاق نمود.

فوشنج: ← بوشنج

فووریه

دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه که از هنگام اقامت شاه در پاریس به‌جای دکتر تولوزان انتخاب و

به‌همراه شاه به ایران آمد. از تألیفات وی کتاب سه سال در دربار ایران را می‌توان نام برد.

فهلویون

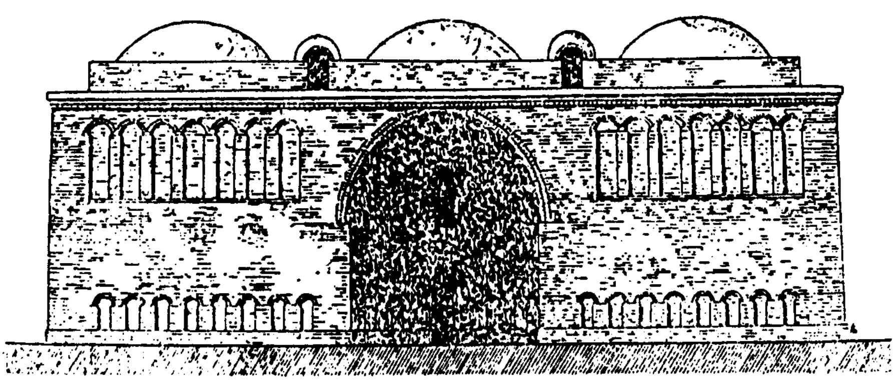
فهلوی، معرب پهلوی است. و به خصوص به حکمای ایران باستان و دورهٔ ساسانی گفته می‌شود که خسروانی هم گفته‌اند و سهروردی معتقدات آنان را یاد کرده است.

فهلیان

شهری در فارس در شمال غرب ویرانه‌های بیشاپور. نقوش برجستهٔ کورانگون که از هزارهٔ دوم پیش از میلاد است در نزدیک همین محل واقع شده است.

فیروزآباد

شهری در ۱۱۶ کیلومتری جنوب شیراز. شهر کنونی در ۳ کیلومتری جنوب شرق محل شهر باستانی گور (gur) یا مُعرب آن جور قرار دارد. گویند گور را اردشیر بابکان ساسانی در محل پیروزیش بر اردوان پنجم اشکانی بنا نهاد. شهر گور مدور بود، و در جهات



کاخ فیروزآباد از روبه‌رو (بازسازی شده)



کاخ فیروزآباد

اربعه، چهار دروازه به نامهای میترا، بهرام، هرمز و اردشیر داشت. در مرکز شهر برج رفیعی بود که بر فراز آن آتشگاهی ساخته بودند، و در نزدیکی آن آتشکدهٔ بزرگی قرار داشت. بقایای کاخ اردشیر در شمال شهر ظاهراً قدیمیترین بنای ساسانی موجود است. گور مرکز ناحیهٔ اردشیر خُره بود، و در ۲۸ یا ۲۹ ه.ق. به تصرف مسلمانان درآمد. استخر و گور آخرین شهرهای فارس بودند که تسلیم اعراب شدند. گور در قرن سوم ه. ق. از شیراز کوچکتر ولی به بزرگی استخر بود. آثار تاریخی آن عبارتند از:

۱ ـ ویرانه‌های شهر گور که برجی چهار ضلعی در میان آن است، نزدیک برج ویرانه‌های آتشکدهٔ فیروزآباد قرار دارد.

۲ ـ کاخ اردشیر بابکان به فاصلهٔ حدود ۲ کیلومتری شمال ویرانه‌های شهر گور. این کاخ بنای سنگی بزرگی است دارای سه گنبد و ایوانهاو دهلیزها و اطاقهای متعدد.

۳ ـ نقش برجستهٔ اردشیر بابکان در کوهستان کنار رود تنگاب در ۱۸ کیلومتری شهر فیروزآباد.

۴ ـ ویرانه‌های پلی رو به روی نقش مذکور، که به وسیلهٔ مهرنرسی، از رجال معروف ساسانی ساخته شده است.

۵ ـ نقش برجستهٔ سوارهٔ اردشیر بابکان به فاصلهٔ حدود ۱/۵ کیلومتر از نقش سابق‌الذکر.

۶ ـ قلعهٔ دختر که آثار قلعهٔ بزرگی بر فراز کوه به فاصلهٔ حدود ۶ کیلومتری شهر فیروزآباد است که در زمان شاپور اول احداث شده است.

فیروز اول

فیروز پس از مرگ پدر ناچار با برادر خویش هرمز که ادعای سلطنت می‌کرد به جنگ پرداخت و او را مغلوب گردانید و خود رسماً به تخت سلطنت جلوس نمود. وی چندین بار با هپتال‌ها جنگید لیکن در تمام این نبردها شکست یافت و در آخرین جنگ خود با هپتال‌ها به قتل رسید (۴۷۲م.) ارمنستان نیز در اواخر سلطنت وی طغیان نمود.

فیروزکوه

پایتخت سلاطین غور، که در کوهستان شرق هرات بر مسیر علیای هری رود واقع بود، و محل آن را با آبادی کنونی جم در افغانستان مطابق شمرده‌اند. شهر را قطب‌الدین محمد غوری بنا نهاد، و آن متجاوز از ۶۰ سال پایتخت مملکت غوریان بود. علاءالدین خوارزمشاه آن را تصرف کرد و عاقبت به دست اوگتای، پسر چنگیز ویران شد (۶۱۹ هـ ق).

فیروز: ← پیروز

فیل‌سواران

صنف تازه‌ای که در زمان ساسانیان به‌وجود آمده صنف فیل‌سواران بود که تقریباً جانشین گردونه‌های بزرگ دوره هخامنشیان محسوب می‌شدند. رؤیت هیمنه فیلها باعث هراس و واهمه زیادی

برای رومیان می‌نمود. چنانکه آمین مارسلن در بند اول کتاب ۱۹ خود به این مطالب اشاره می‌کند:

«رؤیت هیولای فیلهای جنگی ایران قلب‌ها را از کار می‌انداخت و مخصوصاً صدای این حیوان مهیب و بوی آن باعث وحشت و رم خوردن اسبها می‌شد».

تعداد فیلهایی که ارتش ایران در جنگ با رومیها به‌کار می‌برده از دویست تا هفتصد زنجیر می‌رسیده و حتی در جنگهای اولی با اعراب هم وجود این فیلها باعث هراس و هزیمت اعراب شده است.

ایرانیان در جنگ به اندازه‌ای علاقه‌مند به حضور فیلها بودند که بعضی اوقات در نبردهای کوهستانی هم فیلها را با خود می‌بردند و برای این منظور پیش از وقت مجبور می‌شدند راه را مسطح و هموار کنند.

در موقع محاصره شهرها هم از وجود فیلها استفاده می‌نمودند (محاصره نصیبین در زمان شاپور بزرگ).

به پشت فیل برج چوبی بزرگی می‌بستند که چند نفر از تیراندازان در این برج جاگرفته از سوراخهای جدار آن تیراندازی می‌کردند.

فیلها را بیشتر در خط آخر یعنی در عقب صف تیراندازان استعمال می‌نمودند.

اسلحه و تجهیزات ارتش ایرانیان در موقع صلح در مخزنها و جبه خانه‌های مخصوص نگاهداری می‌شد که باسم «انبارک» و «گنج» می‌خواندند؛ مأمورین مخزن مسئول حسن نگاهداری و تعمیر آنها بودند و به محض صدور حکم لشکرکشی می‌بایستی باندک زمان کلیه اسلحه و تجهیزات ضروری را بدون نقص و عیب تحویل قسمتها نموده پس از خاتمه جنگ دوباره پس بگیرند و در انبارها قرار بدهند.

فیلوپاتر: ← سلوکوس چهارم

فیلوستراتوس

فلاویوس فیلوستراتوس عالم علم بلاغت و زندگینامه‌نویس یونانی که در لمنوس زاییده شد و علم بلاغت را در آتن و روم آموخت. وی به دربار سپتیموس سوروس راه یافت و از ندمای او و ملکه یولیا به‌شمار می‌رفت و مرگ او در بین سالهای ۲۲۴ـ۲۲۹ میلادی بود. آثار چندی از او به‌جای مانده که معروفتر از همه زندگینامه آپولونیوس‌تیانی است در هشت کتاب. آثار او توسط کنی‌بیر، ورایت و فیربانکز در چهار جلد در مجموعهٔ کتابخانه لوب با اصل یونانی و ترجمه انگلیسی آن به طبع رسیده است. کتاب زندگینامه اپولوینوس با آنکه آمیخته با افسانه است یکی از منابع تاریخ اشکانی است. زیرا اوضاع داخلی کشور پارت را در زمان پادشاهی اردوان اشکانی در مدت دو سال و هشت ماه توصیف می‌نماید، همین رقمی که با دقت ثبت کرده ثابت می‌کند که در بیان جزئیات وقایع دقیق بوده است زیرا ارقام را باین دقت در حکایات و افسانه‌ها نمی‌توان آورد ولی تا چه حد این مطالب را می‌توان باورکرد مسئله‌ای است دشوار که باید حل شود.

فیلومارتر

لقب مهرداد پادشاه ایرانی آسیای صغیر، به معنی محب پدر یا پدردوست که یونانیان این لقب را به وی داده بودند.

فیلهلن (Philheln)

اشکانیان برای جلب رعایای یونانی خود که در شهرهای یونانی ایران حکومتهای نیمه مستقل تشکیل داده بودند، خود را فیلهلن یعنی محب یونانی می‌خواندند و در ترویج و گسترش آداب و زبان یونانی می‌کوشیدند و برای بقای خود نامهایی از قبیل: اپیفانس، یعنی جلیل‌القدر و سوتر یعنی منجی انتخاب می‌کردند.

فین

باغ فین، باغ سلطنتی دِوران صفویه، در فین کاشان. شاه سلیمان اول در مظهر چشمهٔ فین استخر و مقسم آب نیز ساخت. ابنیهٔ داخل باغ از شاهان صفوی، فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار است. حمام کوچک آن مقتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌باشد.

فین کن اشتاین

نام عهدنامه‌ای که در زمان فتحعلیشاه قاجار بین ایران و فرانسه به امضاء رسید.

سفیر ایران در اردوگاهی به‌نام فین کن اشتاین به حضور ناپلئون رسید و عهدنامه‌ای متضمن یک مقدمه و ۱۶ ماده در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ. ق. (۴ مه ۱۸۰۷ م.) با امپراتور منعقد ساخت. این عهدنامه علی‌الظاهر خواسته‌ها و مقاصد فتحعلیشاه را تأمین می‌کرد ولی مواد قرارداد طوری تنظیم شده بود که ناپلئون می‌توانست هر موقع که بخواهد از زیر بار تعهدات خود شانه خالی کند.

این قرارداد مقدمهٔ مأموریت هیئت نظامی ناپلئون در ایران گردید.

ق

قائم‌مقام (اول)

میرزا عیسی فراهانی، معروف به میرزا بزرگ فراهانی. متوفی ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ هـ. ق. از منشیان و رجال ایران در اوایل عهد قاجاریه، وزیر عباس میرزا، ولیعهد. نسبت وی به میرزا عیسی فراهانی می‌رسد که در دستگاه صفویه سمت مهرداری داشت. میرزا عیسی دو پسر به‌نامهای حسین و حسن داشت، که اولی در دستگاه زندیه وزارت یافت و به میرزا محمدحسین وزیر معروف شد، و دومی دستیار وی بود. میرزا بزرگ پسر این میرزا حسن بود، و چون محمدحسین فرزند ذکور نداشت میرزا بزرگ را به فرزندی اختیار و تربیت کرد، و دختر خود را به زوجیت به وی داد. به گفتهٔ منتظم ناصری، در سال ۱۲۱۳ هـ. ق. که عباس میرزا با مقام ولیعهدی و نیابت سلطنت به‌حکمرانی آذربایجان منصوب شد، میرزا عیسی به وزارت خاصهٔ وی منصوب گردید. در سال ۱۲۱۸ هـ. ق. در وزارت قائم مقام صدارت عظمی شد، و به‌همین جهت به قائم‌مقام معروف گردید. لیاقت و کاردانی او را ستوده‌اند، و وی را در

اقدامات اصلاحی عباس میرزا سخت مؤثر دانسته‌اند. در سال ۱۲۲۴ یا ۱۲۲۵ هـ. ق. برحسب تقاضایِ وی، وزارت نایب‌السلطنه به فرزند ارشدش میرزا حسن واگذار شد و پس از وفات میرزا حسن، پسر دیگرش میرزا ابوالقاسم فراهانی (قائم‌مقام ثانی) این سمت را یافت. میرزا در ۱۲۳۷ هـ. ق. در تبریز به بیماری وبا درگذشت و فرمان قائم‌مقامی برای میرزا ابوالقاسم صادر شد.

قائم‌مقام (ثانی) = قائم‌مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فراهانی، از رجال و وزراء و سیاستمداران بزرگ اوایل عهد قاجاریه، پسر قائم‌مقام اول. در عهد ۱۲۲۶ هـ. ق. به وزارت عباس میرزا ولیعهد رسید و حل و عقد امور دستگاه ولیعهد بسته به رأی و تدبیر او بود. عاقبت به‌سبب سعایت حاسدین، عباس میرزا از فتحعلی‌شاه تقاضا کرد که او را به تهران طلبیده در آنجا معزول کنند. قائم‌مقام مدت ۳ سال معزول بود، ولی در ۱۲۴۱ هـ. ق.، به‌سبب اختلال امور آذربایجان، به مقام سابق بازگشت. دگربار شاه، به او استمالت کرد، و وکالتنامه‌ای در عقد صلح به نام نایب‌السلطنه نوشته به‌دست قائم‌مقام داد و او را روانه آذربایجان کرد. در جنگ هرات همراه عباس میرزا بود، و وقتی که عباس میرزا از حیات خود نومید شد به قائم‌مقام وصیت کرد که پسرش محمدمیرزا را به سلطنت برساند. بعد از وفات فتحعلی شاه (۱۲۵۰ هـ. ق.)، محمدمیرزا به‌عنوان محمدشاه قاجار به سلطنت رسید و قائم‌مقام را به صدارت عظمی منصوب کرد. در این مقام، قائم‌مقام شاهزادگان گردنکش قاجار را بر سر جای خودشان نشانید، و به‌همین جهت دشمنان متنفذ یافت. گویند حاجی میرزا آقاسی نیز در برانگیختن سوءظن شاه نسبت به قائم‌مقام سهم مهمی داشت. عاقبت معزول و محبوس شد و او را خفه کردند و جنازه‌اش در

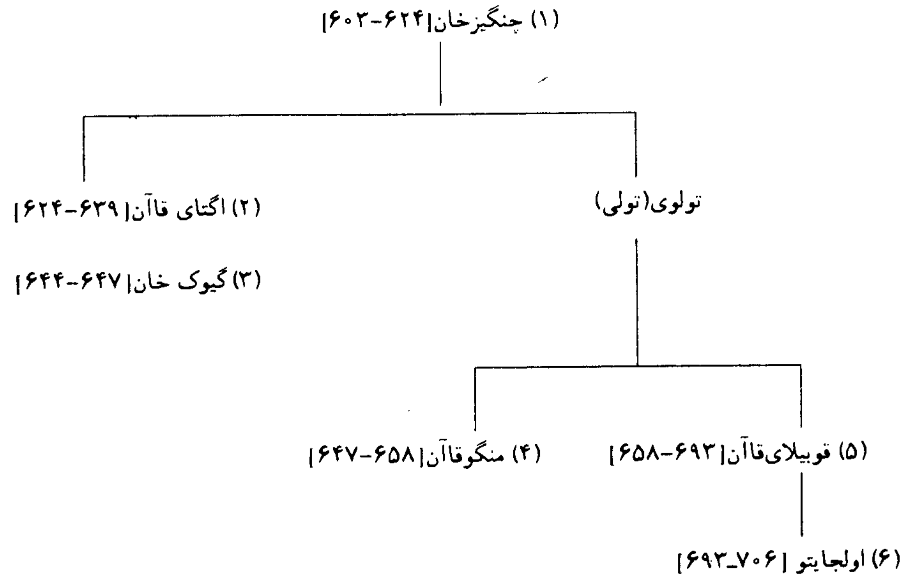
صحن امامزاده حمزه مدفون شد.

قاآن

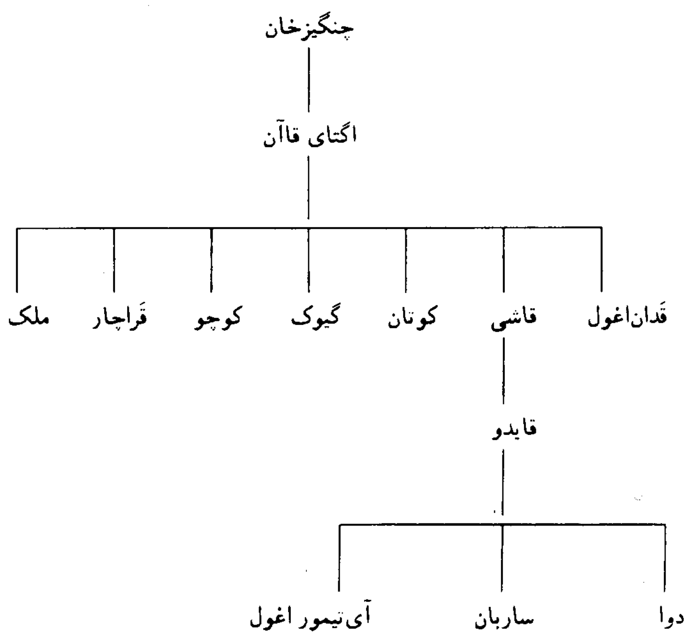
عنوان سلاطین چین از اخلاف اوگتای قاآن پسر چنگیزخان. کلمهٔ قاآن، ظاهراً صورتی از کلمهٔ خاقان است، و بعضی از تاریخنویسان آن را از طریق مبالغه و برای بزرگداشت سلاطین دیگر بر آنان اطلاق کرده‌اند. فرمانروایان مغول بعضی عنوان خان و برخی عنوان قاآن داشته‌اند. کلمهٔ «خان» در زبان مغولی و سایر لهجه‌های تاتار مشترک است، و چنگیز و بعضی از شاهزادگان خاندان وی این عنوان را داشته‌اند، و «خان» مدتها عنوان بعضی از فرمانروایان اقوام مختلف آسیای شمالی بوده، اما نخستین فرمانروایی که عنوان قاآن داشته است همان اوگتای است، و این لقب از وی به جانشینانش انتقال یافته. این عنوان مسلماً از عنوان خانی برتر بوده، زیرا فرمانروایان سلسلهٔ اصلی مغول که دیگران درواقع از او تبعیت می‌کردند، عنوان قاآن را برای نشان دادن برتری خود بر سایر احفاد چنگیزخان اختیارکرده بودند.

کاترمر در حواشی خود بر تاریخ مغول تألیف رشیدالدین فضل‌الله (جوامع‌التواریخ)، قطعه‌ای از کتاب مسالک‌الابصار را در این باب نقل می‌کند که مضمون آن ذیلاً می‌آید. این کتاب از ابوالعباس علی‌ابن یحیی ابن فضل‌الله عمری است، که «کاترمر» او را نویسنده‌ای مطلع و دارای حُسن قضاوت می‌شمارد. خلاصهٔ مضمون کلام او این است که همهٔ مملکت مغول بین چهار شاهزادهٔ مقتدر تقسیم شده است، که هر یک فرمانروای سرزمینی پهناور است. از میان آنان، آن که قاآن بزرگ خوانده می‌شود، و جانشین واقعی چنگیزخان است، بر شرقی‌ترین مملکت آسیا فرمانروایی دارد. قلمرو دومی ایران است، و سومی بر قبچاق و چهارمی بر ماوراءالنهر فرمانفرماست. و در خانبالق، که از بلاد ختاست، مقر

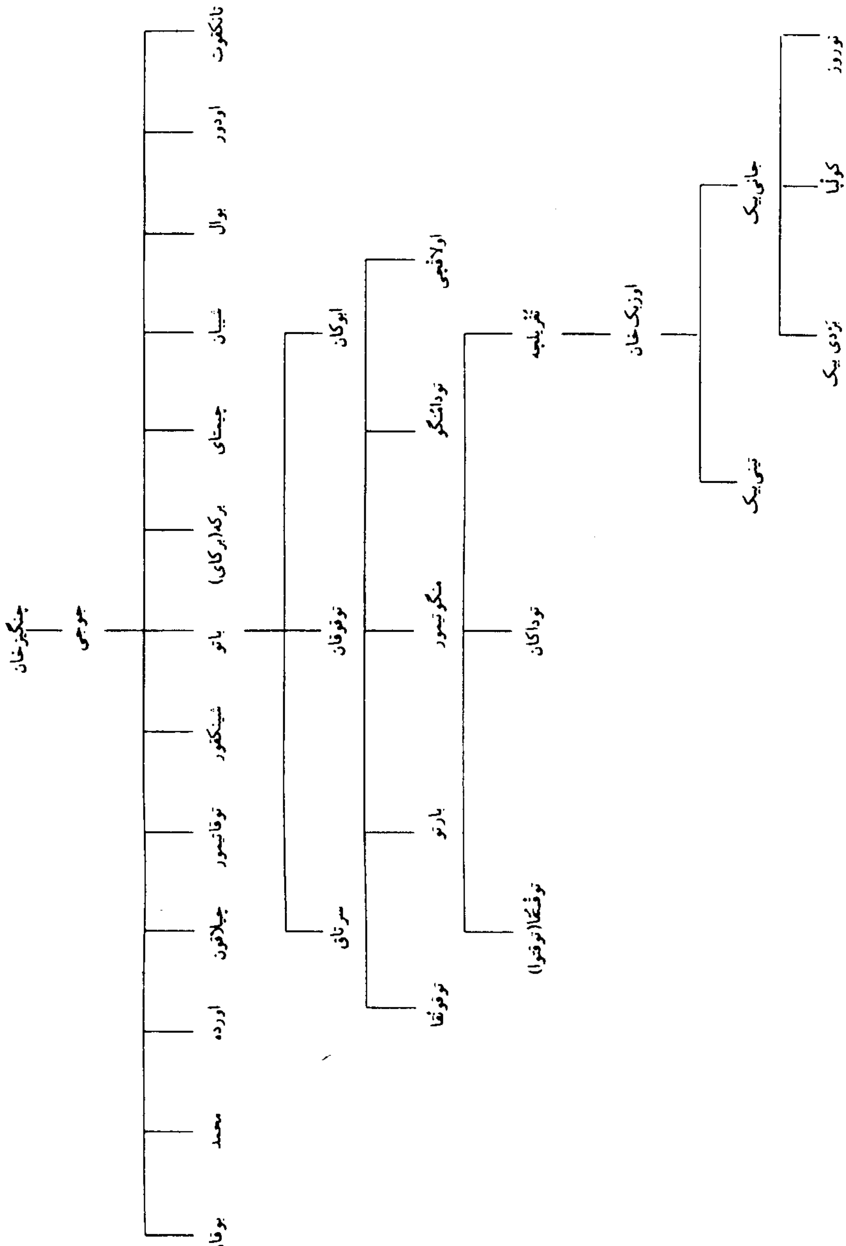
شجره‌نامهٔ قاآن‌های بزرگ



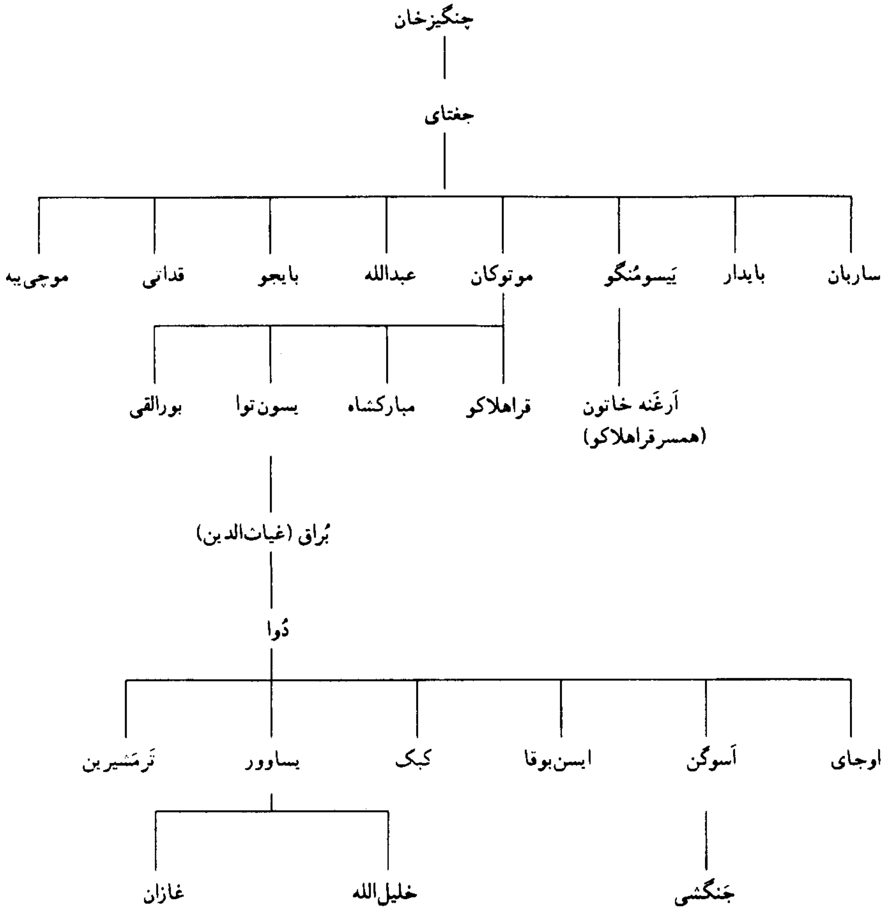
شجره‌نامهٔ اولوس اگتای



شجره نامهٔ اولوس جوجی



شجره‌نامهٔ اولوس جغتای



شجره‌نامهٔ اولوس تولوی

چنگیزخان

تولوی(تولی)

- سوتوکای
- موکه
- بوچِک
- قوتوقتو
- چوریکه
- منگو(مونگکای) — فرمانروای امپراتوری
- قوبیلای — فرمانروای امپراتوری
- هلاکو — ایلخان
- اِریق‌بوکا
- سبوکهای

دارد. سه سلطان دیگر مغول نسبت به او حرمت و تبعیت می‌کنند، و در حق قاآن همان حرمت و توقیری را رعَایت می‌کنند که ملوک سابق در حق خلفا داشته‌اند. در مواردی که کار مهمی ـ از قبیل حملهٔ دشمن یا قتل امیری بزرگ ـ در پیش داشته باشند آن را به اطلاع قاآن می‌رسانند، و اگرچه حاجت به کسب اجازه از او ندارند، رسم بر این جاری بوده است.

هولاکو درواقع به‌عنوان نایب‌السلطنهٔ برادرش منکوقاآن حکومت می‌کرد، و نمی‌توانست به نام خود سکه بزند، و حتی دینار و درهم به نام منکو ضرب می‌شد. بعد از مرگ هولاکو، برحسب وصیت وی، امرا تاج و تخت را به پسرش اباقا تکلیف کردند، اما او ابا کرد و ـ به گفتهٔ روضة‌الصفا ـ می‌گفت «آقای ما قوبیلای قاآن است. بی رخصت او این مهم چگونه توان کرد». ایلخانیان ایران رسم ضرب سکه را به شرح مذکور تا زمان سلطنت اباقاخان و جانشینش مراعات می‌کردند. اما ارغون، پسر اباقا، پس از جلوس، نام خود را همراه قاآن، بر روی سکه‌ها ضرب می‌کرد. در سلطنت هولاکو و جانشینانش، قاآن امیری به نمایندگی خود به ایران می‌فرستاد، و شاهان کمال احترام را نسبت به وی روا می‌داشتند. غازان‌خان اولین ایلخانی بود که نام قاآن را از سکه‌های خود انداخت، و به امیر مذکور اعتنایی نکرد. وی خود را کاملاً مستقل خواند، و نمی خواست هیچ مقام خارجی در حکومتش که به‌قول خود، با شمشیر به‌دست آورده بود مداخله کند و جانشینان غازان نیز از همین اصول پیروی کردند.

قاآن: ← **خان**

قابلق

کیسه یا جعبه کوچک زرین مرصعی به‌شکل قایق که در سلسله صفویه مهتر بر کمر خود می‌بست و

پیوسته در آن دو یا سه دستمال سفید و کوچک، با عطر و حبهای تریاک و ادویه قوی مهیا بود، تا اگر شاه بخواهد بی‌درنگ تقدیم کند. این جعبه کوچک نشانی از مقام بلند مهتر به‌شمار می‌رفت.

قابوس

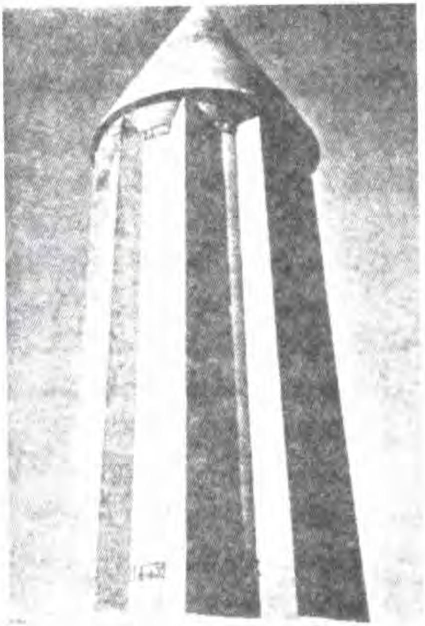
معرب کاوس که یکی از پادشاهان کیانی است.

قابوسنامه

کتابی به فارسی، در بیان راه و رسم زندگانی، از عنصرالمعالی کیکاوس ابن اسکندر ابن قابوس ابن وشمگیر، در نصیحت به فرزند خویش، گیلانشاه، که آن را در ۴۴ باب پرداخته، و در هر باب حکایتهایی دلپذیر به مقتضای سخن درج کرده است. قابوسنامه یکی از مهمترین کتابهای نثر فارسی در قرن پنجم هـ. ق. است، و علاوه بر انشای ساده و دلپذیر، از لحاظ شناسایی تمدن قدیم و شعائر ملی و علم زندگی دارای اهمیت فراوان است، و روش خردمندانهٔ زندگی ایرانیان را پیش از دوران حملهٔ مغول به‌خوبی نشان می‌دهد.

قابوس وشمگیر

[قابوس ابن وشمگیر]، ملقب به شمس‌المعالی، متوفی ۴۰۳ هـ. ق. چهارمین امیر جرجان (گرگان) و قسمتی از طبرستان از سلسلهٔ آل‌زیار (۳۶۶ ـ ۳۷۱ و ۳۸۸ ـ ۴۰۳ هـ. ق.). امرای این سلسله قبل از قابوس مردآویج (مؤسس سلسله)، وشمگیربن زیار و بیستون ابن وشمگیر بودند. پس از وفات (۳۵۷ هـ. ق.) وشمگیر، پسر ارشد وی بیستون ابن وشمگیر، که در طبرستان بود، به‌جای پدر نشست، اما بزرگان اتباع او که همراه سپاه سامانیان بودند با قابوس که پسر کوچکتَر وشمگیر بود، بیعت کردند. بیستون ناچار به رکن‌الدولهٔ دیلمی پناهنده شد و رکن‌الدوله او را عمارت طبرستان داد، و قابوس هم به یاری



مقبره قابوس‌بن وشمگیر زیاری،
گرگان (قرن پنجم هجری)

سامانیان، جرجان را در تصرف داشت. پس از وفات بیستون (۳۶۶ ه. ق.)، قابوس فرمانروای جرجان و قسمتی از طبرستان شد.

قابوس شوهرخالهٔ فخرالدولهٔ دیلمی بود. در ۳۶۹ ه. ق.، فخرالدوله از دست برادران خود عضدالدوله و مؤیدالدولهٔ دیلمی به جرجان به پناه قابوس آمد، و قابوس او را وعدهٔ یاری داد. برادران فخرالدوله لشکر به جنگ وی فرستادند، و قابوس در ۳۷۱ ه. ق. در استرآباد مغلوب شد، و با فخرالدوله به نیشابور به پناه حسام‌الدوله تاش که از جانب نوح ابن منصور سامانی بر خراسان حکومت داشت، آمد. کمی بعد از وفات عضدالدوله و مؤیدالدوله، فخرالدوله به دعوت صاحب ابن عباد، وزیر مؤیدالدوله، به ری آمد و به سلطنت نشست، و می‌خواست که جرجان و طبرستان را به قابوس بازگرداند، ولی صاحب او را از این کار منصرف کرد، و فخرالدوله جرجان را به حسام‌الدوله تاش که از سامانیان روگردانیده بود سپرد، و ولایت جرجان تا ۳۸۸ ه. ق. در دست عمال آل‌بویه ماند.

پس از وفات فخرالدوله (۳۷۸ ه. ق.)، قابوس از ضعف آل‌بویه استفاده کرد، و چون از کمک سامانیان مأیوس

بود، به کمک یاران دیلمی و طبری خود جرجان و طبرستان را گرفت، و پس از ۱۷ سال که در خراسان در پناه سامانیان بود، به سلطنت بازگشت، و در دورهٔ دوم سلطنت خود، رویان، و گیلان را هم تصرف کرد.

قابوس مردی بدخوی و ستمگر بود، و جمع بسیاری به امر او کشته شدند. به همین سبب، عاقبت لشکریان او شوریدند، و پسرش منوچهر را هم با خود همدست کردند. قابوس از سلطنت کناره‌گیری کرد، اما لشکریان که از وی بیمناک بودند او را در قلعهٔ جناشک، بین جرجان و استرآباد به قتل رسانیدند. مقبرهٔ او در گنبدقابوس است که در ۳۹۷ هـ. ق. به امر وی ساخته شد. قابوس مشهورترین امرای سلسلهٔ آل‌زیار است. به خوش خطی و شاعری معروف بود، و اشعار فارسی و عربی لطیف داشت. صاحب ابن عباد خط او را در زیبایی به بال و پر طاووس تشبیه کرده است. مجموعهٔ رسایل او به‌نام کمال‌البلاغه جمع و تدوین شده، و قطعاتی از آنها را ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان خود آورده است. ابوریحان بیرونی کتاب آثارالباقیه را به‌نام او تألیف کرده است.

قابیلان بیک

از قورچیان سرکار سلاطین صفویه است.

قاپوچی‌باشی

لقبی است از القاب دورهٔ قاجاریه. دربان‌باشی، رئیس دربانها.

قاپوچی‌باشیان

دربار صفویه دو قاپوچی‌باشی داشت: یکی قاپوچی‌باشی دیوان و دیگری قاپوچی‌باشی خلوت، که هر یک از آن دو دستیاران و زیردستان فراوان داشتند. نگاهداری و مراقبت دولتخانه شاه در میدان نقش جهان و اطراف آنجا، با قاپوچیان دیوان، و محافظت قسمت درونی عمارت و

خلوتخانه شاه، با قاپوچیان خلوت بود. ولی همگی در فرمان ایشیک آقاسی‌باشی بودند و عنوان ایشان نیز ـ مثل یساولان صحبت ـ «مقرب‌الحضره» بود.

قاجار

نام ایلی است از ترک ساکن ایران که در عصر صفوی از هواخواهان صفویه بوده و برای شاهان صفویه جنگ می‌کردند و در قرن سیزدهم هجری، خان ایشان آقامحمدخان به سلطنت ایران رسید.

قاجار دولو

یکی از دو تیرهٔ ایل قاجار. چون افراد این تیره به هنگام سکونت در ساحل رود ارس و سپس در ساحل رود گرگان، در بخش علیای رود ساکن بودند، تیرهٔ مذکور را یوخاری‌باش نامیدند و سپس به قاجار دولو شهرت یافتند.

قاجار قویونلو

یکی از دو تیرهٔ ایل قاجار. چون افراد این تیره به هنگام سکونت در ساحل رود ارس و سپس در دشت گرگان و ساحل رود گرگان در بخش سفلای رود ساکن بودند، تیرهٔ مذکور به نام اشاقه‌باش معروف گردید و بعد به عنوان قاجار قویونلو خوانده شد. سلسلهٔ قاجاریه در ایران به‌دست رؤسای این تیره تأسیس گردید.

قاجاریه

سلسله‌ای از پادشاهان مغول نژاد ایران که به‌وسیلهٔ آقامحمدخان قاجار تأسیس شد. در اواخر عهد این سلسله، حکومت ایران از استبداد به مشروطیت تغییر یافت.

اصل و نسب و تأسیس سلسلهٔ قاجاریه منسوب است به ایل قاجار از طوایف قزلباش، که نسب خود را به شخصی به‌نام قاجار نویان از رؤسای ایل

جلایر مغول می‌رسانیدند. کلمهٔ قاجار ظاهراً مشتق است از قجر (qajar)، که در ترکی جغتایی به معنی «تندرو» آمده است. گویند طایفهٔ قاجار، در ضمن مهاجرت مغول، به آسیای صغیر آمده، در بلاد شام و ارمنستان سکونت جستند. امیرتیمور، پس از لشکرکشی به شام و آسیای صغیر (۸۰۳ هـ. ق.)، آنها را با جمعی از ترکمانان (مانند طوایف شاملو و روملو) به ایران آورد (۸۰۳ هـ. ق.)، و از آنها جمعی به ترکستان رفتند، و عده‌ای در حدود گنجه و ایروان و قراباغ سکونت گرفتند. مقارن ظهور شاه اسماعیل اول صفوی، جمعی از این طایفه به‌خدمت او درآمدند، و به قزلباش پیوستند. شاه عباس اول صفوی آنها را به سه دسته تقسیم کرد، و هر دسته را در جایی از حدود مرزهای ایران نشاند: یک دسته را در حدود مرو، مقابل ازبکها، جای داد، دستهٔ دیگر را در گنجه و ایروان در برابر طوایف سلحشور آن ناحیه نشاند، و دستهٔ سوم را در حدود استرآباد، در قلعهٔ مبارک‌آباد که تازه ساخته بود، مقابل ترکمانان مقر داد. طوایف قاجار حدود گرجستان و مرو، با آنکه بعد از صفویه جزء سپاه نادر شدند، اهمیت و اعتباری نیافتند. اما قاجار استرآباد به‌تدریج قدرت و حیثیت بسیار به‌دست آوردند. قاجار استرآباد خود به دو دستهٔ یوخاری‌باش و اشاقه‌باش منقسم شد، و در آغاز، رؤسای یوخاری‌باش رئیس کل بودند. در اواخر عهد صفویه، فتحعلی‌خان قاجار پسر شاه‌قلی‌خان، از طایفهٔ اشاقه‌باش، به اردوی شاه طهماسب دوم صفوی پیوست، و به تحریک و امر نادر افشار به قتل رسید (۱۱۳۹ هـ. ق.). پسرش محمدحسن‌خان قاجار، بعد از قتل نادر، به دعوی سلطنت برخاست، و یک چند معرض کریمخان زند بود، و عاقبت کشته شد (۱۱۷۲ هـ. ق.). از پسران او حسینقلی‌خان جهانسوز در عهد کریمخان، و پس از وفات کریمخان (۱۱۹۳ هـ. ق.)، آقامحمدخان به دعوی

سلطنت برآمدند، و آقامحمدخان با ۱۷ سال منازعات مستمر، سلسلهٔ قاجاریه را که اعقاب برادر او حسینقلی‌خان جهانسوز می‌باشند تأسیس کرد.

آقامحمدخان در ۱۲۱۰ هـ. ق. تاجگذاری کرد، و در ۱۲۱۱ هـ. ق. به‌قتل رسید. پس از وی، برادرزاده‌اش فتحعلی‌شاه قاجار سلطنت کرد (۱۲۱۲ ـ ۵۰ هـ. ق.). در عهد او، جنگهای ایران و روس پایان یافت. جنگهای ایران و روس نیز در عهد او واقع شد، و منجر به عهدنامهٔ ترکمانچای شد، و در نتیجه، قسمتهایی از قفقاز که متعلق به ایران بود از دست رفت. بعد از فتحعلی‌شاه، نوهٔ او محمدشاه قاجار، پسر عباس میرزا سلطنت کرد (۱۲۵۰ ـ ۶۴ هـ. ق.).

از وقایع مهم زمان او، قیام آقاخان و خروج باب بوده است. پسر و جانشینش، ناصرالدین‌شاه قاجار، در ۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳ هـ. ق. سلطنت کرد. مقارن آغاز سلطنت او، اکثر ولایات دچار اغتشاش بودند، و فتنهٔ محمدحسن‌خان سالار و انقلاب بابیه در جریان بود. وی به اهتمام و تدبیر امیرکبیر به دفع سرکشان و رفع اغتشاشات همت گماشت، اما عاقبت امیرکبیر را به قتل رسانید. جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات در عهد او روی داد (۱۲۷۳ هـ. ق.). سفرهای وی به اروپا در ورود تمدن مغرب زمین به ایران تأثیر فراوان داشت، دارالفنون در عهد وی تأسیس شد. ناصرالدین شاه عاقبت به‌دست میرزا رضا کرمانی کشته شد، و بعد از او پسرش، مظفرالدین شاه قاجار، سلطنت کرد (۱۳۱۳ ـ ۲۴ هـ. ق.). وی در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق. فرمان مشروطیت را صادر کرد. پس از او پسرش محمدعلی شاه قاجار به سلطنت نشست (۱۳۲۴ هـ. ق.). وی با مشروطیت به مخالفت برخاست، و حکومت استبداد را احیا کرد، ولی در انقلاب مشروطیت مقهور، و از سلطنت

خلع شد (۱۳۲۷ هـ. ق.)، و پسرش احمدشاه قاجار به سلطنت رسید. جنگ جهانی اول در آغاز سلطنت او شروع شد. با وقوع کودتای سال ۱۳۳۹ هـ. ق. ضعف و انحطاط قاجاریه بیش از پیش آشکار گردید، و احمدشاه عاقبت در ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ هـ. ق. از سلطنت خلع شد، و رضاخان مستبد با قلدری و زورگویی سلسلهٔ منحوس پهلوی را به‌وجود آورد.

سلاطین قاجاریه غالباً به حب ثروت و جلال و به زن‌بارگی و عشرت‌پرستی مشهورند. بعضی از آنها مانند فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه قریحهٔ شاعری نیز داشته‌اند. در زمان آنها، حکومت ولایات و مناصب مهم غالباً به فرزندان و برادران شاه مفوض بود، و غالب رجال دیگر ــ مانند قائم‌مقام، حاجی میرزا آقاسی، امیرکبیر، اللهیارخان آصف‌الدوله، امین‌الدوله، دوست محمدخان مشیرالدوله ــ نیز که مشاغل مهم داشتند، از طرف زن یا مادر با قاجاریه نسبت خویشاوندی داشتند.

فایدهٔ عمدهٔ وجود قاجاریه ایجاد وحدت ایران بود، که بعد از قتل نادر به صورتی شبیه به ملوک‌الطوایفی درآمده بود، و آقامحمدخان با خشونت و صلابت خویش، وحدت و مرکزیت عهد صفویه را تا حدی تجدید کرد؛ و نیز روابط با دول اروپا و ایجاد سفارتخانه‌ها و مسافرتهای رجال و حتی سیاحتهای بعضی سلاطین قاجار به ممالک اروپا آغاز شد که عاقبت به‌تدریج منتهی به تأسیس مدارس و چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها، و ایجاد بانکها و پست و تلگراف، و اخذ و نشر مبادی و مظاهر علوم و تمدن فرنگی در ایران شد، و این همه در بیداری ایرانیان و پیدایش مشروطیت کمک کرد.

از دیگر مختصات دولت قاجاریه ارتباط بیشتر با دول اروپا و مبادلهٔ سفرا و

عقد معاهدات با دولتهای اروپا مخصوصاً انگلستان و فرانسه است، چنانکه ناپلئون، به‌خاطر جلب دوستی فتحعلی‌شاه، آ. ژوبر و ژنرال گاردان را به دربار وی گسیل داشت، و دولت انگلستان، برای جلوگیری از تحقق خیالات ناپلئون، ملکم و سر گور اوزلی را به دربار فتحعلی‌شاه فرستاد. در عهد محمدشاه و ناصرالدین‌شاه نیز، به‌سبب وقایع هرات، سفرای انگلستان در دربار ایران فعالیت تمام داشتند. جنگهای ممتد ایران و روس در عهد فتحعلی‌شاه، عاقبت منتهی به نفوذ و تأثیر شدید روسیه در دربار و نیز در ارتش ایران (مثلاً، بریگاد قزاق)، و تحریک در امور داخلی مملکت، و مداخلات متقابل انگلستان، و عاقبت، تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلستان شد.

سلسله قاجاریه

رؤسای طایفه قاجار در مازندران

۱ ــ فتحعلی‌خان	(۱۱۳۳ ه. ق.)
۲ ــ محمدحسن‌خان	(۱۱۶۳ ه. ق.)
۳ ــ حسینقلی‌خان	(۱۱۸۴ ه. ق.)
۴ ــ آغامحمدخان	(۱۲۱۱ ــ ۱۲۰۰ ه. ق.)
۵ ــ فتحعلیشاه	(۱۲۵۰ ــ ۱۲۱۲ ه. ق.)
۶ ــ عباس‌میرزا محمدشاه	(۱۲۶۴ ــ ۱۲۵۰ ه. ق.)
۷ ــ ناصرالدین‌شاه	(۱۳۱۳ ــ ۱۲۶۴ ه. ق.)
۸ ــ مظفرالدین‌شاه	(۱۳۲۴ ــ ۱۳۱۳ ه. ق.)
۹ ــ محمدعلی‌شاه	(۱۳۲۷ ــ ۱۳۲۴ ه. ق.)
۱۰ ــ احمدشاه	(۱۳۴۳ ــ ۱۳۲۷ ه. ق.)

نخست‌وزیران ایران در دوره قاجاریه

۱ ــ سپهسالار اعظم	۱۲۸۸ ــ ۱۲۹۰ شمسی
۲ ــ مستوفی‌الممالک	۱۲۸۹ "
۳ ــ سپهسالار اعظم	۱۲/۲۰ / ۱۲۸۹ "
۴ ــ صمصام‌السلطنه	۳/۱۴ / ۱۲۹۰ "
۵ ــ علاءالسلطنه	۱۱/۱ / ۱۲۹۱ "
۶ ــ مستوفی‌الممالک	۱۲/۲۰ / ۱۲۹۳ "
۷ ــ مشیرالدوله	۱۲/۲۴ / ۱۲۹۳ "
۸ ــ عین‌الدوله	۲/۱۰ / ۱۲۹۴ "
۹ ــ مستوفی‌الممالک	۵/۱۲ / ۱۲۹۴ "
۱۰ ــ فرمانفرما	۱۰/۱۹ / ۱۲۹۴ "
۱۱ ــ سپهسالار اعظم	۱۲/۱۴ / ۱۲۹۴ "
۱۲ ــ وثوق‌الدوله	۶/۹ / ۱۲۹۵ "
۱۳ ــ علاءالسلطنه	۳/۸ / ۱۲۹۶ "
۱۴ ــ عین‌الدوله	۸/۲۸ / ۱۲۹۶ "
۱۵ ــ مستوفی‌الممالک	۱۰/۷ / ۱۲۹۶ "
۱۶ ــ صمصام‌السلطنه	۲/۸ / ۱۲۹۷ "
۱۷ ــ وثوق‌الدوله	۵/۱۱ / ۱۲۹۷ "
۱۸ ــ مشیرالدوله	۴/۱۰ / ۱۲۹۹ "
۱۹ ــ سپهسالار اعظم	۸/۵ / ۱۲۹۹ "
۲۰ ــ سید ضیاءالدین طباطبایی	۱۲/۳ / ۱۲۹۹ "
۲۱ ــ قوام‌السلطنه	۳/۱۴ / ۱۳۰۰ "
۲۲ ــ مشیرالدوله پیرنیا	۱۱/۳ / ۱۳۰۰ "
۲۳ ــ قوام‌السلطنه	۳/۱۷ / ۱۳۰۱ "
۲۴ ــ مستوفی‌الممالک	۱۱/۲۶ / ۱۳۰۱ "
۲۵ ــ مشیرالدوله پیرنیا	۳/۲۶ / ۱۳۰۲ "
۲۶ ــ سردار سپه	۸/۶ / ۱۳۰۲ "
۲۷ ــ محمدعلی فروغی (کفیل نخست‌وزیری)	۸/۱۱ / ۱۰۳۴ "

وزیران امور خارجه ایران در دوره قاجاریه

۱ ــ میرزا عبدالوهاب‌خان معتمدالدوله نشاط	۱۱۹۸ ــ ۱۲۰۳ شمسی
۲ ــ حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی)	۱۲۰۳ ــ ۱۲۱۳ "
۳ ــ حاجی میرزا مسعودخان انصاری	۱۲۱۳ ــ ۱۲۲۰ "
۴ ــ حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی (ایلچی)	۱۲۲۰ ــ ۱۲۲۵ "
۵ ــ حاجی میرزا مسعودخان انصاری	۱۲۲۵ ــ ۱۲۲۹ "
۶ ــ میرزا محمدعلی‌خان شیرازی	۱۲۲۹ ــ ۱۲۳۱ "
۷ ــ میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک	۱۲۱۳ ــ ۱۲۵۱ "
۸ ــ حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار)	۱۲۵۱ ــ ۱۲۵۹ "
۹ ــ میرزا سعیدخان موتمن‌الملک	۱۲۵۹ ــ ۱۲۶۲ "
۱۰ ــ میرزا محمودخان ناصرالملک	۱۲۶۲ ــ ۱۲۶۴ "
۱۱ ــ میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله	۱۲۶۴ ــ ۱۲۶۶ "
۱۲ ــ میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله	۱۲۶۶ ــ ۱۲۷۵ "
۱۳ ــ شیخ محسن‌خان مشیرالدوله	۱۲۷۵ ــ ۱۲۷۸ "
۱۴ ــ میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله نائینی	۱۲۷۸ ــ ۱۲۸۵ "
۱۵ ــ میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه	بهمن ۱۲۸۵ تا شهریور ۱۲۸۶ شمسی
۱۶ ــ میرزا جوادخان سعدالدوله	شهریور ۱۲۸۶ تا مهر ۱۲۸۶ "
۱۷ ــ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله	آبان ۱۲۸۶ تا اردیبهشت ۱۲۸۷ "
۱۸ ــ میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه	خرداد ۱۲۸۷ تا مهر ۱۲۸۸ "
۱۹ ــ میرزا جوادخان سعدالدوله	دی ۱۲۸۷ تا مهر ۱۲۸۸ "
۲۰ ــ میراز محمدعلی‌خان علاءالسلطنه	آذر ۱۲۸۸ تا اردیبهشت ۱۲۸۹ "
۲۱ ــ میرزا ابراهیم‌خان معاون‌الدوله	اردیبهشت ۱۲۸۹ تا تیر ۱۲۸۹ "
۲۲ ــ حسینقلی‌خان نواب	امرداد ۱۲۸۹ تا دی ۱۲۸۹ "
۲۳ ــ حاجی میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه	دی ۱۲۸۹ تا خرداد ۱۲۹۰ "

ادامه اسامی وزیران امور خارجه ایران در دوره قاجاریه

۲۴ ـ میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله	خرداد ۱۲۹۰ تا امرداد ۱۲۹۲	"
۲۵ ـ میرزا ابراهیم‌خان معاون‌الدوله	امرداد ۱۲۹۲ تا اردیبهشت ۱۲۹۴	"
۲۶ ـ حاجی میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه	اردیبهشت ۱۲۹۴ تا دی ۱۲۹۴	"
۲۷ ـ علیقلی‌خان مشاورالملک انصاری	دی ۱۲۹۴ تا اسفند ۱۲۹۴	"
۲۸ ـ اکبر میرزا صارم‌الدوله	اسفند ۱۲۹۴ تا امرداد ۱۲۹۵	"
۲۹ ـ میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله	امرداد ۱۲۹۵ تا خرداد ۱۲۹۶	"
۳۰ ـ میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه	خرداد ۱۲۹۶ تا دی ۱۲۹۶	"
۳۱ ـ علیقلی‌خان مشاورالملک انصاری	دی ۱۲۹۶ تا امرداد ۱۲۹۷	"
۳۲ ـ میرزا اسدالله‌خان مشاورالسلطنه	خرداد ۱۲۹۷ تا امرداد ۱۲۹۷	"
۳۳ ـ علیقلی‌خان مشاورالملک انصاری	امرداد ۱۲۹۷ تا تیر ۱۲۹۸	"
۳۴ ـ فیروز میرزا نصرت‌الدوله	امرداد ۱۲۹۸ تا خرداد ۱۲۹۹	"
۳۵ ـ میرزا اسدالله‌خان مشاورالسلطنه	خرداد ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۲۹۹	"
۳۶ ـ حاجی میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه	آبان ۱۲۹۹ تا اسفند ۱۲۹۹	"
۳۷ ـ میرزا محمودخان مدبرالملک / جم	اسفند ۱۲۹۹ تا اردیبهشت ۱۳۰۰	"
۳۸ ـ میرزا تقی‌خان معزالدوله نبوی	اردیبهشت ۱۳۰۰ تا خرداد ۱۳۰۰	"
۳۹ ـ حاجی میرزا حسن‌خان محتشم‌السلطنه	خرداد ۱۳۰۰ تا شهریور ۱۳۰۰	"
۴۰ ـ میرزا اسدالله‌خان مشاورالسلطنه	مهر ۱۳۰۰ تا دی ۱۳۰۰	"
۴۱ ـ میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک	بهمن ۱۳۰۰ تا خرداد ۱۳۰۱	"
۴۲ ـ میرزا احمدخان قوام‌السلطنه	خرداد ۱۳۰۱ تا دی ۱۳۰۱	"
۴۳ ـ میرزا احمدخان قوام‌السلطنه	بهمن ۱۳۰۱ تا خرداد ۱۳۰۲	"
۴۴ ـ میرزا محمدعلی‌خان ذکاءالملک فروغی	خرداد ۱۳۰۲ تا مهر ۱۳۰۲	"
۴۵ ـ دکتر محمدخان مصدق‌السلطنه	آبان ۱۳۰۲ تا دی ۱۳۰۲	"
۴۶ ـ میرزا حسن‌خان مشاورالملک	دی ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۰۵	"

نمایندگان سیاسی ایران در روسیه (اتحاد جماهیر شوروی)
در دوران قاجاریه

۱۲۳۰ ـ ۱۲۳۳ : میرزا محمدحسین‌خان عضدالملک، وزیرمختار
۱۲۳۳ ـ ۱۲۳۷ : میرزا محمودخان ناصرالملک، وزیرمختار
۱۲۳۷ ـ ۱۲۳۹ : میرزا قاسم‌خان والی، وزیرمختار
۱۲۳۹ ـ ۱۲۴۶ : میرزا غفارخان صدیق‌الملک، وزیرمختار
۱۲۴۶ ـ ۱۲۶۰ : میرزا عبدالرحیم‌خان ساعدالملک، وزیرمختار
۱۲۶۰ ـ ۱۲۶۹ : میرزا اسدالله‌خان وکیل‌الملک، وزیرمختار
۱۲۶۹ ـ ۱۲۷۳ : میرزا محمودخان علاءالملک، وزیرمختار
۱۲۷۳ ـ ۱۲۸۰ : میرزا رضاخان رفیع‌الدوله
۱۲۸۰ ـ ۱۲۸۴ : میرزا حسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا
۱۲۸۴ ـ ۱۲۸۷ : علیقلی‌خان مشاورالملک انصاری، وزیرمختار
۱۲۸۷ ـ ۱۲۸۸ : اسحق‌خان مفخم‌الدوله، وزیرمختار
۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۶ : اسحق‌خان، مفخم‌الدوله، وزیرمختار
۱۲۹۷ ـ ۱۲۹۸ : اسدخان بهادر، کاردار
۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۵ : علیقلی‌خان مشاورالملک انصاری، وزیرمختار

نمایندگان سیاسی ایران در انگلستان[1]
در دوره قاجاریه

۱۲۳۰ ـ ۱۲۳۵ : میرزا شفیع خان نایب آجودان‌باشی، مصلحت‌گزار (مستشار و کاردار)
۱۲۳۶ ـ ۱۲۳۸ : فرخ‌خان امین‌الملک غفاری، وزیرمختار
۱۲۳۸ ـ ۱۲۳۹ : سرتیپ حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی، وزیرمختار
۱۲۳۹ ـ ۱۲۴۲ : میرزا جعفرخان مشیرالدوله، وزیرمختار
۱۲۴۲ ـ ۱۲۴۵ : میرزا محمودخان ناصرالملک، وزیرمختار
۱۲۴۵ ـ ۱۲۴۹ : شیخ محسن‌خان معین‌الملک (مشیرالدوله)، کاردار
۱۲۴۹ ـ ۱۲۵۲ : شیخ محسن‌خان معین‌الملک (مشیرالدوله)، وزیرمختار
۱۲۵۲ ـ ۱۲۶۹ : میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، وزیرمختار
۱۲۶۹ ـ ۱۲۸۵ : میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه، وزیرمختار
۱۲۸۵ ـ ۱۲۸۸ : میرزا مهدی‌خان مشیرالملک (علاءالسلطنه)، کاردار
۱۲۸۸ ـ ۱۲۹۹ : میرزا مهدی‌خان مشیرالملک (علاءالسلطنه)، وزیرمختار
۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۴ : میرزا داودخان مفتاح‌السلطنه، وزیرمختار[2]

۱. سفارت ایران در لندن در سال ۱۲۳۰ شمسی (۱۸۵۱ میلادی) گشایش یافت و کلیه تاریخها بر مأخذ هجری شمسی است.

۲. به نقل از نشریه وزارت امور خارجه، چاپ فروردین ۱۳۵۰.

نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران

در دوره قاجاریه

۱۸۰۹ ـ ۱۸۱۱ : سر هارفورد جونز
۱۸۱۱ ـ ۱۸۱۴ : سر گوراوزلی، سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار
۱۸۱۴ ـ ۱۸۱۵ : جیمز جی. موریه، وزیرمختار تام‌الاختیار
۱۸۱۵ ـ ۱۸۲۶ : سروان هنری ویلوک، کاردار
۱۸۲۶ ـ ۱۸۳۰ : سروان جان کینر ماکدونالد، نماینده کمپانی هند شرقی
۱۸۳۰ ـ ۱۸۳۵ : سروان جان. ان. آر. کمپبل، کاردار (۱۸۳۰ ـ ۱۸۳۴) و سرکنسول تام‌الاختیار (۱۸۳۴ ـ ۱۸۳۵)
۱۸۳۶ ـ ۱۸۴۲ : دکتر جان ماک نیل، نماینده فوق‌العاده و وزیرمختار تام‌الاختیار
۱۸۴۲ ـ ۱۸۵۳ : سرهنگ جاستین شیل، کاردار (۱۸۴۲ ـ ۱۸۴۴) و نماینده فوق‌العاده و وزیرمختار تام‌الاختیار (۱۸۴۴ ـ ۱۸۵۳)
۱۸۵۴ ـ ۱۸۵۹ : چارلز. ای. مورای
۱۸۵۹ ـ ۱۸۶۰ : ژنرال سر هنری رالینسون
۱۸۶۰ ـ ۱۸۷۲ : چارلز آلیسون
۱۸۷۲ ـ ۱۸۷۹ : ویلیام تیلور تامسون
۱۸۷۹ ـ ۱۸۸۷ : رونالد اف. تامسون
۱۸۸۷ ـ ۱۸۹۰ : سر هنری دروموند
۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۴ : سر فرانک سی. لاسلز
۱۸۹۴ ـ ۱۹۰۰ : سر مور تمیر ام. دوراند
۱۹۰۰ ـ ۱۹۰۵ : سر آرتور ان هاردینگ
۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۸ : سر سیسیل اسپرینگ رایس
۱۹۰۸ ـ ۱۹۱۲ : سر جورج بارکلی[1]
۱۹۱۲ ـ ۱۹۱۵ : سر والتر تاون‌لی
۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۸ : چارلز. ام. مارلینگ
۱۹۱۸ ـ ۱۹۲۰ : سر پرسی کاکس
۱۹۲۰ ـ ۱۹۲۱ : هرمن سی. تورمان
۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۶ : سر پرسی لورین

۱. پس از سر جورج بارکلی، همه نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران عنوان نماینده فوق‌العاده و وزیرمختار تام‌الاختیار را داشتند. از سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] نمایندگی انگلیس در ایران تبدیل به سفارت و نمایندگان آن عنوان سفیر گرفتند.

قادسیه

نام شهرکی در جنوب عراق کنونی، که فاصلهٔ آن از کوفه، به قول جغرافیون قدیم عرب، ۱۵ میل عربی بوده است، و خرابه‌های آن اکنون وجود دارد، و در جنوب نجف و حدود ۳۱ کیلومتری شهر کوفه است. شهرت قادسیه برای جنگ بزرگ معروف به جنگ قادسیه است، که در سال ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ هـ. ق. میان ایرانیان و مسلمانان اتفاق افتاد، و در آن، سپاه ایران شکست سختی خورد، و در نتیجه تمام عراق به دست سپاه اسلام افتاد، و راه تصرف تیسفون، پایتخت ساسانیان، و دیگر شهرهای مهم غربی ایران برای عربها باز شد.

پس از شکستهای پی‌درپی که ایرانیان در عراق از سپاه عرب خوردند، بزرگان ایران رستم فرخزاد را که فرمانده کل سپاه بود، و فیروزان را که از سرداران بزرگ ایران بود، سرزنش کردند، و تهدید نمودند که اگر اختلافات خود را کنار نگذارند و یک دل و یک جهت به جنگ عرب روی نیاورند کشته خواهند شد. در آن هنگام بر تخت شاهنشاهی ساسانی پوراندُخت بود، و چون ظاهراً یکی از موارد اختلاف و آشفتگی سپاه و دربار وجود زنی بر تخت سلطنت بود، رستم و فیروزان تصمیم گرفتند که به هر طریقی باشد یکی از بازماندگان ذکور خاندان ساسانی را پیدا کنند و بر تخت نشانند، تا عاقبت، به نحوی که در تاریخ ساسانیان مسطور است، یزدگرد پسر شهریار (یزدگرد سوم) را به شاهنشاهی برداشتند. یزدگرد که در این هنگام ۲۱ سال داشت توانست اختلاف داخلی و درباری را حتی به صورت ظاهری، برطرف کند. ایرانیان همه به یاری او شتافتند، و او پاسگاههای مرزی عراق و عربستان را تقویت کرد، و برای حفظ حیره و انبار و ابله سپاهیانی فرستاد. این عملیات موجب شد که مردم آن قسمت از سواد که به تصرف سپاه اسلام درآمده بود سر از اطاعت مسلمانان فرو پیچند و

کافر شوند، و پیمانهای خود را با عرب نقض کنند. مثنی بن حارثهٔ شیبانی که در جنگهای میان عرب و ایران پیشقدم و یکی از محرکان عمدهٔ حملهٔ عرب به ایران بود، در نواحی مرزی ذوقار و طف مستقر شد، و وضع تازه‌ای را که پیش آمده بود به عمر نوشت. دستوری که عمر در آغاز داد این بود که سپاهیان عرب از مناطق نفوذ و تحت تسلط ایرانیان بیرون بروند، و در آبهای آن طرف مرز پراکنده شوند، و هر رئیس و بزرگ و سواری که در قبایل ربیعه و مضر و همپیمانان ایشان است با زیر دستانش بیاید، و اگر به طوع و رغبت نیاید به اکراه و اجبار او را بیاورند. بدین ترتیب، آنچه به حوزهٔ قدرت مثنی بود جمع شد، و سپاهیان او تا نزدیکیهای بصره گسترده شدند. عمر در ذیحجهٔ آن سال که عازم حج بود، به تمام رؤسای قبایل عرب و بزرگان و شیوخ نامه نوشت که به شتاب هر چه تمامتر پیش او روند. عده‌ای از این افراد در همان سر راه او به حج پیوستند، و آن عده از قبایل که میان مدینه و عراق بودند هر کدام به مدینه نزدیکتر بود پیش مثنی رفت.

قادسیه: ← **جنگ قادسیه**

قارن

۱ ــ یکی از خاندانهای بزرگ دوره اشکانیان و ساسانیان. در دورهٔ اشکانی، ظاهراً هفت خاندان مقام اول را داشتند، و از آن میان خاندانهای قارن و سورن، بعد از خاندان سلطنت، در درجهٔ اول بودند. خاندانهای قارن و سورن از نژاد اشکانی بودند. خاندانهای قارن در عهد ساسانیان نیز مقام خود را حفظ کرد. از رجال معروف این خاندان در دورهٔ ساسانی «زرمهر» است که اصلاً از فارس و حکمران سکستان بود و قباد اول او را به قتل رسانید. این زرمهر را زرمهر سوخرا هم خوانده‌اند و ظاهراً سوخرا

شاخه‌ای از خاندان قارن بوده است.

۲ ــــ یکی از دلاوران ایرانی (قرن اول هـ. ق.) که به ریاست ۴۰،۰۰۰ تن در سال ۳۲ هـ. ق. در خراسان خروج کرد و عاقبت مغلوب لشکریان ابن خازم گردید. قارن کشته شد و لشکریانش متفرق گشتند. نهایتاً ابن عامر حکومت خراسان را به ابن خازم واگذار کرد.

قارن، ابن سوخرا

مؤسس سلسله قارن‌وند. وی ۳۷ سال در جبال طبرستان (شهریار کوه و کوه قارن) حکومت کرد.

خاندان قارن‌وندا که مازیار پنجمین امیر این خاندان است، از فرزندان «سوخرا» پهلوان معروف دربار فیروز پادشاه ساسانی بودند. قباد شاهنشاه ساسانی در سال ۵۶۵ م. قارن، نیای این خاندان را رتبه اسپهبدی و حکمرانی طبرستان داد، و از آن پس این خانواده یکی از هفت خانواده اعیان ایران بودند که در این سرزمین پادشاهی می‌کردند. پس از مرگ قارن، پسرش «ونداد» و پس از او پسرش «سوخرا» و نواده‌اش «ترخان» و سپس ونداد هرمز به پادشاهی رسیدند. پس از مرگ وندادهرمز، فرزندش قارن جانشین او شد و او چون در سال ۲۰۰ هـ. ق. درگذشت، از وی شش فرزند ماند، مازیار، کوهیار، شهریار، فضل‌الله و حسن. از میان ایشان مازیار که پسر مهتر بود، جانشین پدر شد. در سال ۲۰۱ هـ. ق. که عبدالله بن خردادبه از جانب مأمون خلیفه عباسی حکمرانی طبرستان را داشت، و مازیار تازه به پادشاهی نشسته بود، اسپهبد شهریار پسر شروین، پادشاه سلسله باوندی مازندران با مازیار جنگ کرد، و سرزمین او را گرفت و مازیار به ناچار نزد «وندادامید» پسر «وندادسپان» پسر عم پدر خود رفت، و شهریار نامه‌ای به او نوشت و از او خواست که مازیار را بگیرد و نزد او بفرستد.

مازیار به بیشه‌ها گریخت، تا اینکه به سرزمین عراق نزد عبدالله بن سعید حرشی، کارگزار خلیفه رفت. عبدالله با وی به مهربانی رفتار نمود و وی را با خود به بغداد برد، و بدین‌گونه مازیار به سال ۲۰۵ وارد بغداد شد و به دربار مأمون راه یافت. مأمون مسلمانی بر وی عرضه کرد. وی پذیرفت و مأمون نام او را محمد گذاشت و ابوالحسن کنیت داد. مازیار چهار سال در بغداد زیست تا آنکه به سال ۲۰۸ از جانب مأمون به همراهی «موسی بن حفص»، به حکمرانی طبرستان و رویان و دماوند آمد. در این اثنا، شهریار درگذشته، و شاپور فرزندش به جای وی نشسته بود. شاپور مردی تندخود بود، و بیشتر پیروانش از او بیزار شده به مأمون شکایت برده بودند. مأمون هم به مازیار فرمان داد تا شاپور را سرکوب کند. وی سپاهی برداشت و برای جنگ با او به پریم رفت و وی را گرفته و زنجیر کرد و سرانجام وی را به قتل رسانید. پس از کشته شدن شاپور، مازیار بر همهٔ کوهستان طبرستان دست یافت.

پیروان مازیار جامهٔ سپید دربر می‌کردند (در برابر عباسیان که لباس سیاه شعار آنان بود) از این جهت آنان را «سپیددینان» می‌گفتند (در برابر تازیان که آنان را «سیاه دین» می‌خواندند).

مازیار قسمت کوهستانی طبرستان را به سه ناحیهٔ بزرگ تقسیم کرده هر ناحیه را به نام یکی از مردان بزرگ سرزمین خود خوانده بود که همه را روی هم کوهستان قارن می‌گفتند و خود در شهر «هرمزآباد» می‌نشست که تا «آمل» هشت فرسنگ فاصله داشت. چون آوازه بدکیشی مازیار به گوش معتصم خلیفه رسید، وی به عبدالله بن طاهر بن حسین، امیر طاهری که در خراسان حکمرانی داشت و فرمانروایی ری و کوهش و گرگان را هم به او سپرده بود، نامه‌ای نوشت و وی را به جنگ با مازیار گماشت.

عبدالله هم عم خود حسن بن

حسین بن مصعب را با لشکریان بسیار از راه گرگان به جنگ مازیار فرستاد و سرانجام مازیار شکست خورد و او را اسیر کردند ونزد معتصم به بغداد بردند و خلیفه فرمان داد تا او را چهارصد و پنجاه تازیانه زدند. همین که دست از او برداشتند دیگر چیزی از جان او نمانده بود و آب خواست و همین که آب نوشید جان سپرد. پیکر او را در محلی که به نام «کنیهٔ بابک» معروف شده بود به دار کشیدند.

قارن پهلو

نام تیره‌ای است از خانواده اشکانی. «گریگوار» مبلغ دین مسیح در ارمنستان از این خانواده بوده است. این خاندان دارای امتیازاتی بودند، چنانکه بزرگتر خانواده قارن هنگام تاجگذاری شاه اشکانی تاج بر سر او می‌گذاشت.

قارن وندان

نام سلسلهٔ قدیم از امرای محلی طبرستان که قلمرو اصلی آنان قارن یا جبال قارن بود. این سلسله مدعی انتساب به قارن بن سوخرا بود، که خسرو انوشیروان وی را در طبرستان مستقر ساخته بود، و نسبش را به کاوهٔ آهنگر رسانیده‌اند. بعضی احتمال داده‌اند که مرکز قارن وندان، لفور بوده است. قارن وندان مطیع آل‌باوند بوده‌اند.

قاسملو

تیره‌ای از ایل افشار.

قاضی

از مقامات دوران زند که گاه وظایفش با شیخ‌الاسلام ادغام می‌شد. رسیدگی به دعاوی مردم طبق شریعت اسلام بر عهدهٔ وی بود.

قاضی‌القضات

سرداور، رئیس قاضیان، قاضی اعظم.

قاضی عسکر

در دورهٔ قبل از صفویه، عنوان پیشنماز لشکر، و در اوایل دورهٔ صفویه عنوان کسی که به‌همراه دیوان بیگی به امور شرعی سپاه رسیدگی می‌کرد، ولی بعدها، این کار را دیوان بیگی در حضور صدر انجام می‌داد و این مقام عملاً از قاضی عسکر گرفته شد و در اواخر صفویه شغل قاضی عسکر منحصر به مهر کردن حقوق افراد سپاه بود.

قانون حمورابی: ← حمورابی

قانون، روزنامه

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (۱۲۴۹ــ ۱۳۲۶ هـ. ق.)، فرزند میرزا یعقوب، از ارامنه جلفای اصفهان از روشنفکران رجال عهدنامه ناصری بود که در سال ۱۳۰۷ هـ. ق. در لندن روزنامه‌ای به زبان فارسی به‌نام قانون انتشار داد. این روزنامه ابتدا به‌طور آزاد و سپس محرمانه به ایران وارد می‌شد و مانند چک تضمین شده دست به‌دست می‌گشت.

قباد اول

از پادشاهان ساسانی فرزند فیروز که به دستیاری: «زرمهر» به تخت نشست. نخستین کار قباد جنگ او با قوم خزر است. این مردم که از نژاد اکتایی بودند در میان دو رود «ولگا» و «دن» در شمال غربی دریای خزر می‌زیستند و این دریا به نام ایشان خوانده شده است. پایتخت آنان نخست در تمرخان در قفقاز بود ولی بعدها هشترخان فعلی را که آتل نام داشت درکنار ولگا به پایتختی برگزیدند. قباد به ایشان شکست سختی داد و دربندهای خزر یا قفقاز را از حملات آنان مصون داشت.

در زمان وی بود که مزدک کیش جدیدی را عرضه داشت، اساس دین وی بر اصلاحات اجتماعی نهاده شده بود (۴۸۸-۵۳۱م.).

قباد دوم: ← **شیرویه**

قباد (کواذ)

از پادشاهان ساسانی، فرزند فیروز، برادر بلاش. از کارهای وی لشکرکشی به کشور خزر بود که به آن سامان لشکر کشید و آنها را شکست داد و با غنایم فراوان بازگشت. از دیگر رویدادهای زمان وی شکست ایرانیان در ارمنستان، شورش کاویشیان و تیموریان از عشایر کوهستانی ایران در نزدیکی نصیبین و حمله و هجوم قبایل عرب بر ایران بود.

قبادیان: ← **چغانیان**

قبچور

مالیات گله. از هر صد سر چهار پای، یک سر را به نام قبچور می‌گرفتند. خراج مقرر دیوان عصر مغول.

قبرس: ← **جزیرهٔ قبرس**

قُبلی

میرزا محمد طبیب معروف به حکیم قبلی پسر عبدالصبور آذربایجانی، از فضلا، ادبا و اطبای معاصرین عباس میرزا نایب‌السلطنه و از اطبای مخصوص محمدشاه و حکیم‌باشی ناصرالدین شاه بوده است. نامبرده چندین تألیف سودمند دارد از آن جمله خلاصه عباسی است که سنگلاخ میرزا مهدیخان را به‌نام عباس میرزا تلخیص کرده ـ تعلیم نامه در عمل آبله زدن ترجمه از کتاب دکتر کرمیک انگلیسی ـ مجمع‌الحکمتین و جامع‌الطبین به‌نام محمدشاه قاجار نوشته و نیز کتاب مبسوطی در علم تشریح که به‌نام ناصرالدین شاه تألیف و با تصاویر در تهران چاپ شده است.

قتلغ خانیان: ← **قراختاییان**

قحطبه

ابن شبیب طائی، یکی از سرداران

لشکر ابومسلم خراسانی.

قُرآن

معجزهٔ پیامبر اسلام حضرت محمدبن مصطفی (ص) «قرآن» کتاب آسمانی و کلام خداوند یکتاست.

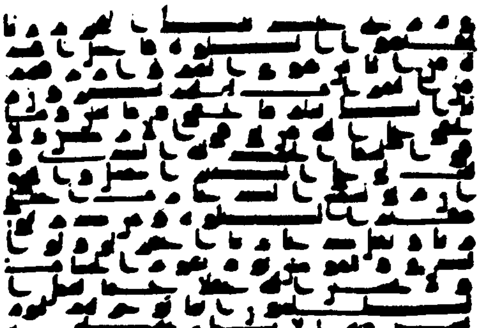
قرآن کریم در مدت ۲۰ تا ۲۳ سال بر رسول خدا به‌تدریج نازل شده، و دارای ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سورهٔ آن در «مکه» و ۱۹ سورهٔ آن در «مدینه»، بر پیامبر اکرم» نازل شده است.

قرآن تنها کتاب آسمانی است که تاکنون بدون تحریف به‌دست مسلمانان رسیده است. البته ناگفته نماند که دشمنان اسلام قصد تحریف در این کتاب را داشته‌اند ولی با وجود این، و به لطف خداوند، این کتاب آسمانی بدون تحریف در دست مسلمانان باقی مانده است.

جمع‌آوری قرآن مجید از زمان رسول خدا آغاز گشت، و فصاحت و بلاغت و اسلوب بدیع و دلکش آن کتاب، حفظ و به‌خاطر سپردن آن را آسانتر می‌ساخت و چنین کسانی را در صدر اسلام «حافظ قرآن» می‌خواندند.

قرآن در زمان پیامبر (ص) بر روی چرم و سنگهای و تخته‌ها نوشته می‌شد.

قرآن مجید از تمام معجزات بزرگتر



صفحه‌ای از نخستین قرآنهای مسلمین در دوران صدر اسلام

است، و اگر سراسر اهل عالم از آدمیان و پریان گرد آیند، و با یکدیگر یاری هم کنند، از آوردن آیه‌ای به مثل آن عاجز خواهند ماند. سوره‌های مکی در قرآن بیشتر در ترغیب مردم به زهد و ستایش خداوند، و یکتاپرستی و نیکی کردن به دیگران، و اجتناب از اسراف در خوردن و آشامیدن است. وعد و وعید، مژده دادن به بهشت، و ترساندن از عذاب دوزخ در سوره‌هایی که در مکه نازل شده بیشتر است.

اما در سوره‌های مدنی، تمام احکام و فرایض اسلام در ده سالهٔ اخیر زندگی رسول خدا نازل شده است.

قراتکین

از فرمانروایان سامانی که به سال ۳۰۸ ه. ق. حکومت داشت.

قراجری

غلامی ترک که چون از جهت صورت و هیئت شباهت به امیرتیمورتاش چوپانی داشت، شیخ حسن چوپانی او را پدر خود فرانمود، و آوازه درانداخت که پدر اوست و از مصر می‌آید، و بدین‌ترتیب، عده‌ای از مخالفین شیخ حسن ایلکانی را به دور خود گرد آورد، و شیخ حسن ایلکانی را مغلوب کرد، و بر آذربایجان و عراق استیلا یافت (۷۸۳ ه. ق.). قراجری، بعد از فتح شیخ حسن چوپانی به گرجستان رفت، و ساتی‌بک را به سلطنت برداشت. قراجری به بغداد گریخت، اما او را بگرفتند و نزد ساتی‌بک بردند، و به امر ساتی‌بک کشته شد (۷۳۹ ه. ق.).

قراچریک

گارد ملی در دولت تیموریان.

قراختای یا قراخطای

نامی که از قرن ۶ ه. ق. در منابع اسلامی به قوم ختای یا خطای داده شده است. این قوم تا اوایل قرن ۵ هنوز ختایی یا خطایی خوانده می‌شدند، و

احتمالاً از طوایف تنگوز یا تونگوز و به قولی از مغول بوده‌اند، و در منابع چینی از قرن ۸ ذکر آنها رفته است و محل سکونتشان جنوب منچوری یاد شده است. در آغاز قرن ۱۰ به سلسله لیائو (liao) معروف است. مؤسس این سلسله، آپائوکی (apaoki)، مغولستان شمالی را که در حدود ۸۴۰ به‌دست قرقیزها افتاده بود مطیع خود ساخت، و در آنجا اولین «سفیر» مسلمان (شاید یک کاروان تجارتی) به حضور وی بار یافت. سلسلهٔ لیائو، حتی در مقابل سلسلهٔ ملی سونگ که از ۹۶۰ در چین سلطنت می‌کرد، همچنان استوار ماند، تا اینکه در حدود ۱۱۲۵ قوم دیگری از تنگوزها به‌نام جرجن (jorjen) آنها را از چین و آسیای شرقی بیرون راندند.

اقوام قراختای حتی پیش از استقرارشان در چین، بیش از اقوام چادرنشین دیگر، تمدن چینی را اخذ کرده بودند و خط آنها مقتبس از هیروگلیف چینی بود، و گمان می‌رود که نوعی خط الفبایی نیز داشته‌اند که اثری از آن باقی نمانده است.

در ۴۰۳ یا ۴۰۸ هـ. ق. قوم ختای (که هنوز عنوان قراختای نداشت) به سرزمینهای اسلامی حمله‌ور شدند، و ظاهراً تا فاصلهٔ ۸ روز از بلاساغون پیش رفتند. معذلک عده‌ای از آنها در چین، تحت حکومت جرجنها باقی ماندند و در دورهٔ چنگیزخان از موقعیت استفاده کردند، و بر جرجنها شوریدند و مملکت ختای را تجدید کردند، ولی این مملکت تابع ختای را از آنها که در چین مانده بودند و آنها که به طرف مغرب رفتند، قراختای خوانده‌اند. مورخین چینی، سلسلهٔ ختای را پیش از اخراج آن از چین و پس از آن، سلسلهٔ لیائوی غربی می‌خوانند. از مهاجرین قراختای، آنهایی که به ناحیهٔ ترکستان چین روی آوردند توفیقی نیافتند، اما دستهٔ دیگر که از مسیری شمالی‌تر کوچیدند از سرزمین قرقیزها (بر رود ینیسئی) گذشته متوجه ناحیهٔ جنوب غربی

شدند، و سرانجام بلاساغون را گرفتند، و بر کاشغر و ماوراءالنهر استیلا یافتند، و سلسلهٔ گورخانیان را تأسیس کردند.

قراختاییان (قتلغ خانیان)

مؤسس این سلسلهٔ براق حاجب چندی در دربار خوارزمشاه حاجب بود، آنگاه به اتابکی پیرشاه از پسران سلطان محمد منصوب شد. در ایام فترت به کرمان دست یافت (۶۱۹ هـ. ق.) و سلسله‌هایی را بنیاد نهاد که تابع ایلخانیان مغول بودند:

۱ ــ براق بن گلدوزبراق حاجب (جلوس ۶۱۹ هـ. ق.).

۲ ــ رکن‌الدوله‌بن براق، مبارکشاه (جلوس ۶۳۲ هـ. ق.).

۳ ــ قطب‌الدین محمد برادرزاده و داماد براق (جلوس ۶۵۰ هـ. ق.).

۴ ــ سلطان حجاج بن قطب‌الدین (جلوس ۶۵۱ هـ. ق.).

۵ ــ قتلغ ترکان (زوجهٔ قطب‌الدین (جلوس ۶۶۱ هـ. ق.).

۶ ــ جلال‌الدین قطب‌الدین (جلوس ۶۸۱ هـ. ق.).

۷ ــ صفوةالدین پادشاه خاتون (جلوس ۶۹۲ هـ. ق.).

۸ ــ محمدشاه‌بن حجاج جلال‌الدین (جلوس ۶۹۴ هـ. ق.).

۹ ــ شاه‌جهان سیورغتمش قطب‌الدین (جلوس ۷۰۲ هـ. ق.).

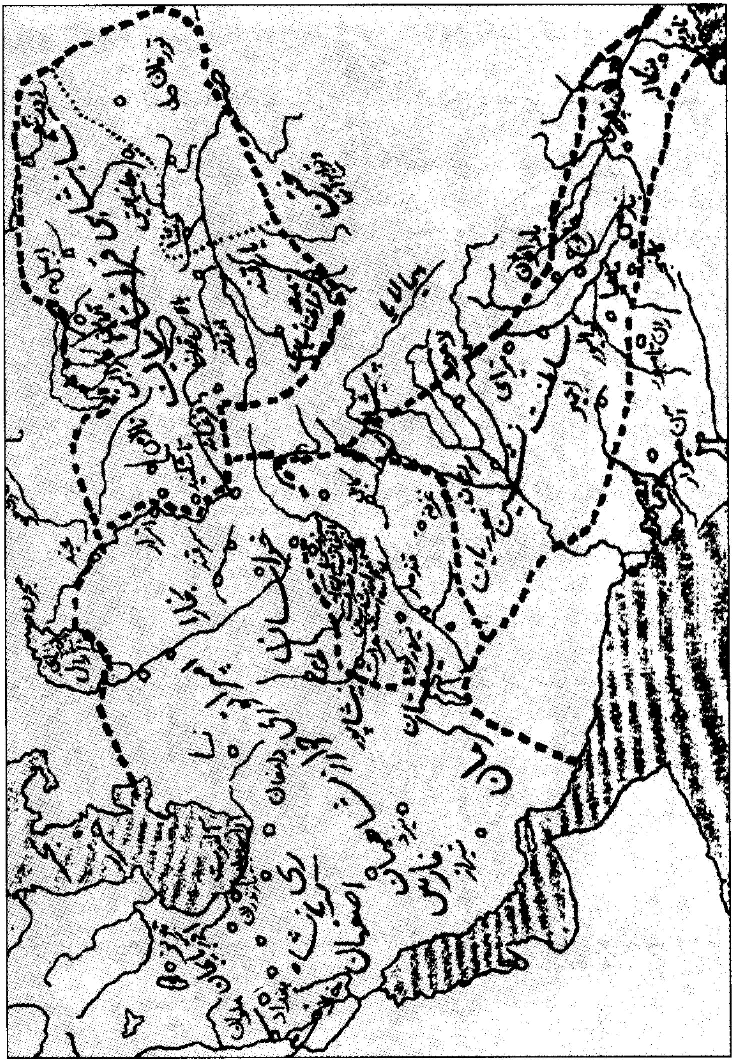
وی در سال ۷۰۴ از طرف الجایتو خلع و به شیراز رفت و عمر این سلسله خاتمه یافت.

قراختاییان کرمان ← قتلغ خانیان

قراسورانها

مأمور راهنمایی و همراهی مسافران و مال‌التجاره‌ها در دولت تیموریان.

قراقولوق: ← قراچریک



نقشه امپراطوری خوارزمشاهیان و قراختاییان در آغاز قرن سیزدهم م.

قراقویونلو

(۸۱۰ ـ ۸۷۳ ه.) پس از تیمور دو دسته از طوایف ترکمان در ایران حکومت کردند که هر دو آن طایفه، شکل گوسفندی را روی پرچم خود رسم می‌نمودند. طایفه اول را قراقویونلوها یا گوسفند سیاهان گویند. این طوایف به‌تدریج در ایران اقتدار به‌هم رسانیدند، و در زمان تیمور در آذربایجان اقامت نمودند. مؤسس سلسلهٔ قراقویونلو شخصی به‌نام قرایوسف بن محمد است که از امرای سلطان احمد جلایر و پدرزن او بود. در هنگام حملهٔ امیرتیمور، سلطان احمد با قرایوسف به مصر گریخت. پس از رسیدن خبر مرگ تیمور، قرایوسف به آذربایجان آمد و در جمادی‌الاولی سال ۸۰۹ ه. ق. میرزا ابوبکر نوهٔ تیمور را در حوالی نخجوان شکست داد و تبریز را از او بگرفت و پس از کشتن میرانشاه در ۸۱۰ بر آذربایجان مستولی گشت، و پسر خود پیربداق را اسماً به سلطنت برداشته به‌نام او کشورگشایی می‌کرد. تا اینکه در نزدیکی تبریز سلطان احمد جلایر را شکست داده، و او را به قتل رساند، و تمام مغرب ایران را از اران تا عراق به‌تصرف درآورد و از طرف مغرب تا حدود حلب پیش راند. اما در هنگامی که شاهرخ پسر تیمور در ۸۲۳ به جنگ او می‌رفت، در اوجان آذربایجان به مرگ ناگهانی درگذشت.

امرای این سلسله عبارتند از:

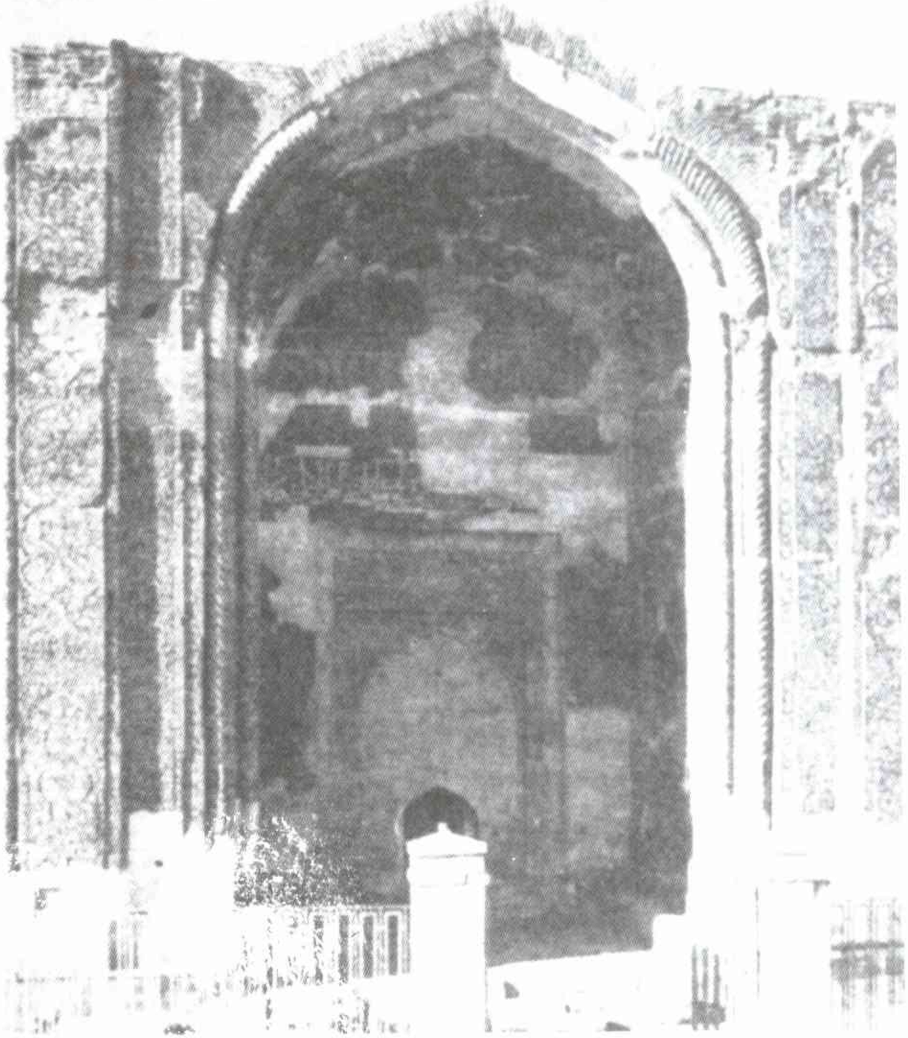
۱ ـ قرامحمد (جلوس ۷۸۰ ه. ق.).

۲ ـ قرایوسف‌بن قرامحمد (جلوس ۷۹۰ ه. ق.).

۳ ـ اسکندر پسر یوسف (جلوس ۸۲۳ ه. ق.).

۴ ـ جهانشاه پسر یوسف (جلوس ۸۴۰ ه. ق.).

۵ ـ حسنعلی (جلوس ۸۷۲ ه. ق.).



مسجد کبود از آثار دوره‌ای قَراقویونلوها در تبریز

قرامطه، نهضت

کلمهٔ قرمط به‌معنی «نزدیک‌گام» است و شاید کلمهٔ آرامی باشد که معنی «معلم» می‌دهد. قرمطی را از لغت نبطی «کرمیته» نیز می‌دانند که به‌معنی سرخ چشم است.

نهضت قرمطیان یکی از نهضتهای پر شور و دامنه‌دار ضد فئودالی است که در نیمهٔ دوم قرن سوم ه. ق. در عراق، خوزستان، بحرین، خراسان، یمن و سوریه سازمان یافت. مورخان اسلامی اولین جلوهٔ آشکار این نهضت را در دورهٔ خلافت معتضد عباسی ثبت کرده‌اند. دربارهٔ نام و نسب مؤسس و پایه‌گذار نهضت قرمطیان اختلاف است؛ مورخان اسلامی نوشته‌اند، نام وی «حمدان یا فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی بود و قرمط لقب اوست. اصل او از خوزستان است. وی کتابی را به پیروان خود عرضه کرد که در آن کتاب سخنان کفر و تحلیل و تحریم فراوان بود، به‌طوری که پیروان نهضت قرمطیان مورد تعقیب خلفای عباسی قرار گرفتند. قرمطیان معتقد بودند که محمدبن اسماعیل امام هفتم و صاحب‌الزمان است و معتقد به قیام با شمشیر و کشتار مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی به‌ویژه سنیان که حکومت عباسیان از آن پیروی می‌کرده بودند و در احکام شریعت قائل به تأویل بودند.

فعالیت قرمطیان در ایران در دورهٔ دیلمیان نیز ادامه داشت و از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مبارزهٔ شدیدی در عراق و ایران با باطنیان که اسماعیلیان و قرمطیان جزء آن بودند شروع شد و با ظهور محمود سبکتکین (غزنوی) که به قتل اسماعیلیه و قرامطه ولعی تمام داشت بر شدت این مبارزه افزوده شد. چنانکه وی می‌گفت «من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همهٔ جهان قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشم».

قِران (qern)

از مسکوکات سابق ایران. ظاهراً این کلمه در اصل صاحبقران بوده است، که بر روی بعضی از سکه‌های ایران از دورهٔ صفویه گرفته تا عهد ناصرالدین‌شاه قاجار، دیده می‌شود. در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار، قران یا صاحب‌قرن معادل ۱۰۰۰ دینار موهومی بود و نصف آن را «پناباد» می‌خواندند. پیش از تأسیس ضرابخانه در ایران، اشکال و عیار قران در نواحی مختلف متفاوت بود. بعداً قرانهای تازه به وزن یک مثقال و عیار ۹ را سکه زدند. پس از اینکه محمدابراهیم امین‌السلطان به ریاست ضرابخانه رسید، قران به قران امین‌السلطان مشهور شد. در مآخذ اواخر قاجاریه، قران (به وزن یک مثقال و عیار ۹ و ۰ یعنی ۹/۱۰ نقره و ۱/۱۰ مس) واحد پول در ایران بوده و هزار دینار محسوب می‌شده است. سکه‌های دیگر، که اجزا و اضعاف قران بوده‌اند از این قرار بوده است.

اجزای قران

سکه‌های نیکلی = شاهی، معادل ۵۰ دینار یا ۱/۲۰ قران. صد دیناری، معادل ۱۰۰ دینار یا ۱/۱۰ قران.

سکه‌های نقره‌ای = پنج شاهی معادل ۲۵۰ دینار یا ۱/۴ قران. ده شاهی معادل ۵۰۰ دینار یا ۱/۲ قران.

اضعاف قران (نقره)

دو هزاری، معادل ۲ قران.

پنج هزاری (سفید) معادل ۵ قران.

قرانمعا

مهرخان که با مرکب سیاه به‌پای فرامین و احکام می‌نهادند.

قراهولاکو

فرزند موتوکن از خانات ماوراءالنهر و خاندان جغتای.

قرایوسف

پسر قرامحمد از سلسلهٔ قراقویونلو، مردی دلیر و بی‌باک بود که پس از مرگ پدر بر موصل دست یافت ولی بعد از شکست از تیمور، مدتی در زندان الملک‌الناصر بود که با انتشار خبر مرگ امیرتیمور، از زندان گریخت و در آذربایجان میرانشاه پسر امیرتیمور را بکشت و بر آن خطه و عراق و ری مسلط شد و وقتی عازم مقابله با شاهرخ می‌شد در راه جان سپرد.

قرچی‌ها: ← کوتوال

قرخلو

تیره‌ای از ایل افشار.

قردین

نام دهی است که به امر کیخسرو ساخته شده است. ملک کیخسرو چون به کوه اندلس و مامین رسید دیه قردین بنا نهاد و او را قردین از برای او نام نهادند و این بنا و عمارت، بزرگترین عمارتها و بناهای عجم در این ناحیه است، پس از ایوان مداین، و اساس آن از روی آب در قعر زمین بنا نهادند و گویند این ایوان از ایوان مداین به روزگار قدیمیتر و کهنه‌تر است.

قره کلیسا: ← کلیسای طاطاوس

قره‌نی

سید محمدولی قره‌نی، فرزند میرزا آقاخان، در سال ۱۲۹۲ به‌دنیا آمد و در اول مهرماه ۱۳۰۹ وارد دانشکدهٔ افسری شد. او پس از اتمام دانشکده، مشاغل کفالت فرماندهی گردان ۲ هنگ ۴ توپخانه، فرماندهی گردان ۱۰۵ کوتاه، ریاست رکن سوم ستاد مرکز تعلیماتی آمادگاه، فرماندهی پارک توپخانه لشکر ۲، ریاست رکن سوم ستاد لشکر ۲، بازرس لشکر ۲ مرکز، ریاست ستاد لشکر ۲، معاون دوم ادارهٔ سررشته‌داری

ارتش و فرماندهی تیپ مستقل رشت را عهده‌دار بود. قره‌نی علاوه بر دانشکده افسری دورهٔ ستاد دانشگاه جنگ و دورهٔ سه ماهه این دانشگاه را نیز طی نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قره‌نی با درجهٔ سرتیپی در رأس رکن دوم ستاد ارتش قرار گرفت و تا تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۰ در این سمت بود. در این زمان وی با عنوان محترمانهٔ معاون دوم ریاست ستاد ارتش، از سمت فوق برکنار شد و در تاریخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۶ از سمت اخیر نیز کنار گذارده شد و مدت کوتاهی بعد به اتهام طرح یک کودتای نافرجام علیه پهلوی دستگیر و در تاریخ ۱۳۳۷/۴/۳۱ به استناد مادهٔ ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از ارتش شاهنشاهی اخراج گردید.

فعالیت سیاسی قره‌نی علیه رژیم پهلوی از اواخر سال ۱۳۳۵، در دوران حکومت حسین علاء آغاز شد و وی به تماسهای پنهانی با گروههایی چون «جمعیت ترقیخواهان» (احمد آرامش)، «جمعیت آزادی» (حسن ارسنجانی و دکتر محمد شاهکار)، «جامعه لیسانسیه‌های دانشسرایعالی» (محمد درخشش) و عناصری چون محمدباقر حجازی، علی‌اکبر مهتدی و مهندس عبدالله والا (مدیر مجله تهران مصور) دست زد و از اوایل سال ۱۳۳۶ به تشکیل یک محفل سیاسی دوستانه با شرکت باقر پیرنیا، دکتر حسن افشار، هلاکو رامبد، اسفندیار بزرگمهر و پرویز خوانساری پرداخت.

قره‌نی در تاریخ ۱۳۳۹/۹/۸، پس از گذرانیدن ۲ سال و ۸ ماه از محکومیت ۳ ساله خود مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. او از سال ۱۳۴۱ فعالیت مجدد خود را آغاز کرد.

در پی دستگیری فردی توسط ساواک، ارتباطات قره‌نی با آیت‌الله طالقانی و برخی محافل روحانی فاش شد و وی در تاریخ ۱۳۴۲/۱/۰۵ به همراه عده‌ای دیگر دستگیر گردید. در همین زمان، اعلامیه‌ای با امضاء

«اتحادیه افسران آزاد» منتشر شد که دستگیری قره‌نی به‌عنوان «افسری وطن‌پرست و لایق و شریف» را به‌شدت محکوم کرد.

سرلشکر سید محمدولی قره‌نی با پیروزی انقلاب در سمت نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ توسط گروه ضد انقلابی «فرقان» به شهادت رسید.

قزل‌ارسلان عثمان

از اتابکان آذربایجان (فوت ۵۸۷ ه. ق.) ملقب به مظفرالدین ایلدگز. پس از فوت ایلدگز پسر بزرگتر وی محمد جهان پهلوان به حکومت رسید و برادر خود قزل ارسلان را به آذربایجان و اران امارت داد. پس از فوت جهان پهلوان قزل ارسلان در دستگاه طغرل سوم سلجوقی زمامدار شد، ولی به زودی میان او و طغرل به‌هم خورد و قزل ارسلان طغرل را محبوس کرد و مقدمات سلطنت خود را فراهم آورد، اما در شعبان ۵۸۷ ه. ق. شبی او را کشته یافتند و این قتل را به فداییان اسماعیلی نسبت دادند.

قزلباش

(ترکی = سرخ سر)، عنوان طوایف مختلف ترک که در ترویج مذهب شیعه و به‌دست آوردن سلطنت صفویه، به سلطان حیدر و پسرش شاه اسماعیل اول یاری دادند.

قزلباشان از اتباع شیخ حیدر (از حکمرانان صفوی) بودند که به دستور وی به‌جای کلاه ترکی، کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) بر سر گذاردند (دوازده تَرک رمز دوازده امام است). از همین جهت اینان موسوم به «قزلباش» یا «سرخ سر» گشتند. قزلباشان نیز در خدمت شاه اسماعیل بوده و نهایت اعتقاد را به او داشتند و حتی در بعضی اوقات شاه صفوی مجبور بود از غلو آنها جلوگیری کند.

قزلباشها مجموعه‌ای از افراد نه قبیلهٔ ترک استاجلو، افشار، تکلو، ذوالقدر، روملو، شاملو، قاجاریه، ورساق، و صوفیهٔ قراباغ بودند. حمایت قزلباشان از سلطنت به حدّی بود که کشور ایران را در آن دوره مملکت قزلباش می‌خواندند.

قس الناطف

محلی در مشرق فرات که نبرد جسر (پل) بین ایرانیان و اعراب به وقوع پیوست و منجر به پیروزی سپاه ایران شد. سال سیزدهم هجرت و نیز ← جنگ جسر.

قشیری

ابوالقاسم عبدالکریم ابن هوازن ملقب به زین‌الاسلام مشهور به قشیری و استاد امام. صفوی و عالم و فقیه و ادیب مشهور خراسان در قرن پنجم هـ. ق. وی در فقه و کلام و تفسیر و حدیث و ادب تبحر یافت. تصوف را با شریعت جمع کرد و در خراسان شاگردان و پیروان زیاد داشت. «رساله القشیریه» را در تصوف و کتاب «التیسیر» را در علم تفسیر تألیف نمود. وفات وی در نیشابور اتفاق افتاد.

قصر ابونصر: ← **تخت سلیمان**

قطب‌الدین حسن غوری

از امرای آل‌شنسب، نیمه دوم قرن ۵ هـ. ق. در ولایت غور. وی پسر امیرمحمدبن عباس غوری بود، و بعد از او به امارت ولایت غور نشست. چند سال بعد، در جنگ با جماعتی از عاصیان ولایت «وجیرستان» غرب غزنه کشته شد. بعد از او، پسرش عزالدین حسین غوری به امارت غور نشست.

قطب‌الدین حیدرزاده

صَفوی معروف ایرانی مؤسس فرقهٔ حیدریه از قلندران صوفیه. پیروان او، حیدریه، جماعتی از قلندرانند که موی صورت خود را به آتش

مـی‌سوزانـدند، و حـلقه‌های آهـنی و زنـــجیر و تـیر و دبـوس از خـویش مـــی‌آویخته‌انـد. مـزار وی در شــهر تـربت‌حیدریه است کـه بـه‌نام وی در تربت‌حیدریه خوانده می‌شود (۶۱۸ ـ ۵۰۸ هـ. ق.).

قطب‌الدین سلیمان‌شاه

خواجه قطب‌الدین سـلیمان‌شاه از وزرای شاه شجاع (آل‌مظفر).

قطب‌الدین شاه جهان

آخرین امیر از سلسلهٔ قـراختاییان کرمان (۷۰۳ـ۷۰۳ هـ. ق.) بعد از وفات پســر عـم خـویش مـظفرالدیـن مـحمد قراختایی به امارت کرمان نشست. اما به سبب عزلت‌جویی و بی‌تدبیری، الجایتو او را معزول کرد (۷۰۳ هـ. ق.)، و سلسلهٔ قراختاییان کـرمان بـرافتاد. قـطب‌الدیـن پس از معزول شدن به فارس نزد زن پدر خود کردوجین رفت، و در آنجا بـود تـا وفات یافت.

قطب‌الدین طاوس سمنانی

خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی از وزیران نامی دوره تیموری.

قطب‌الدین محمد انوشتکین

قــطب‌الدیـــن از حکـــمرانـان خوارزمشاهی که بیش از سی سـال در خـوارزم حکـومت کـرد (۴۹۰ هـ. ق.) و هیچ گاه از فرمانبرداری سنجر سـر بـاز نزد و در جنگهای وی در رکاب او بود. قـــطب‌الدیـــن در ســـال ۵۲۲ هـ. ق. درگـذشت و پســرش اتسـز بـه‌جای او نشست.

قطب‌الدین محمد خوارزمشاه

فرزند تکش، ملقب به عـلاءالدیـن در بیستم شوال ۵۹۶ بر تـخت نشست. در ۵۹۲ خوارزمشـاه کـرمان را ضـمیمهٔ دولت خود کرد. در زمستان سال ۶۱۲، آن‌گاه که سلطان محمد از شهر جُند بـه طرف مساکن طوایـف قـبچاق حـرکت

می‌کرد با دسته‌ای از مغولان که به سرکردگی جوجی پسر چنگیز در حال عبور بودند روبه‌رو شد. جوجی به خوارزمشاه پیغام داد که قصد جنگ با وی را ندارد و به دنبال یاغیان به این نواحی آمده است. خوارزمشاه با غرور تمام گفت، همهٔ کفار در چشم او یکسانند و به لشکریان جوجی حمله برد. جوجی اجازهٔ حمله به لشکریان خوارزمشاه را نداشت و بگریخت و این واقعه، نخستین برخورد بین خوارزمشاه و لشکریان مغول بود. و درگیری بعد آن زمانی آغاز شد که بازرگانان مغول همه بجز یک تن توسط غایرخان حاکم شهر اترار کشته شدند و این رفتار بی‌خردانه موجب هجوم سیل‌آسای مغول به ایران شد.

قطب‌الدین محمد غوری

از سلاطین و امرای آل‌شنسب در ولایت غور، پسر عزالدین حسین غوری. بعد از وفات پدر، از جانب برادر خویش سیف‌الدین سوری حکومت «ورساد» یا ورشاد و جبال یافت، و به ملک‌الجبال ملقب شد. وی فیروزکوه را بنا کرد و به‌سبب اختلاف با برادران نزد سلطان بهرامشاه غزنوی به غزنین رفت.

قطب‌الدین محمد قراختایی

امیر سلسلهٔ قراختاییان کرمان به سالهای ۵۶۵ ــ ۶۴۸ ه‍. ق. برادرزادهٔ براق حاجب. بعد از وفات براق حاجب، چون پسرش رکن‌الدین مبارک خواجه در کرمان نبود قطب‌الدین به امارت نشست. در شعبان ۶۳۳ ه‍. ق. رکن‌الدین به امارت اوگتای قاآن احضار شد، و از آنجا به چین نزد محمود یلواج رفت. در ۶۴۸ ه‍. ق.، بعد از وفات گیوک‌خان، قطب‌الدین، به پایمردی محمود یلواج امارت کرمان یافت. چون به کرمان آمد رکن‌الدیَن بگریخت، و سپس نزد او باز آمده به قتل رسید (۶۵۱ ه‍. ق.) قطب‌الدین کرمان را آرام کرده قتلغ ترکان، زوجهٔ براق حاجب را به ازدواج

درآورد، و در ایام لشکرکشی هولاکو به ایران، نسبت به او مراسم اطاعت بجا آورد. بعد از قطب‌الدین محمد، پسر خردسالش سلطان «حجاج قراختایی» به سلطنت نشست و قتلغ ترکان به نیابت او زمام امور را به‌دست گرفت.

قلاع اسماعیلیه

اسماعیلیان علاوه بر قلعهٔ الموت مرکز اقامت حسن صباح، قلاع دیگری داشتند از جمله «گردکوه»، «لمبسر»، «شاه دژ»، «خان لنجان» و قلاع تون و طبس و قائنات و زوزن در قهستان، «شمکوه» نزدیک البرز، «استوناوند» در مازندران و اردهان و قلعه «الناظر» در خوزستان، قلعه «الطنبور» نزدیک ارجان و «خلارخان» در فارس.

قلان

در حکومت مغول ظاهراً خراجی بوده که شامل بیگاری برای کشاورزی و نظامی و یا عام‌المنفعه بوده است.

قلج ارسلان

۱ ــ نصرت‌الدین عثمان قلج ارسلان، متوفی ۶۰۹ هـ. ق.، آخرین ملوک خانیهٔ ماوراءالنهر که در حدود ۶۰۰ هـ. ق.، به سلطنت ماوراءالنهر نشست و در ۶۰۹ هـ. ق. به‌وسیلهٔ سلطان محمد خوارزمشاه مقتول شد، و با مرگ او سلطنت ملوک خانیه در ماوراءالنهر برافتاد.

۲ ــ قلج ارسلان اول، دوم و سوم از پادشاهان سلسلهٔ سلاجقهٔ روم.

قلزاییها

در مورد قلزاییها ساکس می‌نویسد که آنها از نژاد مخلوط هستند. زمانی قوی‌ترین قبایل ایالت قندهار بودند.

قلعه الموت: ← الموت

قلعه بزی

این قلعه که در لنجان اصفهان واقع

است در زمان ساسانیان بنا شده و در دوران سلاجقه الحاقاتی پیدا کرده ولی اکنون بایر و فقط نشانی از آن باقی و به شماره ۷۵۷ در ۱۳۴۶/۲/۲۶ به ثبت تاریخی رسیده است.

قلعه دارا

بعضی از مورخان بنای این دژ جنگی را به ارشک اشک نخستین نسبت داده‌اند ولی بنابه مدارک دیگر ساختمان این دژ در زمان تیرداد باتمام رسیده است. ممکن است اساس بنای آن را ارشک گذاشته و در زمان برادرش تیرداد تمام شده باشد. پس از شکست سلوکوس دوم و بازگشت او به سوی مغرب برای رفع اختلافات داخلی، تیرداد از آرامش بیست ساله‌ای که در مشرق ایران پیدا شده بود استفاده کرده برای استحکام موقعیت نظامی خود به ساختن دژهایی پرداخت که از آن جمله دژ معروف دارا است.

یوستی‌نوس نام این دژ را دارا، و گایوس‌پلنیوس (قرن اول میلادی) (تاریخ طبیعی کتاب ۶ بند ۱۶) اسم آن را «داریوم» ذکر کرده‌اند و آن را در کوه زاپااورته‌نن دانسته‌اند و نوشته‌اند که این شهر نظامی را از هر سوی کوههای بلند با شیبی تند در برگرفته بوده است و خود شهر در جلگه‌ای پر آب و زرخیز قرار داشت و به علت وجود جنگلهای انبوه آن را هوایی فرح‌بخش بود. در کتاب پلنیوس نام این ناحیه علاوه بر زاپااورته‌نن آپااورته‌تن نیز آمده است که امروز آن را با نام و محل ابیورد کنونی یکی دانسته‌اند که سابقاً از ولایات گرگان به شمار می‌رفته است.

سرپرسی سایکس می‌نویسد: «ظن قوی این است که شهر دارا در دره گرگان بوده و به نظر من مزایای مذکور از قبیل جنگل و آب در جای دیگر از آن حوالی غیر از آنجا وجود ندارد. من در اثنای مسافرت خود در سال ۱۹۱۲ به کوهی بلند برخوردم که شبیه به جبل‌الطارق بود و نامش «ماران» بود. این کوه به

فاصله پنجاه میل از مشرق استرآباد در دره گرگان واقع است و خرابه‌های بسیار در آن دیده می‌شود که کاشف بَر آن است که شهر مزبور در آنجا بوده است. اعتمادالسلطنه در تاریخ خود محل شهردارا را دره گز کنونی دانسته و می‌گوید کلمه دره گز در اصل داراگرد بوده است یعنی شهر دارا و نام این شهر را از آن جهت دارا نهاده‌اند که ایرانیان آخرین پادشاه هخامنشی را که دارا نام داشت و به دست اسکندر و یونانیان از میان رفت به یاد آورند و تعصب ملی ایشان بر ضد یونانیان تحریک شود.

قلعه دحیه

این بنا، در پنج کیلومتری جنوب شهر دارابگرد و دژی از عهد ساسانی است و مشتمل بر محوطهٔ دایره شکل می‌باشد که حصار مستدیری در اطراف آن ساخته‌اند و در وسط آن کوه مخروطی شکل واقع است. در دامنهٔ کوه و قسمتهای دیگر آن کوهسار مخروطی شکل و بقایای ابنیه و سنگ و آجر فراوان و گچ موجود است و قطعات زیادی از سفال هم در آنجا پیدا کرده‌اند.

قلعه دختر

قلعه‌ای بر فراز کوه بلندی در ۶ کیلومتری فیروزآباد فارس که با سنگ و گچ و آهک ساخته شده است و سه طبقه می‌باشد. این قلعه دارای پله‌های پیچ در پیچ و اطاقهای گنبددار و تالار و صحن وسیع است. ساختمان آن را به شاپور اول نسبت می‌دهند (۲۴۱ ــ ۲۷۱ م.).

در میان ویرانه‌های شهر گور قدیم منارهٔ چهارگوش بلندی به بلندی ۳۳ متر از سنگ وگچ ساخته‌اند. این مناره متعلق به زمان ساسانیان می‌باشد. در مجاورت مناره، بقعه امامزاده جعفر، دیگر بنای قلعه دختر، واقع شده که در محل مرتفعی ساخته شده است. این قلعه بزرگ را از بناهای دورهٔ شاپور اول ساسانی می‌دانند.

قلعه سپید (سپیددز)

قلعه سپید که در ارکان فارس واقع بوده تماماً از سنگ است و از هیچ طرف اتصال به کوه ندارد. این قلعه تا نوبنجان شش کیلومتر مساحت دارد (نوبنجان شهری بوده از کوره شاپور که اکنون خراب است). راه رفتن به این قلعه بسیار سخت است و پرتگاهی نیز دارد. آثاری از گچ و سنگ از دورهٔ ساسانی در این قلعه هویداست.

قلعه فراموشی: ← انوشبرد

قلعه قهقهه: ← قهقهه

قلعه مریم (شکربانو)

در سرچشمهٔ رودخانه قره‌بولاغ در ارتفاع صد متری، بقایای قلعه‌ای وجود دارد که مردم آن ناحیه این قلعه را منسوب به خسروپرویز می‌دانند که برای شکربانو یکی از زنان خود ساخته بود.

قلعهٔ جمهور

دژ بابک خرم‌الدین. این قلعه در قرن سوم ه. ق. بر روی قله کوهی به ارتفاع ۲۶۰۰ متر ساخته شده است. کلیه بارو و برجهای مخروطی و استوانه‌ای و مدور آن با سنگهای تراشیده شده و ملاط ساروج به یکدیگر متصل گردیده است. این بنا شامل تالار مرکزی و چندین اتاق و تأسیسات مختلف دیگر می‌باشد. کلیه محوطهٔ قصر و بارو نزدیک به ده هزار مترمربع می‌باشد.

قلعهٔ فارفاآن

این قلعه در قریه «فارفاآن» رویدشت اصفهان واقع و دژی نظامی بوده که در عهد ساسانیان بنا گردیده است.

قُللرآقاسی

سردار غلامان. قل به معنی غلام و لر علامت جمع.

قلی بیات ـ مرتضی: ← مرتضی‌قلی بیات

قلیچه

شعبه‌ای از طایفهٔ اویماق تغتمش که آن از بزرگترین قبایل دشت قبچاق Ouralo–Altai بوده است.

برادر منکو (منگو قاآن) از خانان مغول که از سوی برادر مأمور فتح چین گردید. قوبیلای قاآن از پادشاهان مدبر و سیاستمدار مغول است. وی راههای متعددی ساخت و کاروانسراهایی در سراسر مملکت خود ایجاد کرد و زراعت را رواج داد. بازرگانی نیز در عهد او رونق یافت و در زمان او بود که دو برادر ونیزی معروف به برادران «پولو» از اروپا به دربار چین آمدند که پسر یکی از ایشان مارکوپولو نام داشت که در بازگشت خود به اروپا داستان سفر خود به مشرق را بیان نمود.

قمرالسلطنه

۱۲۴۹ / ۱۲۵۰ ـ ۱۳۰۸ ق. ماه تابان‌خانم از زنان خیّر، فاضل و شاعر بود. وی دختر چهل و ششم فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ـ۱۲۵۰ ق.) و مادرش نوش‌آفرین خانم، دختر بدرخان زند بود. او به ازدواج میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۴۱ ـ ۱۲۹۸ ق.) درآمد. قمرالسلطنه زبان فرانسه و ترکی را به‌خوبی فراگرفت و در شعر و ادب مهارت یافت. دو بار نیز به حج رفت و موقوفات زیادی برجای گذاشت؛ ازجمله نیمی از درآمد املاکش را وقف روشنایی بقاع متبرکه و نیم دیگر را وقف شهریه طلاب نمود.

قوام‌الدین

قوام‌الدین ابوالقاسم ناصربن حسین (حسن) طغرایی «درگزینی» وزیر سلطان محمود پسر محمد پسر ملکشاه سلجوقی است که وزارت سرزمین عراق عجم (غرب ایران) را بر عهده

داشت. بعد از عزل نصیرالدین، سلطان سنجر قوام‌الدین ابوالقاسم را به خراسان طلبید و مقام وزارت خود را به او تفویض کرد و بدین‌ترتیب حکم وی در سراسر شرق و غرب ایران نافذ گردید. عزالدین اصفهانی که در دولت سلجوقیان منصب استیفاء داشت با جزئی گفت و شنود او را به زندان انداخت و او را آن‌قدر در زندان نگاه داشت تا در همانجا جهان را بدرود گفت.

یکی از کارهای بسیار ناپسند این وزیر امر به کشتن عین‌القضاة همدانی از بزرگان مشایخ صوفیه و دانشمندان ربع اول قرن ششم هجری قمری است که بیش از پیش نام او را ننگین کرد. عاقبت وی آن بود که به‌دستور سلطان طغرل سلجوقی به‌دار آویخته شد.

قوام‌الدین حسین اصفهانی

امیر قوام‌الدین حسین اصفهانی از وزیران شاه طهماسب اول صفوی است. وی در سال ۹۳۰ هجری بنا به امر شاه طهماسب در امر صدارت با امیر جلال‌الدین محمد استرآبادی شریک گردید.

قوام‌الدین درگزینی

از وزرای ارسلان‌شاه سلجوقی که مدت وزارت او معلوم نیست.

قوام‌الدین صاحب عیار

خواجه قوام‌الدین صاحب عیار وزیر شاه شجاع مظفری.

قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی

خواجه قوام‌الدین نظام الملک خوافی از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری.

قوام‌السَلطنه

احمد قوام فرزند میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه، ملقب به القاب: دبیر حضور، وزیر حضور، قوام‌السلطنه و

صاحب عنوان «جناب اشرف»، در سال ۱۲۵۲ هـ. ش. در تهران متولد شد. وی برادر حسن وثوق‌الدوله، عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ بود.

قوام جزو عملهٔ خلوت دربار و پیشخدمت ناصرالدین‌شاه بود و در دربار مظفرالدین‌شاه نیز لقب وزیر حضوری و سمت منشیگری داشت و به علت خط خوشی که داشت، به‌دستور مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطیت را به خط خود نوشت و به امضای وی رسانید. وی علاوه بر نخست‌وزیری، در سمتهای مختلفی خدمت کرده که مهمترین آنها عبارتند از:

معاونت وزارت داخله در اولین کابینهٔ بعد از مشروطه، وزارت جنگ در کابینه اول مستوفی‌الممالک، وزارت عدلیه در کابینهٔ سپهدار اعظم (در ۲۷ تیر ۱۲۹۰)، وزارت داخله در کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری (در ۳ مرداد ۱۲۹۰)، وزارت مالیه در کابینه اول علاءالسلطنه (در ۲۸ دی ۱۲۹۱)، وزارت داخله در کابینه سوم علاءالسلطنه (در ۸ خرداد ۱۲۹۶) و کابینه دوم عین‌الدوله (در ۱ آذر ۱۲۹۶) والی خراسان از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ هـ. ش.

قوام در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۱ هـ. ش. مجموعاً یازده کابینه به ترتیب در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۰۰، ۱۱ تیر ۱۳۰۰، ۱۶ مهر ۱۳۰۰، ۲۷ خرداد ۱۳۰۱، ۱۸ مرداد ۱۳۲۱، ۲۵ بهمن ۱۳۲۴، ۱۰ مرداد ۱۳۲۵، ۲۷ مهر ۱۳۲۵، ۲۸ خرداد ۱۳۲۶، ۲۲ شهریور ۱۳۲۶ و ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ تشکیل داد.

از جمله مهمترین وقایعی که در دوره‌های صدارت وی اتفاق افتاد، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

آزادی محبوسین دوره صد روزه ریاست وزرایی سید ضیاءالدین طباطبایی که خود وی نیز تا قبل از صدور حکم ریاست وزرایی‌اش از جمله محبوسین بود، افتتاح مجلس چهارم، سرکوبی قیامهای محلی از جمله قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در شمال

و قیام محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، عضویت ایران در جامعه ملل، تصویب لایحهٔ واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکاییها، انعقاد پیمان مودت بین ایران و شوروی، استخدام مستشاران مالی آمریکایی و ورود آرتور میلسپو به ایران. استخدام کلنل شوارتسکف برای تنظیم امور ژاندارمری کشور، سرکوبی شورشیان کرد به سرکردگی اسماعیل‌آقا سیمیتقو، خاتمه غائله آذربایجان و وقوع قیام سی تیر ۱۳۳۱.

سرانجام قوام‌السلطنه در صبح روز ۳۱ تیر ۱۳۳۴، پس از یک بیماری ممتد قلبی و ریوی، در سن ۸۲ سالگی درگذشت و در آرامگاه خانوادگی خویش در قم به‌خاک سپرده شد.

کابینهٔ احمد قوام

۱. وزیر دادگستری: علیرضا قره‌گوزلو ــ جواد عامری.

۲. وزیر امور خارجه: محمد ساعد.

۳. وزیر کشور: باقر کاظمی ــ جواد عامری ــ فضل‌الله بهرامی.

۴. وزیر جنگ: احمد قوام ــ سپهبد امیراحمدی.

۵. وزیر دارایی: سیدحسن تقی‌زاده ــ باقر کاظمی ــ اللهیار صالح.

۶. وزیر فرهنگ: دکتر علی‌اکبر سیاسی.

۷. وزیر راه: یدالله عضدی ــ علی معتمدی.

۸. وزیر بهداری: دکتر اسماعیل مرزبان ــ نصرالله انتظام.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: حمید سیاح ــ محسن رئیس.

۱۰. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: عبدالحسین هژیر.

۱۱. وزیر کشاورزی: احمدحسین عدل.

۱۲. وزیر مشاور: صادق صادق.

۱۳. وزیر مشاور: ابراهیم حکیمی.

۱۴. معاون نخست‌وزیر: دکتر علی امینی.

* وزیر خواربار: مهدی فرخ.

کابینهٔ دوم احمد قوام

۱. وزیر دادگستری: انوشیروان سپهبدی

ـ اللـهیار صـالح ـ علی‌اکبر موسوی‌زاده ـ مصطفی عدل.

۲. وزیر امور خارجه: احمد قوام ـ انوشیروان سپهبدی ـ موسی نوری اسفندیاری.

۳. وزیر کشور: احمد قوام ـ سرلشکر فرج‌الله آق‌اولی.

۴. وزیر جنگ: سپهبد امیراحمدی ـ احمد قوام ـ سپهبد امیر احمدی ـ محمود جم.

۵. وزیر دارایی: مرتضی‌قلی بیات ـ عبدالحسین هژیر.

۶. وزیر فرهنگ: محمدتقی بهار ـ دکتر فریدون کشاورز ـ دکتر علی شایگان ـ دکتر عیسی صدیق.

۷. وزیر راه: سرلشکر محمدحسین فیروز ـ ابوالحسن صادقی ـ غلامحسین فروهر.

۸. وزیر بهداری: دکتر منوچهر اقبال ـ دکتر مرتضی یزدی ـ دکتر منوچهر اقبال.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: سهام‌الدین غفاری ـ دکترمنوچهر اقبال ـ اعزاز نیک‌پی ـ سیدعلی‌نصر ـ جواد بوشهری.

۱۰. وزیر پیشه و هنر: احمدعلی سپهر ـ ایرج اسکندری ـ حمید سیاح ـ ابوالحسن صادقی.

۱۱. وزیر کشاورزی: شمس‌الدین امیرعلایی ـ احمدحسین عدل.

۱۲. معاون سیاسی و پارلمانی: مظفر فیروز.

۱۳. نایب نخست‌وزیر: مرتضی‌قلی بیات.

* وزیر کار و تبلیغات: مظفر فیروز ـ محمد ولی فرمانفرماییان ـ سلمان اسدی ـ احمد آرام.
* وزیر مشاور: انوشیروان سپهبدی.
* وزرای مشاور: علی‌اصغر حکمت ـ سید علی‌اکبر موسوی‌زاده ـ محمدعلی همایون‌جاه.
* وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: دکتر محمد سجادی.
* وزرای مشاور: دکتر علی شایگان ـ سید جلال‌الدین تهرانی.

قوربیگی

مرکب از کلمهٔ قور به‌معنی اسلحه و بیکی (بیگی)؛ رئیس قورخانه، داروغه سلاح خانه.

قورچی‌باشی

قورچی‌باشی، که به‌قلب، رکن‌السلطنه نیز خوانده می‌شد، پس از اعتمادالدوله بزرگترین امرای دولت صفوی بود. ریاست یا ریش سفیدی همهٔ طوایف و ایلهای مختلف قزلباش با او بود. تمام امور قورچیان را او اداره می‌کرد و تیول و مواجب سالانهٔ ایشان با اجازه و تصدیق وی پرداخت می‌شد، او خود هر سال از هزار تا هزار و پانصد تومان حقوق می‌گرفت و ناحیه کازرون تیول وی بود.

قوشچی‌باشی: ← میرشکارباشی

قوطیان: ← گوتیان

قوللر

غلام. قسمتی از سه قسم سپاه جدید که شاه عباس به‌وجود آورده بود و در تذکرةالملوک به «غلامان سرکار خاصهٔ شریف» تعریف شده و به کلیه سلاحهایی که خاص قورچیان بود مجهز بودند. این سپاه سوار از مردم بومی کشورهای شمالی ایران به‌خدمت گرفته می‌شدند به این طریق که یا از میان گروهی که از کودکی به ایران آمده یا از کسانی که از والدین مقیم ایران متولد شده بودند انتخاب می‌گردیدند. از آنجا که آنان نیاکان مسیحی مذهب داشتند در نسل اول یا دوم قبول اسلام می‌کردند. شاه عباس که علاقهٔ مفرطی به این افراد داشت آنان را «ینی چریهای سوار» خویش نام نهاده بود.

قومس

نام ولایتی بود که شهر دامغان کنونی مرکز آن بوده است.

قوم قلعه = دخمه مادی

دخمه‌ای در نزدیکی مهاباد، متعلق به دوران مادی. این دخمه سنگی دو طبقه که شامل چهار ستون سنگی و چند قبر است در بلندی واقع شده است و از نظر حجاری و ستون‌بندی در عداد مقابر مهم دورهٔ ماد است (۵۵۰-۷۷۰ ق.م.)

قویونلو: ← **اشاقه‌باش**

قهقهه

نام قلعه‌ای مشهور، واقع در ناحیهٔ یافت از توابع قراجه‌داغ شمال آذربایجان، که در بالای کوه بلندی از سنگ ساخته شده بود. قلعهٔ قهقهه در زمان صفویه مخفیگاه خزاین و گاه زندان شاهزادگان و امرای عاصی و متمرد مغضوب بود. چون از دامنهٔ کوهی که این قلعه بر فراز آن بنا شده بود تا بالای قلعه معبری تنگ و سخت به طول تقریباً نیم فرسنگ فاصله واقع بود، دفاع از آن آسان و دست یافتن بدان دشوار بود. از این‌رو در عهد شاه طهماسب اول صفوی هنگام لشکرکشی سلطان عثمانی به آذربایجان، غالباً خزاین و نفایس سلطنتی را از قزوین و نقاط دیگر بدانجا می‌آوردند. از جملهٔ کسانی که در این قلعه محبوس شدند اسماعیل میرزا (اسماعیل دوم صفوی)، القاص میرزا و سام میرزا (برادران طهماسب اول) و خانْ احمد گیلانی بوده‌اند.

قیام اسحاق ترک: ← **اسحاق ترک**

قیام افغانان: ← **افغانان غلجه‌زایی**

قیام تارابی: ← **تارابی**

قیام خرم‌دینان: ← **خرم‌دینان**

قیام خششریتی

به احتمال قوی قیام مادیها در پیرامون نوروز آشوری، ماه مارس -

آوریل (نیسان) سال ۶۷۳ وقوع یافت. «خششریتی» «خداوند ده» کار کاشی رهبر و الهامبخش آن بود. وی موفق به جلب یاری «مامی‌تیارشو» «خداوند پیشین‌ده» در ایالت مادای و «دوسانُنی» «خداوند پیشین ده» در ایالت ساپاردا، گشت. بدیهی است که در اینجا منظور از «خداوند ده» ویس‌پتی نبوده بلکه دهیوپتی می‌باشد: هر یک از این سه تن پیشوای ساکنان محلّی یکی از سه ایالت آشور بود (بیت کاری، مادای، ساپاردا) که رئیسان آن ایالات برای اعمال قدرت آشور با آن همه مشکلات مواجه شده بودند. به ظنّ قوی آشوریان به منظور تسهیل مناسبات خویش با مردم محل و استفاده از نفوذ شخصی متنفذ ـ که ضمناً حیات وی ضامن پرداخت خراج باشد ـ در هر ایالتی کسی را به پیشوایی می‌شناخته و او که ویس‌پتی بود بدین‌وسیله دهیوپتی می‌شد. محتملاً قدرت واقعی او که بر نفوذ حکم وی (چون پیشوای عشیره و قبیله) مبتنی بوده، از رئیس آشوری ایالت کمتر نبود.

بدین قرار مردم سه ایالت یکجا به ریاست سه پیشوای متساوی‌الحقوق وارد گیرودار شدند. ولی چنانکه از لحن سؤالات برمی‌آید ریاست خششریتی بلامعارض بود. به احتمال قوی وی رسماً به سمت پیشوای نظامی اتحادیهٔ قبایل ماد برگزیده شده بود. ولی این انتخاب در مدارک آشور منعکس نشده زیرا که آشوریان بالطبع سمت او را رسمی نمی‌شناختند.

در نوشته‌های اسرحدون جنگ با خششریتی به احتمال قوی، در اظهاریهٔ بسیار مبهم زیر منعکس است: «من کشور بارناکا، دشمن محتال، و ساکنان (کشور) تیلاشوری که نامش در دهان مردم مخرانو، «(شهر) پیتانو» است، پایمال کردم» از اینجا معلوم می‌شود که صحنهٔ اصلی عملیات جنگی ناحیهٔ جنوب همدان کنونی بوده است. لحن مبهم و خودستایانهٔ این گزارش اجازه نمی‌دهد که واقعاً در این مورد آشوریان

را پیروز بپنداریم. و واقع امر از سؤالاتی که از هاتف به عمل آمد روشن است.

چون هر سه پیشوا در زمان واحد وارد عمل شدند و با پادشاهی اسکیت (محتملاً با ایشپاکای) و ماننا (محتملاً با «آخسری») متحد بودند، قیام کنندگان توانستند در آن واحد در چند جبهه به پیکار پردازند. قیام به سرعت حریقی بسط یافت و چیزی نگذشت که از حدود سه ایالت بدوی تجاوز کرد. می‌بینیم که در آغاز ماه ایار (آوریل ـ مه) لشکریان خششریتی در ایالت مجاور «کیشه سو» بوده و دژ اصلی آن سرزمین را که به همان نام «کیشه‌سو» خوانده می‌شود محاصره کرده‌اند (در متن کیشاسو منقول است). «کیمریان» (یعنی اسکیتها اشکیدا) و «مادیها» (یعنی آدمهای مامی‌تیارشو) و مانناییان جزو متحدان وی قلمداد شده‌اند. در همان اوقات آشوریان دربارهٔ سرنوشت دیگر قلاعی که در معرض خطر بودند ـ مانند کاربیتو که از طرف لشکریان مزبور محصور شده بوده و قلعه‌ای که نامش محفوظ نمانده است و توسط دو سانتی ساپاردی محاصره شده بوده ـ از هاتف سؤال کردند. ضمناً حدس زده می‌شود که به محاصره‌کنندگان از طرف «خششریتی» [خداوند دهکدهٔ کارکاشی] و [قوای] مقتدر وی وکیمریان و مانناییان (مادیها) و غیره نیز کمک می‌رسیده است.

به نتایج ۴ ایار دربارهٔ سرنوشت دژسو ـ با [...]که شاید «سیبارا» یا سیبورا در ناحیه زنجان کنونی بوده – و در محاصره لشکریان خششریتی و متحدان یاد شدهٔ وی قرار گرفته بوده است – از هاتف سؤالی به عمل آمد. روز ۶ ایار پادشاه آشور در مورد سرنوشت قلعهٔ اوشیشا (؟) سؤال می‌کند ـ و این بار برای پاسخ فقط هفت روز وقت معین می‌کند زیرا ظاهراً معتقد نیست که محاصره بیشتر طول بکشد. متأسفانه ما محل این قلاع را نمی‌دانیم ولی بی‌شک در اراضی وسیعی پراکنده بودند. اینکه

مادیها قلاع آشوری را محاصره می‌کردند واجد اهمیت بسیار است زیرا نه تنها روش جنگی جدید ایشان را نشان می‌دهد بلکه گواه انقلاب کاملی است که در زمینهٔ استراتژی و فنون جنگی صورت گرفته بوده است. فی‌المثل لشکریانی که یک مرکز مهم اداری آشور ـ مانند قلعهٔ «کیشه‌سو» را محاصره کرده بودند، آنانی که به محض نزدیک شدن ارتش متجاوزان آشوری دهکده‌های خویش را ترک کرده به کوهها پناه می‌بردند نبودند.

مسلماً در این مورد اثر تجاربی که مادیها در طی سالهای متمادی از جنگ با آشوریان حاصل کرده بودند، نمایان گردید. گذشته از این، خشثریتی ـ محتملاً به متحدان صحرانشین خویش و تاکتیک خاص ایشان یعنی تیراندازی در حال سواری و جنگ و گریز مستظهر بوده. با این روش ستونهای لشکر آشور را در نقاط دور از قلاع محصور متفرق می‌کردند و این خود دسته‌های مادی را از اینکه با صفوف فشردهٔ پیادگان سنگین اسلحهٔ آشوری ـ که هنوز بهترین جنگاوران زمان شمرده می‌شدند پیکار کنند معاف می‌کرد و در نتیجه مادیها می‌توانستند تمام نیروی خویش را برای محاصرهٔ دژها متمرکز کرده به کار اندازند.

ولی البته این فعلاً حدسی بیش نیست. به هر تقدیر در آغاز ماه ایار (اواسط آوریل؟) سال ۶۷۳ ق.م. سرزمین وسیعی طعمهٔ عصیان گشت و مردم سراسر ماد مرکزی قیام کردند و شورشیان روش تهاجم پیش گرفته در آن واحد بسیاری از قلاع آشوریان را به محاصره و سقوط تهدید می‌کردند.

سؤالی که پادشاه کشور دربارهٔ حملهٔ متقابل احتمالی آشوریان از هاتف به عمل آورده مربوط به دهم ایار است. آشوریَان در نظر داشتند از «گردنهٔ ساپاردا» گذشته و قلعهٔ کیلمان را مسخر سازند و محتملاً از آن دژ چون پایگاهی نظامی برای حملهٔ آتی استفاده کنند.

اشترک معتقد است که این همان «کولمان» می‌باشد که در نامه‌های بایگانی سلطنتی آشور از آن یاد شده و ظاهراً در بخش جنوبی ایالت خارخار واقع بوده. چنانکه پیشتر گفته شد ساپاردا در آغاز جزو ایالت مزبور بوده است. ظاهراً صحبت بر سر لشکرکشی علیه عاصیان ماد ـ از طرف جنوب ـ در میان است که در نوشته‌های اسر حدون نیز از آن یاد شده. ولی گویا لشکرکشی آشور با موفقیت قرین نگشت: در ماه سیمان (مه ـ ژوئن) شورشیان باری دیگر یکی از قلاع را تهدید کردند و در اواسط ژوئن سؤالی از هاتف به عمل آمد که مربوط به ایالت بیت هامبان در اقصای جنوب است (متأسفانه از این سؤال تقریباً چیزی جز نام اسکیتها ـ «ایشکوزا» باقی نمانده است. در این مورد لفظ «کیمریان» به کار نرفته. سؤال دیگری نیز دربارهٔ خطری که از طرف حریفی که نامش برده نشده (محتملاً همان خششریتی) و «سی‌سیرتو» «قلعهٔ خارخاریان که در مرز عیلام است» را تهدید می‌کند ـ از هاتف به عمل آمده. این قلعه را می‌شناسیم که سنخریب از «اللی‌پی» گرفته به ایالت خارخار ملحق ساخته بود. و در ناحیهٔ «بیت باروآ» قرار داشت و ناحیهٔ مزبور زمانی به‌دست اورارتو بیان افتاد و بعد توسط تیگلت پیلسر سوم مسخر گردید. بنابراین ظاهراً قیام کنندگان به درهٔ دیاله رسیده و در آنجا بودند. آشور سراسر سرزمین ماد را که در تصرف داشت ـ به استثنای زاموآو پارسوآ ـ از دست داده و خششریتی آخرین گردنه‌هایی را که به جلگهٔ بین‌النهرین منتهی می‌شد در معرض تهدید قرار داده بود. در پارسوآ نیز اوضاع آرام نبود. شاید نامه‌ای که «نابوریمانی» رئیس ایالت پارسوآ به پادشاه آشور نوشته مربوط به همین زمان باشد. نویسندهٔ نامه گزارش می‌دهد که افراد قبیلهٔ زالیتپیان را لشکریان ماننا ـ هنگامی که افراد مزبور تعدادی اسب به رسم خراج به «نیکور»

تـختگاه پـارسوآ مـی‌آوردند دسـتگیر کرده‌اند. چهار تن از ایشان فرار کرده به نیکور رفتند و به رئـیس ایـالت گـزارش دادند. رئیس مزبور از شاه تقاضا می‌کند کـه جـنگاوری از نگـهبانان شـخصی خـویش را بـرای بـازجـویی از فـراریـان گسیل دارد. چون زالیتپیان خراج خویش را به تختگاه پـارسوآ مـی‌بردند بـه نـظر می‌رسد که خاک قـبیلهٔ ایشـان جـزو آن ایالت بوده است، و با این حال مانناییان می‌توانستند دستبردهای موفقیت‌آمیز به آن ناحیه بزنند.

وضـع بـه حـال آشـور فـوق‌العـاده نامساعد بود ـ بخصوص که از پشت سر ـ در فـنیقیه وقـایع تشـویش‌انگـیزی در شرف وقوع بود و جنگ با مـصر هـنوز پایان نیافته بود. گذشته از اینها، ظـاهراً، بر اثر وقایع ماد موارد اعتراض اجتماعی عامهٔ مردم در خـاک اصـلی آشـور نـیز مکرر شد. زیرا که اسرحدون ناچار پیش از پایان جنگ ماد به ناحیهٔ جنگی فلات ارمنستان ـ یعنی شوبریا ـ لشکر کشید تا عدهٔ کثیری بردگان و کشاورزان فراری را که از سرزمین آشـور بـه آنـجا گـریخته بودند دسـتگیر کـند. شکـی نـیست کـه عده‌ای از اینان نیز به ماد گریخته بودند ـ زیرا که در آنـجا از دسـترس دسـته‌های تنبیهی آشـور بـه دور بـودند. از جـریان بعدی وقایع ماد ـ در نیمهٔ دوم سال ۶۷۳ اطلاعی در دست نداریم. ولی ظاهراً در وضع آشوریان بـهبود مـحسوسی پـدید نـیامد و در آغـاز سـال تـازهٔ ۶۷۲ ق.م. ایشـان کـوشیدند تـا بـا خشـتریتی وارد مذاکره شوند.

چـندین پـیک بـه نـزد پـیشوای شـورشیان گسـیل گشت و ایـن خـود از تعدد سؤالاتی که از هاتف دربارهٔ اعزام پیکان به نزد خشـتریتی بـه عـمل آمـده پیداست. قدیمترین سؤال از لحاظ تاریخ در عـرفهٔ سـال جـدید آشـوری یـعنی محتملاً آغاز مارس سـال ۶۷۲ ق.م. بـه عمل آمده.

ضمناً آشوریان می‌کوشیدند تـا در میان متحدان تخم نفاق بپراکنند و بدین

منظور با هر یک از آنان جداگانه مذاکره می‌کردند. مثلاً از هاتف سؤالی دربارهٔ اعزام پیک به نزد «مامیتی آرشو» بَه عمل آمد که آن سؤال در دست است. به احتمال قوی چنین مذاکراتی با اسکیتها نیز آغاز شده بود.

تقریباً در تمام سؤالاتی که طی مدت قیام از هاتف به عمل آمده تنها صحبت از «کیمریان» است و نام «اسکیتها» (ایشکوزا) فقط در پایان کار - ضمن مطالب قطعهٔ ناقص و کوچکی که مربوط به عملیات جنگی در ایالت بیت هامبان است و همچین در سؤالی راجع به اعزام پیک به نزد مامیتی آرشو آمده است آن هم در کنار نام «کیمریان». ممکن است این امر تصادفی بیش نباشد (مثلاً تساهل و یا عدم دقّت منشی) ولی شاید هم انعکاسی باشد از تجزیه و انشعاب اسکیتهای - اشکودا به صورت گروهی مستقل - از تودهٔ صحرانشینان و به‌طور کلی از قبایل شمالی که در جنگ شرکت داشتند. مسلماً همهٔ ایشان مستقیماً تابع «پادشاه اسکیتها» نبودند. (و شاید بدین سبب آنان را به نامی کلی‌تر و مبهم‌تر یعنی «کیمری» می‌خوانند).

وضع اسکیتها پیچیده شد. چون ظاهراً نخستین پیشوای اسکیتهای اشکودا به نام «ایشپاکای» در جنگ کشته شد. معلوم نیست این واقعه در چه تاریخی رخ داد. از معنی تحت‌اللفظی نوشته‌های اسرحدون چنین برمی‌آید که تاریخ مرگ وی در طی جنگ آشور و ماننا - به سال ۶۷۴ ق.م. بود. ولی در نوشته‌های مزبور به صحت و دقّت تواریخ کمتر توجه شده است. به نظر ما ایشپاکای در پایان سال ۶۷۳ ق.م. کشته شد و مرگ وی برای آشوریان موفقیتی بود و از وخامت عواقب شورش، اندکی کاست.

منبع آشوری پارتاتوآ (پروتوتی) پادشاه جدید اسکیت را صریحاً «پادشاه کشور ایشکوزا» - یعنی پادشاهی اسکیت در آذربایجان - می‌خواند و فقط

پیشوای اسکیت نمی‌نامد، و حال آنکه در مورد سلف و ایشپاکای به ذکر «ایشپاکای اسکیت» قناعت می‌کند. «پارتاتوآ» به پیشنهاد آشوریان حاضر شد وارد مذاکره شود و ازدواج با دختر اسرحدون را بهای دوستی و اتحاد خویش با آشور قرار داد. سؤالی که در این باره از هاتف به عمل آمده کاملاً محفوظ مانده است. ظاهراً روحانیان و کاهنان آشور از طریق هاتف، فکر تحکیم اتحاد با اسکیتها را به وسیلهٔ ازدواج سیاسی تصویب کردند، زیرا از آن تاریخ به بعد پادشاهی اسکیت متحد وفادار آشور گشت. به نظر می‌رسد که شخص پارتاتوآ نیز در تاریخ آشور نقش مهمی بازی کرده باشد، ولی نقش فرزند وی «مادیی» مهمتر بوده است.

ظاهراً پارتاتوآ نیز به سرنوشت سرشناسان عشیریتی کوتی، دچار شد ـ سرنوشتی که غالباً دامنگیر سران متشخص قبایلی که در درجهٔ عالی سازمان جماعت بدوی بودند گشته بود: به این معنی که فریفتهٔ سود آسان شده به جای اینکه با منافع عامهٔ خلق دمساز شود تابع منافع برده‌داران ـ که در این مورد بخصوص دولت آشور نمایندهٔ ایشان بود ـ گشت و برخلاف منافع واقعی خویشتن و اقوام متحد به امر قیام خیانت کرد و به سوی متجاوزان آشوری رفت و به ایشان پیوست.

قیام راوندیان

راوندیان شاخه‌ای از کیسانیه بودند و فرزند دوم «محمدبن حنفیه» معروف به «هاشم» را امام می‌دانستند. آنان به طرفداری از عباسیان برخاستند و در نهضت ابومسلم فعالانه شرکت جستند. بعد از کشته شدن (ابومسلم) منصور را عنوان خدایی دادند ولی این روش آنان در واقع نقابی بود که بر چهره داشتند و بدین وَسیله می‌خواستند به منصور تقرب یافته او را بکشند و انتقام ابومسلم را از او بگیرند. به گفته دینوری به سال ۱۴۲ منصور، «خازم‌بن خزیمه» را برای

سرکوبی آنان فرستاد. خازم گروهی از آنان را بکشت و گروهی را به اطراف و اکناف پراکنده ساخت. (۱۴۱ هـ. ق.). نهضت راوندیان در اصل به‌خاطر انتقام خون ابومسلم و کوتاه‌کردن دست حکام عرب بخصوص عباسیان در ایران بود. چون آنان ایرانی‌الاصل بودند و ابومسلم را به‌خاطر دفاع از ایرانیت حمایت می‌کردند. گویند آنان برای زیارت خدای خود یعنی منصور، راهی بغداد شدند و قصر خلیفه را به‌نام کعبه طواف می‌کردند. منصور این عمل آنان را تزویر و غدر دانسته و به نیت آنان پی برده بود و از میان بردن آنان را لازم دانست. قیام راوندیان در شهرهای هاشمیه و کوفه اتفاق افتاد. طبری قیام راوندیان را از وقایع بزرگ سال یکصد و سی و هفتم یاد می‌کند و چنین بیان می‌دارد: «راوندیان چنانکه از علی‌بن محمد آورده‌اند، قومی از مردم خراسان بودند و پیرو عقیده ابومسلم دعوتگر بنی هاشم که چنانکه گویند به تناسخ ارواح قایل بودند و پنداشتند که روح آدم در عثمان‌بن نهیک است و پروردگارشان که غذا و آبشان می‌دهد ابوجعفر منصور است و هیثم‌بن معاویه، جبرئیل است. گویند راوندیان نزد قصر منصور رفتند و از آنجا طواف همی کردند و می‌گفتند این قصر پروردگار ماست. منصور کس سوی سرانشان فرستاد و دویست کس از آنها را به زندان کرد...»

راوندیان برای آزادی زندانیان خود تابوتی را بر دوش کشیدند و تشیع جنازه راه انداختند. بدین‌وسیله به در زندان رسیدند و آن را به آتش کشیدند و زندانیان را آزاد کردند. خلیفه حکم بسیج عمومی علیه راوندیان داد ولی مردم از ترس، خود را مخفی کرده بودند و منصور جهت تشویق و ترغیب مردم خود وارد میدان شد. مردم از او تأسی کردند ولی در جای دیگر منصور این کار را یکی از اشتباهات خود قلمداد می‌کند. چنانکه از او روایت است چنین گفته: «به زور راوندیان برون شدم اگر

تیری ناشناس به‌من خورده بود نابود شده بودم» این قیام با کشتار هزاران نفر به خون نشست و خود عامل قیامهای دیگر شد. در این شورش خازم‌بن خزیمه سردار منصور نیز به قتل رسید که قاتل ابومسلم به‌شمار می‌آمد.

قیام زنگیان: ← زنگیان

قیام سربداران سمرقند: ← سربداران سمرقند

قیام سربداران کرمان: ← سربداران کرمان

قیام سنباد: ← سنباد

قیام شریک‌بن شیخ

از جمله قیامهای شیعی که مقارن روی کار آمدن عباسیان در ماوراءالنهر، بخصوص در بخارا صورت گرفت، قیام شریک‌بن شیخ معروف به المهدی است. بنا به نوشته صاحب کتاب «تاریخ بخارا»، «او مردی بود عرب نسب، با رشادت و مردی و از مذهب تشیع پیروی می‌کرد و مردمان را به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) دعوت می‌کرد». وی می‌گفت: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص شده‌ایم، ما را رنج آل عباسی نمی‌باید». دعوت او را اکثر مردم قبول کردند. حکام شهرهای ماوراءالنهر از جمله امیر بخارا، «امیر عبدالجبار بن شعیب» و امیر خوارزم «عبدالملک‌بن هرثمه» و امیربرزیه «مخلدبن حسین» با او بیعت کردند و پیمان بستند که دعوت شریک را آشکارا گسترش دهند و هر که با آن مخالفت نماید با او از در جنگ در آیند. این خبر به ابوسلمه رسید، او «زیادبن صالح» را با ده هزار سپاهی به بخارا فرستاد و خود را نیز از طریق مرو به کنار رودخانهٔ «آموی» رسانید و به زیدبن صالح توصیه کرد که با احتیاط قدم بردارد و جاسوسانی به بخارا اعزام دارد که اگر به

سپاه حاجت افتد از ابوسلمه کمک طلبد. لشکر بخارا به سرکردگی شریک به مقابلهٔ زیاد آمد و سی و هفت روز جنگ بین طرفین به‌شدت ادامه داشت و در کلیه این برخوردها پیروزی با سپاهیان شریک بود و هر روز افرادی بسیار از سپاهیان زیاد به قتل می‌رسیدند، یا اسیر می‌شدند. از جمله سرداران شریک «حمزه‌الحمدانی» بود. «قتیبةبن طغشاه»، که لقب بخارا خداة داشت، با سپاه کمکی زیاد به فرماندهی «سلیمان قریشی» به مقابله با حمزه پرداختند. چون از طریق جنگ موفقیتی حاصل نکردند به حیله‌های جنگی متوسل شدند و آنان را به محاصرهٔ اقتصادی گرفتند و از رسیدن آذوقه به شهر جلوگیری کردند؛ و چون آن هم مفید واقع نشد، چارهٔ دیگری اندیشیدند و از جلوی آنان گریختند و آنان را به طرف نوکنده کشاندند که انگور و خربزهٔ فراوانی داشت. سپاهیان شریک که روزهای طولانی را با گرسنگی به‌سر برده بودند، چون این میوه‌ها را دیدند به جمع‌آوری آن مشغول شدند و دشمنان ناگهان از کمین بر آنان تاختند و اکثرشان را به‌قتل رسانیدند و خود شریک نیز از اسب افتاد و کشته شد. سپاهیان دشمن به شهر دست یافتند و سه شبانه روز مردم را کشتند و عاقبت شهر را به آتش کشیدند.

قیام فرورتیش

داریوش پس از آنکه گئوماته را کشت و حکومت را در پارس و ماد به دست گرفت خبر یافت که عیلام (در آنجا شخصی به‌نام آشین قیام کرده بود) و بابل در (آنجا نی‌دین‌تو ـ بل عاصی شده خود را پسر نابونید آخرین پادشاه بابل خوانده بود) از قلمرو او جدا شده علم استقلال افراشته‌اند. این هنوز آغاز قیام عمومی نبود. بلکه ایالات و نواحی بسیار با رونقی که از لحاظ اقتصادی هیچ‌گونه علاقه و ارتباطی با پارس نداشتند از آن جدا گشته بودند و این

خود برای شاهنشاهی هخامنشی موردی عادی شمرده می‌شده. قیام عمومی اندکی دیرتر در پایان ماه نوامبر ـ و آغاز دسامبر سال ۵۲۲ م. هنگامی که داریوش سرگرم جنگ در بابل بود شروع شد. و در واقع یک قیام نبوده، بلکه در آن واحد چهار قیام در نقاط مختلف صورت گرفت.

شخصی مادی به نام فرورتیش (فرائورت) که خود را خشثریتهٔ دوم از خاندان هوخشتره (کیاکسار) می‌خواند در رأس یکی از شورشها قرار داشت. ساکنان ماد و پارثه و هرکانه نیز به او پیوستند و ظاهراً مردم ارمنستان ـ که شاید پیشتر دست به شورش زده بودند نیز وی را یاری می‌کردند.

در رأس قیام دوم، پارسیی به نام وهیزداته قرار داشت که خود را ـ مانند گئوماته ـ بردیه پسر کورش می‌خواند. گذشته از بخش مهمی از پارس (بخش شرقی آن؟) ایالات شرقی ـ یعنی «ساتاگیدیه» با «آراخوسیه» (ساتراپ نشین هفتم، به گفتهٔ هرودوت)، این بخش جزو قلمرو و پادشاهی هوخشتره (کیاکسار) نبوده و کورش آن را تسخیر کرده بود. و چون اهالی آن به سنن عهد هوخشتره (کیاکسار) پای‌بند نبودند به وهیزداته ملحق شدند (نه به فرورتیش)

در اینکه هدف هر دو قیام احیای نظامات زمان بردیهٔ دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود) بوده شکی نیست. ولی ممکن است که قیام‌کنندگان از آن حدود هم تجاوز کرده بودند زیرا که هر دو شورش به‌صورت نهضت خلق درآمده بود. در کتیبهٔ بیستون داریوش اول گفته شده است که «مردم سلحشور ماد که در جماعتها بودند»، پیرو فرورتیش گشتند». این همان بخشی از اهالی کشور بود که اصلاحات گئوماته مستقیماً بدان مربوط بوده. شاید تا حدی بزرگان عشیرتی محلی را نیز بتوان مشمول مفهوم این کلمه دانست ولی به‌طور کلّی اصطلاح مزبور معرّف تودهٔ اعضای جماعات است. شکّی نیست که

افـراد آزاد عـادی مـاد نیز در عـصیان، همعنان فـرورتیش بـودند. بـر روی هـم جنبهٔ عمومی و ملی قیام علیه داریوش، مورد تردید نمی‌تواند باشد.

مسـلماً قـیام سـوم کـه در مـرغیانه (مرو ـ بخشی از ایالات باختر) به رهبری شخصی به‌نام فرادا صورت گـرفت نیز همگانی بـود. شـاید قـیام دوم عـیلام و پارس غـربی (کـه از زمـان قـدیم بـا آن مربوط بوده) به رهبری مرتیه ـ که خود را هـــومپانیکاش چـــهارم (اومـــانیش) پادشاه عیلام مـی‌خوانـد جـنبهٔ دیگـری داشــته است. ایـن قـیام بـه سـرعت بـه وسیلهٔ قوای محلی سرکوب شد.

ظـاهراً ارمـنستان قـبل از جـلوس داریوش اول بـه تـخت شـاهی در حـال شورش بوده است. کتیبهٔ بیستون سوریه ـ آشــور و مـصر و سکـایان را هـم جـزو ممالک و اقوامـی بـر مـی‌شمارد کـه در پــایان ســال ۵۲۲ ق.م. عــلم عــصیان برافراشته بودند.

به نظر می‌رسد که شورش سـوریه (آشور) با قـیام ارمـنستان مـربوط بـوده است. اما قیامهای مـصر و سکـایان، در واقع تجزیهٔ نواحیی شمرده مـی‌شد کـه در مرزهای دوردست کشور واقع بوده و از لحــاظ اقــتصادی مســتقل بــودند و می‌توانیم آنان را در این شـمار نـیاوریم. اگر از موضوع متنازع فیه خصوصیات و جریان قیام ارمنستان هم صرف‌نظر کنیم سـه نـهضت جـدی بـاقی مـی‌ماند و در مرکز توجه ما قرار می‌گیرد ـ سه نهضتی که داریوش از دسامبر سال ۵۲۲ ق.م. با آنـها مـواجـه شـد ـ ایـن سـه نـهضت را فـرورتیش و وهـیزداتـه و فـرادا رهـبری می‌کردند.

دادرشیش پارسی، ساتراپ باختر، مســتقلاً جــنگ عـلیه فـرادا را رهـبری مــی‌کرد. وی مـرغیانـیان را هـم از آغـاز دسامبر سال ۵۲۲ ق.م. منهزم ساخت و کشتار خونینی کرد. ولی پارسیان مدت مدیدی به دستگیری خود فـرادا مـوفق نشدند.

ویوانا، ساتراپ ایالت هفتم، نیز در

آراخــوسیه مسـتقلاً عـلیه طـرفداران وهیزداتـه (بـردیهٔ دروغـین) وارد پیکار شد. در این مـورد جـنگ از دسـامبر تـا فوریه به‌طول انجامید. در ۲۱ فوریه سال ۵۲۱ ق.م. ویوانا به دستگیری سرداری که از طرف وهیزداته گسیل گشته بـود موفق شد. ولی خـود وهـیزداتـه تـا مـاه ژوئیه در پارس (پرسید) پایداری کرد.

در دســـامبر ســـال ۵۲۲ ق. م. داریوش در بابل بود. و از آنجا دو سپاه اعزام نمود: یکی را که دادرشیش ارمنی فرمانده آن بود علیه ارمنستان فرستاد و مأمور کرد تا سپاه واخومیسه را که پیشتر در بین‌النهرین شـمالی عـلیه لشکـریان ارمنی جنگیده بود یاری کند. و دیگری را به فرماندهی نـزدیکترین رفـیق خـود ویدارنه به جنگ فرورتیش اعزام کرد. تا زمـانی کـه مـاد سـرکوب و مـطیع نشـد واخومیسه و دادرشیش ـ با ایـنکه چـند بار بـا ارمـنیان پیکار کـردند ـ از عـهدهٔ ایشان بر نیامدند و ممکن است ارمنیان با فرورتیش که در جناح ایشـان سـرگرم عملیات بود تماس داشتند.

امّا راجع به ویـدارنـه... وی در ۱۲ ژانویه سال ۵۲۱ ق.م. با یکی از سرداران فرورتیش در مرز جنوب غربی ماد پیکار کـرد ولی مـوفقیتی کسب نـنمود و در کامپاندا (تقریباً همان ایالات پیشین بیت‌ـ هامبان ـ الیّ پی) منتظر رسیدن داریوش و نیروهای عمدهٔ وی شد.

فـــرورتیش نـــاچار در دو جـبهه می‌جنگید: در آن زمـان کـه در مـغرب، ناگزیر (در مقابل ویدارنه و بعد نیروهای عمدهٔ داریوش) از خود دفاع می‌کرد، از سمت مشرق ویشتاسپ پدر داریوش که ساتراپ پارت (پارثه) بود علیه او دست به اقـدام زد. و بـا ایـنکه بـه گـفتهٔ کـتیبهٔ بیستون ـ بخش اعظم «مردم ـ سلحشور» در پارثه (پارت) و هیرکانه از فـرورتیش پشتیبانی می‌کرد، با این حال ویشتاسپ بـه کـمَک قسـمتی از سـپاه خـویش در مــارس ســال ۵۲۱ ق.م. بـا شـورشیان حــرب کـرد و کـماکـان بـا مـوفقیت در سرزمین پارت پایداری نمود.

در ماه آوریل داریوش از کار اطفای شورش بابل فارغ شد و رو به‌سوی ماد آورد و در عین حال بخشی از ارتش خویش را ـ مرکب از پارسیان و مادیهایی که به وی وفادار مانده بودند ـ به فرماندهی آرتاوردیه علیه وهیزداته گسیل داشت. قوای عمدهٔ داریوش در ۷ مه (۲۶ ماه آدوکانیش) با نیروهای عمدهٔ فرورتیش در کوندورو ـ در خاک ماد ـ تلاقی کردند. فرورتیش شکست خورد و با عدهٔ کمی سوار به ناحیهٔ رغه (ری) ـ اقصی مرز شرقی کشور خویش ـ گریخت و ظاهراً به کمک پارتها (پارثه‌ها) و هیرکانیان (هرکانیان، گرگانیان) امیدوار بود. در ژوئن سال ۵۲۱ ق.م. داریوش هنوز موفق به خاموش کردن عصیان ماد نشده بود، زیرا که در ۱۲ و ۲۱ ژوئن که وهومیشه و دادرشیش ارمنی با ارمنیان پیکار کردند، ماد هنوز به‌دست داریوش نیفتاده بود و یا به هر تقدیر وی قادر نبود از آنجا لشکریانی برای تقویت سرداران خویش اعزام دارد. ولی در اواخر ماه ژوئن دسته‌ای از جنگاوران که داریوش به رغه (ری) فرستاده بود، موفق به دستگیری فرورتیش شدند.

قیام مازیار: ← **مازیار**

قیام مختار

پس از تسلط بنی‌امیه و شهادت حسین‌بن علی (ع) نفرتی در میان مسلمین نسبت به امویان پیدا شد. گروهی از مردم کوفه که از شهادت امام حسین (ع) سخت اندوهگین بودند و از اینکه او را یاری نکرده پشیمان شده بودند، توبه کرده و خود را توابین خواندند. سپس توابین یا توبه‌کاران به گرد مردی که مختاربن ابوعبید ثقفی نام داشت جمع شدند. مختار به داعیهٔ خونخواهی حسین و دعوت به امامت محمد حنفیه برادر او در کوفه قیام کرد و عامل عبدالله‌بن زبیر را از آن شهر بیرون نمود (۶۶ هـ.). سپس قاتلان و کسانی که

در کشتن حسین‌بن علی (ع) دست‌اندرکار بودند دستگیر کرده و همه آنها را کشت. پس از آن به شمال عراق لشکر کشیده تا موصل را ضمیمهٔ حکومت خود کند. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند و حتی عدهٔ ایشان در سپاه او چند برابر عربها بود. گویند سرداری شامی که برای مذاکره با ابراهیم‌بن مالک اشتر نخعی سپهسالار مختار به اردوی او می‌رفت به ابراهیم گفته بود: «از جایی که داخل سپاه تو گشتم تا هنگامی که به‌خدمت تو رسیدم یک کلمه عربی از زبان سپاهیان تو نشنیدم».

عبدالله‌بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود، برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار در سال ۶۸ هجری از مصعب شکست خورد و به قتل رسید. از لشکریان او قریب هفت هزار تن اسیر شدند که اغلب آنها ایرانی بودند و همه از دم تیغ لشکریان مصعب گذشتند. و

نیز ← مختار

قیام وهیزداته

شخصی به اسم وَهَیزداته که خود را بردیا، پسر کورش معرفی می‌کرد، در دورهٔ داریوش هخامنشی، علم شورش برافراشت: چنانکه داریوش متذکر می‌شود (بند ۴۰)، این دومین شورشی است که به‌نام خانوادهٔ کورش، به راه می‌افتد. وهیزداته، سپاهیانی را که از انشان آمده بودند، متحد خود ساخت و «پادشاه پارس شد» در اینجا نیز، بار دیگر، وضع و موقعیت سلسله‌ای در میان نهاده شده بود. او از اَرته وردَیه که داریوش به جنگ او فرستاده بود شکست خورد؛ اما موفق شد، سپاه تازه‌ای گرد آوَرَد و لشکریان به سوی (هرخواتیش) گسیل دارد. سرانجام در نیمه ژوئیه ۵۲۱، بر او شکست نهایی وارد آمد، اسیر شد و در برابر داریوش در حومه پرسپولیس آینده اعدام گشت.

قیام یوسف‌البرم: ← یوسف‌البِرم

قیچاجی‌خانه

خیاط‌خانه در دستگاه صفویه.

قیلیچ قورچی‌سی

شمشیردار عهد صفویه.

نام دسته‌ای از قورچیان حکومت صفویه.

ک

کائیرباشیه

نام ماهی در عهد سلسلهٔ هخامنشیان (ماههای فرس هخامنشی) که ظاهراً مطابق ماه اولولوی بابلی و اوت یاسپتامبر فرنگی است.

کابرین ــ معبد

هنگامی که کمبوجیه در ممفیس به سر می‌برد، به برخی معابد و اماکن مذهبی مصریان رفت که در آنها بت‌ها و تصاویر خدایان نگهداری می‌شدند. ورود به این اماکن در انحصار کاهنان و متولّیان ویژه بود ولی فاتح مصر به این سالن‌ها وارد شد و دستور داد، همهٔ این تندیس‌ها رانابودکرده و تصاویر و نقوش خدایان را به آتش بکشند. به‌عنوان مثال او به معبد کابرین که فقط پیشوایان دینی حقّ ورود به آن را داشتند، وارد شد و از انبوهی تصاویر خدایان، خرمنی درست کرد و آنها را سوزاند، البتّه پس از آنکه همهٔ آنها را به سخره گرفته بود. کمبوجیه گفت اینها فرزندان پتح هستند و باید از بین بروند. داریوش برخلاف کمبوجیه به دیانت و آداب و عادات غیر ایرانیان احترام می‌گذاشت.

کاپادک

کناپادُک، نام ایالتی است که در خطوط میخی بیستون به صورت کاپاتوکا آمده و در شرق آسیای صغیر واقع شده است.

کاپادوکیه

کاپادوکیه جزو دولت ماد بود که در دورهٔ هخامنشی در تقسیمات کشوری جزو ایالت سوم گردید. در زمان اسکندر کاپادوکیه استقلال خود را حفظ کرد، یعنی اجل به اسکندر مهلت حمله به آن نواحی را نداد و پس از مرگ او پردیکاس با آریارات که نوهٔ داتام بود و بعد ازپدرش به سلطنت رسید، وارد جنگ شد و او را کشت، از این رو وضع کاپادوکیه مدتی به واسطهٔ مبارزات سرداران اسکندر روشن و ثابت نبود و این مملکت کوچک دست به‌دست می‌گشت تا کمی بعد باز استقلال خود را به‌دست آورد و آریام‌نس پسر آریارات دوم، دختر آنتیوکوس دوم سلوکی را برای پسرش گرفت و تقریباً از این مدت ارتباط آنها با سلوکی‌ها بیشتر شد، چنانکه آریارات سوم به کمک آنتیوکوس چهارم با رومی‌ها جنگ کرد. بعد از مرگ آریارات چهارم در سال ۱۳۱ ق.م کاپادوکیه تحت نفوذ دولت پنت درآمد و سپس تابع روم گردید و آریوبرزن که ایرانی بود، از طرف رومی‌ها به سلطنت رسید.

در زمان امپراتوری تی‌بریوس کاپادوکیه جزو روم گردید.

شاهان کاپادوکیه عبارت بودند از:

آریارات دوم ۳۲۲ـ۳۳۰ ق.م

آریارات دوم ۲۸۰ـ۳۰۱ ق.م

آریام نس ۲۳۰ـ۲۸۰ ق.م

آریارات سوم ۲۲۰ـ۲۴۰ ق.م

آریارات چهارم (اوزبس) ۱۶۳ـ۲۲۰ ق.م

آریارات پنجم ۱۳۰ـ۱۶۳ ق.م

اروفرن ۱۵۷ـ۱۵۸ ق.م

آریارات ششم ۱۱۱ـ۱۲۵ ق.م

آریارات هفتم ۹۹ـ۱۱۱ ق.م

آریارات هشتم ۹۷ـ۹۹ ق.م
آریارات نهم ۸۷ـ۹۹ ق.م
آریوبرزن اول ۶۲-۹۵ ق.م
آریوبرزن دوم ۵۲ـ۶۲ ق.م
آریوبرزن سوم ۴۲ـ۵۲ ق.م
آریارات دهم ۳۶ـ۴۲ ق.م
آرخه‌لائوس ۱۷ـ۳۶ ق.م

کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون عبارت است از «وضع ناشی از قراردادهایی که دول استعمارگر، به‌خصوص در قرن ۱۹ به‌دولتهای ضعیف تحمیل می‌کردند و به‌موجب آن قراردادها، اتباع دولتهای استعماری، پس از ورود به قلمرو دولت ناتوان، تحت حاکمیت محاکم دول متبوع خود باقی می‌ماندند و محاکم کشور ضعیف حق محاکمه آنها را نداشتند». در ایران کاپیتولاسیون توسط رژیم پهلوی (محمدرضاشاه) به اوج خود رسید. در آن زمان دولت آمریکا در ارتش ایران هزاران مستشار نظامی داشت و می‌خواست این مستشاران کاملاً از قید و بند قوانین و مقررات دادگاههای ایران آزاد باشند تا هر کار که می‌خواهند بکنند. این بود که به‌دولت ایران فشار آورد تا کلیهٔ کارمندان نظامی یا مستخدمین غیر نظامی وزارت دفاع آمریکا و خانواده‌های آنها راکه در ایران زندگی می‌کنند، از معافیتهای قرارداد وین برخوردار سازد.

دولت ایران که در برابر آمریکا مطیع و بی‌اراده بود ماده واحده‌ای همراه قرارداد وین کرد و از مجلس خواست تا آن ماده واحده را که «کلیه کارمندان نظامی یا مستخدمین غیر نظامی وزارت دفاع آمریکا و خانواده‌های آنها» را هم از مزایای آن قرارداد بهره‌مند می‌ساخت تصویب کند. این ماده واحده به‌صورتی نیمه مخفی ابتدا در مجلس سنا و سپس در ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ در مجلس شورای ملی به‌تصویب رسید. امام خمینی (ره) در مقابل این قانون ننگ‌آور و خفت‌بار

عکس‌العمل سخت نشان دادند و در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ در جمع زیادی از مردم قم و سایر شهرها، سخنرانی مهمی ایراد کردند که قسمتی از آن چنین است.

«... من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم... این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام... قلبم در فشار است... ما را فروختند، استقلال ما را فروختند... عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. قانونی در مجلس بردند، در آن... تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندهای فنّیشان، با کارمندان اداریشان، با خدمه شاه، با هر کس که بستگی به آنها دارد... از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. اگر یک خادم آمریکایی... مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند... پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارند محاکمه کنند...، باید برود آمریکا، آنجا در آمریکا اربابها تکلیف را معین کنند. ملت ایران را از سگهای آمریکا پست‌تر کردند،... چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست از او می‌کنند. اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست می‌کنند. چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد...، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کس حق تعرض ندارد... آن آقایانی که می‌گویند که باید خفه شد. اینجا هم باید خفه شد؟... ما را بفروشند و خفه شویم؟ واللّه گناهکار است کسی که داد نزند... ای سران اسلام به‌داد اسلام برسید. ای علمای نجف به داد اسلام برسید. ای علمای قم به‌داد اسلام برسید... تمام گرفتاری ما از این آمریکاست، تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است، اسرائیل هم از آمریکاست... ملت موظف است که در این امر صدا در بیاورد...، به‌مجلس اعتراض کند، به‌دولت اعتراض کند...

این خیانت به‌مملکت است».

رژیم شاه که در برابر مخالفت صریح و قاطع امام خمینی گیج شده بود و می‌دانست که با کشتار مردم و زندانی کردن دوباره ایشان، مسئله حل نمی‌شود، تصمیم گرفت امام را از ایران به‌ترکیه تبعید کند. مأموران ساواک به‌خانه ایشان ریختند و مرجع تقلید و رهبر مبارزات ملت را شبانه دستگیر کردند و به تهران آوردند و صبح روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ یکسره از فرودگاه مهرآباد به‌ترکیه فرستادند.

رژیم شاه یازده ماه بعد محل اقامت ایشان را از ترکیه به عراق انتقال داد و به این ترتیب تبعید ایشان در عراق که تا چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به‌طول انجامید آغاز شد.

کاپی تولینوس

یولیوس کاپی تولینوس، از وقایع نگاران رومی است که تاریخ امپراتوری روزگار اکتاویوس اوگوستوس را نوشته است. وی در زمان دیوکلیسین و کنستانتین در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم میلادی می‌زیست. از او آثاری دربارهٔ زندگی آنتونیوس و مارکوس اورلیوس، وروس، پیرتنتاکس، و آلبینوس و غیره در دست است. عبارات او از نظر دستوری نادرست و سبک نگارشش از تکرار و اطناب مخل،خالی نیست. چون شخصیتهایی که دربارهٔ آنان بحث کرده از امپراتوران معاصر شاهنشاهان اشکانی بوده‌اند، از این جهت کتاب او از منابع تاریخ آن سلسله به‌شمار می‌رود. کتاب او را والتون در مجموعهٔ کتابخانهٔ لاتین به فرانسه ترجمه کرده است.

کاترفراکتارها

تکیه‌گاه اصلی قدرت حکومت سلوکیان قشون بود و از نظامیهای مهاجر که غالباً یونانی و مقدونی نبودند ولی به سبک و روش مقدونی‌ها تعلیم و پرورش یافته و از حقوق و امتیازات

سربازان قدیم مقدونی استفاده می‌کردند، تشکیل می‌شد. علاوه بر آن مزدوران و افراد قبایل ایرانی و آسیای صغیر نیز جزو قشون وارد می‌شدند. نیروی اصلی قشون مانند سابق همان پیاده نظام (فالانژ) بود ولی ارزش آن فوق‌العاده بود و امتیازاتی داشت. در بین سوارکاران «کاترفر اکتارها» که سوار و اسب با زره و جوشن محافظت می‌شد، بیش از همه شهرت و اهمیت داشتند. با متداول شدن این نوع سواره نظام بعضی از روشهای معمول آن زمان در جنگ تغییر کرد و علاوه بر پیاده‌نظام و سواره‌نظام، عده‌ای فیل و عراده‌های جنگی و انواع قسمتهای حفاظی و استحکاماتی و همچنین نیروی کمکی جزو قشون بودند. در تمام کشور ساخلوهایی وجود داشت و دسته‌های مخصوص به خدمات مرزی اشتغال داشتند.

کاث: ← آل عراق

کاخ اردشیر بابکان

از زیباترین ابنیهٔ دوران ساسانی در خارج شهر فیروزآباد فارس است. بنای این کاخ شامل چند ایوان با سقف هلالی و تعدادی اتاق با سقفهای گنبدی و صحن می‌باشد. این کاخ به شکل مربع مستطیل و به درازای ۱۴۰ متر و پهنای ۵۵ متر بوده است.

دو نقش برجسته در کرانه راست رودخانه تنگ آب فیروزآباد از زمان اردشیر ساسانی باقی مانده است. این حجاری شامل مناظر جنگ و پیروزی اردشیر و فرزندش شاپور و سربازی را بر دشمنان نشان می‌دهد.

کاخ چهل ستون

این کاخ در وسط باغی به همین نام در اصفهان قرار دارد. تالار آیینه و تزیینات آیینه‌کاری و مجالس نقاشی به استثنای دو تابلوی معروف جنگ چالدران و کرنال که از الحاقات بعد از

صفویه است. از اقدامات دورهٔ صفویه می‌باشد. دربارهٔ نام این کاخ که به چهل ستون معروف است دو روایت وجود دارد یکی آنکه تالار این کاخ دارای ۲۰ ستون می‌باشد ولی در ایران تعدد و کثرت را بیشتر به عدد ۴۰ بیان می‌کنند؛ دیگر آنکه انعکاس ۲۰ عدد ستون در استخر مقابل آن موجب شد که مفهوم چهل ستون پیدا کند.

کاخ خلفی

کوشک خلفی، از کاخهای زرنگ بود که در تاریخ سیستان، کوشهٔ خلفی نوشته شده است. خلفی بایستی منسوب به امیرخلف، پادشاه نامدار این سامان باشد که در ۳۵۲ هـ. ق. (۹۶۳ م.) پدرش ابوجعفر در همین کاخ به‌قتل رسید.

کاخ خورشید

بنای سلطنتی نادرشاه است که اختصاصاً برای خود و خانواده‌اش تدارک دیده است. ساختمان آن در وسط باغ بزرگی قرار دارد و سابقاً در اطراف باغ، چهارباغ وجود داشته است.

احتمالاً این همان بنایی است که به‌عنوان مقبرهٔ نادر ذکر می‌کنند. تاریخ این بنا را در میان سالهای ۱۱۵۵ تا ۱۱۶۰ هـ. ق. می‌دانند.

کاخ داریوش

آثاری که در شوش به دست آمده است کاخ سلطنتی داریوش را نشان می‌دهد. از آثار به دست آمده چنین برمی‌آید که این کاخهای سلطنتی دارای وسعت و عظمت خارق‌العاده‌ای بوده است. سبک معماری آنها نه تنها در عهد خود شگفت‌انگیز و جالب بوده، بلکه هنوز هم بعد از گذشت چندین قرن، جزو اسرار و شگفتی‌های دانش بشری است.

کاخ ساسانی

این بنا به مساحت ۹ کیلومتری

جنوب غربی سروستان واقع شده و بنای معظمی از سنگ و گچ می‌باشد و ایوانها و دهلیزهای متعدد دارد وَگویند از آثار بهرام گور یا بهرام پنجم ساسانی است که به‌وسیله مهرنرسی وزیر معروف او که وزارت یزدگرد اول و یزدگرد دوم را نیز داشت ساخته شده است. از سال ۱۳۳۵ شمسی تعمیرات مفصل و اساسی در این بنا به عمل آمده است.

کاخ گلستان

مجموعه کاخهای سلطنتی قاجاریه در مشرق کاخ تخت مرمر که در روزگار ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه برافراشته شده در باغ گلستان قرار دارد.

در ۱۲۶۸ به‌دستور ناصرالدین‌شاه باغ گلستان را از سوی خاور گسترش دادند و کاخهای جانب شمالی آن پیش از کاخهای دیگر احداث گشت. و در پشت این کاخها یعنی در شمال آنها عمارت خوابگاه (محل فعلی حوزه وزارت دارایی) و ساختمانهای اندرون و سر در باب همایون قرار داشت که همه آنها هنگام ساختمان وزارت دارایی از میان رفت... سر در بسیار عالی و زیبایی به‌نام باب همایون که مدخل اصل کاخهای سلطنتی بود، در شمال آنها قرار داشت و در انتهای جنوبی خیابانی هم‌اکنون باقی است. این خیابان و سر در مزبور از آثار میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود و در سالهای اول سلطنت ناصرالدین‌شاه ایجاد شد. تالار موزه و تالار آیینه و تالار سفره‌خانه و تالار برلیان و عمارت نوساز ویژه پذیرایی رؤسای کشورهای خارجی به‌ترتیب از مغرب به‌مشرق در ضلع شمالی باغ گلستان واقع شده و مدخلی از شمال دارد که با محوطهٔ فعلی حوزه وزارت دارایی ارتباط پیدا می‌کند (تالار موزه سلطنتی را در ۱۲۹۶ هـ. ق. به‌صورت فعلی ایجاد کردند).

در جانب مشرق باغ گلستان کاخ شمس‌العماره قرار دارد که مشتمل بر

عمارت پنج اشکوبه است و در ۱۲۸۴ ه. ق. بـــه‌وسیله دوســـتعلیخان مـعیرالـممالک سـاخته شـده است و گچ‌بریها و آینه‌کاریهای ظریف در آن به‌کار رفته که مدتها محل ادارات بیوتات و کتابخانه سلطنتی بود. سر در مجاور شـمس‌العـماره از طـرف خـیابان ناصرخسرو باب عـالی نـام دارد و آن را در ۱۲۸۱ ایـجاد کـردند و مشتمل بـر آیـینه‌کاریهای مـمتاز و تـصاویر عـالی مـحمدشاه و نـاصرالدیـن‌شاه کـار کمال‌الملک زینت‌بخش تالار فوقانی بود که از میان رفته است.

در جـانب جـنوب بـاغ گـلستان عـمارت بـادگیر قـرار دارد کـه در دوره پهلوی محل هیئت وزیران بود و سالهای دراز هـم‌حوزه وزارت دارایـی و وزارت راه بـود و ضـمن اصـلاحات فـراوان سالهای ۱۳۵۰ خورشیدی مورد استفاده کـتابخانه کـاخ گـلستان کـه در عـمارت شـمس‌العـماره مستقر شـده بـود قـرار گرفت و در حال حاضر از بـهترین آثـار تاریخی مجموعهٔ کـاخ گـلستان بـه‌شمار می‌رود و به‌واسطه بادگیرهای کاشی زیبا جلوه مخصوصی دارد و تالار بـزرگ آن مزین به‌نقاشیها و گچ‌بری و آیـینه‌کـاری مـــمتاز دوران نـاصرالدیـن‌شاه است. درهای منبت عالی هم در این کاخ به‌کار برده‌اند.

تالار عـاج در جـانب جـنوب کـاخ گلستان قرار گرفته بود.

کاخ ابیض از ساختمانهای روزگـار مـظفرالدیـن شـاه در ضـلع غـربی بـاغ گـلستان قـرار گـرفته تـابلوهای نـقاشی مـختلف ایـرانـی و اروپـایی و تـصاویر شـــاهان قـــاجار و ســـلاطین مـعاصر مـــظفرالدیـــن‌شاه درون آن را زیـــنت مـــی‌دهد و در سـالهای اخـیر تـعمیرات اساسی شد و موزه مردم‌شناسی در آنجا دایر است.

کاداش: ← جنگ کاداش

کادوسیها

پاره‌ای از محققین گـیلها را بـا قـوم

کـــادوسیها از یک تـیره مـی‌شناسند. بارتولد در این باره مـی‌نویسد: در عـهد قدیم سکنه گیلان را کادوسیان تشکـیل مـی‌دادنـد کـه در قـید اطاعت دولت هخامنشی نـبودند. در ادامـه مـی‌نویسد همین قوم و یا قسمتی از آن را گیل هـم نامیدند.

کادوسیها در ارتفاعات کـوهستانی بـخش غـربی و در قسـمتهای جـلگه‌ای گیلان می‌زیستند. کادوسیها مانند گیلها، از نـفوذ قـبایل آریـایی در مـیان خـود جـلوگیری کـرده و آن را دچـار کـندی ساختند و بعدها مانع نـفوذ اعـراب نـیز شدند و سالها با استقلال می‌زیستند.

کارکالا

در زمـان اردوان پـنجم در ۲۱۶ م. آخرین پادشاه اشکانی، امپراتور جـدید روم «کارکالا» برای تسخیر ایران به فکر حـیله‌ای عـجیب افـتاد. او، سـفیری بـا هدایای بسیار به نزد اردوان روان داشت و به بهانهٔ اتحاد بین روم و پارت، دختر شاه اشکانی را خواستگاری کرد. اردوان بر اثر اصرار او راضی شد که دخترش را بــه او بـدهد بـه شـرط آنکـه امـپراتـور خودش بیاید و زنش را ببرد. کـارکالا بـا سپاهی عظیم به ایران رهسپار شد. همه جا مورد استقبال واقع شد تا به نزدیک تیسفون رسید، ولی همین که اردوان بـا سردارانش برای استقبال به نزد او رفت، رومیان مسلحی که در کـمین بـودند بـه اشارهٔ کارکالا به آنان حمله کردند و تنها اردوان توانست از این مهلکه جان به در برد.

کـارکالا پس از کشـتار و غـارت از ایران بازگشت و در سر راه خود بـه هـر کجا که می‌رسید شهرها و دهکـده‌ها را غارت کرده، آتش مـی‌زد. از دشـمنی و کینه‌ای که با اشکانیان داشت در ولایت آدیابن که مقبرهٔ شاهان اشکانی در آنجا بود، استخوان مردگان را از گورها بیرون آورده بسوزانید. بـا ایـن هـمه بـدکاری، کارکالا نتوانست به آرزوی خود برسد و سرانـجام در ۲۱۷ م. بـه دست یکـی از

سربازان خود کشته شد.

کارخمیش

شهر مهم امپراتوری بابل در کنار فرات و محل تلاقی راههای کاروانی. هیتی‌ها از زمان مورسیل اول بر آن مسلط شده بودند و پس از آن شهر به دست آشوریان افتاده بود.

کارنامهٔ اردشیر بابکان

این کتاب که احتمالاً در اواخر دورهٔ ساسانی براساس روایتهای کهن‌تری در فارس نوشته شده، تاریخی است آمیخته با افسانه دربارهٔ اردشیر (؟تا۲۴۲م.) نخستین پادشاه ساسانی و در حقیقت باید آن را نوعی رُمان تاریخی به شمار آورد. در آغاز، شرح مختصری دربارهٔ وضع ایران پس از حملهٔ اسکندر و حکومت ملوک‌الطوایفی اشکانیان آمده است.

ارتخشیر پاپکان

نام رسالهٔ معروفی است به پهلوی و آن سرگذشت اردشیر بابکان است.

کارنامهٔ اردشیر بابکان بازماندهٔ یکی از کهنترین متنهای پهلوی است که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران، هنوز در دست مانده است. داستان مزبور یک قطعهٔ ادبی شیرین است که حکایت از گزارش دورهٔ پادشاهی پرگیر و دار اردشیر می‌نماید و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای به رشتهٔ نگارش درآمده است. این کارنامه از ادبیات اصیل دورهٔ ساسانی به شمار می‌رود و قطعاً بعد از سقوط یزدگرد و یا دورهٔ اسلامی تنظیم نشده است.

کارنامهٔ انوشروان

ابن ندیم از زمرهٔ کتابهای ترجمه شده از پهلوی به عربی که موضوع آنها شرح زندگانی (= سیَر) و داستانهای واقعی (اَسمارالصحیحه) است، از کتابی به نام الکارنامج فی سیرة انوشروان نام برده، امّا مترجم آن را ذکر نکرده است. همین نویسنده، در جایی دیگر، از کتابی

به نام سیرة انوشروان، که ابن مقفع آن را به عربی برگردانیده و ابّان لاحقی آن را به شعر عربی درآورده بود، یاد کرده است. احتمال می‌رود که هر دو کتاب یکی بوده و عنوان دوم خلاصه شدهٔ عنوان اوّل باشد. بنابراین، مترجم کارنامج نیز به احتمال قوی همان ابن مقفع بوده است. متن پهلوی این رساله در دست نیست، اما ترجمهٔ عربی آن را ابن مسکویه با عنوان «ذکر قطعة من سیرة انوشروان و سیاساته» نقل کرده است. متن منقول ابن مسکویه با این جمله آغاز می‌گردد: «در آنچه انوشروان دربارهٔ زندگی خویش نوشته است، خواندم». این رساله، که مطالب آن به روایت اوّل شخص یعنی خود انوشیروان نقل شده، دارای دوازده بخش یا فصل است که هر کدام با جملهٔ «و قال انوشروان» آغاز می‌گردد. کارنامهٔ انوشروان را باید سرگذشت نامهٔ سیاسی این شاه به شمار آورد.

کارنتای

معلم اتریشی معدن‌شناسی در مدرسهٔ دارالفنون در زمان امیرکبیر.

کاروک بَذ

به رئیس کارگران سلطنتی در عهد ساسانیان گفته می‌شد.

کاره

سلسله‌ای از پادشاهان عصر دیادوخ‌ها یعنی خلفای اسکندر، که در مملکت اصلی هخامنشیان یعنی فارس نفوذی یافته و تا زمان اشکانیان حکمرانی می‌کردند و چندان نفوذ و استقلال داشتند که به نام خود سکه می‌زدند.

کاره: ← جنگ کاره

کاره (حران)

از شهرهای مستحکم خسروئن و

در مسافت ۴۰ کیلومتری جنوب اورفه امروزه واقع و به‌واسطه شکست کراسوس و نابود شدن لژیونهای رومی به‌دست سورنا سپهسالار دولت اشکانی در ۵۳ قبل از میلاد و شکست گالریوس به‌دست نرسی هفتمین پادشاه ساسانی در ۲۹۶ میلادی. اسم این شهر در تاریخ معروف شده است.

کاری (Carie)

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی که از طرف مغرب و جنوب محدود به دریا بود. اهالی این ایالت نخست در جزایر دریای اژه نشیمن داشتند و بر اثر نزاع با یونانی‌ها به آسیای صغیر مهاجرت کردند. رود مناندر نواحی آن را مشروب می‌کرد و مرزمیان لیدی و کاری در نزدیکی میلت به دریا می‌ریخت. شهرهای بزرگ آن عبارتند از: هالی‌کارناس که مهاجرنشین یونانی و قبل از تصرف ایران مقر سلطنت پادشاهان کاری بود. هرودوت مورخ مشهور یونانی از مردم این شهر بود. شهرهای معروف دیگر آن کنوس نزدیک مصب رودکال‌بیس بود که به بدی و ناسازگاری هوا شهرت داشت و ساکنان آن را مردگان متحرک می‌نامیدند. دیگر گنید که مولد مورخ مشهور کتزیاس است و تندیسه ملکه زیبایی ونوس از شاهکارهای مجسمه‌ساز مشهور یونان قدیم پراکستیل که در حدود ۳۹۰ ق. م. می‌زیست، در یکی از معابد آن شهر قرار داشت. این شهر را دو بندر مهم بود یکی میلت، مسقط‌الرأس طالس فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی و دیگر مئونت و شهر دیگر آن استراتونیسه است که دارای دو بندر مهم بود وآثار این شهر در محلی که امروز ترکها آن را اسکی شهر (شهر قدیم) می‌نامند یافت می‌شود. جزیرهٔ ردس زادگاه بقراط پزشک معروف یونانی از توابع این ایالت بود. مردم کاری اغلب بازرگان بودند و نیز به علم و صنعت ذوق مفرطی داشتند.

کازیک

مکان تاریخی در قفقاز که در آن آثار هخامنشی کشف گردیده است.

کاژرپلو

معلم ایتالیایی نقاشی در دارالفنون عهد امیرکبیر.

کاساندان

مادر کمبوجیه، همسر کوروش.

کاسپیان

قبایل غیر آریایی که در ناحیهٔ قزوین و گیلان می‌زیسته‌اند. دریای کاسپیان (خزر) و قزوین از ایشان نام یافته است. نام تحقیرآمیز آماردها (مارد) نیز از سوی همسایگان آریایی به آنها اطلاق می‌شد که آنان را به ماردها معروف ساخت.

کاسپین: ← **دریای خزر**

کاسی

کاسوها یا کاسی‌ها مردمی بودند آسیایی‌نژاد که در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم ق.م. در کوههای کردستان (زاگرس) نزدیک کرمانشاه کنونی یا در طرف شمال عیلام می‌زیستند و ظاهراً مسکن اصلی ایشان در نواحی جنوب غربی



نقش مهر استوانه، دوره کاسیان

دریای خزر بود. این قوم مملکت بابل را تسخیر و سلسله‌ای تأسیس کردند که از ۱۷۶۰ تا ۱۱۸۵ ق.م. سلطنت داشتند. عیلامیها به این قوم کوسی و آشوریان آنان را به نام کاشو می‌شناختند. سرسلسلهٔ ایشان در بابل پادشاهی به نام گانداش بود. کاسی‌ها طرز اهلی کردن اسب را به مردم بین‌النهرین آموختند. در ۱۱۸۵ ق.م. به کوهستانهای خود در لرستان و کردستان بازگشتند و در تمام دورهٔ تسلط خود به هیچ وجه با مردم بومی بین‌النهرین نیامیختند. خدای بزرگ آنان کاشو بود و خدای دیگر به نام «شوریاش» و «ماروتاش» مورد پرستش آنان بود.

کاسیک

کاسیک، نام یکی از رودخانه‌های بزرگ ایران‌زمین است که در بندهشن فصل ۲۰ بند ۷ آمده است. در بند ۳۰ از همین فصل چنین آمده، رود کاسک kasak از دره‌ای از شهرستان توس می‌آید و در آنجا به‌نام کسپ kasp معروف است.

کاشان

از شمال محدود است به کویر و از جنوب به اصفهان و از مغرب به محلات. قسمت غربی و جنوبی آن کوهستانی و مهمترین کوههای آن قهرود و در جنوب کرکس کوه است.

کاشان در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد: کویر مرکزی ایران باقی مانده‌ای از دریاچه بزرگی است که در قدیم وجود داشته. ناحیهٔ کاشان در کنار همین کویر واقع است. پس از فرو نشستن آب دریاچهٔ مرکزی در اطراف آن جلگه‌های کوچک و حاصلخیزی تشکیل شد و مردمی در آنجا سکونت کردند. تدریجاً آب دریاچهٔ مرکزی، خشک و ساکنان مجبورَ شدند نواحی آب‌خیز مانند اطراف فین را برای سکونت خود انتخاب نمایند. در همین تاریخ است که تپه‌های شمالی سیالک مورد سکونت

قرار گرفت. شغل مردم در این زمان زراعت و شکار حیوانات بود. آنها خانه خود را به شکل کلبه‌های چوبین می‌ساختند. حیوانات شکاریشان شیر و پلنگ بود و حیوانات اهلی به ویژه بز و گوسفند را تربیت می‌کردند. در اواسط هزارهٔ چهارم قبل از میلاد به وجود مس نیز آگاهی پیدا کردند. کم‌کم خانه‌های گلی برای خود ساختند و تشکیل قریه یا شهرها و خانه‌های کوچک دادند. در دوره‌های بعد دیوارهای خشتی معمول گردید و کوزه‌گری اختراع شد. وجود صدفهای دریایی خلیج فارس و بعضی سنگهای رنگین بویژه اطراف مشهد مانند لاجورد در اینجا ثابت می‌نماید که این مردم با نواحی مزبور یا ناحیه‌های دورتر رفت و آمد و ارتباط داشتند. به این ترتیب مردم آن روبه ترقی می‌رفتند و معلوم نیست به چه علت ناگهان تپهٔ شمالی سیالک را ترک و در جنوب آن مسکن اختیار کردند. به هر حال یک قشر خاکستری روی تمام این طبقات را فرا گرفته و تا مدتی این نواحی متروک بوده ولی مجدداً بقیهٔ ساکنان سیالک زندگی را از سر گرفته و دورهٔ دوم تمدن سیالک را تشکیل دادند. در این دوره جدید ظروف سفالین، شباهت زیادی به ظروف شوش در دورهٔ اول دارد. در اواخر دورهٔ چهارم ناحیه سیالک مورد هجوم اقوام و قبایل غربی واقع شده و در صنعت و تمدن آن تغییرات بزرگی حاصل شد و استقلال صنعتی خود را از دست داد و زیر نفوذ صنعت و تمدن عیلام قرار گرفت که تقریباً تاریخ آن را می‌توان در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد دانست. دکتر گیرشمن تاریخ ابتدای تمدن سیالک را تا اواخر هزارهٔ پنجم قبل از میلاد بالا برده است.

کاشانی: ← **آیت‌الله کاشانی**

کاشانی ـ مصطفی: ← **آیت‌الله کاشانی**

کاشو

ربالنوع کاسیان ــ ظاهراً خدای قبیله و نیای آنها بوده است.

کاظم‌خان قراجه‌داغی

از امرای دولت زندیه قرن دوازدهم ه. ق. وی در دورهٔ نادرشاه داروغهٔ دفترخانه بود، و سپس مورد سوءظن نادر واقع، و به امر او کور شد. بعد از نادرشاه، وی در قراجه‌داغ داعیهٔ خودسری یافت، و هم او بود که امیر اصلان‌خان را دستگیر کرد، و نزد ابراهیم شاه افشار فرستاد. وی چندی با آزادخان افغان دشمنی داشت. عاقبت با او از در صلح درآمد، و به حکومت خویش در قراجه‌داغ پرداخت. در هنگام استیلای کریمخان زند، کاظم‌خان نیز به اردوی خان زند پیوست، و جزو ملازمان او شد.

کاکویه

ابوجعفر دشمن زیار پسر خال مادر مجدالدولهٔ دیلمی بوده و از این سبب به ابن «کاکویه» مشهور است. دانشمند مشهور، ابوعلی سینا در خدمت علاءالدوله بود. کتب این دانشمند به‌دست لشکر ابوسهل افتاد و به غزنه فرستاده شد. این کتب در فتنهٔ حسین‌بن غوری در غزنه طعمهٔ حریق گردید. علاءالدوله با آن اوضاع و احوال دست از اصفهان و متصرفات خود برنداشت تا اینکه در سال ۴۳۳ وفات نمود و ظهیرالدین ابومنصور فرامرز جای او را در اصفهان گرفت. نفوذ این خانواده در حدود اصفهان، همدان و نهاوند تا سال ۴۳۳ ه. ق. ادامه داشت.

کاکیل و کاوکیل

این هر دو به ترتیب به معنی شب و روز شانزدهم دیماه‌اند و به نظر می‌رسد جزء اول آن لفظ گاو باشد. اصل این جشن منسوب به افسانه فریدون پادشاه داستانی است.

کالاتوس

کلاه استوانه‌ای شکلی که در زمان هخامنشی بر سر می‌گذاشتند.

کالح = کالاه

شهر باستانی آشور، جنوب نینوا، جنوب موصل کنونی در عراق. این شهر که نامش در تورات، کالح ذکر شده همان شهر باستانی نمرود است، که از نمرود معروف نام گرفته است. رونق و شهرت کالح از زمانی است که آسورنصیر پال سوم، این محل را پایتخت خود قرار داد. (حدود ۸۸۰ ق.م.)، در حفریاتی که از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی در اینجا به عمل آمده نقوش برجسته عاجکاریها، و حجاریهای جالبی به دست آمد، و نیز، کاخهای آسور نصیرپال سوم کشف شده است. حتی پس از آنکه نینوا پایتخت سیاسی شد، کالح از مقرهای سلطنتی بود. مجسمهٔ سیاه معروف شلمنصر سوم را در کالح کشف کردند.

کالیاس ــ قرارداد صلح

پس از قتل خشایارشا توسط اردوان عموی او و فرمانده‌گارد محافظش، جوانترین پسرش اردشیر با برنامه‌ریزی اردوان به تخت سلطنت نشست. یونانیان او را «آرتاکسرکسس لونگی مانوس (Artaxerxes longi manus) یعنی «اردشیر درازدست» لقب داده‌اند. در ابتدای روی کار آمدن او «ویشتاسپ» (Vištaspa) پسر دوّم خشایارشا با مردم باختر همدست شد و مدّعی سلطنت گردید. اردوان پس از قتل داریوش پسر بزرگ خشایارشا، چون ویشتاسپ والی باختر بود و در پایتخت نبود، اردشیر را بر تخت شاهی نشاند. اردشیر طی دو جنگ بر برادر خود ویشتاسپ پیروز شد و ویشتاسپ در سال ۴۶۲ ق.م. بکلّی ناپدید گردید. در این گیرودار سرزمین‌های زیر سلطهٔ ایران، آرامش زمان داریوش و اوائل دورهٔ خشایارشا را

حفظ نکرده و سر از متابعت دولت ایران برتافتند، از جمله شخصی به‌نام ایناروس (Inaros) که اصالت لیبیایی (Lybien) داشت در مصر قیام کرد و سپاهیان ایران در ممفیس مصر را به محاصره خویش در آوردند و هخامنش پسر داریوش و برادر خشایارشا که آنزمان والی مصر بود، به دست ایناروس کشته شد. روایت است که در این پیشرفت ایناروس و قتل هخامنش یونانیان دست داشته‌اند و از طریق سپاه دریایی خود به ایناروس و دیگر شورشیان مصر کمک می‌رساندند. اردشیر بغابیش (بگابوخش، بغابوخش) که شوهر خواهر اردشیر و داماد خشایارشا و فرمانده یکی از ارکان نظامی سپاه اردشیر بود از سوی پادشاه مأمور گردید تا با ایناروس مصاف کند و این جنگ با پیروزی سپاه ایران به پایان رسید. زمان این جنگ تا تأمین آرامش در مصر را از سال ۴۶۰ تا ۴۷۴ پیش از میلاد نوشته‌اند. در روند این پیکار، به موجب برخی روایات، نخست یونانیان و مصریها موفق بودند ولی بعد ایرانیان یکی از شعب رود نیل را خشکانده و کشتیهای یونانی را به دست خود یونانیان نابود کردند (تا به دست ایرانیان نیفتند). ایرانیان با این پیروزی، آتنی‌ها را که از جهت اوضاع داخلی سرزمین خود نگران بودند، وادار به صلح کردند. آتنی‌ها از پیشرفت خود در قبرس استفاده کرده و کالیاس (کال لیاس ـ Kallias) نماینده خود را به دربار ایران فرستادند و قرار شد یونانیانی که اعضاء اتّحادیه دلوس (Delos) بودند، در امور داخلی خود کاملاً خود مختار شوند. گفتنی است که این اتّحادیه را آتن به رهبری تمیستوکل تأسیس کرده بود و آن هم در حین جنگ خشایارشا با آتن. به موجب این پیمان آشتی که به «صلح کالیاس» معروف است، قرار شد فقط کشتیهای تجارتی ایران به بنادر یونان بروند.

از دیدگاه پژوهشگران و

کارشناسان مسائل نظامی تاریخ جهان باستان، این صلح به زیان ایرانیان و بسیار موهن ارزیابی شده است. به موجب این پیمان صلح، یونانیان در این زمان از جزیره قبرس (Kyprus/zyperm) صرف‌نظر کردند. پیشرفت و پیروزی چشمگیر و برق‌آسای سپاه ایران در مصر در برابر سپاه ایناروس و لشکر بی‌شمار یونانی، نشان داد که هخامنشیان پس از داریوش از کفایت و تدبیر سیاسی لازم برخوردار نبودند، وگرنه چنین صلحی را نمی‌پذیرفتند. اگر اردشیر از ارادهٔ سیاسی محکمی برخوردار می‌بود، می‌توانست در آسیای صغیر نیز یونانیان را از پای درآورد. این صلح به صلح کیمون (Kimon) نیز معروف است. کیمون فرمانده لشکر آتن در قبرس و پسر میلیتیاد سردار اسپارتی در جنگ با خشایارشا بود. پاره‌ای از پژوهشگران بر این باورند که معاهده کالیاس (صلح کیمون) به امضاء اردشیر نرسیده است. پس از این واقعه نزدیکان اردشیر نیز بر او یاغی شده و نافرمانی آغاز کردند. آنگونه که روایت شده است، بغابیش (بگابوخش) سپهسالار اردشیر بر شوهر خواهرش که ولایت شامات را به‌عهده داشت یاغی شد و پس از دو جنگ که به پیروزی او انجامید، پیمان صلحی را با دربار اردشیر منعقد کرد و اردشیر از گناه او صرف‌نظر کرده و از اعدام او درگذشت. اردشیر به روایتی در سال ۴۲۴ پیش از میلاد درگذشت.

کالینیکوس: ← سلوکوس دوم

کامرون (Cameron)

آشورشناس و تاریخ‌نویس آمریکایی از دانشگاه میشیگان.

کاوه

دیگر از خاندان‌های معروف پهلوانی ایران، خاندان کاوه است که افراد آن در شاهنامه، عبارت از: کاوه و

پسرانش قارون و قباد است. وی چون از ستم ضحاک به ستوه آمد، چرمی را که بر شیوهٔ آهنگران هنگام کار بر پیش می‌بست بر سر نیزه کرد و مردم را به یاری خویش خواند، و فریدون را به شاهی نشانید، و بیداد ضحاک را پایان بخشید.

کاوه یکی از پهلوانان داستانی است که داستان او ظاهراً در دورهٔ اشکانی یا ساسانی ابداع شده است و علت این ابداع وجود درفش معروف کاویانی بوده است. از داستان کاوه در اوستا اثری نیست؛ و در اوستا از درفشی به‌نام گائوش درفشه Gaush Drafsha ذکر شده، که می‌توان آن را درفش گاو یا گاو درفش معنا کرد. در میان آسوریها بیرقی با صورت گاو وجود داشت و ظاهراً سپاه ایران در روزگار هخامنشی نیز درفشی به همین شکل داشته است، و ممکن است، ذکر این اصطلاح در اوستا موجب پدید آمدن داستان کاوه شده باشد.

کبتاول

نگهبان شب.

کمبوجیه

کوروش از همسر خود «کاساندان» دو پسر داشت: یکی را «کمبوجیه» می‌خواندند، که حکومت بابل را داشت و در زمان غیبت کوروش از ایران نیابت سلطنت به عهدهٔ او محول شده بود، و دیگری «سمرویز» بود، که داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون او را «بردیا» نوشته است و وی حکومت خوارزم و باختر پارت و کرمان را داشت. از آنجا که مردم، بردیا را دوست می‌داشتند کمبوجیه بر او حسد برده قبل از عزیمت خود به مصر، در نهان او را کشت.

راجع به این ماجرا، که برای ایران بسیار گران تمام شد، مورخین یونانی روایاتی ذکر کرده‌اند که اکثر آنها با سند رسمی کتیبه بیستون مخالفت دارد.

موافق مفاد کتیبهٔ بیستون، ستون



کمبوجیه، گئومات، داریوش

یک، بند دهم و یازدهم «بردیا» قبل از عزیمت کمبوجیه به مصر کشته شد، و باید دانست که این ماجرا در پنهان، رخ داد و جز سه تن از محارم شاه «آرتاسیر اس‌بغ‌پت» و «پادشاه آریا» و «یکسابات» کس دیگری از آن باخبر نگردید.

کمبوجیه سه سال پس از مرگ پدر، به مطیع کردن ایالات پرداخت و در سال ۵۲۶ ق.م. عازم تسخیر مصر شد.

هرودوت جهت این لشکرکشی را چنین می‌نویسد: که کمبوجیه سفیری به مصر فرستاد تا دختر «آمازیس» پادشاه مصر را خواستگاری کند و این بر اثر اغوای یک فرد مصری مقیم دربار ایران بود.

آمازیس چون از قدرت کمبوجیه

بیمناک بود، نمی‌دانست در برابر خواسته شاه ایران چه کند، سرانجام «نی نیس» دختر «آپری یس» پادشاه سابق مصر را به اسم دختر خود، به دربار کمبوجیه فرستاد. دختر پس از مدتی که در دربار کمبوجیه بود ماجرا را فاش ساخت و اظهارات دختر مصری موجب خشم شاه شد و تصمیم به لشکرکشی به مصر را گرفت. چون در منازل میان راه آب نبود، با پادشاه عرب مذاکره کرد و او قبول نمود که راه بی‌خطر برای شاه ایران تهیه کند و پس از عقد قرارداد، پادشاه اعراب مشکهای زیادی از پوست شتر به آب انباشته بار شتران کرد و به کویر رفت و منتظر لشکر کمبوجیه شد.

لشکریان کمبوجیه از غزه که در ساحل دریای مغرب واقع است، داخل کویر شده در مدت سه روز آن را با کمک اعراب پیمودند.

از بخت خوش کمبوجیه، مقارن این احوال، آمازیس که مرد مدبر وفعالی بود، فوت کرده «پستالتیک سوم» جانشین او شد که مرد زیرکی نبود.

سپاهیان ایران از کویر گذشته به «پلوزیرا» که بر مصب اول شعبهٔ نیل از طرف مشرق واقع بود رسیدند، و با سپاهیان مصر در نبرد شدند و آنان را به سختی در هم شکستند.

مصریها پس از این شکست با کمال بی‌نظمی فرار کرده به پایتخت مصر پناه بردند. در این هنگام کمبوجیه در کشتی «لی‌تی‌لی‌نی» رسولی از پارسیها فرستاد تا مصریها را دعوت به تسلیم شدن کند، ولی وقتی مصریها کشتی را دیدند، هجوم آورده و آن را شکستند و مردانی را که در کشتی بودند به قتل رساندند.

پس از این واقعه مصریها محاصره شده به زودی تسلیم گشتند (۲۵ ق.م.).

پس از آن کمبوجیه قصد ممالک مجاور را نمود؛ اول لیبیا تسلیم شد و سپس اَهالی سیرن و برقه نیز مانند آنها رفتار کردند. (سیرن از مستملکات یونانی در افریقا بود). کمبوجیه به عزم مملکت ناپاتا (شاید بتوان آن را سودان

کنونی دانست) و اتیوپی (حبشهٔ امروز) حرکت کرد. در این سفر قشون پارِسی مقداری از رود نیل را پیمود ولیکن پس از اینکه داخل صحرای بی‌آب و علف شد از جهت آذوقه در عسرت افتاد و بالاخره کمبوجیه پس از دادن تلفات زیاد مجبور شد به مصر مراجعه کند.

کمبوجیه در ۵۲۲ ق.م. از مصر به طرف ایران رهسپار شد و در شام شنید که مغی از اهل ماد خود را «بردیا» پسر کوروش برادر کمبوجیه خوانده و به تخت نشسته است و مردم هم به جانب او رفته‌اند.

کمبوجیه که می‌دانست بردیا را کشته است و این شخص به دروغ خود را برادر او معرفی کرده بر سر دوراهی قرار گرفت و چون به هیچ وجه نمی‌توانست این مطلب را اظهار کند، در حال تأثر در شام خود را زخمی کرد که از آن درگذشت ولی قبل از مرگ این را به بزرگان خود که در مصر همراه او بودند ابراز نمود (فوت ۵۲۳ ق.م.).

کمبوجیه دوم

پسر کوروش دوم.

کمبوجیه سوم

فاتح مصر، نام او را کمبوزیه، کنبوت، کمبات و قمبوزس خوانده‌اند. وی پسر کوروش و برادر «بردیا» بود.

کبودان، کبودان دریا

همان دریاچهٔ ارمیه (چیچست) است. در حدود العام آمده: «و اما اندر دریای ارمیه یک جزیره است و بر او دهی است که آن را کبودان خوانند. جایی با نعمت است و مردم بسیار».

کتاب اندرزگر

اندرزگر پسر زادان فرّخ که از او در تاریخ الحکماء ابن قفطی و کتاب احکام نجوم قطرانی یاد شده است. کتابی درموالید تألیف کرده و در آن فضایل تصنیف والنس رومی راکه پیش از این از

او یاد شد، ستوده بوده است. وی احتمالاً از منجّمان ایرانی اواخر دورهٔ ساسانی (یا اوایل دورهٔ اسلامی) بوده و کتاب موالید او از آثار پهلوی ترجمه شده به عربی است. مندرجات اصلی این سه کتاب اخیر، یونانی بوده است و ایرانیان بر آنها مطالبی افزوده‌اند.

کتابچه

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۸۷ ه. ق. فرمانی صادر نمود معروف به «کتابچه» یا «دستورالعمل دیوان عدلیه اعظم» که در آن تکلیف وزارتخانه نسبت به عدلیه و نیز تکلیف دادگستری نسبت به حکام و طرز اجرای کاپیتولاسیون معین گشت.

کتابخانهٔ استخر

از کتابخانه‌های بزرگ هخامنشی بود که نسخهٔ کامل اوستا، در لشکرکشی اسکندر، در آتش سوزی آنجا از میان رفت.

کتر

دشتی واقع در چهار فرسنگی بلخ. جنگ کتر که به‌نام همین دشت معروف شد، یکی از وقایع بسیار مهم تاریخ غزنویان است که سپاه خانیان به‌سختی شکست خورده و خطر آنان تا زمان سلاجقه از جانب خراسان به‌طور کلی برطرف شد.

کتزیاس

مورخ و طبیب دربار داریوش دوم و اردشیر دوم به مدت ۱۷ سال بود. وی جاهایی را از نوشته‌های هرودوت راجع به کوروش بزرگ، کمبوجیه، داریوش و خشایارشا تکذیب کرده است. مهمترین تألیفات او متضمن ۲۳ کتاب بوده: شش کتاب متعلق به تاریخ آسور و ماد، هفت کتاب مربوط به تاریخ ایران (از کوروش بزرگ تا فوت خشایارشا) و ده کتاب آخر دنبالهٔ تاریخ ایران تا ۳۹۸ ق.م. مهمترین و مشهورترین تألیفات وی یکی

«پرسیکا» (تاریخ پارس ــ ایران) و دیگر شرح مختصری دربارهٔ هندوستان به نام «ایندیکا» است.

کتزیفون

تیسفون در نوشته‌های یونانی.

کتک خوتای

کدخدا، خانه خدای، مردخانه، مردخانه‌دار، رئیس خانواده، بزرگ خانواده، نجیب‌زاده، سرور در ایران باستان.

کتک خوتای زن

کدخدازن، زنی که خانه خدا و سرور خانه است در ایران باستان.

کتیبه تچر

داریوش بزرگ برتچر ــ که یکی از کاخهای تخت جمشید است ــ کتیبه‌ای شش سطری حک کرده است تا نشان دهد که تچر را او ساخته است. این کتیبه روایت عیلامی و اکدی هم دارد. شارپ این کتیبه را با الفبای میخی، آوانویسی به الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. کنت آن را با آوانویسی لاتینی و ترجمه انگلیسی آورده است. وی کتیبه تچر را با DPa مشخص کرده است. D حرف اول Darius و P حرف اول Persepolis است. a شمارهٔ این کتیبه از کتیبه‌های داریوش است که در تخت جمشید یافت شده است. کتیبه بر بالای نقش داریوش کنده شده است.

ترجمه کتیبه تچر

[این] داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینها، پسر گشتاسب، هخامنشی [است] که این تچر را کرد.

کتیبه خشایارشا در آپادانا

این کتیبه یک بار بر دیوار پلکان شمالی و یک بار بر دیوار پلکان شرقی آپادانا ــ یکی از کاخهای تخت جمشید ــ حک شده است. این کتیبه در ۳۰ سطر

متن کتیبه تچر با حرف‌نویسی و آوانویسی

1. 𐎭𐎠𐎼𐎹𐎺𐎢𐏁𐏐𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐏐

D^a A R^a Y^a V^a U $\check{S}^a$: X^a $\check{S}^a$ A Y^a θ^a I Y^a :

dārayatwahuš xšāyaθyah

2. 𐎺𐏀𐎼𐎣𐏐𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐏐𐎧𐏁𐎠

V^a Z^a R^a K^a : X^a $\check{S}^a$ A Y^a θ^a I Y^a : X^a $\check{S}^a$ A

wazarkah xšāyaθyah xšā

3. 𐎹𐎰𐎡𐎹𐎠𐎴𐎠𐎶𐏐𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐏐

Y^a θ^a I Y^a A N^a A M^a : X^a $\check{S}^a$ A Y^a θ^a I Y^a :

yaθyānām xšāyaθyah

4. 𐎭𐏃𐎹𐎢𐎴𐎠𐎶𐏐𐎻𐎡𐏁𐎫𐎠𐎿𐎱𐏃𐎹

D^a H^a Y^a U N^a A M^a : V^i I $\check{S}^a$ T^a A S^a P^a H^a Y^a

dahyūnām wištāspahy

5. 𐎠𐏐𐎱𐎢𐏂𐏐𐏃𐎧𐎠𐎶𐎴𐎡𐏁𐎡𐎹𐏐𐏃

A : P^a U $Ç^a$: H^a X^a A M^a N^a I $\check{S}^a$ I Y^a : H^a

ā puçah haxāmanišyah h

6. 𐎹𐏐𐎡𐎶𐎶𐏐𐎫𐎨𐎼𐎶𐏐𐎠𐎤𐎢𐎴𐎢𐏁

Y^a : I M^a M^a : T^a $\check{C}^a$ R^a M^a : A K^u U N^a U $\check{S}^a$.

yah imam tačaram akunauš.

است. کتیبه دیوار پلکان شمالی تنها به فارسی باستان است. کتیبه دیوار پلکان شرقی با ترجمه عیلامی در ۱۸ سطر واکدی در ۱۹ سطر همراه است. شارپ این کتیبه را با الفبای میخی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. کنت آن را با آوانویسی لاتینی آورده و به انگلیسی ترجمه کرده است. او این کتیبه را به XPb مشخص کرده است. X حرف اول Xerxes و P حرف اول Persepolis است. b شمارهٔ این کتیبه از کتیبه‌های خشایارشاست که در تخت جمشید یافت شده است. بارتلمه این کتیبه را با الفبای میخی و آوانویسی با الفبای لاتینی آورده است.

ترجمه کتیبه خشایارشا

خدای بزرگ [است] اهوره‌مزداه، که این بوم را داد (آفرید)، که آن آسمان را داد، که مردم را داد، که شادی داد مردم را، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری.

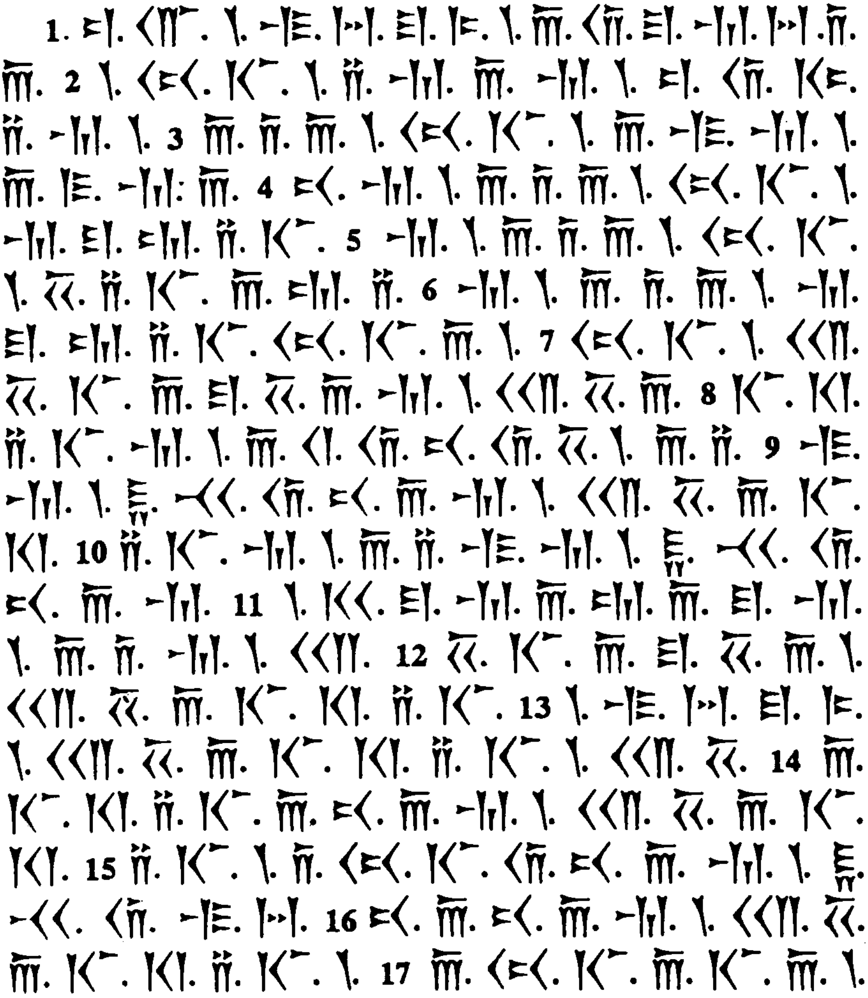
من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی با مردم گونه‌گون، شاه در این بوم بزرگ دراز و پهن، پسر داریوش، هخامنشی[ام].

گوید خشایارشا، شاه بزرگ: آنچه من کردم اینجا و آنچه دورتر [از اینجا] کردم، آن را همه به خواست اهوره‌مزداه کردم. مرا اهوره‌مزدا پاید با خدایان، و شهریاری مرا و آنچه را کردم (ساختم).

کتیبه داریوش بزرگ (کوه بیستون)

کتیبه داریوش ــ که بر ۲۲۵ پایی کوه بیستون حک شده است ــ به سه زبان فارسی باستان و عیلامی و اکدی است. در میان کتیبه‌ها صحنه‌ای بدین شرح قرار دارد:

داریوش در طرف چپ ایستاده و پای چپش بر سینهٔ گوماتهٔ مغ که بر پشت خوابیده است قرار دارد. دو نفر پشت سر داریوش ایستاده‌اند. در برابر داریوش نُه نفر که دستهای آنها از پشت بسته شده و گردن آنها با طنابی به هم



قسمتی از کتیبه خشایارشا

بسته شده است، ایستاده‌اند. این نُه نفر شورشیانی هستند که در ایالات مختلف بر ضد داریوش شورش کرده بودند. در بالای صحنه، تصویر اهوره‌مزدا قرار دارد. داریوش رو به سوی او دارد و دست راست خود را به احترام در برابر آن افراشته نگه داشته است. کتیبه فارسی باستان در زیر صحنه در پنج ستون حک شده است. این پنج ستون به ترتیب ۹۶، ۹۸، ۹۲، ۹۲ و ۳۶ سطر دارد. کتیبه عیلامی دو روایت دارد: روایتی در چهار ستون در طرف راست صحنه و روایتی در سه ستون در طرف چپ کتیبهٔ فارسی باستان حک شده است. کتیبه اکدی در طرف چپ صحنه ـ بالای سر داریوش ـ حک شده است.

شارپ کتیبه داریوش بزرگ را با الفبای میخی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. محمد مقدم سطرهای ۲۸ تا ۴۳ ستون اول را با الفبای میخی و ترجمه فارسی آورده است. براندن اشتین سطرهای ۱ تا ۱۲، ۲۷ تا ۴۳ و ۴۸ تا ۷۲ از ستون اول و سطرهای ۲ تا ۳۲، ۴۳ تا ۶۱ و ۸۸ تا ۹۲ از ستون چهارم را با آوانویسی لاتینی آورده است. کنت در فارسی باستان و اشمیت در کتیبه‌های بیستون این کتیبه را با آوانویسی لاتینی آورده و آن را به انگلیسی ترجمه کرده‌اند. بارتلمه سطرهای ۲۶ تا ۶۱ ستون اول و سطرهای ۲۱ تا ۷۵ ستون سوم این کتیبه را با الفبای میخی آورده و سطرهای ۲۶ تا ۶۱ ستون اول را به لاتینی آوانویسی کرده است.

ترجمه کتیبه داریوش بزرگ

خدای بزرگ [است] اهوره مزداه، که این بوم را داد (آفرید)، که آن آسمان را داد، که مردم را داد، که شادی داد مردم را، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری.

من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی با مردم گونه‌گون، شاه در این بوم بزرگ دراز و

پهن، پسر گشتاسب، هخامنشی.

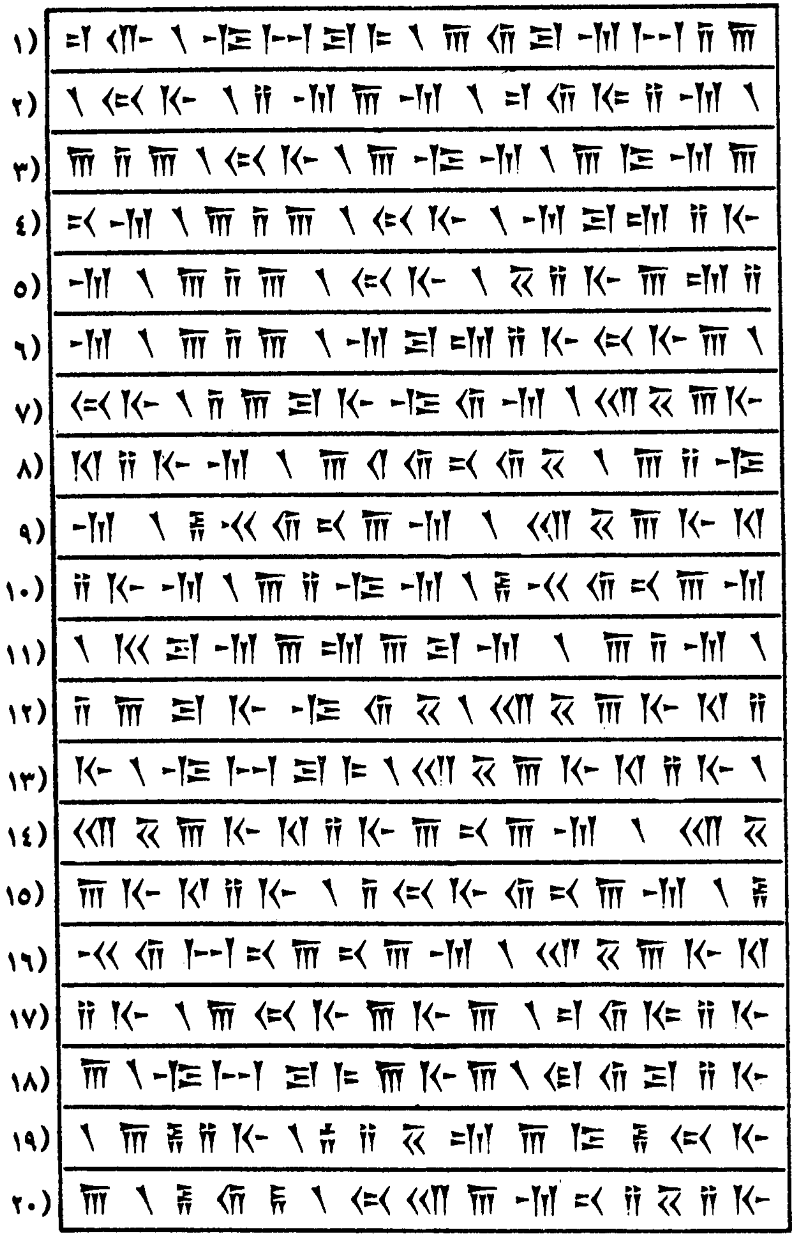
کتیبه داریوش بزرگ و خشایارشا بر کوه الوند

بر کوه الوند دو کتیبه از داریوش بزرگ و خشایارشا حک شده است. هر کدام از این کتیبه‌ها به سه زبان فارسی باستان و عیلامی و اکدی است که ظاهراً به دستور خشایارشا حک شده‌اند. هر دو کتیبه را شارپ با الفبای میخی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. کنت هر دو کتیبه را با الفبای لاتینی آوانویسی و آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است. برانـدن اشتین سطرهای ۱ تا ۱۱ کتیبهٔ داریوش را با الفبای لاتینی آوانویسی کرده و سطرهای ۱ تا ۶ آن را به آلمانی ترجمه نموده است.

کتیبه داریوش با کتیبهٔ خشایارشا مطابق است. اختلاف دو کتیبه در نام صاحب کتیبه و نام پدر اوست. اختلاف دیگر در این است که جمله hyah maθistah baganam که در کتیبه خشایارشا آمده است در کتیبه داریوش نیامده است.

کتیبه لوحه‌های زرین و سیمین آپادانا

آپادانا یکی از کاخهای تخت‌جمشید است. در کاوشهایی که در ۱۳۱۲ انجام گرفت چهار لوحه ــ دو لوحهٔ زرین و دو لوحهٔ سیمین ــ در آنجا پیدا شد که دو لوحهٔ آن در موزهٔ ایران باستان و دو لوحهٔ دیگر در موزهٔ کاخ گلستان نگهداری می‌شود. بر روی لوحه‌ها سه کتیبه به ترتیب در بالا، میان و پایین آن حک شده است: کتیبه‌ای به فارسی باستان در ده سطر، کتیبه‌ای به عیلامی در هفت سطر و کتیبه‌ای به اکدی در هشت سطر. شارپ کتیبه فارسی باستان را با الفبای میخی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. خانلری تصویر کتیبه را با حرف‌نویسی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده



کتیبه داریوش بزرگ

است. کنت کتیبه را با الفبای لاتینی آوانویسی و آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. او این کتیبه را با DPh مشخص کرده است. D حرف اول Darius و P حرف اول Persepolis است و h شمارهٔ این کتیبه از کتیبه‌های داریوش است که در تخت جمشید یافت شده است.

کتیبه‌های تخت‌جمشید

از خشایارشا ۱۲ کتیبه در تخت‌جمشید، در دست است. کتیبهٔ XPa در ۲۰ سطر مشتمل بر ۱) مدح اهورەمزدا، ۲) معرفی خشایارشا، ۳) ذکر ساختن دهلیزی در تخت‌جمشید و بنای ساختمانهای دیگر، ۴) دعا. کتیبهٔ XPb در ۳۰ سطر مشتمل بر ۱) مدح اهورەمزدا، ۲) معرفی شاه، ۳) ذکر بنا کردن ساختمانهایی در تخت‌جمشید و جاهای دیگر و ۴) دعا. کتیبهٔ XPc در ۱۵ سطر مشتمل بر ۱) مدح اهورەمزدا ۲) معرفی شاه، ۳) ذکر ساختن کاخی به فرمان داریوش پدر خشایارشا و ۴) دعا. کتیبهٔ XPd در ۱۹ سطر مشتمل بر ۱) مدح اَهُورەمزدا، ۲) معرفی شاه، ۳) ذکر بنای کاخی توسط خشایارشا و ۴) دعا. کتیبهٔ XPf در ۴۸ سطر مشتمل بر ۱) مدح اهورەمزدا، ۲) معرفی شاه، ۳) ذکر داریوش به‌عنوان پدر و گشتاسب به عنوان جدّ خود، ۴) این که داریوش از میان همهٔ فرزندانش خشایارشا را جانشین خود قرار داده است و ۵) دعا. کتیبهٔ XPh در ۶۰ سطر مشتمل بر ۱) مدح اهورەمزدا، ۲) معرفی خشایارشا، ۳) ذکر سرزمینهای زیر سلطهٔ او ۴) ذکر فرونشاندن شورش‌ها در این سرزمین‌ها و ۵) ذکر خراب کردن پرستشگاههای خدایان مطرود (دَیْوَه‌ها) و اصلاح کارهای نادرستی که در آن مکان‌ها انجام گرفته بود و ۶) اندرز و دعا. این کتیبه از جهت پی بردن به سیاست دینی این پادشاه نسبت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر اهمیت دارد. کتیبهٔ XPl در ۵۶ سطر تقلیدی

است از یکی از کتیبه‌های داریوش در نقش رستم (DNb) . بقیهٔ کتیبه‌های تخت‌جمشید کتیبه‌های کوتاهی هستند که در معرفی شاه یا به یادبود بنای کاخی یا ساختمانی نگاشته شده‌اند.

کتیبه‌های خشایارشا (۴۸۶تا ۴۶۵ق.م)

از خشایارشا کتیبه‌هایی در تخت جمشید، شوش، وان و همدان برجای مانده است.

کتیبه‌های داریوش (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق.م)

از داریوش کتیبه‌هایی در بیستون، فارس (تخت‌جمشید و نقش رستم)، شوش، سوئز، الوند و همدان برجای مانده است.

کتیبه‌های داریوش بزرگ (دیوار جنوبی صفهٔ تحت‌جمشید)

بر دیوار جنوبی صفهٔ تخت‌جمشید دو کتیبه به فارسی باستان به دستور داریوش بزرگ در بیست و چهار سطرحک شده است. در یکی از کتیبه‌ها داریوش از کشورهایی که تحت فرمان اوست گفتگو می‌کند و در دیگری از اهوره مزداه می‌خواهد پارس را حراست کند. کنت کتیبهٔ نخست را با Dpe و دومی را باDpd مشخص کرده است. D حرف اول Darius و P حرف اول Persepolis است. e و d شماره‌های این کتیبه‌هاست. کنت هر دو کتیبه را با الفبای لاتینی آوانویسی و آنها را به انگلیسی ترجمه کرده است. شارپ این کتیبه‌ها را با الفبای میخی، آوانویسی با الفبای فارسی و ترجمه فارسی آورده است. محمد مقدم Dpd را با الفبای میخی و ترجمه فارسی آورده است. بارتلمه Dpd را با الفبای میخی و آوانویسی لاتینی آورده است.

کتیبه‌های سوئز

سه کتیبه از داریوش در سوئز کشف شده که مفصّل‌ترین و مهمترین آنها Dsc است در ۱۲ سطر مشتمل بر

این مطالب: ۱) مدح اهوره‌مزدا، ۲) معرفی داریوش و ۳) دستور حفر ترعهٔ سوئز. دو کتیبهٔ دیگر کوچک‌اند مشتمل بر معرفی این شاه.

کتیبه‌های شاپور دوم و سوم در طاق‌بستان

در ایوان (یا مغازه) کوچک طاق بستان در ۵ کیلومتری شمال شرقی شهر کرمانشاه دو نقش برجسته یکی از شاپور دوم ساسانی در سمت راستِ نقش و دیگری از شاپور سوم (۳۸۳ تا ۳۸۸م.) در سمت چپ آن وجود دارد. در کنار هر یک از آن دو، کتیبه‌ای به پهلوی شامل اسم و نسب هر یک کنده شده است. کتیبهٔ شاپور دوم دارای ۹ سطر و کتیبهٔ شاپور سوم دارای ۱۳ سطر است.

کتیبه‌های شوش

هخامنشیان در شوش ارک و قلعه و کاخ بزرگ و زیبایی داشته‌اند که ستونهای سنگی شبیه به ستونهای تخت جمشید و کاشیکاریهای بسیار ممتاز در آن عمارت به کار برده شده بود که اکثر این یادگارها در موزهٔ لوور پاریس موجود است. در این ارک خشتهایی از گل رس پیدا شد که روی آن به خط میخی کتیبه‌هایی نوشته‌اند به سه زبان معهود و نسخهٔ بابلی از همه سالمتر مانده بود، آن را مأخذ ترجمه قرار دادند و پس از سالها در ۱۹۲۸م. این نوشته‌ها خوانده و منتشر گردید. این نوشته‌ها از داریوش بزرگ است که نخست وی این کاخ را آباد کرده است. این کتیبه بعد از کتیبهٔ بیستون مهمترین نوشته‌ای است که از هخامنشیان به دست آمده است. همچنین در شوش کتیبه‌های کوتاه دیگری بر پاسنگهای ستون، آجرها، کاشیها، مجسمه‌ها و لوحه‌های سنگی و میزهای مرمر و اشیا متفرق از داریوش پیدا شَده است که این شاهنشاه را معرفی می‌نماید. این یادگار نیز به سه زبان پارسی و عیلامی و آسوری می‌باشد. در شوش از خشایارشا و

اردشیر سوم نیز کتیبه‌هایی یافت شده است که خود را معرفی می‌کنند و نام آپادانه و خدش و تجر و پردیس در ضمن ذکر ابنیه و کاخها برده می‌شود و معلوم می‌دارد که عمارت شوش آتش گرفته و ویران گردیده است و جانشینان داریوش از نو آن را عمارت کرده‌اند.

کتیبه‌های طاق بستان

۱ ــ کتیبهٔ کوچک پهلوی ساسانی از شاپور دوم در طاق بستان کنده شده است.

۲ ــ کتیبهٔ پهلوی ساسانی از شاپور سوم که در سمت چپ کتیبهٔ شاپور دوم در طاق کوچک اطاق بستان کنده شده است.

کتیبه‌های کرتیر

از کرتیر موبد پرنفوذ و سخت‌گیر اوایل دورهٔ ساسانی چهار سنگ نوشته بر جای مانده است. وی هم زمان با شش پادشاه (از اردشیر اول تا نرسه) بوده است. در اواخردوران اردشیر وی نوجوانی بوده که تحصیلات دینی خود را به پایان برده و در آن زمان یا احتمالاً در زمان شاپور اول عنوان هیربد یافته بود. در زمان هرمز اول (۲۷۲ تا ۲۷۳م.)، پسر و جانشین شاپور اول، کرتیر ملقّب به «موبد اورمزد» (= اهوره مزدا) گردید. پس از هرمز، برادر او بهرام اوّل (۲۷۳ تا ۲۷۶ م.)، پسر دیگر شاپور اول، به پادشاهی رسید و در این زمان قدرت کرتیر افزون‌تر شد و احتمالاً به توطئهٔ او بود که مانی به قتل رسید. پس از بهرام، پسر وی بهرام دوم (۲۷۶ تا ۲۹۳ م.) به پادشاهی رسید و کرتیر آن گونه که از القاب وی در زمان این شاه برمی‌آید، به نهایت قدرت خود رسیده است. با ادیان دیگر به مبارزه برخاسته، آتشکده‌ها بر پا کرده و برای آنها موقوفات فراهم آورده و به رفاه حال روحانیان پرداخته است. در دوران این پادشاه است که وی چهار کتیبهٔ خود را به پهلوی نگاشته است. نام کرتیر آخرین بار در کتیبهٔ

نرسی (۲۹۳ تا ۳۰۲ م.) در پایکلی ذکر شده است.

کتیبه‌های کرتیر به‌طور کلی دو موضوع عمده را در بر دارند: الف) معرفی او و القابی که داشته و شرح کارهایی که در زمان هر پادشاه انجام داده است و ب) شرح معراج او.

کتیبه‌های لاخْ مزار

در سال ۱۳۷۱ چندین کتیبهٔ آسیب دیده در لاخ مزار در ۲۹ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند کشف گردید. این کتیبه‌ها که هنوز درست خوانده نشده از نظر خط شبیه به خط کتیبه‌های کال جنگال و احتمالاً هم زمان با آن آثار است.

کتیبهٔ اَپَسای دبیر

این کتیبه، که در خرابه‌های شهر شاپور، (= بیشاپور) در ناحیهٔ کازرون کشف شده است، دارای دو تحریر (پهلوی و پارتی) است و به دستور دبیر شاپور اول ساسانی به نام اَپَسا یا اَفَسا نگاشته شده است. تحریر پهلوی دارای ۱۶ سطر است و از تحریر پارتی که بسیار آسیب دیده، ۱۲ سطر بر جای مانده است. کتیبه با ذکر تاریخ شروع می‌شود و به دنبال آن آمده است که اپسای دبیر به هزینهٔ خویش پیکره‌ای از شاه را ساخته و شاه او را پاداش داده است. تاریخ کتیبه مطابق با ۲۶۶ میلادی است.

کتیبهٔ اردشیر اول

در نقش رستم که به سه زبان پهلوی ساسانی، پهلوی اشکانی و یونانی است و حکایت می‌کند که دو تصویر نقش برجسته یکی پادشاه اردشیر و دیگر خداوند اوهرمز است.

کتیبهٔ اَرْشام (حدود ۵۹۰ تا ۵۵۹ ق.م)

این کتیبه که بر روی لوحه‌ای از طلا نگاشته شده و در همدان کشف گردیده، شامل این مطالب است: ۱) معرفی شاه

و نسب او، ۲) ستایش اهورەمزدا و ۳) درخواست حمایت از او.

کتیبهٔ اَریارَمْنَه (حدود ۶۴۰ تا ۵۹۰ ق.م)

این کتیبه که بر روی لوحه‌ای از طلا نگاشته شده و در همدان کشف گردیده، مشتمل است بر معرفی شاه و نسب او و این که اَهُورَه مَزْدا این سرزمین را بدو عطا کرده است و به خواست او شاه این سرزمین است و سرانجام درخواست حمایت از اَهُورَەمَزْدا.

کتیبهٔ الوند

در الوند در جنوب غربی همدان کتیبه‌ای منسوب به داریوش در ۲۰ سطر بر جای مانده است مشتمل بر ۱) مدح اَهُورەمَزدا و ۲) معرفی داریوش. احتمالاً این کتیبه به دستور خشایارشا نگاشته شده است.

کتیبهٔ بَرم دِلَک

بر صخرهٔ کوچکی در برم دلک در حدود ده کیلومتری شرق شیراز، دو نقش وجود دارد. در نقش سمت چپ در برابر شاهزاده خانم ساسانی تصویر یکی از بزرگان ساسانی دیده می‌شود و در زیر بازوی این مرد کتیبه‌ای چهار یا پنج سطری به خط پهلوی کتیبه‌ای به قلم‌ریزی نگاشته شده است که اغلب حروف آن محو گردیده است.

کتیبهٔ بیستون ← کتیبهٔ داریوش بزرگ

کتیبهٔ تخت جمشید

در وادی مرودشت فارس که رود کر از میانش جاری است در دامنهٔ کوه رحمت پشت به مشرق بر کمر کوه چند کاخ عمارت بزرگ بوده است و شهری بوده که پارس نام داشته است و یونانیان آن را پرسپولیس خوانده‌اند. این عمارات بر طبق کتیبه‌هایی که از داریوش و خشایارشا باقی مانده است هر کدام نامی خاص داشته؛ آنچه پیشاپیش پله و دروازهٔ ورودی قرار دارد بارگاه

شاهنشاهی و جایگاه پذیرایی فرستادگان و باردادن همهٔ رعایای شاهنشاهی هخامنشی بوده، و کاخ دیگر «آپدانه» نام داشت. قصر دیگر در دست چپ آپادانه واقع است که «صد ستون» نام داشته است. کاخ دیگر «هدیش» نام داشت و در سوی جنوبی آپدانه واقع بود. چنین پنداشته‌اند که این کاخ اندرونی شاهنشاهی بوده است.

عمارت دیگر «تجر» است و آن کاخ کوچکتری بوده است در ضلع شمالی صفهٔ تخت‌جمشید که آن را قصر زمستانی یا «آفتابکده» پنداشته‌اند. دو کتیبه از سکانشاه پهلوی و یک کتیبه از عضدالدولهٔ فناخسرو دیلمی به خط کوفی و چند کتیبهٔ دیگر از آل مظفر و تیموریان در آنجا هست. به غیر از این چند کاخ بزرگ، آثاری از معبد و خلوتها و ابنیهٔ کوچک و بزرگ دیگر نیز در آن صفه باقی است. این بنا به دست داریوش در ۵۲۰ ق.م. آغاز گردید و سپس داریوش ولیعهد خود خشایارشا را در حیات خود به تخت نشانید و اتمام ابنیهٔ نامبرده را به اهتمام وی باز گذاشت. در این ابنیه کتیبه‌هایی از داریوش و خشایارشا و اردشیر سوم باقی است. گویند تخت جمشید به دست اسکندر آتش زده شده است. در تندکوه بیرون این عمارت نیز دو دخمه است و دخمه سومین که گویا از آن داریوش سوم بوده ناتمام مانده است و برخی معتقدند که مقبرهٔ اردشیر دوم و سوم در تخت جمشید می‌باشد.

کتیبهٔ تنگهٔ سوئز

کتیبه‌ای در تنگهٔ سوئز یافته‌اند از داریوش اول دارای هشتاد کلمه که بعضی از آنها محو شده است، مضمون کتیبهٔ مذکور چنین است ـ بعد از عناوین و القابی که در همهٔ کتیبه‌ها معمول است گوید: «داریوش شاه می‌گوید من پارسیم و به دستیاری پارسیان، مصر را گشودم و فرمودم از آب روانی که نیل نام دارد و در مصر جاری است به سوی دریایی که از

پارس به آنجا می‌روند این کانال را بکنند و این کانال کنده شد چنانکه من فرمان دادم و روانه شدند از مصر از درون این کانال به پارس چنانکه ارادهٔ من بود».

کتیبهٔ سلوک

این کتیبه که در زیر کتیبهٔ فوق نوشته شده، به پهلوی است و ۱۱ سطر دارد. مضمون آن شرح بار یافتن سلوک قاضی به حضور شاپور دوم و دیدار او از صد ستون در بازگشت از پیش شاه است. در آغاز کتیبه، تاریخ نگارش آن روز هرمزد (روز اول) از ماه تیر از سال ۴۸ پادشاهی شاپور ذکر شده که برابر با سال ۳۵۶ م. است.

کتیبهٔ شاپور اول

۱ ـ در نقش رجب که به سه زبان پهلوی ساسانی، پهلوی اشکانی، و یونانی است و نشان می‌دهد که نقش متعلق به شاپور پسر اردشیر است.

۲ ـ در حاجی‌آباد به دو زبان پهلوی ساسانی و اشکانی نوشته شده است.

۳ ـ بر روی ستون جلو عمارت شهر شاپور فارس و به دو زبان ساسانی و اشکانی کنده شده است.

کتیبهٔ شاپور اول (حاجی‌آباد)

در درهٔ رودخانهٔ پُلوار در نزدیک آبادی حاجی‌آباد در جایی به نام غار شیخ علی یا زندان جمشید کتیبه‌ای بر صخرهٔ کوه به دو زبان (پهلوی و پارتی) نگاشته شده است. این ناحیه در چند کیلومتری نقش رستم قرار دارد و جزو ناحیهٔ استخر قدیم بوده است. تحریر فارسی میانه دارای ۱۶ سطر و پارتی دارای ۱۴ سطر است. در ابتدا شاپور نام و عنوان خود و پدر و جدّش را ذکر می‌کند و سپس مضمون کتیبه می‌آید که دربارهٔ تیراندازی وی است. کتیبه با جمله‌ای دعایی پایان می‌گیرد.

کتیبهٔ شاپور دوم

در مشکین شهر (خیاو)، در شرق

آذربایجان، در سال ۱۳۴۵ شمسی کتیبه‌ای به پهلوی کشف گردید که دارای ۲۱ سطر است. احتمالاً کتیبه در اصل به دستور نرسی به یادبود بنای دژی نگاشته شده بوده که ساختمان آن بعداً در زمان شاپور دوم (۳۷۹ ــ ۳۰۹ م.) به پایان رسیده است. کتیبه با ذکر تاریخ ماه مهر سال ۲۷ سلطنت شاپور دوم که معادل ۳۳۵ میلادی است، آغاز می‌گردد.

کتیبهٔ شاپور سگانشاه

بر روی ستونی در مدخل جنوبی کاخ (تَچرَه) تخت‌جمشید در سال ۱۸۱۱ م. دو کتیبهٔ پهلوی کشف گردید. کتیبهٔ اول دارای ۱۲ سطر و از شاپور سگانشاه (فرمانروای سیستان)، پسر هرمز دوم و برادر شاپور دوم (۳۰۹ تا ۳۷۹ م.)، است. این کتیبه به یادبود ملاقات اوبا شاپور دوم و دیدارش از صد ستون (=تخت‌جمشید) نگاشته شده است. در آغاز کتیبه تاریخ نگارش آن ماه اسفندارمد از سال دوم پادشاهی شاپور ذکر شده که برابر با ۳۱۱ میلادی است.

کتیبهٔ شاپور (کعبهٔ زردشت)

این کتیبه بر دیوار ساختمان کعبهٔ زردشت در نقش رستم کنده شده است. ساختمان کعبه به صورت مکعّب است و بر سه ضلع آن به سه زبان پهلوی، پارتی و یونانی کتیبه‌هایی نگاشته شده است. تحریر پهلوی دارای ۳۵ سطر و بر دیوار شرقی، تحریر پارتی دارای ۳۰ سطر و بر دیوار غربی و تحریر یونانی دارای ۷۰ سطر و بر دیوار جنوبی نگاشته شده است. تحریر یونانی و پارتی، نسبت به تحریر پهلوی، آسیب کمتری دیده است. همچنین در تحریر پارتی و یونانی توافق بیشتری دیده می‌شود و این دو با تحریر پهلوی تفاوتهایی دارند. احتمالاً شاپورَ مطالب خود را برای دو دبیر تقریرکرده است و هر کدام مطالب را جداگانه نوشته‌اند که بعد در سنگ کنده شده، و ظاهراً اختلاف تحریرها از اینجا

ناشی گردیده است.

این کتیبه دارای این بخش‌هاست: الف) مقدمه، ب) متن اصلی و ج) خاتمهٔ کتیبه.

الف) مقدمه: شامل معرفی شاپور و ذکر نسبت اوست.

ب) متن اصلی خود دارای چند بخش است: ۱) ذکر استانهای کشور، ۲) شرح نخستین لشکرکشی شاپور علیه گُردیانوس قیصر روم و از میان رفتن او و جانشین شدن فیلیپوس (فیلیپ) و قبول پرداخت باج، ۳) دومین لشکرکشی شاپور. در این بخش شاپور سرزمینهای اشغال شده توسط سپاه ایران را برمی‌شمارد. ۴) لشکرکشی سوم و به اسارت درآمدن و الریانوس (والرین) قیصر و ذکر سرزمینهایی که به تصرّف ایران درآمده بود. ۵) ذکر تأسیس آتشکده‌هایی که شاپور در جاهای مختلف برای روان خویش یا اعضای خاندان خود بر پا داشته و نذوراتی که برای روان خویش یا خاندان سلطنتی یا بزرگان دربار به این آتشکده‌ها اختصاص داده است.

ج) خاتمهٔ کتیبه: مشتمل بر این نکته است که شاپور این سرزمین‌ها را به یاری ایزدان به دست آورده و به آیندگان توصیه کرده است که در کارهای ایزدان و امور خیریّه بکوشند. در پایان تحریر پارتی نام دبیر نیز ذکر شده است.

کتیبهٔ شاپور در کعبهٔ زردشت از چندین جهت از مهم‌ترین کتیبه‌های ساسانی است. اهمیت زبان‌شناسی آن در این است که این کتیبه منبعی قدیمی برای مطالعهٔ ساختمان زبان پهلوی و پارتی است. از نظر تاریخی شرح حوادث مهم در آن آمده است و نیز با مطالعهٔ آن تا حدّی به تشکیلات اداری، و مناصب مهم این دوره پی می‌بریم. علاوه بر آن، ذکر تعداد بسیاری از نامهای خاص در این کتیبه بر گنجینهٔ نامهای خاص ایرانی می‌افزاید.

کتیبهٔ شاپور (نقش رجب)

در نقش رجب در سه کیلومتری

شمال تخت‌جمشید از شاپور اول و همراهان او همراه با کتیبه‌ای شامل نام و عنوان و نسب شاه به سه زبان وجود دارد. تحریر پارتی و یونانی بر روی شانهٔ اسب شاه و تحریر پهلوی در قسمت مسطّح صخره در برابر سینهٔ شاه کنده شده است. تحریر پهلوی ۵ سطر (سطر پنجم فقط یک کلمه دارد) و تحریر پارتی ۴ سطر و تحریر یونانی ۶ سطر دارد.

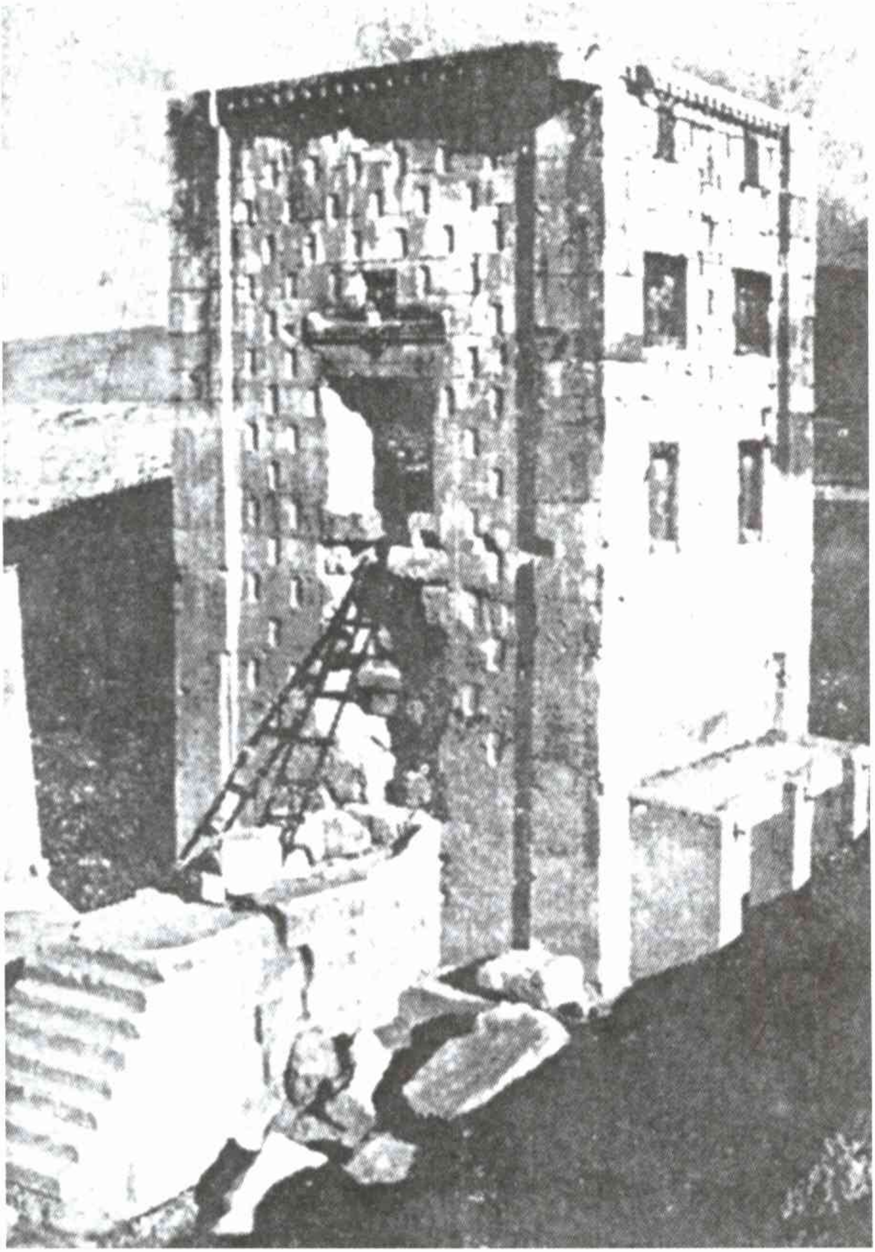
کتیبهٔ شاپور در نقش رستم. در صحنهٔ پیروزی شاپور اوّل بر والریانوس (والرین) در زیر شکم اسب شاه کتیبه‌ای یونانی در ۵ سطر دیده می‌شود. به احتمال قوی تحریرهای پهلوی و پارتی این کتیبه که احتمالاً بر روی شکم اسب شاه بوده، از میان رفته است. کتیبهٔ یونانی نیز آسیب دیده است. مضمون آن عیناً مانند مضمون کتیبهٔ این شاه در نقش رجب است.

کتیبهٔ کرتیر (سزمشهد)

سرمشهد در ۳۶ کیلومتری جرّه و حدود هشتاد کیلومتری جنوب کازرون واقع است. کتیبهٔ کرتیر در بالای نقشی از صحنهٔ شیرکشی بهرام دوم ساسانی که این موبد نیز در آن دیده می‌شود، نگاشته شده و دسترسی بدان دشوار است.

کتیبهٔ کرتیر (کعبهٔ زردشت)

این کتیبه در ضلع شرقی دیوار کعبهٔ زردشت در زیر تحریر پهلوی کتیبهٔ شاپور نگاشته شده است. در این قسمت، کتیبهٔ شاپور در سطح بالاتری از دیوار کنده شده بوده و جای خالی برای کتیبهٔ کرتیر وجود داشته است. این کتیبه دارای ۱۹ سطر و شامل این مطالب است: کرتیر در ابتدا خود را معرفی می‌کند و سپس عناوین و القاب خود را در زمان پادشاهان گذشته می‌آورد. در زمان شاپور عنوان هیربد داشته است. هرمز عنوان «موبد اورمزد» (= اهوره مزدا)» را همراه با کلاه و کمرکه تشریف بزرگان بوده، بدو بخشیده است. همین



کعبه زردشت

عنوان را کرتیر در زمان بهرام اول، برادر هرمز، نیز داشته است. پس از آن که بهرام دوم پسر بهرام اول به سلطنت رسید، بر عناوین کرتیر افزوده شد. آنگاه کرتیر به ذکر فعالیتهای دینی خود مانند مبارزه با ادیان دیگر (مسیحیان و مانویان و یهودیان و غیره) و تأسیس آتشکده‌ها و تخصیص موقوفات برای آنها می‌پردازد. هم‌چنین از اصلاح موبدانی که به نظر او دچار انحراف بوده‌اند، سخن به میان می‌آورد و فهرست ایالاتی را که در زمان شاپور به تصرف ایران درآمده بود، ذکر می‌کند و سرانجام کتیبه با دعا پایان می‌پذیرد.

کتیبهٔ کرتیر (نقش رجب)

این کتیبه در نقش رجب در دامنهٔ کوه رحمت، در فاصلهٔ یک کیلومتر و نیمی جنوب استخر (= تخت طاووس) و در حدود سه کیلومتری شمال تخت‌جمشید، واقع است. در نقش رجب، نقشهایی از اردشیر و شاپور ساسانی دیده می‌شود. کتیبهٔ کرتیر در کنار نقش مربوط به تفویض مقام شاهی از سوی اورمزد به اردشیر نگاشته شده و دارای ۳۱ سطر است و در سمت چپ آن تصویر کرتیر بر صخره دیده می‌شود. این کتیبه دو موضوع مذکور در بالا را به طور خلاصه در بردارد.

کتیبهٔ کرتیر (نقش رستم)

این کتیبه در زیر نقش برجستهٔ کرتیر قرار دارد و دارای ۷۹ سطر است که بسیاری از آنها آسیب دیده است.

کتیبهٔ کورش (۵۵۹ تا ۵۳۰ ق. م)

سه کتیبهٔ کوچکِ آسیب‌دیده از کورش در دشت مُرغاب به‌دست آمده است که در آنها کوروش خود را معرفی کرده است. دانشمندان عموماً اعتقاد دارند که کتیبه‌های نامبرده پس از زمان شاهان فوق به دستور جانشینانشان نوشته شده است.

کتیبهٔ گنجنامه

کتیبه‌های گنجنامهٔ هخامنشی مرکب از دو لوح سنگی است که در بدنهٔ کوه الوند به بلندی ۲ متر به خط میخی (پارسی قدیم ـ عیلامی ـ بابلی) در سه بند که شامل بیست سطر می شود نقر شده. متن این دو کتیبه متعلق به داریوش و خشایارشا می‌باشد که حاکی از نام و نسب شاهان هخامنشی و پرستش اهورمزداست.

کتیبهٔ گودرز

در دامنهٔ کوه بیستون در کنار شاهراه قدیم به فرمان «گودرز» اول شهریار اشکانی، کتیبه و نقوشی حجاری شده است. شهریاری گودرز از سال ۴۲ م. شروع شد ولی چندی بعد به دلایلی از سلطنت خلع گردید و پس از چهار سال برای بار دیگر به تخت نشست و سرانجام در سال ۵۴ میلادی درگذشت.

کتیبهٔ مِهر نَرسی

در نزدیکی فیروزآباد (=گور، اردشیر خرّه) در حدود ۱۱۶ کیلومتری جنوب شیراز در خرابه‌های پلی ساسانی، که در برابر نقش اردشیر پادشاه ساسانی قرار دارد، در سال ۱۹۲۴ کتیبه‌ای به پهلوی کشف گردید. این کتیبه، که دارای ۷ سطر است، به دستور مِهْرنَرسه، که در زمان سه پادشاه ساسانی یعنی یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ م.)، بهرام گور (۴۲۰ تا ۴۳۸ م.) و یزدگرد دوم (۴۳۸ تا ۴۵۷ م.) مقام وزارت را عهده‌دار بوده، به یادبود بنای این پل نگاشته شده است.

کتیبهٔ نرسه (بیشاپور)

در بیشاپور در زیر نقش بهرام اول کتیبه‌ای وجود دارد که در اصل نام این شاه را در برداشته است، ولی بعداً برادر او نرسه به جای بهرام نام خود را نگاشته است. کتیبه به فارسی میانه و دارای ۱۱

سطر است و نام و عنوان و نسبت نرسه در آن آمده است.

کتیبهٔ نرسه (پایکُلی)

این کتیبه در پایکلی (پایکولی یا پایقلی) در جنوب سلیمانیه عراق و در شمال قصر شیرین، در یک کیلومتری غرب دهکدهٔ جدید بِرکِل، کشف گردیده است. در این محل در اصل برج مکعب شکلی قرار داشته که از تخته سنگهای تراشیده ساخته شده و بر چهار دیوار آن پیکرهٔ بزرگ نرسه (۲۹۳ تا ۳۰۲ م.) نقش گردیده بوده است. بر این برج کتیبه‌ای از این پادشاه به دو زبان پهلوی و پارتی نگاشته شده بود. سپس این بنا به‌تدریج خراب گشته و تخته سنگهای آن در اطراف پراکنده شده است. با گردآوری این تخته سنگهای نوشته‌دار دو تحریر از کتیبه بازسازی شده است. از تحریر پهلوی، که بر ضلع غربی بوده، ۴۶ سطر و از تحریر پارتی، که بر ضلع شرقی بوده، ۴۳ سطر بازسازی شده است.

کتیبهٔ نرسی

۱ ــ در پایکولی (شمال قصر شیرین)، که به دو زبان پهلوی نوشته شده و شرح جنگ این پادشاه با ورهرام سوم است و تفصیل اطاعت بزرگان را نسبت به شاهنشاه بیان می‌کند.

۲ ــ کتیبهٔ پهلوی ساسانی در روی نقش بهرام اول در شاپور فارس که از طرف نرسی کنده شده است.

کتیبهٔ نقش رستم: ← نقش رستم

کتیبهٔ وان

از خشایارشا یک کتیبه در وان در ۲۷ سطر بر دیوار قلعه‌ای وجود دارد که مشتمل است بر ۱) مدح اهوره‌مزدا، ۲) معرفی شاه، ۳) ذکر بنایی که داریوش ساخته وَ خشایارشا کتیبه‌ای به یاد بود آن نگاشته است و ۴) دعا.

خشایارشا بر سنگی که به زمین عمود است و در ارک آن شهر واقع بوده

است و آن را «ارتوقاپو» گویند کتیبه‌ای دارد که بسیار استادانه کنده شده است. خشایارشا در این نوشته پس از ستایش اهورامزدا و معرفی خویش گوید داریوش کارهای زیادی انجام داد از جمله این سنگ را بفرمود تا صیقل دادند اما چیزی بر آن نبشته نکرد. پس از او من این نبشته را فرمودم بر این سنگ بکندند...

کتیبهٔ همدان

کتیبه‌ای بر روی لوحه‌ای از طلا و نقره مشتمل بر ۱) معرفی داریوش و ۲) سرزمینهای تحت سلطهٔ او.

کدخدا

در عهد صفویه و قاجاریه، عنوان معتمد و رئیس هر یک از محلات شهر، و نیز گاه عنوان رئیس یک صنف و رستهٔ معین از اصناف بازار که بعضی مواقع رئیس یا «باشی» نیز خوانده می‌شد. در مورد اول (معتمد محله) کدخدا به‌وسیلهٔ اهل محل انتخاب می‌شد و از جانب کلانتر خلعت دریافت می‌داشت، و وظیفهٔ او رسیدگی به طرز معیشت اهل محل و توزیع و خانه دادن سربازان در بین خانه‌ها و نظایر آن بود. در عنوان ریاست صنف، کدخدا غالباً از بین افراد صنف به طریقهٔ انتخاب یا به طریقهٔ توارث تعیین می‌شد و وظیفهٔ او عبارت بود از حل اختلافات عادی افراد صنف، و تعیین میزان و توزیع عادلانهٔ مالیات بین اعضای صنف.

کدخدایان و رؤسای بعضی اصناف که افراد آن موظف به بیگاری سالانه جهت سلطان بودند غالباً مستمری داشتند. کدخدایی و باشیگری مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه، جز در موارد بسیار اندک، اختصاص به مسلمانان داشت.

کدگ آمار دبیر

از دبیران دولتی و به معنی «دبیر عایدات دربار سلطنتی» در حکومت ساسانی.

کُدُمان: ← داریوش سوم

کدؤمانوس: ← درازدست

کذک بانوک

در عصر ساسانی، به معنی کدبانو.

کذک خوذای

به معنی کدخدا، لفظ پهلوی به معنی صاحبخانه، خانه خدا، والی و مباشر.

کربن ۱۴: ← رادیوکربن

کرتیر

موبد موبدان دوران ساسانی.

کُردوچین

۷۳۸ ق. از زنان مدبّر خیّر و نیکوکار بود. وی دختر منگو تیمور، پسر هلاکوخان(۶۵۴ ـ ۶۶۳ ق.)، و آبش خاتون بود. در جوانی با سیور غتمش (ـ۶۹۲ ق.) برادر پادشاه خاتون ازدواج کرد.

کرزوس

پادشاه‌دولت لیدی در ۵۴۹ ـ ۵۶۴ ق. م. که در ۵۴۹ سپاهی به طرف ایران فرستاد و «پتریا» پایتخت قدیم هیتیها را تصرف کرد و با کوروش جنگید ولی نتیجهٔ جنگ معلوم نشد. کرزوس به سارد پایتخت خود برگشت به تصور اینکه زمستان در پیش است و کوروش توانایی تعقیب او را نخواهد داشت و سپاهیان کمکی را مرخص نمود. اما کوروش به تعقیب او پرداخت و کرزوس لشکری فراهم کرده در نزدیک سارد با لشکر کوروش جنگ نموده و شکست خورد و اسیر گردید، ولی کوروش او را بخشیده و جزو مشاوران دربار خود قرار داد.

کرسوز

کرسیوز، گرسیوز: در اوستا

کرسوزد keresavazda آمده به معنی کسی که پایداریش کم است. او برادر افراسیاب است که با ایرانیان دشمنی خاص داشت و هم به تحریک او بود که افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیکاوس را کشت. کرسیوز سرانجام به‌دست ایرانیان اسیر می‌گردد و او و برادرش افراسیاب به انتقام خون سیاوش کشته می‌شوند.

کرفتو: ← غار کرفتو

کرکمیش (Karkamis)

شهر باستانی بر ساحل غربی فرات، حدود ۹۶ کیلومتری شمال شرق حلب، در ترکیه فعلی. این شهر بر محل تلاقی جادهٔ اصلی میان بین‌النهرین شمالی (عراق) و مدیترانه که از فرات می‌گذشت، قرار داشت و از عصر جدید به بعد مسکون بوده است. کرکمیش در مملکت میتانی واقع بود، ولی در ۱۳۴۰ ق.م. پادشاه حتیها آن را گرفت، و یکی از پسران خود را به حکومت آن منصوب کرد. در حدود ۱۱۹۰ ق.م. شهر ویران شد، ولی در جای آن شهر جدیدی دایر شد که مرکز یک دولت کوچک حتی (مملکت حتیان جدید) قرار گرفت. بعد از اواسط قرن نهم ق.م. خراجگزار آشور، و در ۷۱۷ ق.م. جزء قلمرو آن دولت شد، نبوکد نصر دوم در اینجا بر فرعون مصر پیروز شد و بدین وسیله دولت بابل بر قلمرو آشور در سوریه دست یافت.

کرکوی (Karkuya)

شهر قدیم سیستان در شمال شهر زرنج و در سه فرسنگی آن بر راه هرات، که دروازهٔ شمالی از پنج دروازهٔ شهر زرنج نیز به نام این شهر خوانده می‌شده است. در این شهر آتشگاهی بوده است که زرتشتیان آن را بسیار مقدس می‌دانستند. این آتشگاه تا قرن ۷ ه.ق. که قزوینی آن را وصف کرده است، آبادان بوده، و آن را از روزگار کیخسرو

می‌دانستند. ساختمان آتشگاه دارای دو قبهٔ بزرگ بوده است، و بر سر هر قبه، شاخی مانند گاو ساخته بودند، و در زیر آن دو قبه، آتشگاه قرار داشته است. آتش این آتشگاه پیوسته روشن بوده است و زردشتیان معتقد بوده‌اند که این آتش «هوش گرشاسب» است، و از سرود این آتشگاه که در تاریخ سیستان نقل شده، دلیل می‌آورده‌اند.

کرک یراق: ← ناظر

کرم

نام طایفه‌ای است که نام خداوند و سرور آن در زمان اردشیر بابکان بنابر کارنامهٔ اردشیر بابکان «هفتان بوخت» بوده است. در شاهنامهٔ فردوسی چنین آمده که در شهر کجاران دختر هفتان بوخت کرم کوچکی را از سیب درمی‌آورد و در روی دوک خود می‌گذارد و این کرم سبب برکت کار ریسندگی وی و ثروتمندی پدر او می‌گردد. کرم رفته رفته بزرگ می‌شود و اژدهایی می‌گردد، آن را در حصاری بزرگ جای می‌دهند و نام حصار را کرمان می‌گذارند. پدر دختر سالار شهر می‌گردد و با اردشیر می‌جنگد و سرانجام مغلوب او می‌شود.

(کارنامهٔ اردشیر بابکان و هفتواد در شاهنامه)

کرم در کتاب مسالک و ممالک استخری ناحیه‌ای است از نواحی دارابگرد پارس.

کرمانشاه

۱ ـ لقب بهرام چهارم ساسانی.

۲ ـ کرمانشاه اول. متوفی حدود ۴۶۷ هـ. ق. دومین پادشاه از سلسلهٔ سلاجقه کرمان، پسر قاورد. قاورد، هنگام توجه به جنگ ملکشاه سلجوقی، او را برَجای خویش نشاند، و او پس از وفات پدر به سلطنت نشست، اما پس از یک سال درگذشت. بعد از وفات او، برادر خردسالش ملک حسین سلجوقی

را که به موجب اقوال مورخین هنوز در مهد بود، به سلطنت اعلام کردند، اما تقریباً بلافاصله «سلطانشاه سلجوقی» در رسید و به سلطنت نشست.

۳ ـ کرمانشاه دوم، متوفی صفر ۵۳۷ هـ. ق. شاهزادهٔ سلجوقی، از سلاجقهٔ کرمان، پسر ارشد ارسلانشاه اول. پدرش او را به سبب آنکه فرزند زوجهٔ محبوبش عصمةالدین بود، ولیعهد و قائم‌مقام خویش کرد، و در مواقعی که خود از بردسیر بیرون می‌رفت، وی را به نیابت خویش می‌گماشت. اما او کفایت نداشت، و پس از آنکه محمدابن ارسلانشاه پدر را مخلوع و مقید کرد، کرمانشاه توقیف و محبوس شد و به امر برادر به قتل رسید.

کرمانشاهان

کرمانشاهان: که در عربی قرماسین و قرماستین آمده از پیش از ساسانیان محل هجوم اقوام اکدی، لولوبی، آشوری، ماد، پارس و کرد بوده است.

نام این شهر در اوایل ساسانی کامبادن بوده و چون بهرام چهارم ساسانی پیش از حکومت بر این شهر فرمانروایی بر ایالت کرمان را داشت و سپس به حکومت کامبادن رسید به سبب طول مقام در این شهر، آن شهر به‌نام او، «کرمانشاهان» لقب یافت که به معنی محل حکومت کرمانشاه یا بهرام چهارم است.

مقدسی نخستین کسی است که نام کرمانشاه را در کتاب خود آورده است. بارتولد می‌نویسد: ابن رسته گوید پس از حرکت از همدان و عبور از سلسله جبال‌الوند وارد اسدآباد می‌شدند و یا از راههای دیگری به قریه خنداد که اندکی جنوبی‌تر بود می‌رسیدند. بعد از عبور از دره‌های کوهستانی که ایمن از دزدان نبود به محلی به‌نام «قصراللصوص» که اکنون کنگاور نام دارد می‌رسیدند و پس از گذشتن از دکان داود به قرماسین یا کرمانشاهان می‌آمدند. مشرف بر کرمانشاهان از سمت شمال و در سمت

چپ شاهراه بزرگ خراسان کوه منفرد «سیمره» «سن سیمره» یعنی دندان سیمره واقع است. (سیمره نام زنی عرب بود و دندان پیشین وی بر آمده‌تر از سایر دندانهای دیگرش بود و لشکریان اسلام در حمله به ایران پس از عبور از این محل به‌سوی نهاوند، آن کوه را به این نام نامیدند و سیمره گفتند) به طرف مشرق در آن سوی کوه بیستون قریه «صحنه» است که اصطخری از آن نام برده است و نباید آن را با شهر جدید «صحنه» اشتباه کرد. بعد از قریه صحنه ولایت کنگوار است که چون در آغاز فتوحات اسلام هنگام عبور لشکر عرب از آنجا برنهاوند دزدان آنجا چارپایان بارکش عرب را بردند آنجا را «قصراللصوص» یعنی قلعهٔ دزدان نام نهادند.

حمداللّه مستوفی می‌نویسد کرمانشاهان که آن را در کتب قرماسین نوشته‌اند بهرام بن شاهپور ذوالاکتاف ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید بنا کرد و از جهت خود عمارات عالیه ساخت و پسرش انوشیروان در اود که‌ای ساخت صد گز در صد گز و در یک جشن فغفور چین و خاقان ترک و رای هند او را دست‌بوس کردند. صورت شبدیز در آن حدود است و خسروپرویز در صحرای آن باغی ساخته بود، چنانکه همه میوه‌های سردسیری و گرمسیری در آن بودی و این باغ دو فرسنگ دردو فرسنگ بود و باغی را چون میدانی به علفزار داشته و در انواع حیوانات سرداده تا توالد و تناسل کردندی.

پس از فتح عرب: این شهر مرکز ولایات اطراف خود شد و ماه‌البصره نام یافت ولی شهر دینور که کرسی نهاوند بود ماه‌الکوفه شد و عظمت افزونتری یافت.

ابن فقیه در مختصرالبلدان گوید: قباد از مداین تا رودخانهٔ بلخ در همهٔ راه هیچ سرزمینی نیافت که هوایش از کرمانشاهان تا گردنهٔ همدان خوشتر و آبش گواراتر و نشیمنش لذت بخش‌تر باشد. این بود که قرماسین را ساخت و

نیز برای خویش کاخی بلند بر روی هزارستون بنا کرد. پس قرماسین کلمه‌ای است پارسی یعنی «کرمانشاه». خسروان از آن پس از مداین تا گردنهٔ همدان و قصر شیرین بناها ساختند. سپس قباد از فارس و خراسان مردم گرانمایه و زیبا و متمدن و دلاور را بیاورد و در کرانه دجله جای بداد و پیشه‌وران را در رود جوخی و جولاهکان را در شوش و شوشتر و حجامان را دربادرایا و باکسایا و بازرگانان را در اهواز و پزشکان را در سیروان که دهکده‌ای است در ماسبذان. از شگفتیهای کرمانشاهان صورت شبدیز است. صورتگر آن فطوس‌بن سنمار است و سنمار همان سازندهٔ خورنق است. این نقش را علت آن بود که شبدیز از همهٔ اسبها هوشیارتر و کوه پیکرتر و نژاده‌تر و در تاخت پرتوان‌تر بود. آن را شاه هند به قباد پیشکش کرده بود. چنانش پرورده بودند که تا زین بر او بود و لگام داشت پیشاب نمی‌کرد و سرگین نمی‌انداخت و کف این قصر را که خرابه‌های آن تا قرن چهارم به‌نام «دستگرد کسرویه» شهرت داشته به قول یاقوت حموی ابن مهلهل سیاح عرب آن را دیده و گوید آن مشتمل بود بر عمارتی شگفت‌انگیز دارای چند تالار و گنبد عالی که آن را از سنگ تراشیده بودند. اما دستکره شهری است که ابن حوقل در قرن چهارم دربارهٔ آن سخن گفته و قلعه‌ای مستحکم بوده است که بی‌شک از ابنیه اسلامی است. اندکی دور از دستکره دهکده شهر آبان بود که هم یاقوت و هم حمدالله مستوفی از آن اسم برده‌اند. مستوفی گوید دختری «آبان» نام از تخمه کسری ساخته است.

اما دستگرد خسروپرویز که نویسندگان عرب آن را الدستکره یا دسکرةالملک می‌خوانند. این محل در کنار شاهراه نظامی بود که از بغداد به همدان می‌رفت. هرتسفلد عقیدهٔ بعضی از مورخان عرب را که بنای این شهر را به هرمزد اول نسبت می‌دهند رد کرده است. وی دستکره فوق‌الذکر را که

امروز مشهور به زندان است و دیوار آن را که این رسته دیده محکمترین حصار آجری می‌داند که از عهد قدیم به‌جای مانده است.

کرنال

کرنال دشتی واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال دهلی (هند) که جنگی بین نادرشاه افشار و محمدشاه گورگانی در این دشت اتفاق افتاد و به‌نام جنگ کرنال شهرت یافت.

کرنال: ← جنگ کرنال

کرنگ

در نزدیکی کوی میار یا کرنگ نیز محلی در شهر زرنگ یا پیوسته به آن وجود داشت که سلطان محمود پس از تسخیر حصارطاق به آنجا آمد و شهر زرنگ و منطقهٔ سیستان را به قبجی حاجب سپرد.

کریستن سن

ایران‌شناس دانمارکی، مؤلف کتاب «ایران در زمان ساسانیان».

کریم‌الدین حبیب ساوجی

خواجه کریم‌الدین جیب ساوجی از وزیران ادب‌پرور زمان شاه اسماعیل صفوی بود. وی وزیر سام میرزا صفوی در حکومت خراسان بوده که خوندمیر، تاریخ حبیب‌السیر را به‌نام او تألیف کرده و در تحت حمایتش بوده است.

کریمخان افغان

از سران سپاه در زمان سلطنت نادرشاه بود. نادرشاه در اوایل سال ۱۱۶۰ ه. ق. که در کرمان بود میرزا محمدحسین شریفی حسینی، متولی شاه‌چراغ را پس از احضار از شیراز و دادن لقب صاحب اختیاری، او را کلانتر و حاکم فارس نمود و هنگام حرکت او به سمت شیراز، هفت هزار نفر افغان و

ازبک و قزلباش از سپاهیان خود را همراه کرده به شیراز فرستاد. کریمخان در این هنگام سرکردهٔ افغانان اعزامی به شیراز بود.

کریمخان زند

سرسلسلهٔ خاندان زند (۱۱۶۳ – ۱۱۹۳ هـ. ق.)، فرزند ایناق خان که پس از سرکوبی ایلات یاغی در عراق به سبب کاردانی و لیاقتی که داشت به زودی صاحب شهرت و قدرتی گردید و پس از شکست علیمردان خان در اصفهان مستقر گشت.

وی در دوران حکومت خود با شورشهای بسیاری مواجه گشت که آنها را یکی پس از دیگری خاموش نمود. وی از پادشاهان نیک‌سرشت ایران است که با وجود قدرت و شوکت یک



کریم‌خان زند (وکیل‌الرعایا)

پادشاه، همواره به سادگی زندگی می‌کرد و حتی نام پادشاهی بر خود ننهاد و خود را وکیل‌الرعایا خواند. در زمان او تجارت و صنعت رونق یافت و کریمخان کوشید صنایع و حرف را احیا کند و کارگاههای بزرگ چینی‌سازی و شیشه‌سازی ایجاد کرد و صنعتگرانی را که نادرشاه از هندوستان آورده بود به شیراز منتقل ساخت. در عهد وی میزان مالیات بر رعایا تقلیل یافت. وی در شیراز، (پایتخت خود)، بنای تازه و بازارها و مساجد و کاخها احداث کرد که از آن جمله خلوتخانه کریمخانی، مسجد، بازار و حمام وکیل است. کریمخان در سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه. ق. به بیماری سل درگذشت.

کریمه: ← جنگهای کریمه

کزنفون (Xenophon)

مورخ یونانی که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ ق.م. می‌زیست و از شاگردان سقراط حکیم بود. این شخص تصنیفات زیاد از خود باقی گذاشته است. راجع به ایران سه کتاب او، سفر جنگی کوروش، عقب‌نشینی ده هزار نفر که احوال ایران را در زمان اردشیر دوم هخامنشی می‌نماید و دو کتابی که در اقتصاد، تربیت جوانان و طرز مملکت‌داری نوشته جالب توجه، و نیز تاریخ یونان (هلنیکا) است.

کسروی ـ احمد: ← احمد کسروی

کشته شدن فیلیپ

فیلیپ در فکر کشیدن نقشهٔ تسخیر آسیا بود که به‌دست پوزانیاس Pausanias نامی کشته شد (۳۲۶ ق. م.) بعضی اسکندر را متهم به پدرکشی کرده‌اند. ولی باید گفت که شرکت او در قتل پدرش ثابت نشده است. به‌خصوص که وی شرکای قتل پدرش را سخت کیفر بخشید.

کشتی = کستی

کمربند باریکی است از پشم گوسفند که از هفتاد و دو نخ بافته شده و به شش رشته تقسیم می‌شود و هر رشته دارای ۱۲ نخ می‌باشد که نشانهٔ پاکی و بی‌آزاری است و زرتشتیان باید آن را همواره بر روی سدره بر کمربندند. کمر بستن نشانهٔ پیمان بندگی خداوند یکتاست (در اعتقادات زرتشتیان). این کمربند را زرتشتیان پس از هفت سالگی در حضور مؤبدان مؤبد با تشریفات ویژه‌ای بر کمر می‌بندند. هفتاد و دو نخ را در حضور مؤبدان مؤبد با تشریفات ویژه‌ای برکمر می‌بندند. هفتاد و دو نخ کشتی اشاره‌ای است به هفتاد و دو فصل یسنا یعنی مهمترین بخش اوستا. دوازده نخ اشاره‌ای است به دوازده ماه سال و شش رشته اشاره‌ای است به شش گاهانبار که خداوند طی آنها جهان و جهانیان را آفریده است. کشتی را سه بار به دور کمر می‌پیچند و این سه نمایندهٔ پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک است.

کشور دریایی

در ناحیه جنوبی بابل به سر دودمان «ایلومایلو» سومری که معاصر شمشوایلونا بود، سلطنتی تشکیل گردید که موسوم به کشور دریایی شد.

کعبه زرتشت

آتشگاهی نزدیک نقش رستم از دوران هخامنشی.

کعبه زردتشت: ← **کتیبهٔ شاپور**

کعبهٔ زردشت: ← **نقش رستم**

کلانتر

در عهد صفویه، عنوان مأموری که کدخدایان محله‌ها و ریش‌سفیدان اصناف را با مشورت مردم، تعیین می‌کرد، و در توزیع مالیات و سرشکن

کردن عوارض بین اصناف و کسبه نظارت داشت. رسیدگی به شکایات رعایا و رفع ظلم اقویا از آنها نیز از وظایف او بود. نقیب نیز زیرنظر او قرار داشت، و به منزلهٔ نایب کلانتر به‌شمار می‌آمد.

کلاویخو

روی‌گونتالت د کلاویخو (Ruygontalet De Klavixo) یکی از مقربان دربار هانری سوم پادشاه کاستیل بود. در سال ۱۴۰۳ م. (۸۰۶ هـ. ق.) در رأس یک هیئت سه نفری به‌عنوان سفارت از طرف هانری به‌قصد رسیدن به‌دربار امیر تیمور گورکانی از اسپانیا عازم سمرقند شد و در سال ۱۴۰۴ به‌مقصد خود رسید و دو سال بعد به مادرید برگشت. کلاویخو با قلم توانای خود مشاهدات خود را در طی این مسافرت طولانی در سفرنامهٔ خود نگاشته است که حاوی مطالب سودمندی دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان است.

کلاه فرنگی: ← عمارت کلاه فرنگی

کَلباد (گَلباد)

۱ ــ پهلوانی تورانی، معاصر پشنگ، و منوچهر ۲ ــ پسر ویسه، پهلوانی تورانی که در جنگِ دوازده رخ، به دست فریبرز پسر کاوس کشته شد. گویند این جنگ در کوه گنابه واقع شده است. ۳ ــ نام یکی از دهستانهای بهشهر.

کلده ــ کلدانیان

دولت کلده توسط «نیوپولاس سار» بنا گردید و از حدود قرن نهم تا قرن هفتم پیش از میلاد حکومت قدرتمند منطقهَ محسوب می‌شد. آنان شهر بابل در بین‌النهرین را به عنوان پایتخت خود انتخاب کردند و به توسعهٔ قلمرو خود پرداختند.

کلدانیان تجارت را بسیار رونق دادند و توجه آنان به علوم نجوم و حساب، بعدها زیربنای مؤثری در پژوهشهای بعدی این علوم شد.

کلده نامی بود که قبایل آرامی به بین‌النهرین جنوبی داده بودند و نیز نام امپراتوری بابل جدید که به وسیلهٔ آنان تأسیس شد و خود آنان کلدانی خوانده می‌شدند.

حکومت کلده، در سال ۵۳۸ ق.م. به دست کوروش، شاه ایرانی منقرض شد.

کلنل محمدتقی‌خان (پسیان)

فرماندهٔ ژاندارمری خراسان.

کلو اسفندیار

کلو اسفندیار قبل از مقام حکمرانی سرپرستی یکی از اصناف پیشه‌وران را به‌عهده داشت؛ عنوان کلو مؤید این امر است. برگزیده شدن او از طرف خواجه شمس‌الدین علی روابط نزدیک شیخیان با پیشه‌وران را نشان می‌دهد. درویشان او را به این منظور برگزیدند که جانب آنان را بگیرد ولی برعکس کلو اسفندیار نه جانب درویشان را گرفت و نه جانب نظامیان را بلکه می‌خواست گروهی خارج از این دو گروه را وارد میدان کند؛ در نتیجه هر دو گروه یعنی هم درویشان و هم نظامیان از کلو اسفندیار ناراضی شدند و مورد اتهام هر دو طرف واقع شد. شمس‌الدین علی نیز که چنین انتظاری از او نداشت، مخفیانه درویشان



کلنل محمدتقی پسیان

را علیه او تحریک کرد. کلو اسفندیار پس از یک سال و اندی به‌دست مخالفان خود از جمله نظامیان به‌قتل رسید.

کلیسای طاطاوس = قره کلیسا

این کلیسا که به‌نام تادی مقدس هم نامیده می‌شود، در دهکده قره‌کلیسای دهستان چالدران شهرستان ماکو بر فراز تپه‌ای ساخته شده است و دارای گنبد هرمی‌شکل دوازده ترک می‌باشد. در سر در اصلی بنا کتیبه‌ای در روی سنگ به فرمان عباس میرزا قاجار دیده می‌شود که مفاد این کتیبه دال بر تعمیر ساختمان کلیسا در سال ۱۲۲۹ ه. ق. است.

کلیسای وانک

از مشهورترین آثار تاریخی اصفهان می‌باشد که در سال ۱۶۵۵ م. (۱۰۶۵ ه. ق.) در پرتو آزادی مطلقی که شاه عباس صفوی به مسیحیان داده بود ساخته شد. در داخل آن، تزیینات فراوان گچ‌بری و نقاشی و طلاکاری بسیار به‌کار رفته است.

کلیله و دمنه

معروف‌ترین مجموعه قصه‌ای که در زمان ساسانیان از سنسکریت به پهلوی ترجمه شد، کتاب کلیله و دمنه است. منبع اصلی این کتاب، پَنچَه تَنتَرَه، به سنسکریت در پنج باب، امروز در دست است. در زمان انوشیروان بُرزویهٔ طبیب این کتاب را احتمالاً از پراکریت به پهلوی بگردانید و داستانهای دیگری را نیز از منابع دیگر هندی مانند مهابهاراتَه بر آن افزود، اما این ترجمهٔ پهلوی از میان رفته است. در دورهٔ اسلامی کلیله و دمنه را ابن مقفّع به نثر عربی ترجمه کرد و چند شاعر آن را به شعر عربی درآوردند. از میان آنان، یکی ابّان لاحقی است که از منظومهٔ او ابیاتی باقی‌مانده است. در ترجمه‌ها و تحریرها و انشاهای مختلف بر ابواب و مطالب کتاب افزوده یا از آنها کاسته شده است.

در کلیله و دمنهٔ انشای ابوالمعالی نصرالله منشی آمده است که ده باب از کلیله و دمنه دارای اصل هندی و پنج باب الحاقی ایرانیان است. به گفتهٔ ابن ندیم کلیله و دمنه مشتمل بر ۱۷ یا ۱۸ باب بوده است. همین نویسنده می‌افزاید که نسخه‌ای از کتاب را دیده که دو باب هم اضافه داشته است.

از روی ترجمهٔ پهلوی، در سال ۵۷۰ میلادی کشیشی به‌نام «بود» کلیله و دمنه را به سریانی ترجمه کرد و این ترجمه اکنون موجود است. از روی ترجمهٔ عربی ابن مقفّع نیز کلیله و دمنه به سریانی ترجمه شده است.این کتاب را همچنین به زبانهای لاتینی و یونانی و غیره برگردانیده‌اند.

کلیله و دمنه در زمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ تا ۳۳۱ ه.) از عربی به فارسی ترجمه شد، امّا این ترجمه نیز امروز در دست نیست و همین ترجمهٔ منثور بوده است که رودکی در سال ۳۲۰ هجری آن را به نظم کشیده و ابیات معدودی از آن باقی است. پس از آن در قرن ششم هجری ابوالمعالی نصرالله منشی ترجمهٔ عربی ابن مقفع را به فارسی ترجمه کرد و این ترجمه تا به امروز مشهور است. پس از او نیز این کتاب چندین بار به‌صورتهای مختلف و با نامهای گوناگون انشا شد، از جمله داستانهای بیدپای و انوار سهیلی. همچنین به روایتی، کلیله و دمنه در عهد مغول به زبان مغولی ترجمه گردیده است. کلیله و دمنه، هم در زمان ساسانیان و هم در دوران اسلامی، محبوبیّت خاص داشت و ادبای مسلمان مطالعهٔ آن را به علت اشتمال بر آداب و اخلاق همراه با لطیفه‌ها و داستانهای تاریخی و خیالی و دستور عمل حکومت و کشورداری، خصوصاً به فرمان‌روایان توصیه می‌کردند و کتب ادب عربی مشحون از نقل قول‌ها از این کتاب است.

کُلینی

«ابوجعفر، محمدبن یعقوب رازی»

معروف به «ثقة‌الاسلام» از بزرگان و مشایخ شیعه و علمای امامیه است و نخستین کسی است در اسلام که به لقب ثقة‌الاسلام ملقب گشته و در زمان غیبت امام، مروج مذهب شیعه بوده است. وی دارای تألیفات چندی است که کتاب مشهور او «الکافی» است. او مدت بیست سال برای تألیف آن وقت صرف کرد. از تألیفات دیگر وی «رسائل‌الائمه، کتاب الرجال و تعبیرالرؤیا» را می‌توان نام برد.

وفات وی در ماه شعبان سال ۲۲۹ ه. ق. در بغداد اتفاق افتاد و در باب الکوفه، داخل بازار مدفون گردیده است.

کمال‌الدین ابوشجاع زنجانی

از وزرای ارسلان‌شاه سلجوقی.

کمال‌الدین ابوعمر ابهری

از وزرای ارسلان‌شاه سلجوقی که بعد از مرگ ارسلان شاه پسرش طغرل‌شاه سلجوقی نیز مقام وزارت دولت خود را به کمال‌الدین ابوعمر ابهری محول داشت.

کمال‌الدین بهزاد: ← بهزاد

کمال‌الدین حسین رشیدی

بعد از کشته شدن خواجه قوام‌الدین صاحب عیار، امیر کمال‌الدین حسین رشیدی بر مسند وزارت آل‌مظفر تکیه زد. چون اندک زمانی به لوازم این شغل پرداخت معزول شد و از شیراز به اصفهان گریخته به نزد شاه محمود پسر امیر مبارزالدین رفت و بعد از مرگ شاه محمود بار دیگر به‌خدمت شاه شجاع پیوست.

کمال‌الدین حسین منصور

خواجه کمال‌الدین حسین منصور از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری.

کمال‌الدین دستجردانی

متوفی ۲۹۵ ه. ق. از وزراء

مستوفیان و رجال معروف در عهد سلسلهٔ ایلخانیان. بایدوخان او را به وزارت برگزید، و غازان‌خان در آغاز سلطنت او را برکنار کرد و «صدرجهان زنجانی» را وزارت داد، اما چندی بعد او را از کار برکنار کرد و وزارت خویش به کمال‌الدین دستجردانی سپرد.

دستجردانی به امر غازان‌خان به قتل رسید.

کمال‌الدین علی سمیرمی

کمال‌الدین علی سمیرمی ابتدا عامل سمیرم (از ولایت اصفهان) بود که بعدها به دیوان سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی راه یافت و کدخدای سرای حرم سلطان گردید. در آغاز سلطنت محمود پسر سلطان محمد سلجوقی به وزارت رسید. وی در ریختن خونهای ناحق بی‌باک بود و عاقبت فداییان اسماعیلی احقاق حق کردند و او را در چهار بازار بغداد به‌قتل رسانیدند.

کمال‌الدین محمد خازن

وی ابتدا خازن سلطان سنجر سلجوقی بود و بعد از آن به‌حکومت ری منصوب گردید. هنگامی که سلطان مسعود سلجوقی عازم تسخیر ری شد کمال‌الدین محمد خازن با او مقابله و مقاتله کرد، ولی سرانجام سلطان سنجر اسیر شد و سلطان مسعود از مقاومت و پشتکار کمال‌الدین که در حفظ مقام خود یعنی حکومت ری کرده بود خوشش آمد و به همین جهت مقام وزارت خود را به او محول کرد.

کمال‌الملک

محمد غفاری مشهور به کمال‌الملک، فرزند میرزا بزرگ کاشانی از اساتید بزرگ فن نقاشی در ایران، در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه در حدود سال ۱۲۶۸ هـ. ق. در کاشان متولد شد و در ۱۳ سالگی از کاشان به تهران آمده وارد مدرسهٔ دارالفنون گردید.

از کارهای مهم او در زمان سلطنت ناصرالدین شاه تابلو «تالار آیینه» است که قریب به پنج سال کمال‌الملک روی او کار کرده است.

در سال ۱۳۱۰ ه‍. ق. از طرف ناصرالدین‌شاه ملقب به کمال‌الملک شد و چون قصد رفتن به اروپا را داشت در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه به آموختن زبان فرانسه پرداخت و یک سال پس از ورود مظفرالدین‌شاه به تهران چون از اوضاع مملکت چندان خوشدل نبود موقع را مغتنم شمرده به اروپا سفر کرد. مسافرتش سه سال طول کشید و در موزه‌ها و گالریهای اروپا به مطالعهٔ نقاشی پرداخت و بیشتر از نصف این مدت را در فلورانس ایتالیا، و بقیه را پس از گردش در رم و سایر شهرهای صنعتی ایتالیا به پاریس آمده و غالباً در موزهٔ لوور مشغول به کار بوده است.

پس از بازگشت به ایران به تأسیس مدرسه صنعتی پرداخت. کمال‌الملک در دورهٔ قاجاریه یعنی دورهٔ انحطاط کامل صنعت که تقریباً صنعت قدیم مینیاتور هم در حال از میان رفتن بود پیدا شد. نامبرده نقاشی را به سبک اروپایی یعنی سبک اساتید رنسانس ایتالیا و هلند در ایران به‌وجود آورد. از وی شاهکارهای بسیاری باقی مانده است.

کمبوجیه: ← کبوجیه

کمبوجیهٔ اول

پسر «چش پش: ← هخامنش».

کمیتهٔ ستّار

از کمیته‌های سرّی جنبش مشروطیت در گیلان. این نام به عقیدهٔ بعضی از آن جهت انتخاب شد که می‌بایست رازش مکتوم بماند، و افرادش شناخته نشوند، چه پیدا بود که این افراد به‌محض شناخته شدن دستگیر می‌شدند و از بین می‌رفتند. به‌عقیدهٔ بعضی دیگر، به‌نام ستارخان، مجاهد مشهور تبریز که مدتها در برابر قوای

اهریمنی پایداری کرد، نامگذاری شده، و به هر تقدیر، اعضاء کمیته را جز تنی معدود، که از بستگان ایشان بودند، کسی نمی‌شناخت و نمی‌بایست هم بشناسد.

اعضای کمیته عبارت بودند از: ۱ ـ میرزا کریم‌خان رشتی (خان‌اکبر) و سه برادرش، ۲ ـ معزالسلطان، ۳ ـ عمیدالسلطان، ۴ ـ احمدعلی‌خان، ۵ ـ سید یحیی ندامانی (ناصرالاسلام)، ۶ ـ حسین کسمایی، ۷ ـ علی محمد تربیت، ۸ ـ حاجی حسین اسکندانی، ۹ ـ جوادخان (ناصرالملکی)، ۱۰ ـ مشهدی مختار (اردبیلی)، ۱۱ ـ آقاگُل میخ فروش (اسکندانی)، ۱۲ ـ رحیم شیشه‌بر و ۱۳ ـ میرزا محمدعلی مغاره.

کمیته که در رأسشان میرزا کریم‌خان رشتی جای داشت، همه روزه در اطراف جنبش و نحوهٔ اجراء مذاکره می‌کرد و نقشه می‌کشید. جلسات کمیته در محله سبزه‌میدان رشت، خانه میرزا یوسف‌خان (معاون دیوان)، که شوهر خواهر «مدبرالملک» بود، تشکیل می‌یافت. از کمیسیونهای فرعی این کمیته، یکی «کمیسیون جنگ» بود، که حکم ستاد فرماندهی را داشت و دیگری «کمیسیون مالی»، که وظیفه‌اش تهیه پول و برآوردن نیازهای مالی کمیته بود.

«کمیسیون جنگ» تشکیل می‌یافت از «حسین کسمایی» و «انتصارالسلطان» از طرف مجاهدین گیلانی، «یپرم» از طرف مجاهدین ارمنی، و «اکیلو» از طرف گرجیها، «صادق‌اف» از طرف قفقازیها، و «سید علی مرتضوی» از طرف مجاهدین آذربایجانی.

در مذاکرات فرماندار نظامی انقلاب (بعد از مقتول شدن سردار افخم) با مقامات خارجی همیشه می‌بایست یک نفر از اعضای کمیته شرکت کند. همچنانکه «شارژ دافر انگلیس» (چرچیل) این مسئله را در مذاکراتش با سپهدار در گزارش رسمیش به مقامات مافوق ذکر نمود.

کمیتهٔ مجازات

کمیته‌ای که پس از مشروطیت در تهران تشکیل گردید. این کمتیه که تهران را دچار ترس و وحشت کرده بود به‌دست چند نفر وطن‌پرست ناراضی تشکیل شده بود. اعضای این کمیته عبارت بودند از: «ابوالفتح‌زاده، منشی‌زاده، مشکوة‌الممالک، عمادالکتاب، میرزا علی‌اکبر ارداقی، میرزا عبدالحسین شفاءالملک و چند نفر دیگر.

اعلامیه‌های کمیته مجازات پس از هر تروری منتشر می‌شد که معمولاً مطالب آن به‌وسیلهٔ میرزا علی‌اکبر ارداقی تنظیم و عمادالکتاب آن را به خط زیبایی پاکنویس و با چاپ ژلاتین تکثیر می‌کرد. تمام اعلامیه‌های مذکور با امضای مرحوم منشی‌زاده و مهر کمیته مجازات منتشر می‌شد و مهر کمیته مجازات به‌صورت فشنگی بود که روی پوکه آن کلمه (کمیته) و روی گلوله آن کلمه (مجازات) حک شده بود که معمولاً گلولهٔ مجازات از پوکه جدا می‌شد و بر قلب خائنین به وطن می‌نشست.

پس از تشکیل کمیته ابتدا اسماعیل‌خان رئیس انبار غله و سپس متین‌السلطنه ثقفی و میرزا محسن و در خاتمه منتخب‌الدوله به‌قتل رسیدند.

انتشار این اخبار وحشتناک قتلها باعث شد که بیش از همه وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله به فکر خودشان باشند زیرا در آن روزگار این سه معروف به دوستی با انگلستان بودند.

کابینهٔ وثوق‌الدوله بر اثر این ترورها سقوط کرد و علاءالدوله مأمور تشکیل کابینه شد. گروه کمیته مجازات در اوایل کار افرادی سالم، وطن‌پرست و دارای حسن‌نیت بودند ولی پس از چندی پیروزی مداوم، نهال آنان ثمری نداد و در نیمهٔ راه از هم پاشیدند و نابود شدند.

کُندری

عمیدالملک کندری، ابونصر محمدبن منصور، وزیر طغرل‌بیگ سلجوقی بود. هم او بود که کتب دیوان و فرامین را به فارسی برگردانید. چون حنفی مذهب بود، در آغاز کار، بین شافعی و حنفی اختلاف می‌گذاشت. در سال ۲۴۷ ه. ق. در ملاقات طغرل‌بیگ و باباطاهر عریان حضور داشت و به تحریک نظام‌الملک محبوس و مقتول شد.

کنزالاحیا

از کتابهای مانی.

کنفدراسیون

این تشکیلات بین سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ به وسیلهٔ عده‌ای از اعضای فراری حزب توده زیر پوشش یک سازمان صرفاً «صنفی دانشجویی» از به‌هم پیوستن فدراسیونهای دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا و آمریکا تشکیل شد.

این سازمان ابتدا مدتی کاملاً در اختیار حزب توده بود. اما پس از چندی جناحهای دیگری که عموماً با حزب توده و رهبران وکارنامهٔ گذشتهٔ آن حزب مخالف بودند، مانند کمونیستهای ضد شوروی، اعضای جبههٔ ملی و اعضای مارکسیست شدهٔ جبههٔ ملی که به کنفدراسیون پیوسته بودند، تغییرشکل داد.

کنفرانس تهران

در سال ۱۹۴۳ م. ایران گام مهم و تازه‌ای در راه نزدیکی به آمریکا بر می‌دارد. دکتر میلیسپو که در اوایل سلطنت رضاشاه رئیس کل مالیه ایران بود، یک بار دیگر با اختیارات وسیعی برای سرپرستی امور دارایی و اقتصاد ایران استخدام می‌شود و گروه کثیری از مستشاران آمریکایی که همراه او به ایران می‌آیند، تمام مقامات مهم مالی و

اقتصادی ایران را اشغال می‌کنند. مرحله بعدی نفوذ در نیروهای مسلح ایران است. شاه که مقام فرماندهی ارتش و نیروهای مسلح را در اختیار دارد، شخصاً در جلب همکاری و مشورت با ژنرال «ریدلی» فرماندهٔ آمریکایی مقیم تهران و سایر افسران آمریکایی پیشقدم می‌شود، از سوی دیگر یک سرهنگ آمریکایی به‌نام «شوارتسکف» (که بعدها در مقام ژنرالی در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی ایفا می‌کند) به‌عنوان مستشار ژاندارمری و یک آمریکایی دیگر به‌نام «تیرمن» به‌عنوان مستشار شهربانی ایران استخدام می‌شوند. روز نهم سپتامبر ۱۹۴۳ (۱۸ شهریور ۱۳۲۲) ایران به آلمان اعلان جنگ می‌دهد و رسماً به جرگهٔ کشورهای متفق می‌پیوندد. به‌همین مناسبت تلگرافهایی بین محمدرضاشاه و روزولت مبادله می‌شود که لحن روزولت در این تلگراف که به تاریخ ۱۷ سپتامبر مخابره شده، بسیار گرم و صمیمانه است. دو ماه بعد در اواخر نوامبر کنفرانس سران سه کشور بزرگ متفق در تهران تشکیل می‌شود و اسناد موجود دربارهٔ این کنفرانس نشان می‌دهد که پیشنهاد تشکیل این کنفرانس در تهران نخستین بار از طرف روزولت پیشنهاد شده است و استالین هم بی‌درنگ آن را پذیرفته است.

در جریان تشکیل کنفرانس تهران، شاه دو بار با روزولت ملاقات کرد، در حالی که فقط یک بار با چرچیل و یک بار با استالین ملاقات نمود. ملاقاتهای شاه با روزولت در محل سفارت شوروی انجام شد، زیرا روزولت به دلایل امنیتی و خودداری از رفت و آمد در خیابانهای تهران، در جریان تشکیل کنفرانس در سفارت شوروی اقامت داشت. در نتیجهٔ این دو ملاقات روزولت به یکی از همراهان ارشد خود (ژنرال هارلی) دستور تهیه طرحی برای کمک اقتصادی به ایران را صادر کرد. الیوت روزولت پسر رئیس جمهوری



کنفرانس تهران، از راست به چپ: چرچیل نخست‌وزیر انگلیس، محمدرضا، سرلشکر شقاقی، حسین علاء، محمد ساعد، علی سهیلی

آمریکا که در تهران همراه پدر بوده، در کتاب خاطرات خود از پدرش می‌نویسد «پس از رفتن شاه، پدرم ژنرال هارلی و مرا نزد خود فرا خواند و پس از اینکه دستوراتی دربارهٔ طرح کمکهای اقتصادی به ایران به هارلی داد، به‌من گفت با هارلی در تهیه این طرح کمک کن، و سپس افزود باید قبل از خاتمهٔ این کنفرانس اعلامیهٔ مشترکی با روسها و انگلیسها بدهیم و استقلال و حاکمیت سیاسی ایران را پس از جنگ تضمین کنیم».

روزولت روز اول دسامبر ۱۹۴۳ قبل از ترک تهران، نامهٔ مفصلی برای شاه نوشت و ضمن آن علاقه و توجه خاص خود را به‌تحکیم و توسعهٔ روابط آمریکا و ایران تأکید کرد.

روزولت در همین نامه رسمی با خط خود افزود که امیدوار است در اولین فرصت مناسب پس از جنگ، شاه را در واشنگتن ملاقات کند. روزولت پیش از خاتمهٔ جنگ درگذشت و این ملاقات هرگز صورت نگرفت، ولی جانشین او ترومن که در جریان مکاتبات و روابط روزولت با شاه بود، بر حفظ این رابطه تأکید کرد و نخستین آزمایش مهم سیاسی دوران ریاست جمهوری او هم در مقابله با بحران ایران بود.

پس از پایان جنگ دوم جهانی روسها علی‌رغم تعهدات قبلی خود از تخلیه ایران در موعد مقرر خودداری کردند و در صدد تجزیه آذربایجان ایران برآمدند، ولی تحت فشار آمریکاییها، پس از استقرار یک حکومت دست‌نشانده در آذربایجان، ایران را تخلیه نمودند و هنگامی که ارتش ایران برای باز پس گرفتن آذربایجان دست به حمله زد، عوامل دست‌نشاندهٔ شوروی به‌دستور مسکو بدون مقاومتی عقب‌نشینی کرده، به‌خاک شوروی گریختَند. ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا در خاطرات دوران ریاست جمهوری خود فاش کرده است که استالین به دنبال اولتیماتوم او دستور

تخلیهٔ آذربایجان را از عوامل دست‌نشاندهٔ خود صادر کرده و شاه با اطمینان از حمایت آمریکا دستور حمله به آذربایجان را صادر نمود.

کنگریان

خاندانی که بعد از جستانیان در تارم بنیان فرمانروایی گذارده، سپس به آذربایگان و اران و ارمنستان و زنگان و ابهر و سهرورد نیز دست یافتند و بیشتر دیلمستان نیز در تصرف ایشان بود. نیز ← آل مسافر

کنگه، کنگ سیاوش

همان گنگ دژ است که سیاوش در زمان مهاجرت در توران زمین ساخته است. در شکستی که ایرانیان به تورانیان وارد ساختند کنگ نیز به دست کیخسرو افتاد.

کنیشکا (Kanishka)

چون اکثر پادشاهان کوشانی که از این به بعد بر مشرق ایران حکومت داشته‌اند، آخر نامشان به کلمهٔ ایشکا ختم می‌شود از این‌رو آنان را از نسل کنیشکا شمرده‌اند، و آنان را خاندان جدیدی از کوشانیان دانسته‌اند.

کنیشکا در ۱۲۰ـ۱۶۰م. به پادشاهی نشست. وی از بزرگترین پادشاهان کوشانی است، و قلمرو حکومت او گذشته از ایران شرقی و افغانستان شامل حوزهٔ رود تاریم و ترکستان چین و شمال غربی هند و سواحل گنگ بود، و پاتالی پوترا پایتخت قدیم موریا به‌دست او افتاد. کنیشکا برای انتقام گرفتن از چینی‌ها از متصرفات هندی خود از راه واخان گذشته ولایات کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد، و دامنهٔ فتوحات خود را تا درهٔ رود تاریم رسانید، و سلطنت کوشانی را از هر طرف به یکی از چهار رود: جیحون، سند، گنگ و تاریم امتداد داد. و پسر پادشاه کاشغر و برخی از امیرزادگان چین را به گروگان با خود به

پایتخت خویش در بگرام آورد. کنیشکا لقب شاه گنداها را داشت و کنیشکا و جانشینان پر اقتدار او بیشترین توجه را به هند و ثروت آن کشور داشتند.

در نظر کوشانی‌ها هند پر ثروت، جاذب‌تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می‌نمود. در همین نواحی سر حد دو کشور اشکانی و کوشانی تقریباً قریب به خطی که امروز مشخص سرحد بین ایران و افغانستان است تثبیت شده بود. جنگ بین کنیشکا و پارت در زمان ولاش (بلاش) سوم ظاهراً وقوع یافته است.

در متن سریانی مربوط به زمان بلاش چهارم (۱۹۱-۲۰۷م.) از سپاهی بزرگ مرکب از مادها و پارسها که به مشرق ایران حمله برده‌اند به‌طور مبهم ذکری شده است. در آغاز بلاش محاصره شد و تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان او از نو حمله آورده دشمنان را تا دریا عقب راندند.

دین بودایی که در عصر آشوکا در شرق ایران انتشار یافت در زمان کنیشکا به منتهای ترقی خود رسید و معابد بودایی زیادی در سراسر مشرق ایران بر پا گردید. می‌گویند ساختن مجسمه‌های بزرگ بودا در بامیان در زمان کنیشکا آغاز شده است.

کنینکای دوم

از پادشاهان کوشانی، پسر واشیکا بود و پس از پدر شاه شد. القاب او به هندی، مهاراجا و به پارسی شاهنشاه و به چینی فغفور پسر آسمان و به رومی سزار است.

کواذ: ← شیرویه

کوبرنیس (پسر ملکهٔ کوسیکا)

از پادشاهان لیبی، سکه‌هایی که از کوبرنَیس به‌دست آمده است، دارای نقش نیم تنهٔ خوک وحشی می‌باشد و پشت سکه‌ها در فرورفتگی مربعی شکل، خطوط نامنظمی نقر است. گاهی

علامت نام شاه نیز بر روی سکه‌ها مشاهده می‌شود.

کوبها

نام قدیم کابل.

کوپرلیس

از پادشاهان لیسی؛ سکه‌های این شاهزاده دارای نقوش متنوعی است و نام او اغلب به خط لیسی به‌طور کامل در حاشیهٔ سکه نقر است.

سکه‌هایی از کوپرلیس به‌دست آمده است که علاوه بر نام او علامت شهر نیز بر روی آن قرار دارد. شهرهایی که نام آنها بر روی سکه می‌باشد عبارتند از: آرینا نام قدیم کزانتس، تلمه سوس و لیمیرا.

اسامی باقی شاهان لیسی و سال سلطنت آنها

خریگا در حدود ۴۱۰ ق.م

خریس در حدود ۴۱۰ ق.م

اربینا در حدود ۴۰۰ ق.م

خادری تیمس در حدود ۴۰۰ ق.م

وگزرس در حدود ۴۰۰ ق.م

زموس در حدود ۴۱۰ ق.م

میتراپاتس در حدود ۴۱۰ ق.م

دنولس در حدود ۳۹۰ ق.م

زاناس در حدود ۳۸۰ ق.م

پریکلس ۳۶۰-۳۷۵ ق.م

در بین سکه‌های شاهان لیسی از دورهٔ سلطنت خریگا به بعد سکه‌های دنولس نوع خاصی است که از نظر تاریخ سکه بخصوص سکه‌های مربوط به ایران بسیار با ارزش و جالب توجه است. این شاه که در حدود سال ۳۹۰ ق.م سلطنت می‌کرده، یعنی در دورهٔ اردشیر دوم هخامنشی که این منطقه جزو متصرفات شاهنشاهی ایران بوده است، سکه‌هایی ضرب زده که تصویر او را با کلاه پارسی نشان می‌دهد.

کوتوال

مأموران انتظامات شهرها در دولت تیموریان که زیر فرمان قرچی‌ها بودند.

کوتی

واژه کوتی فقط در هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه قومی معینی اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال غربی لولوبیان و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند بعدها این اصطلاح به اقوام گوناگونی که در شمال و شرق بابل زندگی می‌کردند اطلاق می‌شد، و علی‌الرسم واحد ارضی معین و ملموسی را نمی‌رساند است. در هزارهٔ اول قبل از میلاد همهٔ اورارتوئیان و مردمماننا و ماد را «کوتی» می‌نامیدند.

کوتیان (Koti)

به قبایلی گفته می‌شد که در هزارهٔ سوم و دوم ق.م. در کردستان و مغرب آذربایجان ساکن بودند. در حدود قرن ۲۳ ق.م. برای نخستین بار نامشان در کتیبه‌های اکدی به چشم می‌خورد. در این هنگام «نارامسین» شاه اکد در جنگ با کوتیان کشته شد و کوتیان بر بین‌النهرین دست یافتند.

کوتیان در این زمان دارای شاه نبودند بلکه قبایل متحدهٔ کوتی شخصی را از میان خود برای مدت محدودی به رهبری انتخاب می‌کردند. آنان ۹۱ سال بر سومر و اکد فرمان راندند. آنان در این مدت مقهور فرهنگ این سرزمینها شدند و به خلق و خوی مغلوبان گرویدند و در نتیجه به زودی ضعیف گشتند و به سرزمین اصلی خود رانده شدند. تاکنون محققان نتوانسته‌اند منشأ نژادی این قوم را دقیقاً معلوم کنند ولی این مانع نخواهد شد که آنان را با کردان کنونی از یک نژاد ندانیم. فرمانروایان لولوبی در ۹۱ سال حکومتشان بر بین‌النهرین از این قرار بودند.

اپمنا	از ۲۲۰۱ ق.م.
اینگه شوش	از ۲۱۹۸ ق.م.
سارلاگاب	از ۲۱۹۲ ق.م.
شول مه	از ۲۱۸۶ ق.م.

الولومش	از ۲۱۸۰ ق.م.
اینی ماباگش	از ۲۱۷۴ ق.م.
این گه شوش	از ۲۱۶۹ ق.م.
ایارلاگاب	از ۲۱۶۳ ق.م.
ای باته	از ۲۱۴۸ ق.م.
ایارلاگاب	از ۲۱۴۵ ق.م.
کوروم	از ۲۱۴۲ ق.م.
خابیل کین	از ۲۱۴۱ ق.م.
لایه رایوم	از ۲۱۳۸ ق.م.
ای راروم	از ۲۱۳۶ ق.م.
ای براتوم	از ۲۱۳۴ ق.م.
خابلوم	از ۲۱۳۳ ق.م.
یوزودر ـ سوین	از ۲۱۳۱ ق.م.
ایارلاگاندا	از ۲۱۲۴ ق.م.
سی اوم	از ۲۱۱۷ ق.م.
تی ری کان	از ۲۱۱۰ ق.م.

«تـــی ری کـــان» پس از ۴۰ روز سلطنت به دست او ترخ گال، شاه شهر اوروک کشته شد (۲۱۰۹ ق.م.).

کوتیر ـ ناخونتهٔ اول

نـــایب‌الســـلطنهٔ بـزرگ عـیلام. «کوتیرناخونته» در ۱۷۳۰ ق.م. به نیابت سلطنت رسید و برادر خود «لیلا ـ ار ـ تاش» را قائم مقام خـود، و پسـر ارشـد خویش «تمتی اگون» را امیر شوش کرد. پس از حمورابی، قدرت بـابل در زمـان سلطنت پسرش «شمشوئیلونا» (۱۷۴۹ـ ۱۷۱۲ ق.م.) رو به ضعف نهاده بود، و به همین جهت کوتیر ناخونتهٔ اول توانست بـه سـرزمین بـابل حـمله ببرد. در ایـن تاخت و تاز او مـجسمهٔ الههٔ پیروزی و باروری بین‌النهرین را با خود به شـوش برد. این مجسمه قرنها در شوش ماند تا آنکه آسوربانی پال از نو آن را به ارک باز گرداند. سلطنت کوتیر ـ ناخونته مدت درازی طول کشیده است، زیرا برادرش که پس از او به نیابت سلطنت رسیده بود مدت کمی زنده بود و «تـمتی ـ اگـون» پسر «کوتیر ـ ناخونته» در حدود ۱۶۹۸ ق.م. به نیابت سلطنت رسیده است.

کوتیک ـ این ـ شوسینک

(Kuitik-in-susinak)

پـادشاه عـیلام (احـتمالاً از حـدود

۲۲۴۰ ق.م.) و آخرین پادشاه سلسلهٔ شاهان اوان (عیلام)، و یکی از شخصیتهای تاریخی مهم تاریخ عیلام باستان، که سابقاً بر طبق منابع اکدی، پوزور ــ این شوشینک خوانده می‌شد. از وی کتیبه‌های متعددی، نه فقط به خط اکدی، بلکه به خط و زبان معروف به «عیلامی ابتدایی» باقی مانده است که خواندن آنها در ۱۹۱۶ م. مقدور شد. وی معاصر «نارامسین»، پادشاه اکد بود واز جانب وی در شوش حکومت داشت. وی در حدود ۲۲۴۰ به پادشاهی اوان رسید و بدین‌گونه آخرین بقایای اطاعت عیلام از دولت اکد از میان رفت.

کودتای ۲۸ مرداد

کودتایی که در فاصلهٔ زمانی سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هجری شمسی مقدمات آن فراهم شد و در این مدت آمریکاییها فعالانه وارد عمل شدند و پس از آنکه مطمئن شدند نمی‌توانند از راههای سیاسی نفت ایران را به‌چنگ آورند تصمیم به کودتا گرفتند. انگلیسها نیز با آمریکاییها معامله کردند و قسمتی از منافع خود را به آنها واگذار کردند. سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) ابتکار عمل را برای انجام کودتا و سقوط حکومت مصدق به‌دست گرفت و پس از آنکه سرگردانی مردم در اثر اختلاف رهبران و غوغاها و توطئه‌هایی که مزدوران خارجی همه روز به راه می‌انداختند به‌نهایت رسید و حزب توده هم توانست آب را به اندازهٔ کافی گل‌آلود کند، در ۲۵ مرداد کودتایی صورت گرفت که ناکام ماند و شاه به خارج از کشور فرار کرد. در حالی که گمان می‌رفت خطر رفع شده، موج دوم کودتا در ۲۸ مرداد فرا رسید و در شرایطی که دیگر از آن همبستگی و حضور توده‌های مسلمان در صحنه که در سیِ تیر به‌ظهور رسیده بود خبری نبود حکومت مصدق در عرض چند ساعت سرنگون شد و سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری رسید. شاه

(محمدرضا پهلوی) دوباره بازگشت و پس از کودتا بسیاری از اعضای فعال حزب توده دستگیر شدند. مصدق دستگیر و به‌سه سال زندان محکوم گردید.

کودورنان خوندی

(kudur-Nankhundi)

پادشاه عیلام در حدود ۲۲۸۰ سال ق.م.

کور (Kur)

در اصل واژه‌ای سومری به معنی «کوه» است، اما به «سرزمین بیگانه‌ای» واقع در کوهستانهای گرداگرد باتلاقها و دشتهای بین‌النهرین اطلاق می‌گردد، همچنین آن را «جهان زیرزمینی» دوزخ «ارشکی گال» و حتی «غول زیرزمینی» معنی کرده‌اند.

کورپایدیا [= تربیت کوروش]

کتابی ازگزنفون، به صورت داستان تاریخی، که دوران کودکی و جوانی و تمام فعالیتهای بعدی کوروش کبیر را برای تأسیس شاهنشاهی ایران شرح می‌دهد. گزنفون در ضمن این داستان نظر خود را دربارهٔ حکومت و چگونگی تربیت حکام و مردان سیاسی گنجانده است. در این کتاب مطالب مأخوذ از سازمانهای اسپارتی و شیوهٔ حکومت آن، و نیز اصول اخلاقی سقراطی، کاملاً مشهود است. بعضی این کتاب را پاسخی به نظریات افلاطون دربارهٔ تربیت حکام، به آن نحو که در کتاب جمهور آمده است، می‌دانند. نظریات افلاطون دربارهٔ خانواده در کتاب نوامیس پاسخی است به نظر گزنفون دربارهٔ خانواده به آن نحو که در کدروپایدیا مذکور است.

کتابی که به عنوان تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران، سیروس کبیر یا کوروش کبیر از گزنفون به فارسی ترجمه شده است (ترجمه ضیاءالدین قریب فرزند محمدحسین

شمس‌العلماء منشی و مترجم وزارت خارجه، به دستور سردار اسعد، تهران، ۱۳۳۳ هـ ق.)، که ظاهراً ترجمهٔ کوروپایدیا است، به عنوان سیرت کوروش کبیر هم به فارسی ترجمه و چاپ شده است (۱۳۵۰ هـ ش.).

کورتش (Kurtis)

دسته‌های مختلف کارگزاران در جامعهٔ ماد که اکثراً کارگران ساختمان بودند. قصرهای استخر به دست کورتشها ساخته شده است.

کورش‌نامه

«گزنفون» از مردم آتن بود و در حدود سال ۴۳۰ پیش از میلاد در خاندانی نسبتاً متعیّن به دنیا آمد. وی در جوانی به اتفاق افلاطون، شاگرد سقراط فیلسوف ایده‌آلیست نامی بود. وی از لحاظ سیاسی طرفدار سازمان اشرافی اسپارت بود و در «آتن» دموکرات‌منش که در آن سالها با اسپارت در جنگ بود احساس ناراحتی می‌کرد. ظاهراً وی به علل سیاسی در سال ۴۰۱ قبل از میلاد پس از شکست قطعی که ـ در سال ۴۰۴ق.م. ـ اسپارت به آتنیها وارد آورد ناچار آتن را ترک گفت و به پیروی از اندرز یکی از دوستان خویش به دربار کورش کوچک شاهزادهٔ ایرانی و برادر اردشیر دوم ـ منمون ـ پادشاه ایران رفت. کورش در آن زمان ساتراپ (شهرب) آسیای صغیر بود و پنهانی برای جنگ با پادشاه به گرد آوردن سپاهی سرگرم بود. وی به گروهی از اشراف ایرانی منتسب بود که پاشیدگی رژیم هخامنشیان را به رأی‌العین مشاهده می‌کردند و محتملاً می‌کوشید با اتکا به دستگاه بنده‌داری بزرگ باستانی در رژیم مزبور اصلاحاتی به عمل آورد. می‌توان گفت که از این رهگذر وی سلف ناکام اسکندر مقدونی بوده است.

«گزنفون» در لشکرکشی کورش کوچک، در سال ۴۰۱ قبل از میلاد، علیه

اردشیر دوم شرکت جست. چون کورش در نبرد «کوناکس» در بابل کشته شد و لشکریان وی پراکنده گشتند و فرماندهان یونانی را ایرانیان گرفته اعدام کردند و سربازان مزدور یونانی ـ هزاران کیلومتر دور از میهن در کشوری ناشناس و دشمن تنها ماندند، «گزنفون» در رهبری رجعت ایشان فعالانه شرکت کرد. یونانیان موفق شدند، مانند نابینایان کورمال کورمال از آسیای مقدم و آشور و ارمنستان گذشته به کرانهٔ دریای سیاه برسند. قریب نیمی از ایشان بعدها به لشکریان «آگسیلا» شاه اسپارت، که در آن زمان در غرب آسیای صغیر با ایرانیان در جنگ بود پیوستند. «گزنفون» نیز به زیر فرمان آگسیلا درآمد. این امر را در آتن خیانت تلقی کردند و «گزنفون» را از حق تابعیت آتن محروم و از آن شهر بیرون کردند. پس از آن «گزنفون» در خدمت اسپارت باقی ماند و حتی علیه میهن پیشین خویش پیکار کرد. در حدود سال ۳۸۰ قبل از میلاد دولت اسپارت ملکی به وی داد و او در آنجا آسوده می‌زیست و به فعالیت ادبی مشغول بود.

تألیفات وی ـــ از آناباسیس (اردوکشی ده هزار نفری) و تاریخ یونان که بگذریم ـ جنبهٔ فلسفی و اخلاقی داشت و مربوط به تبلیغ حکمت سقراط و اخلاقیاتی بود که با سازمان اشرافی اسپارت بستگی داشته. کتاب کورش‌نامه هم بیشتر به آثار فلسفی او نزدیک است.

«ای.م. ترونسکی» دربارهٔ کورش‌نامه چنین می‌نویسد: «ظاهراً این کتاب به تاریخ شبیه است و مؤلف در زمینهٔ سیاست و اخلاقیات به فلسفه باقی پرداخته و آن را به‌صورت داستانی مدون ساخته است و آن داستانی است دربارهٔ زندگی و افعال کورش، بانی سلطنت پارس. مفهوم «تاریخ» در عهد باستان چندان وسیع بوده که می‌توانست این تألیفات را هم دربرگیرد و حال آنکه اکنون ما اثر مزبور را جزو رمانهای تاریخی و اخلاقی محسوب می‌داریم (نه تاریخ). «گزنفون» در اینجا با بی‌بند و

باری فوق‌العاده‌ای مطالب تاریخی را مورد استفاده قرار می‌دهد مثلاً به رغم حقیقت تاریخی، کورش فاتح مصر قلمداد شده است و به مرگ طبیعی در میان فرزندان و دوستان خویش می‌میرد و مانند سقراط به ایشان هنگام تودیع اخلاق می‌آموزد. در تصویر کورش سجایای سقراط و «آگسیلا» تلفیق شده است. صفتهای مثبتی که «گزنفون» به قهرمان داستان خویش نسبت می‌دهد، چون ثمرهٔ تربیت صحیح ـ تربیتی که از مجموع نظامات سخت اسپارتی و تعلیمات اخلاقی سقراط تشکیل شده ـ عرضه گشته است. کورش‌نامه نمودار بارزی از گرایش گزنفون به اندرزگویی‌بوده و نظرها و عقاید سلطنت‌خواهی وی را نشان می‌دهد و انتخاب یک پادشاه مقتدر و شرقی چون قهرمان داستان و غایت مقصود خویش، خود گواه بر این است. عدهٔ کثیری اشخاص و قهرمانان درجهٔ دوم کورش‌نامه نیز معرف و مجسم‌کنندهٔ محاسن و معایب گوناگون می‌باشند.

مراتب بالا کورش‌نامه را از لحاظ ادبی نیک معرفی می‌کند. فقط این نکته را باید افزود که شخصیت سلطان مقتدری که اتباع و بندگان و نزدیکان از جان و دل طوق طاعت وی را بر گردن نهند محبوب گزنفون است و چنین کسی را ایده‌آل و غایت منظور می‌داند: کورش کوچک در آناباسیس (لشگرکشی ده هزار نفری) و «ایسخوماخ» در کتاب اکونومیکا (اقتصاد) و «آگسیلای» در مدحنامهٔ وی و تاریخ یونان همه واجد این صفاتند. به عقیدهٔ گزنفون بزرگترین خصلت نیک این است که آدمی بتواند فرمان برد.

بنابراین معلوم است که در مورد وقایع تاریخی نباید، دقت و صداقت خاص و فوق‌العاده‌ای را از کورش‌نامه انتظار داشت. ولی چنانچه از تجزیه و تحلیل ادبی کورش‌نامه پا فراتر نهیم و اثر مزبور را چون یک تألیف تاریخی مورد مداقه قرار دهیم ناگزیر باید استنتاج فوق

را به شدت بیشتری به‌کار بندیم.

کورش‌نامه چون یک تألیف تاریخی است، فاقد مزیتی است که اثر دیگر گزنفون یعنی آناباسیس دارا می‌باشد؛ به این معنی که مانند اثر اخیرالذکر بر مشاهدات شخصی مؤلف مبتنی نمی‌باشد. آناباسیس گرچه سالها پس از وقوع وقایع نوشته شده ولی نقل قول از دیگران نیست و نتیجهٔ مشاهدات شخصی مؤلف است و ظاهراً از روی یادداشتهایی که وی داشته تحریر شده است. اما کورش‌نامه مربوط به وقایعی است که زمان بسیار از آن گذشته و مؤلف فقط از روی منابع مکتوب می‌توانست در آن باره داوری کند. روایات شرقی به ظن قوی در اختیار وی نبوده است. شرایط زندگی اردویی تا مرگ کورش، و اینکه گزنفون همواره جزو سپاهیان یونانی و در حال حرکت بوده (و جز زبان یونانی به زبان دیگری آشنا نبوده) اجازه نمی‌داد از نزدیک با پارسیان و مادیها آمیزش کند و اطلاعات مفصلی دربارهٔ تاریخ قدیم ایشان به‌دست آورد. و در بخش دوم لشکرکشی، که یونانیان با غارت اموال مردم بین راه زندگی کرده، مورد تعقیب سپاهیان شاه ایران بودند (شاید دسته‌های مادی هارپا که ساتراپ که در پیکار کوناکس به سود اردشیر دوم ــ آرتاکزرس ــ شرکت جسته بود جزو اینان بودند) و با شمشیر برای خویش راه نجات می‌جستند حصول این منظور کمتر امکان داشت. راست است که ما دربارهٔ مدت اقامت گزنفون در آسیای صغیر، و میان لشکریان آگسیلای اطلاعات ناچیزی داریم ولی دلیلی در دست نداریم بگوییم که در آن زمان، هنگامی که جنگ با ایرانیان جریان داشته، وی بیش از پیش می‌توانسته تاریخ و رسوم پارس یا ماد را مورد مطالعه قرار دهد.

گزنفون از لحاظ بسط همه‌جانبهٔ موضوع داستان خویش نمی‌توانست به مورخان متقدم یونانی مانند هلانیک و

دیونی‌سی و هکاتی که مطالب خشک و غیر موثقی نوشته‌اند و منابع نایابی شمرده می‌شدند اعتماد کند.

گزنفون از میان مؤلفان یونانی به‌طور کلی از نوشته‌های هرودوت و کتسیاس استفاده کرده است. این نکته از اشارات و مستخرجات فراوان و اسامی خاص و مباحثات قلمی که در کورش‌نامه آمده پیداست. تألیف مزبور قهرمانان فراوان دارد و مؤلف آن نیز مانند کتسیاس با مشکل مهمی مواجه شد که چه نامی بر آنها گذارد. در اکثر موارد نامهای کورش‌نامه مشتی اسامی پارسی است که بدون تشخیص از هرودوت اخذ گشته است (و به ندرت از کتسیاس گرفته شده). در هر حال در میان اسامی واقعی ایرانی که در کورش‌نامه آمده به تقریب حتی یک نام هم دیده نمی‌شود که با نام یکی از رجال مذکور در تألیف هرودوت یا کتسیاس و یا نام رجال پارسی معاصر گزنفون مشابهت نداشته باشد. و چون گزنفون از حیث اسامی پارسی دچار کمبود می‌گشت، بدون آنکه تشویشی به خاطر خویش راه دهد روی قهرمان مادی و یا پارسی خود نامهای مردم آسیای صغیر و یا اسامی یونانی نادر و یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب می‌مانست، می‌گذاشت.

اگر گزنفون منابع جدی دیگری جز هرودوت و کتسیاس (که به ما معلوم است) می‌داشت چنین نمی‌شد.

مطالب مربوط به جغرافیای طبیعی و سیاسی که در کورش‌نامه مذکور است دارای همین نقایص می‌باشد. اطلاعات گزنفون نیز مانند یونانیان معاصر وی دربارهٔ آسیای غربی بسیار مهم بوده. این نکته به وضوح از مطالب آناباسیس مشهود است: یونانیان هنگام لشکرکشی مزبور از موقع و محل کشورهای پیرامون اطلاعَی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می‌کردند. اگر گزنفون در تحریر کورش‌نامه از منابع دیگری ــ غیر از هرودوت و کتسیاس ــ استفاده می‌کرد

و به ویژه اطلاعاتی از مادیها و پارسیان به دست می‌آورد ــ مسلماً چنان اشتباهات فاحش جغرافیایی را مرتکب نمی‌شد. اشتباهات فاحش جغرافیایی در هر صفحهٔ کورش‌نامه فراوان است. مثلاً اگر نوشتهٔ کورش‌نامه را باور کنیم، آشور در عهد «آستیاگ» (ایشتوویگو) و کورش (و حال آنکه آشور مدتها پیش از آن معدوم گشته بود) با اینکه در خاک ماد قدرتی نداشت، مع‌هذا هیرکانیه (گرگان) را متصرف بود و با باختر (باکتریا) عهد اتفاق داشت. هیرکانیه ــ و هرکانه، گرگان ــ (ناحیهٔ کنونی استرآباد و کراسنوودسک) به عقیدهٔ گزنفون از خاک ماد به آشور نزدیکتر بود. به زعم وی آشور بر سر راه ماد و اراضی کادوسیان (در کوههای جنوب دریای خزر) و سکایان (در آسیای میانه) قرار دارد و کلدانیان (کوهستانیان فلات ارمنستان ــ با کلدانیان بابل اشتباه نشود) بی واسطه با... شاه هندوستان مربوط می‌باشند و الخ و از اینگونه.

گزنفون می‌دانست (از هرودوت) که اولاً در زمان پادشاهی ماد بسیاری از کشورها و اقوامی که بعدها به زیر فرمان ایرانیان (پارسیان) درآمدند، مستقل بودند و ثانیاً در سرزمین پادشاهی ماد شاه‌نشینهای دیگری که تابع آن بودند وجود داشتند. ولی بدیهی است که نمی‌دانست این کشورها واقوام و شاه‌نشینها کدام بودند، زیرا که در این باره در آثار هرودوت و کتسیاس چیزی گفته نشده بوده. بدین سبب شاه‌نشینهای مستقلی که در کورش‌نامه ذکر شده است، اکثراً همان ساتراپ‌نشینهای ایرانی هستند که گزنفون (بخشی از آنها را خود می‌شناخته و بخشی را از هم منابع عادی خویش مأخوذ داشته بوده) معطوف به ماسبق نموده است.

ازآن‌جمله است شاه‌نشین کاپادوکیه و ارمنستان و هیرکانیه (هرکانه ــ گرگان) و شوش و غیره. تصادفاً قوم کادوسیان در تاریخ کورش کتسیاس جای نمایانی را اشغال کرده است و ظاهراً کادوسیان

از آن منبع وارد تألیف گزنفون نیز شده‌اند.

گزنفون دربارهٔ انتقال سلطنت ماد به پارسیان روایت جدیدی نقل می‌کند که بالکل با روایت هرودوت و کتسیاس متفاوت است. ولی اگر بپنداریم که وی از منبعی مجهول ـ مجهول برای دو نویسندهٔ سابق‌الذکر ـ استفاده کرده راه خطا رفته‌ایم. موضوع ساده است و چنانچه پیشتر یادآور شدیم در نظر او بزرگترین حس انسانی در مطیع ساختن و فرمان بردن است و چون وی هواخواه انتظامات اسپارتی بود اهمیت صفت دومی را کمتر از اولی نمی‌شمرد. به عقیدهٔ گزنفون که در نخستین صفحات کورش‌نامه بیان شده است، مبنای آموزش و پرورش عالی که به زعم وی ایرانیان از آن برخوردار بوده‌اند، همانا مهارتی بود که در فرمان دادن و فرمان بردن داشته‌اند. بالطبع آن کورش ـ ی که در تاریخ آمده و جدّ خود آستیاگ یا ایشتوویگو را (و یا در هر حال کسی که به او نیکی کرده بود) از سلطنت ساقط کرد ـ و در تألیفات هرودوت و کتسیاس آمده ـ برای بازی کردن نقش قهرمان نیکو خصالی که بلندترین آرمان گزنفون به شمار می‌رفت و در داستان وی مورد نیاز بود، سودی نداشت.

بدین سبب ـ به گفتهٔ گزنفون، آستیاگ در محیط صلح و آرامش، هنگامی که شاه ماد بود در بستر خویش بدرود جهان گفت و کورش فتوحات خویش را ـ نه به سمت شاهی ـ بلکه به سمت سردار «کیاکسار» (هوخشتره) فرزند «آستیاگ» (نام کیاکسار مأخوذ از هرودوت است) به عمل آورد. آنگاه کورش که چون سردار سپاه، افتخارات فراوان به‌دست آورده بود با خضوع تمام، ثمرهٔ پیروزیهای خود را نثار قدم «کیاکسار» (هوخشتره) که پادشاهی حقیر ولیَ قانونی است می‌کند. تصور این منظره می‌بایست رقت قلبی در خواننده پدید آورد و وی را با روح اطاعت به ریسمان قانونی بپرورد. در

عوض پرهیزگاری و فرمانبرداری کورش به پاداش خود رسید و هوخشتره که پسری نداشت دختر خویش را به او داد و وی پادشاهی و نیمی از جهان را به ارث برد.

مسلماً این مطالب تاریخ نبوده بلکه تعلیم عقیدهٔ شخصی است.

باقی مطالب کورش‌نامه همان اطلاعات ناچیزی است که هرودوت و کتسیاس در تألیفات خویش آورده و با وقایع دوران سلطنت «آستیاگ» (ایشتوویگو) و خود کورش (مطیع ساختن کادوسیان، بابل و لیدی) و کمبوجیه (فتح مصر) مربوط ساخته‌اند. جالبترین بخش کورش‌نامه همانا مطالبی است که گزنفون دربارهٔ وقایع ارمنستان آورده است. بی‌شک در این مورد مؤلف مشهودات خویش را نقل کرده است (مثلاً داستان دشمنی ارمنیان با قبایل کوهستانی کلدانیان که «گزنفون» در آناباسیس نیز مفصلاً از آن سخن می‌گوید).

نام شاهزادهٔ «تیگران» جالب نظر است. چنانکه دانسته است این نام در میان پادشاهان بعدی ارمنستان نیز مرسوم بوده است. گمان می‌رود که در دوران پارسیان این نام به ساتراپهای موروثی ارمنستان اطلاق می‌شده و «گزنفون» نیز آن را شنیده و نقل کرده است. گفتهٔ او تنها سخنی است که در منابع باستان راجع به وجود یک شاه‌نشین خاص ارمنی (جدا از «اورارتو») در دوران مادها در دست است. در اینکه تا چه اندازه‌ای این گفته موثق است اظهارنظر دشوار می‌باشد. ولی اگر در جایی از کورش‌نامه وقایع و حقایق تاریخی منعکس شده باشد، همین جاست.

کوروش کوچک = کوروش دوم

شاهزادهٔ هخامنشی و مدعی سلطنت ایران (متوفی ۴۰۱ ق.م.). پسر داریوش دوم. مادرش پروشات نام داشت، که یونانیان او را پاروساتیس

خوانده‌اند. کوروش کوچک در جنگ با اردشیر دوم که در کوناکسا به وقوع پیوست کشته شد.

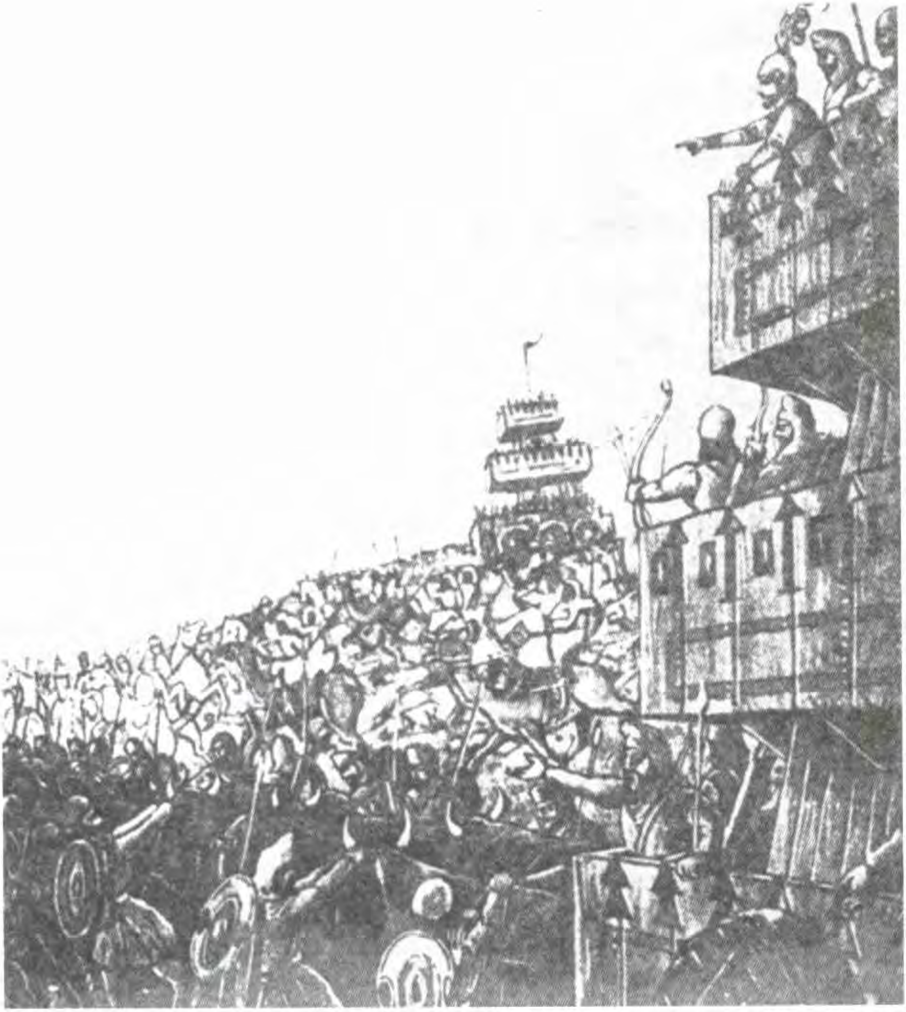
کوروش = کورش

کورش نام سه تن از خاندان هخامنشی. نام یونانی آن کوروس یا کورس (kuros) بوده است، و این لفظ از تلفظ فرانسوی آن به صورت سیروس به ایران آمده، و هر دو صورت کورس و سیروس جزء اعلام فارس درآمده است.

کوروش کبیر متوفی ۵۳۵ ق.م. شاهنشاه سوم (۵۵۹-۵۳۰ ق.م.) ایران، مؤسس امپراتوری هخامنشی. پدرش کمبوجیه فرزند کوروش و فرمانروای انشان (عیلام) بود. پس از برآمدن کوروش، افسانه‌هایی دربارهٔ وی رواج یافت. بنابر روایتی از هرودوت، وی پسر کبوجیه و ماندانه، دختر ایشتوویگو (پادشاه ماد) بود، و پس از ولادت، او را در کوهی رها کردند و ماده سگی به او شیر داد و چوپانی بزرگش کرد. در روایتی که خود هرودوت نیز آن را پذیرفته، به جای ماده سگ، زن چوپان او را شیر داده بوده و در کتاب نیکولای دمشقی روایات دیگری آمده است.

منابع اصلی دربارهٔ تاریخ کوروش کتیبه‌های میخی، و نوشته‌های مورخان یونانی است. مهمترین متنهای میخی «استوانهٔ کوروش» و قطعات منظومی در شرح حال نبونیدوس که هر دو در زمان کوروش تهیه شده و وقایع نامهٔ نبونیدوس که میان قرون ۵ و ۳ ق.م. تألیف شده است می‌باشد. در عتیق، در تواریخ ایام، عزرا، و اشعیا از کوروش ذکر شده است. در آثار هرودوت، گزنفون و کتزیاس، و قطعاتی که از بروسوس مورخ بابلی قرن ۳ ق.م. بر جای مانده، مطالب تاریخی از این پادشاهَ یافت می‌شود، ولی بیشتر آنها با افسانه آمیخته و مشکوک است.

کوروش در ۵۵۹ ق.م. به پادشاهی انشان رسید، و پس از آنکه سران قبایل



صحنه‌ای ترسیم شده از جنگهای کوروش

پارسی را در زیر فرمان خود متحد کرد و با نبونیدوس بابلی پیمان اتحاد بست، در ۵۵۳ ق.م. بر ضد ایشتوویگو طغیان کرد. در سال ۵۵۰ ق.م. ایشتوویگو را مغلوب و اسیر کرد، و اکباتان را متصرف شد. با آنکه عناصر ناراضی ماد در این پیروزی وی را یاری کردند، فرمانروایی کوروش کبیر بلافاصله مورد قبول همهٔ ماد قرار نگرفت، و احتمالاً مدت دو سال طول کشید تا همهٔ قبایل ساکن مشرق دجله را مطیع خود سازد.

وقایع نامهٔ نبونیدوس حاکی از آن است که در بهار ۵۴۷ ق.م. کوروش متوجه شمال بین‌النهرین شد و به جانب سرزمینی که نام آن در کتیبه محو شده، پیش رفت، و شاه آن را کشت. محتمل است که این دشمن کرزوس، شاه لیدیا (لودیا)، بوده باشد که بنابر نوشتهٔ هرودوت، قصد آن داشت که با تسخیر متصرفات ماد کشور خویش را از طرف شرق رود هالیس (قزل ایرماق) توسعه دهد. پس از جنگ بی‌نتیجه‌ای با کوروش، کرزوس به ساردیس عقب نشست و سربازان مزدور خود را متفرق کرد، به این امید که سال دیگر بعد از کمک گرفتن از بابل و مصر و اسپارت، بار دیگر جنگ را از سر گیرد. ولی کوروش بر وی پیشدستی کرد، و با حملهٔ سریعی ساردیس را متصرف شد. اگر آن سرزمینی که در وقایع نامه به آن اشاره شده است همین لیدیا بوده باشد، محتمل‌ترین تاریخ برای این حادثه سال ۵۴۷ ق.م. می‌شود.

هرودوت و بروسوس در این گفته با یکدیگر متفقند که در فاصلهٔ سقوط ساردیس و نبرد نهایی برای تسخیر بابل در سال ۵۴۰ ق.م. کوروش باقی آسیای باختری را تصرف کرده است. شاه کیلیکیا نیز با رغبت، سروری پارس را پذیرفت و گوتیوم (گوتیان) که تابع بابل بودند نیز چنین کردند. به گفتهٔ گزنفون، کوروش فروگیای بزرگ و کاپادوکیه را نیز فرمانبردار نمود، و اعراب را مطیع ساخت (ممکن است مقصود از

«اعراب» در اینجا مردم نواحی دمشق و فلسطین بوده باشد، که پیش از آن جزء امپراتوری بابل بودند).

در ۵۴۰ ق.م. که کوروش حملهٔ خود را به بابل آغاز کرد، بیشتر ایالات آن به تصرف وی درآمده بود. در اکتبر سال ۵۳۹ ق.م. سپاهش بدون جنگ وارد بابل شد. داستانی که یوسفوس و ائوسبیوس آورده‌اند که کوروش از نبونیدوس درگذشت مخالفت قول گزنفون است.

بسیاری از اهالی بابل که از سیاست دینی نبونیدوس ناراضی بودند، از آمدن کوروش خوشحال شدند. بر استوانهٔ کوروش، که شاهکاری از تبلیغات است، وی خود را آزاد کنندهٔ مردم از شر سلطنت نبونیدوس و نیز شاه برگزیدهٔ توسط مردوک (خدای ملی بابلیان) برای سلطنت کردن برایشان معرفی کرده است. او عنوان شاه بابل بر خود نهاد، و اگرچه خود در مراسم سال نو ۵۳۸ ق.م. به آداب و شعائر دینی بابلیان عمل نکرد، فرزند ارشدش، کبوجیه، به عنوان نمایندهٔ او چنین کرد. یک فرماندار ایرانی برای شهر تعیین شد، ولی بسیاری از صاحبمنصبان محلی در خدمتهای خود ابقا شدند. کوروش با نهایت دقت به دین بابلی احترام می‌گذاشت؛ او معابد را تعمیر کرد و مجسمه‌های معبود شهرهای مختلف را که نبونیدوس به بابل آورده بود به جاهای خود بازگردانید، و نیز خدایان آشور و شوش را به محلهای خود فرستاد. در ۵۳۸ ق.م. اجازه داد که یهودیانی که بخت‌النصر از فلسطین کوچ داده بود به زادگاه خود بازگردند، و دستورهایی برای تجدید بنای بیت‌المقدس صادر کرد. مطیع کردن شمال و مشرق ایران را نیز باید از کوروش بدانیم، ولی اسناد کاملی از نبردهای این نواحی در دست نیست. بنابر گفتهٔ نیکولای دمشقی، بلافاصله بعد از شکست خوردن ایشتوویگو، هورکانیان، و پس از ایشان پارتیان،

باکتریاییها، و سکاها وی را به عنوان خداوندگار پذیرفتند. از نوشتهٔ هرودوت چنین بر می‌آید که کوروش باکتریاییها و سکاها را پس از سقوط لیدیا مطیع کرد. مورخین اسکندر مقدونی نوشته‌اند که کوروش بر کنار سیحون شهری به نام کورپولیس (kuroplis) بنا کرد، و در حین عبور از گدروسیا قسمت عمدهٔ سپاه خود را از دست داد. کوروش، در ۵۳۰ ق.م. پس از آنکه کوجیه را به عنوان نایب‌السلطنه بابل تعیین کرد لشکر به جانب مشرق کشید، و در ضمن همین لشکرکشی کشته شد، و در پازارگاد مدفون گردید (مشهد مرغاب) و پسرش کبوجیه جانشین او شد. کوروش سردار و سیاستمداری برجسته بود. امپراتوری‌ای تأسیس کرد که از سند و سیحون تا دریای اژه و مرزهای مصر امتداد داشت، و یادگاری از عدالت و رأفت پس از خود باقی گذاشت.

کوروش کوچک متوفی ۴۰۱ ق.م. شاهزادهٔ هخامنشی و مدعی سلطنت ایران، پسر داریوش دوم بود و مادرش پروشات نام داشت، که یونانیان او را پاروساتیس خوانده‌اند. پروشات آرزو می‌کرد که کوروش را به جای پسر بزرگترش، اردشیر به سلطنت برساند. هنگامی که داریوش دوم تصمیم به جنگ با آتنی‌ها و یاری کردن اسپارتیها گرفت، پروشات وی را راضی کرد که کوروش را به عنوان ساتراپ لیدیا، فروگیا، کاپادوکیه، و سپهسالار سپاه ایران در آسیای صغیر تعیین کند (۴۰۷ ق.م.). سردار اسپارتی، لوساندروس، توجه کوروش را جلب کرد، و پس از پیروزی آتنی‌ها در آرگینوسای (۴۰۶ ق.م.)، کوروش نفوذ خود را در اسپارت به کار انداخت تا لوساندروس به فرماندهی ناوگان اسپارت برگزیده شد. در ۴۰۵ق.م. کوروش را به بالین پدر محتضَرش احضار کردند، و وی هنگامی که محل خود را ترک می‌کرد همهٔ درآمد ایالت خود را به لوساندروس بخشید، که در همین سال در نبرد آیگوس پوتاموس

پیروز شد. در سال ۴۰۴ ق.م. که اردشیر به عنوان اردشیر دوم به سلطنت رسید، تیسافرن کوروش را متهم کرد که توطئه‌ای برای کشتن برادرش فراهم آورده است، ولی با شفاعت مادر تبرئه شد و به مقر خود بازگشت.

بلافاصله پس از بازگشت، به خیال گرفتن تاج و تخت افتاد. نزاعی با تیسافرن بر سر شهرهای یونانیان کرد، و سپاه فراوان فراهم آورد، و او را برای گرفتن سربازان مزدور یونانی کمک کرد. کلئارخوس از تراکیا برای وی سپاه جمع کرد و منون ریسایی سپاه دیگری از تسالی فراهم آورد. در بهار ۴۰۱ ق.م. کوروش از ساردیس به راه افتاد و منون و کلئارخوس به وی پیوستند.

چون به فرات رسید، آشکار کرد که قصد جنگ با اردشیر را دارد، و با تدبیر و زبردستی و وعده‌های فراوان یونانیان را راضی کرد که در این جنگ طولانی و خطرناک با وی همراهی کنند. بی‌هیچ مقاومتی به بابل رسید، ولی اردشیر، که در آخرین لحظه به توسط تیسافرن آگاه شده بود، با شتاب به گردآوری سپاه پرداخت. دو سپاه در کوناکسا با یکدیگر رو به رو شدند و کوروش در جنگ کشته شد. سپاهیان یونانی، پس از آنکه فرمانده ایشان به توسط تیسافرن دستگیر شد، به طرف دریای سیاه عقب‌نشینی کردند.

کوره

از اصطلاحات جغرافیایی عهد ساسانی؛ کوره که به سریانی «کورا» می‌گفتند، بخش و سرزمینی کنار شهر بود که به یونانی «خورا» و به پارسی «خوره» گویند که یکی از معانی آن شهرستان، دیار و کشور است. در واژگان پارسی کوره همچون شهر یا حومه آن توضیح داده شده است.

کوره از طریق زبان سریانی از یونانی گرفته شده است. در کتاب یعقوبی فرمانروای کوره «شهر یک» نام دارد.

کورهٔ شاپور خوره

کوره منسوب است به شاپور بن اردشیر بن بابک و اصل این کوره بشاوپور است و شهرها و اعمال آن به شرح زیر است:

بشاوپور، بشاوپور را چون بتازی نویسند و اصل آن بی‌شاپور است و شاپور نویسند و بنای این شهر به روزگار قدیم طهمورث کرده بود به وقتی که در پارس جز اصطخر هیچ شهری نبود و نام آن در آن وقت دین دلا بود و چون ذوالقرنین به پارس آمد آن را خراب کرد چنانک پست شد. پس چون نوبت پادشاهی بشاپور بن اردشیر رسید آن را از نو بناکرد و عمارت آن به جای آورد و نام خویش بر آن نهاده و هر شهری که این شاپور کرده است نام خود بر آن نهاده چنانک یاد کرده آمدست و این بشاپور شهری است هوای آن گرم سیر است و جهت شمال آن بسته است. از این جهت بیمارناک و عفن است و آب آن از رودی بزرگ است که آن را رود بشاپور گویند رودی است بزرگ به حکم آنک برنج‌زار است. آب آن وخیم باشد و ناگوار اما چندان درختستان میوه‌های گوناگون و نخل خرما و ترنج و نارنج و لیمو باشد آنجا که هیچ قیمت نگیرد و آینده از آن باز ندارند و مشمومات چون نیلوفر و نرگس و بنفشه و یاسمن سخت بسیار بود و از آنجا ابریشم بسیار خیزد به سبب آنک درخت توت بسیار باشد و عسل و موم ارزان بود هم آنجا و هم به کازرون و در این سالها از ظلم ابوسعد خراب شده بود اکنون بفر دولت قاهره ثبتهاالله عمارت پذیرد و جامع و منبر دارد و مردم آنجا متمیز باشند.

جره: به پارسی گره گویند شهرکی کوچک است و هوای آن گرمسیر است و آب آن از رود است که خود رودگره گویند و منبع این رود از ماصرم است و از این شهرک جز از خراجی و خرما و غله هیچ نخیزد و مردم آنجا بیشترین سلاح ور باشند و جامع و منبر دارد و

مورجره هم از اعمال آن است.

غندجان: به پارسی دشتِ باری گویند و شهرکی است و هوای آن گرم سیر آب چاه شور و یک چشمهٔ کوچک است و هیچ آب دیگر ندارد و غله آنجا بخس باشد و جامع و منبردارد و اهل فضل از آنجا بسیار خیزد و کفشگر و جولاء بسیار بود.

خشت وکمارج: دو شهرک‌اند در میان قهستان گرم سیر بغایت و درختان خرما بسیار باشد اما هیچ میوهٔ دیگر نباشد و آب روان دارد اما گرم و ناخوش باشد و غله آنجا بعضی بخس است و بعضی پاریاب و مردم آنجا بیشترین سلاح‌ور و دزد باشند.

انبوران و باشت قوطا: این جایها همه متصل نوبنجان است و انبوران شهرکی است که آنجا چند کس باشد از اهل فضل خاسته‌اند و هوای آن معتدل است و آب روان دارد باشت قوطا ناحیتی است در قهستان سردسیر.

جنبد ملغّان: شهرکی است کوچک و ناحیتی است با آن می‌رود و هوای آن گرم سیر است و آب روان دارد و میوها باشد و مشمومها و قلعهٔ چند از جمله قلاع قلعهٔ حصینی است معروف و هوای قلعه خنک است چنانک غله نیک دارد و مصنعهای نیکو باشد از بهر آب و جامع و منبر باشد.

تیرمردان و جویکان: این هر دو جای نواحی است دیه‌های بزرگ که هیچ شهر نیست و خراره و دودمان و دیه گوز از جمله آن است و این نواحی در میان شکستها و نشیب افزارهای خاکین و سنگین بر مثال خرقان اما آنجا دشوارتر و درشت‌تر است.

کوزتیر

معلم اتریشی توپخانه و ریاضیات و تاریخ نظامی در دورهٔ امیرکبیر در مدرسه دارالفنون.

کوستپان

شاهنشاهان ساسانی برای هر یک

از چهار کوست یا جهات اربعه فرمانروایی تعیین کرده او را کوستپان یا «پات کوستپان» می‌نامیدند که به معنی نگاهدارنده کوست یا جهت می‌باشد. این لفظ در دوره‌های بعد به صورتهای «پاتوسپان» و «پاذوسپان» درآمد.

کوسترومسکایا استانیتزا
(Kostromskaya Stanitzs)

کورگان‌هایی با گورهای سکایی قرن ششم پ.م. در ناحیه کوبان در شمال قفقاز.

کوستهای هفتگانه ایران

۱. اپاختر یا ولایات شمالی ایران.
۲. خوربران یا ولایات غربی ایران.
۳. ایران میانک یا ولایات مرکزی ایران.
۴. نیمروز یا ولایات جنوبی ایران.
۵. خورآسان یا ولایات شرقی ایران.
۶. خورآسان‌دور یا شهرهای ماوراءلنهر.
۷. انیران یا ولایات غیر ایرانی مانند آسیای صغیر و سوریه و ولایات آن سوی دجله.

کوستیک ← کشتی

کوشانی ← کوشانیان

کوشانیان

کوشانیان که در کتیبه‌ها و سکه‌ها نام آنان به‌صور مختلف: کوشانو، کهوشانا، کیورشانا، کورشنو، کورونو، کورانو، کورسانو و خوارنو آمده از اقوام تخاری و به قولی یوئه‌چی بوده‌اند که از قرن اول قبل از میلاد تا چهارم میلادی در مشرق فلات ایران از سغد گرفته تا افغانستان شرقی و ماوراءالنهر و هندوستان غربی فرمانروایی داشتند و معاصر با پادشاهان اواخر عهد اشکانی و اوایل دولت ساسانی بودند.

این اقوام ایرانی زبان یوئه‌چی در قرن دوم قبل از میلاد از مغولستان و ایالت کانسو به طرف خاوران به راه افتادند و پس از درنوردیدن توران زمین باکتریا را فتح کردند و پادشاهی بلخی

یونانی سلوکیان را برانداختند و خود به پنج شاهزاده‌نشین با عنوان هی‌هئو (یبغوبه زبان ترکی) تقسیم شدَند. بر طبق مدارک چینی و به گفته هوهان‌شو، یکی از پنج شاهزاده‌نشین به‌نام کویی شوانک به رهبری شاهزاده چین «چاوئه هی هئو» بر دیگر خاندانها تسلط یافت و خود را امپراتور کوشان نامید.

بنابر گفتهٔ مؤلفین چینی پادشاه کوشان به زودی تمام رقیبان خویش را از میان برداشت و تمام آن دیار را بگشاد و از آن پس از جبال هندوکوش بگذشت و پیش از همه رایت استقلال را در دره سند برافراشت.

مؤلفین چینی اسم این پادشاه را «کیئوچیئوخیو» ثبت کرده‌اند و بنابر گفتهٔ ایشان جانشین او «یان کائوچین» نام داشت و پس از وی شخص دیگری به‌نام «کیانی سوکیا» به شهریاری رسید. چون این سه پادشاه درهٔ کشمیر را هم جزو قلمرو خود داشتند نام ایشان در تاریخ کشمیر «هوشکا»، جوشکا و کانیشکا مخصوصاً در باب کانیشکا ثبت شده است و شرح مبسوطی آمده است.

عصر کوشانیان را مورخان به سه دورهٔ کوشانیان بزرگ، کوشانیان خرد یا کیداری‌ها وبازماندگان کوشانیان خرد «رتبیل‌ها» تقسیم کرده‌اند. اهمیت سلسله کوشانیان بیشتر در تبلیغ و اشاعهٔ دین بودایی در مغرب هند و افغانستان و ماوراءالنهر و ایران شرقی است. کوشانیان دین بودایی را با هنر یونانی که از باکتریان به ارث برده بودند بیامیختند و شاهکارهایی که از هنر قدیم آسیای وسطی موجود است بیشتر یادگار عصر ایشان می‌باشد که از آن جمله دو مجسمهٔ عظیم به‌نام دو بت بزرگ بامیان یکی به ارتفاع ۵۳ و دیگری به بلندی ۳۵ متر در افغانستان است. پایتخت تابستانی پادشاهان کوشان در کاپیچی (بگرام) و کابل، و پایتختهای زمستانی آن در شهر پیشاور بوده است.

از بزرگترین امپراتوران این قوم «کانیشکا» (۱۲۰ـ۱۶۰م.) است که قلمرو

شاهنشاهی کوشان را از رود گنگ و کشمیر و سند تا حدود سیردریا (سیحون) رسانید. این کانیشکا همان کسی است که روابطی با مارک آنتوان قیصر روم گشود و مقتدرترین پادشاهان هندوستان در عصر خود بود و در میان معتقدین مذهب بودا شهرت بسیاری دارد زیرا یکی از مروجین این مذهب بوده است.

سکه‌هایی از این پادشاه تقریباً در هشتاد سال پیش پیدا شد که یک روی آن به خط و زبان یونانی و روی دیگر به خط و زبان محلی است. به خط یونانی اسم کانیشکا را به شکل «کانرکه» ثبت کرده‌اند و آن هم از راه تغییر حروف زبانهای دیگر در زبان یونانی قدیم است. این پادشاه به واسطهٔ وسعت قلمرو خود در سکه‌های خویش عنوان «شاهنشاه» به خود داده است. از طرف دیگر اهالی آن نواحی لقب «خداوند جامبو دوئیپا» به او داده بودند که به معنی خداوند تمام هندوستان باشد.

در زمان مارک آنتوان روابط روم با کانیشکا بسیار توسعه گرفت چنانکه ویرژیل شاعر، اشارات بسیار در این باب دارد. پروپرس شاعر هم از این روابط سخن می‌گوید و حتی در باب کسی سخن می‌راند که از طرف مارک‌آنتوان مأمور شد نزد کنیشکارود و روابطی با او بگشاید ولی او را به اسم مستعار «لیکتاس» نام می‌برد و وقایعی که او در اشعار خود می‌آورد مربوط به سال ۲۱ پیش از میلاد است که در آن زمان دوبار نمایندهٔ مزبور به شهر باختر رفته بود، که پایتخت ممالک کانیشکا بود و بعد «اگوست» امپراتور هم روابطی با این پادشاه آغاز کرد ولی هنوز این روابط به جایی نرسیده بود.

پیش از آنکه کانیشکا با اگوست اتحاد کند در روم وی را دشمن اگوست می‌دانستند و ویرژیل شاعر در چند شعر خود به این معنی اشاره کرده است. دیگر از وقایع زمان کانیشکا که از نویسندگان رومی برمی‌آید آن است که

پروپرس اشاره‌ای از محاصرهٔ شهر باختر دارد و ویرژیل از دفاع تنگهٔ هند و کوش به توسط سپاه کانیشکا ذکری کرده است. پس از آنکه ارمنستان به دست سپاهیان رومی افتاد، روابط دوستانهٔ کانیشکا با دربار روم به دشمنی بدل شد و مخصوصاً چون رومیان بر خلیج‌فارس دست یافتند جنگی در میان ایشان و دولت باختریان در گرفت. در این جنگ خونین کانشیکا خود کشته شد و یا به جایی گریخت در هر صورت عاقبت وی معلوم نگشت و سپاه رومی به قلعهٔ هندوکش رسید، و سلطنت کانیشکا در باختریان و سند منقرض شد.

آخرین پادشاه کوشانیان بزرگ «واسودوا» نام داشت. وی با چین و ارمنستان علیه دولت ساسانی متحد شد، ولی سرانجام امپراتوری او به دست شاهپور اول ساسانی در سال ۲۲۰ میلادی منقرض گشت. از آن پس قلمرو کوشانیان به دست هپتالیان و ساسانیان افتاد و در میان آن دو مملکت تقسیم شد. ساسانیان فرمانروایان مشرق ایران را به مناسبت آنکه سابقاً کوشانیان در آن نواحی حکومت داشتند کوشان شاه می‌خواندند.

پادشاهان معروف کوشانیان بزرگ از این قرارند:

۱ ـ کوجولاکدفیزس قرن اول میلادی.

۲ ـ ویماکدفیزس در حدود ۷۸ تا ۱۱۰ میلادی.

۳ ـ کانیشکا بزرگترین شاهان کوشان ۱۲۰ تا ۱۶۰ میلادی.

۴ ـ واشیکا در اواخر قرن دوم میلادی.

۵ ـ کانیشکای دوم در اواخر قرن دوم میلادی.

۶ ـ هووشکا در اوایل قرن سوم میلادی.

۷ ـ واسودوا (۲۴۲-۱۸۲) که به دست شاهپور اول ساسانی از میان رفت و سلسلهٔ کوشان منقرض شد.

بعد از کوشانیان بزرگ نوبت به کیداریان یا کوشانیان کوچک می‌رسد که پایتخت ایشان در کابل بود و به دست یفتالیان یا هیاطله از میان رفتند. بعد از

آن نوبت به کوشانیان خردتر می‌رسد که آنان را «رتبیل» می‌گفتند و بر زابلستان و رخج و گاهی ایالت کابل حکومت داشتند و سرانجام در حدود سال ۲۵۸ ه.ق. به دست یعقوب لیث صفاری برافتادند.

کوشانیان کوچک کابل

این کوشانیان قلمرو حکومتشان در کابل و بامیان بود. برخلاف دولت کوشانیان کوچک یا کیداریان باختر که با ساسانیان و یفتالتان دایماً در منازعه بودند، اینان با همسایگان خود روابط دوستانه داشته و با آنان در صلح می‌زیستند. در ۳۵۰ میلادی پادشاه هند «سمودرا گپتا» با پادشاه کوشانی کابل که دارای لقب شاهنشاه و فغفور بود روابط دوستانه و بازرگانی برقرار کرد و با شاهنشاهان ساسانی هم روابط خوبی داشت. چه هرمزد دوم ساسانی دختر پادشاه کوشانی کابل را به زنی گرفت. دولت کوشانیان کوچک به دست یفتالیان از میان رفت.

کوشانیان کوچک: ← کیداریان

کوشانی‌ها

در نتیجهٔ تاخت و تاز قبایل هون که از اقوام زردپوست و خویشاوندان قوم ترک بودند و خونشان با خون مغولی و چینی آمیخته بود، در ولایت کانسوی چین در نیمهٔ اول قرن دوم پیش از میلاد ابتدا اقوامی که باصطلاح چینیان یوئه‌چی Yuechi و وسون Wusun نام دارند به جنبش درآمدند. بعد بر اثر فشار ایشان سایر اقوام سر راه هم به حرکت آمدند. پس از چند سال گروهی عظیم از قوم یوئه‌چی که یوئه‌چی کبیر نام دارند، در نواحی جیحون مسکن گزیدند. یوئه‌چی‌ها در آغاز بین توئن هوانگ و کی‌لین جای داشتند. چینیان ایشان را در قرن سوم پیش از میلاد می‌شناختند و «هوانگ نوها» با این قوم دشمنی داشتند. بالاخره یوئه‌چی‌ها بر

اثر فشار هون‌ها ناگزیر به ترک مسکن خود شده و از حوزهٔ رود ایلی و تاریم گذشته و در منطقهٔ بین سیحون و جیحون ساکن شدند، و اسکاییها یا سکاها را به طرف جنوب راندند.

سکاها پس از آن که از درّهٔ فرغانه خارج شدند به ایالت رخج یا به اصطلاح مورخان چینی کی‌پین Kipin هجوم آوردند و ایالت زرنگ از آن پس سکستان (سیستان = سجستان) نامیده شد. سکاها یا هندوسکاییان در آنجا تأسیس سلطنتی کردند، و از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم (۸۸ـ۱۲۳ق.م.) خراج گذار دولت اشکانی شدند.

یوئه‌چی‌ها در حدود هفتاد قبل از میلاد از رود جیحون گذشته، در طخارستان (قطغن و بدخشان امروز) برقرار شدند. در این هنگام ما به نژادی به نام «طخار» یا توغر در این ناحیه برمی‌خوریم. نکتهٔ مشکوک این است که آیا یوئه‌چی‌ها و طخارها قومی واحد بودند یایوئه‌چیان پس از تسلط بر قوم طخارها به‌نام آنان خوانده شده‌اند. گروهی از این قوم که به زبان طخاری موسوم به لهجهٔ «الف» تکلم می‌کردند، خود را آرسی Arsi می‌نامیدند.

در منابع چینی نام طخارها «تاهیا» آمده است. طخارها متمدن و تجارت پیشه بودند و بایوئه‌چیهای شمال جیحون مناسبات دوستانه و خویشاوندی داشتند. سرزمین طخارها پیش از ورود یوئه‌چیها به پنج ولایات منقسم می‌شد. و در هر یک امیری حکومت می‌کرد. یوئه‌چیها، پس از ورود و نفوذ در طخارستان این تقسیمات را حفظ کردند. بعدها رئیس کوشانی یوئه‌چی که امیر یکی از این ولایت بود چهار امیر دیگر را مغلوب کرده دولت واحدی تشکیل داد که در تاریخ دولت کوشانی نام دارد.

کوشانی‌های بزرگ

کمی پس از مرگ گندوفارس، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از

طایفهٔ یوئه‌چی افتاد که آنان را از نژاد سکاها نیز می‌دانند، و آنان در تاریخ معروف به کوشانیان بزرگ هستند. این سلسله از نیمهٔ قرن اول میلادی با پادشاه خود، کوجولاکدفیزس Kujula-kadphises وارد تاریخ می‌شوند. نام این امیر کوشانی کوجولا و نام خانواده‌اش کدفیزس بود.

این پادشاه پس از تصرف بلخ (باختر) از هندوکش گذشته ولایت کابل و قندهار را اشغال کرد و به سلطنت هرمایوس آخرین پادشاه یونانی و باختری کابل خاتمه داد و مرز کشور خود را تا ساحل چپ رود سند رسانید. از فحوای تاریخ به نظر می‌رسد که رومیان برای تضعیف پارتها با کوشانیان معاهداتی داشته و با روابط تجارتی خود آنان را تقویت می‌کرده‌اند.

کوجولاکدفیزس با الحاق مرو ظاهراً قراردادی با گرگانیان بسته سراسر مسیر قابل کشتیرانی جیحون را که از آن راه از طریق دریای خزر و رود کورا در قفقاز و دریای سیاه مال‌التجاره به روم حمل می‌شد، تحت نظارت درآورد و خود را به دروازه‌های خزر رسانید. کوجولا به تقلید پادشاهان باختر، سکه‌های بزرگ مسی زده و تعداد زیادی از آن سکه‌ها از ولایت کابل و کوهدامن و جاهای دیگر در مشرق افغانستان پیدا شده است. کوجولا زندگانی درازی یافت و در ۷۸ میلادی درگذشت.

کوکبی: ← امکلثوم کوکبی

کوناکسا (Konnaxa)

ناحیه‌ای در کلده، در شصت و شش کیلومتری شمال بابل که در این شهر بین کوروش کوچک و برادرش اردشیر دوم جنگی روی داد که به پیروزی اردشیر انجامید و کوروش در این نبرد کشته شد و ده هزار سرباز یونانی وی عقب‌نشینی کردند.

کوند

دیـوی است در تـاریخ اسـاطیری ایران از دشمنان سروش که بـدون مـادهٔ سکـرآور مست است و مـؤنث آن بـه صورت کوندیره آمده است.

کوه رحمت

کوه مشرف بر تخت جمشید.

کوه رشکان

کوه رشکان که دژی به همین نام بر بالای آن قرار داشت و به کوه سرسره نیز مـوسوم است و سبب ایـن تسـمیه آن است کـه بـه امـر فـتحعلیشاه جـهت سـرخـوردن و بـازی و تـفریح خـاندان سـلطنتی سرسره‌ای در آنجا احـداث کرده بودند. در دامنه جنوبی این کوه در مشـرق شکـافی کـه کـارخـانهٔ سیمان احداث کـرده بـود، تـصویری خشـن از عهد ساسانی بر روی تخته سنگی که آن را به این منظور صاف کرده بودند ترسیم شده بود و نشان مـی‌داد کـه ایـن نـقش نـاتمام است. فـتحعلیشاه امـرداد تـا آن تصویر را محو و به جایش صورت وی را در حالی که تاجی بر سر وشیری را بـا نیزه هدف قرار داده ترسیم کنند.

این نـقش تـوسط کـرپرتر بـه سال ۱۸۱۸م. نقاشی شده است. ایـن پیکره در اصل از یکی از پـادشاهان سـاسانی بـوده کـه نـام او مـعلوم نـیست. تـصویر فـتحعلیشاه ظـاهراً بـه سـال ۱۲۴۶ هـ. منقور شده و دو سال بعد از آن نقش وی بر چشمه علی حک گردیده است.

کوه نور

قطعهٔ الماس درشـتی کـه نـادرشاه افشار به‌همراه تخت‌طاووس در جـنگی که با مـحمدشاه گـورکانی نـمود پس از تسخیر دهلی (هند) به هـمراه خـود بـه ایران آورد.

کویر لوت

«دشت لوت» یکـی از کـویرهای

مرکزی ایران ناحیه وسیعی است بین کرمان و سیستان که در جنوب شرقی کویر نمک قرار دارد و بزرگترین حوزه داخلی فلات ایران به‌شمار می‌رود و به لوت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود.

حد لوت شمالی در شمال غربی روشن نیست؛ در جنوب «رباط خان» در ناحیه «تخت شاه عباسی» تنگه‌ای است که لوت شمالی را به کویر نمک مرتبط می‌سازد.

در مغرب ارتفاعات این ناحیه بیابان دیگریست که در دنباله لوت شمالی قرار گرفته و نام مشخص ندارد. لوت شمالی از زمان قدیم محل عبور و مرور بوده و راه‌های چندی از کنار، و داخل آن می‌گذشته که منطقه یزد را به خراسان مرتبط می‌کرده است. ناحیه لوت جنوبی را کوههای سیستان در شمال و کوههای کرمان در غرب و کوههای «بارزشاهسواران» و «بزمان» در جنوب محدود می‌کنند. اصطلاح لوت به معنی برهنه و عریان است و چون این بیابانها برهنه و عریان از سبزه و درخت است آن را لوت خوانند. کناره‌های این کویر از قدیم زمان مسکون بوده است در اینجا آثار تمدنهای بسیار کهن از هزاره‌های سوم قبل از میلاد به چشم می‌خورد. ظاهراً کویر مرکزی ایران در روزگاران بسیار قدیم دریاچه‌ای بوده و تمدنهای ما قبل تاریخ مانند تمدن «سیالک کاشان» و «حصار دامغان» و «گیان نهاوند» در اطراف آن قرار داشته است.

در این کویر ریگ‌های روان فراوان است و در غرب آن منطقه، ناحیه‌ای قرار گرفته که بلوچ آن را «کلوت» می‌گویند. کلوت‌ها خطرناکتر از ریگ‌های روانند. در بعضی نقاط باد از شنها مجموعه‌هایی فراهم آورده است که به‌صورت رشته‌های ممتد تپه‌هایی است که بین آنها دره‌های موازی قرار دارد که از دشت‌های شنی و کویری و چاله‌های شور و دره‌های خشک تشکیل شده است. در دوره‌های پیش از تاریخ که

حجم آب این حوضچه‌ها بیشتر از امروز بوده است دریاچه‌های وسیعی در این ناحیه وجود داشته است که بعدها خشکیده و به جای آن پهنه‌هایی از گل و باتلاق‌هایی باقی مانده که سطح آنها را قشری از نمک فراگرفته است.

جغرافی‌نویسان عرب در قرون وسطی این صحرای وسیع را «مفازه» به معنی بیابان نامیده‌اند و در تعیین حدود آن دقت بسیار کرده‌اند. حد غربی و جنوب غربی آن ایالت جبال و ولایت یزد به‌شمار می‌رفت و جنوب آن به کرمان و جبال ساحل مکران منتهی می‌گردید. در مشرق و شمال خاوری آن خراسان و ولایت مجاور خراسان بود و در شمال مفازه «قرمس» واقع می‌شد و بعد از آن گوشه‌ای از خود ایالت خراسان و از آن پس «قهستان» و پایین‌تر از آن سیستان قرار داشت.

کویشانک (kwsishang)

یکی از طوایف «یوئه‌چی» بودند که سایر طوایف را مطیع خود کرده دولتی به‌نام کوشانها را تشکیل دادند که تا مدتها باقی بود. بعدها به‌جای این قوم افتالیها یا هونهای سفید که در ایران به‌نام هیاطله معروف شدند روی کار آمدند.

کی

کی، عنوانی است که بر سر نام پادشاهان و شاهزادگان سلسلهٔ کیانی آورده می‌شود. این کلمه در اوستا به صورت kavi آمده است و گاهی از آن شهریار و فرمانروای دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی نیز عنوانی است که برای گشتاسپ شهریار دوست و حامی زرتشت و پادشاهان دیگر سلسلهٔ کیانی آورده شده است. این کلمه در سانسکریت به معنی باهوش، محتاط، عاقل، متفکر، پیامبر، شاعر، سرودخوان، پیشوا و رهبر آمده است. در گزارش پهلوی اوستا کوی به صورت kik یا kayak آمده و آن را کور معنی کرده‌اند. به طوری که از نوشته‌های

اوستا برآید، کی kai پهلوی عنوان شاهان و امیران و شاهزادگانی بوده است که پیش از ظهور زرتشت در مشرق ایران فرمانروایی می‌کردند و در هنگام ظهور او عدهٔ زیادی از آنها با وی مخالفت کردند و از میان آنان کوی ویشتاسپ پادشاه بلخ از او پشتیبانی کرد.

کی‌آذربوزذ

کریستنسن به نقل از کُتب دینی پهلوی نام عده‌ای از مفسرین و شارحین اوستا را آورده که کی آذر بوزذ یکی از آنان است. به نظر این محقق اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان می‌زیسته‌اند.

کیابزرگ امید

جانشین حسن صباح که در زمان وی عدهٔ کثیری به‌دست فداییان کشته شدند از جمله خلیفهٔ فاطمی «الامربالله» و خلفای عباسی «المسترشد و الراشد». وی در سال ۵۳۲ هـ. ق. وفات یافت. و پس از او فرزندش محمد به‌جای او نشست و تا سال ۵۵۶ ریاست اسماعیلیان ایران را بر عهده داشت.

کی‌اپیوه

کی‌اپیوه بنابر بندهشن پسر کیقباد است. او چهار پسر دارد، بزرگترین آنها کیکاووس است که به پادشاهی رسید و کی‌آرش، کی به یادش و کی‌پسین سه پسر دیگر او هستند.

کی‌اپیوه در اوستا به صورت کوی ائیپی و نگهو آمده و یوستی معنی آن را «دارای نیکی» یا «به نیکی مایل» دانسته است. این نام در کتب تاریخ تحریف شده و به‌صورتهای کیافوه، کی‌افوه، کی‌افینه و غیره ضبط شده است.

کیاکزار

پادشاه ماد پسر فرآاورت (۶۳۳ـ۵۸۴ پ.م.).

کیان

کیان، متعلق به سلسلهٔ کیانی.

کیان‌خوره

کیان فره، فرکیانی، شکوه کیانی، در اوستا کوئنم خورنو. «کیاخوره، کیان‌خره، کیان‌خوره: آن نوری باشد از جانب الله به‌سوی پادشاهان، چه کیان پادشاهان و خره، نور و پرتوی را گویند که از جانب خدای تعالی به بندگان فایض شود که بدان سبب بعضی پادشاهی و ریاست کنند و بعضی صنعت و حرفت آموزند». (برهان).

کیانوری

نورالدین کیانوری فرزند حاج شیخ مهدی نوری، در تابستان ۱۲۹۴ شمسی در بخش «بلده» از توابع شهرستان «نور» چشم به جهان گشود.

در سن نوزده سالگی تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه دارالفنون تهران به پایان می‌رساند و در سال ۱۳۱۴ برای ادامهٔ تحصیل راهی آلمان می‌شود. کیانوری پس از گذراندن تحصیلات عالیهٔ خود در رشتهٔ ساختمان و معماری، سرانجام در سال ۱۳۱۹ پس از پنج سال اقامت در آلمان به ایران مراجعت می‌کند. وی پس از پایان دوران نظام وظیفه، در سال ۱۳۲۱ رسماً به حزب تودهٔ ایران می‌پیوندد و در سال ۱۳۲۶ پس از برگزاری دومین کنگرهٔ حزب، به سمت عضو کمیتهٔ مرکزی و عضو هیئت اجراییه انتخاب می‌گردد.

در سال ۱۳۲۷ به‌دنبال ترور نافرجام شاه در دانشگاه تهران، به همراه جمعی از اعضای حزب توده دستگیر و زندانی می‌شود و در سال ۱۳۲۹ پس از فرار از زندان به زندگی مخفی روی می‌آورد و سرانجام در سال ۱۳۳۴ به شوروی می‌رود و پس از دو سال اقامت در شوروی راهی جمهوری دمکراتیک آلمان می‌شود. وی از سال ۱۳۵۱ تا اواخر ۱۳۵۷ تفکرات سیاسی خود را عملاً در رهبری حزب اعمال می‌کرد.

کیانی

نام خاندان معروفی از فرمانروایان

سیستان. بعضی از مورخین سرسلسلهٔ این خاندان را طاهر (متوفی ۴۸۰ هـ. ق.) دانسته‌اند، که از جانب پادشاه سلجوقی به حکومت سیستان رسید. به قول طبقات ناصری، جانشینان وی تا زمان هجوم مغول به شرح ذیل بوده‌اند (تواریخ مربوط به دورهٔ فرمانروایی و صحت آنها مورد تردید است):

تاج‌الدین اول (ملک‌نیمروز) ۴۸۰ - ۵۵۹ هـ. ق.

شمس‌الدین محمد ۵۵۹ ـ ؟

ملک سعید تاج‌الدین دوم ؟ ـ ۶۱۲ هـ. ق.

ملک غازی بهرامشاه ۶۱۲ ـ ۶۱۸ هـ. ق.

پس از مرگ بهرامشاه بین دو پسرش رکن‌الدین و نصرت‌الدین بر سر فرمانروایی کشمکش درگرفت. عاقبت اولی پیروز شد، ولی هر دو در کشتارهایی که به دست مغولان روی داد به قتل رسیدند.

در حملهٔ امیرتیمور، ملک قطب‌الدین کیانی دستگیر شد (۷۸۵ هـ. ق.). از زمان تیمور تا دورهٔ صفویه سیستان معرکهٔ مبارزات فرمانروایان و اشراف محلی بود، چنانکه ملک معزالدین حسین به دست همین دستهٔ اخیر به قتل رسید (۸۵۹ هـ. ق.). در دورهٔ صفویه ملوک سیستان تابع دولت صفویه بودند، ولی محل تردید است که ملوک کیانی این دوره از اعقاب همان طاهر سابق‌الذکر بوده باشند. پس از حملهٔ افغان، محمد کیانی که در توطئه با افغانها سیستان و قسمتی از خراسان را متصرف شد، و اسدالله کیانی را که از جانب صفویه امارت ناحیهٔ سیستان را داشت برکنار کرد، ندرقلی (نادرشاه) محمد را به قتل رسانید، و دگربار اسدالله کیانی را به تخت سلطنت سیستان نشانید. اسدالله به زودی درگذشت، و پسرش حسین کیانی جانشین او شد. وی بر ضد نادر قیام کرد و قوای ندر او و برادرانش فتحعلی و لطفعلی را چندین سال در قلعه‌ای بر کوه خواجه محاصره کردند،

تا به اطاعت نادر درآمدند. پس از مرگ نادر سیستان به‌دست احمد شاه درانی افتاد و او با خواهر ملک سلیمان کیانی، فرمانروای سیستان و پسر و جانشین حسین کیانی وصلت کرد. پس از وی، پسرش بهرام کیانی به سلطنت نشست، که به سبب مزاحمت سربندیها و شهرکیها، که نادر به سیستان کوچانیده بود، سرکردگان بلوچ را به کمک طلبید. در نتیجه، تیمور شاه، جانشین احمد شاه درانی، بهرام را خلع کرد، و یکی از سرکردگان شهرکی را به تخت نشانید. وی در حدود ۱۱۹۱ هـ. ق. کشته شد، و با دیگر بهرام به فرمانروایی نشست، ولی این بار تابع حاکم افغان لاش بود، که به جانشینی بهرام نشست، ولی سربندیها دست او را کوتاه کردند (۱۲۵۳ یا ۱۲۵۴ هـ. ق.).

کیانیان

در روایات ملی ایران، دومین سلسلهٔ پادشاهان ایران، که پس از پیشدادیان پادشاهی کردند. نخستین پادشاه این سلسله کیقباد است، و پس از او به ترتیب کاووس، کیخسرو، کی لهراسپ، کی‌گشتاسب (پدر اسفندیار) بهمن، همای (دختر بهمن)، داراب و دارا پادشاهی یافتند، و این دارا (یا دارای دارایان) به دست اسکندر مقدونی کشته شد.

لفظ «کیانیان» جمع «کیانی» و کیانی صفت منسوب به کیان است، که خود جمع کی می‌باشد. کی، به معنی امیر و شاه، عنوان خاص رؤسای قبایل آریایی شرقی و شمال شرقی ایران است، که پس از رسیدن به مقام فرمانروایی چنین لقب یافته‌اند، و این شاهان و امرای کیانی از عهد قدیمتر از زردشت هستند. به عبارت دیگر، این شاهان و امرا یادآور عهد تاریخی پس از استقرار آریاییهای مهاجر در ایران شرقی هستند، که تحت شیوهٔ پادشاهی منظمی درآمده‌اند، و این پادشاهی، که اولین تشکیلات بزرگ و خالص سیاسی آریایی در سرزمین ایران

است، تا دورهٔ ظهور زردشت ادامه یافته است.

عهد کیانیان، اگرچه تاریخی است ولی در روایات ایرانی، با افسانه درآمیخته است و اولین دورهٔ درخشان پهلوانی ایران قدیم است، و در این دوره است که افراسیاب تورانی دوباره به ایران می‌تازد و میان ایران و توران جنگهای بسیار می‌رود و رستم، جهان پهلوان ایران، در این جنگها پهلوانیهای بسیار می‌کند، و سرانجام، در عهد کیخسرو، افراسیاب گرفتار و کشته می‌شود، و تورانیان شکست می‌یابند. دورهٔ پادشاهی کیانیان را می‌توان میان ۹۰۰ تا ۷۷۵ ق.م. دانست. پس از کیخسرو، پادشاهی کیانیان ضعیف می‌شود، اما چون کی‌گشتاسپ (ویشتاسپ) قدرت می‌یابد و به سلطنت می‌رسد، شکوه و نیروی سلسله تجدید می‌شود. زردشت در عهد گشتاسپ حامی او و دین او می‌شود. اما دوره پس از گشتاسپ و زردشت، دوران انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی کیانیان بوده است، که از آن پس به تابعیت شاهنشاهان هخامنشی در می‌آیند، و قلمرو آنان سرزمین شرقی تابع دولت شاهنشاهی هخامنشی می‌شود. برخی از محققین به علت تشابه نام ویشتاسپ (گشتاسپ) حامی زردشت با ویشتاسپ پدر داریوش کبیر (که از طرف پسر ساتراپ ایالت پارت بوده است)، و نیز حملهٔ اسکندر به ایران در عهد داریوش سوم هخامنشی، سلسلهٔ نیمه داستانی کیانی را با سلسلهٔ واقعی هخامنشی خلط کرده و یکی دانسته‌اند، اما واقع چنین نیست، زیرا اولاً کی که لقب امرا و پادشاهان ایران شرقی است برای هیچ یک از امرا و شاهان ایران غربی و جنوب غربی، یعنی شاهان ماد و هخامنشی، در کتیبه‌ها به چشم نمی‌خورد، و لقب این شاهان همه جا خشایثی [= شاه] است، و ثانیاً قبایل زردشتی در دورهٔ اطاعت از هخامنشیان به مراسم دینی خود عمل می‌کردند.

شاهان هخامنشی قرون ۶ و ۵ ق. م. به مذهب آریایی قدیم بوده‌اند و به همین سبب، نام آنان در یشتها به چشم نمی‌خورد، در حالی که از کیانیان در یشتها یاد شده است.

کی‌بیارش

کی‌بیارش، کی‌ویارش، یکی از پسران کی‌اپیوه است. این نام در اوستا به‌صورت kavi byaršan آمده است. واژهٔ byaršan به معنی «دو نر، دو دلیر» است.

کیتِن

به اعتقاد ایلامیها همهٔ خدایان دارای نیرویی اسرارآمیز و فوق طبیعی موسوم به «کیتن» بودند. کیتن طلسم جادویی، تجلی الوهیت و قدرت آن برای محافظت و گوشمالی بود.

کیخسرو

نام او در اوستا کوی هئوسروه kavi Hausravah و به پهلوی کیخسرو یا کوی خوسروک و به فارسی کیخسرو آمده است. در اوستا یاد شده که کیخسرو پدید آرندهٔ شاهنشاهی ایران برای اردویسور آناهیت ایزد آب نزدیک دریاچهٔ چی چست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او در تسلط بر دیوان و آدمیان یاری خواست. وی از بیماری و مرگ بر کنار بود و فرّ کیانی داشت و پیروزگر بود و دشمنان خود به ویژه افراسیاب تورانی و گرسیوز را به انتقام خون پدرش سیاوش بکشت.

در ادبیات پهلوی مولد کیخسرو گنگ‌دژ آمده است. وی بتکدهٔ بددینان را که بر کنار دریاچهٔ چی‌چست (در شاهنامه در دژ بهمن) بود ویران کرد و آذرگشنسب آتش پادشاهان را بر کوه اسنوند که نزدیک آن بود بنهاد و گنگ‌دژ را که در آغاز بر سر دیوان بود کیخسرو آن را بر زمین نشاند و افراسیاب و گرسیوزرا بر کنار دریاچهٔ چی‌چست بکشت و چون روز رستاخیز نزدیک شود کیخسرو وایو

فرشته و رهبر مردگان و هوا را خواهد دید و او را به‌صورت شتری در می‌آورد و بر او سوار می‌شود. پس از اینکه وایو او را در جایی که پهلوانان ایران چون طوس و کی‌اپیوه خفته‌اند راهبری می‌کند. کیخسرو سوشیانس موعود آخر الزمان را می‌بیند و خود را باو می‌شناساند. آنگاه گرشاسب با گرزی در دست فرا می‌رسد و طوس از جای خود برمی‌خیزد و گرشاسب را به آیین مزدایی می‌خواند و جنگ آخرالزمان از این هنگام آغاز می‌شود. در بندهشن مدت پادشاهی کیخسرو ۶۰ سال آمده کیخسرو در اوستا و ادبیات پهلوی از جاویدان‌ها است. در شاهنامه داستان کیخسرو چنین آمده که پس از کشته شدن سیاوش فرنگیس زن او پسری آورد به نام کیخسرو، و افراسیاب فرمان داد که وی را نزدیک شبانان به کوه فرستند تا از نژاد خویش آگاه نباشد. پیران ویسه چنین کرد و او را به شبانان سپرد و چون چندی برآمد پیران او را نزد خویش آورد آنگاه به اشارت افراسیاب او و مادرش فرنگیس را به گنگ دژ فرستاد تا سرانجام گیو پسر گودرز پس از هفت سال جستجو در توران وی را بیافت و با مادرش فرنگیس به ایران آورد. پس از رسیدن کیخسرو به ایران بر سر جانشینی او و فریبرز پسر کاوس میان پهلوانان خلاف افتاد و سرانجام قرار بر آن شد که هر کس دژ بهمن را بگشاید سزاوار سلطنت است. این کار تنها از دست کیخسرو که فرّ کیان با او بود برآمد. آنگاه کیخسرو به اشارت کاوس به خونخواهی پدرش سیاوش برخاست و پس از سالها جنگ، افراسیاب را که به غاری در نزدیک بردعه (تفلیس) پناه برده بود به یاری نیک مردی به‌نام هوم به چنگ آورد و برادرش گرسیوز را به کین پدرش در نزدیک آب زره بکشت. پس از قتل افراسیاب کاوس سلطنت را به کیخسرو داد، و خود پس از ۱۶۰ سال پادشاهی بمرد کیخسرو، جهن پسر افراسیاب را از

بندبرآورد و پادشاهی توران داد و خود پس از چندی از کار جهان غمگین شد و لهراسب پسر عم خود را به جای خویشتن به سلطنت نشاند و خود با طوس و گودرز و فریبرز به کوه بلندی رفت و در چشمه‌ای شستشو کرد و از دیده‌ها ناپدید شد؛ همراهان او که می‌خواستند با وی باشند در زیر برف زیادی مانده مردند و در آسمان به او ملحق شدند.

کیخسرو از نظر شباهت کارهایش به کورش کبیر، او را به دلایل زیر با این پادشاه تطبیق کرده‌اند:

۱ ــ مادر هر دو نسبت به قومیت پدرشان اجنبی هستند. مادر کیخسرودخت افراسیاب و مادر کورش دخت پادشاه ماد بود.

۲ ــ هر دو دور از دربار پدربزرگ شدند. کیخسرو در دربار تورانی و کورش در دربار ماد.

۳ ــ کیخسرو پس‌از جنگهای متمادی تورانیان را از ایران می‌راند و دست آنان را به کلی کوتاه می‌کند، کورش نیز پس از چندین سال جنگ سکاها را از ایران رانده و مرز ایران را تا سیحون پیش برد و شهری در کنار آن رود به نام شهر کوروش بنا کرد.

۴ ــ در داستانها آمده که کیخسرو اژدهایی را مابین اصفهان و فارس از بین برد. این افسانه ممکن است کنایه از یک واقعهٔ تاریخی باشد چه اصفهان از ولایات ماد بود و چون بنابه روایات یونانیان آخرین پادشاه ماد آستیاک یا آژی‌دهاک نام داشت و وی در بین اصفهان و فارس با کوروش جنگ کرده و منجر به شکست او شده است. ممکن است پارسی‌ها لقب اژی‌دهاک را به مناسبت نارضامندی به ایختوویکو آخرین پادشاه ماد داده بودند و همین سبب اختراع این افسانه شده باشد و بعدها آن را داستانسرایان به کیخسرو داستانی نسبت داده‌اند.

۵ ــ همین‌طور که کیفیت مرگ کیخسرو مجهول است، چگونگی مردن

کورش نیز درست معلوم نیست و مورّخان قدیم را در کیفیت فوت او اختلاف است و ممکن است همین ابهام سبب ایجاد این افسانه شده باشد.

۶ ـ دیگر عقل و درایت و عدالت کیخسرو است که با تدبیر و دادگری و ضعیف پروری کورش قابل مقایسه است.

کیداریان (در باختر)

این سلسله پادشاهان که به‌نام مؤسس آن کیدارا، به کیداریان معروفند از اوایل قرن سوم میلادی تا اواخر آن بر باختر تسلط داشتند. مشهورترین شاهان کیداری باختر کیدارا و پسرش گونگخاس Kungkhas است. و بعد از او پسر دیگرش پیرو Piro (۳۷۰ـ۳۸۰م.) به سلطنت رسید. آخرین پادشاه کیداری وهران (بهرام) نام داشت.

کیداریان (کوشانیان کوچک)

در حوالی قرن سوم میلادی سلطنت کوشانی در مشرق ایران سقوط کرد ولی در شمال و جنوب هندوکش هنوز دو حکومت کوشانی در باختر و کابل باقی ماند که کوشانیان کوچک خوانده می‌شوند. کوشانیان کوچک را در باختر «کیداریان» نامند.

قلمرو کوشانیان کوچک در کابل و بامیان بود. برخلاف دولت کوشانیان کوچک یا کیداریان باختر که با ساسانیان و هفتالیان دائماً در منازعه بودند، اینان با همسایگان خود روابط دوستانه‌ای داشته و با آنان در صلح می‌زیستند. اینان با شاهان ساسانی هم روابط خوبی داشتند، چه هرمز دوم ساسانی دختر پادشاه کوشانی کابل را به همسری گرفت. دولت کوشانیان کوچک به‌دست هفتالیان از میان رفت.

کی‌ریرَیشَ

یکی از الهه‌های مادر خدایان در هزارهٔ سوم پیش از میلاد که محل اصلی پرستش او «لیان» (نزدیک بوشهر

کنونی) بود. او به‌تدریج به شمال غرب نفوذ کرد.

کیریریشا

الهه ایلامی که در چغازنبیل معبدی داشت.

کیسانیه

گروهی از شیعیان که هوادار مختار بودند و چون لقب مختار «کیسان» بود به کیسانیه شهرت یافتند. کیسانیه در سال ۸۹ ه. ق. پس از درگذشت ابوهاشم پسر محمد حنفیه، با یکی از نواده‌های عباس‌بن عبدالمطلب یعنی محمدبن علی‌بن عبداللهبن عباس بیعت کرده، به شیعیان آل عباس معروف شدند. آنان عقیده داشتند که دولت بنی‌امیه در سال ۱۰۱ ه. ق. زوال خواهد یافت، به همین جهت در آن سال محمد را امام خوانده او را خلیفهٔ خویش دانستند. محمد از پایگاه خویش در شام، فرستادگانی را به خراسان و ماوراءالنهر فرستاد تا با شرح کردارهای زشت و نیات پلید امویان، آنها را به قبول امامت وی دعوت کنند. گروه زیادی از دهقانان و نجیب‌زادگان ایرانی خراسان این دعوت را پذیرفتند و چون جامه‌های سیاه می‌پوشیدند به «مسوده» معروف شدند.

چون محمدبن حنیفه (در سال ۱۷ ه.) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند:

۱ ــ فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمدبن حنیفه را به امامت منصوب کرد، و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد.

۲ ــ گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن (ع) و سپس حسین (ع) و پس از وی محمد را به امامت برگزید.

۳ ــ «کربیه» که یاران «ابوکرب ضریر» بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی زنده است، تا دیگرباره خروج کند.

۴ ــ گروهی گفتند وی به کیفر بیعتی که با عبدالملک بن مروان کرده بود،

خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است.

۵ ــ گروهی به مرگ او بی‌گمان شده و ابوهاشم را جانشین او دانستند و ایشان «هاشمیه‌اند».

۶ ــ گروهی گفتند که روح او به «اسحاق بن زید بن حارث انصاری» حلول کرده، و ایشان «حارثیه» نام دارند، و از فرق اباحی هستند.

۷ ــ گروهی «حربانیه» نام دارند، و ایشان یاران «ابومسلم عبدالرحمان بن محمد» ملقب به حربانیان هستند، و امامت را پس از هاشم، حق برادرش حسن بن محمدبن حنیفه دانند و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمدبن حنیفه هستند.

۸ ــ گروه دیگر «حربیه» هستند و گویند ابوهاشم، «عبدالله بن عمروبن حرب کندی» را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند و فرقه‌های «خرمیه» و «مزدکیه» خود را به ایشان بستند.

۹ ــ «بیانیه»: گویند که ابوهاشم دربارهٔ «بیان بن سمعان تمیمی» وصیت کرد.

۱۰ ــ «مختاریه» پیروان مختاربن ابوعبید ثقفی بودند.

۱۱ ــ «اسحاقیه» منسوب به «اسحاق بن عمر» هستند.

۱۲ ــ «حیانیه» پیروان «حیان سراج» بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی، پسرش محمدبن حنیفه است و حسنین را امام نمی‌دانستند.

کیستَن (Kisténe)

کشوری اساطیری در جنوب شرقی دریای سیاه که بنابر گفته اشیل در آنجا گورگونی‌ها مسکن داشتند.

کیش

شهر و کشور قدیمی بین‌النهرین، حدود ۸۰ کیلومتری جنوب بغداد. کیش قدیمیترین پایتخت بابل بوده است، و بنابر روایتی که بیش از ۴۰۰۰ سال قدمت دارد، نخستین سلسلهٔ شاهان کیش بلافاصله پس از طوفان نوح در آن طلوع کرده‌اند. بر طبق افسانه‌ها، این سلسله مدت ۲۴۵۱۰ سال دوام داشت، و در میان ۲۳ شاه آن مخلوطی از سومریان و اکدیان سامی بوده‌اند، که به طور متوسط هر یک بیش از ۱۰۰۰ سال زندگی کرده است. بعضی از آنان اشخاص شناخته شدهٔ اساطیری هستند و برخی محتملاً چهره‌هایی از روایات قدیم بوده‌اند؛ مانند شاه بیست و دوم، که گفته‌اند سرزمین عیلام را مسخر کرد و پسرش اگا، که قهرمان منظومهٔ سومری جدیدالاکتشافی است که مبارزهٔ او را با شاه بابلی معروف، گیلگمش، وصف می‌کند. عقیده رایج این است که گیلگمش شخصیت تاریخی داشته است، ودر دوران شکوفایی فرهنگ بابلی، درست پیش و پس سال ۳۰۰۰ ق.م. می‌زیسته است.

مورخان قدیم تاریخ بابل سه سلسلهٔ متأخرتر در کیش تشخیص داده‌اند. سلسلهٔ دوم کیش هنوز افسانه‌ای است و گفته‌اند که ۸ شاه آن مدت ۳۱۹۵ سال سلطنت کرده‌اند و همچنین از سلسلهٔ سوم هم اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست، چه تنها فرمانروای آن دختری است اساطیری به نام کوبابا، که خادمهٔ میخانه‌ای بود، و ملکه شد، و یک قرن تمام سلطنت کرد. بعدها وی به صورت یکی از ربة‌النوعهای عمومی جنوب غربی آسیا درآمد، و حتی نام وی در اساطیر یونان هم وارد شد. سلسلهٔ چهارم کیش مخلوطی از افسانه و تاریخ است؛ نخستین شاه آن، پوزورسن فقط ۲۵ سال پادشاهی کرد، او را فرزند کوبابا دانسته، و نوشته‌اند که پسرش ۴۰۰ سال پادشاه

بود. پنج شاه دیگر این سلسله همه نامهای معتبر سامی دارند، و مدت پادشاهی آنان را روی هم رفته ۶۶ سال دانسته‌اند و به همین جهت شاید اشخاص تاریخی باشند. باپایان ایام دولت کیش به پایان رسید و در حدود ۲۳۰۰ ق.م. جای آن را شهر اکد گرفت، که بر طبق افسانه‌ها، نخستین شاه آن، سارگن اول ساقی یکی از نواده‌های کوبابا بوده است. با آنکه هیچ نوشتهٔ تاریخی تفصیلی دربارهٔ هیچ یک از شاهان کیش در دست نیست، دلیل معقولی برای شک کردن در این امر نداریم که کشور کیش در اوج قدرت خود در قرنهای اول هزارهٔ سوم ق.م. بر قسمت عمده‌ای از آسیای جنوب غربی مسلط شده باشد. به هر صورت، پسران سارگن به لقب «شاه کیش» می‌بالیدند و تا آخرین شاهان مستقل تاریخی بین‌النهرین، همهٔ شاهان، اعم از بزرگ و کوچک، این لقب را داشتند.

سلسله چهارم کیش

(۲۶۵۰)

پوزورسین ۲۵ سال

اورزابابا ۶ سال

و پنج پادشاه دیگر.

دورهٔ سلطنت این سلسله

جمعاً ۹۲ سال بوده

کیشزیم (Kishesim)

شهری از مادها در شمال غرب ایران که در آن نقوش برجسته آشوری است.

کیقباد

نام او در اوستا کویکوات Kavi kavâta آمده و در پهلوی کی‌کوات و در پارسی کیقباد می‌باشد. در دینکرد آمده که فرکیانی ازگرشاسب به کیقباد رسید و او کیان نیاک یعنی جد کیانیان است. در اوستا او از اعقاب منوچهر شمرده شده است در بندهشن آمده کی‌کوات کودکی

خرد بود که او را در صندوقی نهاده بر آب افکندند و او از سرما می‌لرزید. زاب او را دید و از آب بیرون کشید و به پسری پذیرفت و وی را کوات نامید. در روایات مذهبی پدر کیقباد معین نیست ولی در روایات ملی که مورد استفادهٔ مورّخان اسلامی بوده نسبت او چنین آمده است: کیقباد پسر رگ پسر نوتران یا نوترگان پسر منوش پسر نوتر (نوذر). در شاهنامه آمده که چون تخت شاهی از گرشاسب خالی ماند زال نام و نشان کیقباد را که از تخمهٔ فریدون بود از موبدان بپرسید، پس رستم را نزد او به البرز کوه فرستاد و وی کیقباد را بیاورد و بر تخت شاهی ایران نشانید. فردوسی از قول رستم گوید:

قباد گزین را زالبرز کوه
من آورده‌ام در میان گروه

چون کیقباد به شاهی ایران رسید به جنگ افراسیاب شتافت و تاب مقاومت نیاورد از پشنگ پدر خود درخواست که تقاضای صلح با ایرانیان کند و قرار شد که جیحون مرز ایران و توران باشد.

کیقباد پس از آن به پارس روی نهاد و استخر را به پایتختی برگزید و سی شهر و آبادی ساخت و آنگاه گرد جهان بگشت و باز به پارس آمد و بر این گونه صد سال پادشاهی کرد. کیقباد را چهار پسر بود از این قرار کوی اوسن Kavi ussan یا کیکاووس، کوی ارشن Kavi Arshan یا کی آرشن، کوی پیسینا Pissina یا کی پیشین، کوی بیارشن Byarshan یا کی آرمین.

برخی سلطنت کیقباد را از آن لحاظ که در پارس مسکن داشته و نیز از روی نامهای پسرهایش با دورهٔ سلطنت اجداد کورش کبیر تطبیق کرده‌اند و کمبوجیه را با کاووس و کورش را با کی آرش و چایش‌پیش را با کی‌پیشین و آریارام‌نه را با کی ارمین مطابق دانسته‌اند.

کیکاوس

در اوستا کوی اوسن Kavi usan یا کوی اوسذن Kavi usathan آمده که به

قول یوستی در کتاب نامهای ایرانی به معنی آرزومند است. این نام در پهلوی به کیوس و در فارسی به کیکاووس تبدیل یافته است. در دینکرد آمده که کیوس از سه برادر دیگر خود به سال، بزرگتر بود و بر هفت کشور و دیوان و آدمیان سلطنت مطلق یافت و بر البرزکوه هفت کاخ بساخت. یکی از زر، دو از سیم، دواز پولاد، دو از آبگینه. و هر که از ضعف پیری در رنج بود چون بدان کاخها می‌رفت بجوانی باز می‌گشت و پانزده ساله می‌شد. از تفسیر پهلوی وندیدات چنین برمی‌آید که جم و کاوس هر دو جاودانی آفریده شده بودند ولی بر اثر خطاهای خود فناپذیر شدند. بنابه کتب پهلوی از خبط‌های کاوس آن بود که بر آن شد که بر آسمان و جایگاه امشاسپندان دست یابد و چون به آسمان رفت سرنگون بیفتاد. دیگر آنکه اوشنر Oshnar داناوزیر نیکوکار خود را بکشت و دیگر از تباهکاری‌های او کشتن گاوی است که حافظ مرز ایران و توران بود.

هرمزد آن گاو را برای آن آفریده بود که هرگاه جنگی میان ایرانیان و تورانیان درگیرد او سم خویش بر مرز واقعی ایران و توران بکوبد و جنگ را از میان ببرد. در بندهشن آمده که سلطنت کاوس ۱۵۰ سال بود. وی با سمبران شاه (شاهاماوران) یعنی یمن جنگید و در آنجا به بند افتاد و دیوی بود زنگیاپ نام که زهر به چشم داشت و از کشور تازیکان آمده بود تا بر ایرانشهر پادشاهی کند و هر که را بدیده می‌نگریست هلاک می‌ساخت. ایرانیان افراسیاب را به کشور خود خواندند و او نگیاپ را بکشت و پادشاه ایرانشهر شد و ایران را ویران کرد تا روتست تخمک (رستم) از سیستان لشکر بیاراست و سمبران شاه را بگرفت و کیوس و دیگر ایرانیان را از بند بگشاد و با افراسیاب نزدیک سپاهان کارزار کرد و او را به ترکستان براند. بنابه شاهنامه پس از کیقباد پسرش کیکاوس به تخت نشست و نخست آهنگ گشادن مازندران کرد و

ارژنگ، شاه مازندران از دیو سپید درخواست کمک کرد و او به جادویی، کاوس و لشکریانش را کور کرد و به بندافکند. این خبر به زال رسید و او رستم را به مازندران گسیل کرد و رستم دیو سپید را بکشت و جگر او را بر چشم ایرانیان کشید و همگان را بینا ساخت. کیکاووس مازندران را به اشارت رستم به اولاد سپرد و به ایران بازگشت.

پس از چندی به توران و چین و مکران رفت و پادشاهان این نواحی فرمانبردار او شدند؛ سپس به بربر لشکر برد و شاه بربر به یاری پادشاه مصر و شاه هاماورن (حمیرویمن) با او به جنگ برخاست و آنان شکست یافتند. آنگاه کاوس سودابه دخت شاه هاماوران را به زنی خواست و شاه هاماوران به حیله کاوس را با جمله ایرانیان همراه او به بند افکند و چون این خبر شایع شد اعراب به ایران تاختند. افراسیاب با تازیان جنگ کرد و ایشان را از ایران بیرون راند و خود بر این کشور پادشاهی یافت. پس رستم به هاماوران گیوو گودرز و طوس بـه ایـران بـازگشتند. سپس رستم افراسیاب را از ایران براند. کاوس کاخی بلند در البرز کوه برافراشت و پس از چندی به فریب دیوان به آسمان رفت و سرنگون در بیشه‌یی نزدیک چین به زمین افتاد. کاوس تا آن زمان که کیخسرو افراسیاب را کشت زنده بود. وی ۱۶۰ سال پادشاهی کرد و چون در پایان عمر فرّ کیانی از او جدا شده بود افراسیاب به ایران تاخت و بیدادها کرد و هفت سال باران از ایرانشهر ببرید. کاوس مردی تند خو و خودکامه و حق ناشناس بود اما در قدرت و شوکت همانند جمشید بود و پهلوانی بی‌نظیر چون رستم داشت. از کاوس غیر از سیاوش پسری دیگر به‌نام فریبرز مانده بود. در کتاب ریگ‌ودا نام کاوس اوسنه کاویا Ussana kâvya آمده است. احتمالاً شهرت و قدرت کاوس در نواحی شرقی ایران باعث پراکنده شدن نام او در درهٔ سند گردیده و وی در زمرهٔ پهلوانان ودایی درآمده باشد. در

سیرالملوکها آمده که کاوس در بلخ سکونت داشت. بعضی کیکاوس داستانی را از نظر بوالهوسی و خودرایی و لشکرکشی وی به مصر و بربر و سومالی با کمبوجیه پسر کوروش تطبیق کرده‌اند و آن دو شخصیت را یکی دانسته‌اند.

کیکاوس‌بن قابوس‌بن وشمگیر

امیر عنصرالمعالی کیکاوس‌بن اسکندر قابوس‌بن وشمگیربن زیار دیلمی، از امرای دانشمند خاندان زیاری است که کتاب معروف قابوسنامه از تألیفات او می‌باشد. وی از زیاریانی است که بعد از منوچهربن قابوس و علی‌الخصوص پس از غلبهٔ ترکمانان سلجوقی بر ایران، حکومت مستقلی نداشته و تنها به‌عنوان امیرزادگان و مقتدرین محلی در قسمتی از طبرستان و به‌قول ابن اسفندیار در کوهستانات باقی مانده بودند. چنانکه از اشارات امیر کیکاوس در کتاب قابوسنامه مشهور است، پدرش «اسکندر» دارای دستگاه امارت بود، ولی این امارت بسیار ضعیف بوده است. امیر عنصرالمعالی سفرهایی به غزو هندوستان کرد و چند سالی هم در گنجه نزد امیر ابوالسوار شاه ورین فضل «فضلون» پادشاه شدوی به‌سر برد و مدتی را نیز در سفر حج گذرانید و اینها همه دلیل است بر آنکه از اشتغالات سلطنتی و مملکت‌داری فارغ بود. به سبب آنکه همسر او دختر سلطان محمود غزنوی بود، وی مدت هشت سال در دستگاه «مودود» غزنوی زندگی کرد و گویا پس از سفر گنجه، باز دوباره به دربار غزنویان برگشت. کتاب قابوسنامه را برای راهنمایی و پند فرزندش «گیلانشاه» نگاشته است. عنصرالمعالی مردی دانشمند و مطلع از غالب فنون عهد خود بود و همین وسعت اطلاع باعث شد که بتواند در قابوسنامه در مباحث مختلف وارد شود و مقدمات غالب فنون را با بیانی ساده و روشن بیان کند. وفات عنصرالمعال

کیکاوس‌بن اسکندر در اواخر قرن پنجم اتفاق افتاد.

کی‌کایوس

کی‌کاووس، این نام در اوستا به صورت کوی اوسن kavi usan یا کوی اوسذن kavi usadhan آمده است. در نام کایوس عنوان کی kai به اوس us اضافه شده و کلمهٔ مرکب کایوس را تشکیل داده است و در نام کیکایوس یک بار دیگر عنوان کی kai به کلمهٔ مرکب کایوس اضافه گشته است. بارتولومه کلمهٔ اوسن usan را «دارای چشمه‌ها» معنی کرده و در جای دیگر آن را اراده، خواست و میل و آرزو دانسته است. اشپیگل و یوستی نیز همین معنی را برای این کلمه مناسب دانسته‌اند.

کیکاووس دومین پادشاه کیانی پسر کی‌اپیوه و نوهٔ کیقباد است.

(کیکاووس در ص ۲۲۷ یشتها، ۲ — پورداود)

کی‌کوات

کیقباد، این نام در اوستا کوی‌کوات آمده است. بارتولومه واژهٔ kavata را مرکب از دو جزء kava+vata می‌داند به معنی «عزیز و محبوب کی».

کیقباد سرسلسلهٔ پادشاهان کیانی است و بنابر شاهنامه پس از مرگ گرشاسپ پیشدادی رستم کیقباد راکه از تخمهٔ فریدون بود از البرزکوه پیش زال آورد. قباد پس از جنگ با افراسیاب به استخر آمد و بر تخت کیانی نشست. او را چهار پسر بود، کاوس، کی‌آرش، کی‌پیشین و کی‌ارمین. کیقباد در پایان زندگی کاوس را جانشین خود ساخت.

کی لوهراسپ

لهراسپ در اوستا ائوروت اسپ آمده است به معنی تیز اسب. کی لهراسپ پادشاه کیانی بنابر شاهنامه از تخمهٔ کیقباد و کی‌پیشین بود و کیخسرو به هنگام کناره‌گیری از تاج و تخت او را به جانشینی خود برگزید. بندهشن در فصل ۳۱ نسب او را چنین آورده است:

«لهراسپ پسر اوزو پسر مانوش، پسر کی‌اپیوه پسر کی‌کوات بود». لهراسپ در پایان عمر در آتشکدهٔ نوبهار بلخ جای می‌گزیند و تخت شاهی را به پسرش گشتاسپ می‌سپارد و سرانجام در هنگام حملهٔ سپاه ارجاسپ تورانی به بلخ کشته می‌شود.

کی‌لهراسپ ← کی‌لوهراسپ

کیلی‌شین: ← سنگنبشتهٔ کیلی‌شین

کیمریها

ظاهراً از اقوام سکایی و آریایی نژاد که از سواحل دریای آزف، از راه قفقاز به حوالی فلات ایران هجوم آوردند و چون قومی جنگجو و یغماگر بودند، در دنیای آن روزگار وحشت ایجاد کردند. کیمریها به سلطنت فریژیها، در آسیای صغیر خاتمه دادند. آشوربانیپال کیمریها را در گردنه‌های کیلیکیه شکست داد.



کیمریان (؟). نقش ظرف «پونتی» ــ اتروسکی، اواسط قرن ششم ق. م. کپیه‌ای است از نقش ظرفی ساخت یونانیان و مقدمتر. (روی خود ظرف مخالفان صحرانشینان نیز نقش شده ــ لیدیان سوار یا یونانیان که نیزه به دست در حال تاختند)

کیمری‌ها: ← سیمری‌ها

کیمون

نام پیمانی است که بین ایران و یونان در ۴۴۹ ق.م. در عهد خشایارشا بسته شد. طبق آن پیمان یونان از جزیرهٔ قبرس صرفنظر کرد و ایران به شهرهای یونانی آسیای صغیر استقلال داخلی داد و کشتیهای ایران مجاز به مسافرت به بنادر یونانی گردیدند.

کیمون ـ قرارداد صلح: ← کالیاس

کینخواریه

سرسلسلهٔ این خاندان، ابوالملوک حسام‌الدوله اردشیر ملقب به کینخوار است.

این خاندان از ۶۳۵ ه تا ۷۵۰ ه، یعنی تا سال کشته شدن فخرالدوله حسن، آخرین امیر این خاندان به‌دست کیا افراسیاب چلابی، در آمل و مازندران حکومت داشتند. این خاندان که در حقیقت عمال ایلخانان در آمل بودند، سومین دسته از شهریاران آل باوند را تشکیل می‌دهند.

کینگو

در اساطیر بین‌النهرین، فرماندهٔ نیروهای «تیامت» علیه «مروخ» است. شوی دوم تیامت.

کیوسیه

شاخه‌ای از آل باوند. سلسلهٔ کیوسیه، اصفهبدان و کینه خواریه را روی هم سلسله آل باوند یا باوندیان می‌گویند که نزدیک به هفتصد سال در طبرستان فرمانروایی داشتند. سلسله کیوسیه تا سال ۱۱۰ ه.ق. به طول انجامید.

کیوسیه

جد این خاندان «باو» نوادهٔ کیوس پسر قباد، برادر خسرو انوشیروان است

که در سال ۴۵ ه از طرف مردم به اسپهبدی طبرستان انتخاب گردید و سلسلهٔ کیوسیهٔ آل باوند را تأسیس نمود. این سلسله تا سال ۳۹۷ ه یعنی زمان قتل اسپهبد شهریار به‌دست وشمگیر در این ناحیه حکومت داشتند.

کلمهٔ «باو» یک اسم زردشتی و مختص مغان بوده است، چنانکه نسب خانوادهٔ دیگر ایرانی، در دورهٔ ساسانیان که منصب مصمغانی یعنی ریاست مغان را داشت به «باومغ» می‌رسید.

تلفظ اوستایی این اسم بنها و به زبان پهلوی بوهک یا بناک است. شاهان این سلسله بعدها لقب باستانی پتشخوارگر شاه را برای خود انتخاب کردند. «باو» از ۴۵ تا ۶۰ ه مدت ۱۵ سال حکومت کرد.

اعراب در حدود سال ۱۵۵ ه، دامنه‌های البرز را به‌عنوان تیول به شروین سرخاب دادند. ظاهراً لقب پتشخوارگر شاه نیز توسط این شخص اختیار شده است.

پس از وی پسرش شهریار بن شروین حکومت یافت. شهریار در سال ۲۰۱ ه مجبور به تسلیم و اطاعت از عبدالله بن خردادبه حاکم طبرستان گردید.

پس از مرگ شهریار، مازیاربن قارن حکومت را از پسر او شاپور انتزاع کرد و به‌کمک موسی بن حفج بن عمر بن العلا کوههای شروین را متصرف و امیر باوندی را کشت (۲۰۱ ه). پس از اسارت مازیار به‌دست اعراب یکی از پسران شهریار که اسیر مازیار بود از اسارت آزاد و ملک پدری را باز گرفت.

کیوک

از خانان مغول که به سبب بیماری دائم کاملاً قادر به‌فرمانروایی‌نبود. نوشته‌اند در ذیحجهٔ ۶۴۵ ه. ق. درگذشت. در زمان فرمانروایی وی بود که نخستین تماس میان خانهای مغول و مغرب زمین حاصل شد.

کیومرث

اولین پادشاه پیشدادی است که در کوهها منزل داشت و خود و اتباعش پوست پلنگ می‌پوشیدند. این پادشاه حیوانات را به خود رام کرده و با دیوان بجنگید و در جنگ با آنان پسرش سیامک کشته شد. کیومرث پس از سی سال سلطنت از دنیا رفت.

کیومرثیان

از فرقه‌های عهد ساسانی که اهریمن را مخلوق شک اهورامزدا دانسته‌اند.

کی‌ویشتاسپ

کی‌ویشتاسپ، کی‌گشتاسپ، از پادشاهان سلسلهٔ کیانی است.

این نام در اوستا ویشتاسپ آمده است به معنی دارندهٔ اسب سرکش یا دارندهٔ اسب آماده. ویشتاسپ در زمان زندگی پدرش لهراسپ به تخت پادشاهی نشست. زرتشت پیامبر در دوران پادشاهی او ظهور کرد و گشتاسپ بدو گروید و در ترویج دین او کوشید، از این‌رو نام وی در بخشهای مختلف اوستا بسیار آمده است.

کی‌هوسرو

این نام در اوستا کوی هئوسروه آمده است. «هئوسروه» به معنی شهرت خوب و آوازهٔ نیک و نیکنام است. کیخسرو بنابر شاهنامه پسر سیاوش است. پس از کشته شدن سیاوش، گیو به جستجوی او برخاست و او را در توران زمین یافت و با مادرش فرنگیس به ایران آورد و او پس از گشودن دژ بهمن به شاهی رسید و به خونخواهی پدر با افراسیاب پادشاه توران جنگید تا سرانجام او را گرفت و کشت و در پایان عمر گوشه گرفت و به خلوت نشست و پس از برگزیدن لهراسب به پادشاهی رخت از جهان بربست.

(یشتها ۲، ص ۲۳۷ ــ پورداود)

گ

گئوش

نهمین یشت، موسوم است، به گوش. این واژه در اوستا به شکل «گئوش Geush » آمده یا «گئو Gao » به معنای گاو. اما این واژه در اوستا استعمال و کاربُرد عامّی دارد برای چارپایان مفید، هر چندکه برای هر دام و چارپایی نامی جداگانه هست.

گئوش، ایزد نگاهبان و سرپرست چارپایان مفید و دام‌ها می‌باشد. اما در اوستا، ایزدی دیگر نیز این وظیفه را دارد و «دْرْواسْپا Drvaspa » نام دارد. این واژه مرکب است از دو جزء (دْرْوَ Drva - اسپَ Aspa) جزء اول همان است که در فارسی امروز به معنی درست باقی مانده و در اوستا به معنی تندرست، صحت و سلامت می‌باشد. جزء دوم به معنی اسب و از اسب هم بی‌گمان چون «گئوش» که به معنی گاو است، اما اسم جنس نیز هست و شامل چارپایان خرد و کلان می‌شود، اسم جنس اراده شده و به معنیَ ستوران و دامان می‌باشد، چنانکه در آغاز همین یشت، دْرْواسْپا، سرپرست و نگاهبان چارپایان کوچک و بزرگ معرفی شده است.

اسب میان مردم جنگاور ایران دارای اهمیت بسیاری بوده و نوعی تقدس داشته است. بسا از نامهای بزرگان ایرانی که در یشت‌ها یاد شده، مرکب است که جزء دوم آنها اسب می‌باشد، چون: ویشتاسپ، لهراسپ (= اَئور وَت اَسْپَه) جاماسپ، پوروشسپ، گرشاسپ و...

گئوماتا

مغی زردشتی در زمان کمبوجیه بود که برای ترویج دین زردشتی قیام کرد و بتکده‌ها را در ایران ویران ساخت



گئوماته

گرته از روی نقش برجسته بیستون

و به جای آن آتشکده بنا کرد. وی دست به اصلاحات اجتماعی زد و بردگان را آزاد و زمینهای بزرگ را بین کشاورزان تقسیم کرد و مورد قبول طبقات مستمند و محروم اجتماع گردید.

گا

به معنی سرودن و خواندن است. واژهٔ گاتها نیز از همین واژهٔ گا می‌باشد. گات نیز از مصدر گا است.

گاتایی ـ لهجه

در اوستا دو لهجهٔ متفاوت قابل تشخیص است، یکی «لهجهٔ گاتایی» یا زبانی که گاتاها یا اشعار زرتشت بدان سروده شده، و دیگری زبان اوستای متأخر یا جدیدتر است. زبان گاتاها بسیار کهنه و قدیم بوده و از دیدگاه ساختمان زبان، به شیوهٔ قابل توجهی خالص می‌باشد؛ در صورتی که در قسمت‌های اخیر اوستا به اشکالات و تفاوت‌های بسیاری از نظر دستوری

برمی‌خوریم. زبان اوستایی در واقع بسیار قدیم است و در همان سطحی قرار دارد که زبان سنسکریت ودایی واقع است و بسا اوقات اشکال قدیم‌تری از آن نیز ارائه می‌دهد.

گاتو

به معنی گاه و هنگام آمده و واژهٔ گاهانبار و در پهلوی گاسانبار، از کلمهٔ گاس پهلوی و گاتو اوستایی به معنی گاه و هنگام است.

گاتها

کهنترین بخش اوستا و جزئی از یسنا، به معنی سرود، که قسمتی از آن به خود زردشت منسوب است، و قسمت دیگر پرداختهٔ نخستین پیروان اوست. گاتها شامل ۱۷ هائینی (فصل) از یسنا، و دارای ۲۳۸ قطعه، ۸۹۶ بیت، و ۵۵۶۰ کلمه است. گاتها منظوم است، و از جهت وزن شعر و تعداد مصراعها در هر بند به ۵ دسته تقسیم شده: اهنودگات، اشتودگات، سپنتمدگات، هوخشترگات، و هیشتوایشتگات.

مندرجات گاتها از این قرار است: آفریدگار یگانه اهورامزدا است، از اوست آنچه نیک و نغز است. دیوها سزاوار ستایش نیستند، از آنان جز گمراهی و سیه روزی نیاید. اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک مایهٔ رستگاری است، چنانکه اندیشهٔ بد، گفتار بد، و کردار بد مایهٔ تباهی است.

گاتها: ← گاثاها

گاثاها

در اوستای زمان ساسانیان، گاثاها را در رأس مجموعهٔ عظیم اوستای تدوین شده قرار دادند که به‌نام «سْتوت یَشْت Stot Yasht» موسوم بود. هفده فصل از یسنای موجود که سرودهای زرتشت و به گاثاها موسوم است عبارتند از ۲۳۸ بند و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه. این هفده فصل یا هات به پنج بخش

تقسیم شده است و این تقسیمی بسیار کهن می‌باشد، چون در هات پنجاه و هفت یسنا، بند هشت اشاره شده که: «می‌ستاییم سروش مقدس را، نخستین کسی که پنج گاثای زرتشت را سُرایش کرد.»

بخش نخست از پنج قسمت گاثا موسوم است به (اَهونَ وَئیتی Ahuna-Vaiti) که شامل هفت فصل از هفده هات می‌شود، یعنی از آغاز هات ۲۸ تا پایان ۳۴. هر یک از این هفت فصل نامی دارد که یاد می‌شود:

هات ۲۸ موسوم است به (اَهْیاسا Ahyasa).

هات ۲۹ موسوم است به (خْشْماوَیَه ـ گِئوشْ اورْوَ Khshmavaya-Geush-urva).

هات ۳۰ موسوم است به (اَتْ تَوَخْشْ یا Attavakhshya).

هات ۳۱ موسوم است به (تاواِورْوَتاتَ Taveurvatata).

هات ۳۲ موسوم است به (اَهْیاچا خْوَئِتوش Ahyacha-Khvaetush).

هات ۳۳ موسوم است به (یَتا اَئیش ایتا Yatha-aish-itha).

هات ۳۴ موسوم است به (یاشْیَه اُتَنا Yashya-Othana) وَئیتی Ushtavaiti).

قسمت دوم گاثا موسوم است به (اوشْتَه) و شامل چهار فصل است به این ترتیب: هات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ که هر یک به عنوانی نامیده می‌شوند:

هات ۴۳ موسوم است به (اوشتا Ushta).

هات ۴۴ موسوم است به (تَت تْواپِرِسا Tat-Thva-Peresa).

هات ۴۵ موسوم است به (اَتْ فْرَوَخشیا Atfravakhshya).

هات ۴۶ موسوم است به (کام نُموئی زام Kammamueza)

قسمت سوم گاثا موسوم است به (سْپِنْتْمَدْ گاثا Spenta-Mainyu) و شامل چهار فصل می‌باشد به این ترتیب: هات ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ که هر یک به نامی مشهور است:

هات ۴۷ موسوم است به (سْپِنْتَه مَئین یو Spenta-Mainyu).

هات ۴۸ موسوم است به (یِزی اَدائیش Yezi-Adaish).

هات ۴۹ موسوم است به (اَتمایَوا Atmayava).

هات ۵۰ موسوم است به (کَتْ موئی اوروا Katmoi Urva)

قسمت چهارم گاثا موسوم است به (وُهوخْشَتْرَ Vohu-Khshathra) و شامل هات ۵۱ می‌باشد که به همین نام نیز خوانده می‌شود.

قسمت پنجم گاثا موسوم است به (وَهیشْتَه ایشْتی Vahishtaishti) که شامل هات ۵۳ بوده و به همین نام نیز خوانده می‌شود. علت و وجه تسمیهٔ نامگذاری این هفده یسنا، به موجب کلمات آغاز هر فصلی است که بدان شهرت یافته است.

گازا

پایتخت ماد بزرگ.

گازُر

گازر وگازران از قدیم در ایران برای نام ده یا روستا از نامهای آشنا بوده است. گازر محلی بوده در شاپور فارس که جنگ مُهلب و خوارج در آنجا اتفاق افتاد و عبدالرحمن‌بن محنف در آنجا کشته شد و به همین جهت نام آن در تاریخ آن دوران آمده، و نامهایی از قبیل گازُران وگازرخان وگازرگاه در نام دهات ایران فراوان است. تسوی جازر در جنوب بغداد و شمال تیسفون بوده و مرکز آن شهر یا قصبه‌ای بوده به همین نام. این قصبه تا زمان یاقوت حموی هم وجود داشته و وی نشانی آن را در حوالی نهروان داده است.

گاسانبار

گَهنبار، گاهنبار، نام شش جشن بزرگ دینی سال است.

«گهنبارها جشنهای ششگانه دینی سال است که در طول سال برپا می‌شود.

این جشنها به فاصله‌های غیر متساوی از همدیگر دور می‌باشند از این قرار: گهنبار میدیوزرم در چهل و پنجمین روز سال و گهنبار همسپتمدم در سیصد و شصت و پنجمین روز سال واقع می‌شود، جشن هر یک از این گهنبارها پنج روز طول می‌کشد و آخرین روز مهمترین روز آن است.

بنابر سنت دینی، هر یک از گاهنبارها هنگام آفرینش یکی از آفریدگان اهورامزد است. در گهنبار میدیوزرم آسمان، در میدیوشم آب، در پتیه شهیم زمین، در ایاسرم گیاه، در میدیارم جانوران و در همسپتمدم مردمان آفریده شدند. هر یک از گهنبارها پنج روز طول می‌کشد. بنابراین در اردیبهشت ماه از یازدهم تا پانزدهم ماه جشن میدیوزرم است. در تیرماه از یازدهم تا پانزدهم جشن میدیوشم است. در شهریور ماه از بیست و ششم تا سی‌ام جشن پتیه شهیم است، در مهرماه از بیست و ششم تا سی‌ام جشن ایاسرم است، در دی ماه از شانزدهم تا بیستم جشن میدیارم است. در اندرگاه (خمسه مسترقه) روزهای اهنودگاه، اشتودگاه، سپنتمدگاه، و هوخشترگاه و وهیشتواشت گاه جشن همسپتمدم است. نظر به معنی لفظی این کلمات گهنبارها اساساً جشنهایی بود برای اوقات مختلف سال: میدیوزرم یعنی میان بهار و این جشنی است در نیمه بهار هنگامی که زمین سبز و خرم است، میدیوشم یعنی میان تابستان، پتیه شهیم یعنی دانه‌آور و از آن وقتی اراده شده که گندم رسیده و خرمن به‌دست می‌آید، ایاسرم یعنی برگشت و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گله خود از برای پیش آمد زمستان از چراگاه تابستانی به خانه برمی‌گردد، مدیارم یعنی میان سال، معنی همسپتمدم معلوم نیست، این جشن اخیر که به فروهرها اختصاص دارد در هنگامی است که فروهرهای درگذشتگان از برای سرکشی بازماندگان خود فرود می‌آیند.

(خرده‌اوستا ــ پورداود)

گاسان سراییشنیه

سرایش سرودهای گاثاها.

گاسان گفت

کلمات و یا عبارات سرودهای گاثاها است.

گاسانیک

گاثاها، منسوب به سرودهای گاثاها.

گاشن

گاشن، محلی در شهر زرنگ بود که در ۴۳۴ هـ. ق. لشکر سلاجقه پس از اینکه دروازهٔ کرکریهٔ زرنگ را گرفته و ساکنان زرتشتی و مسلمان آن را غارت نمودند به‌سوی گاشن آمدند و این محله را هم چپاول کردند.

گالی

گالی‌ها از نژاد سلت بودند که یونانیان آنها را گالاییان می‌گفتند.

گانداش

یکی از شاهان کاسی که در سال ۱۷۴۱ ق.م. بر بین‌النهرین دست یافت.

گاهان

گاهان جمع‌گاه (در اوستا گاثا به معنی سرود) قدیم‌ترین بخش از اوستا و کهن‌ترین اثر ادبی ایران است که بر جای مانده است. سرایندهٔ این سرودها خود زردشت است، چنان که در شش تا از گاهان سراینده به عنوان اوّل شخص از خود یاد می‌کند. گاهان مشتمل بر ۱۷ سرود است که در اوستای کنونی در میان یَسن‌ها قرار دارد و یسنهای ۲۸ تا ۳۴ و ۴۳ تا ۵۱ و ۵۳ را تشکیل می‌دهند. این سرودها نه تنها از نظر ادبی، بلکه از جهت در برداشتن تفکّرات نوین آن روزگاران اهمیت بسزایی دارد و نشان‌دهندهٔ عقاید اصلی زردشت است. در گاهان خدای مطلق اهُوره‌مَزداست و

جلوه‌های خاص او امشاسپندان‌اند و در مقابل، روح مخرّب یا اهرمن قرارِ دارد. متأسفانه به‌سبب دشواری این سرودها هنوز نمی‌توانیم کاملاً اطمینان پیدا کنیم که آنچه را پیامبر ایرانی در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد بیان کرده است، خوب دریافته‌ایم. دشواری سرودهای زردشت تنها به سبب وجود تعداد بسیاری لغت ناشناخته نیست، بلکه مشکل اساسی عدم آشنایی کامل ما با اندیشه‌های اوست. زبان شعر نیز خود بر پیچیدگی مطالب می‌افزاید و مشکلات دستوری نیز در این امر بی تأثیر نیست. زبان اوستایی زبانی است که در آن، علاوه بر افعال، اسما و صفات و ضمایر نیز در حالات مختلف نحوی صرف می‌شوند و بعضی حالات صرفی پسوندهای یکسانی می‌گیرند. بنابراین، ممکن است به یک لغت در جمله چندین محل نحوی داد تا آنجا که مثلاً اسمی را دانشمند اوستاشناسی در یک حالت صرفی به شمار آورده وهمان واژه را محققی دیگر در حالتی دیگر دانسته است. در نتیجه، دانشمندان اوستاشناس جز در موارد نادری دربارهٔ معنی و مفهوم این سرودها اتفاق نظر ندارند. دو متخصّص ممکن است یک شعر را به دو گونه ترجمه کنند که هیچ کدام بر دیگری مزیّتی نداشته باشد. با این همه، مشکلات لغوی و صرفی و نحوی گاهان سبب آن نمی‌شود که لطف و زیبایی آن دسته از سرودهایی راکه معنی آنها بر ما روشن است، انکار کنیم، خصوصاً هنگامی که گاهان را با آنچه از شعر هند و ایرانی آن زمان (مانند سرودهای ودایی و یشت‌ها) باقی مانده مقایسه کنیم، بیشتر به بدیع بودن گاهان پی می‌بریم. ترجمهٔ گاهان به زبان پهلوی در دست است و در موارد نادری می‌تواند به فهم بهتر گاهان کمک کند، زیرا در عهد ساسانی به سبب گذشت زمان، فهم زبان گاهان برای موبدان زردشتی دشوار وگاه ناممکن بوده است.

از نظر ساختمان، شعر گاهانی

شباهتی به اشعار ودایی دارد. هر سرود دارای بندهایی است و هر بندی ابیاتی را با تعداد ثابتی هجا در بر دارد. گاهان را بر پنج بخش تقسیم کرده‌اند و هر یک از بخش‌ها دارای فصولی است که به پهلوی «هات» یا «هاد» (مشتق از واژهٔ اوستایی «هایتی») و به فارسی «ها» نامیده می‌شود. نامهای این پنج‌گاهان که از نخستین کلمات هر بخش گرفته شده و همه صورت پهلوی دارند، عبارتند از: ۱) اَهُونَوَد (یسن ۲۸ تا ۳۴) دارای هفت‌ها (= فصل) به ترتیب مشتمل بر ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۲۲، ۱۶، ۱۴ و ۱۵ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل سه بیتِ ۹+۷ هجایی است. ۲) اُشْتَوَد (یسن ۴۳ تا ۴۶) دارای چهار «ها» به ترتیب مشتمل بر ۱۶، ۲۰، ۱۱، ۱۹ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل پنج بیتِ ۷+۴ هجایی است. ۳) سْپَنْتْمَد (یسن ۴۷ تا ۵۰) که دارای چهار «ها» به ترتیب مشتمل بر ۶، ۱۲، ۱۲ و ۱۱ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل چهار بیت ۷+۴ هجایی است. ۴) وُهُوخْشَتْر (یسن ۵۱) که دارای یک «ها» و ۲۲ بند است. در این بخش بندهای شعری شامل سه بیت ۷+۷ هجایی است. ۵) وَهیشتویشت (یسن ۵۳) که دارای یک «ها» و ۹ بند است. در این بخش دو بند از بندهای شعری دارای چهار بیت ۵+۷ هجایی و دو بند بعدی دارای دو بیت سه پاره‌ای ۵+۷+۷ هجایی است.

گاهانبار، گهنبار

گهنبارها ـ شش جشن بزرگ ایرانیان ـ تا به امروز نزد زرتشتیان ایران و پارسیان هند به همان اهمیت پارینهٔ خود باقی است. ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم گوید:

«روزگار سال پاره‌ها کرده است زرادشتَ و گفته»

«است که بهرپاری ایزد تعالی گونه‌ئی آفریده است»

«چون آسمان و زمین و آب و گیاه و

جانور و مردم»

«تا عالم به سالی تمام آفریده شد و به اول هر یکی از این‌ها پنج روز است»

«نامشان گهنبار»

با اینکه گهنبار مربوط به تقویم مزدیسنا است بنابر اوستا یکی از چهار آفرینگان که به نام آفرینگان گهنبار می‌باشد مربوط به این گاهنبارهاست. این آفرینگان قسمتی از هادخت نسک است که از بیستمین کتاب اوستای عهد ساسانیان به یادگار مانده است و در آن از برتری و شرافت شش جشن بزرگ سال سخن رفته است. آفرینگان گهنبار با ادعیه‌ای دیگر در جشنهای ششگانه سال خوانده می‌شود و گاهنبار یا گهنبار کلمه‌ای است جدید و در پهلوی گاسانبار بوده و جزء اول آن از ریشه گاس که به اوستایی گاتو و به معنی گاه و هنگام آمده است و جزء اخیر آن باید از کلمه اوستایی یائیری به معنی سال و فصل و به صورت صفت می‌باشد. در مورد جزء اخیر این کلمه وجه اشتقاق دیگری از طرف مستشرقین ذکر شده است که چندان قابل توجه نیست و در خود اوستا غالباً یائریه به‌جای کلمه گهنبار استعمال گردیده و فوراً پس از ذکر این کلمه مرتباً از شش گهنبار یا جشنهای ششگانه سال به ترتیب ذیل نامبرده است:

مثیدیوئی زرمیه (Maidhyoizaremiya)

مثیدیوئی شم (Maidhyoishema)

پئیتیش ههیه (Paitishhahya)

ایاثریم (Ayaathrima)

مثیدیائیریه (Maidhyairya)

همسپتمئدیه (Hamaspathmaediya)

محل این جشنها در سال اوستایی به ترتیب ذیل واقع می‌شود.

گهنبار میدیوزرم در چهل و پنجمین روز سال (۴۵)

گهنبار میدیوشم در صد و پنجمین روز سال (۱۰۵)

گهنبار پتیه‌شهم درصد و هشتادمین روز سال (۱۸۰)

گهنبار اياثرم در دويست و دهمين روز سال (۲۱۰)

گهنبار ميديارم در دويست و نودمين روز سال (۲۹۰)

گهنبار همسپتمدم در سيصد و شصت و پنجمين روز سال (۳۶۵)

هر يک از اين گهنبارها پنج روز طول می‌کشد که آخرين آنها مهمتر از همه می‌باشد و در واقع چهار روز ديگر روزهای مقدماتی برای اين جشنهاست که در روز پنجم برقرار می‌گردد. در آفرينگان گهنبار در فقرات ۷ـ۱۲ اين اعياد با تعيين ماه و روز ذکر شده و فاصله‌های آنها از همديگر به قرار ذيل قيد گرديده است.

ميديوزرم: در ارديبهشت ماه و در دی به مهر (پانزدهم) می‌باشد و از آغاز سال تا به اين جشن ۴۵ روز می‌باشد.

ميديوشم: در تيرماه و در دی به مهر روز (پانزدهم) بوده و از نخستين گهنبار تا به اين جشن شصت روز است.

پتيه‌شهيم: در شهريور ماه در انيران روز (سی‌ام) بوده و از دومين گهنبار تا به اين جشن هفتاد و پنج روز است.

اياثرم: در مهرماه در انيران روز (سی‌ام) بوده و از سومين گهنبار تا به اين جشن سی روز است.

ميديارم: در دی ماه در بهرام روز (بيستم) بوده و از چهارمين گهنبار تا به اين جشن هشتاد روز است.

همسپتمدم: در آخرين روز اندرگاه و خمسه مسترقه در وهشتواشت روز و (آخرين روز سال) می‌باشد و از پنجمين گهنبار تا به اين جشن هفتاد و پنج روز است.

در اوستا روز اصلی هر يک از گهنبارها ياد شده اما در سنت چنانکه گفتيم هر يک از گهنبارها پنج روز طول می‌کشيد. بنابراين در ارديبهشت ماه خورشيد روز و ماه روز و تير روز و گوش روز و دی به مهر روز يعنی از يازدهم تا پانزدهم جشن ميديوزرم است و در تيرماه خورشيد روز، ماه روز و تير روز و گوش روز و دی به مهر روز يعنی از

یازدهم تا پانزدهم جشن میدیوشم است. در شهریور ماه اشتاد روز و آسمان روز و زامیاد روز و مهر اسپند روز و انیران روز یعنی از بیست و ششم تا سیام جشن پتیه‌شیم است.

در مهرماه اشتاد روز و آسمان روز زامیاد روز و مهر اسپندروز و انیران روز یعنی از بیست و ششم تا سی‌ام را جشن اياثرم است. در دیماه مهرروز و سروش و رشن روز و فروردین روز و بهرام روز یعنی از شانزدهم تا بیستم جشن میدیارم است.

در اندرگاه: اهنودگاه و اشتودگاه و سپندمدگاه و هوخشترگاه و وهشتواشت‌گاه جشن همسپتمدم است.

نظر به معنی لفظی این کلمات گهنبارها اساساً جشنهایی بوده‌اند برای اوقات مختلف سال، میدیوزرم یعنی میان بهار و این جشنی است در نیمه زرمیه (بهار) و هنگامی که زمین سبز و خرم است و میدیوشم یعنی میان تابستان و پتیه‌شهیم یعنی دانه‌آور که از آن وقتی اراده شده که گندم رسیده و خرمن به دست می‌آید.

ایاثرم یعنی برگشت و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گله خود از برای پیش آمدن زمستان از چراگاه تابستانی به خانه برمی‌گردد.

میدیارم یعنی میان سال. معنی همسپتمدم معلوم نیست. جشن اخیر که به فروهرها اختصاص دارد و بعداً شرح آن بیاید در هنگامی است که فروهرهای درگذشتگان از برای سرکشی بازماندگان خود فرود می‌آیند.

در اوستا این گهنبارها یا جشنهای ششگانه سال باصفاتی که هر یک اشاره ببعض و موسم مخصوص است متصف شده: در ویسپه‌رد کرده ۱ ـ فقره ۲ ـ میدیوزرم با صفت (Payangh) آمده از این صفت برمی‌آید که میدیوزرم هنگامی است که گیاهها شیره می‌گیرند یا به عبارت دیگر (بهار).

میدیوشم به هنگامی که علوفه درو می‌شود (Vastrodataingga) متصف

گردیده. پتیه شهیم موقعی از سال است که گندم و خرمن به‌دست می‌آید (Hahya).

ایاثرم وقتی است که گله ورمه از چراگاه تابستانی به آغل برمی‌گردند (Fraouzvaeshtrima) و وقت جفتگیری گوسفندان است.

میدیارم با صفت سرد (Saredha) آمده و همسپتمدم که آخر سال است با صفتی که حاکی از اجرای تکالیف دینی است اختصاص یافته است (Aretakarethna) این صفات با معانی لغوی گهنبارها مناسبت تام دارد و درست حاکی از موسم مخصوص و وضع اصلی این جشن‌ها است. بعدها هر یک از شش گهنبار را هنگام پیدایش یکی از آفریدگان اهورامزدا دانسته‌اند همان‌طوری که در تورات سفر پیدایش، در باب اول و دوم آمده که خداوند در شش روز آسمانها و زمین و روشنایی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان بیافرید و در روز هفتم از کار آفرینش بیاسود، در مزدیسنا نیز آفرینش اهورامزدا در شش گهنبار سال پایان پذیرفت در گهنبار میدیوزرم آسمان و در میدیوشم آب و در پتیه‌شهیم زمین و در ایاثرم گیاه و درمیدیایری جانوران و در همسپتمدم مردمان آفریده شدند.

در تفسیر پهلوی و پازند و فارسی آفرینگان گهنبار، از این آفرینشها در هنگام گهنبارها یاد شده است و در آغاز فصل ۲۵ بندهشن که از تقویم مزدیسنا سخن رفته، مندرج است.

«آفرینش جهان از من «اهورامزدا» در سیصد و شصت پنج روز» «که شش گهنبار سال باشد انجام گرفت».

در کلیه کتب پهلوی مکرراً از گهنبارها یاد شده و به جا آوردن مراسم دینی در این جشنها ثواب بزرگ و ترک کردن آنَها گناه بزرگ شمرده شده است. در سنت مزدیسنان بنای این جشنها را بجمشید نسبت داده‌اند.

شش گهنبار سال نزد زردشتیان

ایران و هند اوقات عبادت و انفاق و خیرات است. از درآمد اوقاف گهنبارها جشنهای بزرگ می‌آرایند.

توانگر و بینوا هر دو در آن شرکت می‌کنند و آنهایی که خود از مخارج این جشنها برنمی‌آیند ملزم‌اند در مراسم دینی که دیگران بانی آن می‌شوند حضور به هم رسانند و از خوان نعمت توانگران که در همه جا گسترده شده است بهره‌مند شوند.

گدار (آندره) **(Godard)**

معمار فرانسوی و رئیس سابق ادارهٔ باستان‌شناسی.

گدروزی

نامی که یونانیان قدیم، به بلوچستان داده بودند.

گدروزیا

از خشتره‌های عصر هخامنشی، گدروز یا بلوچستان امروز که در مشرق کرمان واقع بود و از جنوب به دریای عمان و از مشرق به رود «هیندوس» (سند) و از شمال به هر خواتیش محدود بود و ایالتی بی‌حاصل و بایر به شمار می‌رفت. بعضی از خاورشناسان، «مکا» یا «مکیای» نامبرده در سنگنبشته داریوش را با این ایالت تطبیق کرده‌اند.

پایتخت گدروزیا شهری است به‌نام پورایا (پاهرا) که آن را با فهرج کنونی تطبیق می‌کنند و ظاهراً همان «سودراس» که یکی از اسکندریه‌ها بوده است می‌باشد. به قول بارتولد، گدروزیا ظاهراً مشتق از نام قبیله‌ای ایرانی است که «دروسیا» خوانده می‌شده‌اند.

گراتیان یاتسویچ

سرهنگ گراتیان یاتسویچ، افسر نیروی هوایی یوگسلاوی بود که در زمان جنگ جهانی دوم با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده و تبعه این کشور شد. او با تأسیس «آژانس مرکزی اطلاعات» آمریکا (سیا) به استخدام این سرویس

درآمد و پس از قریب به یک دهه فعالیت اطلاعاتی در عرصه‌های مختلف به‌عنوان رئیس «سیا» در ایران، که از مسئولیتهای مهم محسوب می‌شد، عازم تهران شد.

یاتسویچ در تاریخ ۱۳۳۶/۷/۱۷ به‌عنوان دبیر اول سفارت آمریکا وارد تهران شد و طی دوران اقامت خود دارای سمتهای پوششی چون مستشاری سازمان برنامه و از (۱۳۴۱) وزیرمختاری سفارت آمریکا بود. دوران مأموریت یاتسویچ ۶ سال به‌طول کشید. دوران ۶ ساله فوق از مقاطع حساس تاریخ معاصر ایران است. این دوران با صعود «دمکراتها» به ریاست جمهوری آمریکا و ایجاد «فضای باز سیاسی» در ایران همزمان است، که موجب پیدایش و فعالیت احزاب و گروههای سیاسی رنگارنگ و صعود دولت علی امینی گردید. اسناد موجود از نقش فعال یاتسویچ در این دستجات سیاسی حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که وی دارای ارتباطات گسترده با چهره‌های گوناگون سیاست روز بوده است. ارتشبد فردوست در خاطرات خود به نقش یاتسویچ در «جبهه ملی» دوم اشاره دارد.

گرانیک: ← جنگ کرانیک

گرانیکوس: ← جنگ کرانیکوس

گرپ

نام عده‌ای از پیشوایان دیو یسناست که با زرتشت مخالفت کردند. در تفسیرهای پهلوی این واژه را از ریشهٔ کر دانسته‌اند و نوشته‌اند کسی که به تعلیمات زرتشت و به گفتار حقیقت گوش کر دارد.

«کرپن karapan در گاثاها نامی است که به گروه پیشوایان دیو یسنا و دشمنان مزدیسنا داده شده است و پیغمبر ایران از این پیشوایان دیویسنا که مردم را به ستایش گروه دیوان یا پروردگاران آریایی رهنمون‌اند دلتنگ است. در گزارش

پهلوی اوستا این واژه به کرپ karap گردانیده شده و در توضیح افزوده شده کر یعنی کسی که از آیین مزدیسنا چیزی نمی‌شنود و گوش شنوا ندارد. اینان در پارینه از پیشوایان و شهریاران کیش پیش از زرتشت بودند. کرپن لفظاً باید به معنی «کسی که مراسم دینی را به‌جای آورد» باشد. شبهه نیست که واژهٔ سانسکریت کلپ kalpa که به معنی مراسم و آداب دینی است باکرپن اوستایی از یک ریشه و بن است».

(یادداشتهای گاتها، ص ۳۸۵، پورداود)

گرجستان

قسمت غربی ماوراء قفقاز مجاور دریای سیاه. شاهان آن مطیع اشکانیان و بعداً ساسانیان شدند. در قرن سوم میلادی مسیحی شد و امروز به‌صورت جمهوری مستقلی در اتحاد جماهیر شوروی معرفی شده است. پایتخت آن تفلیس است.

گردیزی

ابوسعید عبدالحی‌بن ضحاک گردیزی از بزرگترین ادبا و مورخانی است که درکتاب نفیس خود زین‌الاخبار اطلاعات مفیدی دربارهٔ طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و خلفا به‌دست می‌دهد. این کتاب با سبکی ساده و بی‌پیرایه پرداخته شده است.

گرسیوز

نام‌او در اوستا کرسوزدا Keresavazda ، برادر دیگر افراسیاب بود، که در خبث طینت از افراسیاب کم نبود و در قتل سیاوش دست داشت و سرانجام به دست کیخسرو درکنار دریاچهٔ چی‌چست کشته شد.

گرسیوز: ← اعزیرث

گرشاسب

گرشاسب پسر ثریته است. ثریته

تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود: یکی اورواخشیهٔ قانونگذار و دیگر گرشاسبِ گیسوَر (دارای موی مجعد)، نرمنش (دلاور)، گُرزور و نیرومندترین مردان. بنابراین از نظر زمانی در این روایت، گرشاسب پس از جمشید و فریدون و پیش از زردشت است. گرشاسب بخشی از فرّهٔ جمشید را دریافت می‌کند و با اینکه فریدون بر ضحاک پیروز می‌شود. نابودی ضحاک در هزاره‌های پایانی جهان پس از بند گسستن او به‌دست گرشاسب خواهد بود. دلاوریهای گرشاسب باکشتن اژدهای شاخدار آغاز می‌شود. گرشاسب به هنگام نیمروز در ظرفی آهنین بر پشت اژدهای شاخدار غذا می‌پزد. اژدها از گرمای آتش می‌جهد و گرشاسب هراسان به کناری می‌شتابد و در این نبرد، آتش آزرده می‌شود.

گرشاسب درکنار دریای فراخکرد، دیو اژدها مانند یعنی گَنْدَرْو زرّین پاشنه را از پای در می‌آورد. بر خانهٔ بزرگ او یورش می‌برد و هیتاسب زرّین تاج را که قاتل برادرش اورواخشیه است می‌کشد. رام کردن باد، باز داشتن مرغ بال گسترده و از میان بردن راهزنان غول پیکر نیز جزء کارهای قهرمانی اوست.

گرشاسب سپس از پری خناثیتی در کابلستان فریب می‌خورد و به او می‌پیوندد و با بی‌احترامی به آتش جزء گناهکاران می‌شود و با وجود جاودانه بودن، وقتی نوهین تورانی در دشتی در زابلستان تیری به او می‌زند، او به خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوشی باقی خواهد ماند. پیکر گرشاسب را فروهرها محافظت می‌کنند تا در هزارهٔ اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجَیر خود را گسست و به آزار آفریده‌های گیتی پرداخت، امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب بروند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر

ضحاک کوبد و نابودش کند.

در روایتهای دیگر و در شاهنامه نیز موقعیت و شخصیت گرشاسب چندان روشن نیست. در بعضی از روایتها نسبت او به جمشید می‌رسد. شخصیت او در شاهنامه و دیگر روایتها به برجستگی روایتهای دینی نیست و از گرشاسبی سخن به میان می‌آید که منوچهر را در نبرد با سلم و تور در کین‌خواهی ایرج یاری می‌کند و همچنین گرشاسب دیگری که پسر و جانشین زو، پسر تهماسب است.

از سوی دیگر، از صفت نرمنشِ گرشاسب و القاب او، در شاهنامه شخصیتهایی با نامهای نریمان، سام و کریمان به وجود می‌آیند. همچنین از سام، زال دستان و از زال، رستم به ظهور می‌رسد و گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

در متنهای پهلوی از روان گرشاسب گناهکار به دلیل آزردن آتش بازخواست می‌شود و با میانجی‌گری زردشت بخشوده می‌شود. مدت سلطنت پادشاهان پیشدادی در داستانهای ایران چنین آمده:

هوشنگ ۴۰ سال، تهمورث ۳۰ سال، جمشید ۶۵۰ سال، ضحاک ۱۰۰۰ سال و یک روز کم، فریدون ۵۰۰ سال، منوچهر ۱۲۰ سال، نوذر ۷ سال، زاب ۵ سال، گرشاسب ۹ سال، جمع ۲۳۶۱ سال و یک روز کم.

گرشاسپ

آخرین شاه پیشدادیان که پس از زاب بر تخت سلطنت جلوس کرد. او نُه سال پادشاهی کرد و بارها با افراسیاب به جنگ برخاست، ولی پس از مرگش تاج و تخت ایران بدون وارث ماند و دشمنان بر ایران هجوم آوردند تا آنکه رستم به جستجوی یکی از بازماندگان این خاندان به کوه البرز رفت و پس از آمدن کیقباد به ایران سلسله جدیدی به نام کیان به وجود آمد.

گرگانج

به ترکی و مغولی «اورگنج» شهر قدیم خوارزم، نزدیک شهر کهنهٔ اورگنج کنونی. در ۳۸۵ هـ. ق. امیر گرگانج، خوارزم را تحت حکومت واحد درآورد. در حکومت خوارزمشاهیان (۴۹۰ ـ ۶۲۸ هـ. ق.) شهر گرگانج به اوج رونق خود رسید. در عهد اتسز خوارزمشاه از مراکز عمدهٔ علم و ادب و محل اجتماع عدهٔ زیادی از فضلای نامی بود و در ۶۱۸ هـ. ق. بهدست لشکریان چنگیزخان ویران شد و مردم آن قتل عام شدند. چندی بعد در محل شهر کهنه، اورگنج کنونی بنا شد. در ۷۹۰ هـ. ق. امیرتیمور آن را به کلی ویران کرد، و تا ۷۳۹ هـ. ق. که امر به تعمیر آنجا کرد خالی از سکنه بود و در قرن ۱۶ م. که آمودریا مسیر خود را تغییر داد متروک شد.

گرمانیانی

یکی از قبایل پارسیان.

گروتمان

گرزمان، بهشت، سرای نیایش، خان و مان سرود و ستایش، بلندترین نقطه آسمان که جای اهورامزدا و امشاسپندان است.

«گرزمان: پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است. دقیقی گفت:

مه و خورشید بابرجیس واسمان
زحل با تیر و زهره بر گرزمان»
(فرس)

«گرزمان: آسمان را گویند و عرش اعظم را نیز گفته‌اند که فلک‌الافلاک باشد (برهان)».

گروه تروتسکیستهای ایرانی

این گروه متمایل به نظریه‌های «تروتسکی» و پایه‌گذار آن «بابک زهرایی» یکی از اعضای اتحادیهٔ جوانان سوسیالیست در آمریکا بود.

گروه سیاهکل ــ فداییان خلق

پایه‌گذاران اصلی سازمان چریکهای فدایی خلق همان مارکسیستهایی بودند که به‌مبارزهٔ مسلحانه با رژیم شاه عقیده داشتند و از اواسط سال ۱۳۴۹ به عملیاتی پرداختند که شامل بمب‌گذاری و حملهٔ مسلحانه به‌بانکها بود. مهمترین فعالیتی که این افراد از شروع کار انجام دادند، عبارت بود از ربودن یک هواپیمای «هما» و بردن آن به بغداد، حمله به پاسگاه ژاندارمری در «سیاهکل» لاهیجان، و ترور سپهبد فرسیو رئیس دارایی ارتش. عده‌ای از افراد فدایی خلق در این مبارزات به‌دست مأموران رژیم پهلوی کشته یا تیرباران شدند و جمعی به خارج از کشور رفتند و عده‌ای در ایران باقی ماندند.

گُروی

یکی از خویشان افراسیاب است که در کشتن سیاوش مکرها کرد. او را گروی زره نیز گویند. سیاوش زگفتِ گروی زره/ بروپرزچین کرد و رخ پر گره (فردوسی).

گریبایدوف

گریبایدوف خواهرزاده پاسکوویچ که سال پس از انعقاد عهدنامه ترکمانچای به تهران آمد تا ضمن انجام مأموریت برای اجرای مفاد توافق شده در عهدنامه، غرامت جنگی را نیز دریافت دارد. در منزل آصف‌الدوله صدراعظم قبلی، دو تن زن گرجی که مسلمان شده بودند زندگی می‌کردند که جزء زنان حرام او به‌شمار می‌رفتند. نماینده روسیه که مست غرور و نخوت بود و به ایرانیان به‌چشمی تحقیرآمیز می‌نگریست، اصرار داشت که چون آن زنان نیز جزء اتباع روسیه به‌شمار می‌روند، باید به‌موجب عهدنامه به روسیه عودت داده شوند. وی سرانجام با اصرار تمام آنان را از حرم آصف‌الدوله

بیرون کشید و به سعادت روسیه برد و هیئت حاکمه ایران نیز این خفت و خواری را پذیرفتند و از ترس مردم دم برنیاوردند. این بار نوبت روحانیون آگاه استعمارستیز و مردم خشمگین از جنایات روسیه بود تا با حرکتی متهورانه کینه همیشگی خود را نسبت به استعمار و استبداد نشان دهند. با انتشار خبر واقعه و بخصوص این خبر که زنان مذکور در سفارت روسیه با خواندن آیات قرآن از ستم استعمار و سکوت استبداد فریاد دادخواهی به‌نزد علما و مردم و علما بلند کرده‌اند، آیت‌الله حاج میرزا مسیح مجتهد، فتوای آزادی آنان را صادر کرد. در این حال مردم بازارها را بستند و به‌سفارت روسیه هجوم آوردند. با اینکه مردان مسلح حکومتی به روی مردم آتش گشودند و سه تن را به‌قتل رساندند، سرانجام مردم درهای سفارت روسیه را گشودند و آنجا را بر سر مأموران روسیه در ایران ویران کردند و با کشتن گریبایدوف و سایر همراهانش (بجز یک تن که جان سالم به‌در برد)، خشم دیرینه خود را علیه همه دشمنان داخلی و خارجی نشان دادند. شاه و ولیعهد او که از این حادثه وحشت زده شده بودند و به‌جای اندیشیدن به شرف مذهبی و کشور خود، به‌تداوم تاج و تخت و ولیعهدی خود می‌اندیشیدند، به‌سرعت هیئتی را جهت عذرخواهی به‌دربار تزار روسیه فرستادند. تزار که در این زمان گرفتار جنگ با عثمانی و شورشهای بالکان بود و سپاهی برای مقابله با ایران نداشت و عملاً از حمله ایران نگران بود عذرخواهی فرستادگان ایران را پذیرفت و یک کرور تومان از غرامت جنگی را نیز به ایران بخشید.

گریپوس

لقب آنتیوخوس هشتم پادشاه ۱۲۵ تا ۹۶ قَ.م. سلوکیان.

گریستن مغان

سُرودی است که مردمان بخارا در

نوحهٔ سیاوش می‌خواندند.

گریگوریوس ابوالفرج: ← ابن‌العبوی

گزانتوس

شهری از لیس در آسیای کوچک. در برابر قشون ایرانی که به سرکردگی هارپارک آن را محاصره کرده بود مقاومت کرد و به دست خود اهالی شهر آتش زده شد.

گزنفون (Xénophon)

مورّخ و فیلسوف یونانی ۴۳۰ تا ۳۲۵ ق.م. از شاگردان سقراط بود و چند کتاب راجع به ایران دارد.
اول ـ سفر جنگی کورش کوچک.
دوم ـ عقب‌نشینی ده هزار نفر یونانی
سوم ـ کتابی که درباره کودکان و جوانان نوشته و موسوم به سیر و پدی cyropédie می‌باشد، یعنی تربیت کورش. زیرا کورش بزرگ را وی مثل اعلای تربیت جوانان فرض کرده است. روایات گزنفون را مرحوم پیرنیا در تاریخ خود آورده است.

گُستَهَم

در پهلوی ویستهم:
۱ ـ پسر نوذر پسر منوچهر و به قولی یکی از ناموران ایران از خاندان نوذر است. دارمستتر و کریستنسن بر آنند که این نام در اوستا به صورت ویستئوروَ آمده است که به معنی گشوده و منتشر شده می‌باشد. و هم به معنی دلیر است.
۲ ـ پسر گژدهم یکی از پهلوانان ایران است. ۳ ـ دایی خسروپرویز ساسانی.
۴ ـ پهلوان ایرانی و دستور بهرام‌گور.

گشتاسب

نام گشتاسب بیش از دیگر پادشاهان کیانی، در اوستا و متون پهلوی آمده است. نامش در اوستا ویشتاسپا Vishtaspa صاحب اسب رمنده آمده است. و در آن کتاب راجع به او چنین

آمـده: ویشتاسب بلند همت دارندهٔ اسبان تندرو از خاندان نوذر، و دوست زرتشت پیغمبر، شهریاری مزداپرست و دارای فرکیانی بود و دین اهورایی را به مقامی بلند رسانید، و بر دشمنان خود غلبه کرد. و دختران خویش: هما و به آفرید را که اسیر خیوئان (تورانیان) شده بودند، رها کرد. زن گشتاسب هوتئوسا Hutaosa از خاندان نوذری بود که مانند شوی خود دین زرتشت را پذیرفت. و از کسان اوپشوتنو Peshutanu و اسپنودات Spentodata اسفندیار بودند. وزیر او فرشوستر و برادر جاماسپا بود.

بنابه روایت بندهشن در اواخر هزارهٔ سوم، ویشتاسب به‌جای لهراسب به سلطنت نشست و چون گشتاسب سی سال پادشاهی کرد آخر هزاره شد. پس هزارهٔ چهارم فرا رسید. زرتشت، دین را از اهورامزدا (هرمزد) بپذیرفت، و بیاورد. ویشتاسب دین او پذیرفت و آشکار کرد، و با ارجاسب بستیزید و مردم انیران (غیر ایرانی) با ایرانیان دشمنی های فراوان کردند. در دین کرد آمده که روح یکی از مقدسان به نام اسریت SRIT از گروتمان (آسمان) عرش خداوند آمده بود، بر گردونه‌یی باشکوه، که خود به خود حرکت می‌کرد، برویشتاسب ظاهر شد، و او را از وجود دیوی سهمناک خبر داد. آنگاه این گردونه بدو بهره شد: یک بهرهٔ جسمانی و یک بهرهٔ روحانی. آن را که جسمانی بود، گشتاسب برنشست. و با آن میان نوذریان رفت و بر آن که روحانی بوداسریت بر نشست و به گروتمان (آسمان) باز گشت.

از سه آتشکدهٔ بزرگ ایرانی دو آتشکدهٔ آذر فرنبغ با آذر برزین‌مهر منسوب به گشتاسب است. بنابر دینکرد ارجاسب پادشاه خیونان (تورانیان)، دو تن به دربار ویشتاسب فرستاد، و باج خواستَ. ویشتاسب با ارجاسب آغاز جنگ کرد که به پیروزی او دین مزدیسنا انجام گرفت. عمر ویشتاسب ۱۵۰ سال بود و پسری به نام پشوتن داشت که از

جاودانی‌ها است.

بنابه روایت شاهنامه گشتاسب وزریر پسران لهراسب بودند. گشتاسب زیبا و پهلوان بود و پس از رستم همتا نداشت. به عهد سلطنت او زرتشت آیین خداپرستی آورد. گشتاسب دین او پذیرفت، اما ارجاسب تورانی بر سر این کار با گشتاسب جنگ کرد. در این جنگ زریر برادر گشتاسب کشته شد. سپس ارجاسب به بلخ حمله کرد، شهر را گرفت، و لهراسب از انزوا بیرون آمد، و با مردم باختر به جنگ ارجاسب بیرون شد، و در حین کارزار کشته شد. زریر سپهسالار ایران بود و در آن جنگ بی‌درفش جادو کشته شد. شرح دلیری‌های این پهلوان در کتاب رزمی یادگار زریران به‌دست آمده است. پسر زریر بستور نام داشت که انتقام پدر را بگرفت، و پس از او سپهسالار ایران شد.

زرتشت نیز در این جنگ کشته شد. گشتاسب ابتدا شکست خورد، ولی بالاخره به تدبیر وزیر خود، پسرش اسفندیار را که در بند بود، آزاد کرد و وعده داد که اگر ارجاسب را شکست دهد تخت شاهی را به او واگذارد؛ پس اسفندیار ارجاسب را شکست داده بکشت و دو خواهر خود را نجات داد و چون گشتاسب به هیچ بهانه از دست اسفندیار و اصرار او برای گرفتن تخت پادشاهی آسوده نمی‌شد، او را به جنگ رستم فرستاد. و این شاهزاده که رویین‌تن بود به اصابت تیر به چشمانش به دست پهلوان سیستانی، که مذهب زردشت را نپذیرفته بود، کشته شد. پس از او گشتاسب سلطنت را به پسر اسفندیار، که بهمن نام داشت واگذار کرد، و درگذشت.

گشتاسب را بسیاری با ویشتاسب تاریخی پدر داریوش بزرگ یکی دانستند. چه ویشتاسب در باختر سلطنت داشت، و پسر ارشام و نوهٔ آریرمنه و نبیرهٔ چئاشپش است. بنابه داستانها گشتاسب همان آئوروتسپه و نوهٔ اروند یا ارمین و نبیرهٔ کی پشین است

و او را با چایش پیش مطابق دانستند.

سلطنت گشتاسب داستانی برخلاف تاریخ است. زیرا ویشتاسب شاه نبوده و این شخص در تاریخ جای دو خشایارشا را گرفته است.

جنگ اسفندیار با رستم می‌رساند که خانوادهٔ رستم پیرو دین زرتشت نبوده‌اند و ذکری که در داستانها از بت‌پرستی در زابل و هند یا جای دیگر می‌شود اشاره به مذهب بودایی است که در شرق ایران رواج داشته است.

گَشتک (گشته)

خطی که در عهد ساسانیان متداول بود. گویند ۲۸ حرف داشت و بدین حرف عهود و مواثیق دقیق و اقطاعات را می‌نوشتند. و نقش شاهنشاهان پارس و طراز جامه و فرش و سکهٔ دینار و درهم بدین خط بود. ثبت کنندگان علوم نجوم، طب و فلسفه‌را گشتگ دفتران می‌خواندند. معرب آن کَستَج است.

گُشتی: ← گوترا

گشنسب اَسپاد

برادر رضاعی خسروپرویز که فرماندهٔ کل نیروی کشور در زمان وی بود.

گشنسب بنده

پادشاهِ ساسانی (۶۳۱م.) و نوادهٔ هرمز چهارم. لقب او در شاهنامه فرائین، و در تبری فرهان است و او همان است که در کُتبِ تاریخ به نام جشنسب بنده آمده که معرب است.

گشنسب داد

سردار ایرانی، ملقب به کخوارگ، که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان کرد.

گشنسف، (گشنسب)

معاصر اردشیر بابکان بود و بر

تبرستان و گیلان و رویان و دماوند حکومت داشت. اجداد او از زمان اسکندر کبیر فرمانروای ولایات مزبور بودند. وی مؤسس خاندان گشنسف است.

گُشن یزداد

پسر شهرین از نجبای دورهٔ ساسانی است.

گلستان: ← **عهدنامه گلستان**

گنبدان دژ

از قلاع اسماعیل که این قلعه بر ناحیه دامغان مسلط بود و دامغان قسمت چپ متصرفات اسماعیلی و قلاع‌الموت را تشکیل می‌داد.

گنبد سلطانیه: ← **سلطانیه**

گنبد قابوس

بنای عظیم آجری گنبد قابوس (آرامگاه شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر آل زیار) در عداد بزرگترین مفاخر معماری قرن چهارم هـ. ق. است. ساختمان این آرامگاه در روی تپه خاکی بلندی قرار گرفته و از دو قسمت تشکیل می‌شود: قسمت اول قاعده و بدنهٔ میل و قسمت دوم شامل گنبد مخروطی شکل آجری آن است. بدنهٔ مدور خارجی میل قابوس دارای ده ترک می‌باشد. دو ردیف کتیبه کوفی که متن آن مکرر است، در روی بدنه میل و قاعده گنبد قرار گرفته است. این کتیبه معرف ساختمان این قصر به امر «قابوس بن وشمگیر» در سال ۳۹۷ هـ. ق. و ۳۷۵ یزدگری می‌باشد. مجموع این بنا یکی از زیباترین مقرنسهایی است که در دورهٔ اسکندر بنا شده است.

گنج آماردبیر

از دبیران دولتی و به معنی «دبیرخزانه» در حکومت ساسانی.

گنج‌ای شسپیکان

نام گنجینه شاهی است که نسخه‌ای از اوستا به دستور دارای دارایسان در آن نگاهداری می‌شده. این نسخه از اوستا بنابر روایت دینکرت به‌دست اسکندر می‌افتد و به زبان یونانی ترجمه می‌گردد. کلمهٔ پهلوی šaspikan را می‌توان šizikan هم خواند چنانکه دارمستتر آن را چنین مـی‌خوانـد و در ایـن صـورت گـنج شـیزیکان یـعنی گـنج شـیز یـا گـنجینهٔ آتشکده آذرگشسپ درشیز بـوده است. جای این آتشکده تخت سلیمان کـنونی در آذربایجان است.

گنج تپه

در دامنه جنوبی البرز و در مـغرب خوروین و جنوب آبادی آجین دوجـین در راه تهران به قزوین بین کـیومتر ۶۶ و ۶۷ در جاده فرعی واقع است. در خرداد ماه ۱۳۲۸ در آن تپه کاوشهایی صورت گرفت. در قسمت جنوبی گنج تپه محل دیگری است به‌نام سـیاه تـپه کـه در آن ظروف قرمز رنگی نـظیر قـبرستان الف تپه سیالک پیدا شده و با ظروف سفالی سیاه رنگ گـنج تـپه تـعلق بـه یک دوره دارد. دامنه شرقی این تپه محل سکونت اقوامـی بـوده کـه در هـزاره دوم قـبل از میلاد در آن حوالی سکونت داشتند. از حفاری در گنج تپه نـتایج زیـر بـه‌دست می‌آید: اول اشکـال ظـروف مـتنوع کـه اغلب به رنگ سیاه مایل به خاکستری و بعضی اوقات ظروف قـرمز رنگ است. دیگر اشیاء مفرغی و طلا نسبت به سایر تپه‌های قبل از تاریخ کـمتر یـافت شـده ولی زنگ‌زدگـی آنـها بسیار است. ایـن اشیاء بـا ظـروف سـیاه‌رنگ تـپه حـصار دامـغان و تـورنگ تـپه گـرگان و بـا آثـار آذربایجان قابل مقایسه می‌باشد.

گنج دَره، تمدن

بـراسـاس آزمـایش کـربن ۱۴ آثـار مکشـوف در نـاحیه گـنج دره (حـوالی کرمانشاه) بین ۷۰۰۰ تا ۸۵۰۰ سال قبل

از میلاد سابقهٔ تاریخی دارد و ثابت شده است که ساکنین این منطقه از شکار حیوانات و خوردن میوه‌های جنگلی امرار معاش می‌کردند و نیز در آن آثاری از ساختمان دیوار و اطاقها که از خشت خام ساخته شده دیده می‌شود. آلات و ابزارهای پیدا شده از سنگ و ظروف سنگی و داسهای سنگی و وسایل کوبیدن و خرد کردن غلات و تعداد زیادی مجسمه‌های کوچک و حیوانات اهلی شده نیز در کاوش این ناحیه به دست آمده است. کاوشهای گنج دره نشان داده که کهن‌ترین مکان در فلات ایران که برای سکونت اجتماعات انسانی مورد استفاده قرار گرفته در اطراف کرمانشاه کنونی بوده است.

گنج دره در حال حاضر تنها ناحیه‌ای از ایران است که برای نخستین بار اجتماعات انسانی در آن مستقر شده و به کاشتن غلات و اهلی کردن حیوانات پرداخته‌اند.

گنجعلی‌خان

از امرای صفویه و از مقربان شاه عباس صفوی اول. در هنگام کودکی شاه عباس در هرات به خدمت وی بود. بعد از آن حکومت کرمان یافت و نزدیک ۳۰ سال در آنجا حکومت کرد. از سال ۱۰۳۱ هـ. ق. بیگلربیگی قندهار یافت. در ۱۰۳۴ هـ. ق. از ایوان‌خانه در افتاد و هلاک شد. آثار و بناهای او از جمله حمام، کاروانسرا، مدرسه، مسجد و میدان در کرمان است.

گنجک

شهر گنجه. در کتاب «شهرستانهای ایران» آمده: در جانب آذربایگان شهرستان گنجه را افراسیاب تورانی ساخت.

«گزک gazaka که در نوشته‌های استرابو آمده در نوشته‌های ارمنی گنزک ganzak خوانده شده است، ناگزیر همان واژه گنجک است به معنی گنجینه و خانهٔ

گنج؛ پلینیوس plinius رومی می‌نویسد شهر آتروپتنه (آذربایجان) گزئه gazae است. امیانوس مارسلینوس می‌نویسد در این سرزمین (آذربایجان) شهر بسیار است. در سر آنها می‌توان از gazaca و... نام برد. در نوشته‌های پیشین بسیار به‌نام این شهر، کزنا، جنزه، جزنق و جز اینها برمی‌خوریم. همچنین نام دیگر این شهر شیز در همه جا یاد گردیده است و همه نوشته‌اند که آذرگشسپ آتشکده نامور پادشاهی در اینجاست.

مارکوارت پیش از این گمان می‌کرد که گنجک (= شیز) همان ویرانه تخت سلیمان کنونی باشد چنانکه در کتاب خود ایرانشهر، ص ۱۰۸ چنین نوشته است»

(یسنا ۲ ـ پورداود)

گنجه

گنجه که جغرافی‌نویسان عرب آن را «جنزه» نوشته‌اند و روسهای تزاری آن را الیزابت پل نام نهاده بودند. یاقوت حموی می‌نویسد که گنجه بین شیروان و آذربایجان واقع است و بین آن و برذعه شانزده فرسنگ است. در شهرستانهای ایران بزبان پهلوی آمده که گنجه را افراسیاب تورانی ساخت.

گنجینهٔ فنون

روزنامه‌ای که توسط سید حسین تقی‌زاده منتشر می‌شد.

گند

بزرگترین واحد ارتش در زمان ساسانیان را «گند» و فرمانده آن را «گندسالار» می‌خواندند و هر گندی مرکب از چند «درفش» بوده و هر درفش شامل چند «وَشت» می‌شد.

چون هر درفشی یک پرچم مخصوص داشته تقریباً معادل هنگ امروزه بوده است. صرف‌نظر از پرچمهای واحدهای ارتش، بزرگترین پرچم ملی و نظامی ایران همان «درفش کاویانی» معروف است که در نزد

ایرانیان احترامی بسزا داشت و آن را علامت ملیت و مبشر فتح و ظفر می‌دانستند.

شاهنشاهان ساسانی به اندازه‌ای به تجلیل این پرچم ملی علاقه داشتند که آن را بانواع جواهرات گرانبها مزین نموده بودند.

گندار = گنداره

در اوستا «وای کرته» آمده و استرابون آن را «پاروپامیزاد» خوانده و همان افغانستان شرقی شامل ایالت کابل و پیشاور است. از شهرهای مهم آن «کابور» یعنی (کابل) بوده است. گندار از دره کابل تا رود سند امتداد داشته است. شهرهای این ایالت بنا به روایت بطلمیوس از این قرار بوده است:

«نوبی‌لیس» «کابورا»، «اورتوس پانا»، «پارسیانا» و «کی‌سانا» یا کارسانا.

بطلمیوس کابل را «کابولیته» خوانده و چند نقطه مجاور آن را مانند ارغنده، «لوگرد» و «وردک» را به‌نامهای «ارگوردا»، «لوکارنه» و «بگردا» یاد کرده است.

در کوههای پاراپامیزاد اسکندر به‌نام خود اسکندریه را ساخت که آن را «آلکساندرا کوکازوم» یعنی اسکندریه کوههای قفقاز می‌خواندند. یونانیان کوههای پاراپامیزا را به‌نام کوههای قفقاز می‌خواندند و جای این شهر را در حوالی «چاریکار» که تقریباً در سی میلی شمال کابل است تطبیق کرده‌اند. دو شهر نیکایا یا نیسه یا نیکه را نیز با کابل تطبیق کرده‌اند. اسکندر شهری به‌نام اسب خود «بوسه‌فالی» که در سفر هند درگذشت بنا کرد و تا رود «هیفازیس» که امروز «بیس» خوانده می‌شود فتح کرد. دیگر از شهرهای این ناحیه «پاتالا» بود که در مصب رود سند قرار داشت. بزرگترین شهر پنجاب هند «تاکسیلا» بود که خرابه‌های آن بین «اتک» و «راولپندی» هنوز باقی است. اسکیلاکس دریاسالار یونانی داریوش که برای تحقیق در سواحل خلیج‌فارس

بـه ایـن نـواحـی آمده بـود، از شـهر «کاسپاتیرا» از اراضی «پاکتیا» که ظاهراً در این ولایت بوده حرکت کرد و به رود سـند درآمـد و ظن قـوی مـی‌رود کـه پاکتیاها نیاکان پختن‌های افغان بوده‌اند.

گندرو

گندرو نام دیوی است که بـه‌دست گرشاسپ کشته شد.

«گندرو که به‌دست گرشاسپ کشته شـد در آبـان‌یشت گـندرو زریـن‌پاشنه خوانـده شـده. در کـتب مـتأخرین او را گندرب زره پاشنه خوانده چـنین مـعنی کرده‌اند آب دریا تا پاشنه او بوده است. در اینجا کلمهٔ زئیری zairi اوستایی بـه معنی زرین با کلمهٔ zraya به مـعنی دریـا مشتبه شـده است. در شـاهنامه گـندرو وزیر ضحاک بوده است:

که او داشتی گنج و تخت و سرای
شگفتی بدلسوزی کدخدای
ورا کندرو خواندندی بنام
به کندی زدی پیش بیداد کام

در کتب مـتأخرین نـیز جـای او در میان دریا قرار داده شده است، چـنانکه در آبان یشت گرشاسپ تمنا می‌کند کـه او را درکنار دریای فراخ‌کرت بکشد. در پاره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد او (دیوی آپیک کندرو) نامیده شده است».

(یشتها ۱ ــ پورداود)

گندوفارس (۱۹ ــ ۴۸ ق.م.)

از پـادشاهان مـقتدر و مـعروف سلسله پـهلوها است. حـدود پـادشاهی وی از سیستان تـا پـنجاب هـند بـود، و سکه‌هایی از وی در آن ایالت یافت شده است. نام او را «گندوفارس وگندوفر» نیز نـوشته‌انـد. از وی کـتیبه‌یی در مـنطقهٔ پـیشاورد در تـخت بـاهی کـشف شـده است. وی عـلاوه بـر عـنوان «بـازیلوس بازیلون» (شـاهنشاه) عـنوان سـوتروس (مـنجی) و دیـن‌دار نـیز داشـته است و بـعضی اسـم قـندهار را مشـتق از اسـم گندوفار می‌دانند.

در زمانی کـه گـندوفارس از حـوزهٔ

ارغنداب گرفته، تا تمام سیستان و گدروزیا (بلوچستان) و حوزهٔ سند فرمانروایی داشت در منطقهٔ کابل هر مایوس آخرین امیر باختری کابل، و در شمال سلسلهٔ جبال هندوکش کجولاکدفیزس، اولین پادشاه کوشانی حکومت می‌کردند. به‌طوری که اکثر مورّخان ذکر کرده‌اند گندوفارس، هرمایوس را شکست داد، و حکومت او را منقرض ساخت.

از وقایعی که به زمان گندوفارس نسبت می‌دهند، سفر سنت توماس از قدیسین و مبلغین مسیحی به هندوستان است؛ که در اثر واقعه‌ای که روی داد، می‌نویسند که گندوفارس به‌دست این مبلغ عیسوی آیین مسیحی را پذیرفت و مجمع مسیحیان هند هنوز مبدأ تشکیل انجمن خود را به سنت توماس می‌رسانند. محل قتل این قدیس را در حوالی مدرس می‌دانند. داستان مسیحی شدن گندوفارس به زبانهای مختلفی از قبیل یونانی و سریانی و لاتین و ارمنی نوشته شده است. وی پیش از پذیرفتن دین مسیحی به آیین اوستایی بوده است و در سکه‌هایی که به نقره از او یافت شده عنوان او و به یونانی چنین است: «بازیلوس بازیلون ملاوس گندوفروس»، یعنی شاهنشاه بزرگ گندوفارس.

گنزآماردیبهر

در عهد ساسانیان به دبیر خزانه گفته می‌شد.

گنگ دز

نام جایی است در مرز ایران ویج.

«در مینوخرد فصل ۶۲ پاره‌های ۱۲- ۱۴ آمده: گنگ‌دژ در ویمند (سرحد) ایران‌ویج است. چنانکه می‌دانیم گنگ‌دژ بنابه داستان ملی ما ساخته سیاوش پسر کیکاوس و داماد افراسیاب است و با خوارزم و پیرامون آن ارتباط دارد.

مارکوارت گنگ را سمرقند که پایتخت سغد است دانسته.

فرخی گفته:

ز کوه کیلان او راست تا بدان سوی
بر ز آب خوارزم او راست تا بدان سوی
گنگ»

(یسنا ۱ ــ پورداود)

«گنگ‌دژ: نام موضعی است در حدود مشرق که به قبةالارض مشهور است و آرامگاه پریان باشد و آنجا پیوسته روز و شب یکسان است یعنی هر یک دوازده ساعت است (برهان)».

گنول (Guennol)

مجموعه معتبری از آثار دورانهای تاریخی ایران در نیویورک.

گواشیر: ــــ ویه ارتخشیر

گوپت

سرزمینی افسانه‌ای است مجاور ایرانویج در کنار رود دائیتیک که گوپت شاه بر آن فرمانروایی می‌کند.

گوترا

در تشکیلات اجتماعی آریاها در عصر ودایی به چندین خانواده «گوترا» می‌گفتند یعنی عشیره و گوتراهایی که چراگاه مشترکی داشتند «گُشتی» می‌نامیدند و اگر این گُشتیها در دهی ساکن می‌شدند آنان را «وسیه» می‌گفتند و مجموع چند وسیه را «جانه» یا قبیلهٔ بزرگ می‌نامیدند و چنین سرزمینی را که مردم آن در شیوه و روش زندگی یکسان بودند «جاناپادا» می‌نامیدند.

گوتی

پیش از آنکه آریاییها در فلات ایران مستقر شوند، مردمی در فلات ایران زندگی می‌کردند که چون از ایشان خط و نوشته به جای مانده و یا نامشان در اسناد و کتیبه‌های قدیم آمده، آنان را مردم تاریخی می‌خواندند. در مغرب ایران عیلامیها و در خوزستان و پشتکوه «گوتیها» و لولوبیها و کاسیها و در شمال ایران مانناها و اورارتوها بودند.

پس از آن سلسلهٔ سامی دیگری در اکد برقرار شد که پایتخت آن شهر «ارخ»

بود. در زمان این سلسله مردم سامی نژاد دیگری که همان گوتی‌ها بودند، در مشرق زاب صغیر دولتی تشکیل داده بودند که به اکد حمله بردند و بر صفحات شمالی و جنوبی بابل استیلا یافتند و سومر و اکد به دست آن قوم وحشی افتاد. پس از چندی، توخگال، پادشاه ارخ با تیریکان، پادشاه گوتی‌ها جنگ کرد و او را اسیر نمود و قدرت و سلطهٔ گوتی‌ها را خاتمه داد. فرمانروایان لولوبی در ۹۱ سال حکومتشان بر بین‌النهرین از این قرار بوده‌اند:

ایمنا، اینکه شوش، سارلاگاب، شول‌مه، الولومش، این ماباگش، این گه شوش، ایارلاگاب، ای باته، ایارلاگاب، کورومخ، خابیل کین، لایه رایوم، ای راروم، ای بـــراتـــوم، خـــابلوم، یوزودرسوین، ایارلاگاندا، سی اوم، تی ری کان.

گوتیان

ساکنان سرزمین گوتیوم. واقع در کوهستانهای شرق بابل. گوتیان در زمان نارامسین، یا فرمانروای دیگری از سلسلهٔ اکدی بابل، بر آن حمله کردند و حدودیک‌قرن(حدود ۲۲۳۰-۲۱۲۰ق.م.) به نام سلسلهٔ گوتی یا گوتیان فرمانروای بابل بودند.

گوچشاه

پادشاه طوایف گوچ در جنوب شرقی ایران و همسایهٔ بلوچهای امروز بوده‌اند. این طایفه را به عربی «قفص» و پادشاه ایشان را «قفص شاه» گویند.

گودا (Gudea)

از پادشاهانی که شهر لاگاش را پایتخت خود قرار داد. وی انزان یعنی عیلام را مطیع کرد و به کشورداری پرداخت. دورهٔ او از ادوار درخشان تمدن است. وی ابنیهٔ فراوان ساخت؛ بنای «نین گیرسو» رب‌النوع شهر لاگاس را به او نسبت می‌دهند.

گودرز

از پهلوانان ایرانی و پدر گیو است.

گودرز: ← اشک بیستم

گودین تپه

منطقهٔ وسیعی در حدود دوازده کیلومتری جنوب شرقی کنگاور، نزدیک کرمانشاه که یکی از بزرگترین تپه‌های باستانی می‌باشد. این تپه به سرپرستی «کایلریانگ» حفاری شده است و دارای هفت دوره اصلی می‌باشد که تمدنهای مختلفی را در بر دارد و در میان طبقات، استقرار مادها را «گودین» روشن می‌سازد.

گور ارتشیر خوره

شهرستان گور اردشیر خوره، جور، فیروزآباد. در نامهٔ «شهرستانهای ایران» آمده: شهرستان گور اردشیر خوره را اردشیر پسر پاپک ساخت.

«و اما جور قصبه اردشیر خوره است به حکم آن کی‌او بنا کرد و دارالملک وی آنجا بود (مسالک و ممالک استخری).

«فیروزآباد از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات (فزک) و عرض از خط استوا (کج مه) در اول فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد».

گورخان

نام عمومی امرای سلسله قراختاییان که در ماوراءالنهر امارت داشته‌اند و دولت آنها به دست سلطان محمد خوارزمشاه کوچک‌خان، رئیس قوم عیسوی مذهب نایمن از طوایف مغول در ۶۱۷ ه‍. ق. برافتاد.

نام و لقب پادشاه ترکستان و ختاست و آنان را غزاخان نیز گفته‌اند.

گورداعی

محلی در نزدیکی گرگان که تن بی

سر محمدابن زید علوی که در سال ۲۸۷ ه. ق. در نزدیکی گرگان شکست یافت و به قتل رسید در آنجا مدفون است.

گورُدن دگن (Gorondagan)

اَرگ مستحکمی که «وه‌اردشیر» داشته و در این ارگ یک زندان دولتی به نام «زندان بدون بازگشت» قرار داشت که در آن زندانیان محکوم به مرگ را جای می‌دادند تا ظرف یک هفته با دیگران از گرسنگی جان بدهند.

گوردیون (Gordion)

پایتخت سابق فریژی در مغرب آنکارا.

گورکانیان

مؤسس این سلسله امیرتیمور گورگانی است که در آغاز کار به سال ۷۶۵ ه. ق. ولایت سمرقند را از حکام مغول گرفت و در سال ۸۰۷ ه. ق. تصرفات خود را به ماوراءالنهر و ایران و عراق و شام و هند رسانید. با وجود اینکه مدت یک قرن خاندانش بر ولایات او حکم راندند، ولی هیچ کدام نتوانستند عظمت دورهٔ تیمور را حفظ کنند. امرای معروف این سلسله عبارتند از:

۱ ــ تیموربن طرغای (جلوس ۷۶۵ ه. ق.).

۲ ــ شاهرخ بن تیمور (جلوس ۸۰۷ ه. ق.).

۳ ــ الغ‌بیک پسر شاهرخ (جلوس ۸۵۰ ه. ق.).

۴ ــ عبداللطیف پسر الغ‌بیک (جلوس ۸۵۳ ه. ق.).

۵ ــ عبدالله‌بن ابراهیم شاهرخ (جلوس ۸۵۴ ه. ق.).

۶ ــ ابوسعید پسر سلطان محمد پیرمیران پیرتیمور (جلوس ۸۵۵ ه. ق.).

۷ ــ سلطان‌حسین پسر منصور پسر بایقرا پسر عمر شیخ پسر تیمور (جلوس ۸۷۳ ه. ق.).

۸ ــ بدیع‌الزمان پسر سلطان‌حسین (جلوس ۹۱۱ هـ. ق.).

در سال ۹۱۳ هـ. ق. این سلسله به دست شیبک‌خان ازبک منقرض شد.

گورگان: ← گورخان

گوریانا (Guriana)

ناحیه‌ای است در مرز شمال غرب کشور اورارتو.

گوزک

گوزک، نام شاهزاده خانمی است که دختر ایرج است.

«در بخش ۳۱ بندهشن چنین آمده: از فریدون سه پسر به‌وجود آمد سلم و تور و ایرج، از ایرج دو پسر و یک دختر به‌وجود آمد، دو پسر وانیتار و اناستوخ نام داشتند و دختر موسوم بود به گوزک ایرج. پسرانش را سلم و تور کشتند اما دختر را فریدون متولد شد، سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش گوزک را کشتند. فریدون دختر بچه نوزاد را پنهان نموده تا ده پشت او را حفظ کرد تا اینکه منوچهر به دنیا آمده انتقام جد خویش ایرج را کشید و سلم و تور را کشت.»

(یشتها ۲، ص ۵۲ ــ پورداود)

گوشورَن (گئوشوروَن)

ایزد نگاهدارنده و مینوی چهارپایان مفید و به روایتی روان گاو یکتا آفریده در تاریخ اساطیری ایران است. او وظیفهٔ مراقبت از حیوانات مفید را در روی زمین بر عهده دارد. برخی او را مؤنث به شمار آورده‌اند و ارتباطی میان او و ماه فرض کرده‌اند. وقتی که گاو نخستین در حملهٔ اهریمنی در می‌گذرد، او به درگاه اورمزد می‌نالد و می‌گوید که به دلیل بدکاری و ستمی که در گیتی بر چهارپایان اعمال خواهد شد، او نخواهد گذاشت که آنها به زمین فرستاده شوند، و اورمزد به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد ماند و زردشت آیین خود را بر مردمان عرضه

خواهد کرد و رفتار خوب و مناسب با چهارپایان را به ایشان خواهد آموخت.

گوش یَشت

نهمین یشت در اوستاست منسوب به ایزد «دْرْواسْپَه Drvaspa » در ایزدشناسی مزدایی، دوایزد گوش «گِئوش Geush» و «دْرْواسْپَه» به معنی ایزد نگهبان چارپایان ـ هر دو وظیفه را به عهده دارند و بند آغازیشت نیز همین معنی را می‌رساند. این یشت در شمار یشت‌های تازه نمی‌باشد. نهمین روز هر ماه نیز موسوم به گوش می‌باشد.

گوگمل

محلی بر رود «بومادوس» در نوزده فرسنگی اردبیل از طرف غرب و در پنج فرسنگی موصل از طرف شمال شرق که جنگی مابین داریوش با اسکندر در این محل درگرفت و منجر به شکست ایرانیان گردید. این جنگ به نام «نبرد گوگمل» معروف است.

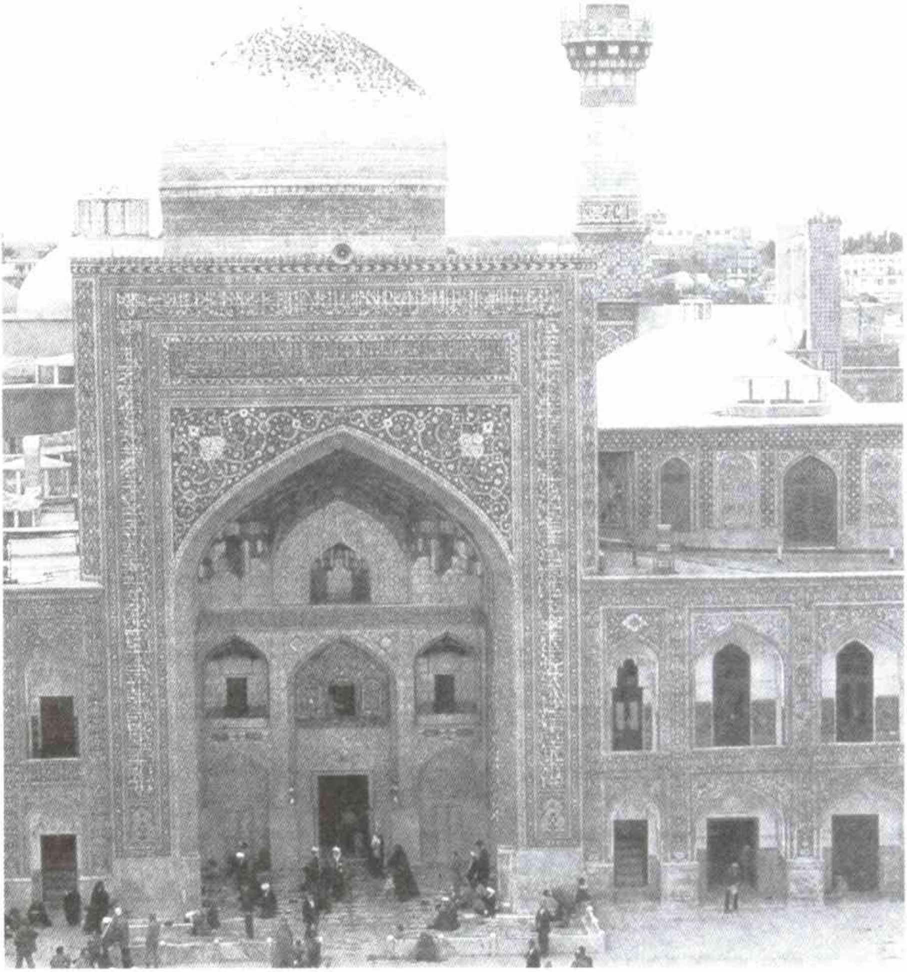
گوگوشناسب

یکی از مفسرین پهلوی اوستا در عهد ساسانیان است که دربارهٔ وَچَرکِرت دینیک مطالبی آورده است.

گوماته: ← گئوماتا

گوهرشاد بیگم

۹ رمضان ۸۶۱ ق. از زنان ادب‌دوست، هنرپرور و خیّر. وی خواهر امیر قره‌یوسف (۷۹۰ ـ ۸۵۰ ق.) و همسر شاهرخ میرزای تیموری (۸۰۷ ـ ۸۵۰ ق.) بود. او به‌تاریخ و ادبیات علاقه‌مند بود و مهری هروی شاعره نامدار قرن نهم، مصاحب و ندیمه او بود. گوهرشاد بیگم آثار و ابنیه زیادی از خود برجای گذاشت که می‌توان از مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجدی نیز در جنب مرقد امام رضا(ع) نام برد (۸۲۱ ق.) که این دو مسجد به‌نام خودی وی، به مسجد



مشهد ـ مسجد گوهرشاد

گوهرشاد، معروفند و از شاهکارهای هنر معماری و کاشیکاری قرن نهم هجری به‌شمار می‌رود. همچنین آثار ارزنده‌ای در حرم امام رضا (ع) و اطراف آن پدید آورد، از جمله دو رواق «دارالحفاظ» و «دارالسیاده» را بنا کرد. معمار این دو رواق و دو مسجد در هرات و مشهد، قوام‌الدین شیرازی بود. در سال ۸۵۰ ق. که شاهرخ میرزا به قصد سرکوبی سلطان محمد بایسنقر به اصفهان لشکرکشی کرد، جمعی از سادات، بزرگان و علمای آن شهر را به اتهام همکاری با سلطان محمد دستگیر و تبعید نمود. به‌تحریک گوهرشاد خاتون، شاه علاءالدین محمد که از سادات و بزرگان و نقبای اصفهان بود به‌دار آویخته شد. در زمان سلطنت ابوسعید تیموری (۸۵۵ ــ ۸۷۳)، گوهرشاد بیگم به اشاره وی در هرات کشته شد و در جنب قبر فرزندش بایسنقر میرزا در مسجد گوهرشاد آن شهر دفن گردید و قبرش هم‌اکنون موجود است. نام او را گوهرشادآغا نیز نوشته‌اند.

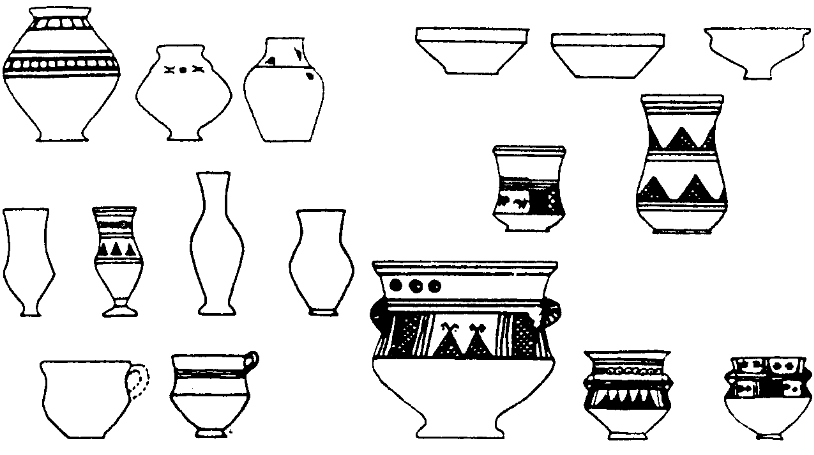
گوهرنسب

۵۵۴ ق. از زنان متنفذ، وی نواده دختری سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ ــ ۵۵۲ ق.) بود. پس از آنکه سلطان محمود سلجوقی (۵۱۱ ــ ۵۲۵ ق.)، برادرزاده سلطان سنجر بر عمویش شورید و شکست خورد، سنجر او را بخشید و بنواخت و دخترش ماه ملک خاتون را به عقد او درآورد، اما چون او به زودی درگذشت دختر دیگرش (مادر گوهر نسب) را به ازدواج او درآورد. پس از درگذشت سلطان محمود، میان پسران او اختلاف افتاد. ملکشاه (ــ ۵۵۵ ق.) از ترس برادرش سلطان محمد (ــ ۵۵۴ ق.) به خوزستان گریخت. گوهر نسب که به ملکشاه علاقه‌مند بود مخفیانه از اصفهان اموال زیادی به خوزستان

مـی‌فرستاد و او را تشـویق بـه مـقابله بـا بـرادر و فـتح اصـفهان مـی‌کرد. چـون سـلطان مـحمد از کـار خـواهـر آگـاه شـد، اتـابک ابـوذر را بـا لشکـری بفرستاد و آن مال و خزانه را بـه غـارت بردند.

گیان (تپه)

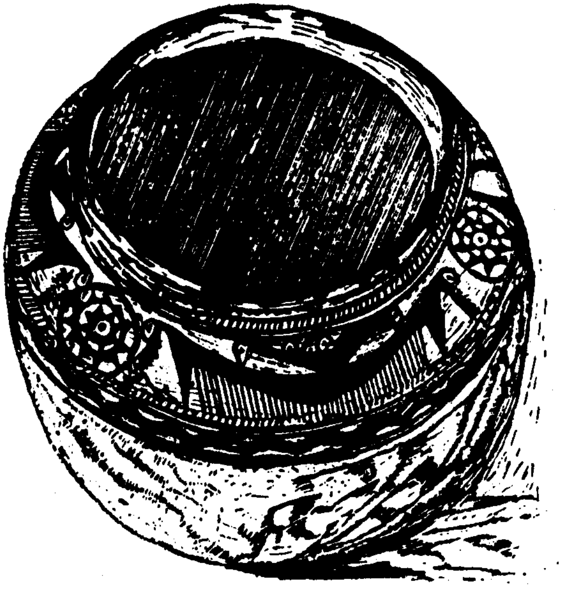
مکـان تـاریخی نـزدیک نـهاوند در حدود ۱۰۰ کیلومتری جـنوب هـمدان. هیئت باستان‌شناسی فرانسوی از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ در آن کاوش کرد.



سفالهای گیان طبقه II (Medvedskaya, 1982)



گیان: ظرفی گِلی از طراز دوم



گیان: ظرف سفالین، از طراز نوع چهارم



گیان: ظرفی، سرامیک از طراز اول

گیخاتو

(۶۹۰ ــــ ۶۹۴ هـ.) از ایــلخانیان ایــران، پــنجمین پــادشاه از ســلسله ایلخانیان، کوچکترین پسر آباقاخان. بعد از فوت ارغون، امرای مغول گیخاتو پسر آباقاخان راکه حکمرانی آسیای صغیر را داشت بطلبیدند و سریر سلطنت را به او تفویض کردند. وی حکمرانی بود که از خونریزی تنفر داشت ولی در عیش و عشرت افراط می‌نمود تا آنجا که خزانه خالی شد و ناچار، به تدبیر صدرجهان، بــه تــرویج «چــاو» پــرداخت. دیــری نگــذشت کــه در ششــم جــمادی‌الاولی ســال ۶۹۴ امــیران مــغول طــغیان کــرده گیخاتو را بکشتند و پسر عموی او بایدو را به پادشاهی نشاندند.

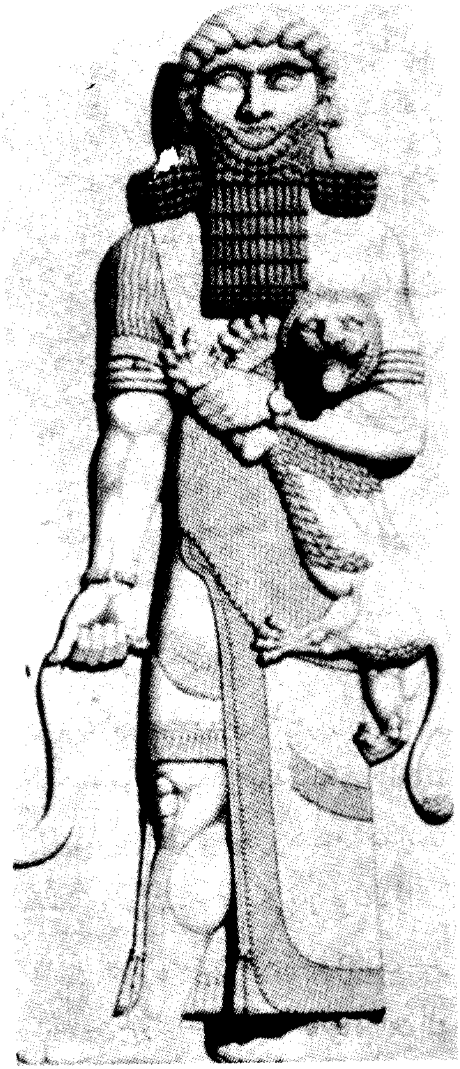
گیرشمن ـ رومن (Dr.R.Ghirshman)

دکتر رومن گیرشمن بـاستان‌شناس فرانسـوی کـه در سـال ۱۹۳۰ م. هـمراه هیئت باستان‌شناسان فرانسوی در «تلو» واقع در عراق به حفریات پـرداخت. در سالهای بـعد بـه ریـاست هـیئتی مأمـور ایران شد و در گیلان، لرستان، اسدآباد و سیلک مشغول کار حفریات گـردید. در ۱۹۳۵ در شهر شاپور شهر ساسانی ــ که در قرن سوم م. بنا شده ــ به کار پرداخت و سالها ریـاست هـیئت بـاستان‌شناسان فرانسوی را در شوش به عهده داشت.

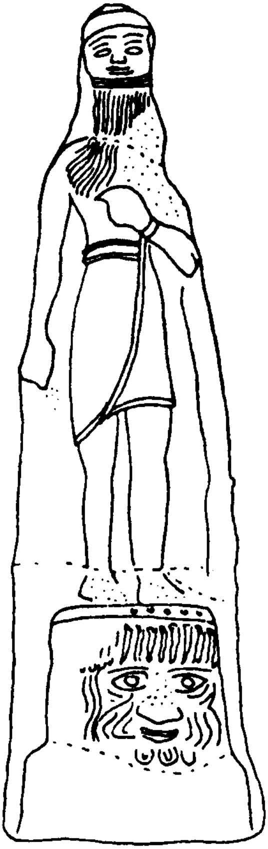
وی مؤلف کتاب «ایران از آغـاز تـا اسلام» است.

گیلگمش

یکی از خدایانی که در لرستان بیش از همه مورد ستایش بود گیلگمش است که در بین‌النـهرین جـزو نـیمه خـدایـان شمرده می‌شد. وی یکی از فرمانروایان جوان اوروک بود و گفته شده که وی پسر الهه نین سون است. حماسه‌ای به این نام در ویَــرانـه‌های مـعبد «نبو» در نـینوا و کتابخانهٔ کاخ «آشور بـانیپال» بـغازکوی، ایلام مـجد و اوگـاریت بـه دست آمـده است. در حال حاضر حـدود سـه هـزار



یک پیکرهٔ نقش برجسته از یک پهلوان نیرومند گیلگمش‌وار که یک بچه شیر را حمل می‌کند. از کاخ سارگون دوم در خورس‌آباد



احتمالاً تمثالی از گیلگمش پهلوان که پا بر سر خومبَبه مغلوب ایستاده است. به رغم این واقعیت که اسطوره گیلگمش طولانی‌ترین و بهترین اسطوره است، بازنماییهای تصویری اندکی دارد، و تأیید هویت این تمثال دشوار است

سطر از اصل حماسه و چهار داستان جداگانه سومری در اختیار می‌باشد.

این حماسه با بیان خلاصه‌ای از کردارها و موفقیتهای قهرمان آن آغاز می‌شود. نوعی شگرد صحنه‌سازی که گیلگمش را مردی بزرگ در عرصهٔ دانش و خرد معرفی می‌کند، کسی که اطلاعات مربوط به پیش از روزهای طوفان را باز آورد و کسی که پای در راه سفری طولانی به جستجوی جاودانگی نهاد، خسته شد و از این کار چشم پوشید، به خانه بازگشت و کارهایی راکه کرده بود و رنجی را که کشیده بود بر کتیبه‌ای ثبت کرد. سپس احداث دیوارهای شهر اورک و معبد آن «اآن نا»، جایگاه الههٔ ایشتر را به پایان رساند. وی پادشاه نیمه آسمانی اوروک است که پس از مرگ دوستش انکیدو به جستجوی زندگانی جاوید برمی‌آید.

گیلگمش: ← حماسهٔ آفرینش

گیوای گوترزان

گیو گودرزان، گیو پسر گودرز پهلوان ایرانی (نام خاص).

گیوگ‌خان

از خاندان مغول فرزند اگتای (اکتای قاآن) که به‌جای او به پادشاهی نشست، اما سلطنت او دوامی نیافت.

گیهانی: ← جیهانی

ل

لائودیسه

در دورهٔ سلوکیان پس از سلوکیه شهر لائودیسه از اهمیت فرهنگی زیادی برخوردار بود. لائودیسه نام مادر سلوکوس است. به موجب روایات تاریخی و جغرافیای تاریخی، این شهر یا بندر در دامنهٔ کوهی ساخته شده بود و تاکستانهای گسترده و پر محصول داشت. بی‌تردید تاک‌ها را از یونان آورده و در آنجا غرس کرده و تاکستان‌ها را به وجود آورده‌اند. در عصر داریوش یکم هخامنشی انواع نشاهای انگورهای یونانی در ایران و مناطق مختلف آسیای صغیر، غرس گردیده و محصول دادند و داریوش از این باب از ساتراپ خود که این کارراکرده‌است‌قدردانی‌نموده است.

لاجیم

محلی است در سوادکوه. و در آنجا کتیبه‌ای به زبان پهلوی موجود است. خرابه‌های برج و قلعه‌ای نیز که در اوایل قرن پنج هجری بنا شده در نزدیکی لاجیم دیده می‌شود.

لاخ مزار: ← کتیبه‌های لاخ‌مزار

لارسا

یکی از امرای عیلامی که سلسله‌ای را تأسیس کرد.

پادشاهان ایلامی لارسا

۲ نفر ۷۳ سال

لار، لارستان

از سرزمین فارس است و آتشکده آذرفرنبغ، در کاریان واقع در لارستان کنونی قرار داشت. هنوز کاخ فرو ریختهٔ آن به نزدیکی لار نمودار است.

لازیکا

لازیکا قسمتی از کلیخد قدیم در جنوب رودفازیس در شمال ارمنستان بود و اهالی آنجا را لازس می‌خواندند. این ایالت اکنون شامل دره‌های جنوب شرقی داغستان و مجاور آذربایجان شوروی است، و مردم آن را لزکی می‌خوانند که مشتق از واژهٔ لازیکاست. این نام بر مردم کوهستانهای داغستان و حتی به بومیان قفقاز نیز اطلاق می‌شود چون در زمان ساسانی، دولت روم شرقی در شهر پترا که امروزه با طوم نام دارد و در کنار دریای سیاه واقع است مرکزی بازرگانی ایجاد کرده بود. پادشاه لازیکا از این اقدام ناراضی بود لذا از ایران یاری خواست تا مانع از پیشرفت تجارت روم گردد. انوشیروان در سال ۵۵۴ م. لشکری به لازیکا فرستاد و در آنجا به تأسیس یک نیروی دریایی پرداخت و دولت روم را مورد تهدید قرار داد. در نتیجه جنگی بین ایران و روم رخ داد و این جنگ تا سال ۵۵۷م. امتداد یافت و سرانجام قرار شد دولت ایران لازیکارا تخلیه و در ازای آن دولت روم متعهد گردید سی هزار سکه طلا به ایران بپردازد. در ظفرنامه مردم آوار داغستان «روهر» نامیده شده و این با روایت بلاذری شباهت دارد.

مسعودی شهر جیدان (خیزان) را از سریر جدا می‌کند ولی ابن رسته و گردیزی از شهر «خیزان» یاد کرده‌اند. ابن رسته «رنجس» را به فاصله ده فرسنگ از خیزان می‌گذارد. بلاد سریر از شمال به جنوب به این ترتیب بوده است: قیثاق ـ دربند ـ طبرسران.

دربارهٔ موقعیت الان و غومیک در کتاب ابن رسته ذکر شده و بدون شک همان شهری است که در کتاب مسعودی به‌نام «غمیس» در مجاورت زریگران یعنی قومی که بر شاخهٔ جنوبی «قیسو» سکونت دارند واقع بوده است.

بلاساکان (بلاساجان): که جغرافی نویس ارمنی آشخاراتسویتس آن را با ارمنستان و آلبانی در یک ردیف ذکر کرده و همچون شهرستان جداگانه‌ای در سنگنبشته شاهپور اول در نقش رستم آمده است. طبق این مأخذ مرزهای ایران تا قفقاز و دروازه‌های آلان می‌رسیده است. بلاذری بلاسجان را در بین راه برزند در اطراف رودخانه وسطی از سه رودخانه‌ای که بلگار و چای را تشکیل می‌دهند در چهارده فرسنگی اردبیل و طرف ورثان نوشته است. به قول کوریون بلاسکان جزو پادشاهی آلبانی بوده، و در زمان شورش واردانیها مردی هونی‌نژاد به‌نام هران پادشاه بلاسکان بوده است. پس لقب «براسکانشاه» بایستی مربوط به او باشد که ابن خرداذبه نام او را بعد از پادشاه آلانان ذکر می‌کند.

نظیر این اسم منتهی به‌صورت مماله به شکل «بلاسجین» در آذربایجان وجود دارد که جزء دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب به‌شمار می‌رود.

لازیکا: ← جنگ لازیکا

لاکاش

از شهرهای عمدهٔ سومر و محل کشف آثار باستانی مهم بین‌النهرین سفلی.

لاگاش

اورنانشه (۲۹۰۰ سال قبل از میلاد)
آکورگال
اثاناتوم اول
ان تمنا
اثاناتوم دوم
انتارری
انلی تارزی
امرای انتخابی
لوگالاندا
اوروکاژینا (۲۶۳۰)

لر بزرگ

در اواسط قرن ۶ ه، در لر بزرگ سلسله‌ای به‌نام امرای فضلویه روی کار آمد. اصل این خاندان از کردان شام بود که در اوایل قرن ۶ ه از طریق آذربایجان به این نواحی آمده و در آنجا مسکن گرفته بودند. رئیس کردان مزبور شخصی به‌نام ابوطاهر بن علی بن محمد بود و چون نام جد او فضلویه بود امرای این سلسله به‌نام امرای فضلویه مشهور گردیدند.

ابوطاهر از طرف خلفای بغداد در قسمتی از لرستان حکومت می‌کرد، و بعدها در خدمت اتابک سنقر، از اتابکان فارس درآمد و از رؤسای لشکری وی گردید و در جنگهایی که اتابک فارس با ملوک شبانکاره داشت، به نفع اتابک فارس شرکت جست. سنقر به پاس خدمات وی حکومت کهکیلویه را با لقب اتابک به او داد، و از آن پس امرای خاندان فضلویه، به اتابکان لرستان نیز مشهور شدند.

ابوطاهر مدت ۳۴ سال امیری کرد و در قسمت اول از دورهٔ حکمرانی خود، با اتابک سنقر دچار کشمکش بود و به‌تدریج حکومت مستقلی تشکیل داده، اساس سلسلهٔ اتابکان لرستان را پی‌ریزی کرد. وفاتش سال ۶۲۶ ه اتفاق افتاد.

ملک هزار اسب بن ابوطاهر: بعد از ابوطاهر فضلویه، ملک هزار اسب

فرزندش جانشین او شد که در آبادی لر بزرگ کوشش فراوان نمود و با آبادی و رونق بلاد خود عدهٔ کثیری از قبایل عرب و ایرانی را به آن ناحیه جلب کرد.

هزار اسب با قبایل «شول» جنگ کرده آنها را از خاک لر بیرون راند و به‌تدریج بر قبایل لر کوچک دست یافت و برای توسعهٔ مملکت خود، با اتابکان فارس زد و خورد کرد و قلعهٔ مستحکم منکشت را متصرف شد و حدود مملکت خود را تا اصفهان پیش برد.

هزار اسب با سلطان محمد خوارزمشاه و ناصر خلیفهٔ عباسی، روابط خوبی داشت. خلیفه الناصرالدین‌بالله به او لقب اتابکی عطا کرد. و در جنگها و لشکرکشیهای سلطان محمد در عراق، هزار اسب جانب سلطان را رعایت می‌کرد، و مورد تفقد و تلطف وی قرار داشت و دختر او را به عقد و ازدواج پسرش غیاث‌الدین درآورد.

هزار اسب هنگامی که سلطان محمد از جلو مغولان به مغرب ایران فرار می‌کرد، در حدود بروجرد، با جمعی از یاران خود به کمک وی آمد، ولی به علت سعایت امرای خوارزمشاهی رنجیده خاطر شد و از سلطان روی برتافت و به مقر حکومتی خویش مراجعت نمود.

ملک عمادالدین پهلوان و ملک نصرةالدین کلجه: هزار اسب دو پسر داشت: عمادالدین پهلوان و نصرةالدین کلجه، که یکی بعد از دیگری، بعد از مرگ پدر به امارت رسیدند.

عمادالدین تا سال ۶۶۴ ﻫ روی کار بود و پس از او برادرش کلجه به امارت رسید. مدت امارت وی چندان طولی نکشید و در سال ۴۶۹ ﻫ درگذشت.

اتابک مُظفرالدین تکله: اتابک تکله بزرگترین اتابک امرای فضلویه، در سال ۶۴۹ ﻫ روی کار آمد. او معاصر با اتابک سعدبن زنگی، از اتابکان فارس بود.

اتابک سعد سه بار برای تصرف بلاد لر بزرگ لشکر کشید، ولی هر سه بار از تکله شکست خورد. این پیروزی بیشتر بر شهرت و اعتبار تکله در انظار افزود.

مظفرالدین تکله در سال ۶۵۵ ه با قوای خود به خدمت هولاکو رسید و در تسخیر بغداد شرکت جست. ولی رفتار ناهنجار هولاکو با خلیفهٔ عباسی، سبب انزجار تکله گردیده، بدون اطلاع هولاکو به لرستان مراجعت نمود.

هولاکو برای اینکه تکله دست به اقداماتی علیه وی نزند، جمعی را به فرماندهی کیتوبوتا مأمور تعقیب و دستگیری وی کرد. تکله خود را به قلعهٔ منکشت رساند و در آنجا برای دفاع نشست. ولی برادرش آلب ارغو، گرفتار شده خدمت هولاکو فرستاده شد.

سپاهیان مغول قلعهٔ منکشت را محاصره نمودند. ولی به علت مقاومت سخت تکله، نتوانستند کار مثبتی انجام دهند. عاقبت هولاکو وی را امان داد، تا از قلعه بیرون آید. تکله همراه هولاکو به تبریز رفت، ولی هولاکو برخلاف قولی که داده بود، او را کشت. (۱۵ ذی‌القعده سال ۶۵۶ ه).

اتابک شمس‌الدین آلب ارغو: بعد از قتل تکله، شمس‌الدین آلب ارغو، برادرش، از طرف هولاکو به اتابکی لر منصوب گردید. شمس‌الدین با خیال راحت، مدت ۱۵ سال یعنی تا سال ۶۷۲، بدون مواجهه با واقعه‌ای حکومت کرد و با فراغت بال در پایتخت امرای فضلویه ایذج یا مال امیر کنونی، و نواحی دیگر، ییلاق و قشلاق می‌کرد. وفاتش به سال ۶۷۲ ه است.

یوسف شاه بن آلب ارغو: بعد از وفات آلب ارغو پسرش یوسف شاه به امارت رسید. ولی قبل از رسیدن به امارت لر بزرگ در دوران جوانی مدتی در خدمت اباقاخان به‌سر برده بود. بدین جهت بعد از رسیدن به امارت نیز همواره سمت خدمت را رعایت می‌نمود و همچنان در

دربار اباقاخان باقی ماند و نواب او به ادارهٔ امور قلمرو حکومتی وی رسیدگی می‌کردند. یوسف شاه در جنگ بین اباقا و براق‌خان، به نفع اباقا شرکت جست و در لشکرکشی اباقا به گیلان، او را که دچار مهلکه شده بود، مساعدت کرده نجات داد و به همین جهت از جانب سلطان لقب بهادر یافت.

یوسف شاه بهادر، شهریاری جوانمرد و دلیر بود و در اعزاز و اکرام دانشمندان جدی بلیغ و با اهل حکمت مؤانستی تمام داشت. خوزستان، کهکیلویه و شهر فیروزان و گلپایگان را ضمیمهٔ متصرفات خود ساخت و در جنگی که با طوایف شول کرد، آنها را به کلی از پای در انداخت و بر طوایف لر کوچک دست یافت.

یوسف شاه همواره به ایلخان وفادار بود و بعد از اباقاخان، در دورهٔ جلوس سلطان احمد تکودار هم جانب خدمت را رها نکرد. در جنگ بین تکودار و ارغون، به مساعدت سلطان احمد شتافت و پس از شکست سلطان احمد، قشونش خسارات زیادی دید.

در دوران ایلخانی ارغون نیز مورد عنایت دربار ایلخانی قرار گرفت و از جانب ارغون مأمور شد که خواجه شمس‌الدین جوینی را به خدمت وی آورد و خواجه دختر خود را به زوجیت به اتابک داد.

یوسف شاه تا سال قتل خواجه شمس‌الدین وزیر، در خدمت ارغون بود. پس از مرگ وی به فرمان ایلخان به لرستان مراجعت نمود، و تا سال ۶۸۸ ه یعنی سال وفاتش، در آنجا بود.

اتابک افراسیاب: یوسف شاه دو پسر داشت: افراسیاب و نصرةالدین احمد. افراسیاب پس از مرگ وی مقام اتابکی یافت و نصرةالدین احمد عازم خدمت ایلخان گردید.

اتابک افراسیاب مردی ظالم و ستمگر و جاه‌طلب بود و همواره در سر سودای قیام بر ضد مغول را داشت.

بعد از مرگ ارغون، سال ۶۹۰ ه، رسولی را که برای تحصیل مال آمده بود، به قتل رساند و علناً اظهار عصیان کرد. سپاهیانش مغولان مقیم اصفهان را به قتل رساندند و اتابک به فکر اینکه دربار ایلخانی دچار هرج و مرج و پریشانی است، از موقع استفاده کرده، به فکر تصرف همدان و فارس، و حتی حمله به تبریز افتاد و در نزدیکی قهرود کاشان با دسته‌ای از مغولان برخورد، و کشت وکشتار عجیبی به راه انداخت.

گیخاتو بعد از جلوس به‌جای ارغون، متغیر از رفتار افراسیاب، سپاهیان مغول را مأمور سرکوبی و دفع وی کرد. اتابک که تاب مقاومت نداشت، به قلعهٔ منکشت رو آورد و در آنجا متحصن گردید و کمی بعد از در عذرخواهی درآمد، و مورد عفو ایلخان قرار گرفت، و به لرستان مراجعت نمود.

اتابک افراسیاب، در زمان ایلخانی غازان نیز مورد عنایت بود و با دربار ایلخانی روابط نیکویی داشت و از طرف غازان مأمور امارت بلاد لر گردیده بود، ولی چندی نگذشت که به سعایت امیر هر قدان (پرقداق)، والی فارس، ایلخان بر او خشم گرفت، و او را به سال ۶۹۵ ه کشت.

اتابک افراسیاب مردی ستمگر و سخت‌کش بود و عدهٔ زیادی از امرا و بزرگان را در دورهٔ امارت خود از بین برد.

اتابک نصرةالدین احمد: پس از قتل افراسیاب نصرةالدین احمد برادرش به اتابکی لرستان نائل آمد. مدت سی و پنج سال (۶۹۵ ـ ۷۳۰ ه)، امارت کرد و برعکس برادرش به حسن سلوک و رفتار خوب معروف بود. علماء و فضلا و اهل علم و ادب را اعزاز و اکرام تمام می‌کرد و در آبادی بلاد لر می‌کوشید. به تأمین راهها، تأسیس مدارس و خانقاهها می‌کوشید و ۱۶۰ خانقاه در شهرهای مختلف که از آن جمله ۳۴ باب در پایتختش ایذج بود، احداث کرد.

نصرةالدین عواید مملکتی را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: قسمت اول صرف مایحتاج زندگی خود و اطرافیان، قسمت دوم صرف نگهداری لشکریان و قسمت سوم مخصوص مدارس و زوایا بود.

علاوه بر حسن رفتار وی با علماء و فضلا، انشاء کتابهایی که به‌نام وی موشح است، سبب بزرگی و شهرت نام وی در تاریخ ادبیات فارسی گردیده است. سه کتاب معروف: ۱ ــ تاریخ معجم فی آثار ملوک عجم، تألیف شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی، ۲ ــ معیار نصرتی در علم عروض وقافیه از آثار شمس فخری اصفهانی، ۳ ــ تجارب‌السلف، ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی منسوب به زمان وی است.

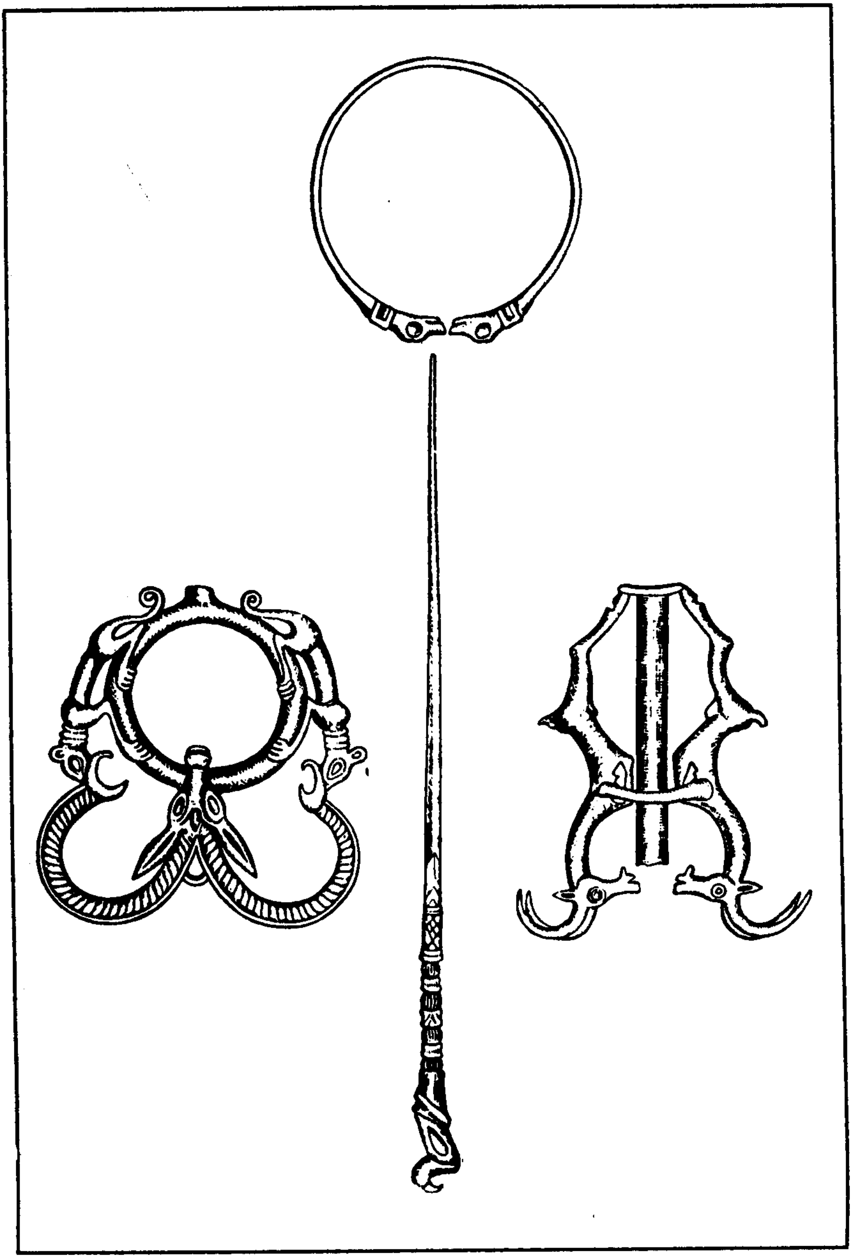
جانشینان اتابک نصرةالدین احمد: بعد از مرگ نصرةالدین احمد، سال ۷۳۰ ه، دوران ضعف و انحطاط امرای لر آغاز می‌شود.

نصرت دو پسر داشت: یوسف شاه و افراسیاب که به نامهای یوسف شاه دوم و افراسیاب دوم به اتابکی رسیدند. در این دوران خاندان اینجو و آل مظفر که قدرت تمام یافته بودند به لرستان تجاوز می‌کردند. انحطاط و ضعف امرای لر، و قدرت یافتن امرای اطراف، سبب گردید که اوضاع لر بزرگ روز به روز به وخامت و خرابی رود.

بعد از افراسیاب دوم به ترتیب: نورالدین بن سلیمان شاه بن اتابک احمد، اتابک پشنگ بن سلغر شاه بن اتابک احمد، پیراحمدبن اتابک پشنگ، ابوسعید بن پیراحمد، شاه حسین ابوسعید و بالاخره آخرین این اتابکان، غیاث‌الدین کاوس بن هوشنگ به امارت لر بزرگ رسیدند. غیاث‌الدین توسط سلطان ابراهیم بن شاهرخ تیموری گرفتار و از میان رفت و سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ یا خاندان فضلویه منقرض گردید.

لرستان

در کوهستان واقع در جنوب



مصنوعات مفرغی از لرستان. اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد موزهٔ ارمیتاژ

بروجرد تا جلگه ساحلی خوزستان دو قوم نیمه چادرنشین لر و بختیاری سکونت دارند که هر دو از نژاد آریایی پاک هستند. از این جهت آن سرزمین را لرستان خوانند. این سرزمین به لر بزرگ و لر کوچک تقسیم می‌شود و ساکنان ناحیه جنوب شرقی را لر بزرگ و ساکنان شمال غربی را لر کوچک گویند. مرز بین این دو به قول کرزن رود آبدیز است که شعبه‌ای از کازرون و به قول تومانسکی سلسله جبال پر ازبرف است که شهر بروجرد در دامنه آن واقع شده است. سلسله عظیم کبیر کوه صفهٔ لر کوچک را دو قسمت می‌کند که یکی پیش کوه و دیگری پس کوه است.

بختیاریها سکنه لر بزرگ را تشکیل داده و در سرزمینی که از شمال به راه بروجرد به اصفهان و از جنوب به راه

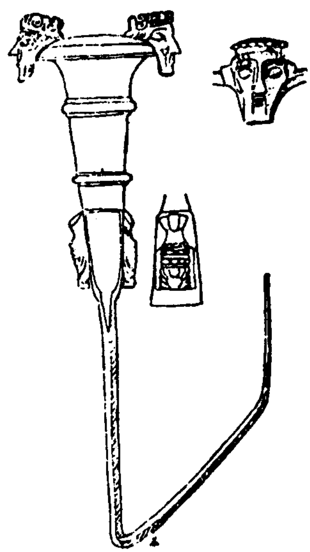


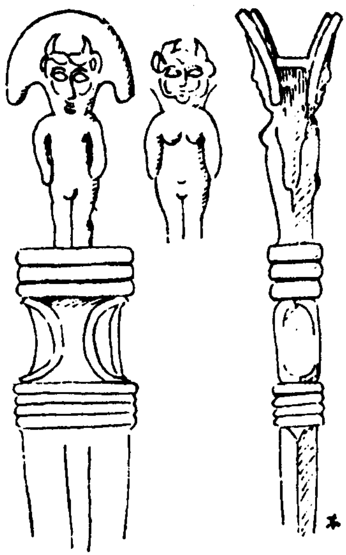
لرستان: سیتولهای (Situle) برنزی (نوعی ظروف مخصوص سرامیکی)

دزفول به رامهرمزد محدود است زندگانی می‌کنند. بختیاریها به دو طایفه چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم شده‌اند.

لرستان از پیش از ورود آریاها مسکون بوده و این ناحیه تحت نفوذ عیلام بوده است. در شوش که پایتخت عیلام بوده آثار بسیاری از کاسی‌ها که مردم اولیه این سرزمین بوده‌اند به‌دست آمده و این آثار مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد است. ساکنان اولیه لرستان «کاشی‌ها یاکشوها» بودند که احتمالاً نام رود «کشکان» در آن ناحیه مأخوذ از اسم ایشان است. به قول هرتسفلد ناحیه کهکیلویه که بین فارس و شوش قرار گرفته ممکن است همان «انزان» یا «انشان» عیلامی باشد که مدتی اجداد کورش هخامنشی در آنجا سلطنت می‌کردند.

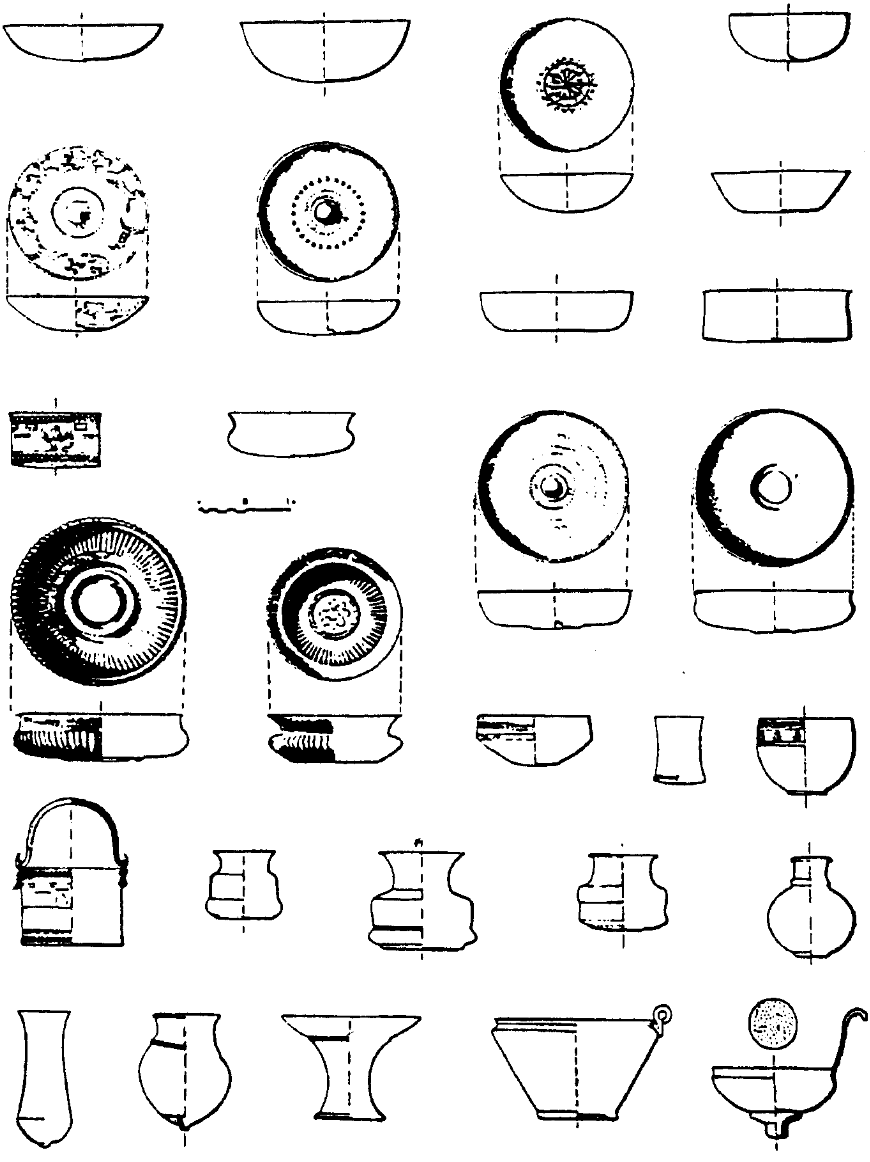
جغرافی‌نویسان عرب گرچه راههای میان خوزستان و فارس، یعنی





لرستان: شمشیر آهنی

لرستان قبضه خنجر برنزی

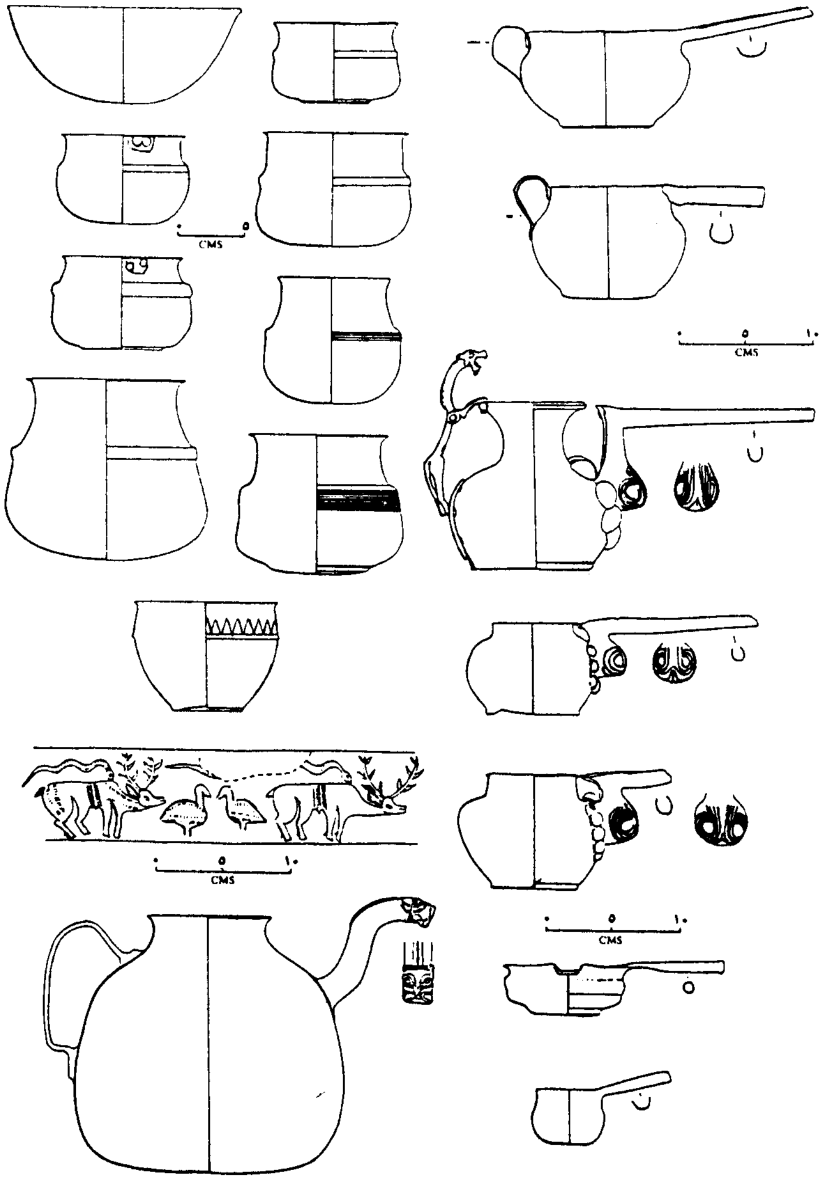


نمونه‌هایی از ظروف مفرغی لرستان (قرن ۸ و ۷ ق. م.)؛ (Vanden Berghe, 1979)

ارجان به شیراز و ارجان به سمیرم و میان خوزستان و اصفهان، یعنی راهی که از ایذه (ایذج) شروع می‌شود و میان خوزستان و جبال را وصف کرده‌اند ولی اطلاعاتشان درباره سرزمین لرستان اندک است. از میان محل‌هایی که بعداً در لرستان مسکون بوده می‌توان از اللور نام برد. اللور (لر) در دو فرسنگی دزفول که محل آن احتمالاً باید در دشت صحرای «لر» نزدیک صالح‌آباد باشد. مسلماً «لاشتر» (الشتر) که اکنون از بین رفته است در دشت الشتر قرار داشته است و شهر شاهپور خواست که راولینسون آن را همان خرم‌آباد فعلی می‌داند در لرستان دوره ساسانی بوده است؛ چنانکه در دره کرخه چند شهر ساسانی وجود داشته و بسیاری از ابنیه ساسانی را بومیان آن ناحیه به اتابکان لرستان نسبت می‌دهند، حال آنکه آنان جز تعمیر بناهای پیشین، کاری نکرده‌اند.

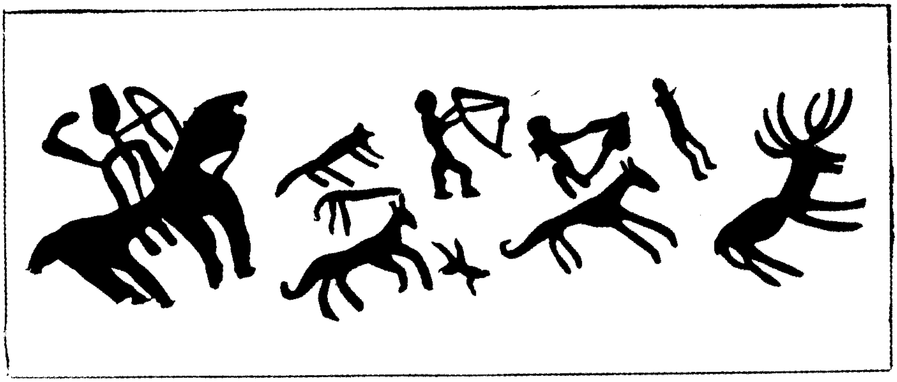
شاهپورخواست‌که جغرافی‌نویسان عرب آن را سابور خواست نوشته‌اند از زمان ابن‌حوقل به سبب خرمای خود معروف بوده است. برخلاف راولینسون، حمداللّه مستوفی شاهپور خواست و بروجرد را یکی ندانسته بلکه هر کدام را شهری مستقل دانسته است. در قرن چهارم شاپور خواست و بروجرد و نهاوند تحت تسلط «حسنویه سلطان کرده بوده که دولت خود را در دینور مستقر ساخته بود. بدر پسر حسنویه اموال خود را در سال ۴۰۴ که به‌دست دیالمه افتاد در قلعه «شاپور خواست» که «دزبر» نام داشت و از حیث استحکام با دژ معروف «سرماج» برابر بود، نگاه می‌داشت.

«سراوکلان» در شیروان و در قلعه «هزار در» آثاری از عهد ساسانی کشف کرده است. در نتیجه کاوشهای قاچاق در حوالی بروجرد یک عدد گردن‌بند برنزی از عهد اشکانی و یک شیر که با پای خود روی فنجان فشار می‌دهد پیدا شده است. نزدیک هرسین در جاده جدید



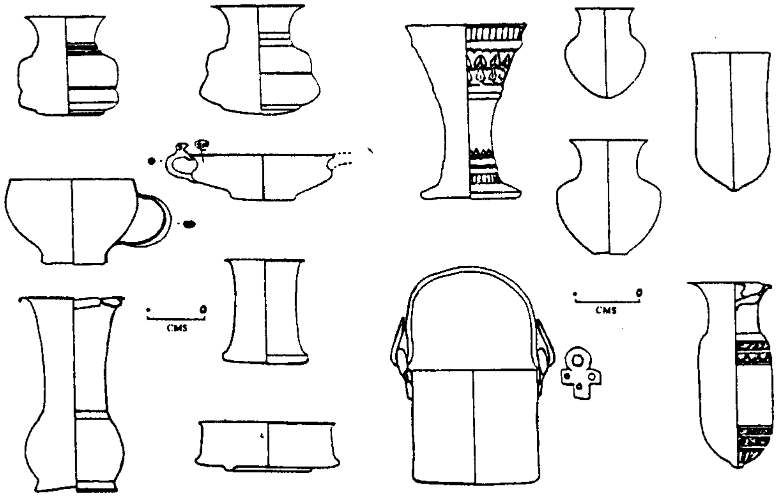
نمونه‌هایی از ظروف مفرغی منطقه لرستان

(اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد)؛ (Moorey, 1971)





نقاشی‌های غار میرمیلاس (لرستان)



نمونه‌هایی از ظروف مفرغی منطقه لرستان

(اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول قبل از میلاد)؛ (Moorey, 1971)

خرم‌آباد چند نقش از دوران ساسانی یافت شده که مهمترین آنها لوحه‌ای می‌باشد که به‌صورت عمودی روی دامنه کوهی شبیه به نقوش برجسته بیستون تراشیده شده است. به‌علاوه سکویی با پلکان دیده می‌شود که از یک پارچه سنگ است و شباهت به نمونه همنوع خود پازارگاد دارد ولی از آن کوچکتر است. این سکو احتمالاً در موقع مراسم مذهبی درهوای آزاد مورد استفاده قرار می‌گرفته است که برای راه یافتن به آن از پلکانی سه پایه استفاده می‌کرده‌اند.

لر کوچک

خورشیدیان یا عباسیان سلسله‌ای از اتابکان و فرمانروایان لرستان، که در فاصلهٔ سالهای ۵۸۰ تا ۱۰۰۶ ه. ق. در

قسمتهای شمالی و غربی لرستان حکومت می‌کرده‌اند، و پایتخت آنها خرم آباد بوده است. امرای این سلسله از اعقاب شجاع‌الدین خورشید لر، مؤسس سلطنت لر کوچک بوده‌اند و ظاهراً چون خراجگزار خلفای عباسی بوده‌اند و خراج قلمرو آنها تعلق به دارالخلافه داشته، عباسی نامیده شده‌اند. اما بعدها، مخصوصاً مقارن ظهور صفویه، خود را از اولاد عباس ابن علی ابن ابی‌طالب شمرده‌اند. آخرین فرمانروای لر کوچک شاه‌وردی نام داشته که در زمان شاه عباس صفوی مقتول شده است (۱۰۰۶ ه. ق.)؛ و هر چند بعد از او، باز شاه عباس صفوی بعضی از امرای این سلسله را در این حدود امارت داده است، حکومت آنها دیگر استقلال واقعی نداشت.

روی‌هم رفته، در طی مدت ۴۲۶ سال در منطقهٔ لر کوچک ۲۴ تن فرمانروایان مستقل و نیمه مستقل حکومت کرده‌اند که غالب آنها، لااقل اسماً، خراجگزار خلیفهٔ عباسی و سپس ایلخانیان و متعاقباً والی بغداد و عاقبت خراجگزار صفویه شده‌اند. به‌طور کلی، امرا و ملوک لر کوچک اهمیت و اعتبار امرای لر بزرگ را نداشته‌اند.

اتابکان لر کوچک

۱) شجاع‌الدین خورشید لر (حدود ۵۸۰ـ ۶۲۱ ه. ق.).

۲) رستم لر (۶۲۱ ـ ؟ ه. ق.).

۳) ابوبکر لر (؟ ـ ؟).

۴) گرشاسف لر (؟ ـ ؟).

۵) حسام‌الدین خلیل لر (؟ ـ ۶۴۰ ه.ق.).

۶) بدرالدین مسعود لر (۶۴۰ ـ ۶۵۸ ه.ق.).

۷) تاج‌الدین شاه لر (۶۵۸ ـ ۶۷۷ ه. ق.).

۸) عزالدین حسین لر (۶۷۷ ـ ۶۹۲ ه.ق.).

۹) فلک‌الدین حسن لر (۶۷۷ ـ ۶۹۲ ه.ق.).

۱۰) خضر لر (۶۹۲ ـ ۶۹۳ ه. ق.).

۱۱) حسام‌الدین عمر لر (۶۹۳ ـ ۶۹۵ ه.ق.).

۱۲) صمصام‌الدین محمودلر (۶۹۳ ـ ۶۹۵ هـ. ق.).

۱۳) عزالدین محمودلر (۶۹۵ ـ ۷۱۶ هـ.ق.).

۱۴) دولت خاتون (۷۱۶ ـ ؟ هـ. ق.).

۱۵) عزالدین حسین لر (۷۱۶ ـ ۷۳۰ هـ.ق.).

۱۶) شجاع‌الدین محمودلر (۷۳۰ ـ ۷۵۰ هـ. ق.).

۱۷) عزالدین لر (۷۵۰ ـ ۸۰۶ هـ. ق.).

۱۸) سیدی احمد (۸۰۷ ـ ۸۱۵ هـ. ق.).

۱۹) شاه حسین عباسی (۸۱۵ ـ ۸۷۳ هـ.ق.).

۲۰) شاه رستم عباسی (۸۷۳ ـ ؟).

۲۱) اغورشاه (؟ ـ ؟ هـ. ق.).

۲۲) جهانگیرابن رستم (؟ ـ ۹۴۹).

۲۳) رستم شاه‌لر (۹۴۹ ـ ؟ هـ. ق.).

۲۴) محمدی‌بک (؟ ـ ؟).

۲۵) شاه‌وردی (؟ ـ ۱۰۰۶ هـ. ق.).

لروبنای ادسی

لروبنای ادسی، مورخی است سوریایی که در قرن اول میلادی می‌زیست و از شاگردان بردیصان بود.

نام او در آثار موسس خورناسی گروپنا آمده است. وی از مردم شهر ادسا یا اورها و فرزند آپشاتار نامی است و از معاصران آبگاراوخاما، پادشاه ادسایا (اورها) به‌شمار می‌رود.

وی تاریخ آبگار و پسرش سندروک و دولت خسروئن را که دست نشانده شاهنشاهان پارت بودند به رشتهٔ تحریر آورد. در حدود صد سال پیش آثاری از او در کتابخانهٔ ملی پاریس پیدا شد. از مدارکی که باو نسبت داده شده شرح مکاتبه‌ای است که آبگارپادشاه خسرون با عیسی مسیح کرده است. ظاهراً موسس خورناسی نیز این مطلب را از کتاب وی نقل کرده باشد ولی نویسندگان اخیر ارمنی این نوشته را سرتاسَر جعلی می‌دانند و می‌گویند از لروبنا نیست. اصل نوشته‌های تاریخی لروبنا دربارهٔ کشور خسرون و آبگار و ارتباط با شاهنشاهان اشکانی از میان

رفته و فقط مطالبی از قول وی در کتاب تاریخ موسس خورناسی باقی مانده که در این موارد باید به کتاب وی رجوع کرد.

لزگانشاه

پادشاه لزگیان در کوهستان قفقاز (از پادشاهان محلی دورهٔ ساسانی و دورهٔ بعد).

لزگی (Lazgi)

لزگی یا لگزی نام قومی است در قفقاز که در لگزستان (حوالی دربند شیروان) ساکن بوده‌اند و اکنون بیشتر به اهالی داغستان اطلاق می‌شود. لزگیها قومی هستند کوهستانی و دلاور که در سال ۱۱۵۵ ه. ق. با نادرشاه جنگ کردند و نادرشاه بر آنان تسلطی نیافت و همین قوم است که با عدهٔ کم خود مدت ۲۵ سال به قیادت امام شمیل با دولت روس با سرسختی جنگیدند و سرانجام دولت روس بر این عدهٔ قلیل فایق آمده و آنان را مطیع خود نمود.

لژ آریا

فکر تأسیس لژ آریا از سال ۱۳۳۹ ه. ش. در اذهان عده‌ای از فراماسونهای با سابقه وجود داشت اما به علل نامعلوم تشکیل نیافته بود. تا اینکه در سال ۱۳۴۶ ه. ش. / ۵ مـی ۱۹۶۶ فرمان تأسیس آن از طرف لژ بزرگ اسکاتلند صادر شد.

لژ آفتاب

در عصر پهلوی، به‌دنبال استقبال روشنفکران ایرانی از لژ مهر، گردانندگان لژ مهر، لژ دومی را با نام «آفتاب» تشکیل دادند که در آن «ایرانیان آشنا به زبان آلمانی و آلمانیهای مقیم تهران عضویت داشتند. استاد اعظم این لژ، فوگل آلمانی بود».

لژ ابوعلی‌سینا

این لژ در سال ۱۳۴۱ ه. ش. / ۱۲

آوریل ۱۹۶۲ م. وابسته به لژ بزرگ شرق فرانسه و با زبان انگلیسی آغاز به کار کرد. این نخستین لژ انگلیسی زبان وابسته به سازمان فراماسونری فرانسه در ایران بود.

لژ اصفهان

لژ اصفهان نخستین لژ فارسی زبان وابسته به فراماسونری اسکاتلند انگلیس در شهرستانهای ایران می‌باشد، که در سال ۱۳۴۵ هـ. ش. / فوریه ۱۹۶۵ تشکیل شد. لرد بروس استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند برای شرکت در مراسم گشایش آن به تهران آمد، اما به علت بیماری از ادامه مسافرت به اصفهان باز ماند.

لژ اهواز

لژ اهواز وابسته به فراماسونری انگلیس در چهارم اگوست ۱۹۶۶ م. در تهران تشکیل یافت. از آنجا که پنج تن مؤسس آن از خوزستانیهای فراماسونری بودند از این‌رو نام «اهواز» به‌خود گرفت.

لژ تهران

نخستین لژ رسمی که با اجازه فراماسونری انگلیس در ایران به زبان فارسی کارکرد، لژ تهران می‌باشد. این لژ با حضور نمایندگان ماسونهای انگلیس به نامهای دکتر الکساندر فیرلی بوخان و ماکینل واستون در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۳۷ هـ. ش. / ۹ می ۱۹۵۸ م. تشکیل شد.

لژ خیام

سومین لژ فارسی زبان بود که در سال ۱۳۴۱ هـ. ش. / ۲ نوامبر ۱۹۲۱ م. تشکیل شد.

لژ ژاندَارک

لژ ژاندارک با زبان فارسی وابسته به فراماسونری انگلیس در ۸ خرداد ۱۳۴۶ هـ. ش./ ۲۹ می ۱۹۶۷ م. در تهران

تشکیل شد. البته فرمان تأسیس آن از طرف سازمان جهانی اسکاتلند در هفتم ماه می ۱۹۶۶ م. صادر شده بود.

لژ ستاره سحر

استاد اعظم این لژ جعفر شریف امامی بود که در مدت سه ماه از شاگردی به مقام استادی رسید.

اعضای مهم این لژ عبارت بودند از: سناتور مهندس جعفر شریف امامی، ابوالحسن معدل، قاسم لاجوردی، دکتر علی امیرحکمت، سناتور اشرف احمدی، عباس آرام، قدس نخعی، دکتر سید مهدی پیراسته، سناتور مطیع‌الدولهٔ حجازی، همایون بهادری، دکتر شفیع امین.

لژ سعدی

این لژ به زبان فارسی (منظور زبان رسمی در داخل لژ زبان فارسی می‌باشد) در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۹ هـ. ش. / ۱۷ می ۱۹۶۰ م. در تهران آغاز به‌کار کرد. اعضای مؤسس آن عبارت بودند از: سعید مالک، احمد هومن، محمود هومن، علی مرندی، عباس معتمدی، عیسی بهزادی، علی‌اکبر موسوی، عیسی مالک، اسماعیل فیلسوفی، نعمت‌الله‌خان اکبر، غلامحسین صارمی، سید محمد میرهادی، علی‌اصغر سلبیسلی، مهدی شوکتی، سیدعلی نصر، ابوالقاسم نجم‌آبادی، حسن بقایی و خانبابا بیانی.

لازم به توضیح است که چون استادان ماسونی با درجات عالی حق تأسیس لژ را داشتند از این‌رو، اسامی تعدادی از سرشناسان ماسونی در بیشتر لژها دیده می‌شود و معمولاً بعضی از استادان بجز یک لژ در بقیه لژها اعضای افتخاری به‌شمار می‌آمدند.

استادان و رؤسای لژ سعدی از زمان تأسیس تا سال ۱۳۴۶ هـ. ش. عبارت بودند از: سعید مالک، اسماعیل فیلسوفی، عباس معتمدی، موسی آبتین، علی‌اکبر موسوی، محمد

جهانشاهی، مهدی فرهودی حسابی.

لژ کسری

لژ کسری آخرین لژ فارسی زبان وابسته به سازمان فراماسونری فرانسه در تهران می‌باشد که در سال ۱۳۴۵ ه. ش. / ۱۴ نوامبر ۱۹۶۵ م. تشکیل شد. بنیانگذاران این لژ، همچون لژهای پیشین، فعالان سازمان فراماسونری وابسته به فرانسه می‌باشند.

گسترش و توسعهٔ سازمان فراماسونری ایران وابسته به فرانسه، این مادر لژ را واداشت تا به منظور هماهنگی کل تشکیلات ماسونی، اقدام به تأسیس لژ بزرگ ناحیهٔ ایران تحت تابعیت شورای عالی فرانسه با مدیریت و رهبری سعید مالک کند. تأسیس این لژ بزرگ ناحیهٔ ایران، که با تبلیغات وسیع فراماسونهای ایرانی مبنی بر مستقل ساختن انجمنهای فراماسونر ایران همراه بوده، در سال ۱۳۳۹ ه. ش. / ۱۹۶۰ م. با اجازهٔ رسمی محمدرضا شاه تأسیس شد. بنیانگذاران لژ بزرگ، شخصیتهای برجستهٔ ماسونی ایران وابسته به سازمانهای فراماسونری فرانسه می‌باشند. لژ بزرگ ناحیه ایران مورد تأیید لژهای بزرگ انگلستان نیز می‌باشد.

لژ لافرانس (یا دوفرانس)

نخستین لژ فرانسوی زبان فراماسونری ایران بود که در سال ۱۳۴۴ ه. ش. / ۷ می ۱۹۶۴ م. در تهران تشکیل شد.

لژ مزدا

این لژ در تاریخ ۱۹ اسفندماه ۱۳۴۳ ه. ش. / ۲ مارس ۱۹۶۳ م. با همکاری سیزده استاد و تعدادی فراماسونهای با سابقه در تهران تشکیل شد. این لژ در میان انجمنهای ماسونی وابسته به فرانسه، پس از مولوی، فعالترین و پرتکاپوترین لژ به‌شمار می‌رفت.

لژ مولوی

این لژ وابسته به لژ بزرگ ملی شرق فرانسه بود که در سال ۱۳۲۴ ه. ش. پس از انحلال لژ همایون تشکیل شد. محمدخلیل جواهری از بنیانگذاران و بانیان اصلی آن به‌شمار می‌رفت. برادران هومن (احمد و محمود) و محمد ساعد مراغه‌ای با عضویت در لژ کنفیانس فرانسه، مقدمات و تشریفات تشکیل این لژ را فراهم ساختند. جلسات لژ مولوی به‌طور رسمی از آغاز سال ۱۳۳۵ ه. ش. در محل باشگاه حافظ تشکیل شد.

لژ به‌منظور تشکیل لژ بزرگ ناحیه‌ای ایران، در سال ۱۳۳۹ ه. ش. سه لژ به نامهای سعدی، فروغی در تهران و حافظ در شیراز تأسیس کرد.

لژ مهر

این لژ با تقاضای هفت استاد فراماسونی، که پیشتر در لژ همایون فعالیت داشتند، از سازمان لژهای متحده آلمان در ۱۷ بهمن ۱۳۳۸ تشکیل شد.

لژ ناهید

لژ ستاره سحر پس از انشعاب از لژهای مهر و آفتاب و پذیرفتن تابعیت اتحادیه لژهای آلمان بار دیگر به سازمان فراماسونری جهانی پیوست و از طرف لژهای فرانسه و انگلیس قانونی شناخته شد و سال تأسیس آن ۱۳۳۹ ه. ش. / ۱۹۶۰ م. می‌باشد. چند سالی پس از آن، رهبران لژ ستاره سحر، با اجازه اتحادیه لژهای آلمان لژ دیگری را زیر نظر خود (ستاره سحر) با نام «لژ ناهید» در سال ۱۳۴۳ ه. ش. / ۱۹۶۴ تشکیل دادند.

لژ نور

نهمین لژ فارسی زبان فرانسه به فراماسونری انگلیس، لژ نور بود که در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۴۶ در تهران تشکیل شد.

لژ همایون (پهلوی)

تشکیل این لژ نقطهٔ عطفی در تاریخ تکاپوی آیین اسکلتی فراماسونری در ایران دورهٔ محمدرضا پهلوی است. لژ پهلوی در زمان اوج‌گیری نهضت ملی‌گرایی و اندکی پس از ملی شدن صنعت نفت، زیر نظر یکی از لژهای بزرگ وابسته به «شورای عالی» فراماسونری فرانسه به‌نام «المحفل‌الاکبر المثالی العالمی» مصر با موافقت محمدرضا شاه و تحت رهبری محمدخلیل جواهری در سال ۱۳۳۰ ه. ش. در تهران تأسیس شد. این لژ در آغاز با موافقت شاه با نام «لژ پهلوی» آغاز به‌کار کرد و در اسناد و دیپلمهای ماسونی که اسماعیل رائین در کتابش آورده به‌همان نام «پهلوی» نوشته شده است. ظاهراً کمی پس از تشکیل این لژ، شاه به‌خاطر پاره‌ای مسائل دستور تغییر نام آن را از «پهلوی» به «همایون» صادر می‌کند.

لژ همایون علاوه بر شعبه‌های فرعی، یک سازمان جنبی با فعالیت علنی تحت عنوان «باشگاه حافظ» به‌وجود آورد. این باشگاه محل تجمع آشکار فراماسونهای ایران و محل برگزاری جشنها و «مهمانیهای سفید فراماسنی» بوده است که با مدیریت محمدخلیل جواهری اداره می‌شد.

لژ همایون احتمالاً به‌خاطر دخالت مستقیم در سقوط دولت دکتر محمد مصدق و استفاده کودتاچیان از لژ به‌عنوان پناهگاه و ماوی خود، که به این لژ جنبه دست‌نشاندگی و وابستگی به امریکا و انگلیس می‌داد، با اجازهٔ گراندلژ اوریانت فرانسه، توسط محمدخلیل جواهری در سال ۱۳۳۴ ه. ش. منحل شد. باشگاه حافظ که وابسته به لژ همایون بود در ۲۳ شهریور ۱۳۳۵ ه. ش. منحل شد. پس از انحلال آن، حدود ۴۲ لژ در ایران تشکیل یافتند که عبارتند از: روشنایی در ایران، مولوی، تهران، کورش، خیام، سعدی، فروغی،

حافظ، ستاره سحر، شمس تبریزی، ناهید، ابن‌سینا، مزدا، لافرانس، کسرا، اصفهان، آریا، خوزستان، اهواز، کیوان، ژاندارک، نور، شیراز، داریوش، کرمان، فارابی، مشعل، میترا، کاوه، جمشید جم، دانش، خورشید، هاتف، امیرکبیر، خشایارشاه، هخامنش، پرسپولیس، گوته، آفتاب، مهر، صفا، وفا.

لسیت (Lecythe)

فرشته بالداری که به صورت نیمی انسان و نیمی حیوان در کنار درهای ورودی کاخهای آشوری قرار داده می‌شد.

لشکرنویس

مستوفی دفتر لشکر در عهد قاجاریه، که در آن اداره تحت نظارت وزیر لشکر یا لشکرنویس باشی به امر جمع و خرج قشون، ثبت و ضبط احکام و فرمانها، و جرح و تعدیل بروات مواجب و مخارج اشتغال داشته است. در عهد ناصری، قریب ۳۰ نفر شکرنویس در تهران در دستگاه وزیر لشکر بوده است، و غیر از آن، در ولایات بزرگ نیز عده‌ای دارای این عنوان بوده‌اند. در عهد صفویه، لشکرنویس ارقام مناصب تمام اعضای دیوان را از امرا گرفته تا کارگران کارخانه‌ها می‌نوشته و در دستگاه ایشیک آقاسی کار می‌کرده است. لشکرنویس را در دورهٔ قبل از صفویه «عارض» و عارض لشکر، و دفتر لشکر را دیوان عرض می‌خوانده‌اند.

لطف‌الله سربداری

امیر سلسلهٔ سربداران (۷۶۱ ــ ۷۶۲ هـ. ق.) پسر امیر مسعود سربداری. بعد از کشته شدن حیدر سربداری، به اهتمام اتابک خود، پهلوان حسن دامغانی، به امارت نشست و بعد از یک سال و ۳ ماه معزول و مقتول شد، و امارت به پهلوان حسن رسید.

لطفعلی بک آذر

در سال ۱۱۲۳ هجری در اصفهان متولد شده و مدتی از عمر را در قم گذراند. هنگام فتنهٔ افغان آن شهر را ترک گفت. پدرش در ابتدای سلطنت نادر حکمران لار و بنادر جنوب بود و پس از مرگ پدر و قتل نادر، لطفعلی بک مدتی در خدمت عادلشاه و دیگران درآمد و در آخر عمر ترک مشاغل دولتی را نمود. این دانشمند گذشته از اینکه در شاعری مقامی داشته و نزد میر سیدعلی مشتاق (صوفی مشهور) کسب فیض نموده دارای تذکرهٔ معروفی است موسوم به آتشکده (راجع به شرح حال شعرا از زمان قدیم تا عصر خویش).

لطفعلیخان زند

آخرین پادشاه زندیه، پسر جعفرخان و نوهٔ صادق‌خان برادر کریم‌خان است. در زمان مرگ پدر، وی مأمور بنادر و سواحل خلیج فارس بود.



لطفعلیخان زند

پس از شنیدن خبر مسموم شدن پدرش به شتاب به شیراز آمد و آن شهر را از دست صید مرادخان بگرفت. موفقیت او در تسخیر شیراز مرهون کمک و تدبیر حاجی ابراهیم، کلانتر آن شهر بود. در سال ۱۲۰۴ ه. ق. آقا محمدخان با لشکری به‌سوی شیراز آمد. لطفعلیخان چون تحمل پایداری در خود ندید شیراز

را رهـا کـرده بـه‌سوی دشـتستان رفت. آقـامحمدخان پس از گـرفتن شـیراز بـه تهران بازگشت و لطفعلیخان بار دیگر به شیراز آمد، ولی با خیانت حاجی ابراهیم کلانتر نتوانست در شیراز بماند و ناگزیر به بنادر جنوب گریخت.

در سـال ۱۲۰۶ در نـبردی بـا آقامحمدخان ناچار به کرمان فرار کرد و پس از حوادثـی بـه‌دست آقـامحمدخان افتاد.

آقامحمدخان چشـم لطـفعلیخان را بـیرون آورد و او را کـور نـمود و پس از شکـنجه‌ای وحشـتناک او را در تـهران (۱۲۰۹ هـ. ق.) به قتل رسانید و سلسلهٔ زندیه با روی کار آمدن قاجاریه از میان رفت.

لمسو (Lamassu)

ظرف سفالین منقوش.

لودیه (لیدی)

ناحیه‌ای از آسیای کـوچک کـه از طـرف مـغرب بـه دریـای اژه مـحدود می‌شود.

لوکیانوس

لوکـیانوس (لوسـیان) نـویسنده سوفسطایی و هجاگـوی یـونانی کـه در شـهر سـاموساتا پایتخت کـوماگـنه در ساحل فرات در شمال شرقی انطاکیه در سال ۱۲۵ م. متولد شـد و پس از اتـمام تحصیلاتش در زمرهٔ سخن‌گویان قانون یا وکلای دادگستری شهر انطاکیه درآمـد. سپس خود را استاد علم بلاغت خواند و به شهرهای آسیای صـغیر و مـقدونیه و یـونان و ایـطالیا و گـالیا سـفر کـرد و در حدود سال ۱۶۵ میلادی در شـهر آتـن اقامت گزید و مدت بیست سال در آنجا بماند.

سپس به مأموریتی رسمی به مصر رفت و سرانجام در سـال ۱۹۰ مـیلادی درگذشت. لوکـیانوس ۶۵ اثـر ابـتکاری دارد که بیشتر آنها دربارهٔ فن بلاغت و فن بیان و ادبیات انتقادی و زندگینامه‌نویسی

و داستان‌نویسی و مکالمات هجایی است. از آثار او کتابی است به نام «تاریخ حقیقی» که آن را بر ضد تاریخ‌نگاران ناشایسته نوشته که می‌خواسته‌اند در تاریخ خود از هرودوت و توسیدید تقلید کنند ولی لیاقت آن کار را نداشته‌اند. ولی این تاریخ را پس از خاتمه جنگ رومیان و پارتیان در سال ۱۶۵ میلادی نگاشته و از نظر منابع تاریخ اشکانی اثری مفید است. بهترین مجموعهٔ کامل از آثار لوکیان ترجمه‌ای است که از آن «فالر» در ۱۹۰۵ کرده و نیز متن و ترجمه‌ای است که توسط هارمون در هشت جلد در مجموعهٔ کتابخانه لوب منتشر شده است.

لولوبیان (Lullubi)

قبایلی که از هزارهٔ سوم (و شاید پیش از آن) در مغرب ایران از قسمت علیای دیاله تا کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه سکونت داشتند و محققان آنان را از نژاد عیلامیان می‌دانند. کتیبه‌ای از آنوبانی‌نی پادشاه لولوبیان قرن ۲۲ ق.م. در سرپل زهاب به جای مانده است. اینان



نقش برجسته انوبانی‌نی (پادشاه لولوبیان)

کوه‌نشینانی بودند که گاه اقتداری می‌یافتند و به دشتها و شهرها می‌تاختند و گاه بر اثر نیرومندی همسایگان به کوهستانهای خود پناه می‌بردند. با این همه در آغاز هزارهٔ اول ق.م. دولتی مستقل و با ثبات ایجاد کردند و بعد به اتحادیهٔ قبایل ماد پیوستند. شاید بتوان لولوبیان را نیاکان قبایل لر دانست.

لَهّاک

در شاهنامه، پهلوان تورانی برادر پیران ویسه است که در جنگ دوم ایران و توران که شکست بر ایرانیان افتاد، پیران او را به جاسوسی به لشکرگاه ایران فرستاد، و او پس از بازگشت خبر داد که ایرانیان به کوه هماون لشکر کشیده‌اند.

لهراسب

نام این پادشاه در اوستا ائوروت اسپه Aurvat aspa آمده، یعنی صاحب اسب تندرو. در متون پهلوی و فارسی به لهراسب مبدل شده؛ در بندهشن می‌نویسد که لهراسب پسر اُز Oz پسر منوش پسر کی‌پیشین برادر کیوس بود، و نیز در دین کرد آمده که لهراسب به همراهی بوخت نرسه (بخت نصر) به اورشلیم تاخت، و یهودان را پراکنده ساخت.

به روایت فردوسی، کیخسرو تخت شاهی را به لهراسب که مردی گمنام بود بخشید. بزرگان گفتند او از تخمهٔ پادشاهان نیست اما کیخسرو نژاد او را آشکار ساخت و گفت که وی از پشت کی‌پیشین و از تخمهٔ قباد کیانی است. لهراسب در روز مهر از ماه مهر تاج شاهی بر سر نهاد، و در بلخ شارستانی برآورد و آتشکده‌یی به‌نام (بورزین) برزین ساخت. لهراسب دو پسر داشت: یکی زریر و دیگری گشتاسب. و بر درگاه خود دو تن از نبیره‌های کاووس داشت که از ایشان به پسران نمی‌پرداخت. این معنی بر گشتاسب گران آمد و از پدر آزرده شد و نخست عزیمت هندوستان کرد. ولی برادرش به

او گفت: کسی که بر دین راستین است نباید به کشور بت‌پرستان قدم‌گذارد! وی سپس به سوی روم رفت، و در موقع عبور از دریا با یک رومی هیشوی نام که مردی دانا و غیب‌گو بود، آشناشد، و او راهنمای گشتاسب در روم گشت. گشتاسب در روم نزد آهنگری به شاگردی درآمد، و از زورمندیی که داشت پتک و سندان را بشکست و در نتیجه بیرونش کردند! دهقانی ایرانی که در روم بود او راگفت که از کتایون دخت قیصر خواستگاری کند. کتایون نیز دلبستهٔ او شد. قیصر به این ازدواج تن در داد، به شرط آنکه گرگ مهیبی که در جنگل فاسقون و اژدهایی که در کوه سقیلا آسایش را از مردم سلب می‌کرد، بکشد. گشتاسب این دو را انجام داد. پس از آن قیصر از خزرها باج خواست، و گشتاسب به کشور خزر لشکر کشید و الیاس شاه ایشان را گرفتار کرد؛ بعد قیصر سفیری کالوس نام به ایران فرستاد و مطالبهٔ باج کرد. لهراسب در حیرت افتاد، و از سفیر قیصر جهت این گستاخی را پرسید. سفیر گفت که در روم پهلوانی پدید آمده که کارهای شگفت‌انگیز می‌کند. چون زریر برادر گشتاسب حاضر بود، سفیر آن مرد دلیر را به او تشبیه کرد. لهراسب دانست که آن پهلوان گشتاسب فرزند اوست. زریر را نزد قیصر فرستاد، که پاسخ او را داده گشتاسب را به ایران بیاورد. پس گشتاسب با کتایون به ایران باز گشت. پدرش لهراسب او را به آغوش کشید، و سلطنت را به او سپرد. و خود به نوبهار بلخ رفت و به ستایش خدای پرداخت و منزوی شد.

بعضی لهراسب را از جهت کارهایش جانشین دو شخص تاریخی گرفتند: یکی گئوماتای مغ، و دیگری داریوش اول، از حیث روحانیتش به گئوماته، و از جهت اینکه در شخص او سلطنت از شاخهٔ اصلی کیان منتقل به شاخهٔ فرعی می‌شود، شبیه داریوش اول دانستند. ولی معلوم نیست که سلطنت او

با تاریخ مزبور مطابقت داشته باشد.

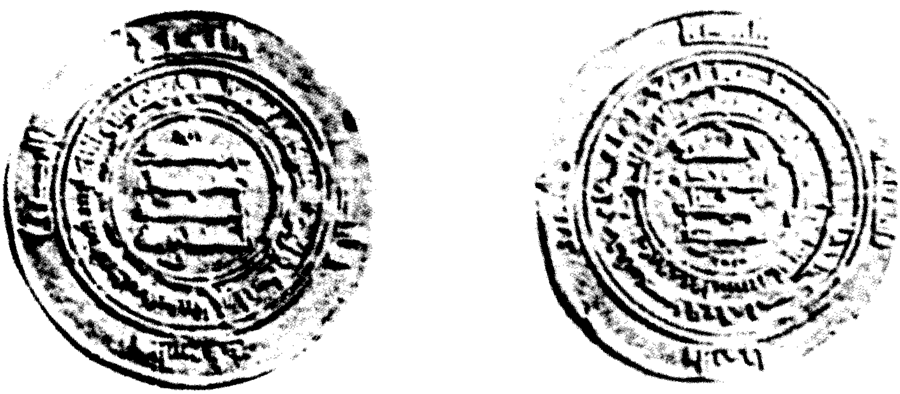
لهراسب: ← اَئوروَت اَسپَ

لیث صفار

رویگر و عیار سیستانی و پدر یعقوب لیث و عمرولیث صفاری. گویند در آغاز رویگری پیشه داشت و سپس به عیاری افتاد. از قصه‌هایی که راجع به عیاری او آورده‌اند داستان درآمدنش به خزانهٔ درهم ابن نصر است که چون در آن خزانه پاره‌ای نمک نیشابوری را به گمان آنکه گوهری است، بر زبان سود، به پاس رعایت نمک، در آن خزانه هیچ تصرف نکرد. پس از آن هم لیث به خدمت درهم درآمد. (این حکایت در بعضی مآخذ به یعقوب نیز منسوب است).

لیث صفاری

لیث‌ابن علی متوفی ۲۹۸ ه. ق. چهارمین امیر از سلسلهٔ صفاریان (۲۹۶



لیث‌بن علی، درهم، ضرب فارس، سال ۲۹۷ ه. وزن ۳/۱۷ گرم

حاشیه: بالنصر والظفرگ بالیمن والسعاده

ـ ۲۹۸ هـ. ق.)، برادرزادهٔ یعقوب لیث و عمرولیث. بعد از طاهرابن محمد صفاری در سیستان به امارت نشست، و به قصد تنبیه سبکری لشکر به فارس برد. سبکری شکست خورد، و لیث‌ابن علی فارس را گرفت و به قلمرو خویش افزود، و سپس آهنگ ارجان کرد. سبکری از خلیفه یاری خواست، و مقتدر خلیفه «مونس خادم» را به دفع لیث فرستاد. لیث اسیر شد، و او را با برادرش محمد، به بغداد بردند و بر فیل بنشاندند و به خواری گرد شهر بگرداندند. لیث ظاهراً در بغداد به قتل رسید.

لیدی

لیدی در آسیای صغیر مابین دریای اژه و ممالک کوچک فریژی، کاری و میسی واقع بود، و به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی خاص، مردمش در کمال سهولت به تجارت پرداخته ثروتمند شدند و طبقهٔ ممتاز به کسب معلومات از دنیای آن روز یعنی یونان، بابل و آشور پرداختند و سارد پایتخت آن مملکت یکی از مراکز مهم علوم گردید.

عقیدهٔ بیشتر مورخین راجع به نژاد مردم لیدی این است که آنها از بومیهای اصلی آسیای صغیر بودند و در قرن دهم، فریژی‌ها که هم نژاد یونانی‌ها (آریایی) بودند، به این سرزمین هجوم آوردند و با اهالی بومی مخلوط گردیدند.

تاریخ اولیهٔ لیدی چندان روشن نیست و به نظر افسانه‌آمیز می‌آید. هرودت از سلسلهٔ هراکلیدها نام می‌برد که پادشاه آن به دست یکی از افراد گارد شاهی به نام ژیک، کشته می‌شود و به جای او به شاهی می‌نشیند و مؤسس سلسلهٔ جدیدی به نام مرمناد می‌گردد. ژیک پس از تقویت نیروی نظامی، به سرکوبی شهرهای یونانی آسیای صغیر پرداخت و بعد مورد تجاوز سیت‌ها قرار گرفت وَ کشته شد و سرانجام آلیات سرحد لیدی را به رود قزل ایرماق رساند و با ماد جنگید و پسرش کرزوس، پادشاه مالک الرقاب مقتدر و متمول

آسیای صغیر گردید و به آبادی مملکت و زیبایی آن و بخصوص پایتخت خود پرداخت.

لیدی‌ها ملتی تاجر پیشه بودند و با ملل دیگر تجارت داشتند. در آن زمان تجارت و کسب از راه مبادله و معاوضه صورت می‌گرفت و چون در شنهای رود پاکتول پوسته‌های طلا به مقدار زیاد موجود بود، از این رو برای معاوضه از همین ثروت محلی استفاده می‌کردند و در مقابل اجناس و کالاهای مختلف دیگران، طلا و نقره می‌دادند و بعد برای سهولت در امور معاملات، سکه را که قطعهٔ نقره یا طلا یا الکتروم با قطع و وزن معین و نقشی که علامت تعهد و تضمین آن است، اختراع و وضع جدیدی در امور اقتصادی و تجارتی دنیای قدیم ابداع نمودند.

لیدیه (Lydie)

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی که سابقاً مئونی Meonie نام داشت و در سنگنبشته داریوش نام آن «اسپرده» آمده. این ایالت از طرف جنوب به رود مناندر Meanander و از طرف مشرق به فریگیه Phrigie و از طرف شمال به می‌سیه Myssie و از مغرب به ایونی Ionie محدودبوده است. کوههای معروف آن تومولوس Tomolus و مسئوگیس Messogis بود که به‌واسطه مناظر با صفا و رزستانهای فراوان شهرت داشته است. رود پاکتول Pactole از کوههای تومولوس روان شده به خلیج ازمیر می‌ریخت و رود کیستر Cayster و مناندر نیز درون این کشور را مشروب می‌ساخت. شهر سارد، پیش از پیوستن به ایران پایتخت لیدیه بود و در دامنه کوه ترمولوس واقع شده بود و دارای برج و باروی استوار بود و مرکز تجارت مهمی شمرده می‌شد. این شهر بعدها پادگان لشکر ایران گردید. شهرهای دیگر این ایالت عبارتند از فیلادلفیا Philadelphia واقع در دامنهٔ کوه تومولوس، و هی‌پوی‌پا Hypoepa که فعلا به برکی Berki معروف است. وترالس Tralles در دامنه کوه مسئوگیس که از شهرهای زیبا

و محکم و آباد به‌شمار می‌رفت و ماگنسیا Magnesice که بر اثر زلزله ویران گردید.

اهالی لیدیه نخست مردمانی نیرومند و دلیر و غیور بودند و پس از آنکه آن کشور به‌دست ایرانیان افتاد، اهالی آن خصال نیک خود را از دست داده مردمانی بی‌کفایت و تن‌پرور شدند.

شغل آنان ساختن اشیاء تجملی از فلزات بود. بعضی ضرب سکه را به ایشان نسبت می‌دهند. به قول هرودوت در لیدیه رودی بوده که تمول Tmol نام داشته و از آن خاک طلا استخراج می‌کردند.

لاریس Larisse و سیل‌لن Cyllene دو شهر بودند در نزدیکی سیمه Cyme که آن نیز شهری بود در ائولید Eolide کنار بحرالجزایر. اسمیرن Smyrne ازمیر در نزدیکی شهر افس Ephes قرار داشت، اسکندر شهر ازمیر را که در چهار قرن پیش از او به‌دست لیدی‌ها خراب شده بود از نو ساخت.

در زمان اردشیر اول هخامنشی تمستوکلس آتنی فاتح جنگ سالامیس از دست همشهریان یونانی خود به ایران پناه آورد. شاهنشاه ایران برای نان خانهٔ او و تأمین زندگانیش سه شهر ماگنسی Magnessie، لامپ ساک Lampsaque ومیونت Myonte را به او اعطا کرد ولی بعضی دو شهر دیگر را که پرکت Percote و پالسپسس Palessepses باشد نیز اضافه کرده‌اند و گویند این دو شهر برای اثاث‌البیت و البسه به تمستوکلس داده شده بود.

لیسی

لیسی‌ها که در دورهٔ قدرت لیدی توانسته بودند استقلال خود را حفظ کنند، در سال ۵۴۵ ق.م، مانند لیدی و سایر ممالک و نواحی آسیای صغیر، به دست فاتح هخامنشی کوروش بزرگ جزو قلمرو شاهنشاهی ایران درآمدند.

در سال ۵۱۵ که داریوش اول به نظم و نسق تشکیلات مملکتی پرداخت و برای حسن ادارهٔ امور کشور تمام ایران و نواحی متصرفی را به ایالات ساتراپی

تقسیم نمود، لیسی، پامفیلی، کاری و شهرها و ممالک ایونی، ساتراپی اول را تشکیل دادند که جمعاً بایستی در سال، ۴۰۰ تالان نقره مالیات بپردازند و لیسی که آزادی بیشتری در امور داخلی و سیاسی داشت، قرار شد که علاوه بر مالیات، سپاه مجهز و مرتبی تحت فرمان فرمانروای ایرانی آماده داشته باشد، چنانکه در جنگ با خشایارشا با یونان یک سپاه لیسی نیز در جنگ شرکت کرد.

هرودوت لیسی‌ها را اهل جزیرهٔ کرت می‌داند و می‌گوید در اصل پسران ازوپ (Eusope) ملکهٔ افسانه‌ای کرت و زن زئوس خدای بزرگ یونان) برای سلطنت کرت با یکدیگر درافتادند و در نتیجه مینوس (Minos) موفق و فاتح شد و برادر خود سارپدون (Sarpedon) را از جزیرهٔ کرت بیرون راند.

سارپدون به طرف آسیای صغیر روانه شد و در محلی مستقر گردید که نام لیسی را بر آن نهاد. تصرف لیسی در دورهٔ هخامنشی به‌دست هارپاک یکی از سرداران کوروش صورت گرفت.

لی‌کیه

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی بود که پام‌فیلیه، کیلیکیه ولی کااونیه نیز از جمله ولایات کوهستانی و نیمه مستقل بودند که اغلب به ایالت مجاور تجاوز کرده و مردم آن را بر ضد حکومت مرکزی ترغیب می‌کردند. داریوش سوم درایسوس از شهرهای کیلیکیه از اسکندر مقدونی شکست خورد این ولایات در جنوب آسیای صغیر و در کنار دریای مدیترانه بود. شهر طرسوس که مأمون خلیفه عباسی در آنجا درگذشت از شهرهای کیلیکیه به شمار می‌رفت. شهرهای خسانت، پی‌نارا، وپاتارا از شهرهای لی‌کیه بود. «پی‌سیدیه» ولایتی بین پام‌فیله ولی‌کیه بود و تل‌میس از شهرهای آن به شمار می‌رفت و شهرهای سول، مالوس و کاست‌بال از شهرهای کیلیکیه بود.

لیلی امیر ارجمند (جهان‌آرا)

لیلی جهان‌آرا، فرزند عبدالله

جهان‌آرا (تیمسار بازنشسته ارتش) که به مناسبت ازدواج با حسین‌علی امیر ارجمند به لیلی امیر ارجمند شهرت یافت. وی در سال ۱۳۱۷ به‌دنیا آمد. دربارهٔ پیشینهٔ دوستی او با فرح دیبا و روابط مرموز آنان در دوران تحصیل در فرانسه با محافل چپ، حسین فردوست در خاطراتش توضیح داده است. لیلی جهان‌آرا که تحصیلات خود را در سال ۱۳۴۲ با دریافت فوق‌لیسانس کتابداری از دانشگاه رانگرز نیوجرسی به اتمام رسانید، در دوران قدرت فرح دیبا صمیمی‌ترین دوست او بود و به این مناسبت به مشاغل متعدد و شامخ دست یافت و آخرین سمت وی عضو هیئت امناء و مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. سایر مشاغل وی به شرح زیر است: رئیس کتابخانه دانشگاه ملی، استادیار کتابداری دانشگاه تهران، رئیس کتابخانه شرکت ملی نفت، عضو هیئت امناء بنیاد آرشام، عضو هیئت مدیره موزه علوم و فنون. او از اسفند ۱۳۵۳ به عضویت شورای آموزش کشور منصوب شد.

اسناد موجود بیانگر ارتباطات مرموز وی با افسران اطلاعاتی بلوک شرق می‌باشد. این ارتباطات، که براساس اطلاعات فنی و انسانی اداره کل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) تا روابط جنسی امتداد داشت، به اطلاع محمدرضا پهلوی رسید و ساواک خواستار بهره‌گیری از او به‌عنوان منبع خود شد. برخلاف انتظار، محمدرضا پهلوی با این بهره‌گیری موافقت نکرد و از سال ۱۳۵۲ کنترل ساواک بر روی او قطع شد. روشن است که این ارتباطات مرموز از سوی یکی از نزدیکترین عناصر وابسته به دربار پهلوی، نمی‌تواند طبیعی جلوه کند و قاعدتاً باید آن را به عملیات سرویسهای جاسوسی غرب منتسب ساخت و ظاهراً به همین دلیل نیز محمدرضا پهلوی مانع دخالت ساواک در این ماجرا شد.

مشخص نیست که لیلی جهان‌آرا فعالیت خود را در رابطه با سرویسهای اطلاعاتی غرب چگونه و از چه زمانی آغاز کرده، ولی این ظن را قوی است که او ــ و محتملاً به همراه فرح دیبا ــ از دوران تحصیل در فرانسه چنین کارکردی داشته است. (با توجه به نقش مؤثر اردشیر زاهدی در ازدواج فرح دیبا با محمدرضا پهلوی و با توجه به ارزیابی بسیار مثبت «آژانس اطلاعات مرکزی» آمریکا (سیا) از فرح دیبا و جایگاهی که این سرویس برای فرح پس از فوت شاه باز کرده بود).

لیلی‌بن نعمان

رئیس علویهای طبرستان.

لیویوس

لیویوس تیتوس (۵۹ ق.م. ۱۷م.) مورخی رومی است که در شهر پاتاویوم در کیالپین گالیا زاییده شد و در همانجا درگذشت. او بیشتر عمرش را در شهر روم گذرانید. او کتاب عظیمی در تاریخ روم داشته که در ۱۴۲ کتاب آن را نوشته بود و حوادثی را از سال ۷۴۲ ق.م. تا نهم میلادی شامل می‌شده است.

کتابهای ذیل از آن مورخ بزرگ به جای مانده است:

کتاب اول تا دهم از تأسیس بنای روم تا ۲۹۴ ق.م.

کتاب ۲۱ تا ۳۰ مشتمل بر وقایع سالهای ۲۱۹ تا ۲۰۱ ق.م. کتاب ۳۱ تا ۴۵ مشتمل بر وقایع سالهای ۲۰۱ تا ۱۶۷ ق.م. از بقیه کتاب جز قطعاتی و نیز خلاصه‌ای از آن کتاب در دست نیست ولی باز این ملخص هم فاقد خلاصه دو کتاب است. تمام کتاب به زبان لاتینی دکادس خوانده می‌شد. زیرا آن کتاب عظیم به اعشار ده‌گانه تقسیم می‌شده است. شیوهٔ نگارش لیویوس روشن و روان است ولی فاقد روش انتقادی است و هیچ بخود زحمت نداده که بین حقیقت و افسانه را متمایز سازد. بقایای کتاب او را، روبرت در مجموعهٔ کتابخانه

برای همه ترجمه کرده است.

متن لاتین آن نیز در ۱۹۱۴-۱۹۲۲ در متون کلاسیک آکسفورد به طبع رسیده است.

م

مئیدیائیریم

میدیارم، نام پنجمین جشن بزرگ سال است.

این گهنبار در اوستا مئیذیائیریه آمده است به معنی «میان سال». ابوریحان آن را «مدیایریم» آورده است. این جشن در دویست و نودمین روز یعنی در دی ماه در بهرام روز که روز بیستم است برگزار می‌شود و از چهارمین گهنبار تا این روز هشتاد روز فاصله است. این جشن پنج روز طول می‌کشد؛ یعنی از روز شانزدهم تا بیستم دی‌ماه هنگام جشن میدیارم است و در این گهنبار اهورامزدا جانوران را آفریده است.

مئیدیوک زرم

میدیوزرم، نام نخستین جشن بزرگ سال است که در بهار برگزار می‌شود.

این گهنبار در اوستا مئیذیوئی زرمیه آمده است به معنی «میان بهار». ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه آن را مدیوزرم آورده است. این جشن در چهل و پنجمین روز سال یعنی در اردیبهشت‌ماه در روز پانزدهم که «دی

بمهر» نامیده می‌شود برگزار می‌گردد. در سنت زرتشتی این جشن پنج روز طول می‌کشد و از روز یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه گهنبار مدیوزرم است. در این گهنبار اهورامزدا آسمان را آفرید.

مئیدیوک شم

میدیوشم، نام دومین جشن بزرگ سال است. این گهنبار در اوستا مئیدیوئی شم آمده به معنی «میان تابستان» ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه آن را «مدیوشم» آورده است. این گهنبار در صد و پنجمین روز سال یعنی در تیرماه در روز پانزدهم که دی بمهر است برگزار می‌شود و از نخستین گهنبار شصت روز فاصله دارد. در سنت زرتشتی این جشن پنج روز طول می‌کشد و از روز یازدهم تا پانزدهم تیرماه جشن مدیوشم است و در این گهنبار اهورامزدا آب را آفریده است.

مَئینَوَ

به معنی مینوی است و با برخی واژه‌ها مانند سپَنت می‌آید مانند سپنتو مینو. مئینو در اوستا همان مینو به معنی خرد و روح و جوهر است. و صفتی است به معنی روحانی و مینوی. ریشهٔ این کلمه مَن می‌باشد که به معنی اندیشیدن است.

ماتری

در تشکیلات اجتماعی آریاها در عصر ودایی به معنی «مادر» یعنی بانوی خانواده.

ماتیکان سی روز (سی روچ)

قطعه‌ای در پهلوی که دارای ۱۱۵۰ کلمه است. و در آن ذکر شده که چه کاری برای هر روز مناسب و نیک است. دستور داراب پالن، دستور پارسی که تقریباً در ۱۰۰۳ خورشیدی در شهر نوسازی از بلاد هند می‌زیسته، در کتاب خود موسوم به فرضیات‌نامه، اعمال مخصوصی را که باید در هر یک از سی روز به جای آورد از یک کتاب پهلوی به

رشتهٔ نظم فارسی کشیده است.

ماتیکان سی یزتان

رساله‌ای است به زبان پهلوی شامل ۸۰ کلمه.

ماتیکان هزار داتستان (هزاردستان)

رساله‌ای است به پهلوی دربارهٔ قوانین ایران و حقوق مدنی در عهد ساسانیان. ماتیکان هزار داتستان یعنی کتاب هزار قانون و مجموعه‌ای از نامه‌های گرانبهای پهلوی است که بیش از نوشته‌های دیگر پهلوی، از ورْ یا داوری ایزدی در آن یاد شده است. چه این نامه در حقوق مدنی و قانون است. این نامه باید یادگاری باشد از پایان روزگار ساسانیان و کمتر احتمال می‌رود که پس از تاخت و تاز تازیان به ایران نوشته شده باشد؛ آنچنان که بسیاری از نوشته‌های دینی پهلوی، پس از چیره شدن تازیان نوشته شده‌اند.

ماد

کلمه ماد در اوستا «رگه» (ری) و در کتیبهٔ داریوش ماد آمده و استرابون مدیای بزرگ و مدیای آتروپاتن می‌نامد. از شمال به آران و خزر و از مغرب به ارمنستان و از جنوب به شوش و پارس و از مشرق به آریانا محدود و مرکز آن هگماتانا «همدان امروز» بود که به یونانی آن را «اکباتانا» می‌نامیدند. همدان پایتخت پادشاهان ماد و پایتخت تابستانی پادشاهان هخامنشی بود. ماد به سه قسمت بزرگ تقسیم می‌شد.

اول ماد بزرگ که آن را عراق عجم می‌گویند. دوم ماه آتروپاتن که امروز آذربایجان نام دارد ـ سوم ماد «رگیانا» که ری و حوالی آن بوده است.

مادها تنها قبیله‌های آریایی زبان بودند که پیش از دوران هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران زمین کنونی دولت‌گونه و پادشاهی داشتند. عهد ایشان از لحاظ طول زمان بیش از دو

برابر روزگار فرمانروایی شاهان هخامنشی بوده است. مادها امپراتوری بزرگ آشور را تارومار کردند و خود و قبیله‌های بسیار را از قید بندگی آن دولت آزاد ساختند و در ابتدای قرن هفتم و یا آخر قرن هشتم ق.م. در آذربایجان مستقر گردیدند. مادها شش قبیله بودند: ۱) بوسها، ۲) پارتاکنها، ۳) ستروخانها، ۴) آری سانتها، ۵) بودیها، ۶) مغها.

هرودوت پادشاهان ماد را چهار تن می‌داند و طول عمر سلسلهٔ آنها را ۱۵۰ سال تعیین می‌کند که آخرین آنها آژداهاک بود که پس از ۳۴ سال سلطنت بر اثر قیام نوه‌اش کوروش بساط عظمتش درهم پیچید و سلسله ماد منقرض گردید.

مهمترین شهریاران ماد عبارتند از: دیااکو، فرورتیش یا فرود هووخ شتر و ایختوویگو.

فهرستی که موسی خورنی از پادشاهان ماد و ارمنستان نقل می‌کند مخلوطی است از دو روایت کتزیاس و هرودوت و بدین قرار است:

واریاکیس = آرباکس

موداکیس = ماندائوکس

آرتیکیس = آرتوکاس

دوکیس = دیوکس

پراورتیس = فرائورتس

کواکس = کوئکسارس

آژداهاک = آستوآگس

«جغرافیای تاریخی»

مادها مردمانی بودند آریانژاد که در آغاز سده هفتم تا پایان قرن هشتم پیش از میلاد دولت ماد را تأسیس کردند. حدود ماد از طرف مغرب رود هالیس یا قزل ایرماق کنونی که آن کشور را از لیدیه جدا می‌کرد از سوی جنوب غربی با بابل هم مرز بود و از سوی شمال به کشور آرارات محدود بود و به‌طور کلی سرزمین‌هایی که از شمال به رود ارس و از مشرق به کویر لوت و از مغرب به کوههای زاگرس و از جنوب به اصفهان و پارس محدود بود را شامل می‌گشت.

کشور ماد به سه بخش تقسیم می‌شد:

بخش نخست: که آن را ماد آتروپاتن می‌خواندند از رود ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب امتداد داشت و دریاچهٔ ارومیه و رودهای جغتو و دیگر رودکهایی را که به موازات آن به دریاچهٔ مزبور می‌ریزند و همچنین ناحیهٔ دره رود قزل اوزن (سفید رود) که کوههای البرز را شکافته و در گیلان به دریای خزر می‌ریزد شامل بوده است. سراسر این ناحیه شامل آذربایجان کنونی و کردستان ایران است.

بخش غربی ماد آتروپاتن را نوار پهنی در ۲۰۰ کیلومتری از سلسله‌های جبال متوازی که مجموعاً به‌نام کوههای زاگرس نامیده می‌شوند اشغال کرده است.

وسیع‌ترین جلگه این ناحیه از جنوب به دریاچهٔ ارومیه محدود است و مرتفع‌ترین قلل این جبال به کوه کامکا در رشته قره‌داغ در کنارهٔ جنوبی رود ارس به ارتفاع ۳۳۵۸ متر و کوه خرم‌داغ (سهند) در جنوب دریاچهٔ ارومیه ۳۷۲۲ متر و کوه سبلان داغ که از طرف جنوب درهٔ رود قره‌سو که شعبه‌ای از ارس را مسدود و محدود می‌کند و آق‌داغ به ارتفاع ۴۰۰۰ متر که به دنبالهٔ شمال غربی سلسلهٔ البرز محدود می‌شود.

بخش دوم: ماد بزرگ که ماد پایین خوانده می‌شود سرزمینی است پوشیده از تپه‌ها و محدود در میان دو رشته جبال از طرف شمال که به کوههای البرز که در جنوب دریای خزر ممتد است محدود می‌شود و در جنوب رشته کوهی است که به موازات سلسله زاگرس از شمال به جنوب کشیده می‌شود و در جنوب شرقی این ناحیه بیابانهای شوره‌زار که قسمتی از کویر لوت است قرار دارد.

بخش سوم: ماد «پارتاکنا» باستانی Paretakena که میان دو رشته کوه متوازی واقع شده و در شمال کوه رود و در

جنوب رشته‌های جبال جنوبی ایران که دنبالهٔ سلسله جبال زاگرس می‌باشد این ناحیه را محدود می‌سازند. «پارتاکنا» توسط زاینده رود که اصفهان را سیراب می‌کند در قسمت جنوبی عراق عجم قرار دارد. ماد باستان از شمال غربی با کشور اورارتو (ارمنستان کنونی) و از جانب شمال با آلبانی هم مرز بود. در امتداد کرانهٔ دریای خزر، حاشیهٔ مرطوب و گرمسیری که در ماوراء البرز قرار داشت و پوشیده از جنگلهاست واقع است. «کاسپیها» و «کادوسیان» و «گل‌ها» که اکنون طالش و گیلان و مازندران نامیده می‌شوند از جانب شمال شرقی خاک ماد را محدود می‌ساخت. در مشرق، ناحیهٔ کوهستانی خراسان و رشته جبال «کوپت‌داغ» یا سرزمین باستانی پارت خاک ماد را از آسیای میانه جدا می‌کرد.

کشور کوهستانی پارس (پرسید) از سمت شمال هم مرز «پارتاکنا» بوده و ماد از طرف جنوب غربی هم مرز عیلام باستانی بود. راههایی که تمدنهای آسیای مقدم را با آسیای میانه و شاید هندوستان مربوط می‌ساخت از خاک ماد می‌گذشت.

ماد آتروپاتن که از رود ارس تا جبال آورین داغ و قره‌داغ ناحیه شهرهای کنونی قتور و خوی و مرند را تشکیل می‌داد، آشوریان «سانکی بوتو» می‌نامیدند. این ناحیه از پایان قرن هشتم پیش از میلاد جزو «اورارتو» بود و جلگه «سانگی بوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز و کوه‌ها آن را از فلات ارمنستان جدا می‌کرد. کرانهٔ غربی دریاچه ارومیه را «گیلزان» می‌خواندند و کرانه جنوبی آن که حوضهٔ رود جغتو در قرن نهم به نام «زاموآ» خوانده میشد و به چندین واحد مستقل سیاسی تقسیم می‌گشت از این قرار است: «هارانا» و «مان‌نا» و «مسی» Messi . بعدها این ناحیه هستهٔ مرکزی دولت «مان‌نا» را تشکیل داد. کرانه شمالی دره رود «آجی چای» (تلخه رود) و ناحیهٔ تبریز کنونی

ظاهراً مستقل بود و در اینجا قبیله دالیان زندگی می‌کردند. در ناحیه‌ای بین کوههای «آق‌داغ» و «آق گروک» دره‌ای بود که در دنیای قدیم «اندیا» Andia خوانده می‌شد.

در بخش شمال شرقی این دره رودکی بود که از کوه سهند سرازیر می‌شد و شهر کنونی میانه بر کنار آن قرار دارد و به «قزل اوزن» (سفیدرود) می‌ریزد؛ درهٔ این رودک و جویبارهایی که بدان می‌ریزند در دوران باستان ناحیه «زیکیرتو» را تشکیل می‌داد.

قزل‌اوزن بالاتر از محل تلاقی با رودک مزبور از جنوب به شمال جاری است و بخش علیای آن قافلانکو است که در قدیم «گیزیل بوندا» نامیده می‌شد و ناحیهٔ دریاچه ارومیه را از «مان‌نا» جدا می‌کرد.

آشوریان بیشتر این بخش قزل‌اوزن را مادای Maday می‌خواندند. بخش علیای رود زاب، در جنوب غربی ناحیه ارومیه و قزل‌اوزن واقع است؛ تمدن این ناحیه بیشتر به آشور و بابل گرایش داشت.

ایالت «زاموآ» یا «لولو» از لحاظ جغرافیایی با آشور ارتباط داشت و شهرهای میان دوآب و بانه و سلیمانیه و زهاب سنندج به‌طور کلی در آن زمان «زاموآ» نامیده می‌شد.

بخش علیای رود دیاله از اواسط قرن نهم قبل از میلاد «پارسوآ» خوانده می‌شد. در این بخش دره شهر زور نزدیک سلیمانیه قرار دارد.

بخش وسطای مسیر رود دیاله نزدیک خانقین کنونی را «نمر» Namar می‌گفتند که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد تحت نفوذ سیاسی بابل بود. در جنوب درهٔ دیاله و شعبه‌های آن، ایالت بیت همبان (کامبادان دورهٔ اشکانی و کرمانشاهان قرون بعد) قرار داشت.

بخش علیای مسیر کرخه تا درهٔ رودخانه «گاماسب» و «سیمره» و «ماهی دشت» از لحاظ جغرافیایی تحت نفوذ فرهنگی عیلام بود. راههای تجارتی مهم

به سوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می‌گذشتند.

در جنوب «بیت‌همبان» و پیرامون «الی‌پی» Ellipi در کوههای لرستان کنونی «کاسی‌ها» می‌زیستند و با ساکنان عیلام قرابت داشتند.

در ماد پایین مهمترین شهر ماد (همدان) قرار داشت که پایتخت آن قوم بود. همدان به معنی شهر مادها است، زیرا آشوریان در کتیبه‌های خود نام آن قوم را «آمادا» یا «آمادای» آورده و شهر بزرگ ایشان را «آمادانا» یعنی محل نشیمن مادها ذکر کرده‌اند. ناحیهٔ «پارتاکنا» که همان ایالت اصفهان باشد و بعدها پارتاکنا به صورت «پری‌تکان» و سپس «فریدن» درآمده ماد را از عیلام جدا می‌کرد و از طرف جنوب به «پرسید» می‌پیوست.

شهرها و اعلام جغرافیایی مادها بنابر کتیبه‌های آشوری

(الف)

اوربیلوم: آربیل (شهر چهار خدا)

الی‌پی: الی‌بانی (نزدیک کرمانشاهان)

اسپندان: اصفهان

آنچان: آنزان (نزدیک شوش)

آراپخو: آرابخو (کرکوک)

آمکا (نزدیک ارومیه)

آراشتو (نزدیک ارومیه)

اواییش دیش (کرانه شرقی ارومیه ناحیهٔ مراغه)

اوشکاکان (درهٔ قره‌سو)

اوکسانا (نزدیک همدان)

آمیده ماد (در کوههای قافلانکوه)

آندیا (در بخش سفلی درهٔ قزل اوزن)

آلابریا (قسمت علیای زاب کوچک)

اوآئوش (ناحیه سهند کنونی)

اوزور ماندا (ناحیه سهند کنونی)

آراترشو (ناحیه همدان)

او آش دیریکا (کوه بزقوش یا سبلان)

ایشکوزا (کشور سکاها)

اوزیبا (زیویه)

آریاما (زیویه)

اورننا

اوریمزان

آریاخروسی

آراکوتو

آندیرپاتی یاتو (نزدیک قزوین)

(ب)

بارناکا

در جنوب ناحیهٔ همدان

بی‌تانو

بیک‌نی (کوه دماوند)

بیت همبان (ناحیه کرمانشاهان)

بیت ایشتار

بیت کاپسی

بیت ساگبات

بیت سومور زو

بیت باروآ

بیت زوآلزاش

بیت ماتی

بیت تارانزای

بیت سانگی توئی

بوسی توس (نزدیک کویر نمک)

بیت ابدالانی

بیت زآتی

(پ)

پارسوآ

پارتاکنا: (ناحیه اصفهان «پری تکان»)

پاتشوعارا: پدشخوار (ناحیهٔ سوادکوه)

(ت)

توشیا (پایتخت اورارتو)

تارویی ـ تارماکیس (تبریز)

توپ‌لی‌یاش

تیل

تیلاشوری (در ناحیه همدان)

تازاکی

(خ)

خوار: خورنا (دروازهٔ خواریاکاسپین)

خوبوشکی (در جنوب دریاچهٔ وان)
خارخار (در مغرب همدان)
خروس‌نی

(د)
دالیان (درهٔ آجی چای تبریز)
دیوک
داگارا ـ دوری‌سی

(ر)
رعوسان
روآ (نزدیک کویر نمک)

(ز)
زاموآ (بین دریاچهٔ ارومیه و بخش علیای دیاله)
زیکیرتو (ناحیهٔ میانه و اردبیل)
زابان
زاکروتی

(س)
سانگی بوتو (ناحیه‌ای بین قتور و مرند)
سیموروم (زابان)
سومورزو (در یکی از شاخه‌های رود دیاله)
سیل خوازی (در ناحیه همدان)
سیگریس (ناحیه قره‌سو)
سیبور
سانگی‌تویی
سانگی
ساکسوکنر
ساسکبوکنو
ساپاروآ (درکنار قزل اوزن)
سوری کاش (ناحیه سقز کنونی)

(ش)
شیکراکی (کشور طلا در شرق ری)
شاپاردا (ساپاردا)

(ک)
کارکاشی (منزلگاه کاسی‌ها)
کیماشی (در نزدیکی کرکوک)
کاپسین
کارزیبرا
کی‌سی

(گ)

گیلزان (کرانهٔ غربی دریاچه ارومیه

گیلزان بوندای (قافلانکوه)

گی زینی

گوکی ننانا

(م)

مخ‌ری: مهری (نزدیکی کرانهٔ غربی ارومیه)

مسی (قسمت علیای جغتوی)

ماتی

موسایر (بخش علیای رود زاب)

(ن)

نمر: نمار (بستر دیاله «خانقین»)

نیشپو (در صحنه نزدیک سنندج)

نیش‌شا: نیشای (جلگه کنونی قزوین)

نیپاریا

نیروتاکنا

تالتا الی‌پی نزدیک کرمانشاه

اوکساتا

ساتا ـ ره ـ شو ناحیهٔ رودک‌ها نزدیک همدان در ناحیهٔ

دوری ـ سی خارخار بوده است

آنزی خالخوبارا در ایالت کیشه‌سو، خوارکنونی

پایوکو کیلامباته در ایالت کیشه‌سو

اوزی مالی ؟

اوآکیرتو ناتی ؟

ماکیرتو بیت ساگبات بین قزوین (جنوب غربی آن) و همدان و ایالت کیشه‌سو

کیتاکی اوریانگو (اوریاکو) در ایالت خارخار

ماشی دایائوکو کین گاراکو ؟

اوزیتار کانتائو ؟

پاوکو بیت کاپسی در ایالت پارسوآ (؟)

حومبه بیت زوآلزاش در ایالت بیت همبان (؟)

اوزوماندا بیت ایشتار در ایالت پارسوآ (؟)

باگپارنا زاکروتی شمالی‌تر از همدان(؟)

داری ساپاروا در ایالت خارخار

اوشرا کانزاباکانی ؟

شاروتی کار ـزینو ؟

ماشداکو آندیرپاتیانو ؟

آکوسو اوسی ؟

بیرتاتو سیبور نزدیک زنجان

زاردوکو خازریانو خاردوکو(؟)

ماشداکو آرات پاتو ـ ائی (؟)

ساتارپانر باریکانو (؟)

کاراکو اوریکا(تو) در ایالت خارخار

به‌طوری که ملاحظه می‌شود همهٔ نواحی نام برده که تقریباً محل آنها معین شده است در سالهای ۷۱۵ـ۷۱۶ و تا حدی در ۸۴۴ ق.م. در کتیبه‌های آشوری جزء کشور آشور قلمداد شده‌اند. باج‌هایی که برای جلب عنایت پادشاه آشور پرداخت می‌شد، نه تنها از طرف نواحی همچون کیشه‌سو، یا خارخار که کاملاً در تحت فرمان آشوریان درآمده بود تأدیه نمی‌گردید بلکه حتی برخی سرزمینهایی که کم و بیش به ظاهر فرمانبردار شده بودند نیز باج مزبور را کارسازی نمی‌کردند. به موازات نواحی و نقاط مسکونی واقع در متصرفات آشور امیران دهکده‌های کشور ماد تا کوه بیکینی (دماوند) نیز تعهد خراج به سارگون پادشاه آن کشور در سال ۷۱۵ ق.م. کرده بودند.

برای اکثر این ولایات اشتقاق ایرانی پیدا نشده و بسیاری از آن ولایات دارای اشتقاق اززبانهای ایرانی نیستند. با وجود این برای قریب ده نام ازامرای ماد میتوان اشتقاق ایرانی پیدا کرد از این قرار: هوخشتره که بزرگترین پادشاه ماد بود، بگه‌فرنه Bagafarna مساوی بگ پرنه Bagparna ، خشتره‌پنه Xshatrapana مساوی سفه‌پنه Safapana ـ اوک ستر Uaksatar مساوی هوخشتره، اواکیرتو Uakirtu و مکیرتو Makirtu که هر دو را باید واکیرتو Wakirtu خواند.

بسیاری از نامها در کتیبه‌های آشوری به ویژه نامهای جاها، مربوط به

زبانهای اصلی سرزمین ماد است که در مشرق خاک ماد بوده‌اند و این خود از فراوانی نامهای ایرانی در کتیبه‌های آشوری حکایت می‌کند مانند پارنوآکه همان فرنه وهو Farnavahu به معنی نیک‌نام و ماشداکو که همان مزداکو Mazdaku به معنی خداوند و اسپاباریه به معنی سوار و آریانه به معنی آریایی و اوشترایه به معنی شتر و نامهای دیگر است.

دولت و تقسیمات اداری ماد

چون تشکیلات اجتماعی ماد هنوز قوام نیافته بود، سازمان دولتی آن هم ـ مثلاً نسبت به وضع دولت آشور در قرن هفتم ق. م. ـ تا حدی سست و نااستوار بود. پادشاهی ماد یکی از پادشاهیهای باستانی بود که نام سازمان نااستوار نظامی و اداری ـ پیش از آشور ـ در مورد آن صادق و موجودیت آن دولت بیشتر به موفقیتها و یا شکستهای تصادفی نظامی بسته بود.

هرودوت سازمان پادشاهی ماد را چنین وصف می‌کند: «در زمان فرمانفرمایی ماد قومی بر قوم دیگر حکومت می‌کرد و مادیها بر همه و (قبل از همه) بر اقوامی که به ایشان نزدیکتر بودند و آنها هم بر همسایگان خویش و آن همسایگان بر هم‌مرزان خود». منابع کهن عبری نیز از (شاه) ماد سخن می‌گویند. نه «شاهان» ماد و این خود مؤید روایت فوق است. و لوح بابلی «نابوپند» هم از پادشاه ماد و «شاهانی که دستیاران وی بودند» یاد می‌کند.

هستهٔ اصلی پادشاهی مزبور سرزمین ماد (به معنی خاص و محدود) بود و محتملاً همان قلمروی بود که بعدها در عهد هخامنشیان «ساتراپ‌نشین ماد» را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور مستقیماً از اکباتان اداره می‌شد و ساکنان آن از تمام وظایف و حقوق مادیها و اتباع پادشاه ماد برخوردار بودند. با اینکه تقسیمات قبیله‌ای کماکان وجود داشت ولی دنیای خارج تمام ساکنان آن

سرزمین را «مادی» می‌نامید و محتملاً ایشان خود نیز خویشتن را چنین می‌خواندند و می‌شناختند. به‌طوری که س.ت. یرمیان به مؤلّف اظهار داشته است، منابع ارمنی، ساکنان چندین نقطهٔ ارمنستان شرقی و آتروپاتن غربی را «مادی» می‌خوانند و حال آنکه از لحاظ تاریخی اینان اقوام هوریان ماتیانی بوده‌اند. ولی در آن زمان با مادیها توأم شده بودند و نباید پنداشت که این روایت منابع ارمنی تصادف محض است.

ماد ـ یا پادشاهی ماد، از پادشاهیهای قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی) وماننا و اسکیت تشکیل شده بوده بدین سبب منبع هرودوت ـ گذشته از «ماد» «پاریکانیان» و «اورتوکوریبانتیان» (تیزخودان. تیگره خئوده) را نیز جزو ساتراپ‌نشین قلمداد می‌کند. «اورتوکوریبانتیان» همان ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت بوده‌اند. امّا ظاهراً منظور منبع مزبور از پاریکانیان بخشی از ساکنان پادشاهی ماننا (که هنوز کاملاً با مادیها توأم و مخلوط نشده بودند) بوده است. بعد از آن تاریخ نامهای مذکور تکرار نشده و منابع موجود تمام ساکنان ماد را فقط به‌نام مادی خوانده‌اند ولی خاک ماد از اراضی سه پادشاهی یاد شده (در قرن پیشین) وسیعتر بوده. از کتیبهٔ بیستون چنین برمی‌آید که شهر آشوری اربل نیز جزو خاک ماد بوده است. از گفته‌های گزنفون می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر روی هم اراضی اصلی آشور جزو خاک ماد شده بوده و بعدها در اذهان مردم نیز جزو سرزمین ماد شمرده می‌شده. بدیهی است که «آشور ـ ماد» یا «سیر و مدی» یعنی ایالات آشوری پیشین کی‌روری و زاموآ وپارسوآ و بیت ـ هامبان و کیشه سووخارخار ـ نیز بی شک جزو لایتجزای ماد شده بودند.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدّی بسط یافته بود و بعضی از اراضی را ـ که مردم آن از قبایل هوری و



ماد در قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد مسیح

اورارتویی «ماتیانی» بودند (به احتمال قوی در مغرب دریاچهٔ ارومیه و در درهٔ ارس مسکن داشتند) ـ تصرف کرده بود. به هر حال هرودوت دوبار تذکر می‌دهد که خاک ماد (پادشاهی ماد به معنی خاص؟) با سرزمین ساسپیریان ـ یعنی قبایل ایبری و گرجی ـ هم‌مرز بود و سرحد آن از نزدیک درهٔ فاسیس می‌گذشت ـ و به ظنّ اقوی منظور از درهٔ فاسیس «کولخید» یعنی درهٔ رود کنونی ریون می‌باشد (به احتمال ضعیف‌تر درهٔ رود چوروخ).

چون اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بوده، پس اقصی مرز شمالی



پوشاک ساکنان ماد. از چپ به راست: سر مردی اسیر از نقش برجسته آنوبانی‌نی (هزارهٔ سوم پیش از میلاد)؛ یکی از بزرگان ماد از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن ۵ ـ ۶ پیش از میلاد)؛ لولوبیان از لوح فارام سوئن (هزارهٔ سوم پیش از میلاد)؛ مرد مادی از نقش برجستهٔ دور شاروکین (قرن هشتم پیش از میلاد)

آن ـ ظاهراً ـ از شمال رود (ارس) می‌گذشته. منطقهٔ کوهستانی واقع در جنوب شرقی مسیر سفلای ارس و بعد (نواحی) مصّب امرد (قزل اوزن) که توسط قبایل کادوسیان و کاسپیان مسکون بوده مطیع ماد نگشته بود و جزو آن سرزمین محسوب نمی‌شد. بخش سفلای ارس و کورا (کر) نیز ـ چنانکه از مراتب زیر مستفاد خواهد گردید ـ مستقیماً جزو ماد نبوده.

تعیین مرزهای شرقی ماد دشوارتر است. محتمل است که مرزهای مزبور به وضعی بوده که بخشی از سرزمین آیندهٔ پارت را نیز ضمیمهٔ خاک ماد می‌ساخته.

سرزمین قبیلهٔ «ساگارتیان» نیز جزو اراضی ماد بوده ولی نمی‌دانیم که کتیبهٔ بیستون که مبنای اطلاع ما در این مورد است ازکدام «ساگارتیان» سخن می‌راند. گذشته از ساگارتیان غربی (زیکر تو؟) که محتملاً وجود داشته‌اند ـ ساگارتیان شرقی نیز بوده‌اند. منبع اطلاعات هرودوت (در مورد ساتراپ‌نشینهای



مادی در حال ستایش نقش برجسته درسکاوند ـ هرسین (کرمانشاه) قرن هفتم ـ ششم ق. م.

پادشاهی هخامنشی) ایشان را به ساتراپ‌نشین در نگیان (جنوب غربی افغانستان و بخشهای جنوب شرقی کشور کنونی ایران) منسوب می‌داند. ولی هرودوت در جای دیگر (از قول زوپیر؟) ایشان را جزو فارس (پرسید) می‌شمارد. قبیلهٔ «ساگارتیان» که به معنی «سنگ کن» است ظاهراً در جبال و بیابانهای مرکز فلات ایران (مشرق ایران

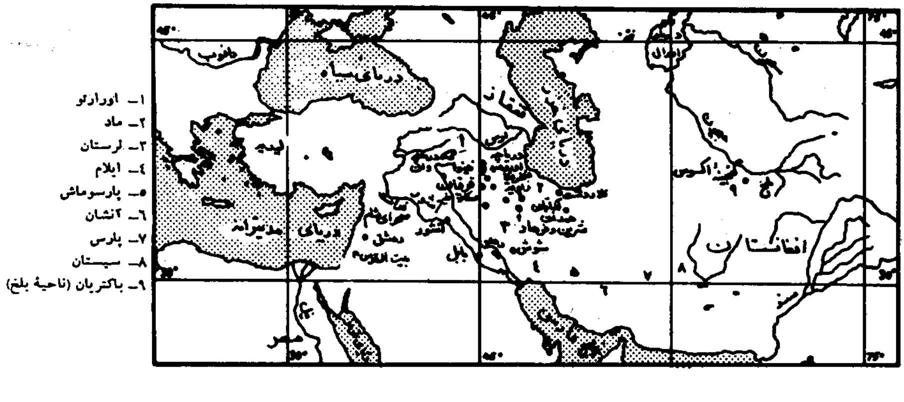
کنونی) زندگی می‌کرده است. بعدها این منطقه جزو پارت شد.

در اطراف ماد سرزمینهایی کم و بیش خودمختار و پادشاهیها و قبایل و حاکم‌نشینهایی که توسط مدیران مادی اداره می‌شدند ولی جزو ماد نبودند ـ وجود داشتند. ولی به‌طور وضوح معلوم نیست که حکومت ماد در حدود چه اراضیی مستقر و نافذ بوده است. مع‌هذا به نظر می‌آید که مأخذهایی برای تشخیص موضوع داشته باشیم.

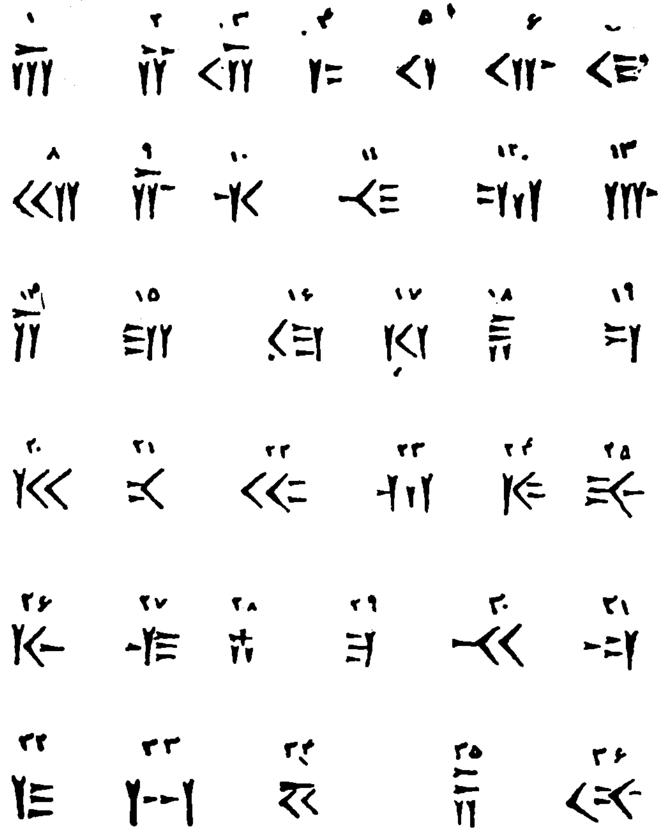
یکی از مآخذ مزبور فهرست نامهای بخشهای پادشاهی پارسی (ایرانی) و هخامنشی داریوش اول است که هرودوت نقل کرده و به عقیدهٔ اکثر محققان از هکاتی مورخ یونانی معاصر داریوش گرفته و ظاهراً مطالبی نیز خود بر آن افزوده است.

فهرست مزبور حاوی اسامی قبایل و اقوامی که در هر بخش اقامت داشته‌اند، و میزان خراج به تالانت نقره، و شمارهٔ بخش بوده است.

دربارهٔ اینکه فهرست تا چه حد قابل اعتماد است دو نظر اساسی وجود



ایران در دوران ماد (قرن ۸ تا ۶ پ. م.)



تلفظ حروف فوق

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	
آ	ای	او	کا	کو	گا	گو	خا	چا	
١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	
جا	جی	تا	تو	دا	دی	دو	پا	با	
٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	
فا	نا	نو	ما	می	مو	یا	را	وی	
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	.	
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها	:	

الفبای ٣٦ حرفی مادی (قرن هفتم پیش از میلاد)

دارد: نظر رایجتر آن است که فهرست مستخرجی است از جزو جمع خراج بخشها. و ضمناً ممکن است بر اثر ترجمه و کسر و اضافه و غیره اشتباهاتی هم در آن پدید آمده باشد که محققان در میزان آن اشتباهات اختلاف‌نظر دارند. مسلماً این تنها نظر درست است. نظر دیگری که «یو. یونگه» سخت از آن طرفداری می‌کند آن است که فهرست هرودوت جز یک سلسله نامهای قبایل و اقوام که وی (یاهکاتی) می‌دانسته و بدون ترتیب و من‌عندی در کنار هم قرار داده‌اند چیزی نیست. این نظر تاب انتقاد ندارد؛ و بی‌اختیار این سؤال پیش می‌آید که: چرا و به چه منظور من‌عندی و خود کامانه نامهایی را سر هم کرده به جای فهرست رسمی پادشاهی پارسی (ایران) معرفی کرده‌اند؟ به اضافه برای هرودوت چه ضرورتی داشته است که هر بار و در هر مورد شمارهٔ بخش را ذکر کند؟ یا اینکه شماره را هم عمداً از خود جعل کرده است؟ ولی نمی‌توان گفت که در این مورد جعلی از روی قصد وقوع یافته. تمام فرضیه‌هایی که‌دربارهٔ «غرض‌ورزی» هرودوت وجود داشته تاکنون بارها رد شده و آثار مکشوف و اصیل واقعی، نظرهای او را تأیید کرده‌اند و حق نداریم در صداقت و درستی او شکّی داشته باشیم. بر روی هم ارقام نسبی خراج ایالات گوناگون و از آن جمله ایالاتی که هرودوت (وهکاتی) هیچ‌گونه اطلاع صحیح و روشنی از آنها نمی‌توانستند داشت، به حقیقت نزدیک به نظر می‌رسند و این خود دلیل دیگری بر صحّت روایت اوست. این را هم باید در نظر گرفت که «هکاتی» و هرودوت هر دو، از اتباع پادشاهی پارس (ایران) بودند و در یکی از بخشهای آن کشور می‌زیستند و به آن دولت مالیات می‌پرداختند ـ و لااقل وضع ایشان در قسمتی از مدّت عمرشان چنین بود ـ و بدین سبب گمان نمی‌رود کسب اطلاع دربارهٔ میزان خراج بخشهای پادشاهی برای ایشان

دشـــواریـــی در بـرمی‌داشـته. بـنابرایـن می‌توانیم به جرأت بگوییم که فـهرست خـراج بـخشهای کشـور داریـوش اوّل ـ آن‌چنانکه هرودوت نقل می‌کند ـ مبتنی به یک منبع اصیل رسمی بوده است. اما راجع به اینکه چه منبعی بوده... دو نظر وجود دارد: برخی از محققان مـعتقدند که فـهرست مـزبور نـامهای واحـدهای اداری و اصـــلی کشـــور ـ یـــعنی ساتراپ‌نشینها را ـ شامل می‌باشد و عدهٔ دیگـری حـدس مـی‌زنند کـه فـهرست مربوط به بـخشهای مـالیاتی است و بـا ساتراپ‌نشینها قـابل انـطباق نـمی‌باشد. محققان اخـیرالذکـر بـیشتر بـه اخـتلاف فهرست هرودوت با فهرست «کشورها» که در سنگ‌نبشته‌های شاهان هخامنشی و از آن جمله کتیبهٔ داریوش اوّل مـنقول است اشاره کرده و این اختلاف را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهند.

ولی تصوّر اینکه بخشهای مـالیاتی امپراتوری ایران (پـارس) بـا تـقسیمات اداری آن منطبق نبوده است، بس دشوار



یک مادی: از روی نقش برجسته آشوری

است. زیرا اگر چنین مـی‌بود مشکـلات فـوق‌العـاده و بـیهوده‌ای در جـمع‌آوری مـالیات پـدید مـی‌آمد. از جـانب دیگـر می‌دانیم کـه سـاتراپـها واجـد اخـتیارات مـالی بـودند (از آن جـمله سکـهٔ نـقره ضـــرب مـــی‌کردند و بـــرای رفـــع نـیازمندیهای سـاتراپ‌نشین عـوارضـی

وضع و وصول می‌کردند). بدین سبب دلیل قاطعی برای رد اینکه ساتراپها مسئول وصول مالیاتهای شاهی نیز بوده‌اند، در دست نیست.

در واقع در مورد وجود اختلاف میان فهرست هرودوت و فهرستهای سنگ‌نبشته‌ها سخت غلّو شده است. با توجه به اینکه ممکن است برخی از ساتراپ‌نشینها را تقسیم کرده و بعضی را به یکدیگر پیوسته باشند (و این موضوع در منابع مستقل مذکور است)، باید اذعان کرد که در مطالب اساسی مطابقت دارند و فقط در ترتیب ذکر اسامی اختلافی وجود دارد. و ترتیب ذکر اسامی در فهرست هرودوت معمایی شده است. زیرا در سنگ‌نبشته‌ها ترتیب تقسیمات جغرافیایی کم و بیش مرعی شده ولی به نظر می‌رسد که فهرست هرودوت به‌ویژه در قسمت ساتراپ‌نشینهای شرقی ـ تقریباً خودکامانه و بدون مراعات هیچ ترتیبی تدوین شده است.

اینکه در رأس فهرست هرودوت «یونیه» ـ یعنی میهن وی ـ قرار دارد و در هیچ یک از سنگ‌نبشته‌ها چنین نیست، نیز خود بدگمانی را برمی‌انگیزد. ولی این موضوع نباید مشوّشمان سازد. و می‌توان دلایل بسیار برای آن ذکر کرد.

مثلاً بسیار محتمل است که در فهرستهای رسمی ارسالی به ساتراپ‌نشینها ـ در هر مورد ـ نام ساتراپ‌نشین منظور در رأس صورت نوشته می‌شده. یا اینکه نام بعضی از ساتراپ‌نشینها را فقط در ضمن گروههایی که نامشان از روی خصوصیات جغرافیایی تنظیم شده بوده، گنجانده باشند و ترتیب اسامی بدین سبب تغییر کرده باشد.

موضوع مهمتر، اصول کلّی شمارش ساتراپ‌نشینهاست. امّا، به نظر می‌رسد که این مورد را می‌توان روشن کرد و بدین منظور باید به خاطر سپرد که هر یک از کشورهای برشمرده را چه کسی فتح کرده است.

در زیر جدول اسامی ساتراپ‌نشینهای پادشاهی ایرانی (پارسی) هخامنشیان را با ذکر نام فاتح هر کشور (چنانکه معلوم باشد و طبق روایات رسمی هخامنشی)، نقل می‌کنیم و پادشاهی ایران (پارس) را «دنبالهٔ» ماد می‌شماریم.

با اینکه در موارد معینی ابهام وجود دارد بر روی هم فهرست واضح است: در آغاز نام ۱۲ ساتراپ‌نشین مربوط به اراضیی که پارسیان (کورش و کمبوجیه) قبل از داریوش مسخر ساختند ذکر شده و بعد نام ساتراپ‌نشینهایی که در عهد مادیها فتح شده بوده منقول است و در آخر نواحی و ایالاتی که داریوش اوّل پیش از سال ۵۰۰ ق.م. تسخیر کرده آمده است.

بدین قرار از ساتراپ‌نشین سیزدهم به بعد مربوط است به اجزاء متشکلهٔ کشور ماد، در زمان فتح آن توسط کورش.

فهرست هرودوت (هکاتی) از



مادیها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست).

از روی تصویر مهر استوانهٔ قرن ۵ ــ ۶ پیش از میلاد

لحاظ مضمون و محتوی و محتملاً تاریخ تحریر (که ظاهراً به تاریخ سال ۵۰۰ ق.م. مورخ است) بیشتر به فهرست کتیبهٔ بیستون نزدیک می‌باشد. فهرستهای بعدی نام ساتراپ‌نشینهای جدیدی را آورده‌اند که برخی از آنها توسط داریوش مسخّر گردیده و بعضی از ساتراپ‌نشینهای پیشین منشعب گشته‌اند. از مقابلهٔ فهرست هرودوت با سنگ‌نبشتهٔ بیستون اختلافات زیر به دست می‌آید: ۱) نام کیلیکیه (ساتراپ‌نشین چهارم) در کتیبهٔ بیستون و دیگر سنگ‌نبشته‌ها ذکر نشده. ظاهراً این عدم تذکر بدان سبب است که خودمختار بوده و پادشاهی از خاندان «سیه‌نسیان» بر آن سلطنت می‌کرده است. ۲) در سنگ‌نبشتهٔ بیستون (و دیگر سنگ‌نبشته‌ها) ساتراپ‌نشین یازدهم (کاسپیانه) و ساتراپ‌نشین نوزدهم (کرانهٔ دریای سیاه) وجود ندارد. ۳) نام هندوستان هم دیده نمی‌شود. ۴) در سنگ‌نبشتهٔ بیستون دو ساتراپ‌نشین ارمنی (۱۳ و ۱۸) ذکر نشده، بله فقط یک ساتراپ‌نشین: در ارمنستان وجود دارد. ۵) ظاهراً در کتیبه بیستون ساتراپ‌نشین هفتم ـ شامل دو ساتراپ‌نشین: ساتاگیدیه («گاندار» یا «پاروپانی ساد») و «آراخوزیه» می‌گردد. در سنگ‌نبشته‌های بعدی ساتراپ‌نشین هفتم حتی شامل سه کشور می‌باشد. ۶) ساتراپ‌نشین اوّل، در سنگ‌نبشتهٔ بیستون شامل دو ساتراپ‌نشین «یونیه» و «آنان که آن سوی دریا هستند» می‌شود. ۷) در آن کتیبه ساتراپ‌نشین شانزدهم شامل چهار ساتراپ‌نشین ـ یعنی پارثه (پارت) و هرئیوه (هرات) و خوارزم و سغد ـ می‌گردد. ۸) عربستان نیز در آن نام برده شده ولی فهرست هرودوت فاقد نام آن است زیرا که مالیات نمی‌پرداخته است.



مادی‌ها در موقع آوردن هدایا نقر شده روی دیواره تابوت مفرغی

شاهان ماد به روایت کتزیاس

کتزیاس (کتسیاس) پزشک دربار داریوش دوم و پسر و جانشین او اردشیر دوم با بهره‌گیری از اسناد و مدارک آرشیو سلطنتی در اثر معروف خود «پرسیکا» شاهان ماد را ده تن و طول حکومت آنها را جمعاً سیصد و چهل سال نوشته است. این ده پادشاه ماد به روایت کتزیاس به این شرح می‌باشند:

۱ ــ آرباکیس (Arbakis) با ۲۸ سال سلطنت

۲ ــ مائوداکس (Maodakes) با ۵۰ سال سلطنت

۳ ــ سوسارمس (Sussarmes) با ۲۸ سال سلطنت

۴ ــ ارتی‌کاس (Artikas) با ۵۰ سال سلطنت

۵ ــ اربی‌یانیس (Arbiyanis) با ۲۲ سال سلطنت

۶ ــ ارتایِس (Artayes) با ۴۰ سال سلطنت

۷ ــ ارتی‌نیس (Artinis) با ۲۲ سال سلطنت

۸ ــ اس‌تی‌براس (Astibaras) با ۴۰ سال سلطنت

۹ ــ اسپنداس (Aspandas) با ۲۵ سال سلطنت

۱۰ ــ آس‌تی‌گاس (Astigas) با ۳۵ سال سلطنت

که در این صورت با جدول شاهان ماد به روایت هرودت متفاوت است. هرودت شاهان ماد را چهار تن می‌داند که قریب یک قرن و نیم سلطنت کردند.

تئودور نولدکه کارشناس تاریخ ماد براین باور است که کتزیاس این اطلاعات را بر اساس روایات خود مادها نوشته و مادها خواسته‌اند به این ترتیب به طول حکومت خود بیفزایند. با توجه به طول سلطنت برخی از شاهان ماد که زمانهای مشابهی را در بر می‌گیرند، اینگونه به نظر می‌رسد که آنها بعضاً فرمانروایان محلی بوده‌اند که همزمان زمام امور را در مناطق مختلف در دست داشته‌اند.

سرزمین تاریخی ماد

۱ ــ از رود ارس تا سبال آورین داغ و قره‌داغ

ناحیهٔ شهرهای کنونی قتور و خوی و مرند. این ناحیه را آشوریان «سانگی‌بوتو» می‌نامیدند و از قرن نهم تا پایان قرن هشتم قبل از میلاد کاملاً جزو «اورارتو» بوده است و سرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و «اورارتو» روشن نیست.

جلگهٔ «سانگی‌بوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز. کوههایی که آن را از درهٔ ارس جدا می‌کردند و رشته جبالی که به موازات مدار قرار داشته (با گردنهٔ قتور) ناحیهٔ مزبور را از فلات ارمنستان مجزا می‌سازند و در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگل انبوه بودند.

۲ ــ درهٔ رود قره‌سو (شعبهٔ نوبی ارس)

از منابع قدیم هیچ اطلاعی دربارهٔ این ناحیه به دست نیست. بعدها

(گ)

گیلزان (کرانهٔ غربی دریاچه ارومیه

گیلزان بوندای (قافلانکوه)

گی زینی

گوکی ننانا

(م)

مخری: مهری (نزدیکی کرانهٔ غربی ارومیه)

مسی (قسمت علیای جغتوی)

ماتی

موسایر (بخش علیای رود زاب)

(ن)

نمر: نمار (بستر دیاله «خانقین»)

نیشپو (در صحنه نزدیک سنندج)

نیش‌شا: نیشای (جلگه کنونی قزوین)

نیپاریا

نیروتاکنا

تالتا الی‌پی نزدیک کرمانشاه

اوکساتا

ساتا ـ ره ـ شو ناحیهٔ رودک‌ها نزدیک همدان در ناحیهٔ

دوری ـ سی خارخار بوده است

آنزی خالخوبارا در ایالت کیشه‌سو، خوارکنونی

پایوکو کیلامباته در ایالت کیشه‌سو

اوزی مالی ؟

اوآکیرتو ناتی ؟

ماکیرتو بیت ساگبات بین قزوین (جنوب غربی آن) و همدان و ایالت کیشه‌سو

کیتاکی اوریانگو (اوریاکو) در ایالت خارخار

ماشی دایائوکو کین گاراکو ؟

اوزیتار کانتائو ؟

پاآوکو بیت کاپسی در ایالت پارسوآ (؟)

حومبه بیت زوآلزاش در ایالت بیت همبان (؟)

اوزوماندا بیت ایشتار در ایالت پارسوآ (؟)

باگپارنا زاکروتی شمالی‌تر از همدان(؟)

داری ساپاروا در ایالت خارخار

اوشراکانزاباکانی ؟

شاروتی کار ـزینو ؟

ماشداکو آندیرپاتیانو ؟

آکوسو اوسی ؟

بیرتاتو سیبور نزدیک زنجان

زاردوکو خازریانو خاردوکو(؟)

ماشداکو آرات پاتو ـ ائی (؟)

ساتارپانر باریکانو (؟)

کاراکو اوریکا(تو) در ایالت خارخار

به‌طوری که ملاحظه می‌شود همهٔ نواحی نام برده که تقریباً محل آنها معین شده است در سالهای ۷۱۵ـ۷۱۶ و تا حدی در ۸۴۴ ق.م. در کتیبه‌های آشوری جزء کشور آشور قلمداد شده‌اند. باج‌هایی که برای جلب عنایت پادشاه آشور پرداخت می‌شد، نه تنها از طرف نواحی همچون کیشه‌سو، یا خارخار که کاملاً در تحت فرمان آشوریان درآمده بود تأدیه نمی‌گردید بلکه حتی برخی سرزمینهایی که کم و بیش به ظاهر فرمانبردار شده بودند نیز باج مزبور را کارسازی نمی‌کردند. به موازات نواحی و نقاط مسکونی واقع در متصرفات آشور امیران دهکده‌های کشور ماد تا کوه بیکینی (دماوند) نیز تعهد خراج به سارگون پادشاه آن کشور در سال ۷۱۵ ق.م. کرده بودند.

برای اکثر این ولایات اشتقاق ایرانی پیدا نشده و بسیاری از آن ولایات دارای اشتقاق اززبانهای ایرانی نیستند. با وجود این برای قریب ده نام ازامرای ماد میتوان اشتقاق ایرانی پیدا کرد از این قرار: هوخشتره که بزرگترین پادشاه ماد بود، بگه‌فرنه Bagafarna مساوی بگ پرنه Bagparna ، خشتره‌پنه Xshatrapana مساوی سفه‌پنه Safapana ـ اوک ستر Uaksatar مساوی هوخشتره، اواکیرتو Uakirtu و مکیرتو Makirtu که هر دو را باید واکیرتو Wakirtu خواند.

بسیاری از نامها در کتیبه‌های آشوری به ویژه نامهای جاها، مربوط به

زبانهای اصلی سرزمین ماد است که در مشرق خاک ماد بوده‌اند و این خود از فراوانی نامهای ایرانی در کتیبه‌های آشوری حکایت می‌کند مانند پارنوآ که همان فرنه وهو Farnavahu به معنی نیک‌نام و ماشداکو که همان مزداکو Mazdaku به معنی خداوند و اسپاباریه به معنی سوار و آریانه به معنی آریایی و اوشترایه به معنی شتر و نامهای دیگر است.

دولت و تقسیمات اداری ماد

چون تشکیلات اجتماعی ماد هنوز قوام نیافته بود، سازمان دولتی آن هم - مثلاً نسبت به وضع دولت آشور در قرن هفتم ق. م. - تا حدی سست و نااستوار بود. پادشاهی ماد یکی از پادشاهیهای باستانی بود که نام سازمان نااستوار نظامی و اداری - پیش از آشور - در مورد آن صادق و موجودیت آن دولت بیشتر به موفقیتها و یا شکستهای تصادفی نظامی بسته بود.

هرودوت سازمان پادشاهی ماد را چنین وصف می‌کند: «در زمان فرمانفرمایی ماد قومی بر قوم دیگر حکومت می‌کرد و مادیها بر همه و (قبل از همه) بر اقوامی که به ایشان نزدیکتر بودند و آنها هم بر همسایگان خویش و آن همسایگان بر هم‌مرزان خود». منابع کهن عبری نیز از (شاه) ماد سخن می‌گویند. نه «شاهان» ماد و این خود مؤید روایت فوق است. و لوح بابلی «نابوبند» هم از پادشاه ماد و «شاهانی که دستیاران وی بودند» یاد می‌کند.

هستهٔ اصلی پادشاهی مزبور سرزمین ماد (به معنی خاص و محدود) بود و محتملاً همان قلمروی بود که بعدها در عهد هخامنشیان «ساتراپ‌نشین ماد» را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور مستقیماً از اکباتان اداره می‌شد و ساکنان آن از تمام وظایف و حقوق مادیها و اتباع پادشاه ماد برخوردار بودند. با اینکه تقسیمات قبیله‌ای کماکان وجود داشت ولی دنیای خارج تمام ساکنان آن

سرزمین را «مادی» می‌نامید و محتملاً ایشان خود نیز خویشتن را چنین می‌خواندند و می‌شناختند. به‌طوری که س.ت. یرمیان به مؤلف اظهار داشته است، منابع ارمنی، ساکنان چندین نقطهٔ ارمنستان شرقی و آتروپاتن غربی را «مادی» می‌خوانند و حال آنکه از لحاظ تاریخی اینان اقوام هوریان ماتیانی بوده‌اند. ولی در آن زمان با مادیها توأم شده بودند و نباید پنداشت که این روایت منابع ارمنی تصادف محض است.

ماد - یا پادشاهی ماد، از پادشاهیهای قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی) وماننا و اسکیت تشکیل شده بوده بدین سبب منبع هرودوت - گذشته از «ماد» «پاریکانیان» و «اورتوکوریبانتیان» (تیزخودان. تیگره خئوده) را نیز جزو ساتراپ‌نشین قلمداد می‌کند. «اورتوکوریبانتیان» همان ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت بوده‌اند. امّا ظاهراً منظور منبع مزبور از پاریکانیان بخشی از ساکنان پادشاهی ماننا (که هنوز کاملاً با مادیها توأم و مخلوط نشده بودند) بوده است. بعد از آن تاریخ نامهای مذکور تکرار نشده و منابع موجود تمام ساکنان ماد را فقط به‌نام مادی خوانده‌اند ولی خاک ماد از اراضی سه پادشاهی یاد شده (در قرن پیشین) وسیعتر بوده. از کتیبهٔ بیستون چنین برمی‌آید که شهر آشوری اربل نیز جزو خاک ماد بوده است. از گفته‌های گزنفون می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر روی هم اراضی اصلی آشور جزو خاک ماد شده بوده و بعدها در اذهان مردم نیز جزو سرزمین ماد شمرده می‌شده. بدیهی است که «آشور - ماد» یا «سیر و مدی» یعنی ایالات آشوری پیشین کی‌روری و زاموآ وپارسوآ و بیت - هامبان و کیشه سووخارخار - نیز بی شک جزو لایتجزای ماد شده بودند.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدّی بسط یافته بود و بعضی از اراضی را - که مردم آن از قبایل هوری و



ماد در قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد مسیح

اورارتویی «ماتیانی» بودند (به احتمال قوی در مغرب دریاچهٔ ارومیه و در درهٔ ارس مسکن داشتند) ـ تصرف کرده بود. به هر حال هرودوت دوبار تذکر می‌دهد که خاک ماد (پادشاهی ماد به معنی خاص؟) با سرزمین ساسپیریان ـ یعنی قبایل ایبری و گرجی ـ هم‌مرز بود و سرحد آن از نزدیک درهٔ فاسیس می‌گذشت ـ و به ظنّ اقوی منظور از درهٔ فاسیس «کولخید» یعنی درهٔ رود کنونی ریون می‌باشد (به احتمال ضعیف‌تر درهٔ رود چوروخ).

چون اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بوده، پس اقصی مرز شمالی



پوشاک ساکنان ماد. از چپ به راست: سر مردی اسیر از نقش برجسته آنوبانی‌نی (هزارهٔ سوم پیش از میلاد)؛ یکی از بزرگان ماد از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن ۵ ــ ۶ پیش از میلاد)؛ لولوبیان از لوح فارام سوئن (هزارهٔ سوم پیش از میلاد)؛ مرد مادی از نقش برجستهٔ دور شاروکین (قرن هشتم پیش از میلاد)

آن ـ ظاهراً ـ از شمال رود (ارس) می‌گذشته. منطقهٔ کوهستانی واقع در جنوب شرقی مسیر سفلای ارس و بعد (نواحی) مصّب امرد (قزل اوزن) که توسط قبایل کادوسیان و کاسپیان مسکون بوده مطیع ماد نگشته بود و جزو آن سرزمین محسوب نمی‌شد. بخش سفلای ارس و کورا (کر) نیز ـ چنانکه از مراتب زیر مستفاد خواهد گردید ـ مستقیماً جزو ماد نبوده.

تعیین مرزهای شرقی ماد دشوارتر است. محتمل است که مرزهای مزبور به وضعی بوده که بخشی از سرزمین آیندهٔ پارت را نیز ضمیمهٔ خاک ماد می‌ساخته.

سرزمین قبیلهٔ «ساگارتیان» نیز جزو اراضی ماد بوده ولی نمی‌دانیم که کتیبهٔ بیستون که مبنای اطلاع ما در این مورد است ازکدام «ساگارتیان» سخن می‌راند. گذشته از ساگارتیان غربی (زیکر تو؟) که محتملاً وجود داشته‌اند ـ ساگارتیان شرقی نیز بوده‌اند. منبع اطلاعات هرودوت (در مورد ساتراپ‌نشینهای



مادی در حال ستایش نقش برجسته درسکاوند ـ هرسین (کرمانشاه) قرن هفتم ـ ششم ق. م.

پادشاهی هخامنشی) ایشان را به ساتراپ‌نشین در نگیان (جنوب غربی افغانستان و بخشهای جنوب شرقی کشور کنونی ایران) منسوب می‌داند. ولی هرودوت در جای دیگر (از قول زوپیر؟) ایشان را جزو فارس (پرسید) می‌شمارد. قبیلهٔ «ساگارتیان» که به معنی «سنگ کن» است ظاهراً در جبال و بیابانهای مرکز فلات ایران (مشرق ایران

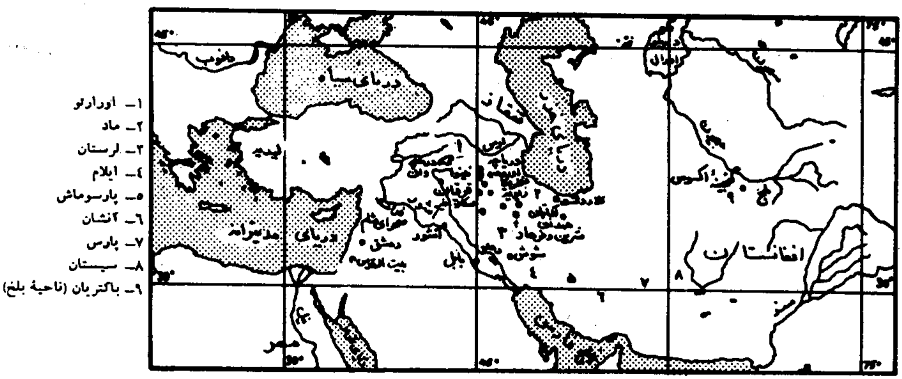
کنونی) زندگی می‌کرده است. بعدها این منطقه جزو پارت شد.

در اطراف ماد سرزمینهایی کم و بیش خودمختار و پادشاهیها و قبایل و حاکم‌نشینهایی که توسط مدیران مادی اداره می‌شدند ولی جزو ماد نبودند ـ وجود داشتند. ولی به‌طور وضوح معلوم نیست که حکومت ماد در حدود چه اراضیی مستقر و نافذ بوده است. مع‌هذا به نظر می‌آید که مأخذهایی برای تشخیص موضوع داشته باشیم.

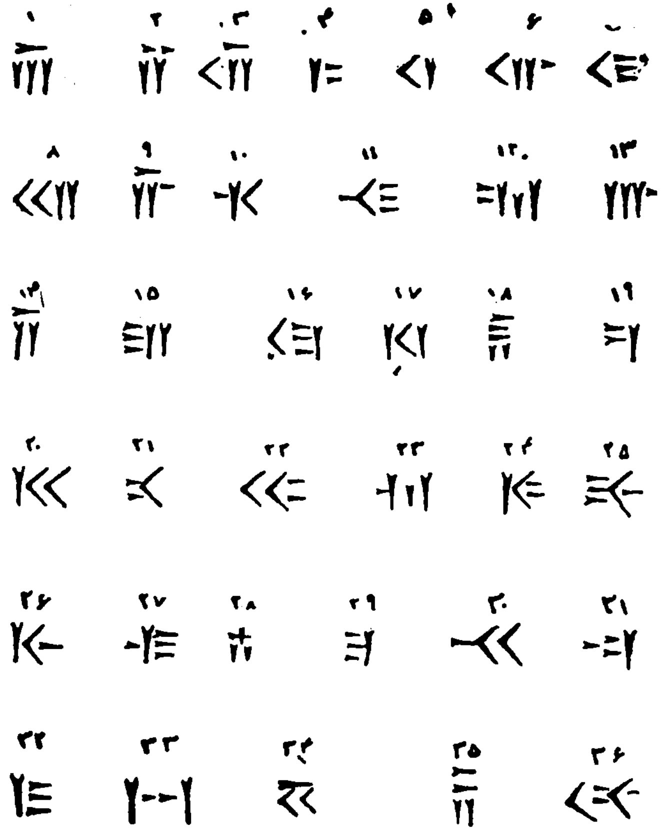
یکی از مآخذ مزبور فهرست نامهای بخشهای پادشاهی پارسی (ایرانی) و هخامنشی داریوش اول است که هرودوت نقل کرده و به عقیدهٔ اکثر محققان از هکاتی مورخ یونانی معاصر داریوش گرفته و ظاهراً مطالبی نیز خود بر آن افزوده است.

فهرست مزبور حاوی اسامی قبایل و اقوامی که در هر بخش اقامت داشته‌اند، و میزان خراج به تالانت نقره، و شمارهٔ بخش بوده است.

دربارهٔ اینکه فهرست تا چه حد قابل اعتماد است دو نظر اساسی وجود



ایران در دوران ماد (قرن ۸ تا ٦ پ. م.)



تلفظ حروف فوق

۱	۲	۳	٤	٥	٦	٧	٨	٩
آ	ای	او	کا	کو	کا	گو	خا	چا
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱٤	۱٥	۱٦	۱٧	۱٨
جا	جی	تا	تو	دا	دی	دو	پا	با
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲٤	۲٥	۲٦	۲٧	۲٨
فا	نا	نو	ما	می	مو	یا	را	وی
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳٤	۳٥	۳٦	.
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها	:

الفبای ۳٦ حرفی مادی (قرن هفتم پیش از میلاد)

دارد: نظر رایجتر آن است که فهرست مستخرجی است از جزو جمع خراج بخشها. و ضمناً ممکن است بر اثر ترجمه و کسر و اضافه و غیره اشتباهاتی هم در آن پدید آمده باشد که محققان در میزان آن اشتباهات اختلاف‌نظر دارند. مسلماً این تنها نظر درست است. نظر دیگری که «یو. یونگه» سخت از آن طرفداری می‌کند آن است که فهرست هرودوت جز یک سلسله نامهای قبایل و اقوام که وی (یاهکاتی) می‌دانسته و بدون ترتیب و من‌عندی در کنار هم قرار داده‌اند چیزی نیست. این نظر تاب انتقاد ندارد؛ و بی‌اختیار این سؤال پیش می‌آید که: چرا و به چه منظور من‌عندی و خود کامانه نامهایی را سر هم کرده به جای فهرست رسمی پادشاهی پارسی (ایران) معرفی کرده‌اند؟ به اضافه برای هرودوت چه ضرورتی داشته است که هر بار و در هر مورد شمارهٔ بخش را ذکر کند؟ یا اینکه شماره را هم عمداً از خود جعل کرده است؟ ولی نمی‌توان گفت که در این مورد جعلی از روی قصد وقوع یافته. تمام فرضیه‌هایی که دربارهٔ «غرض‌ورزی» هرودوت وجود داشته تاکنون بارها رد شده و آثار مکشوف و اصیل واقعی، نظرهای او را تأیید کرده‌اند و حق نداریم در صداقت و درستی او شکّی داشته باشیم. بر روی هم ارقام نسبی خراج ایالات گوناگون و از آن جمله ایالاتی که هرودوت (وهکاتی) هیچ‌گونه اطلاع صحیح و روشنی از آنها نمی‌توانستند داشت، به حقیقت نزدیک به نظر می‌رسند و این خود دلیل دیگری بر صحّت روایت اوست. این را هم باید در نظر گرفت که «هکاتی» و هرودوت هر دو، از اتباع پادشاهی پارس (ایران) بودند و در یکی از بخشهای آن کشور می‌زیستند و به آن دولت مالیات می‌پرداختند ـ و لااقل وضع ایشان در قسمتی از مدّت عمرشان چنین بود ـ و بدین سبب گمان نمی‌رود کسب اطلاع دربارهٔ میزان خراج بخشهای پادشاهی برای ایشان

دشـــواریـــی در بـرمی‌داشـتـه. بـنابرایـن می‌توانیم به جرأت بگوییم که فـهرست خـراج بـخشهای کشـور داریـوش اوّل ـ آن‌چنانکه هرودوت نقل می‌کند ـ مبتنی به یک منبع اصیل رسمی بوده است. اما راجع به اینکه چه منبعی بوده... دو نظر وجود دارد: برخی از محققان مـعتقدند که فـهرست مـزبور نـامهای واحـدهای اداری و اصـــــلی کشـــــور ـ یـــعنی ساتراپ‌نشینها را ـ شامل می‌باشد و عدهٔ دیگـری حـدس مـی‌زنند کـه فـهرست مربوط به بـخشهای مـالیاتی است و بـا ساتراپ‌نشینها قـابل انـطباق نـمی‌باشد. محققان اخیرالذکـر بـیشتر بـه اخـتلاف فهرست هرودوت با فهرست «کشورها» که در سنگ‌نبشته‌های شاهان هخامنشی و از آن جمله کتیبهٔ داریوش اوّل مـنقول است اشاره کرده و این اختلاف را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهند.

ولی تصوّر اینکه بخشهای مـالیاتی امپراتوری ایـران (پـارس) بـا تـقسیمات اداری آن منطبق نبوده است، بس دشوار



یک مادی: از روی نقش برجسته آشوری

است. زیرا اگر چنین می‌بود مشکـلات فـوق‌العـاده و بـیهوده‌ای در جمع‌آوری مـالیات پـدید مـی‌آمد. از جانب دیگـر می‌دانیم کـه سـاتراپـها واجـد اختیارات مـــالی بـودند (از آن جـمله سکـهٔ نـقره ضـــرب مـــی‌کردند و بـــرای رفـــع نـیازمندیهای سـاتراپ‌نشین عـوارضـی

وضع و وصول می‌کردند). بدین سبب دلیل قاطعی برای رد اینکه ساتراپها مسئول وصول مالیاتهای شاهی نیز بوده‌اند، در دست نیست.

در واقع در مورد وجود اختلاف میان فهرست هرودوت و فهرستهای سنگ‌نبشته‌ها سخت غلّو شده است. با توجه به اینکه ممکن است برخی از ساتراپ‌نشینها را تقسیم کرده و بعضی را به یکدیگر پیوسته باشند (و این موضوع در منابع مستقل مذکور است)، باید اذعان کرد که در مطالب اساسی مطابقت دارند و فقط در ترتیب ذکر اسامی اختلافی وجود دارد. و ترتیب ذکر اسامی در فهرست هرودوت معمایی شده است. زیرا در سنگ‌نبشته‌ها ترتیب تقسیمات جغرافیایی کم و بیش مرعی شده ولی به نظر می‌رسد که فهرست هرودوت به‌ویژه در قسمت ساتراپ‌نشینهای شرقی - تقریباً خودکامانه و بدون مراعات هیچ ترتیبی تدوین شده است.

اینکه در رأس فهرست هرودوت «یونیه» - یعنی میهن وی - قرار دارد و در هیچ یک از سنگ‌نبشته‌ها چنین نیست، نیز خود بدگمانی را برمی‌انگیزد. ولی این موضوع نباید مشوّشمان سازد. و می‌توان دلایل بسیار برای آن ذکر کرد.

مثلاً بسیار محتمل است که در فهرستهای رسمی ارسالی به ساتراپ‌نشینها - در هر مورد - نام ساتراپ‌نشین منظور در رأس صورت نوشته می‌شده. یا اینکه نام بعضی از ساتراپ‌نشینها را فقط در ضمن گروههایی که نامشان از روی خصوصیات جغرافیایی تنظیم شده بوده، گنجانده باشند و ترتیب اسامی بدین سبب تغییر کرده باشد.

موضوع مهمتر، اصول کلّی شمارش ساتراپ‌نشینهاست. امّا، به نظر می‌رسد که این مورد را می‌توان روشن کرد و بدین منظور باید به خاطر سپرد که هر یک از کشورهای برشمرده را چه کسی فتح کرده است.

در زیـــر جـــدول اسـامی ساتراپ‌نشـینهای پـادشاهی ایـرانـی (پارسی) هخامنشیان را با ذکر نام فـاتح هر کشور (چنانکه معلوم باشد و طـبق روایات رسمی هخامنشی)، نقل می‌کنیم و پادشاهی ایران (پارس) را «دنبالهٔ» ماد می‌شماریم.

با اینکه در موارد معینی ابهام وجود دارد بر روی هم فهرست واضح است: در آغاز نام ۱۲ ساتراپ‌نشین مربوط بـه اراضیی که پارسیان (کورش و کمبوجیه) قبل از داریوش مسخر ساختند ذکر شده و بعد نام ساتراپ‌نشینهایی کـه در عـهد مادیها فتح شده بوده مـنقول است و در آخر نواحی و ایـالاتی کـه داریـوش اوّل پیش از سال ۵۰۰ ق.م. تسخیر کرده آمده است.

بـــدین قـــرار از ســاتراپ‌نشـین سیزدهم به بعد مربوط است بـه اجـزاء مـتشکلهٔ کشـور مـاد، در زمـان فـتح آن توسط کورش.

فـهرست هـرودوت (هکـاتی) از



مادیها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست).

از روی تصویر مهر استوانهٔ قرن ۵ ـ ۶ پیش از میلاد

لحاظ مضمون و محتوی و محتملاً تاریخ تحریر (که ظاهراً به تاریخ سال ۵۰۰ ق.م. مورخ است) بیشتر به فهرست کتیبهٔ بیستون نزدیک می‌باشد. فهرستهای بعدی نام ساتراپ‌نشینهای جدیدی را آورده‌اند که برخی از آنها توسط داریوش مسخّر گردیده و بعضی از ساتراپ‌نشینهای پیشین منشعب گشته‌اند. از مقابلهٔ فهرست هرودوت با سنگ‌نبشتهٔ بیستون اختلافات زیر به دست می‌آید: ۱) نام کیلیکیه (ساتراپ‌نشین چهارم) در کتیبهٔ بیستون و دیگر سنگ‌نبشته‌ها ذکر نشده. ظاهراً این عدم تذکر بدان سبب است که خودمختار بوده و پادشاهی از خاندان «سیه‌نسیان» بر آن سلطنت می‌کرده است. ۲) در سنگ‌نبشتهٔ بیستون (و دیگر سنگ‌نبشته‌ها) ساتراپ‌نشین یازدهم (کاسپیانه) و ساتراپ‌نشین نوزدهم (کرانهٔ دریای سیاه) وجود ندارد. ۳) نام هندوستان هم دیده نمی‌شود. ۴) در سنگ‌نبشتهٔ بیستون دو ساتراپ‌نشین ارمنی (۱۳ و ۱۸) ذکر نشده، بله فقط یک ساتراپ‌نشین: در ارمنستان وجود دارد. ۵) ظاهراً در کتیبه بیستون ساتراپ‌نشین هفتم ـ شامل دو ساتراپ‌نشین: ساتاگیدیه («گاندار» یا «پاروپانی ساد») و «آراخوزیه» می‌گردد. در سنگ‌نبشته‌های بعدی ساتراپ‌نشین هفتم حتی شامل سه کشور می‌باشد. ۶) ساتراپ‌نشین اوّل، در سنگ‌نبشتهٔ بیستون شامل دو ساتراپ‌نشین «یونیه» و «آنان که آن سوی دریا هستند» می‌شود. ۷) در آن کتیبه ساتراپ‌نشین شانزدهم شامل چهار ساتراپ‌نشین ـ یعنی پارثه (پارت) و هرئیوه (هرات) و خوارزم و سغد ـ می‌گردد. ۸) عربستان نیز در آن نام برده شده ولی فهرست هرودوت فاقد نام آن است زیرا که مالیات نمی‌پرداخته است.



مادی‌ها در موقع آوردن هدایا نقر شده روی دیواره تابوت مفرغی

شاهان ماد به روایت کتزیاس

کتزیاس (کتسیاس) پزشک دربار داریوش دوم و پسر و جانشین او اردشیر دوم با بهره‌گیری از اسناد و مدارک آرشیو سلطنتی در اثر معروف خود «پرسیکا» شاهان ماد را ده تن و طول حکومت آنها را جمعاً سیصد و چهل سال نوشته است. این ده پادشاه ماد به روایت کتزیاس به این شرح می‌باشند:

۱ ــ آرباکیس (Arbakis) با ۲۸ سال سلطنت

۲ ــ مائوداکس (Maodakes) با ۵۰ سال سلطنت

۳ ــ سوسارمس (Sussarmes) با ۲۸ سال سلطنت

۴ ــ ارتی‌کاس (Artikas) با ۵۰ سال سلطنت

۵ ــ اربی‌یانیس (Arbiyanis) با ۲۲ سال سلطنت

۶ ــ ارتایِس (Artayes) با ۴۰ سال سلطنت

۷ ــ ارتی‌نیس (Artinis) با ۲۲ سال سلطنت

۸ ـ اس‌تی‌براس (Astibaras) با ۴۰ سال سلطنت

۹ ـ اسپنداس (Aspandas) با ۲۵ سال سلطنت

۱۰ ـ آس‌تی‌گاس (Astigas) با ۳۵ سال سلطنت

که در این صورت با جدول شاهان ماد به روایت هرودت متفاوت است. هرودت شاهان ماد را چهار تن می‌داند که قریب یک قرن و نیم سلطنت کردند.

تئودور نولدکه کارشناس تاریخ ماد براین باور است که کتزیاس این اطلاعات را بر اساس روایات خود مادها نوشته و مادها خواسته‌اند به این ترتیب به طول حکومت خود بیفزایند. با توجه به طول سلطنت برخی از شاهان ماد که زمانهای مشابهی را در بر می‌گیرند، اینگونه به نظر می‌رسد که آنها بعضاً فرمانروایان محلی بوده‌اند که همزمان زمام امور را در مناطق مختلف در دست داشته‌اند.

سرزمین تاریخی ماد

۱ ـ از رود ارس تا سبال آورین داغ و قره‌داغ

ناحیهٔ شهرهای کنونی قتور و خوی و مرند. این ناحیه را آشوریان «سانگی‌بوتو» می‌نامیدند و از قرن نهم تا پایان قرن هشتم قبل از میلاد کاملاً جزو «اورارتو» بوده است و سرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و «اورارتو» روشن نیست.

جلگهٔ «سانگی‌بوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز. کوههایی که آن را از درهٔ ارس جدا می‌کردند و رشته جبالی که به موازات مدار قرار داشته (با گردنهٔ قتور) ناحیهٔ مزبور را از فلات ارمنستان مجزا می‌سازند و در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگل انبوه بودند.

۲ ـ درهٔ رود قره‌سو (شعبهٔ نوبی ارس)

از منابع قدیم هیچ اطلاعی دربارهٔ این ناحیه به دست نیست. بعدها

کادوسیان در آنجا ساکن گشتند.

۳ ـ ناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه و رودهایی که در آن دریاچه می‌ریزند

این ناحیه به سه ناحیهٔ فرعی منقسم می‌گردد:

الف / کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه ـ یعنی «گیلزان» باستانی [؟] در قرن نهم قبل از میلاد ـ این ناحیهٔ مستقلی بوده است و ظاهراً بعدها جزو «اورارتو» یا ماننا گشت و یا اینکه میان آن دو تقسیم شده.

ب / کرانهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه و حوضهٔ رود «جغتو» و رودهایی که به موازات آن جارینند. این ناحیه در قرن نهم به نام «زاموا» ـ ی داخلی موسوم بوده و به چندین واحد مستقل سیاسی تقسیم می‌شده (حارّانا، ماننا، مسی و غیره). بعدها این ناحیه هستهٔ دولت ماننا را تشکیل داد. و از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد آن را می‌توان مرکز اقتصادی ماد شمرد. به این معنی که در آغاز مرکز اقتصادی سراسر ماد بوده است و بعد ماد آتروپاتن (آتروپاتگان، آذربایجان).

ج کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه به ماننا مربوط بوده است و کرانهٔ شمالی ـ یعنی درهٔ رود آجی چای و ناحیهٔ تبریز کنونی ـ ظاهراً مستقل بوده. در اینجا قبیلهٔ دالیان زندگی می‌کرده.

ناحیهٔ ج / و سه ناحیهٔ فرعی آن از لحاظ اقتصادی از دیگر نواحی بیشتر رشد کرده بوده. حتی اکنون نیز در بسیاری از نقاط این ناحیه ممکن است زراعت و باغداری پیشرفت کند. علی‌الظاهر در «گیلزان» کان مس استخراج می‌شده است.

۴ ـ درهٔ رود قزل‌اوزن (سفیدرود) و شعبه‌های آن

ویژگی رود قزل‌اوزن مارپیچی بودن مسیر آن است. در درهٔ مزبور چند ناحیهٔ فرعی را باید مشخص کرد:

الف / اگر از مرداب مانندی که در

نزدیکیهای شهر کنونی رشت مصب آن رود را تشکیل می‌دهد برخلاف جریان حرکت کنیم در آغاز مستقیماً به جنوب خواهیم رفت و رود مزبور از ایالت گیلان گذشته، از طریق درهٔ تنگی جبال مرتفع البرز را قطع می‌کند. اینجا سرزمین جنگلهای گرمسیری است. قزل‌اوزن بالاتر از این ناحیه از شمال غرب به سوی جنوب شرق میان کوههای آق‌داغ (دنبالهٔ البرز) و آق‌گدوک جاری می‌شود و دره‌ای که در این محل تشکیل می‌دهد در دوران کهن «اندیا» نامیده می‌شده.

ب/ در بخش شمال شرقی این دره رودکی که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانهٔ آن قرار دارد به قزل اوزن می‌ریزد. درهٔ این رودک و جویبارهایی که بدان می‌ریزد در دوران باستان ناحیهٔ «زیکرتو» را تشکیل می‌داده.

ج/ قزل‌اوزن بالاتر از محل تلاقی با رودک مزبور از جنوب به شمال جاری است. بخش علیای آن را قافلانکوه (گیزل بونداذی قدیم) از (مانتا) جدا می‌کند. آشوریان بیشتر این بخش قزل‌اوزن را ماد (مادای) می‌خواندند.

در اینجا شعبهٔ راست «قزل‌اوزن» - زنجان‌رود - درهٔ جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد (که اکنون در اطراف شهر زنجان قرار گرفته و خمسه نامیده می‌شود).

۵ ـ بخش علیای رود زاب کوچک

سرزمینهای واقع در جنوب غربی آن سوی رشته جبال افقی، بیشتر به آشور و بابل گرایش داشتند. ایالت «زاموآ» یا «لولو» از لحاظ جغرافیایی با آشور سخت مربوط بوده. سراسر اراضی‌ای که از دریاچهٔ ارومیه تا بخشهای علیای رود دیاله ممتد بود (ناحیهٔ شهرهای کنونی میاندوآب و بانه و سلیمانیه و زهاب و سنندج) به معنی بسیط بدین نام موسوم بوده و به طور محدود (زاموآ) نامیده می‌شده: «زاموآ» بخش علیای درهٔ زاب کوچک بوده که

خود یکی از شعبه‌های دجله به شمار می‌رفته و شعبه‌هایی که در مسیر سفلای آن خاک اصلی آشور را قطع می‌کنند.

۶ ــ بخش علیای رود دیاله

اما بخش علیای روی دیاله و شاخه‌ها و شعب کوچک آن (در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سنندج)، یادآور می‌شویم که از اواسط قرن نهم قبل از میلاد ناحیهٔ مزبور «پارسوآ» نامیده می‌شده. در این بخش درهٔ شهر زور، نزدیک سلیمانیه، از نقاط دیگر پر جمعیت‌تر و حاصلخیزتر است.

دو ناحیهٔ («زاموآ» و «پارسوآ») واجد اهمیت خاص بودند زیرا که دره‌های زاب کوچک و دیاله عمقاً در جبال زاگروس پیش رفته اجازه می‌دهند که چند سلسله کوهستانهای متوازی قطع شود و معبر نسبتاً سهل‌العبوری ایجاد گردد. گردنه‌هایی که در اینجا وجود داشته و گذرگاهی به سوی شرق بوده، از طرف مغرب راه رسیدن به سرزمین ماد را (اکنون راههای کاروان‌روی بانه، سنندج، همدان و سلیمانیه، زهاب، کرمانشاه، همدان) می‌گشود. به ویژه دره دیاله همواره راه اصلی مرابطات بابل و نواحی دوردست و داخلی ایران و کشورهای واقع در مشرق آن بود. این راه از دروازهٔ ماد (اکنون گردنه‌ای که به درهٔ ماهیدشت منتهی می‌شود) می‌گذشت و به سوی اکباتان باستانی (اکنون همدان) ممتد بوده است.

۷ ــ بخش وسطای مسیر رود دیاله

(نزدیک شهر کنونی خانقین) این بخش را ایالت «نمر» ـ که هم در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد کاملاً تحت نفوذ سیاسی بابل بود ـ اشغال می‌کرد. در جنوب درهٔ دیاله و شعبه‌های آن ایالت «بیت همبان» قرار داشت.

۸ ــ دره‌های بخش علیای رود کرخه

این ناحیه که در مشرق خط

مقسّم‌المیاه دیاله و کرخه ـ قرار دارد در بخش علیای مسیر کرخه دره‌های گاماسیاب و سیمره و ماهیدشت ـ از لحاظ جغرافیایی به عیلام می‌گراید ولی از نظر تاریخی به ماد مربوط بوده. راههای تجاری مهم به سوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می‌گذشتند.

در این دره نسبتاً آب فراوان و بالنتیجه حاصلخیز است. ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور «الی‌پی» باستانی است که بعدها «الی مایبدا» نامیده می‌شد. در این ناحیه، نزدیک شهر کنونی کرمانشاه، صخرهٔ معروف بیستون و کتیبه‌های عظیم سه زبانی داریوش اول پادشاه ایران قرار دارد.

در جنوب «بیت همبان» و پیرامون «الی‌پی»، در کوههای لرستان کنونی کوهستانیان «کاسی» که محتملاً با ساکنان عیلام قرابت داشتند و در تاریخ وظیفهٔ بزرگی را ایفا کرده‌اند، زندگی می‌کردند.

۹ ـ ناحیهٔ همدان

در ملتقای ماد آترویاتن (آتورپاتگان، آذربایجان) و ماد سفلی قرار دارد. این ناحیه در پیرامون کوه الوند (۳۲۷۰ متر) واقع است و جویبارانی که از برفهای آن کوه پدید می‌آیند آن را مشروب می‌سازند. اکثر جویباران مزبور بخش علیای رودک «قره سو» راکه خود به حوضهٔ دریاچهٔ حوض سلطان تعلق دارد تشکیل می‌دهند، ولی سلسله جبال «کوه رود» که مرز ماد سفلی می‌باشد اندکی از جنوب شرقی شروع می‌شود و بدین‌سبب این ناحیه را می‌توان حد فاصلی میان آترویاتن و ماد سفلی شمرد. و راههای کاروان روی مناسبی آن را به ماد آترویاتن (آذربایجان) مربوط می‌سازند. جاده‌های دیگری از اینجا به سوی غرب ـ کرمانشاه (الی‌پی) و بعد بابل ـ و به طرف مشرق ـ ناحیهٔ نزدیک تهران ـ ری قدیم) و جنوب ـ یعنی عیلام و «پارتاکنا»

(ناحیهٔ اصفهان) ـ ممتد است.

اینکه مرکز این ناحیه ـ شهر همدان کنونی و اکباتان قدیم یونانیان ـ به زبان مادی «هنگ متنه» یعنی «جای تجمع» نامیده می‌شود، تصادف محض نیست. اینجا پایتخت دولت ماد بوده.

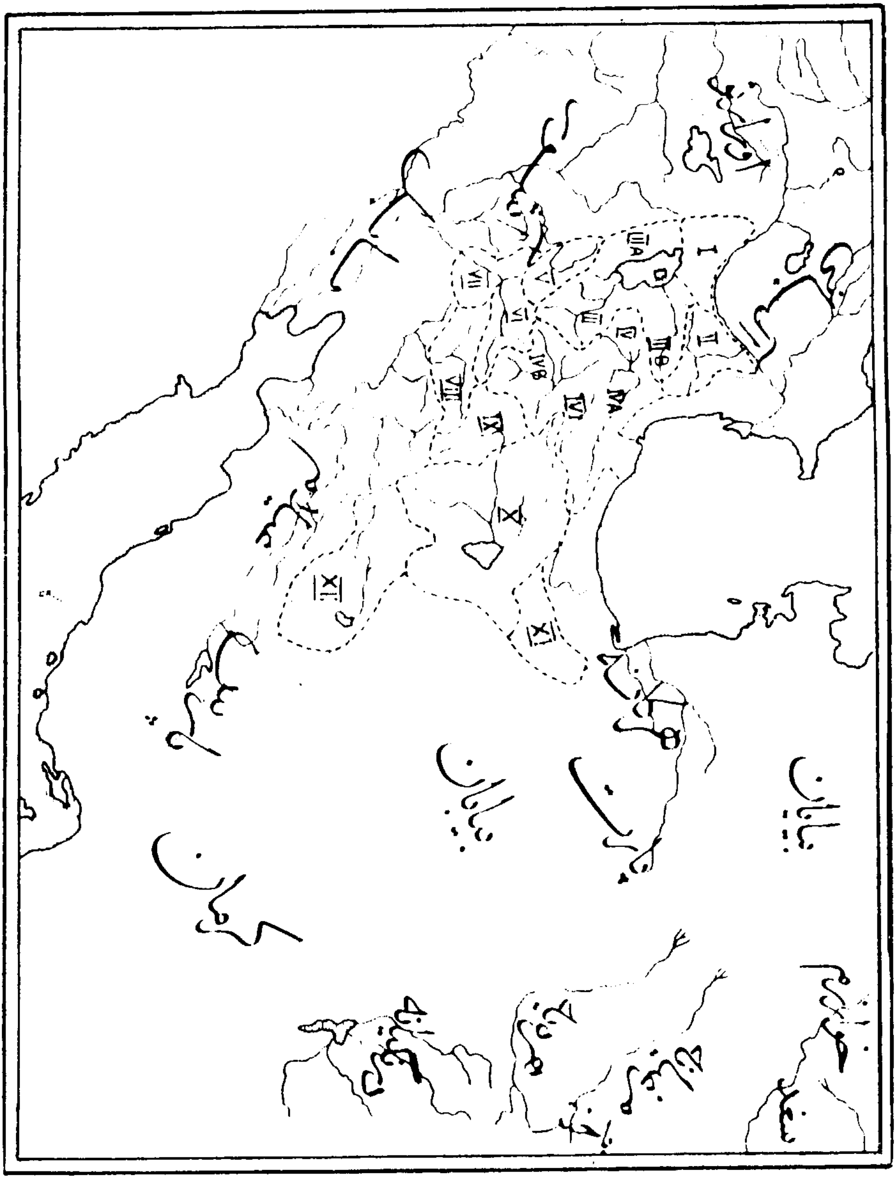
۱۰ ـ حوضهٔ دریاچهٔ «حوض سلطان» و «دریای نمک» و رودخانهٔ «ابهرچای» و «قره سو» و «قم رود»

این ناحیه در مرکز ماد سفلی بوده. سه رودک در جهت دریاچه‌های «حوض سلطان» و «دریای نمک» جاری می‌باشند: از شمال غرب (ابهرچای ـ به دره‌ای که شهر قزوین در آن است) و از غرب (قره‌سو که از همدان جاری است) و از جنوب غرب (قم رود ـ که اکنون شهر قم درکنار آن واقع است). آشوریان این ناحیه را «سرزمین رودکها» می‌نامیدند. در این ناحیه، مناسبترین جا برای سکونت و زراعت دامنه‌های البرز است، که از سمت شمال این ناحیه را محدود می‌سازد و «کوه رود» که از طرف جنوب تا حدی به دریاچه‌ها نزدیک می‌باشد. اکنون شهر تهران در دامنه‌های جنوبی البرز قرار دارد و در عهد باستان ری یا «رغه» که یکی از شهرهای مهم ماد شمرده می‌شده در نزدیک آن برپا بوده. اکنون در دامنه‌های شمالی «کوه رود» شهرکاشان واقع است.

در مشرق ری، نزدیک قلهٔ برفین دماوند گردنه‌ای وجود دارد بر سر راه مازندران (سرزمین باستانی کاسپیان و گلان و امردان) ـ که اصطلاحاً «دروازهٔ کاسپیان» نامیده می‌شود.

۱۱ ـ ناحیهٔ شمالی دشت کویر

این ناحیه نیز در دامنه‌های جنوبی البرز قرار دارد ـ ولی از «دروازهٔ کاسپیان» شرقی‌تر است و از سمت جنوب به بیابان شوره‌زار محدود می‌باشد. در عهد باستان این ناحیه «خوار» یا «خوارنا» نامیده می‌شد. راه کاروان‌رو به آسیای میانه از این ناحیه (و اکنون از شهرهای



ماد

سمنان و دامغان) می‌گذرد. بخش شرقی «خوارنا» به فلات خراسان ـ یعنی بخش جنوبی پارت قدیم ملحق می‌گردد.

۱۲ ــ ناحیهٔ پارتاکنا

درهٔ عریض و خشکی در جنوب که از شمال غرب به طرف جنوب شرق ممتد است که از سمت شمال غرب با (اکباتان) مربوط می‌باشد و از سوی جنوب غرب کوهها آن را از عیلام جدا می‌سازند و در جنوب شرق به توسط بیابان از فلات فارس (پرسید) مجزا می‌باشد.

در بخش شمال غربی این دره رودک زاینده‌رود جاری است و شهر اصفهان (اسپدانا ـ ی باستانی) بر کرانهٔ آن قرار دارد. این رودک به دریاچهٔ شور می‌ریزد. به موازات آن، اندکی شرقی‌تر، و آن سوی رشته جبال کوه رود درهٔ دیگری وجود دارد (ناحیهٔ شهر کنونی یزد). این ناحیه را در عهد باستان غالباً جزو پارس می‌شمردند.

گذشته از دوازده ناحیهٔ یادشده ولایات دیگری نیز ـ خارج از حدود ویژهٔ ماد ـ به آن دولت گرایش داشتند. از آن جمله بود سرزمینهای کرانه‌های کاسپی که فقط از طریق ماد و یا آلبانی با دنیای خارج مربوط بود. در جنگلهای انبوه گرمسیری این ناحیه قبایلی می‌زیستند که غالباً از شکار روزگار می‌گذراندند و از مادها و آلبانیان عقب‌مانده‌تر بودند. اینجا در آن زمان (و بعدها) معمولاً بقایای زبانهایی که در خود خاک ماد و آلبانی از میان رفتند، محفوظ ماندند و این واقعه موجب پیدایش تفاوت ظاهری قومی میان ساکنان نواحی اخیرالذکر و مردم کرانهٔ کاسپی (خزر) گشت. هنوز در زمان حاضر هم تاتها و طالشها و گیلکها و مازندرانیها به لهجه‌هایی سخن می‌گویند که خود بقایای زبان هند و اروپایی می‌باشد که در آغاز لسان ماد شرقی بوده. امتیاز ویژهٔ این لهجه‌ها کهنگی و مهجوری ترکیب اصوات می‌باشد که در بسیاری از موارد

با زبان فارسی تفاوت داشته و با مادی و پارتی و اوستایی مشابهت دارد. بدین سبب اگر تاتها و طالشها را آلبانیان و یا مادهایی بشماریم که به عنف پارسی شده‌اند، کاملاً راه خطا پیموده‌ایم. با اینکه در لهجه‌های مزبور از لحاظ منشأ ذخیرهٔ لغوی سهم فارسی فوق‌العاده بزرگ است (و این خود با در نظر گرفتن تسلط سیاسی و ادبی زبان فارسی قابل درک می‌باشد) ولی کاملاً مبنی و مایهٔ مادی خود را حفظ کرده‌اند.

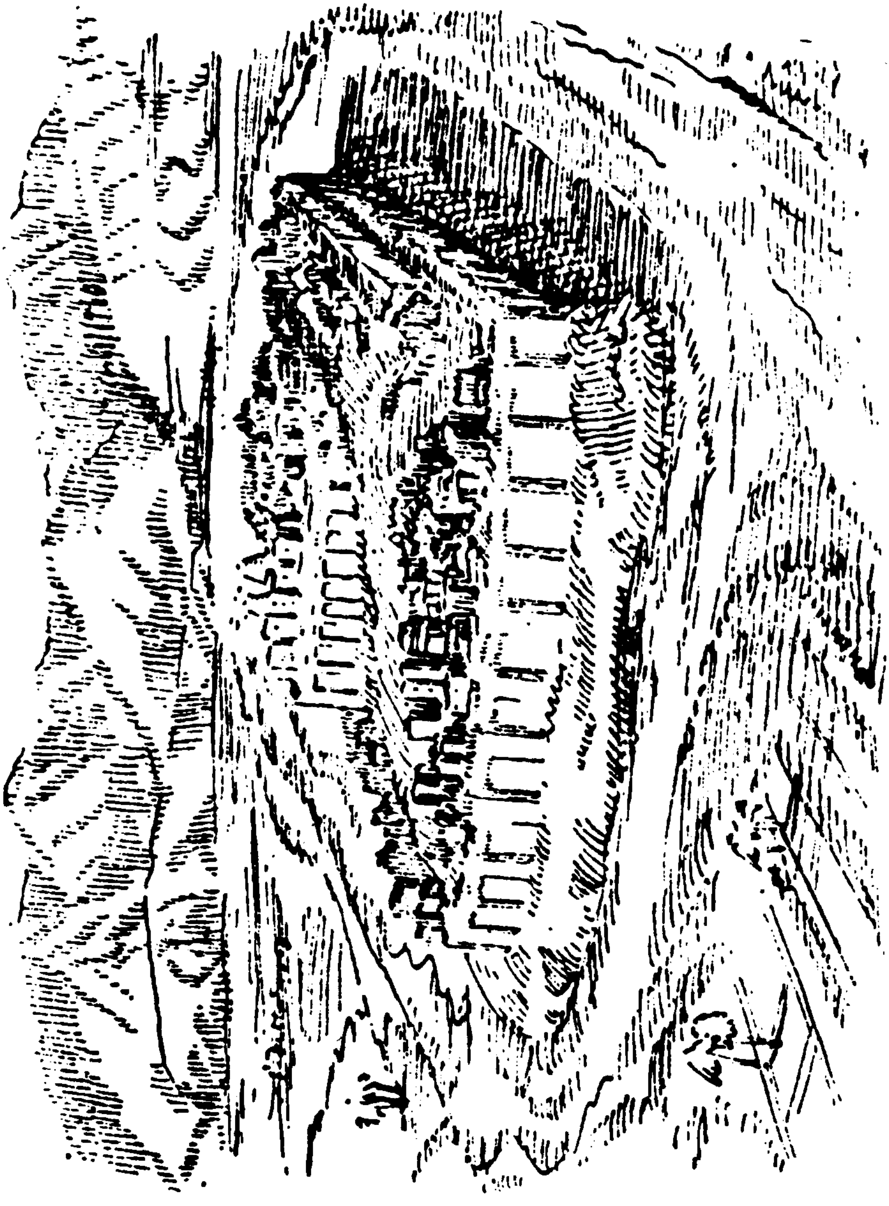
ولی نفوذ زبان مادی هند و اروپایی در نواحی کاسپی (خزر) پدیده‌ای ثانوی بوده. در دورهٔ سلطنت مادها کاسپیان و دیگر قبایل ساکن کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) ظاهراً لهجه‌های قدیمی‌تر هند و اروپایی خویش را ـ که در ماد غربی ـ نیز متداول بوده، حفظ کرده بودند.

باید سرزمین آلبانی را که رود ارس از ماد جدا می‌کرد نیز، در عهد باستان، واجد ارتباط نزدیک با کشور اخیر بدانیم.

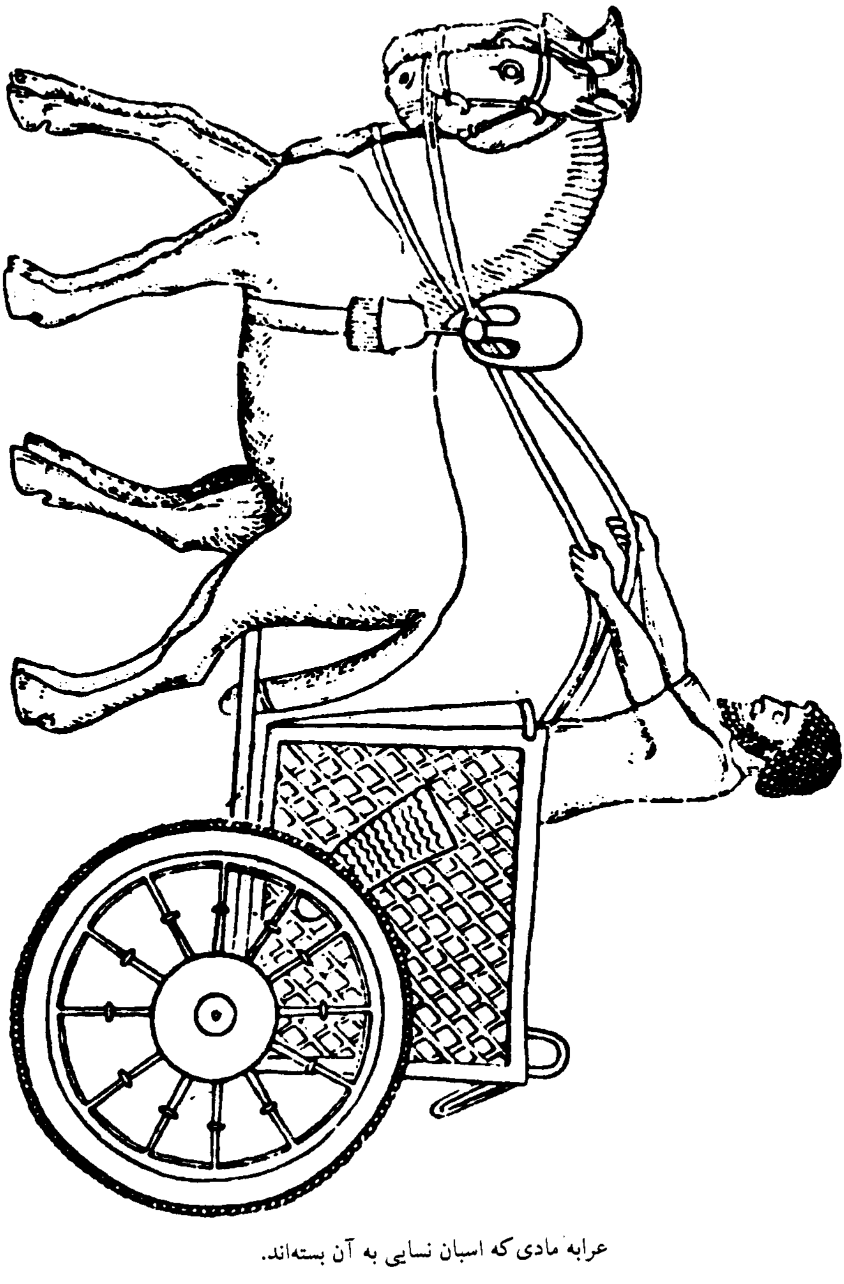
سرزمین آلبانی که در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد از جهات و مسیرهای اصلی لشکرکشیها و نقل و انتقال قبایل برکنار بود، شرایطی را که در دورهٔ ماقبل خاص ماد بود، در مدت طویل‌تری حفظ کرد. متأسفانه وضع منابع باستان‌شناسی و کتبی اجازه نمی‌دهد ویژگی مناسبات ماد و آلبانی را دقیق‌تر مشخص سازیم.

مسلماً ماد با نواحی جنوبی‌تر نیز مناسبات نزدیک داشته، به‌ویژه در زمانهای کهن که ظاهراً مردم آن سرزمین با «کاسی» ها و ساکنان عیلام از حیث قومیّت و زبان قرابت داشتند. ماد از طریق «پارتاکنا» با پارس (پرسید) که از کهن‌ترین زمانها توسط عیلامیان مسکون بود نیز مربوط بوده. ولی در عین حال مسافات دراز و پهنه‌های لم‌یزرع، خاک ماد را از جنوب و جنوب شرقی ایران جدا می‌ساخت.

جادهٔ کاروان رویی که آسیای میانه را به آسیای مقدم متصل می‌کرد از خاک ماد می‌گذشت. این راه که از ناحیهٔ

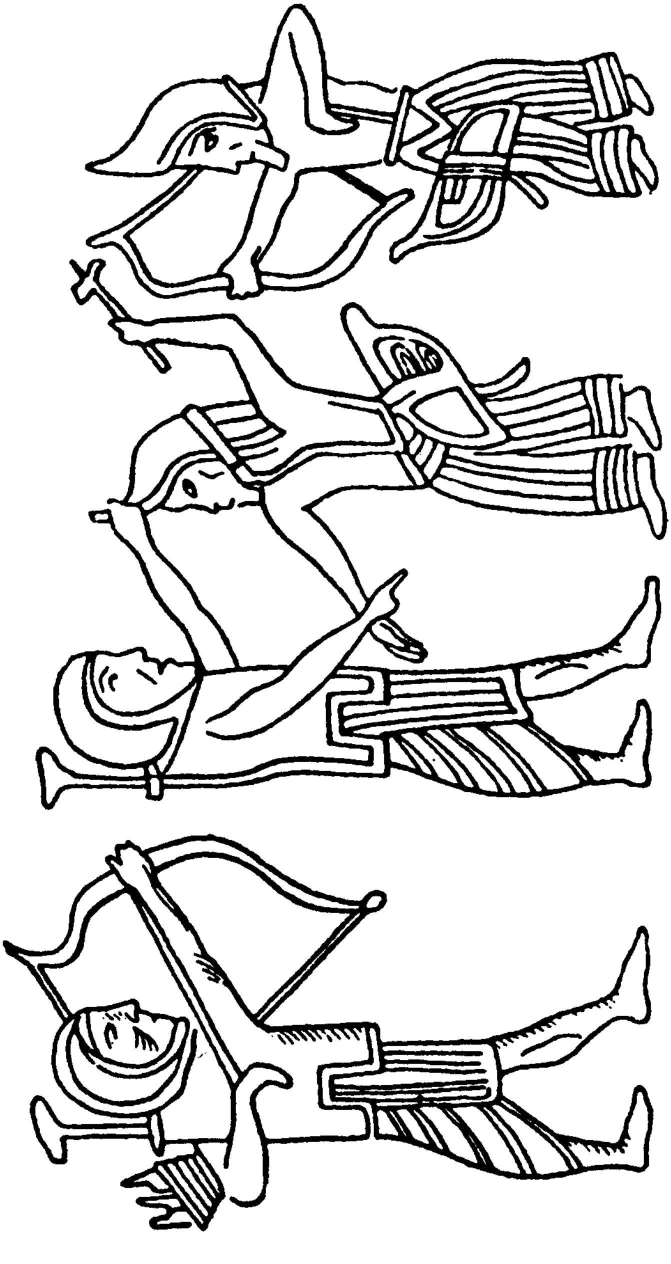


دژ مادی در محل شهرک کنونی سیلک. از روی قراین موجود رسم گردیده



عرابه مادی که اسبان نسایی به آن بسته‌اند.

از روی نقش برجسته قرن پنجم قبل از میلاد (پرسپولیس ــ استخر)



مادیها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست). از روی تصویر مهر استوانه قرن ۵ ــ ۶ ق. م.

اکباتانا عبور می‌کرد و سپس در دامنه‌های جنوبی البرز امتداد می‌یافت اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ ماد داشته است.

ضمناً چنانکه در نظر گیریم که مردم دامپرور کرانهٔ شرقی و غربی دریای کاسپیان (خزر) از لحاظ تاریخی با ماد رابطهٔ نزدیک داشته و از لحاظ فرهنگی و (بخش اعظم‌ایشان) قومی همانند بودند، در می‌یابیم که سرنوشت ماد همیشه با مقدرات آسیای میانه مربوط بوده است.

روابط ماد سفلی با مشرق و جنوب و اختلاف شرایط طبیعی آن با ماد آتروپاتن (آتورپاتگان) (که در نتیجهٔ آن تکامل ماد سفلی نسبت به ماد آتروپاتن اندکی بطیی‌تر بود) موجب گشت که روابط میان این دو قسمت کشور نااستوار باشد و بدین سبب از قرن چهارم قبل از میلاد سرنوشت تاریخی آنها متفاوت بوده و از آن جمله پیدایش و قوام قومیّت ایشان نیز از طرق مختلف جریان یافت.

ماداگیانا

یکی از قلمرو مادها شامل ولایات ری و اطراف آن.

ماد بزرگ

یکی از قلمرو مادها شامل کردستان و نواحی مرکزی ایران.

ماد کوچک

یکی از قلمرو مادها شامل آذربایجان (آتروپان).

مادَیان هَزار دادِستان

در دورهٔ ساسانی چندین مجموعهٔ حقوقی وجود داشته است که امروز تنها یکی از آنها باقی است و از آن، تنها یک نسخهٔ خطی ناقص در دست است. جمع‌آورندهٔ کتاب فرّخْ مردِ وَهرامان (فرّخ مرد پسر بهرام) است که اطلاعی از زندگی او نداریم. احتمال می‌رود که

کتاب در اصل در دوران پادشاهی خسروپرویز، آخرین پادشاهی که نام او در کتاب آمده، تألیف شده باشد و شاید، مانند بسیاری از کتابهای دیگر، در قرن سوم هجری مطالبی را بدان افزوده یا از آن کاسته باشند. به هر حال کتاب بیش‌تر نمایانگر وضع دورهٔ ساسانی است تا عهد اسلامی. در این کتاب مسائلی که خصوصاً زردشتیان در قرون نخستین اسلامی با آنها مواجه بوده‌اند و در کتابهای دیگر، مانند روایات امید اَشَوَهِشتان و دادِستان دینی و روایات فرنبغ سروش منعکس شده، دیده نمی‌شود و بیش‌تر نامهای جغرافیای مذکور در کتاب، متعلّق به ناحیهٔ فارس است.

مادیان هزار دادِستان به معنی «مجموعهٔ هزار فتوی» است و همان‌طور که از نام آن بر می‌آید، گردآورنده بر آن بوده است که قضایای حقوقی را، چه آنهایی که اتفاق افتاده و چه آنهایی که بالقوّه می‌توانسته اتفاق بیفتد، در کتاب گردآوری کند. قضایای مطرح شده در کتاب بیشتر مربوط به قوانین مدنی است، از قبیل ازدواج، طلاق، ارث، قیمومیت، مالکیت، موقوفات، مسائل مربوط به برده، وام و گرو و رهن، غرامت و تاوان، اجاره، ضمانت، وکالت و شرکت. در کتاب، جز در موارد نادری، به حقوق جزایی پرداخته نشده است. احتمال دارد این گونه مطالب در بخشهای مفقود کتاب باشد. همهٔ فتواها براساس قوانین دینی زردشتی بوده است. در این کتاب فتواهای بسیاری از قضات زردشتی، که نام برخی از آنان را در میان مفسّران اوستا نیز می‌یابیم، آمده است. گردآورنده به بعضی منابع خود مانند خویشکاری نامهٔ موبدان («رساله دربارهٔ وظایف موبدان»: بخش ۲ کتاب، ص ۲۶) و دادستان‌نامه («رسالهٔ فتاوی قضایی»: بخش ۱ کتاب ص ۱۱) اشاره کرده است. مادیان هزار دادِستان متضمّن اصطلاحات حقوقی بسیاری است که معنی دقیق بعضی از آنها روشن

نیست. این کتاب همچنین از جهت مطالعهٔ وضع اجتماعی دورهٔ ساسانی اهمیّت به‌سزایی دارد.

از این کتاب تنها یک نسخهٔ خطی ناقص و آسیب‌دیده در دست است.

مادیس (Madyes)

پادشاه سکایی پسر پرتتوآ همزمان با آسور بانیپال.

مادیگان

مادیها، ساکنان سرزمین ماد.

ماراپاس کاتینا

ماراپاس کاتینا از مورخان ارمنی که سوریانی‌الاصل بود و موسس خورناسی از آثار او استفاده کرده است. وی از زبانهای یونانی و سریانی اطلاع وافی داشت. بنابه نوشته موسس خورناسی او به توصیه والارشاک پادشاه ارمنستان به خزانه ارشک بزرگ که گویا مهرداد اول اشکانی بوده باشد در نینوا دست یافت و اسنادی راکه در آنجا بود مورد مطالعه خود قرار داد و کتابی دربارهٔ تاریخ ارمنستان نوشت و به نزد والارشاک آورد. دربارهٔ این مورخ جز آنچه که موسس خورناسی از نوشته‌های او در کتاب خود ذکر کرده اثری در دست نیست.

ماراتن: ← جنگ ماراتن

ماراسپندان

ماراسپندان، مهراسپندان، آذرباد ماراسپندان موبد موبدان دوران شاپور دوم ساسانی است که رسالهٔ اندرز آذرپاد مهراسپندان منسوب به اوست.

ماردونیا

یامردونیه. یکی از اسپهبدان ایران است که در ۴۷۹ پیش از میلاد، آتن پایتخت یونان را فتح کرد و در شبِ همان روز، با آتشی که بر برجها برافروخته بود، به سارد پایتخت لیدی،

که شاه در آنجا بود، خبر داد. مردونیه پسر گبریاس است و با دختر داریوش ازدواج کرد و فتوحات نمایانی در جنگهای مختلف نمود و در سال ۴۷۹ به قتل رسید.

ماردها

آنان جنگجوترین طایفه غیر آریایی حوزه شمالی بحر خزر بودند که در حاشیه سپیدرود زندگی می‌کردند و سپیدرود به نام آنان رود آمارد خوانده می‌شد.

مارسپند

مهراسپند (نام خاص)، نام بیست و نهمین روز از هر ماه = mahrspand

«ماراسپند: نام پدر آذرباد است که یکی از موبدان بوده است و نام روز بیست و نهم است از هر ماه شمسی، نیک است در این روز نکاح کردن و با دوستان نشستن و نام ملکی باشد که موکل است بر کرهٔ آب».

مارسپند یا مَنْثَرْسْپَند

ایزدی است که جلوه‌ای از سخن و گفتار ایزدی است.

مارلیک

براساس حفریات به عمل آمده در منطقهٔ رحمت‌آباد رودبار، آثار و بقایای قبرستان سلاطین و حکمرانان دورهٔ مربوط به اواخر هزارهٔ اول قبل از میلاد در آنجا نهفته شده بود.

حفاری مارلیک نشان داد که این تپه فقط شامل یک منطقهٔ باستانی یعنی آرامگاه سلاطین و فرماندهان بوده و در این آرامگاهها آثار گرانبهای تاریخی نهفته شده بود. این آثار نه فقط از نظر تاریخی اهمیت بسزایی داشتند بلکه از نظر هنر و زیبایی هم معرّف یکی از مکتبهای ارزنده هنری سه هزار سال پیش می‌باشد.

کشف آرامگاه سلاطین مارلیک ورقی پر ارزش به تاریخ تمدن ایران



جام (آبخوری) زرین از مارلیک به شیوهٔ هنر ایرانی ــ سکایی آراسته شده و دو ردیف از جانوران با دندانهای شبیه دندان گراز در آن به چشم می‌خورد که در دو جهت مختلف در حرکت هستند. هرچند از لحاظ الهام‌گیری، جنبهٔ آشوری دارند، ولی در آنها نوعی سرزندگی دیده می‌شود که شاید از غرب آسیای مرکزی ناشی شده باشد. سدهٔ نهم پیش از میلاد

برگرفته از هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دورهٔ اسلامی



ظروف زرین و تصویر حیوان افسانه‌ای روی کاسه ــ از تپه مارلیک قرن نهم ــ هشتم ق. م.

اضافه کرد و ثابت کرد که در این منطقه یکی از مکتبهای ارزنده و پرافتخار هنر بشر در سه هزار سال قبل وجود داشته و بیشتر کارگاههای هنری خاورنزدیک را چه در آن دوران و چه بعد از آن تحت نفوذ سبک کار و روش و مهارت خود قرار داده و شاهکارهای هنری خارق‌العاده‌ای به وجود آورده است.

ظروف و مجسمهٔ سفالی به‌دست آمده در حفاری مارلیک عموماً به رنگهای قرمز و یا خاکستری و یا سیاه بوده و به اشکال متنوع و مختلفی ساخته شده‌اند. هر دو نوع سفال خاکستری و قرمز به خوبی صیقلی و بعضی از آنها در نهایت مهارت ساخته شده‌اند و تزئیناتی به سبک خطوط نقطه‌چین فشرده، قسمتهای شانه و اطراف و دستهٔ ظروف را آرایش داده است.

مازه

مازه یا مازایوس در حدود سی سال (۳۲۸ ــ ۳۶۲ ق.م) فرمانروایی کیلیکیه و ده سال حکومت سوریه را داشت و بعد به فرمانروایی بابل منصوب شد و در دورهٔ حکومت او بود که اسکندر به بابل حمله نمود و این مرد از برای حفظ مقام، شرافت را زیر پا گذاشته به استقبال اسکندر شتافت و اظهار اطاعت کرد و اسکندر هم سردار بزرگ داریوش را که ناجوانمردانه تسلیم شده بود، پذیرفت و مانند گذشته حکومت بابل را به او واگذار کرد و مازه تا آخر عمر یعنی سال ۳۲۸ق.م به این سمت منصوب بود.

مازه در آخرین جنگ داریوش با اسکندر که به جنگ اربیل معروف است، جزو سردران داریوش که هر یک



استاتر پارسی مازه

ریاست قسمتی از قوا را داشتند شرکت داشت و سرداری سوریان و بین‌النهرینی‌ها به عهدهٔ او بود و در حملهٔ اول که قشون داریوش به استقبال اسکندر شتافت، مازه در رأس سواره‌نظام ایران به مقدونی‌ها حمله برد و بار و بنهٔ آنها را غارت نمود، ولی به او خبر رسید که داریوش شکست خورد و فرار کرد و این خبر باعث سستی کار او و در نتیجه شکست گردید و مازه در حال فرار از دجله گذشت و به بابل رفت و کمی بعد اسکندر نیز به طرف بابل روانه شد و مازه که روحیهٔ خود را در اثر شکست باخته بود، با اولاد خود به استقبال اسکندر شتافت و راه خیانت به مملکت پیش گرفت و اسکندر او را پذیرفت.

مازیار، قیام

فرزند قارن از اسپهبدان طبرستان که یک سال پس از قتل بابک (۲۲۴ هـ. ق.) بر علیه معتصم قیام کرد. مازیار به دین زردشت تعصبی ویژه داشت و آداب و رسوم ایرانیان را گرامی می‌داشت. وی از تسلیم مالیاتی که معمولاً مردم طبرستان نزد والی خراسان می‌فرستادند خودداری ورزید. عبدالله‌بن طاهر فرمانروای سیستان و خراسان با نیرویی عازم طبرستان شده مازیار را اسیر ساخت و وی را به سامرا نزد خلیفه گسیل داشت. خلیفه مازیار را به ضرب تازیانه هلاک کرد و به دستور وی جسدش را در همان محلی آویختند که پیش از آن جسد بابک آویزان شده بود.

ماساژت‌ها (Massagétes)

یا ماهیخواران که کوروش کبیر در جنگ با آنان کشته شد، ایشان در بین دریای خزر و آرال سکنی داشتند. به قول هرودوت اسلحهٔ آنان تیر و کمان و نیزه بود که آنها را از طلا یا مس می‌ساختند. کلاه و کمربندهای و لباسهایشان مطلا بود و زره اسب را نیز

از مس می‌ساختند. ولی دهنهٔ اسب از طلا و نقره بود. آهن اصلا به کار نمی‌بردند و این فلز را مملکت آنان فاقد بود ولی مس و طلای زیادی داشتند. هر چند هر یک از آنان را زنی جداگانه بود، ولی آنان زنان اشتراکی نیز داشتند. یونانیان گویند: این عادت همه سکاهاست، و در واقع اختصاص به ماساژت‌ها ندارد. و هرگاه مردی بخواهد زنی را ببیند ترکش خود را به ارابهٔ او می‌آویزد.

اگر کسی پیر شود همهٔ اقربایش گرد آمده او را می‌کشند، و در همان وقت چارپایان مختلف از حشم خود سربریده با گوشت مقتول پخته همگی آن را می‌خورند! و این نوع خاتمهٔ عمر را عاقبت به خیری می‌دانستند! ولی اگر شخصی از ایشان می‌مرد، از خوردن گوشت او خودداری می‌کردند، و میت را دفن می‌کردند. و تأسف می‌خوردند که چرا این شخص مرد و کشته نشد. ماساژتها بذر نمی‌افشانند و غذای آنان از گوشت حشم و ماهی است که فراوان از سیحون به دست می‌آوردند. مشروب آنان شیر است. از خدایان تنها آفتاب را می‌پرستیدند و برای او اسبها را قربانی می‌کردند. جهت آن این است که گویند برای تندروترین خدایان قربانی سریعترین حیوانات مناسب است.

ماسپیان

یکی از قبایل پارسیان.

ماگنزی

تمیستوکل (۴۴۹ـ۴۶۵ ق.م)

دورهٔ فرمانروایی تمیستوکل در زمانی که از طرف اردشیر اول به امارت ماگنزی و لامپساک رسید، از سال ۴۴۹ تا ۴۶۵ ق. م می‌باشد و سکه‌های او دارای نقش آپولون خدای بزرگ یونان و عقاب است و نام او به خط یونانی در کنار سکه نقر است.

ماگوفونی

تشریفاتی بود در دورهٔ مادها که مغان فرزندانی را قربانی می‌کردند.

مالالاس

یونانس مالالاس از نویسندگان یونانی قرن ششم میلادی که معروف به یونانس فصیح است. در انطاکیه زاییده شد و تاریخی از خود به زبان یونانی باقی گذاشته که حوادث جهان را از خلقت عالم تا سال ۵۶۶ میلادی نوشته و دو کتاب اول آن از میان رفته است. متن یونانی این کتاب با ترجمه‌ای به زبان لاتینی در ۱۶۹۱ در آکسفورد به طبع رسیده و نیز در مجموعهٔ آثار بیزانس چاپ شده است. مالالاس داستانهایی از زمان جنگهای ترایانوس (تراژان) با اشکانیان در کتاب خود آورده است و روی هم کتاب او از منابع تاریخ اشکانی به شمار می‌رود.

مال‌الرواج

مالیات جاری در دولت غزنویان.

مالکه

قرن چهارم میلادی. پدرش طایر غانی و مادرش نوشه ــ از بستگان نرسی، شاه ایران ــ بود.

مالکی

یکی از چهار مذهب اهل تسنن، که در قرن دوم هجری در مرکز حجاز (مدینه) به‌وجود آمد. بنیانگذار این مذهب مالک‌بن انس‌بن مالک ابوعبدالله اصبحی متولد سال ۹۵ و متوفی به سال ۱۷۹ هـ. ق. بود.

مانترسپند

روز بیست و نهم ماه است که به صورت مهراسپند (ماراسپند) هم آمده است.

مان تُن

مورخ مصری که معاصر بطلَمیوس بوده (۳۲۳-۲۷۳ ق.م.) کتاب مان تُن هر چند مربوط است به تاریخ مصر، اما برای اطلاع از تاریخ هخامنشیان منبع مناسبی می‌باشد.

مانداکس

از پادشاهان ماد که ۵۰ سال پادشاهی نمود.

مان‌نا (Mannan)

در آغاز هزاره اول قبل از میلاد، در جلگه‌های جنوبی دریاچه ارومیه دولت مان‌نایی اقتدار یافت و از اواخر قرن ۹ ق.م. بارها با آشور و اورارتو به مبارزه پرداخت و در دهه سوم قرن هفتم به قدرت سیاسی و نظامی مهمی مبدل گشت. دولت مان‌نا با استفاده از رقابت اورارتو و آشور توانست قلمرو خود را از تجاوز آن دو حفظ کند و در قرن هفتم با دولت سکایی آذربایجان متحد شود و تدریجاً اتحادیه‌ای از دولتهای کوچک محلی پدید آورد. مان‌نا بعدها عضوی از اتحادیه مادها بود و سرانجام در سالهای ۶۱۵ ــ ۶۱۰ ق.م. به صورت یکی از ایالات شاهنشاهی ماد درآمد. دولت مان‌نا، که بر اثر در دست نبودن کتیبه و نوشته‌ای از آن تا حدود زیادی گمنام مانده است، رسالت تاریخی مهم خود را به نحو شایسته‌ای ایفا کرده. کتیبه‌های آشوری از شهرهای آباد، قلعه‌ها و کشاورزی شکوفان مان‌نا یاد کرده‌اند و این همان عوامل مهمی است که در مقابل دولتهای توانای اورارتو و آشور و سکایان تاراجگر، پایداری کرد و نطفه یک پادشاهی نیرومند را در خود پرورد.

دولت «ماننا» و سازمان آن

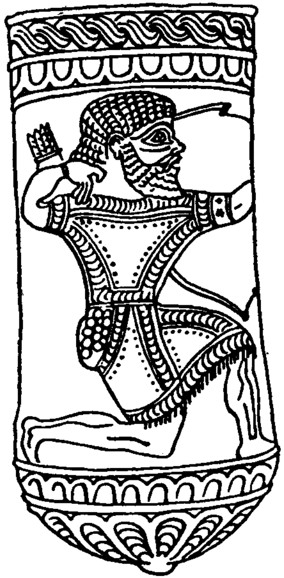
مدارک چندی دربارهٔ سازمان اجتماعی و دولتی ماننا در دست است. ساکنان «ماننا»، مانند دیگر نواحی، بیشتر به دامداری اشتغال می‌ورزیدند



پادشاه ماننا ملبس به
لباس آشوری. تصویر
بر ظرف مفرغ. قرن
هشتم ق. م. (؟)



خنیاگر مانّنایی در
لباس بابلی. تصویر
بر ظرف مفرغ. قرن
هشتم ق. م. (؟)



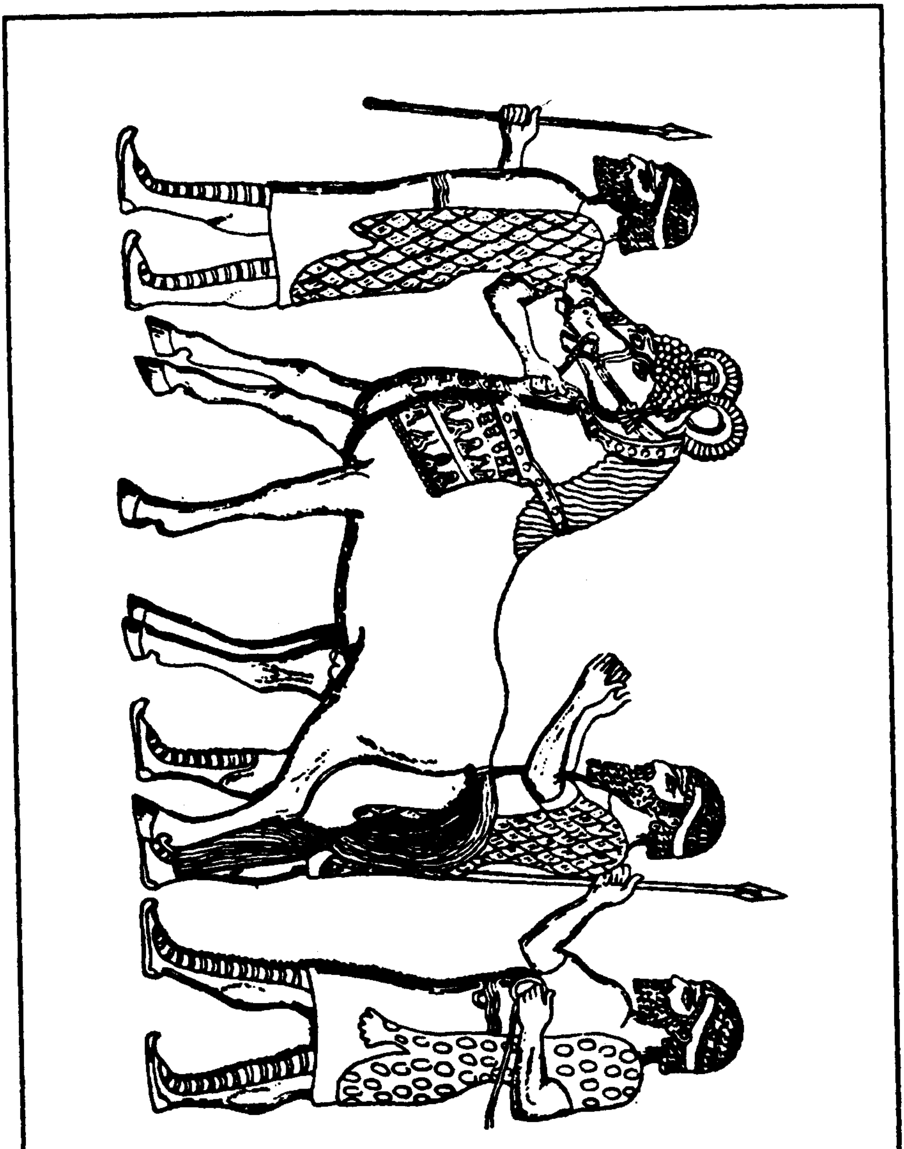
تیرانداز مانّنایی.
تصویری بر ظرف
مفرغ. قرن
هشتم ق. م. (؟)

(به پرورش گوسفند و دامهای بزرگ شاخدار و اسب و خر و تا حدّی شتران دو کوهان می‌پرداختند). مع‌هذا در هیچ یک از بخشهای سرزمین ماد آینده زراعت، در ردیف دامداری، چنان اهمیتی را که درماننا واجد بوده نداشته است. مثلاً هنگام لشکرکشی «سارگون دوّم» به «اورارتو» در سال ۷۱۴ ق.م. اهالی ماننا آرد و شراب عساکر آشور را تأمین کردند. در گزارشهای جنگی «سارگون دوّم» بارها در مورد نواحی متنازع فیه میان «اورارتو» و «ماننا» از تولیدات کشاورزی نواحی مزبور سخن رفته است. در تورات از نوعی گندم یاد شده است به نام «می‌نیت» که می‌توان «مانَنایی» تعبیر کرد (گرچه ممکن است این کلمه از نام جماعت «می‌نیت» در ماوراء اردن مشتق باشد). در شهر «تیر» (یا صور) که از بلاد فنیقی بوده این نوع گندم داد و ستد می‌شده و از این کالا در ردیف اسبان طوغارما (ارمنستان کوچک) و عاج و آبنوس که در آسیای صغیر و جزایر دریای متوسط - مدیترانه - (؟) به فروش می‌رسید و مصنوعات پیشه‌وران سوریه و شراب دمشق و غیره نام برده شده است. در ماننا پیشه‌ها - و به‌طور کلی در زاموآ - بسیار ترقی کرده بود. گنجی که به تازگی در زیویه نزدیک سقز کشف شد، از چیره‌دستی استادان مانَنایی (از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد) در هنرنمایی بر روی آهن حکایت می‌کند.

جامعهٔ «ماننا» سازمان قبیله‌ای را تا حدّ معتنابهی حفظ نموده بود. این نکته جالب است که متون اورارتویی، دولت مزبور را «کشور مانا» (مانا - نی‌ابانی) می‌خوانند ولی منابع آشوری تقریباً همیشه آن را «کشور (قبایل) مانَنایی» می‌نامند (مآت مانَنایی). آثار باقیه از آشوریان، گذشته از ماننا - یان از بسیاری قبایل دیگر نیز که جزو کشور ماننا بودند نام می‌برند از قبیل «ته اورلیان» مسیئیان، دالی‌بیان، سونبی‌بیان و کُوموردیان. در

مانَنا بقایای فراوان از دوران جماعت بدوی در زندگی و رسوم مردم وجود داشته و مردم هنوز ـ بر خلاف دیگر کشورهای شرق باستانی ـ در حیات اجتماعی با فعالیت تمام شرکت می‌کردند. بعدها، در مانَنا مردم علیه یکی از شاهان آن کشور شورش کردند و این در تاریخ مشرق زمین ـ در آن عصر و دوران ـ پدیده‌ای بی‌نظیر بود زیرا آنچه غالباً در آنجا وقوع می‌یافت تبدلات درباری توأم با اعمال زور و توطئه‌های حرم و یا عصیان بزرگان و لشکریان بود نه شورش مردم. مطالبی نیز دربارهٔ شورشهای مردم علیه ستمگران بیگانه در دست است. امّا برافراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی حاکی از چنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامّهٔ مردم است که دیگر اقوام، به سبب برخی شرایط تاریخی جامعهٔ بنده‌داری شرقی، در آن زمان فاقد آن بودند.

فقدان فشار بر آزادمردان نیز در خصوصیت سازمان دولتی مانَنا مؤثر بود. ظاهراً پادشاه مانَنا امور ملک و دولت را با استبداد رأی اداره نمی‌کرد و فعال مایشاء نبود بلکه قدرت شورای شیوخ محدودش می‌نمود. طبق متن نبشتهٔ «سارگون دوم» پادشاه آشور: شاه مانَنا «شخصاً به اتفاق بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان و حکّام و سرانی که کشور وی را اداره می‌کردند» در مرز به پیشواز او آمد. آنگاه شاه «مانَنا» پیش از آنکه «سارگون» عملیات جنگی را آغاز و حرکت کند تقاضا کرد که به خاطر توهینهایی که به وی شده انتقام گرفته شود و در این مورد هم تقاضای خویش را «به اتفاق مشاوران بزرگ کشور خود» به عمل آورد. منظور همان سازمانی است که در آغاز تاریخ جامعهٔ طبقاتی وجود داشته و شورای شیوخ نامیده می‌شده و ظاهراً از بقایای سازمان جماعت بدوی بوده. ولی واقعاً چون سلاحی، برای اعمال فشار و تجاوز طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر از آن استفاده می‌شده و سلف «بوله» یونانیان



افراد مادی یا مانناییِ. از نقش برجستهٔ آشوری دور شاروکین (پایان قرن هشتم پیش از میلاد)

و «سنا» ــ رومیان شمرده می‌شده است. متن نبشتهٔ «سارگون دوم»، دربارهٔ ترکیب سازمان مزبور نیز توضیح وافی می‌دهد، زیرا که «مشاوران کشور او» که در مورد ثانی مذکور است مسلماً همان «شیوخ و مشاوران و خویشان و حکّام و سرکردگان» هستند که در مورد اول ذکر شده است. «بزرگان» یعنی اعیان کشور ماننا که در شورای شیوخ عضویت داشتند عبارت بودند از متشخصان اصیل و پیشوایان و سران محلّی و کسان و خویشاوندان شاه و حکّام، که البته از میان اعیان اصیل محلّی و کسان شاه انتخاب می‌شدند.

بنابراین می‌توان گفت که دولت ماننا در مرحلهٔ نخستین جامعهٔ طبقاتی بود که شاه و شورای شیوخ ـ مرکب از بزرگان اصیل ـ متفقاً آن را اداره می‌کردند و عامهٔ مردم آزاد که با حکومت خاندانهای عمده در مبارزه بودند، هنوز فعالیت قابل ملاحظه‌ای ابراز می‌داشتند.

دولت ماننا به ایالات (به زبان آشوری «ناژه») زیر تقسیم می‌شد: «سوریکاش» ناحیهٔ سقز کنونی (؟)، «مسّی» ـ بخش علیای رود جغتو، «اوئیشدیش» ـ کرانهٔ شرقی دریاچهٔ اورمیه، «آرسیانشی»، «ارشتهِ یانا» و غیره. ظاهراً حکّام یا «جانشینانی» (شاکنو)، که در منابع آشوری از ایشان سخن گفته شده، در رأس این ایالات قرار داشته‌اند. به ظنّ قوی حدود ایالات مزبور ـ تا حدّ زیادی ـ همان حدود قلمرو قبایل بود. «کدخدایان ـ یا صاحبان دهکده‌ها» (به زبان آشوری: «بل آلی» ـ می‌توان خط اندیشه‌نگاری «ایدئوگرام» را «هازانو» نیز خواند که به معنی «کدخدای جماعت» است.) از سیماهای خاص اداره‌ای ماننا به‌شمار می‌رفتند و در اتحادیهٔ قبایل ماد نیز از ویژگیهای مهم آن شمرده می‌شدند. مقصود پیشوای قبیله یا رئیس جماعت عشیرتی و یا ارضی است (یعنی پیشوای مردمی که در محدودهٔ معینی سکونت داشته باشند

نه قلمرو قبیله).

شکّی نیست که بردگی در مانّنا رایج بوده و با مطالعهٔ سطح عمومی تکامل آن اجتماع به وجود آن می‌توان پی‌برد. فرهنگ و تمدّن مادی کشور مانّنا، به طوری‌که از اشیاء گنج مکشوف در سقّز برمی‌آید در همان سطح تمدن «اورارتو» قرار داشته و از اینجا می‌توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آن دو نیز همانند بوده‌اند. جامعهٔ «مانّنا» را می‌توان منسوب به دوران بدوی برده‌داری شمرد. حدس زده می‌شود که بردگی در آن جامعه تکامل و رونق چندانی نیافته بوده و غالباً، به ظن قوی، از حدود بردگی پدر شاهی و خانگی تجاوز نمی‌کرده است.

مانوش خورناک

منوش خورناک، منوش خوره، منوش‌فره (نام خاص)، نام دیگر مانوش خورشیدبینی است که پدربزرگ منوچهر است. ← مانوش ای خورشت وینیک

مانوش خورنر ← مانوش خورناک

مانی

وی پسر «فاتک»، از نجیب‌زادگان ایران در همدان بود. پدرش در بابل اقامت گزید و پسری پیداکرد، که به نیت آنکه بماند و ماندگار شود، او را «مانی» خواند.

مانی در سال ۲۲۸ یا ۲۲۹ م. مذهب پدرش (مغتسله) را ترک گفت و خود را مأمور هدایت بشر و رسول روشنایی خواند. در ۲۴۱ م. به هند رفت و در زمان شاپور اول ساسانی به تیسفون بازگشت و در روز بر تخت نشستن رسمی او به دربار وی بار یافت و او را به دین خود خواند.

مانی می‌گفت: که خدای نیکی هیچ گونه جنگ‌افزار برای پیکار با بدیها در اختیار ندارد، به این دلیل نمی‌تواند به زور وضع خوب گذشته را باز گرداند، یعنی روشنایی را از تاریکی جدا سازد،

در نتیجه، آمیزش تاریکی و روشنایی پدیدهٔ بی‌برگشتی است.

وظیفهٔ انسان در دین مانی این است که بخش روستایی را که در کالبد وی اسیر تاریکی است تا می‌تواند آزاد کند، یعنی از گسترش جهان مادی جلوگیری کند، از زناشویی و آوردن فرزند که باعث توسعه و پهناور شدن قلمرو اهریمن است، خودداری کند، و به نابودی و انحطاط جهان هستی یعنی آزاد ساختن روشنایی از زندان تاریکی در حد امکان خود کمک کند. مانی برای تطور خیر و شر قایل به سه مرحله یا سه زمان شد:

اول، زمان گذشته که در آن خیر و شر به کلی از هم جدا بودند.

دوم، زمان متوسط یا حاضر که در آن خیر و شر در هم آمیخته‌اند.

سوم، زمان آینده که آخرین زمانهاست و در آن خیر و شر از هم جدا شده‌اند.

مانی خیر و شر را دو اصل یا دو بن می‌خواند. گاهی این دو اصل را به عنوان دو درخت یکی درخت زندگانی یا شجرهٔ طیبه و دیگری را درخت مرگ یا شجرهٔ خبیثه خوانده است.

ماوراءالنهر

سرزمینهای پهناوری که در آن سوی آمودریا (جیحون) قرار گرفته است. شامل سُغد، خوارزم، چغانیان، بدخشان، فرغانه و چاچ.

ماه

ایزدی است که با ماه و روان گاو و چهارپایان ارتباط دارد. از ایزدان ایران باستان.

ماه آفرید

همسر ایرج و مادربزرگ منوچهر پیشدادی.

ماهبذ

یکی از اسپهبدان دورهٔ ساسانی

است که مأمور مذاکره دربارهٔ صلح با روم شده و از صاحب منصبان دربار کواد اول بود.

ماهداد

کسی است که به فرمان اردشیر به مقام موبدان موبدی رسید. ضمناً یکی از مباحثه کنندگان با مزدک، پسر ماهداذ نامی بوده است که شاید همین ماهداد باشد.

ماهدادان

یکی از دستوران آذربایجان بود. بنا به نوشتهٔ شایست ناشایست وی در زمان خسرو انوشیروان به همراهِ نوشاپور، دادهرمز، آذرفرنبغ، آذرباد، آذرمهر و بخت آفرید به کار دین وَیَشت پرداختند.

ماه نخشب

نخشب شهر معروفی است در سرزمین خراسان که بسیاری از مقدسین و حکما از آنجا برخاسته‌اند؛ المقنع منسوب بدانجاست. گویند المقنع چاهی در نخشب بکند که ماهی از آنجا در می‌آمد و مردم مانند ماه واقعی آن را می‌دیدند. این خبر در آفاق پیچید و مردم گروه گروه برای دیدن ماه نخشب روی آوردند و بسیار از دیدن آن در شگفت شدند. مردم عادی تصور کردند سحر و جادو است، ولی آن امر تنها به‌وسیله انعکاس اشعهٔ ماه صورت می‌گرفت زیرا بعد از مرگ وی در ته چاه کاسهٔ بزرگی پر از جیوه یافتند.

ماهوی سوری

نام حاکم خراسان بود. چون یزدگرد سوم به مرو خراسان رفت، بیژن به جنگ با او برخاست. شاه بگریخت و به آسیابی رسید. آسیابان، ماهویه (ماهوی) را آگاه ساخت. و وی بفرستاد تا یزدگرد را بکشتند.

ماه‌یشت

هفتمین یشت در اوستاست موسوم

به ماه که این واژه در اوستا «ماوَنْگْه Mavangh» تلفظ می‌شود و از یشت‌های کوچک و متأخر می‌باشد. منظور از متأخر و یا جدید آن است که یا پس از یشت‌های بزرگ و کهن سروده و یا نوشته شده، و یا اصل آن از میان رفته و دوباره براساس آنچه که در اذهان بوده و یا از آن باقی مانده تدوین شده است. مفاهیم این یشت، معنی دوم را می‌رساند. دوازدهمین روز هر ماه نام دارد که برابر است با یشت هفتم.

مأذون

از سلسله مراتب درجات باطنی (اسماعیلیه) که به معنی کسی است که مجاز می‌باشد. به مأذون اصول باطنی گفته شده و او مجاز است آنها را مطالعه کند.

مأمون (خلیفهٔ عباسی)

در سال ۱۹۸ هـ ، مأمون هفتمین خلیفه عباسیان فرزند کنیزی ایرانی به‌جای امین پسر زبیده عباسی در مرو رسماً به تخت نشست و فضل بن سهل را وزارت داد و حسن بن سهل برادر وی را که اعراب برای تحقیر او را (مجوس‌زاده) می‌گفتند به حکومت عراق و فارس و خوزستان انتخاب نمود.

نفوذ ایرانیان در دربار مأمون، و تمایلات ایرانی مأمون و وجود خاندان سهل در مصدر کارها، که از زردشتیان نومسلمان بودند و در اسلام سابقه‌ای نداشتند و از همه بالاتر به تشیع شهرت داشتند، باعث رنجش عناصر عربی گردید و کینهٔ اشراف عرب را بر ضد ایرانیان تحریک کرد.

عباسیان بغداد تمام اینها را نشانهٔ ضعف مأمون و استیلای فضل می‌شمردند. و علویان برای قیام خویش بن اختِلاف ر. موقع مناسبی به‌حساب می‌آوردند.

آنها در بغداد دور یکی ـ عـم علویان به‌نام محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا راکه مردی شاعر و فاضل

و ادیب بود گرفتند. در کوفه ابوالسرایا که سابقاً از طرفداران مأمون بود، شورشی برپا کرد. و به زودی در عراق، جزیره، حجاز و یمن نیز شورشهایی از طرف علویان و زیدیها برپا شد.

مبارزهٔ دو عنصر عرب و ایرانی، باز رنگ مذهبی به خود گرفت. ایرانیان برای ریشه‌کن کردن قدرت عباسیان، در صدد برآمدند که خلافت را از آل عباس به آل علی برسانند. و چون در این موقع علویان در هر جا که بودند علیه عباسیان قیام و بنیان خلافت مأمون را لرزان کرده بودند، فضل بن سهل وزیر ایرانی مأمون و دیگر اطرافیان وی برای عملی کردن آرزوی دیرین خود صلاح را در این دانستند که یکی از علویان را به ولیعهدی برگزینند و مأمون را متقاعد کردند که بدین وسیله تمام این پریشانیها، که زیر سر علویان است، خاموش خواهد شد.

مأمون علی بن موسی، امام هشتم شیعیان متولد ۱۵۳ هـ را به ولایتعهدی خود انتخاب و او را به لقب الرضا من آل محمد ملقب ساخت و دختر خود، ام حبیب را به ازدواج وی درآورد و سردار معروف خود طاهر را مأموریت داد تا با آن حضرت بیعت کرده او را روانهٔ پایتخت مأمون سازد.

انتقال مرکز خلافت از بغداد به مرو، انتقال ولایتعهدی از بنی‌عباس به آل علی و تبدیل شعار سیاه عباسیان به شعار سبز و افتادن زمام امور به‌دست ایرانیان، سران خاندان عباسی و قوم عرب را بیش از پیش به وحشت انداخت و به مخالفت و طغیان برخاسته ابراهیم بن المهدی عم مأمون را به خلافت برداشتند.

آگاهی بر این حوادث مأمون را متوجه اشتباه خود کرده بیدار و نگران ساخت و آنچه را که در باب انتقال خلافت به آل علی گفته بود انکار کرد و دستور قتل فضل بن سهل وزیر خود را

که این راهنمایی را کرده بود صادر کرد. و خود رهسپار بغداد شد، (سال ۲۰۲ ه).

در حدود یک سال بعد از این واقعه، علی بن موسی‌الرضا (ع) نیز به امر مأمون مسموم گردید. و چون مخالفت عباسیان با مأمون بر سر ولایتعهدی موسی‌الرضا و وزارت فضل بن سهل بود، و این هر دو امر نیز منتفی شده بود، دیگر مخالفتی با مأمون نشد. مأمون پس از ورود به بغداد، شعار سبز را به شعار سیاه عباسیان تبدیل نمود و بار دیگر بر اوضاع مسلط گشت.

به این ترتیب مأمون (از سال ۲۰۳ تا ۲۱۸ ه)، با تظاهر به عدالت و حسن سیرت و طرفداری جدی از علم و حکمت و آزادی عقیده خلافت کرد. و برای دفع نسبت کشتن فضل از خود و دلجویی از خانوادهٔ فضل برادر او حسن را به وزارت انتخاب و دختر حسن را نیز به عقد و ازدواج خود درآورد. حسن تا وقتی که به علت پیری از خدمت معاف شد در همین سمت باقی بود.

مأمون در نتیجهٔ تربیتی که نزد ایرانیان دیده بود، عشق قریبی به علم و حکمت داشت و در تمام دوران خلافت با وجود گرفتاریهای فراوان، فضلا و دانشمندان را به ترجمهٔ کتب فلسفی و علمی از یونانی و سریانی و هندی پهلوی به عربی تشویق می‌کرد.

در زمان وی دانشمندان بزرگی در رشته‌های مختلف چون شافعی و احمدبن حنبل در فقه، بخاری محدث معروف، صاحب کتاب صحیح، واقدی مورخ، اسحق بن ابراهیم استاد موسیقی... پیدا شدند.

مأمون به بحث مذاهب و آراء علاقه داشت. بدین جهت دربار وی محل اجتماع دانشمندان مذاهب مختلف، و محل بحث و مناظرهٔ آنها بود. و خود وی نیز گاهی در این بحثها شرکت می‌کرد، و بدین جهت او را حکیم بنی

عباس لقب دادند.

در زمان مأمون نخستین دانشگاه اسلامی به‌نام بیت‌الحکمه ساخته شد که دارای کتابخانه و رصدخانه‌ای نیز بود.

در زمان مأمون نیز مانند دوران خلافت هارون، قسمتی از ممالک اسلامی از تحت نفوذ عباسیان برای همیشه خارج شد. از جمله ناحیهٔ یمن که در ۲۰۶ ﻫ مستقل شد، و ناحیهٔ خراسان.

مأمون که خلافت خود را مدیون دلاوریها و پیروزیهای طاهر بن حسین می‌دانست برای اینکه رضایت خاطر او را فراهم سازد و هم کشندهٔ برادر را از پیش چشم خویش دور دارد وی را حکومت خراسان داد. و طاهر، یک سال بعد نام مأمون را از خطبه انداخت (سا ۲۰۷ ﻫ) و خطبه را به‌نام یکی از فرزندان امام موسی‌الکاظم خواند، و بدین طریق دعوی استقلال کرد، ولی فردای همان روز او را در بستر مرده یافتند.

سال ۲۰۷ ﻫ، تاریخ دعوی استقلال از طرف طاهر را آغاز استقلال ایران می‌توان نامید.

ایرانیان پس از دو قرن توانستند دولتی تازه پدید آورند و به استقلال در قسمتی از ایران حکومت رانند.

مأمون در اواخر خلافت خود به سرکردگی سپاهیان به جنگ روم رفت. شاید علت اصلی دست‌اندازی مأمون به آسیای صغیر و ممالک روم شرقی، کمک و مساعدت این دولت به پیروان بابک در آذربایجان باشد.

مأمون مدت سه سال به نواحی عیسوی‌نشین روم شرقی حمله می‌کرد و تصمیم داشت این جنگ را همچنان ادامه دهد، ولی در سال ۲۱۸ ﻫ در یکی از سفرهای جنگی مزبور بر اثر بیماری مختصر در سن ۴۸ سالگی، در ناحیهٔ بودندن در مجاورت طرسوس، درگذشت و برادرش ابواسحق محمد ملقب به المعتصم‌بالله که بیش از ۱۸ سال نداشت، جانشین او شد.

از وقایع مهم زمان مأمون قیام بابک خرمدین در آذربایجان است که می‌توان آن را بزرگترین جنبش سیاسی و مذهبی به حساب آورد.

وی مدت بیست سال قدرت خود را در آذربایجان حفظ کرد و چندین بار لشکریان عباسی را شکست داد و عاقبت در ۲۲۱ ه در زمان خلافت معتصم به‌دست سردار دیگر ایرانی، (افشین) گرفتار و کشته شد.

مأمونیان = خوارزمشاهیان

ابوعلی مأمون‌بن احمد بنی محمد در سال ۳۸۵ ه. ق. بر ابوعبدالله خوارزمشاه غالب آمد و به حکومت رسید و در سال ۳۸۷ ه. ق. درگذشت. سپس ابونصر احمدبن مأمون به‌جای وی نشست و خواهر سلطان محمود را به زنی گرفت. در سال ۳۰۱ ه. ق. ابوالعباس مأمون‌بن مأمون جای برادر را گرفت و بیوهٔ وی را به نکاح درآورد. ابوالعباس در سال ۴۰۷ ه. ق. به‌دست سردارانش کشته شد و مملکت او را سلطان محمود تصرف کرد. دربار مأمونیان مرکز بزرگانی چون «ابن‌سینا» «ابوریحان»، «ابوالخیر خمار»، «ابونصر عراق» و «ابوسهل مسیحی» بود.

امرای آل مأمون

ردیف	نام پادشاه	آغاز پادشاهی به سال هجری شمسی	آغاز پادشاهی به سال میلادی
۱	ابوعلی مأمون بن محمد	۳۸۵	۱۰۰۷
۲	ابوالحسن علی بن مأمون	۳۸۷	۱۰۰۹
۳	ابوالعباس مأمون بن مأمون	۳۹۰	۱۰۱۲
۴	ابوالحارث محمدبن علی بن مأمون	۴۰۷	۱۰۲۹

مبیضه: ← المقنع

متوکل (دهمین خلیفه عباسی)

بعد از مرگ واثق (سال ۲۳۲ ه) وصیف با کمک اشراف و رجال درباری، محمد فرزند خردسال واثق را به خلافت نشاند و پس از چندی او را از این مقام عزل و عمویش جعفر را با لقب المتوکل‌بالله به خلافت برداشت. متوکل برخلاف برادرش واثق از بدسیرت‌ترین خلفای عباسی است. وی پس از جلوس بر مسند خلافت در صدد برآمد که خود را از شر حریف خلیفه تراش خود خلاص کند و به این جهت وصیف و ایتاخ، دو سردار بزرگ ترک که وی را به خلافت رسانده بودند را از مقام خود عزل کرد.

متوکل برای تقویت اهل سنت، شیعه را مورد تعقیب قرار داد و به تعقیب علویان و آزار آنها پرداخت. متوکل در مدت سه سال خلافت در نتیجهٔ بدبینی و لئامت، اوضاع را زیر و زبر کرد. من‌جمله حرم امام حسین (ع) را در کربلا ویران ساخت و زیارت آن را ممنوع نمود.

متوکل برای آنکه بین مسلمین و یهود و نصارا فرقی دیده شود، فرمان داد که یهود و نصارا بر اسب سوار نشوند و از استر و خر در سواری استفاده کنند و رکاب چوبین به‌جای رکاب آهنین بر آن مراکب ببندند. حتی علما و دانشمندان مسیحی و یهود که در عهد خلفای پیشین نقشی در کارها داشتند، به‌خصوص پزشکان با وجودی که متوکل از وجودشان بی‌نیاز نبود، مورد اذیت و آزار دستگاه بی‌گذشت وی قرار گرفتند.

بدرفتاری متوکل به آل علی که از زمان مأمون نسبتاً راحت زندگی می‌کردند، سبب شد که جمع کثیری از ایشان از عراق به ری و قزوین و گیلان و طبرستان گریخته به دعوت مردم علیه بنی عباس مشغول شوند. این علویان بعدها با لقب داعیان مشهور شدند و

سلسلهٔ علویان طبرستان را تشکیل دادند. علویان طبرستان و دست‌پروردگان آنها یعنی دیالمه بعدها بزرگترین ضربت را بر پیکر دولت عباسی وارد ساختند.

متوکل در سال ۲۳۵ ه دستور داد مردم با منتصر، معتز و مؤید سه تن از پسرانش به ولایتعهدی بیعت کنند، ولی از متعهد و موفق دو پسر دیگر خود اصلاً اسمی به میان نیاورد. ولی به خواست خدا منتصر و معتز مدت کمی خلافت کردند و مؤید اساساً به خلافت نرسیده، معتمد خلیفه شد.

متوکل در چهارم شوال سال ۲۴۷ ه در قصر الجعفری که به تازگی نزدیک دروازهٔ سامره بنا کرده بود به‌دست سرداران ترک و بروایتی به همدستی سردار ترک والمنتصر که منتظر خلافت بود به قتل رسید.

متین‌دفتری

دکتر احمد متین‌دفتری ملقب به اعتضاد لشکر و متین‌الدوله، فرزند میرزا محمودخان دفتری (عین‌الممالک) در سال ۱۲۷۵ ه. ش. در تهران متولد شد. وی تحصیلات خود را در ایران، در مدرسه آلمانی و مدرسه حقوق انجام داد و خدمات اداری خود را از سال ۱۲۹۴ ه. ش. در وزارت امور خارجه آغازکرد و پس از ۱۲ سال خدمت در آن وزارتخانه، در سال ۱۳۰۶ ه. ش. به وزارت عدلیه انتقال یافت. در سال ۱۳۰۸ ه. ش. برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و پس از بازگشت به ایران، قریب ۸ سال در سمتهای مدیریت کل، معاونت اداری و وزارت دادگستری به‌کار اشتغال داشت.

در همین اوان با دختر دکتر محمد مصدق که دختر عموی پدرش محسوب می‌شد، ازدواج کرد و در آبان ۱۳۱۸ ه. ش. به‌نخست‌وزیری رسید. انتخاب وی به نخست‌وزیری برای جلب توجه آلمانها به ایران بود، ولی پس از مدت کوتاهی افق جنگ روشنتر شد و چون

آلمان نتوانست با حملات برق‌آسای خودکار جنگ را تمام کند، رضاشاه پس از ۸ ماه متین‌دفتری را از کار برکنار ساخت. وی در شهریور ۱۳۲۲ هـ. ش. به اتهام همکاری با عمال آلمان، توسط متفقین بازداشت شد و ۲ سال در اسارت آنها بود. در دوره پانزدهم مجلس نماینده خیاو و مشکین شهر در مجلس شورای ملی و سناتور انتصابی تهران در دوره‌های دوم و ششم مجلس سنا بود. در آذرماه ۱۳۳۹ به‌عضویت کمیته اجراییه کنفرانس بین‌المجالس انتخاب شد. وی سرانجام در تیر ماه ۱۳۵۰ در ۷۵ سالگی درگذشت.

مجامع خلق

سلوکیان پیوسته در تعقیب سیاست یونانی کردن مناطق زیر فرمانشان، می‌کوشیدند در شهرهای جدید الاحداث یا در شهرهای تغییر نام یافته توسط شاهان مقدونی و سلوکی، تأسیسات لازم راکه متولّیان فرهنگ هلن باشند دایر کنند. دراین قبیل شهرها مجالس و مجامع حقوقی و مجامع مشاوره‌های سیاسی تحت عناوین «مجامع خلق» شوراهای امور شهری و آماری جهت کنترل و داشتن آمار از اوضاع اجتماعی مناطق، نفوس، مشاغل، عایدات، سنن تشکیلات فرهنگی و دینی ساکنان آن شهرها و... دایر کرده بودند. مأمورانی که این وظایف را به دقت و در کمال صداقت برای دولت سلوکی انجام می‌دادند، از سوی دولت مرکزی و لزوماً از سوی شخص پادشاه سلوکی انتخاب می‌شدند. این شیوه در ایران عصر هخامنشی نیز در انتصاب ساتراپ‌ها و سایر عمّال دولتی متداول بود و موضوعی سابقه‌دار است. افزون بر این مدارس و تشکیلات آموزشی برای جوانان، باشگاه‌ها و میدان‌های ورزش و مانند آن را جهت ارائه تعلیمات به نیروی جوان احداث کرده و در زیر کنترل داشتند.

مجاهدین خلق (گروهک منافقین)

سازمان مجاهدین خلق از جمله گروههایی بود که در دوره پهلوی برای مبارزه مسلحانه به‌وجود آمد. بنیانگذاران این سازمان از جوانان مسلمان و از اعضای نهضت آزادی بودند، اما پس از پانزده خرداد و دقیقاً با تأثیرپذیری از تحولی که آن قیام در جامعهٔ ایران ایجاد کرده بود، راه خود را جدا کردند و مبارزه سیاسی در چهارچوب قانون اساسی را که روش نهضت آزادی و جبهه ملی بود کنار نهادند و با مخفی‌کاری، خط‌مشی مسلحانه را به‌قصد براندازی رژیم در پیش گرفتند.

بنیانگذاران مجاهدین خلق با آنکه مسلمان بودند و شدیداً از حرکت وسیعی که به‌رهبری امام خمینی در مردم پدید آمده بود برای مبارزه با رژیم الهام گرفته بودند، از نظر فکری و تشکیلاتی از همان آغاز دچار انحرافاتی بودند که سرانجام همان انحرافات موجب ضرر و زیان عظیمی هم برای خود آنها و هم برای ملت و هم برای انقلاب شد.

مجتهد

از مقامات عصر زندیه که مقام روحانی داشت و وظایف شرعی مردم را رتق و فتق می‌کرد.

مجدالدوله

فرزند فخرالدوله (برادرزاده عضدالدوله از پادشاهان آل بویه) که پس از پدر به فرمانروایی رسید (۳۸۷ هـ. ق.) و چون کودکی خردسال بود تا زمان رسیدن به رشد کامل، مادرش سیده ملک خاتون نیابت او را به‌عهده گرفت. (او زنی باکفایت و لایق بود و با تدابیری مانع از حملهٔ سلطان محمود غزنوی به ری گردید و تا او زنده بود محمود قصوری نکرد) مجدالدوله پادشاهی ضعیف‌النفس بود و چون از سپاهیان

خود وحشت داشت، برای حفظ جان خود از محمود غزنوی یاری خواست. محمود موقع را مغتنم شمرد و سردار خود علی حاجب را به ری فرستاد و او مجدالدوله را دستگیر کرده به غزنین اعزام داشت و به این ترتیب شعبهٔ دیلمیان ری در ۴۲۰ ه. ق. به‌دست غزنویان انقراض یافت.

مجدالدین صاحب محمود یلواج

نخستین وزیر ایلخانان مغول است که از اهالی خوارزم بود. در زمان سلطان محمد خوارزمشاه به خدمت چنگیزخان مغول پیوست و در اندک مدت مورد محبت و اعتماد خان بزرگ مغول واقع شد و به‌عنوان سفیر نزد سلطان محمد خوارزمشاه گسیل گردید. وی در دولت چنگیزخان و پسرش اوکتای‌خان و نبیرهٔ او منکوقاآن و کیوک‌خان همچنان در مقام وزارت باقی بود. در زمان منگوقاآن حکومت و امارت مجموع ولایت و ممالک خطای به او تفویض گردید و تا آخر عمر بدین سمت باقی بود.

مجدالدین عزالملک یزدجردی

از وزیران سلطان مسعود سلجوقی که بعد از کشته شدن کمال‌الدین محمد خازن به وزارت رسید. وی هنگامی به وزارت رسید که هفتاد ساله بود تا اینکه در سال ۵۵۷ به‌دستور سلطان مسعود او به زندان رفت و سپس او را به‌قتل رساندند.

مجدالدین محمد خوافی

خواجه مجدالدین محمد پسر خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی از وزیران و دبیران دانشمند دورهٔ تیموری بود. وی در علم نجوم و فن انشاء ماهر بود و در انجام امور دیوانی نیز مهارت کامل داشت. در زمان سلطان ابوسعید میرزا، چندگاه به امور منصب انشاء اشتغال ورزید و سپس در دوره حکومت سلطان حسین میرزا به وزارت میرزا

سلطان مشهور به میرزا کیجیک منصوب شد.

مجدالملک ابوالفضل قمی

وزیر سلطان برکیارق سلجوقی که در بُخل و خست طبع معروف بود که سرانجام در اثر خست طبع و جلوگیری کردن از منافع امیران و ارکان دولت سلجوقی، امیران سپاه در حضور سلطان برکیارق، مجدالملک را به‌قتل رساندند.

مجسمه شیر سنگی

در خیابانی به‌نام شیر سنگی؛ از زمان اشکانیان مجسمهٔ شیری که طول آن کمی بیش از دو متر و نیم و عرضش یک متر و ۱۵ سانتی‌متر است و ارتفاع آن بالغ بر یک متر و بیست سانتی‌متر می‌باشد دیده می‌شود. این مجسمه شیر با مجسمه دیگری نظیر و قرینه آن در دو سمت یکی از دروازه‌های شهر نصب بوده است. از این جهت در تواریخ اسلامی آن را دروازه باب‌الاسد خوانده‌اند.

مجلس شورای ملی ایران

پس از صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۴ مردادماه ۱۲۸۵ شمسی) اولین مجلس شورای ملی ایران، یکشنبه ۱۸ شعبان در قصر گلستان به‌وسیله مظفرالدین شاه افتتاح گردید و دوشنبه ۱۹ شعبان اولین جلسه تشکیل و صنیع‌الدوله به‌ریاست و وثوق‌الدوله و امین‌الضرب به‌نیابت اول و دوم انتخاب و قانون اساسی در ۱۴ ذیقعده همین سال تصویب و اولین کابینه در ۱۹ ذیحجه به‌مجلس معرفی گردید.

مجلس‌نویس شاه

مجلس‌نویس یا واقعه‌نویس پس از وزیراعظم از همهٔ درباریان دوره صفوی با شخص شاه محرم‌تر بود و به همین سبب او را (عالیجاه مقرب‌الخاقان) می‌خواندند. او در مجالس خاص و عام نزدیک شاه می‌نشست، در شوراهای

سلطنتی شرکت می‌جست، و چون تمام احکام شاهی به‌وسیلهٔ او نوشته و اجرا می‌شد، و از همهٔ اسرار دولتی آگاه بود، امـرای دولت و حکـام و سـرداران و مأمـوران کشـوری و لشکـری در جـلب دوسـتی و مـحبتش مـی‌کوشیدند تـا بـا کـمک وی خـود را بـه‌شاه نـزدیکتر کنند.

مجلسی: ← محمدباقر مجلسی

مجمع‌التواریخ

تألیف میرزا مـحمدخلیل مـرعشی صفوی که تا حوادث سال ۱۲۰۷ هـ. ق. را در بر دارد.

مجمل التواریخ والقصص

تاریخ عمومی عالم است از خلقت تا ۵۲۰ هجری. مؤلف این کتاب مـعلوم نیست.

مجمل: ← عهدنامهٔ مجمل

محتسب‌الممالک

مـحتسب‌المـمالک در سـلسله صفویه مسئول قـیمت اجـناس و تـعیین نرخ آذوقه و خوراک مردم بود. همه ماه قیمت اجناس را یکی از مأموران او به‌نام صاحب نسق با ریش‌سفیدان هر صـنف تـعیین مـی‌کرد و از ایشـان التـزام‌نـامه می‌گرفت و به محتسب‌الممالک می‌داد. او نیز پس از رسیدگی و دقت کامل، آن صورتها را تصدیق مـی‌کرد و نـزد نـاظر بیوتات می‌فرستاد. اگر پس از تعیین نرخ هر جنس، یکـی از کسـبه از آن تـخلف می‌کرد، او را به‌دستور محتسب‌الممالک تـخته کـلاه مـی‌کردند و در شـهر مـی‌گردانـدند، تـا مـایه عـبرت دیگـران گردد.

محتسب‌الممالک در همهٔ شهرهای ایران نایبانی داشت که وظایف وی را در هر شهر انجام می‌دادند.

محتسب: ← صاحب‌الشرطه

محسن صدر

محسن صدر ملقب به صدرالاشراف، در سال ۱۲۵۰ ه. ش. در خانواده‌ای روحانی، در محلات به‌دنیا آمد. از ده سالگی به فراگیری ادبیات عرب و علوم دینی پرداخت. وی به‌عنوان معلم یکی از پسرهای ناصرالدین‌شاه وارد دربار شد و سپس ناظر و پیشکار او گردید. صدرالاشراف در اوایل مشروطیت وارد خدمت عدلیه شد. در سال ۱۲۸۷ ه. ش. که محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست صدرالاشراف بازپرس مشروطه‌خواهان زندانی در باغ‌شاه بود و می‌گویند برای خوشنودی شاه و درباریان، به آنان هنگام بازپرسی خیلی سخت می‌گرفت. وی قبل از نخست‌وزیری، عهده‌دار مشاغلی چون ریاست استیناف گیلان، ریاست استیناف آذربایجان، معاونت دادستان کل، ریاست دادگاه نظامی قضات، ریاست شعبهٔ تمیز، دادستانی کل دیوان تمیز، وزیر دادگستری در کابینه‌های محمدعلی فروغی و محمود جم و چهار دوره نمایندگی مجلس شورای ملی بود.

محسن صدر در تیرماه ۱۳۲۴ مأمور تشکیل کابینه شد و اعضاء کابینهٔ خود را به‌مجلس معرفی کرد. صدرالاشراف سرانجام پس از قریب چهار ماه نخست‌وزیری، تحت فشار اقلیت مجلس و تحریکات ارتش سرخ در صفحات شمالی کشور و وخامت اوضاع درآذربایجان، استعفا داد. درسال ۱۳۲۷ ه. ش. به استانداری خراسان منصوب شد و زمانی که دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید، از استانداری معزول گردید. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط کابینه مصدق، در سال ۱۳۳۳ ه. ش. به‌عنوان سناتور انتصابی از خراسان به مجلس سنا راه یافت و در سال ۱۳۳۵ ه. ش. به ریاست آن برگزیده شد و سرانجام در سال ۱۳۴۱ ه. ش. در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

کابینهٔ محسن صدر

۱. وزیر دادگستری: حسنعلی کمال هدایت.

۲. وزیر امور خارجه: انوشیروان سپهبدی.

۳. کفیل وزارت کشور: احمد فریدونی.

۴. وزیر جنگ: ابراهیم زند.

۵. وزیر دارایی: محمود بدر.

۶. وزیر فرهنگ: غلامحسین رهنما.

۷. وزیر راه: نادر آراسته.

۸. وزیر بهداری: دکتر سعید مالک.

۹. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: عباسقلی گلشاییان.

۱۰. وزیر کشاورزی: دکتر محمد نخعی.

۱۱. وزیر مشاور: مصطفی عدل.

محقق ثانی

نورالدین علی‌بن عبدالعالی مشهور به محقق ثانی ـ محقق در دربار شاه طهماسب اول ـ از فقهای دورهٔ صفویه بود که به سال ۹۴۰ ه. درگذشت.

محلات: ← **آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی**

محمد آی تیمور

نظامیان دولت سربه‌داری بعد از قتل امیرمسعود به دور محمد آی تیمور گرد آمدند. این شخص غلام و بنده‌زاده امیرمسعود بود. وی با دلیری و صداقتی که از خود نشان داده بود مورد توجه امیرمسعود قرار گرفته و در غیاب امیر مسعود در سبزوار نایب او به‌شمار می‌رفت.

چون آی تیمور به‌فرمانروایی نشست، در خزاین سربه‌داران را بگشود و عطایایی به نظامیان بخشید و جانب تهیدستان را گرفت. اما جانبداری از این طبقه مورد اعتراض جناح درویشان واقع شد؛ در این زمان رهبری درویشان را «خواجه شمس‌الدین علی» که از مشاورین شیخ حسن جوری به‌شمار می‌رفت به‌عهده داشت. این شخص

مدعی بود که آی تیمور قدر و منزلت درویشان را از میان برده و اراذل و اوباش را برایشان مقدم داشته است.

بنابراین آی تیمور به‌توصیه خواجه شمس‌الدین و به‌دست طرفداران او به‌قتل رسید. و حکومت او از دو سال بیشتر نبوده است.

خواجه شمس‌الدین علی بعد از این واقعه شخص قدرتمند جامعهٔ خویش تلقی می‌شد. درویشان به او پیشنهاد زمامداری کردند ولی او حاضر نشد و گفت: «... من درویشی و گوشه‌نشینی خود به عالمی نمی‌دهم». او می‌دانست اگر این مقام را بپذیرد از طرف نظامیان مورد تأیید نخواهد بود، بنابراین بهتر دید در ظاهر این مقام را نداشته باشد ولی کسی را روی کار آورد که غیر مستقیم مجری دستورات او باشد. در نتیجه به‌توصیه او «کلو اسفندیار» به زمامداری سربداران نشست.

محمدباقر مجلسی

ملامحمدباقر مجلسی فرزند محمدتقی مجلسی از فقهای دورهٔ



علامه مجلسی

صفویه. وی کتب مشهوری از جمله بحارالانوار، عین‌الحیات، مشکوةالانوار، حلیةالمتقین، حیات‌القلوب، تحفتةالزائرین، جلاءالعیون، حق‌الیقین و زادالمعاد دارد. وفات وی به‌سال ۱۱۱۱ ه‍. ق. می‌باشد.

محمدبن احمد نساوی

محمد در حدود نسا به‌دنیا آمده و کاتب سلطان جلال‌الدین منکبرنی بوده و تا آن جوان دلیر حیات داشت خدمت او را ترک نگفت و ده سال پس از رحلت جلال‌الدین، تاریخ حیات او را به‌عربی به رشتهٔ تحریر درآورد.

محمدبن اسحاق: ← ابن ندیم

محمدبن ایل ارسلان

(فوت ۵۸۹ ه‍. ق.) پسر اتسز، پنجمین سلطان از خوارزمشاهیان بعد از ایل‌ارسلان، محمود که پسر کوچکش بود به سلطنت نشست. ولی برادر بزرگش تکش زیر بار نرفت و با استمداد از قراختاییان، محمود و ترکان‌خاتون مادر او را از خوارزم بیرون کرد و خود بر تخت سلطنت جلوس نمود. محمود و مادرش به مؤید پناه بردند، ولی در جنگ بین تکش و مؤید، مؤید مغلوب و مقتول گردید و ترکان خاتون هم کشته شد و سلطان شاه به طغان‌شاه پناه برد. بین تکش و محمود چند بار جنگ و صلح واقع شد تا عاقبت محمود در سال ۵۸۹ ه‍. ق. درگذشت.

محمدبن‌حسن مهلبی

وزیر معزالدوله دیلمی که در سال ۳۵۲ ه‍. ق. وفات یافت.

محمدبن خاوندشاه

معروف به میرخواند متوفی به هرات در سال ۹۰۳ ه‍. ق. صاحب کتاب روضةالصفا است که جلد اول آن راجع به تاریخ ایران قدیم است.

محمدبن زید ــ داعی

برادر حسن‌بن زید (داعی کبیر) که پس از برادر به فرمانروایی نشست. آغاز کار وی در جنگ با احمدبن عبدالله خجستانی حکمران نیشابور و رافع‌بن هرثمه سپری شد. احمدبن عبدالله به‌دست غلامان خود کشته شد و رافع را نیز محمد از طبرستان بیرون کرد.

در سال ۲۸۷ ه. ق. امیراسماعیل سامانی که بر خراسان دست یافته بود سردار خود، محمدبن هارون سرخسی را به تسخیر گرگان گسیل داشت. محمد داعی به جلوی او شتافت و در گام نخستین در آن معرکه تیر خورده درگذشت و محمدبن هارون در شوال ۲۸۷ ه. ق. سر او را به بخارا پیش امیراسماعیل سامانی فرستاد.

محمدبن طاهر

آخرین امیر طاهریان (۲۴۸ ــ ۲۵۹ ه.) زمانی که یعقوب بر هرات استیلا یافت و در ۲۵۹ ه. ق. نیشابور را بگرفت، محمدبن طاهر را دستگیر کرد و سلسلهٔ طاهریان را منقرض ساخت. پس از مرگ یعقوب، محمدبن طاهر آزاد شد و به شرطگی بغداد منصوب گشت (۲۶۶ ه.) اما به بازگرفتن خراسان کامیاب نشد و سرانجام در سال ۲۶۹ ه. ق. درگذشت.

محمدبن عبدالله : ← حضرت محمد (ص)

محمدبن علی (ع)

امام محمدباقر (ع) پنجمین امام شیعیان روز سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری قمری در مدینه متولد شد. نام مبارک امام پنجم محمد (ص) می‌باشد. مادر آن حضرت «فاطمه» دختر امام حسن مجتبی (ع) بود. کینه آن حضرت ابوجعفر و لقبش «باقر» است زیرا علم و دانش را شکافت و اسرار آن را آشکار ساخت. از دیگر القاب آن

حضرت رافع است. پدر بزرگوارش حضرت علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین حضرت سجاد (ع) و مادرش «ام عبدالله» فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) می‌باشد. امام باقر (ع) در زمان امام حسین (ع) متولد شد و به هنگام واقعهٔ جانسوز کربلا کودکی سه ساله بود. پس از آن تا سال ۹۵ هجری در زمان امامت امام سجاد از پدر خویش کسب فیض کرد و در ۳۸ سالگی پس از شهادت امام سجاد (ع) به امامت نائل گشت. خلفای معاصر دوران امامت باقرالعلوم امام پنجم (ع) عبارتند از ولیدبن عبدالملک‌بن مروان، سلیمان‌بن عبدالملک، عمربن عبدالعزیز، یزیدبن عبدالملک و هشام‌بن عبدالملک. امام پنجم (ع) در هفتم ماه ذیحجه سال ۱۱۴ هجری قمری در پنجاه سالگی در مدینهٔ منوره در زمان خلیفهٔ ستمگر اموی «هشام‌بن عبدالملک» مسموم و به شهادت رسید. پیکر مطهر امام باقر (ع) در قبرستان بقیع کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن‌بن علی (ع) به‌خاک سپرده شد.

محمدبن علی (ع)

حضرت امام محمد تقی (ع) در دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه ولادت یافت. زمانی که امام جواد (ع) متولد شد حکیمه خاتون دختر حضرت موسی‌بن جعفر (ع) او را در میان لباسهای پاک پیچیده و در آغوش پدر بزرگوارش حضرت رضا (ع) قرار داد. روز سوم ولادت آن حضرت بود که امام جواد (ع) در گهواره چشمان مبارک خود را به‌سوی آسمان گشود و فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله (ص)». امام هشتم (ع) طبق سنت حضرت رسول اکرم (ص) و پدرانش علیهم‌السلام، امام جواد را در آغوش گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. نام امام نهم محمد و کنیه آن حضرت ابوجعفر، که

ابوجعفر الثانی نیز گویند و القاب آن حضرت جواد، تقی، قانع، مرتضی، نجیب، منتجب، متقی و زکی است. پدر آن بزرگوار حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) و مادر آن حضرت «خیزران» بود.

مدت امامت آن حضرت هفده سال بود که در زمان خلافت مأمون عباسی به امامت رسید و در عصر معتصم به‌شهادت نائل آمد. مدت عمر پر برکت حضرت جواد (ع) ۲۵ سال می‌باشد. امام جواد در سن ۸ الی ۹ سالگی به امامت رسید. امام جواد (ع) در مدت امامت هفده سالهٔ خویش سخنان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را که حاوی عقاید، احکام، اخلاق و خلاصه حاوی معارف متعالی اسلام بود پیوسته برای مردم بیان می‌کرد و این معارف درخشان را به آنان انتقال می‌داد. مأمون دختر خود زینب معروف به «ام‌الفضل» را به ازدواج امام که بیش از نه سال نداشت درآورد و از این ازدواج جز فریبکاری و فرو نشاندن شعلهٔ خشم خاندان امام رضا و سرپوش گذاشتن روی شهادت امام رضا (ع) منظور دیگری نداشت. امام جواد (ع) از آغاز زندگی خویش با سه خلیفهٔ عباسی یعنی امین، مأمون و معتصم هم‌عصر بود. معتصم از حضرت جواد دعوت کرد که از مدینه به بغداد برود و سپس با جعفر پسر مأمون تصمیم به قتل امام جواد (ع) گرفتند.

محمدبن علی بابویه: ← ابن بابویه

محمدبن ملکشاه

از سلاطین سلجوقی ملقب به «غیاث‌الدین»، فوت ۵۱۱ هـ. ق.

محمدتقی مجلسی

ملامحمدتقی مجلسی از فقهای دورهٔ صفویه، اولین کسی بود که احادیث و اخبار مربوط به فضایل شیعه را جمع‌آوری کرد و به سال ۱۰۷۰ هـ. ق. چشم از جهان فروبست.

محمدحسن‌خان سالار: ← سالار

محمدحسن‌خان قاجار

پدر آغامحمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجار قوانلو است. محمدحسن‌خان در سال ۱۱۲۷ ه. ق. متولد و در سال ۱۱۷۲ در نزدیکی‌های بهشهر به‌وسیلهٔ سبزعلی نام کرد و دو نفر از طایفه قاجاریه یوخاری‌باش (دولو) کشته شد و پس از کشته شدنش از وی نُه پسر از زنان متعدد باقی ماند که فرزند بزرگترش آغامحمدخان خواجه بود که به همت و پشتکارش مؤسس سلسلهٔ قاجاریه گردید.

محمدحسین‌خان امین‌الدوله

حاجی محمد حسین‌خان ملقب به امین‌الدوله، نظام‌الدوله و مستوفی‌الممالک و معروف به صدر اصفهانی از وزیران نامی دورهٔ قاجاریه می‌باشد.

پس از فرار آغامحمدخان از شیراز، در اصفهان به‌منزل حاج محمدحسین‌خان وارد شد و در موقع حرکت از اصفهان به‌سوی تهران و استرآباد مساعدت مالی نیز به او نمود. به‌همین علت آغامحمدخان نیز هنگامی که به‌سلطنت رسید همراهیهای او را فراموش نکرده و او را به‌حکومت اصفهان منصوب نمود.

محمد (ص): ← حضرت محمد (ص)

محمدخان بلوچ

از سرداران نادر که پس از عزل شاه طهماسب ثانی به هواداری وی در فارس قیام کرد و پیروزیهایی به‌دست آورد. نادر شخصاً به‌سرکوبی او رفت و لشکر محمدخان از سطوت نادر راه فرار پیش گرفتند و وی ناچار به سواحل دریای عمان گریخت، ولی به‌دست اعراب اسیر شد. او را به اصفهان آوردند و

چشمانش را کور کردند.

محمد خدابنده: ← **اولجایتو**

محمدرضا پهلوی

محمدرضا پهلوی در روز چهارم آبان ۱۲۹۸ خورشیدی متولد شد. در شش سالگی طبق تصویب مجلس به ولایتعهدی رسید. مراحل ابتدایی تحصیل را در تهران طی کرده، و برای تکمیل تحصیلات به سوئیس اعزام و پس از چند سال در اردیبهشت ۱۳۱۵ به ایران مراجعت نمود. پس از حمله قوای



محمدرضا پهلوی

آلمان به کشور شوروی در سال ۱۹۴۱ میلادی، ۱۳۲۰ هجری خورشیدی دولتهای انگلیس و شوروی از دولت ایران تقاضای اخراج متخصصین آلمانی مقیم این سرزمین را کردند. ضمناً درخواست نمودند که راه‌آهن سراسری جهت حمل مهمات و اسلحه به شوروی در اختیار آنان باشد و چون قبول این امر برخلاف اصول بی‌طرفی اعلام شده از طرف ایران بود، این خواستها از طرف ایران پذیرفته نشد و سرانجام به‌همین مناسبت قوای شوروی از طرف شمال و سپاهیان انگلیس از طرف مغرب و جنوب وارد ایران شده و نیمه شب سوم شهریور ۱۳۲۰ برابر ماه اوت ۱۹۴۱ قسمتهایی از ایران را اشغال نمودند. در نتیجه این پیشامد دولت وقت سقوط کرد و مقام نخست‌وزیری را محمدعلی فروغی ذکاءالملک به عهده گرفت و به اقتضای زمان رضاشاه به‌نفع ولیعهدش از سلطنت استعفا داد و در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا پهلوی زمام

امور را در دست گرفت. در این دوره ایران با مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی فراوانی که از اثرات جنگ جهانی و اشغال ایران بود مواجه گردید. دولت ایران پس از مذاکراتی چند در جرگه متفقین درآمد و پیمان اتحاد بین سه دولت ایران و انگلیس و شوروی شامل ۹ فصل در نهم بهمن ماه ۱۳۲۰ توسط علی سهیلی وزیر امور خارجه و ریدر ویلیام بولارد نماینده فوق‌العاده دولت انگلیس و اسمیرنف سفیرکبیر شوروی به امضا رسید. در آذرماه ۱۳۲۲ خورشیدی، نوامبر و دسامبر ۱۹۴۳ سه کشور آمریکا، شوروی و انگلیس به‌علت آنکه شکست آلمان تقریباً محرز شده بود، در تهران کنفرانسی تشکیل داده و طی اعلامیه‌ای استقلال و تمامیت ارضی ایران را تأیید و تضمین کردند و اعتراف نمودند که دولت ایران در پیروزی متفقین نقش مهمی ایفا کرده و به‌حق لایق دریافت لقب پل پیروزی است.

یکی از مشکلات مهم سیاسی ایران در این دوره مسئله آذربایجان و عدم اطاعت آن ناحیه از حکام مرکزی ایران بود. این غائله توسط شخصی به‌نام سید جعفر پیشه‌وری به‌وجود آمده بود و طی آن سپاهیان روسی بر خطه آذربایجان دست یافته بودند و از جمهوری آذربایجان و فرقه دموکرات حمایت می‌کردند. سرانجام بنا به‌شکایت ایران به شورای امنیت، دولت روسیه مجبور به‌تخلیه آذربایجان شد، و نیروهای دولت مرکزی به آذربایجان رفتند و در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ به‌حکومت خودمختار فرقه دموکرات در آذربایجان پایان داده شد.

حوادث مهمی که پس از آن رخ داد از انحلال حزب توده و سپس ملی شدن صنایع نفت و وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و تمهید لوایح ششگانه در ۱۳۴۱ و واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و غیره در تاریخ مفصل ایران معاصر ضبط است. سرانجام ایجاد حزب رستاخیز و وضع

سانسور و خفقان سبب نارضایی بیشتر مردم از وضع رژیم سلطنتی شد و از سال ۱۳۵۶ تظاهرات و اعتصابات و مبارزات عمومی به‌تدریج اوج گرفت تا در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله‌العظمی امام خمینی (ره) و همکاری همهٔ مردم به‌پیروزی رسید و دورهٔ سلطنت به‌سر رسید و جمهوری اسلامی برقرار گردید.

محمدساعد مراغه‌ای

در سال ۱۲۵۹ هـ. ش. در یکی از روستاهای اطراف مراغه متولد شد و در کودکی به اتفاق پدرش به قفقاز رفت. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مراغه و قفقاز، عازم سوئیس شد و در دانشگاه لوزان به تحصیل پرداخت. وی به زبانهای ترکی، عربی، روسی، آلمانی و فرانسه آشنایی کامل داشت.

ساعد بعد از مراجعت به ایران، به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و در کنسولگری ایران در باکو مشغول به کار شد. وی قبل از تصدی پست نخست‌وزیری، عهده‌دار مشاغلی چون نیابت کنسولگری ایران در استانبول، سفیرکبیر ایران در مسکو و وزیر امور خارجه در کابینه‌های قوام‌السلطنه و علی سهیلی بود.

ساعد بعد از استعفای علی سهیلی از مقام نخست‌وزیری، در اواخر اسفندماه ۱۳۲۲ مأمور تشکیل کابینه شد و در هشت فروردین ۱۳۲۳ کابینه خود را به‌مجلس معرفی نمود.

اولین دوره نخست‌وزیری ساعد که طی آن سه کابینه تشکیل داد، فقط هشت ماه دوام یافت. در اواخر آبان ماه ۱۳۲۳ به‌علت تیرگی روابط ایران و شوروی و تظاهراتی که حزب توده در پناه ارتش سرخ علیه وی ترتیب داد، از مقام نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. وی مجدداً در اواخر آبان ماه ۱۳۲۷ با رأی تمایل مجلس پانزدهم به‌نخست‌وزیری

انتخاب گردید. انتخاب اولین دوره مجلس سنا و شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی در اواخر نخست‌وزیری ساعد انجام شد و بعد از افتتاح مجلسین از مقام نخست‌وزیری استعفا داد، ولی مجدداً در اسفندماه ۱۳۲۸ مأمور تشکیل دولت شد و اعضای کابینه خود را به‌مجلس معرفی کرد.

مهمترین وقایعی که در دوران نخست‌وزیری ساعد اتفاق افتاد، عبارت بودند از:

مذاکرات نفت شمال و واگذاری امتیاز آن به شوروی، موضوع واگذاری اختیارات بیشتر به آرتور میلسپو و مستشاران آمریکایی، تیرگی روابط ایران و شوروی، فعالیت گسترده حزب توده در اکثر شهرها، سوء قصد به شاه و پیامدهای آن، وقوع زمین‌لرزه شدید در گرگان، غیر قانونی شدن حزب توده و دستگیری سران آن، تشکیل مجلس مؤسسان و افزایش اختیارات شاه، انجام مذاکرات به‌منظور استیفای حقوق ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس و ارائه لایحهٔ قرارداد الحاقی معروف به گس ــ گلشاییان به مجلس.

ساعد در سال ۱۳۳۶ ه. ش. به‌عنوان سفیرکبیر ایران در دربار پاپ به واتیکان رفت و سرانجام در دهم آبان ماه ۱۳۵۲ در ۹۳ سالگی درگذشت و بنابر وصیت وی جنازه‌اش را در گورستان عمومی بدون نام و نشان دفن کردند.

کابینهٔ اول محمد ساعد

۱. وزیر دادگستری: اسدالله ممقانی ــ اللهیار صالح .
۲. وزیر امور خارجه: محمد ساعد.
۳. وزیر کشور: عبدالحسین هژیر ــ محمد سروری.
۴. وزیر جنگ: ابراهیم زند ــ سرلشکر محمدحسین فیروز، کفیل وزارت جنگ: سرتیپ عبدالله هدایت.
۵. وزیر دارایی: محمود نریمان ــ ابوالقاسم فروهر ــ علی‌اصغر زرین کفش.

۶. وزیر فرهنگ: سرلشکر علی ریاضی ـ دکتر قاسم غنی ـ باقر کاظمی.
۷. وزیر راه: حمید سیاح ـ محمود نریمان.
۸. وزیر بهداری: دکتر قاسم غنی ـ دکتر سعید مالک.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: ابوالقاسم فروهر ـ یوسف مشار.
۱۰. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: امان‌الله اردلان ـ دکتر محمد نخعی.
۱۱. وزیر کشاورزی: محمود فاتح ـ ناصر اعتمادی.
۱۲. وزیر مشاور: مصطفی عدل.
۱۳. وزیر مشاور: مرتضی‌قلی بیات ـ خلیل فهیمی.
* معاون پارلمانی: دکتر محمد نخعی ـ غلامحسین اشرفی.

کابینهٔ دوم محمد ساعد

۱. وزیر دادگستری: محسن صدر ـ دکتر محمد سجادی.
۲. وزیر جنگ: سپهبد امیراحمدی ـ سپهبد یزدان‌پناه.
۳. وزیر دارایی: عباسقلی گلشاییان.
۴. وزیر امور خارجه: علی‌اصغر حکمت ـ حسین علاء.
۵. وزیر فرهنگ: دکتر محمد سجادی ـ دکتر عبدالمجید زنگنه.
۶. وزیر بهداری: دکتر امیراعلم ـ دکتر منوچهر اقبال ـ دکتر عباس ادهم.
۷. وزیر پست و تلگراف و تلفن: نادر آراسته ـ سید جلال‌الدین تهرانی.
۸. وزیر اقتصاد ملی: آقاخان اشرفی ـ دکتر تقی نصر.
۹. وزیر کشاورزی: دکتر احمد مقبل ـ اسدالله علم.
۱۰. وزرای‌مشاور: جمال امامی ـ دکتر هادی طاهری.
* وزیر راه: دکتر محمد سجادی ـ نادر آراسته ـ حمید سیاح ـ دکتر منوچهر اقبال.
* معاون پارلمانی: سید محمد طباطبایی.
* وزرای مشاور: مصطفی عدل ـ

خلیل فهیمی ـ علی‌اصغر حکمت.

* وزیرکشور: دکتر منوچهر اقبال ـ ابراهیم زند.
* معاون نخست‌وزیر: دکتر فاطمی.
* وزیرکار: دکتر محمد نخعی.

محمدشاه

پس از وفات فتحعلیشاه، محمدشاه به کوشش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به سلطنت رسید. وی در تبریز در ششم رجب ۱۲۵۰ هـ. ق. به تخت نشست و در همان شهر تاجگذاری نمود. سپس با سپاهیان خود در چهاردهم همان ماه به همراهی سفیران انگلیس و روس در حالی که فرماندهی سپاه او را کاپیتان لیندسی برعهده داشت به‌سوی تهران رهسپار شد. وی با توجه به بیماری نقرس که از کودکی گرفتارش بود حال رسیدگی به امور مملکت را نداشت و کارهای کشور جملگی به‌دست حاج میرزا آقاسی که مدت سیزده سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود اداره می‌شد. محمدشاه پادشاه ضعیف‌النفسی بود که در زمان وی ایران عرصهٔ رقابت روس و انگلیس بود. وی در ششم شوال سال ۱۲۶۴ هـ. ق. در تهران درگذشت.

محمدعلی درخشی علّاف: ← آرشام

محمدعلی شاه (قاجار)

پس از مظفرالدین فرزند ارشد و ولیعهد او محمدعلی شاه که در تهران حضور داشت به پادشاهی رسید (۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۷ هـ. ق.). محمدعلیشاه در ۱۲۸۹ هـ. ق. در تبریز متولد شد و مادرش «ام‌الخاقان» دختر میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود. وی در چهاردهم ذیحجه ۱۳۲۴ جشن تاجگذاری خود را برگزار کرد و در این جشن بزرگان داخلی و نمایندگان خارجی دعوت شدند، ولی از نمایندگان مجلس دعوتی به‌عمل نیامد. آزادیخواهان رنجیده گفتند: «اگر او



محمدعلیشاه قاجار

سلطان ملت است باید از طرف ملت تاج بر سر گذارد» و این عمل را تحقیری به مشروطیت تلقی کردند.

محمدعلیشاه نتوانست با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان سازش کند و از طرف دیگر در سیاست خارجی تعادل حاصل نکرد.

واقعه به توپ بستن مجلس که در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. اتفاق افتاد در زمان این پادشاه قاجار صورت گرفت. محمدعلیشاه پس از استبداد صغیری که در کشور به‌وجود آورد، سرانجام در بیست و هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. به سفارت روس در زرگنده پناهنده گشت؛ مجلس فوق‌العاده تشکیل شد و در این مجلس

محمدعلیشاه رسماً از سلطنت خلع و پسر دوازده سالهٔ او احمدمیرزا را به پادشاهی برگزیدند.

محمدعلی فروغی: ← فروغی

محمدقلی‌خان شاملو

محمدقلی‌خان شاملو آخرین وزیراعظم شاه سلطان حسین صفوی است که بعد از عزل و کور کردن فتحعلی‌خان داغستانی به‌مقام وزارت (اعتمادالدوله) منصوب گردید.

محمدکاظم خراسانی

آخوند ملامحمدکاظم خراسانی هروی مجتهد معروف در سال ۱۲۵۵ ه. ق. در مشهد تولد یافت و پس از تحصیل مقدمات در ۱۲۷۷ به تهران رفت و پس از فرا گرفتن درس حکمت بعد از یک سال و نیم برای تکمیل تحصیلات به نجف رهسپار شد. در مدت اقامت خود در آنجا از شاگردان حاج میرزا محمدحسن شیرازی اعلم علماء و مرجع تقلید عالم تشیع بوده و بسیار مورد توجه وی بوده است.

بعد از چندی خود از مراجع عالم تشیع گردید و به‌واسطهٔ مساعی و فتوای او و دو نفر از علمای دیگر بود که سلطنت استبدادی در ایران تبدیل به مشروطیت شد، و سرانجام در سال ۱۳۲۷ ه. ق. به خلع محمدعلیشاه منتهی گردید.

از تألیفات مهم او کفایةالاصول می‌باشد. وی در ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ه. ق. در نجف درگذشت.

محمد مسعود

مدیر روزنامهٔ مرد امروز، نویسنده‌ای با قلم تند و تیز و سرکش بود. او در سر مقاله‌های روزنامهٔ خود بی‌محابا به‌صاحبان جاه و مقام حمله می‌کرد و از هیچ کس ابایی نداشت. وی در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶ به قتل رسید. روزنامهٔ او که در اصل به‌صورت

هفته‌نامه منتشر می‌شد با انتشار ۱۳۸ شماره و با مرگ مسعود تعطیل شد. در مورد عاملین قتل او روایتهای مختلفی نقل شده:



محمد مسعود

حزب توده (تا پیش از اعترافات سران آن) مدعی بود که او به‌دست درباریان و خصوصاً شاهدخت اشرف خواهر شاه کشته شده، ولی دکتر مظفر بقایی کرمانی عقیده دارد او چون از ارتباط حزب توده با رزم‌آرا مطلع شده بود، به‌قتل رسید. دکتر فریدون کشاورز یکی از سران قبلی حزب توده عقیده دارد او به‌وسیلهٔ گروه ترور حزب توده به‌سردستگی کامبخش و کیانوری کشته شد. با اعترافات سران حزب توده، دو نظریهٔ اخیر (عقیدهٔ دکتر مظفر بقایی کرمانی و دکتر کشاورز) تأیید شد.

محمد مصدق: ← مصدق

محمدولی‌خان تنکابنی

محمدولی‌خان فرزند حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله سردار، در سال ۱۲۶۴ هـ. ق. در روستای اشتاج، از توابع تنکابن متولد شد. در دوازده سالگی به تهران آمد و با درجهٔ سرهنگی وارد خدمت نظام شد و مأمور حفاظت یکی از دروازه‌های تهران گردید. در سال ۱۲۹۸ هـ. ق. به درجه سرتیپی رسید و به سردار اکرم ملقب گردید و به حکومت رشت و تنکابن رسید، ولی این مأموریت کوتاه

بود و به تهران فرا خوانده شد و مأمور دفع فتنه ترکمنهایی گردید که به مرزهای استرآباد حمله می‌کردند و زنان و دختران را به اسارت به روسیه می‌بردند. محمدولی‌خان در این مأموریت از خود رشادت زیادی نشان داد و از طرف ناصرالدین‌شاه لقب نصرالسلطنه گرفت و در سال ۱۳۰۲ هـ. ق. به حکومت استرآباد منصوب گردید.

چندی بعد ضرابخانه را به مدت یک سال اجاره کرد، اما متهم به تقلب در ضرب سکه‌ها شد و به همین دلیل ضرابخانه را از او گرفتند. از این پس خانه‌نشین شد و به امور شخصی پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۱۱ هـ. ق. وزیر خزانه و گمرک شد و این سمت را تا سال ۱۳۱۵ هـ. ق. حفظ کرد.

محمدولی‌خان در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه مأمور حکومت گیلان شد و مدت چهار سال حاکم آنجا بود. در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. به تهران احضار شد و یک سال بعد به حکومت آذربایجان برگزیده شد. در سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنگ، عین‌الدوله او را به وزارت پست و تلگراف و امیری توپخانه و فرماندهی فوجهای قزوین، گیلان و مازندران برگزید و مأمور حفظ پایتخت نمود.

در جریان مشروطه به اقداماتی بر ضدّ مشروطه‌خواهان دست زد. در زمان سلطنت محمدعلی شاه که مأمور حکومت گیلان شد، در آن خطه هم علیه مشروطه‌خواهان اقداماتی نمود. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیلی مشروطیت، آزادیخواهان تبریز دست به فعالیتهای شدیدی علیه شاه زدند و وی عین‌الدوله را به‌عنوان حکومت و محمدولی‌خان را به عنوان فرماندهی کل قشون آذربایجان برگزید و مأمور سرکوب انقلابیون تبریز کرد که در مأموریت خود موفق نشد.

محمدولی‌خان در مأموریت تبریز متوجه قدرت انقلابیون شد و به آن‌سو گرایش یافت و از سمت خود در

آذربایجان استعفا داد و شاه هم استعفای او را پذیرفت و او را به تهران احضار کرد. محمدولی‌خان به تهران نیامد و راهی تنکابن شد و بنابر تقاضای مجاهدین، رهبری انقلابیون شمال را به‌دست گرفت و بعد از مدتی با نیروهای تحت فرماندهی خود، همزمان با نیروهای بختیاری، وارد تهران شد و اسباب خلع محمدعلی شاه را از سلطنت فراهم آورد. مدتی که از فتح تهران گذشت، محمدولی‌خان مأمور تشکیل کابینه شد و کابینهٔ خود را در تاریخ ۹ مهر ماه ۱۲۸۸ تشکیل داد و مسئولیت وزارت جنگ را خود برعهده گرفت، اما این کابینه از طرف مجلس استیضاح شد و او بعد به وکالت مجلس انتخاب گردید.

در سال ۱۳۲۹ ه. ق. مجدداً به ریاست وزرایی رسید. در همین زمان مجلس شورای ملی اختیاراتی به مورگان شوستر آمریکایی برای اصلاح مالیه داد که مورد موافقت محمدولی‌خان نبود و او هم با تعرض مجلس را ترک گفت و در صدد استعفا برآمد، اما ناصرالملک به وی قبولاند که کابینه را ترمیم کرده به کار ادامه دهد. پس از استعفا از ریاست وزرایی، در سال ۱۳۳۰ ه. ق. مأمور حکومت آذربایجان شد.

در سال ۱۳۳۳ ه. ق. برای دوره سوم از زنجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد، اما به مجلس نرفت و مسئولیت وزارت جنگ کابینه مستوفی‌الممالک را بر عهده گرفت و این سمت را در کابینه فرمانفرما هم حفظ نمود. محمدولی‌خان در چهاردهم اسفند سال ۱۲۹۴ بار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد که این کابینه تا شهریور ۱۲۹۵ ادامه داشت. در این زمان دولت انگلیس تعهد کرد ماهی دویست هزار تومان به دولت ایران کمک کند به شرط آنکه امور مالی ایران زیر نظر انگلیسیها باشد. همچنین محمدولی‌خان در این دوره با استخدام نیروهای نظامی در شمال توسط روسها

و در جنوب توسط انگلیسیها موافقت کرد، ولی زیر امضای خود کلمه فورس ماژور را ذکر کرد.

در زمان ریاست وزرایی وثوق‌الدوله، محمدولی‌خان به‌عنوان والی آذربایجان انتخاب شد و مأموریت وی دفع فتنه سمیتقو بود که در این امر موفق نگردید. پس از این، مأموریت دیگری به محمدولی‌خان سپرده شد تا اینکه در روز ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ به‌خاطر بدهیهای زیادی که به بانکهای خارجی و دولت داشت و هم به‌علت اینکه احساس می‌کرد دیگر مورد توجه نیست، خودکشی کرد و در امامزاده صالح تهران به‌خاک سپرده شد.

محمدولی قره‌نی: ← قره‌نی

محمدیوسف استرآبادی

امیرمحمدیوسف استرآبادی از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

محمود

از وزیران دورهٔ تیموری. پس از مرگ پدر خود در اسفراین از طرف بابر میرزا به‌مقام وزارت نائل گردید. ولی پس از استیلای محمد میرزا بر خراسان خواجه محمود دستگیر شد و به زودی زندگی را بدرود گفت.

محمود اصفهانی

از وزیران تیموری.

محمود افغان: ← افغانان غلجه‌زایی

محمود جم: ← جم

محمودرضا پهلوی

یکی از فرزندان رضاشاه بود که در سال ۱۳۰۵ متولد شد. وی در شهریور ۱۳۲۰ همراه پدرش به تبعید رفت.

او ابتدا با مهری زنگنه و سپس با مریم اقبال دختر نخست‌وزیر پیشین و

رئیس هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران ـ دکتر منوچهر اقبال ـ ازدواج کرد.

محمود غزنوی

(۳۷۸ ــ ۴۲۱ هـ.) ملقب به «یمین‌الدوله» بزرگترین پادشاه سلسله غزنویان. در اول پادشاهی لقب سلطان گرفت. در زمان عبدالملک‌بن نوح سامانی محمود بر خراسان استیلا یافته و آن سرزمین را از دست سامانیان خارج ساخت. سپس قُهستان به‌دست او افتاد. وی به دفعات به هندوستان لشکر کشید و با هندوها جهاد کرد. از وقایع مهم ایام محمود غزنوی متفرق شدن ترکان «غُز» در اطراف بلاد ایران است.

رفتار او با دانشمندان بزرگ همچون ابوریحان بیرونی و فردوسی طوسی و آتش زدن کتب فلاسفه و حکما در ری لکهٔ ننگی است که در تاریخ حیات پادشاهی وی رخ داد.

محمود غزنوی: ← سلطان محمود غزنوی

محمود یلواج: ← غایرخان

محمود: ← امین‌الدوله محمود

مختار ثقفی

در سال ۶۶ هـ مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرد. مختار داعیهٔ امارت و خلافت داشت و حتی بنابر بعضی قرائن از داعیهٔ پیغمبری نیز خالی نبود، اما وقتی جوش وغلیان «توابین» کوفه را در مبارزه با بنی‌امیه دید برای جلب آنها، به تقویت و تأیید دعاویشان پرداخت و خود را فرستادهٔ محمد حنفیه پسر علی بن ابیطالب خواند و اهل کوفه را گرد خویش فراز آورد.

پدرش از سرداران معروف عرب در زمان عمر بود. عمویش سعدبن

مسعود که تربیت وی را برعهده داشت مدتی در دورهٔ خلافت علی، حکومت مدائن را داشت.

چند سالی پس از فاجعهٔ کربلا و شهادت امام حسین، شیعیان کوفه که بعد از بیعت با امام حسین ناجوانمردانه او را در مقابل قشون امیه تنها گذارده بودند از کردهٔ خود پشیمان شدند و از تقصیری که در حق حسین بن علی کرده بودند توبه کردند و دستهٔ بزرگ توابین را تشکیل دادند. آنها سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه فزازی را بر خود امیر کردند و در محلی به‌نام عین‌الورده به خونخواهی حسین بن علی برخاستند و تصمیم گرفتند که از قاتلین حسین و یارانش انتقام کشند ولی کاری از پیش نبردند و به‌دست عبیدالله بن زیاد پراکنده و تباه شدند.

مختار از این موقعیت استفاده کرده توابین را که بر اثر شکست پراکنده شده بودند بار دیگر گرد آورد، و به خونخواهی امام حسین برخاست. با زیرکی و هوشیاری که داشت توانست مردم ناراضی را دور خود جمع و عدهٔ زیادی از قاتلان امام حسین را به قتل رساند و کوفه را متصرف شود. بدین‌گونه مختار قدرت و شوکت یافت.

مختار مردم را به بیعت محمد حنفیه برادر امام حسین می‌خواند و او را لقب مهدی داد و از جانب وی چهل مکتوب به امرا و بزرگان نوشت و یادآور شد که محمد حنفیه وی را امین و وزیر خویش خوانده و به خلافت برداشته است تا به خونخواهی شهدای کربلا برخیزد.

با دوستی ابراهیم بن مالک اشتر که از سران شیعه بود کار وی بالا گرفت. در مدت کمی علاوه بر کوفه، بلاد عراق، آذربایجان، ری، اصفهان و چند شهر دیگر را نیز تحت فرمان آورد و در مدت قریب به ۱۸ ماه از این بلاد خراج گرفت.

شرکت‌کنندگان در این قیام و طرفداران مختار را بیشتر ایرانیان ناراضی از حکومت بنی‌امیه تشکیل

می‌دادند. ایرانیان به خوانخواهی از قاتلین حسین در این قیام شرکت کردند و در کوفه و اطراف، بر آنچه تازی بود تاختند و کسی جز ایرانی در کوفه باقی نماند. حتی اعرابی که مذهب شیعه را پذیرفته بودند در امان نبودند. معروف است که می‌گویند سرداران عبدالملک که جهت مذاکره با ابراهیم بن مالک اشتر فرماندهٔ قشون مختار رفته بودند شکایت کردند: از موقعی که به مقدمهٔ لشکر او رسیدند تا هنگامی که از برابر تمام صفوف عبور کرده به خدمت او آمدند حتی یک کلمه عربی نشنیدند.

مختار موالی را که مخصوصاً در کوفه زیاد بود زیاده از حد دلجویی می‌کرد. موالی در دورهٔ تسلط عمال امویان مورد تحقیر و اهانت بسیار قرار گرفته بودند، آنها را پیاده به جنگ می‌بردند و از غنایم نیز بدانها هرگز بهره‌ای نمی‌دادند. مختار موالی را بر مرکب نشاند و از غنایم جنگ بهره‌شان داد. و اعراب از اینکه مختار موالی را با آنها در یک ردیف می‌گرفت ناراضی بودند. و بالاخره همین امر سبب شد که اعراب دل از او بردارند و به دشمنان او روی آورند.

مختار در رمضان سال ۶۷ ه به‌دست مصعب ابن‌زبیر کشته شد و عراق بار دیگر به تصرف ابن‌زبیر درآمد و تا سال ۷۱ ه که عبدالملک به کوفه لشکر کشید و مصعب را مغلوب و مقتول ساخت عراق تحت نفوذ وی باقی بود.

با کشته شدن مختار عدهٔ زیادی از لشکریان وی به اسارت اعراب درآمدند که بیشتر ایرانی بودند و همگی کشته شدند. به این ترتیب اولین قیام ایرانیان علیه اعراب خاتمه یافت.

مختار، قیام ← **مختار ثقفی**

مختار: ← **قیام مختار**

مدائن

پایتخت پادشاهان ساسانی در

نزدیک بغداد فعلی بود که طاق کسری در آنجا قرار داشته است. چون مشتمل بر چند (هفت) شهر بود آن را مداین (شهرستانها) نامیده‌اند و تیسفون مهمترین آنها بود. دیگر شهرای آن وه‌اردشیر سلوکیه، رومگان، درزنیذان، ولاش آباد، اسپانبر و ماحوزا بوده‌اند.

مدرس

سید حسن، معروف به مدرس فرزند سید اسماعیل در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. در قریه‌سرابه کچو از توابع اردستان متولد شده، لکن پدر و جدش که اهل منبر بوده‌اند اصلاً از اهالی زواره می‌باشند و به قمشه (شهرضا) مهاجرت کرده در آنجا ساکن شده‌اند. وی تا سن ۴ سالگی در شهرضا می‌زیسته و در سن ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و مدت ۱۳ سال در اصفهان بود. در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. برای تکمیل تحصیلات به عتبات مقدس (عراق) رفت و مدت هفت سال در آنجا ماند و از محضر درس آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و سید محمدکاظم یزدی استفاده نمود و در سال ۱۳۱۶ هـ. ق. از عراق به اصفهان وارد شده و در مدرسه جده کوچک مشغول به تدریس فقه و اصول گردید و چون تدریس می‌کرد به این جهت به‌نام و عنوان مدرس مشهور شد. در اصفهان بود که تغییراتی در وضع حکومت از استبداد به مشروطیت به‌وجود آمد. در دوره دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۸ هـ. ق. از طرف هیئت علمای نجف برای نظارت به قوانین مجلس برحسب یکی از مواد قانون اساسی، نامزد و وارد تهران گردید و جزو هیئت علمیه که یکی از هیئتهای مجلس بود خود را معرفی کرد. دوره سوم سال ۱۳۳۲ هـ. ق. از طرف اهالی تهران به وکالت انتخاب شد. ولی مخالفت سرسخت هیئت حاکمه و رضاخان بود که به واسطه این مخالفت یک بار ترور شد و بعد از اینکه جان سالم به‌در برد به

خواف و دوباره به کاشمر تبعید شد و به‌وسیله مأمورین شهربانی به‌دستور رضاخان به شهادت رسید و همانجا مدفون گردید. وی نماینده‌ای بود ناطق، شجاع و با جرأت که تا آخر عمر علناً با سلطنت رضاخان مخالفت می‌کرد. مدرس زندگانی ساده‌ای داشت و چندان تمایلی به خوراک و پوشاک نداشت و به کمترین قناعت می‌ورزید. بسیار درستکار، باهوش، حاضرالذهن و وارسته بود و خاری بود در چشم دشمنان دین اسلام.

مدیاریم گاه (Medyarim)

به معنای میان سال و به یادبود آفرینش چهار پایان در دی ماه.

مدیوزرم گاه (Medyozarm)

به معنای میان بهار و به یادبود آفرینش آسمان در اردیبهشت ماه.

مدیوشم گاه (Medyosham)

به معنای میان تابستان و به یادبود آفرینش آب در تیر ماه.

مذار: ← جنگ مذار

مرئوبیشتو

پایتخت شاهک نشین «الیپی» که در میان سرزمینهای زاگرس میانی بود. الیپی به دلیل همسایگی با عیلام، دشمن سنتی آشور برآمد و گسترش یافت و در حقیقت ناحیهٔ جغرافیایی که الیپی در آن واقع بود به عیلام می‌گرایید و هم ساکنان الیپی با عیلامیان از یک تبار نژادی بودند و مناسبات الیپی و عیلام بسیار نزدیک بود. الیپی در طول سده‌های هشتم و هفتم ق.م. با موقع‌شناسی و دوراندیشی فرمانروایانش، مقامی ممتاز یافت و با وجود روابط تنگانگ با عیلام، الیپی با توجه به قدرت بلامنازع آشور خود را به این امپراتوری نزدیک کرد و توانست برای مدتی مدید راهبری زاگرس میانی را بر عهده گیرد و همچون حایلی میان عیلام و آشور عمل کند.

مرآت‌السفر و مشکوة‌الحضر

روزنـــامه‌ای کـــه در ســـفرهای ناصرالدین‌شاه منتشر می‌شد و وقایع مربوط بـه مسافرت روزانـه از جمله شکارهای شاه، گفتار و کردار ملتزمین رکاب، و بعضی اخبار متفرقهٔ دیگر در آن نگاشته می‌شد.

مراغه‌ای ـ محمد ساعد: ← **محمد ساعد مراغه‌ای**

مرتضی‌قلی بیات

مـرتضی‌قلی بـیات، فـرزند حـاج عـباسقلی‌خان سـهم‌المـلک اراکـی، در سال ۱۲۶۶ هـ. ش. در اراک متولد شد. در اوایـــل مشــروطیت بــه فــعالیتهای سیاسی پرداخت و از بنیانگذاران حزب دمـوکرات اراک بـود. وی در انـقراض قاجاریه تلاش بسیار نمود و در مـجلس مؤسسان که در سال ۱۳۰۴ هـ. ش. برای تغییر سلطنت تشکیل شد، نایب رئیس مجلس بود. در اولین کـابینه فـروغی در سال ۱۳۰۴ هـ. ش. به‌سمت وزیر مـالیه رسید. بیات از دوره چهارم تا سیزدهم مجلس شورای ملی از طرف مردم اراک به نـمایندگی انـتخاب شـد و در اغـلب دوره‌ها نیابت ریاست با او بود. در سال ۱۳۲۲ در دولت دوم سهیلی وزیر دارایی شد و در کابینهٔ ساعد وزیر مشاور بود تا ایـنکه پس از سـقوط کـابینه ســاعد، نمایندگان به وی ابراز تـمایل نـمودند و بیات کـابینهٔ خـود را در روز یکشـنبه ۵ آذرماه ۱۳۲۳ بـه مـجلس شـورای مـلی معرفی کرد. تشکیل این کابینه همزمان با تشنج مجلس و غوغای آذربایجان بـود. لذا پس از شش مـــاه، در تـــاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴، ساقط و جای خود را به کابینهٔ ابراهیم حکیمی داد. در آذر ماه ۱۳۲۴ هـ. ش. به استانداری آذربـایجان منصوب شد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با اعلام مـــوجودیت حکـــومت خـــودمختار آذربایجان به تهران بازگشت.

مـرتضی‌قلی بـیات در ۲۵ بـهمن

۱۳۲۴ در کابینهٔ قوام‌السلطنه به‌عنوان وزیر دارایی و نایب نخست‌وزیر منصوب و سپس از دایره سیاست خارج شد. مدتی مدیرعامل شرکت ملی نفت بود و سرانجام در همین سمت، در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۶ درگذشت. و طبق وصیت وی، جنازه‌اش در نجف اشرف دفن گردید.

مهمترین وقایعی که در دوران صدارت وی اتفاق افتاد، عبارتند از:

ورود ژنرال دوگل رئیس دولت فرانسه به تهران، ارائه طرح سیاست موازنه منفی توسط دکتر مصدق به مجلس (به‌موجب این طرح هیچ یک از مقامات کشور حق نداشت راجع به امتیاز نفت با خارجیان مذاکره یا قرارداد منعقد نماید، ولی برای فروش نفت با اجازه مجلس مانعی نداشت)، عدم تصویب لایحه امتیاز نفت شمال توسط مجلس شورای ملی، استعفای دکتر میلسپو از ریاست کل دارایی و قبول آن توسط دولت و مجلس، امضای موافقتنامه یالتا درباره طرح نهایی برای شکست آلمان از طرف روزولت، چرچیل و استالین و اعلان جنگ دولت ایران به ژاپن.

کابینهٔ مرتضی‌قلی بیات

۱. وزیر دادگستری: مصطفی عدل.

۲. وزیر امور خارجه: محسن رئیس ـ نصرالله انتظام.

۳. وزیر کشور: محمد سروری.

۴. وزیر جنگ: ابراهیم زند.

۵. وزیر دارایی: امان‌الله اردلان.

۶. وزیر فرهنگ، دکتر عیسی صدیق.

۷. وزیر راه: عبدالله انتظام.

۸. وزیر بهداری: دکتر سعید مالک.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: نادر آراسته.

۱۰. وزیر پیشه و هنر و بازرگانی: حسنعلی کمال هدایت.

۱۱. وزیر کشاورزی: مرتضی‌قلی بیات.

۱۲. وزرای مشاور: دکتر علی‌اکبر سیاسی ـ خلیل فهیمی.

مرتضی مطهّری

استاد شهید مرتضی مطهَری (ره) در روز ۱۲ بهمن ماه ۱۲۹۸ هجری شمسی در قریهٔ فریمان در خانواده‌ای از اهل علم و تقوا دیده به جهان گشود. در سنین کودکی به مکتبخانه رفت و به فراگیری قرآن و دیگر تعلیمات ابتدایی پرداخت. در سیزده سالگی (۱۳۱۱ هجری شمسی) به‌حوزهٔ علمیهٔ مشهد عزیمت نموده و تحصیل مقدمات علوم دینی را آغاز می‌کند و به فراگیری صرف و نحو عربی، منطق، فقه و اصول می‌پردازد.

استاد مطهری پس از حدود چهار سال تحصیل در حوزهٔ علمیهٔ مشهد در سال ۱۳۱۵ شمسی عازم حوزهٔ علمیهٔ قم می‌گردد. در طی پانزده سال اقامت در حوزهٔ علمیهٔ قم و کسب فیض از محضر اساتید بزرگ، بر اندوخته‌های علمی و معنوی خود افزوده و تحصیلات خود را در علوم و فنون مختلف اسلامی ارتقا می‌بخشد. از عوامل مهم تکوین شخصیت استاد مطهری باید برخورداری او از اساتید مبرّز و عالی‌مقام همچون آیةالله بروجردی را برشمرد.

استاد مطهری دوازده سال تلمّذ نزد امام خمینی (ره) را ــ که رابطه ایشان با امام از حد رابطهٔ شاگرد و استاد فراتر بوده ــ در تکوین شخصیت خود بسیار مؤثر دانسته است.

تلمذ استاد مطهری نزد علامه طباطبایی نیز در تکوین شخصیت علمی و روحی ایشان تأثیر اساسی داشته است. گرچه مدت تحصیل رسمی استاد نزد علامه حدود سه سال بوده است ولی رابطهٔ ایشان با مرحوم علامه تا زمان شهادت برقرار بوده و استاد شهید تا پایان عمر از مرحوم علامه بهره می‌برده‌اند.

در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی استاد مطهری به تهران مهاجرت نموده، فصل پر فراز و نشیب دیگری از زندگی

خود را آغاز می‌نماید.

از سال ۱۳۳۴ فعالیت علمی خود را در دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی شروع نموده و کار تعلیم و تدریس را در آنجا ــ علی‌رغم مشکلاتی که از ناحیهٔ



شهید مطهری در حال سخنرانی در بهشت‌زهرا، درروزبازگشت حضرت‌امام (ره) به میهن اسلامی

رژیم شاه برای ایشان به‌وجود می‌آمد ــ به‌مدت بیست و دو سال ادامه می‌دهد. کتاب داستان راستان ــ که تاکنون تأثیر زیادی در آشنایی مردم مسلمان با سیره و روش اولیای دین و به‌طور کلی چهرهٔ واقعی اسلام داشته است ــ محصولی از تلاشهای استاد در این سالهاست. این کتاب در سال ۱۳۳۹ از چاپ خارج شد و در سال ۱۳۴۴ از سوی کمیسیون ملی یونسکو در ایران برندهٔ جایزهٔ یونسکو گردید. در این سالها همکاری استاد با مجامع اسلامی و کانونهای مذهبی از طریق ایراد سخنرانی و غیره برقرار بوده است. از جملهٔ این مجامع و کانونها می‌توان از انجمن اسلامی مهندسین، انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران نام برد که هر سه تازه تأسیس بوده‌اند و استاد شهید در تأسیس برخی از آنها نقش داشته‌اند و البته ایشان با تودهٔ مردم نیز از طریق مساجد و منابر مرتبط بوده‌اند. از جمله در سالهای ۱۳۳۹ تا

۱۳۴۱ به‌همت استاد شهید و مرحوم حجةالاسلام دکتر محمد ابراهیم آیتی رضوان‌الله علیه ـ محفلی ماهَانه در تهران با شرکت چند صد نفر از طبقات مختلف تشکیل می‌شد که این محفل به‌نام «انجمن ماهانهٔ دینی» معروف شد و دو سال و نیم ادامه یافت و در آن سی سخنرانی به‌وسیلهٔ عالمان اسلامی ایراد شد و بعدها به‌صورت سه جلد کتاب به‌نام گفتار ماه در اختیار عموم قرار گرفت. به‌موجب ارتباط نزدیک استاد شهید مطهری با اقشار و طبقات مختلف جامعه، در جریان قیام پانزده خرداد سال ۴۲، ایشان در هدایت قیام مردم تهران و مرتبط کردن آن با رهبری حضرت امام خمینی ـ رحمةالله علیه ـ نقش اساسی داشته‌اند و خود در شب پانزده خرداد سخنرانی مهیّجی علیه شخص شاه ایراد می‌کنند که در همان شب دستگیر و به زندان موقت شهربانی انتقال می‌یابند و به همراه عده‌ای از روحانیون مبارز در تهران و شهرستانها زندانی می‌شوند و پس از چهل و سه روز به‌دنبال فشاری که از ناحیهٔ علماء و مردم بر رژیم شاه وارد می‌شود به‌همراه سایر روحانیون آزاد می‌گردند. بعد از قضایای پانزده خرداد و آزادی امام خمینی و استاد مطهری و سایر علماء هیئتهای مؤتلفهٔ اسلامی که هستهٔ آن همین هیئتهای مذهبی بودند و از نیروهای تابع ولی فقیه تشکیل شده بود، برای یاری نهضت امام خمینی ظهور کرد. این گروهها از امام درخواست چند نماینده کردند که تحت هدایت آنها در فکر و عمل باشند. استاد مطهری که از قبل با این هیئتها مرتبط بودند، به‌عنوان یکی از آن نمایندگان از سوی حضرت امام معرفی شدند.

در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت که بسیار به روحانیت هتّاکی می‌کرد توسط محمد بخارایی از اعضای این هیئتها کشته می‌شود. به‌دنبال دستگیری وی، گروه اقدام‌کننده لو می‌رود و ساواک پی به‌تشکیلات و گروه رهبری‌کنندهٔ این

هیئتها می‌برد و این جمعیت رو به‌انقراض می‌گذارد. محمد بخارایی از جوانان پر شوری بود که در درسهای استاد مطهری شرکت داشت و حتی در دادگاه نامی از ایشان می‌برد.

استاد مطهری را باید از پیشتازان مبارزه با صهیونیسم در ایران دانست.

استاد چنان کینهٔ صهیونیستها را به دل داشتند که در هر موقع مناسب فریاد حق‌طلبانهٔ خویش در این باب را سر می‌دادند. نطق تاریخی استاد علیه صهیونیسم در عاشورای سال ۱۳۹۰ قمری برابر با اسفند ۱۳۴۸ شمسی در حسینیهٔ ارشاد که منجر به‌دستگیری ایشان شد فراموش نشدنی است. در سال ۱۳۵۰ حسینیهٔ ارشاد توسط رژیم شاه تعطیل شد و علی‌رغم اینکه استاد مطهری قبلاً از عضویت در هیئت مدیرهٔ این مؤسسه استعفا داده بودند، ساواک ایشان را دستگیر و چند روز زندانی نمود. بعد از تعطیلی حسینیهٔ ارشاد، پایگاه استاد به مسجدالجواد منتقل شد و ادارهٔ این مسجد به‌عهدهٔ استاد شهید بود و ضمن اینکه امامت جماعت این مسجد را به عهده داشتند جلسات تفسیر قرآن و غیر آن توسط ایشان برقرار بود. پس از چندی مسجدالجواد نیز از سوی رژیم شاه تعطیل شد و استاد سخنرانیهای خود را بیشتر در مسجد جاوید و مسجد ارگ برگزار می‌کردند.

استاد مطهری در روز سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ ساعت دو و بیست دقیقهٔ شب توسط گروه تروریست فرقان به‌شهادت رسید.

مردآوند

مسعودی فرزندان یزدگرد را چنین می‌شمارد: دو پسر به نامهای وهرام و پیروز، و سه دختر به نامهای ادرگ، شهربانو، مردآوند (؟). که پیروز پس از حمله عرب، به چین رفت و در سال ۶۷۲م. بدرود حیات گفت.

مردآویج

پسر زیار (۳۱۶ ــ ۳۲۶ ﻫ.)، رئیس لشکر اسفار بن شیرویه، سرسلسله آل

زیار. وی ابتدا اسفار را در سال ۳۱۶ هـ. از میان برداشت و طبرستان، جرجان، ری، اصفهان، همدان و حدودِ کشور خود را تا مغرب ایران و حوالی حلوان رسانید. مقتدر خلیفه که از پیشروی او به‌سوی مغرب در وحشت افتاده بود، پسر دایی خود هارون‌بن رقیب را با لشکری انبوه به دفع او فرستاد. مرد‌آویج لشکریان خلیفه را شکست داده، دامنهٔ فتوحات خود را تا حدود عراق عرب رسانید. وی پس از تسخیر اصفهان، اهواز و خوزستان را بگرفت. مرد‌آویج مانند مخدومش اسفار پسر شیرویه اعتقاد درستی به اسلام نداشت و گویا باطناً زرتشتی بود. او می‌خواست عظمت از دست رفتهٔ شاهنشاهی ساسانی را از نو تجدید کند و خاندان خلفای عباسی را براندازد، به همین جهت تاجی مرصع بر سر می‌گذاشت و جشنهای ملی برپا می‌داشت. وی سرانجام در سال ۳۲۳ هـ. ق. به‌دست غلامان ترک خود کشته شد.

مرداس

پدر ضحاک تازی است.

مردانشاه

او پادگسپان (حاکم) نیمروز (جنوب) که خسرو پرویز، با بدگویی دیگران نسبت به وی اورا سیاست کرد.

مردبد

از تشکیلات اداری عصر ساسانی، به معنی رئیس خدمه و مستحفظ شاه.

مردخره

بنابه نوشتهٔ حمزهٔ اصفهانی، در میان هیجده تن از پسران خسروپرویز که به دست برادرشان شیرویه کشته شدند، سه تن از آنان خُره ومردخره وزادان خره نام داشتند.

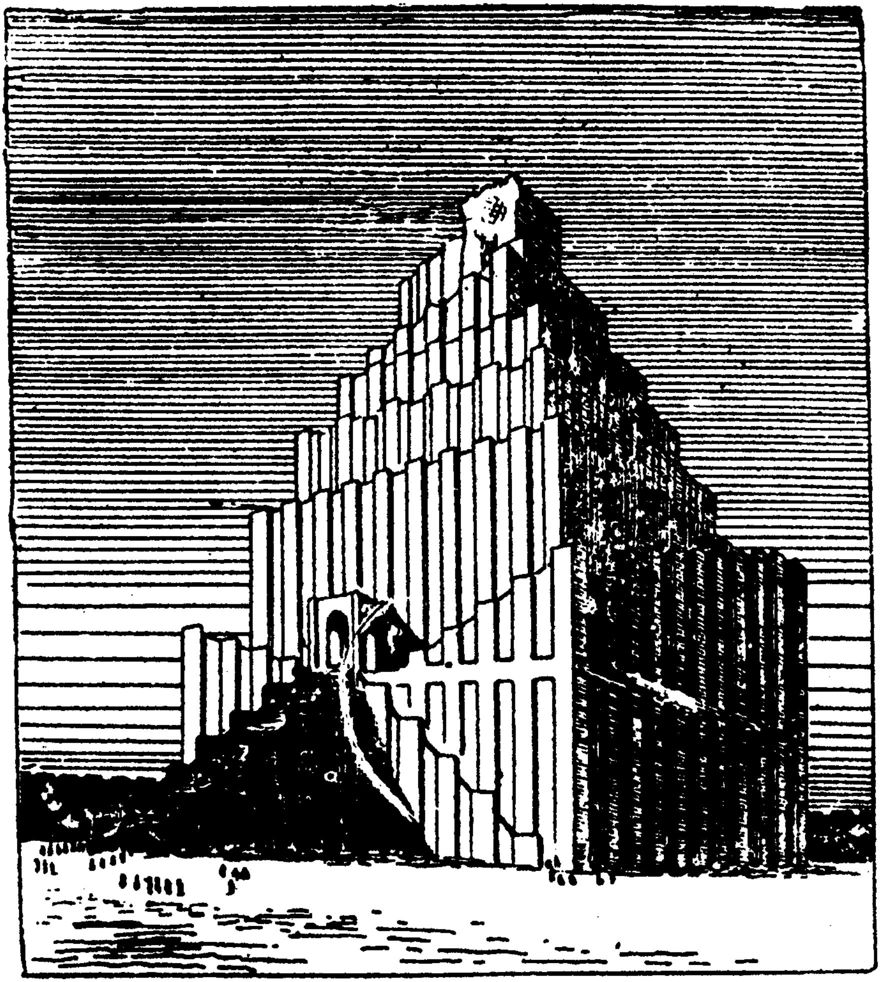
مردوک (Marduk)

رب‌النوع بابلیها (پسر خدای آسمان و قائم مقام او) در دوران کاسیان



«مردوک»

طرحی برگرفته از یک مُهر استوانه‌ای که مردوک و یک موش هوش‌شو ـ اژدهای مقهور را نشان می‌دهد؛ یکی از هیولاهایی که تیه‌متن به خدمت گرفته بود. در اینجا مردوک عصا و حلقهٔ پادشاهی را در دست چپ گرفته است. شنل او با مدال‌های متعدد تزئین شده و یک تاج پرداخته بر سر دارد



معبد مردوک در بابل

به ریاست خدایان بابل ارتقا یافت. طبعاً مرکز پرستش او بابل بود.

مردوک نادین آخه

پادشاه بابل (در حدود ۱۱۱۰ پ.م.) خنجری به نام وی پیدا شده است.

مردونیوس

مردونیوس (Mardonius) پسر گُبریاس بود. مردونیوس خواهرزادهٔ داریوش و همزمان داماد او بود و در عهد داریوش فرمانده نیروی زمینی سپاه داریوش در آسیای صغیر بود. وی پسر عمّه و شوهر خواهر خشایارشا بود. مردونیوس بر این باور بود که: سرورم این درست است که آتنی‌ها نسبت به ایرانیان کارهای زشت و ظالمانه‌ای کرده‌اند. آنان باید به خاطر اعمال زشتشان مجازات شوند. اگر می‌خواهی با امکاناتی که داری هم مصر را آرام کنی و سپس به یونان حمله‌ور شوی، این کار درست است. این کار موجب می‌شود که تو همان‌گونه که شایسته هستی صاحب احترام جهانی بشوی و از سویی هیچ قدرتی جرأت نکند که به سرزمینت حمله‌ور شود. البته مردونیوس اضافه کرد: اروپا سرزمین زیبایی است و دارای درختان میوه فراوان می‌باشد. چه کسی شایسته‌تر از تو که بر آن خطّه حاکم شود. به روایت هرودوت مردونیوس با این سخنان علاقه‌مند بود که پس از فتح یونان، والی آن سامان بشود.

مردی‌ها

یکی از قبایل پارسیان.

مرزبان

در زمان ساسانیان، در تقسیمات کشور ۴ ایالت سرحدی بود و برای هر یک فرمانروایی می‌گماشتند که مرزبان می‌گفتند. این چهار مرزبان، در مرتبه، قرین خانواده‌های سلطنتی بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند. در

ردیف این مرزبانان، مرزبانانی فروتر نیز بوده‌اند که بر ولایات تابعه فرمانروایی می‌کردند.

مرزبان اردشیر

یکی از پیکهای بین پارسیان هند و زرتشتیان ایران بود. به طوری که در سوابق آمده، بهرامشاه چنگاشاه در سال ۸۸۰ م. به همکیشان ایرانی خود نامه نوشت که پاسخ آن را نوشیروان خسرو و مرزبان اردشیر اسفندیار به هند آوردند.

مرشد قلیخان استاجلو

مرشد قلیخان استاجلو از وزیران زمان شاه اسماعیل دوم و شاه محمد صفوی است. وی حاکم خراسان غربی بود.

مرعشیان

از نهضتهای شیعی که پیرو شیخ حسن جوری (سربداران) بودند و در مازندران نفوذی به‌هم رسانیدند. یکی از این سادات سید قوم‌الدین نام داشت که در شهر ساری نهضت انقلابی خود را برعهده گرفت و بر ضد باوندیان که از اشراف قدیم آن ناحیه بودند قیام کرد، تا اینکه قدرت روحانی و سیاسی توأماً در دست سید قوام‌الدین متمرکز شد و حکومت سادات مازندران که مرکز آن آمل بود تأسیس گشت. دولت سادات مرعشی تا هجوم تیمور باقی ماند و تیمور توانست با تدبیر و ملایمت به حکومت ایشان خاتمه دهد.

مرفیان

یکی از قبایل پارسیان.

مرَکوس: ← ملکوس

مرگ ارزان

به معنی سزاوار مرگ است. در وندیداد واژهٔ تنوپرت که به معنی گناهکار و بزهکار است لفظاً به معنی «تن به‌سزا رسیده» می‌باشد که در تفسیر

پهلوی به صورت تناپوهر آمده و در توضیحات افزوده‌اند: مرگ ارزان یعنی سزاوار مرگ. تناپوهر در برابر واژه دَهْمَ که به معنی نیکوکار و پارساست آمده است.

مَرْگَ زَنَ

نام یکی از ماههای فُرس است که در کتیبهٔ بیستون آمده است.

مرو

مرو از شهرهای معروف خراسان بزرگ بود که چندین بار در قبل و بعد از اسلام به‌پایتختی انتخاب گردید.

شهر معروف مرو که در امتداد مرورود قرار گرفته، از قدیم‌الایام زیستگاه اقوامی بود، که در توسعه و گسترش فرهنگ و تمدن در منطقه سهم بسزایی داشته‌اند.

مأمون عباسی در زمان حکومت خود در خارج دروازهٔ شهر کاخی عظیم برای اقامت برپا داشت و این شهر به‌هنگام حکومت مأمون در خراسان به‌پایتختی انتخاب گردید؛ ولی بعداً جغری‌بیک سلجوقی برادر طغرل به هنگام لشکرکشی خراسان این شهر را فتح نمود. آبادانی آن به‌دلیل کشمکش سیاسی و جنگها در قرن چهارم هجری قمری به‌پایان رسید ولی در قرن پنجم دوباره آبادان شد و در دوران حکومت سلطان سنجر مرو دوباره به پایتختی انتخاب شد. مرو در اواخر قرن هشتم هجری قمری توسط امیر تیمور، که عموماً لشکرگاه او محسوب می‌شد، دوباره آبادان شد و در سال ۸۱۲ هـ. ق. توسط شاهرخ تیموری روی به آبادانی نهاد.

مرو

مرو (شهر). در اوستایی mouru، در فارسی باستان margu، در ارمنی marg و در یونانی maryiane آمده است. بنابر وندیداد سومین سرزمین نیکی است که اهورامزدا آفریده است. در

کتاب شهرستانهای ایران چنین آمده: شهرستان مرو و شهرستان هریو را سکندر گجسته هرومایی (رومی) بنا کرد.

«شهر مرو که آن را مرو شاهجان خوانند، شهری قدیم است. گویند فهندز را طهمورث بنا کرد و شارستان را ذوالقرنین در هامونی نهاده است که در حدود آن هیچ کوه نبینند و زمین مرو شوره‌ناک است و رنگ بوم... و خوش‌ترین شهرهای خراسان است و میوه‌های مرو به از میوه‌های دیگر شهرهای خراسان بود تا آن حد کی خربزهٔ آنجا را خشک کنند و کشتهٔ خربزه به آفاق ببرند... و ابریشم و قز بسیار کی در مرو گیرند جای دیگر نگیرند و شنوده‌ام کی اصل ابریشم در روزگار از مرو به طبرستان افتاد و هنوز تخم از مرو به طبرستان برند.

(مسالک و ممالک استخری)

مروته (Merroe)

از همسران داریوش هخامنشی، دختر کوروش بزرگ.

مروخ

در اساطیر بین‌النهرین، فرزند «اِئا» و «دامکینا» خردمندترین ایزد که فرمانروای همهٔ ایزدان است. در اساطیر سومری برابر آنو و انلیل است.

مروروتیک

مرو رودی، متعلق به مرو رود. در زمان ساسانیان می مرو رودی معروف بوده است.

«رود مرورود بزرگ است و آن را مرغاب خوانند به معنی آب مرو و گویند که نسبت این آب به آن جایگاه است کی از وبرون می‌آید از غرجستان و این جایگه را مرغ گویند یا مرغاب و این آب به مروالرود گذرد و کشاورزی ایشان هم بر این آب است و سرحد مروالرود خوزان است و قرینین از حد مرو است.»

(مسالک و ممالک استخری)

مریم بیگم

۱۱۱۶ ق. از زنان خیّر و نیکوکار. وی دختر شاه صفی دوم صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ ق.) بود.

مریم‌خانم

۱۲۷۷ ق. از زنان شاعر. وی دختر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (ـ ۱۲۵۱ ق.) صدراعظم سیاستمدار و ادیب محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ ـ ۱۲۶۴ ق.) و مادرش دختر میرزا حسن مستوفی‌الممالک آشتیانی بود. به‌نوشته اعتمادالسلطنه در زمانی که خاندان قائم‌مقام مغضوب محمدشاه بودند، وی قصیده‌ای سرود و نزد شاه فرستاد که سبب بخشش و نجات آنان گردید.

مزدک

مزدک پسر بامداد از مردم استخر فارس بود که فرقهٔ مزدکیه را به وجود آورد. وی از مانویان و پیروان زردشت خورگان به شمار می‌رفت. استاد او زردشت خورگان، که اهل شهر فسا بود، سالها در روم شرقی به سر می‌برد و در آنجا با کتب فلسفی یونانی از جمله جمهوریت افلاطون آشنایی پیدا کرد و تحت تأثیر مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون قرار گرفت. افکار این شخص که بیشتر جنبهٔ اقتصادی و اجتماعی داشت توسط شاگردش به جامعهٔ ایرانی معرفی شد.

بر اثر خشکسالیهایی که در اواخر پادشاهی فیروز و اوایل سلطنت قباد ساسانی در ایران پیدا شد مردم قحطی‌زده به توسط مزدک که مردی سخنور بود در خواستهای خود را به قباد ساسانی عرضه داشتند. قباد که طالب اصلاحات بود از بیم موبدان و اشراف جرأت اقدام به این کار را نداشت و چون اقدامات برای جامعهٔ آن روز بسیار زود بود قباد از سلطنت خلع شد. ولی بار دیگر به یاری پادشاه هیاطله بر تخت نشست، ولی دیگر از مزدکیان طرفداری نکرد. نهضت مزدکی واکنش شدیدی

علیه نظام اقتصادی آن زمان می‌شد، مردم به پیشوایی مرد زبان‌آور و دانشمندی به نام مزدک که از موبدان دلِ خوشی نداشت سر به شورش برداشتند.

در نهایت مزدکیان در آخر سال ۵۲۹م. قلع و قمع شدند و علت آن نقشه‌ای بود که مزدکیان راجع به ولیعهدی «کاوس پذشخوار شاه» پسر «کواد» کشیده بودند و می‌خواستند علی‌رغم تصمیم شاه به وسیله توطئه و تحریک، این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده، خسرو را از سلطنت محروم کنند.

شاه انجمنی از روحانیان را دعوت کرد و مزدک را با سایر رؤسای فرقه به آنجا فرا خواند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواد شخصاً مجلس را اداره می‌کرد اما خسرو که به ولایتعهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان می‌دید، تمام همت خود را مصروف داشت تا ضربهٔ قطعی به مزدکیان وارد نماید و لذا در این حین افراد مسلح که شمشیرهای برهنه داشتند بر سر مزدکیان ریختند و مزدک کشته شد: ← فلسفهٔ مزدک

فلسفه مزدک

از نظر مذهبی فلسفهٔ مزدک با زرتشت و مانی و گنوستیکها چندان مغایر نیست، و مانند ایشان اساس افکار او همان ثنویت است. اما فلسفهٔ مزدک دارای عواطف و تمایلات بشر دوستی بیشتری بوده است. مزدک بر عکس مانی می‌خواست عقاید دینی را برای اصلاح جامعه به کار برد. و از نظر او تودهٔ مردم در مقابل طبقات حاکمه تنها با داشتن عقیدهٔ دینی نمی‌توانستند از فقر و بردگی و بیچارگی نجات پیدا کنند. مگر اینکه براساس برنامهٔ اقتصادی صحیحی با مشکلات زندگی و کشمکشهای طبقاتی مبارزه کنند و جامعه‌ای بی‌طبقه ایجاد نمایند.

اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب او در اشتراک مالکیت بوده که از فکر حاکمیت اشتراکی و شرکت همگان در حاکمیت ملی سرچشمه گرفته بوده است. و شاید همین جنبهٔ بشردوستی مزدک است که محمد اقبال لاهوری شاعر پارس‌گوی و فیلسوف پاکستانی او را پیامبر مردم‌گرای ایران باستان نامیده است.

از نظر مزدک آدمی را پنج نوع بدی از راستی باز می‌دارد. تعصب، خشم، انتقام، احتیاج و پنجمین مالکیت است، که از نظر مزدک از همه بالاتر است. کسی که از این بدیها بپرهیزد به خداوند می‌پیوندد. مزدک می‌گفت نابرابری در زن و مال، تعصب و مالکیت، احتیاج را به وجود می‌آورد و در نتیجه خشم و انتقام بین مردم پدید می‌آید. اگرچه کیش مزدک پس از ورود به طبقات پایین اجتماعی تدریجاً صورت یک مسلک سیاسی انقلابی گرفت ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آیین در میان طبقات عالیه هم وجود داشته‌اند.

مزدیسنا

دین پیامبر ایران اشوزرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا. این کلمه صفت است به معنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است و بسا با صفتِ زرتشتی یکجا استعمال شده است که به معنی دین آوردهٔ زرتشت است. مزدیسن گاه باکلمهٔ راستی پرست نیز یکجا آمده است. مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسنا به معنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است. در اوستا غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا ذکر شده است.

مزوپوتامیا

در سنگنبشتهٔ داریوش، «اربایه» به زبان یونانی به معنی بین‌النهرین است و به زبانهای سامی قدیم آن را «آرام نهرایم» گفته‌اند. این ناحیه مثلثی را تشکیل می‌دهد که قاعده آن جبال

تـوروس و اضـلاع آن یکـی در مشـرق دجـله و یکـی درمـغرب فـرات است و رشته کوههای ماسیوس که امروز تَرکان آن را آغری‌داغ مـی‌خوانـند از نـزدیکی فرات به کـنار دجـله مـمتد بـوده است. کرسی این ایـالت «ادس» بـود کـه آن را «رها» یا «اورها» می‌گفتند و امروز شهر کوچکی است که اورفا (اورفه) نام دارد، و در ترکیه واقع است. شهر حران (کاره) از بلاد مهم این ایالت است که به واسطه عبور حضرت ابراهیم خـلیل از آنـجا، و شکست کراسوس امـپراتـور روم در آن مـــحل مـــعروف مـی‌باشد. دیگـــر از شـــهرهای آن «نـی‌سی‌بیس» (نـصیبین) است که در دامنه جبال مارسیوس واقع بود. اهالی مقدونیه نـصیبین را انـطاکـیه مقدونی می‌گفتند و رودخانهٔ نزدیک آن را شط مقدونیه می‌نامیدند. شهر پیلس و سلوکیه درکنار راست دجله واقع بودند که در قرون بعد بـا تـیسفون اشکـانی و ساسانی یک شهر شدند. شهر انطاکـیه کالی که بعداً «اسرئن» نام گرفت و جزء این ایالت بود، در کنار دجله در نزدیکی «سی‌تاسه» شهر «آپولونیا» قرار داشت و این ناحیه را «سی‌تاسن» می‌نامیدند. این محل را که تلی‌نزدیک بغداداست اکنون کارکوف (عقرقوف) نامند، «آپاما» نیز در ایـــن نـــاحیه بـــود. تـیسفون در زمـــان سلوکی‌ها اردوگاهی بـود کـه بـعدها در دولت پارت توسعه یافت و در جـنوب، نزدیک خلیج‌فارس در زمـان سـلوکی‌ها چند شهر به اسم «آپامه‌سن» و سلوکیه و انطاکیه خارکس قرار داشت.

مـــزوپوتامی (Meso Potamie) ← **مزوپوتامیا**

مزیدی: ← **شیبانی**

مستجیب

از ســـلسله مـــراتب درجـــات اسماعیلیه که بـه مـعنی پـذیرنده است؛ یعنی تازه‌واردی که هنوز چیزی از اصول باطنی نمی‌داند.

مستعلویه: ← **اسماعیلیه**

مستوفی

حمدالله مستوفی قزوینی، از مشاهیر مورخان است که در سال ۶۸۰ هجری قمری در قزوین متولد شده است. موقعی که رشیدالدین فضل‌الله مقام وزارت داشت وی را به ریاست مالیهٔ قزوین، ابهر و زنجان منصوب کرد. وفات وی در سال ۷۵۰ هجری قمری اتفاق افتاده است. از تألیفات او می‌توان: تاریخ گزیده نزهة‌القلوب و ظفرنامه را نام برد که اثری است منظوم، دارای هفتاد و پنج هزار بیت به‌طرز شاهنامه که از ابتدای حیات حضرت رسول شروع شده و تا سال ۷۳۲ هجری ادامه می‌یابد.

مستوفی

از مناصب عصر صفوی، افشاری و زند که با عناوین «مستوفی‌گری» «مستوفی‌الممالک»، «مستوفی ارباب‌التحاویل» و «مستوفی خاصه» نیز ذکر شده است.

وظیفهٔ وی نظارت بر امور مالی و اداری مانند حسابداری، حسابرسی و ممیزی بود.

مستوفی‌الممالک

میرزا حسن آشتیانی، ملقب به مستوفی‌الممالک و معروف به «آقا»، فرزند میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، در سال ۱۲۹۲ ه. ق. در تهران متولد شد. در ۶ یا ۷ سالگی پدرش با جلب نظر شاه او را به‌جای خود به‌سمت رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارایی) تعیین نمود. در سال ۱۳۰۳ ه. ق. به‌دنبال درگذشت پدرش، کارها و مشاغل وی به‌دستور ناصرالدین‌شاه به وی که پسر خردسالی بیش نبود واگذار شد و میرزا هدایت‌الله، وزیر دفتر، مأمور انجام کارها گردید. مستوفی در سال ۱۳۱۸ ه. ق. به‌علت اختلافاتش با میرزا



میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک

هدایت‌الله، به اروپا رفت و در پاریس اقامت گزید.

در جریان مبارزات انقلاب مشروطه پس از هفت سال اقامت در اروپا، به اتفاق میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان به ایران بازگشت و در کابینه‌های مختلفی به وزارت رسید که به‌ترتیب عبارتند از: وزارت جنگ در کابینه‌های میرزا علی‌اصغرخان اتابک (در ۱۲ آبان ۱۲۸۶)، مشیرالسلطنه (در ۲۳ شهریور ۱۲۸۶ و ۱۴ دی ۱۲۸۷)، ناصرالملک (در ۳ آبان ۱۲۸۶ و اردیبهشت ۱۲۸۸)، علاءالسلطنه (در اول بهمن ۱۲۹۱)، وزارت مالیه در کابینهٔ محمدولی‌خان تنکابنی (در ۲۶ تیر ۱۲۸۸) و وزیر مشاور در کابینهٔ مشیرالدوله (در تیر ۱۲۹۹).

در ضمن مستوفی در بعضی از کابینه‌هایی که تشکیل داد، خود سمت وزارت داخله را نیز برعهده داشت.

مستوفی در مجموع ۸ کابینه در تاریخهای سوم مرداد ۱۲۸۹، مرداد ۱۲۹۳، ۱۲ مرداد ۱۲۹۴، ۷ دی ۱۲۹۶، ۲۵ بهمن ۱۳۰۱، ۱۵ خرداد ۱۳۰۵، ۲۶ شهریور ۱۳۰۵ و ۱۸ بهمن ۱۳۰۶ تشکیل داد و از جمله مهمترین وقایعی که در دوران صدارت وی اتفاق افتاد عبارتند از: اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس در جریان جنگ جهانی

اول، تعطیل مجلس سوم و مهاجرت عده‌ای از نمایندگان به طرف قم، تشکیل دولت موقت به ریاست نظام‌السلطنه مافی در کرمانشاه، بروز قحطی در زمستان سال ۱۲۹۶، امضاء قرارداد متارکه بین روس و آلمان در ۱۲ اسفند ۱۲۹۶ و تضمین استقلال ایران در این قرارداد، تأسیس کتابخانهٔ معارف که بعداً کتابخانهٔ ملی نامیده شد، تصویب قانون سربازگیری، قتل سید عبدالله بهبهانی و سوء قصد به‌جان سیدحسن مدرس در ۱۷ آبان ۱۳۰۵.

مستوفی در انتخابات مجلس شورای ملی همیشه از سوی مردم تهران به‌عنوان نماینده انتخاب می‌شد. در دوره هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید، ولی چون از این دوره به بعد تمام نمایندگان طبق صورت تنظیمی شهربانی و تصویب شاه انتخاب می‌شدند، نمایندگی مجلس را نپذیرفت و در دوره‌های بعدی هم دیگر انتخاب نشد. وی سرانجام در ششم شهریور ۱۳۱۱ در ۶۰ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت و در مقبرهٔ خانوادگی خود، معروف به خانقاه قلندرشاه، در ونک به‌خاک سپرده شد.

مستوفی: ← حمدالله مستوفی

مسجد جامع عتیق

مسجدی از کهنترین بناهای شهر شیراز که به‌دستور عمرولیث صفاری در سال ۲۸۱ هـ. ق. ساخته شده است.

مسجد جمعه اصفهان

این مسجد مجموعه‌ای از سبکهای مختلف معماری و تزییناتی ۱۴ قرن تاریخ اسلامی است. تاریخ ساختمان و تکمیل آن را از قرن دوم تا چهاردهم هـ. ق. نسبت می‌دهند. از این‌رو تحولات معماری ۱۴ قرن اخیر ایران را در آن می‌توان مطالعه نمود.

مسجد سنگی

در محل دیگر کوه پهن شهر

دارابگـرد، یعنی بـر جـانب جـنوبی آن محوطه وسیعی را در دل کوه تراشیده‌اند که به‌نام مسجد سنگی خوانده می‌شود. مـحوطهٔ مـذکور شـامل راهـرویی پـهن است که به رواقی منتهی می‌گردد. پس از گذشتن از رواق به فضای چـهار گـوش روباز وسیعی می‌رسد که در چهار جانب فضای مـزبور شـاه‌نشینهایی در دل کـوه تـراشـیده‌انـد. ایـن بـنا مـربوط بـه عـهد ساسانی و نـقشهٔ آن کـمی شـبیه طـالار بـزرگ کـاخ شـاپور اول است کـه در ویرانه‌های شهر شاپور کشف نموده‌اند.

مسجد شیخ لطف‌الله

بـه احـترام بـزرگترین شـخصیت مذهبی عصر (شیخ لطف‌الله) به‌نام وی نامگذاری شد و شاهکاری از معماری و کاشیکاری ایران است کـه در نیمه اول قرن یازدهم هجری در شرق میدان نقش جهان مقابل عمارت عالی‌قاپو بـنا شـده است. به‌واسطه کاشیکاری معرق داخل و خارج و گنبدهای عـالی، از زیبایی و ظـرافت کـم نـظیری بـرخـوردار است. مسجد شیخ لطف‌الله در تکمیل مراکـز دینی نقش بس مهمی داشته است.

مِس سنگی

دوران ۲۷۵۰ قبل از میلاد. در ایـن دوره دهکده‌ها تبدیل بـه شـهر شـده و مقداری جهش در زمینهٔ اجتماعی آغاز شد. صعود جمعیت هـر جـا کـه خـاک بارآورتر بود مشخص‌تر می‌نمود.

مسعود دامغانی

وزیـر مـلک‌اشـرف چـوپانی (از ایلخانان مغول).

مسعود غزنوی

پس از مـحمود غـزنوی بـرحسب وصـیت او پسـر کـوچکترش مـحمد جـانشین وی گـردید. طـولی نکشـید مسعود بـرادر بـزرگتر مـحمد کـه در آن اوقات در اصفهان به‌سر مـی‌برد دعـوی تاج و تخت کرد و محمد حاضر نگردید

از در مسالمت درآید. علی نام حاجب که از نزدیکان سلطان محمد بود با یوسف سبکتکین عم محمد همدست شده و او را دستگیر کرده زمام امور را در دست مسعود گذاشتند (۴۲۱ ـ ۴۳۲ هـ. ق.) ولی مسعود آن دو خائن را بکشت و احمدبن حسن میمندی را که وزارت سلطان محمود را داشت و در آخر به امر سلطان محبوس شده بود از زندان درآورده و به وزارت خویش برگزید.

وی در دوران سلطنت خویش ممالک پدرش از همدان تا هند و حتی «بنارس» را فتح کرد.

مسعود ـ محمد: ← **محمد مسعود**

مسعودی

ابوالحسن علی‌بن‌الحسین المسعودی الشافعی. تاریخ تولدش درست معلوم نیست. گویا در اول قرن سوم هجری بوده. در بغداد بزرگ شد و در مصر و ممالک عرب سیاحت کرد، بعد به پارس رفته در اصطخر اقامت گزید و نیز به هند، چین، آذربایجان. گرگان، شام و فلسطین سفر کرد و در سال ۳۴۵ یا ۳۴۶ درگذشت.

از تألیفات او «کتاب التنبیه» است و نیز «مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر» که راجع به ایران قدیم در زمینهٔ داستانهای ما نوشته شده، ولی راجع به دورهٔ ساسانی حاوی اطلاعات مفیدی است.

مسکویه: ← **ابوعلی مسکویه**

مسلم‌بن قتیبه

مورخ و دارای ۱۲ تألیف که از جمله کتاب المعارف، ادب‌الکاتب و عیون‌الاخبار را می‌توان نام برد. فوت وی را ۲۷۶ هـ. ق. گفته‌اند.

مسوده

عده‌ای از دهقانان و نجیب‌زادگان خراسان که دعوت محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس را پذیرفته بودند و

چون جامه‌های سیاه می‌پوشیدند به «مسوده» معروف شدند.

مسیلمه: ← ابومسلم خراسانی

مشرف: ← دیوان اشراف

مشرق قدیم

شامل ممالکی بود که بی یا با فاصله به سواحل شرقی دریای مغرب اتصال می‌یابد. سکنه مشرق قدیم عبارت بودند از سومریها، سامیها، حامیها، عیلامیها، هیتها و آریانها.

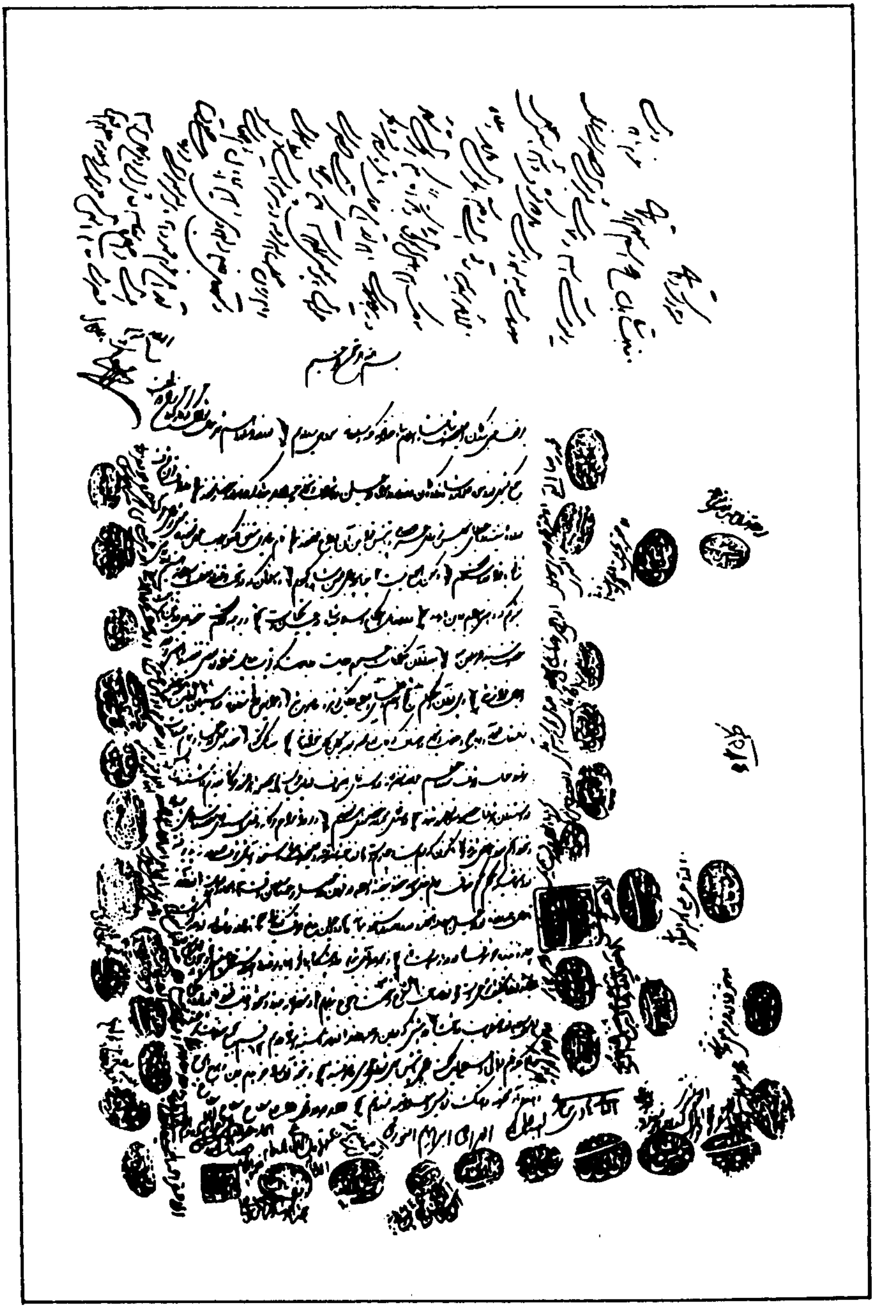
مشروطیت

مجموع کشمکشها و زد و خوردهایی که آشکارا از حدود سال ۱۳۲۳ تا اواسط سال ۱۳۲۷ هـ. ق. بین طرفداران حکومت قانون [مشروطیت] و مخالفان آن در غالب شهرهای ایران، بخصوص تهران و تبریز و اصفهان و مشهد و گیلان وقوع یافت، و عاقبت با وجود استنکاف شدید محمدعلی شاه قاجار از امضاء و اجرای مفاد فرمانی که پدرش مظفرالدین‌شاه قاجار در باب قبول و اعلان مشروطیت (یا به عبارت صحیحتر، تأسیس مجلس عدالت) داده بود، و علی‌رغم اقدام او به تخریب و تعطیل مجلس، عاقبت در اثر مجاهدات مشروطه‌طلبان، نهایت انقلاب منجر به خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت و استقرار شورای ملی و اعلان حکومت مشروطه در ایران گشت.

انقلاب مشروطیت، که درواقع دورهٔ جدیدی از تاریخ ایران بعد از اسلام با آن آغاز می‌شود، مقدماتش در واقع از اواسط ــ و حتی شاید بتوان گفت از اوایل ــ سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار شروع شد. تأسیس دارالفنون، افتتاح باب مراودات نسبتاً منظم و مستمر ایرانیان با اروپا، ایجاد پست و تلگراف، نشر بعضی جراید، ظهور کسانی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم‌خان و همفکران آنها در ایران،

ظهور واقعهٔ باب و بابیه که سبب نفرت عده‌ای از عامه ـ هر چند ظاهراً عده‌ای بسیار محدود ـ نسبت به سلطنت و روحانیت گشت، وقوع بعضی تحولات مدنی در مملکت عثمانی (در سنهٔ ۱۲۵۵ و سپس در ۱۲۹۳ هـ. ق.)، اطلاع مردم ایران از انقلابهای بزرگ فرانسه و آمریکا و اروپا، ملاحظهٔ رواج فساد و رشوه و تعدی و تجاوز و بی‌قانونی و تبعیض در امور مملکت خود، خاطرهٔ شکستها و اشتباه‌های مکرر در قفقاز و مرو و هرات و خوارزم، مشاهده ضعف و تسلیم رجال در مقابل نفوذ متزاید روس و انگلیس، مسافرتهای تفریحی و پر خرج پادشاه به اروپا، و انتشار آثاری مانند نوشته‌های آخوندزاده و طالبوف و میرزاآقاخان کرمانی و احمد روحی و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، همه از مقدمات پیدایش فکر مشروطه‌طلبی در بین عامهٔ مردم ایران به‌شمار می‌رود.

اجتماع این عوامل و مقدمات، که حصول غالب آنها در اواخر عهد ناصرالدین‌شاه قاجار، سلطنت این پادشاه مستبد را برای طبقات آزاده و نسبتاً باغیرت، از خاصه و عامه، تحمل‌ناپذیر کرده بود، در عهد مظفرالدین‌شاه، که برای مخارج عیاشیها و مسافرتهای اروپا به استقراضهای پی‌درپی و کمرشکن از خارجیها دست زد و در اسراف مالیهٔ مملکت افراط داشت، اکثر مردم را متوجه ضرورت و لزوم استقرار حکومت قانون و عدم توفیق امین‌الدوله در اصلاح اوضاع و استبداد خودکامگی امثال امین‌السلطان و مخصوصاً عین‌الدوله، عدم رضایت عامه را از ادامهٔ سلطنت استبدادی آشکار ساخت. عاقبت عده‌ای از کسبه و تجار و طلاب به‌عنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او در مسجدشاه تهران اجتماع نمودند، و چون آنها را امام جمعهٔ تهران به خواهش عین‌الدوله از آنجا متفرق نمود، به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شدند (۱۶ شوال ۱۳۲۳ و عزل عین‌الدوله را تقاضا



لایحه تحریم مشروطیت

نمودند و چون طرفداران امین‌السلطان صدراعظم سابق و همچنین محمدعلی میرزا ولیعهد (محمدعلی شاه قاجار)، به‌سبب خصومت با عین‌الدوله، آنها را در نهان تقویت و ترغیب می‌نمودند (محمدعلی میرزا گمان می‌کرد وی می‌خواهد شعاع‌السلطنه را ولیعهد کند)، آنها در این تحصن اصرار ورزیدند، و شاه، هر چند عین‌الدوله را معزول نکرد، اما به‌موجب دستخطی تأسیس مجلس عدالت را به آنها وعده داد. لیکن چون بعد از پایان این تحصن، شاه در اجرای قول و وعدهٔ خویش تعلل کرد، و به‌سبب سکته و شدت کسالت او عین‌الدوله همچنان به استبداد و تعدی خویش ادامه داد، دیگر بار عدالت‌طلبان به اعتراض برخاستند. اما عین‌الدوله با خشونتی که داشت در صدد دفع آنها برآمد؛ سید جمال واعظ را به قم تبعید کرد، و حاج شیخ محمد واعظ را توقیف نمود، و در ازدحام و غوغایی که به مناسبت اعتراض مردم دیگر بار بر رفتار عین‌الدوله روی داد، سید طلبه‌ای مقتول شد، و در تشییع جنازهٔ او نیز حوادثی خونین روی داد. عده‌ای از علما و طلاب و تجار و کسبه از مظالم عین‌الدوله دیگر بار به مسجد جامع تهران متحصن شدند، و چون آنجا به سختی افتادند، بعضی از آنها متفرق شدند و از آن میان علما به قم مهاجرت کردند، و در بین راه عریضه‌ای به شاه نوشته تهدید کردند که اگر قولها و وعده‌های شاه به اجرا نرسد آنها ایران را ترک خواهند گفت. مقارن همین ایام، عده‌ای کسبه و تجار از اصناف تهران در باغ سفارت انگلیس متحصن شده تقاضای عزل عین‌الدوله و اعلان عدالت و مراجعت مهاجرین قم را کردند، و عدهٔ آنها نیز تدریجاً افزایش گرفت، و عاقبت تعداد آنها به نزدیک ۱۴ هزار تن رسید (جمادی‌الاخرهٔ ۱۳۲۴ ه. ق.). عاقبت شاه عین‌الدوله را معزول نمود و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله را به صدارت گماشت، و مجتهدین را از قم به مراجعت به تهران دعوت نمود، و بعد

از چند روز مذاکرات، فرمانی دایر به تأسیس و تشکیل «مجلس شورای ملی» جهت «مشاوره و مداقه» در «مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه» صادر نمود (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴)، که عین آن فرمان در باغ سفارت برای متحصنین خوانده شد، و با شور و شعف عامه تلقی گشت. پس از آن مردم از تحصن سفارت بیرون آمدند، و چند روز بعد علما نیز از قم مراجعت نمودند. و چندی بعد، با وجود تحریک عین‌الدوله، صدراعظم معزول شد و شاه قانون انتخابات را که نظامنامه خوانده می‌شد توشیح نمود (۲۳ رجب ۱۳۱۴). و عاقبت، مجلس اول با حضور شاه و نمایندگان تهران و عدهٔ معدودی از ولایات در قصر گلستان تشکیل شد (۱۷ شعبان ۱۳۲۴)، و قانون اساسی را تدوین کرد و به امضا رسانید (۱۴ ذیقعده).

چندی بعد مظفرالدین شاه وفات یافت (۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۴ هـ. ق.)، و جانشین او محمدعلی شاه قاجار از همان آغاز سلطنت برخلاف مجلس بنای اسباب‌چینی گذاشت، و نمایندگان مجلس را در مجلس تاجگذاری خویش دعوت نکرد، و وزرا را بر ضد نمایندگان تحریک و تقویت نمود، و چندی بعد میرزا علی‌اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) را برای انهدام اساس مجلس و اعادهٔ بساط استبداد به صدارت برگزید. اما او بدون آنکه توفیقی در این کار بیابد به قتل رسید، و کابینهٔ مشیرالسلطنه هم که بعد از او تشکیل شد به زودی ساقط گشت، و ابوالقاسم‌خان قراگوزلو، ملقب به ناصرالملک به صدارت انتخاب شد، و او چون به‌عنوان وزیر مالیه در حذف مستمریها و تعدیل مخارج با مجلس همداستان گشت، و در واقع اختیارات شاه را محدود نمود، مورد عداوت شاه واقع گشت، و چندی بعد محمدعلی شاه، علی‌رغم میل مجلس، ناصرالملک را با وزرای او توقیف کرده چندی بعد او

را به اروپا تبعید نمود، و در صدد برآمد که به کمک اوباشان و قزاقان، مجلس را منحل کند (ذیقعدهٔ ۱۳۲۵). اما به سبب مراقبت مجلسیان و انجمنها و تلگرافهای تهدیدآمیز ولایات، این نقشهٔ کودتای او عقیم ماند، و شاه پس از منازعات زیاد و زد و خوردهای جزئی تسلیم شد و پشت قرآن را مهر کرده و سوگند یاد کرد که مشروطیت را تقویت نماید. و حتی در صدد استمالت ناصرالملک برآمد، و به‌هر حال، یک چند با مجلس و ملت آشتی نمود. لیکن در اواخر محرم ۱۳۲۶، چون اتومبیل شاه مورد اصابت نارنجک دستی قرار گرفت، و هویت سوءقصدکنندگان معلوم نشد، شاه نسبت به مجلس بدگمان شد و از امکان ادامهٔ سازش و آشتی با مجلس مأیوس گردید، و چندی بعد، به تحریک کسانی مانند کامران میرزا و شاپشال و بعضی عمال مستبد، در صدد تغییر وضع و انهدام بنیان مجلس و مشروطیت برآمد. به این مقصود در ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. از تهران خارج شده به باغ شاه رفت، و لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق را به حکومت نظامی تهران منصوب نمود. عده‌ای از رؤسای مشروطیت، مانند ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ و میرزا جهانگیرخان شیرازی، در مجلس متحصن شدند، و عاقبت بعد از ۲۰ روز کشمکش بین دربار و مجلس، در روز ۲۳ جمادی‌الاولی قزاقها مجلس را محاصره کرده به توپ بستند. جمعی از آزادیخواهان، مانند ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی، در این واقعه گرفتار شده در باغشاه به امر محمدعلیشاه مقتول شدند، و عده‌ای دیگر (قریب ۷۰ تن) به سفارت انگلیس یا سفارت فرانسه یا سفارتهای دیگر متحصن، و جمعی دیگر متواری شدند، و بدین‌گونه، شاه مجلس را منحل کرده، مشروطیت را تعطیل نمود، و دوره‌ای را که به دورهٔ استبداد صغیر معروف است قریب یک سال ادامه داد. اما به زودی با

انقلاب آذربایجان و مقاومت مردم تبریز مواجه شد، و چندی بعد با قیام بختیاریها و فتح اصفهان (ذی‌الحجه ۱۳۲۶) و قیام مجاهدین گیلان (محرم ۱۳۲۷) رو به‌رو شد، و با آنکه در اواخر با تشکیل نوعی از مجلس و با اعادهٔ صوری و ظاهری مشروطیت موافق شده و تا حدی تظاهر به اهتمام در رفع موجبات نارضایتی عامه می‌نمود عاقبت اردوی مجاهدین گیلان از راه قزوین و اردوی مجاهدین بختیاری از طریق اصفهان، به قصد تجدید اساس مشروطیت، به‌سوی تهران حرکت نمودند، و در ۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷ وارد تهران شدند، و محمدعلی شاه تحت حمایت دولتهای روس و انگلیس در سفارت روس در زرگنده تحصن ت. وی به حکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد، و پسر ۱۲ ساله‌اش به‌نام احمدشاه به سلطنت نشست، و عضدالملک قاجار نایب‌السلطنه گشت. تا افتتاح مجلس دوم (ذیقعده ۱۳۲۷) هیئت مدیرهٔ موقتی جهت مراقبت در جریان مشروطیت زمام امور را به‌دست گرفت، و بساط استبداد صغیر برچیده شد، و دیگر باره مشروطیت اعاده یافت، و شیخ فضل‌الله نوری مجتهد معروف، و عده‌ای دیگر نیز به‌جرم مخالفت با مشروطه و معاونت با استبداد، محکوم و مصلوب گردیدند، و بعد از آن، تلاش شاه مخلوع و برادرانش سالارالدوله و شعاع‌السلطنه جهت اعادهٔ بساط استبداد قاجاریه به نتیجه نرسید.

فرمان مشروطیت:

در تاریخ ایران، شهرت فرمانی که در آغاز مشروطیت پس از تحصن مردم (حدود ۱۵,۰۰۰ تن) در سفارت انگلیس، از طرف مظفرالدین‌شاه قاجار صادر شد (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق.) این فرمان که خطاب به صدراعظم وقت (میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله) است، در باغ سفارت برای متحصنین خوانده شد، و با شور و شعف تلقی شد. پس از آن، متحصنین، جز عده قلیلی، از

سفارت خارج شدند، و علمایی که به قم مهاجرت کرده بودند همراه عضدالملک و حاجی نظام‌الدوله به تهران مهاجرت کردند.

متن فرمان مشروطیت:

جناب اشرف صدراعظم از آنجا که حضرت باریتعالی جل شأنه سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایران را به کف کفایت ما سپرده، و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، همایون ما بدان تعلق گرفت که، برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف، به انتخاب طبقات مرقومه، در دارالخلافهٔ تهران تشکیل و تنظیم شود، که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه‌ای لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید، و در کمال امنیت و اطمینان، عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول و دولت به عرض برساند، که به صحهٔ همایونی موشح و به‌موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که، به‌موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحهٔ ملوکانه رسیده و بعون‌الله تعالی مجلس شورای مرقوم، که نگهبان عدل ماست، افتتاح و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید. و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر

نمایید، تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفةالحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند. در قصر صاحبقرانیه، به تاریخ ۱۴ شهر جمادی‌الثانهٔ ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.

مشعشعیان، نهضت

در دوره تیموری در خوزستان نهضتی مذهبی از غلات شیعه به رهبری سید محمد فلاح از شاگردان احمدبن فهد علی، نضج گرفت و دامنه آن به عهد صفوی کشانده شد. ایام کودکی فلاح در شهر واسط سپری شد و در ایام جوانی به حله رفت و در نزد ابن فهد با اصول مذهبی تشیع آشنایی یافت. اما به‌تدریج جنبه‌های صوفیانه در افکار وی پدید آمد و حرکت خود را با چنین زمینه‌ای و با اعتکاف در کوفه آغاز کرد و به زودی در واسط و نواحی اطراف آن پیروانی یافت و دعوی مهدویت نمود. وی طریقت ویژه‌ای را به‌وجود آورد. بیماری استاد وی ابن فهد فرصت بیشتری به محمد فلاح داد. وی توانست بر کتابی از ابن فهد که راجع به علوم غریبه بود، دست یابد. ظاهراً آگاهی از علوم غریبه یکی از آرزوهای محمد فلاح بود و دستیابی به آن می‌توانست جنبه عقاید وی را تسریع بخشد.

کاری که ابن فهد هرگز با آن موافق نبود؛ و حتی در نتیجه آن حکم قتل وی را صادر کرد، اما وی توانست با ادعای سید سنی صوفی بودن، از این فتوی رهایی یابد. وی از آن پس در هویزه و حوالی آن به تبلیغ پرداخت و توانست به پیروان خود بیفزاید.

تبلیغات پسرش مولانا علی نیز به افزایش پیروان وی کمک کرد و در این زمان با جنگ و غارت و فروش اموال، نیروی خویش را با تجهیزات جنگی آراست و به نواحی دیگر هویزه روی آورد و قدرتی به‌هم رساند و نام مشعشع

ــ که ریشه‌ای مذهبی و قوی در تشیع دارد بر خود گذارد. مشعشعیان معتقد به منشأ واحد انبیاء و اولیاء و متمایل به عقید، حلولیه بودند و با این عقاید، حکومتی مجهز به نیروی روحانیت علوی برپا کردند که در شخص محمد فلاح متجلی بود. آنان در حلقه‌ای می‌نشستند و ذکر علی‌اللهی و غیره گفته و به‌حالت روانی جدیدی دست می‌یافتند. و می‌توانستند کارهای خلاف عادت، مانند بلعیدن شمشیر برهنه و در مقابل شمشیر و تیر رفتن را انجام دهند. شهرت محمد فلاح به زودی در ناحیه خوزستان گسترده شد و موجبات نگرانی مقامات حکومتی و دست‌نشاندگان محلی حکومت را به‌وجود آورد. در نتیجه لشکری از جانب شیراز جهت سرکوبی آنان رهسپار شد. رشادت پیروان وی موجبات پیروزی قوای او را به‌وجود آورد اما به زودی با حمله دیگری از جانب حکام محلی به کمک اسفند ــ شاهزاده قراقویونلو ــ پراکنده شدند. محمد فلاح پس از چند سال مجدداً به خوزستان باز می‌گردد و در ناحیه هویزه دولتی تأسیس می‌کند. به زودی مشعشعیان بر سرزمینی از ناحیه اهواز تا حله استیلا یافتند و شهر نجف را تسخیر و غارت کردند. در سال ۱۴۵۷ قوای مشعشع به رهبری مولاعلی پسر محمد فلاح توانست بغداد را به تصرف درآورد. با مرگ مولاعلی و سپس محمد فلاح پسر دیگرش محسن، سرپرستی نیروهای جنبشی را بر عهده گرفت. اما با فوت وی این نهضت تضعیف شد و در اولین سالهای به‌قدرت رسیدن دولت صفوی، شاه اسماعیل به‌علت آنکه سلطان فیاض مشعشعی علی‌اللهی پادشاه بود و دعوی الوهیت می‌کرد، عازم هویزه شد و به‌قول اسکندربیک ترکمان، پس از جنگی سخت فیاض بدسگال، با بسیاری از اهل ضلال، به تیغ تیز غازیان ظفر مال، به راه عدم استعجال نمودند. بعد از آن گرچه والیان

خوزستان از سادات مشعشعی انتخاب می‌شدند و بالاترین مقام ولایت را در دولت صفوی داشتند، اما امرای مشعشعی اغلب از دست‌نشاندگان دولت صفوی بودند. در عهد شاه طهماسب، امیر دست نشانده آنها به‌نام علاءالدوله رعناشی سر به شورش برداشت و در نتیجه طهماسب برای سرکوبی وی عازم خوزستان شد. با فرار رعناشی به بغداد، حکومت آن ناحیه به شجاع‌الدین مشعشعی رسید، اما دیگر از این نهضت چیزی باقی نمانده بود.

مشعل‌داراباشی

در سلسله صفویه هر وقت که شاه، شب‌هنگام از دولتخانه بیرون می‌رفت، مشعلی بزرگ بر دوش می‌گرفت و پیشاپیش به راه می‌افتاد. این مشعل بسیار سنگین بود و به‌چوب نوک‌تیزی منتهی می‌شد که آن را در زمین فرو می‌بردند. بالای چوب کاسهٔ گرد بزرگی تعبیه شده بود که در آن پیه و چربی می‌ریختند. مشعلهایی که پیشاپیش شاه کشیده می‌شد زرین، و آنها که در کاخهای سلطنتی می‌سوخت نقره بود. گرم کردن دولتخانهٔ شاهی از وظایف مشعل‌داراباشی به‌شمار می‌رفت.

مشعل‌داراباشی به مراکز بازیهای دیگر، مانند خیمه‌شب‌بازی و حقه‌بازی و بندبازی و آنچه مایه تفریح و خوشگذرانی مردم بود نیز نظارت می‌کرد و از این راه درآمد بسیار داشت.

مشکان: ← ابونصر مشکان

مشیرالدوله

میرزا نصرالله فرزند آقامحمد در نایین متولد شد. پدرش اصلاً یزدی بود، ولی پس از آنکه به سلک درویشان درآمد و در نایین ساکن شد به نایینی معروف گردید.

میرزا نصرالله در جوانی عازم تهران شد و با توجه به اینکه خط خوشی داشت مدتی در این شهر به‌کار

عریضه‌نویسی مشغول شد و بعد وارد دستگاه میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله گردید. پس از چند سال آصف‌الدوله او را به وزارت خارجه معرفی نمود. مدتی در وزارت خارجه مشغول به‌کار بود و بعد مأمور خدمت در تبریز گردید و در همین شهر ازدواج کرد. میرزا نصرالله‌خان در سال ۱۲۹۷ ه. ق. به تهران بازگشت و به‌نیابت وزارت امور خارجه برگزیده شد.



میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله

پس از مرگ میرزا محسن‌خان مشیرالدوله که وزیر امور خارجه بود، میرزا نصرالله‌خان به وزارت خارجه منصوب شد و علی‌الرسم به مشیرالدوله ملقب گردید. وی رسیدن به‌مقام وزارت خارجه را مدیون توجهات میرزا علی‌اصغرخان اتابک، صدراعظم وقت بود و لقب مشیرالدوله را نیز او برای میرزا نصرالله از مظفرالدین‌شاه تقاضا کرد.

در زمان وزارت میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله بود که قرارداد دارسی منعقد شد و دولت ایران با شرایط سنگینی از دولت روسیه استقراض کرد.

در اوج انقلاب مشروطه، پس از اینکه عین‌الدوله کنار رفت، مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه شد. اما برای معرفی کابینه خود به‌مجلس نرفت و وزرا را محتشم‌السلطنه، وزیر داخله معرفی کرد، زیرا وی معتقد بود که وزرا تنها در برابر شاه مسئولند. البته در این زمان هنوز قانون اساسی تصویب نشده بود.

از آنجا که محمدعلی‌شاه با مشروطه‌خواهان و مجلس میانه خوبی نداشت و میرزا نصرالله‌خان هم به هواداری از مشروطه‌خواهان و مجلس متهم بود و درباریان شاه را علیه او تحریک می‌کردند.این عوامل باعث شد که محمدعلی‌شاه از میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان که در آن زمان در اروپا بود، برای تشکیل کابینه دعوت کند به امید آنکه وی بتواند با کیاست و درایت خود، مجلس شورای ملی را دچار تفرقه کند و بساط مشروطه را برچینند. پس از اینکه معلوم شد امین‌السلطان به ایران خواهد آمد، مشیرالدوله استعفا داد و تا ورود اتابک، سلطان علی‌خان، وزیر داخله سرپرست کابینه شد. مشیرالدوله پس از این قضایا عمر زیادی نکرد و در شهریور ۱۲۸۶ به‌طور ناگهانی درگذشت. همان زمان شایعه قتل وی بر سر زبانها افتاد، اما پسرش مؤتمن‌الملک این شایعات را تکذیب کرد.

مشیرالدوله

حسن پیرنیا ملقب به مشیرالدوله، فرزند میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله نایینی، در سال ۱۲۸۸ ه. ق. (۱۲۵۰ ه. ش.) متولد شد. ادبیات فارسی و عربی را نزد معلم خصوصی فرا گرفت و در ۱۴ سالگی به دستور پدر خود برای ادامه تحصیل راهی روسیه شد و علوم نظامی و حقوق را در آنجا آموخت. پس از پایان تحصیلات، به سمت وابسته سفارت ایران در پطرزبورگ منصوب گردید. در سال ۱۳۱۷ ه. ق. مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کرد. وی در سفر دوم مظفرالدین‌شاه به اروپا، در سال ۱۳۲۰ ه. ق.، به‌عنوان مترجم با شاه به اروپا رفت و پس از بازگشت، به سمت سفیر ایران در پطرزبورگ منصوب شد. در جریان نهضت مشروطه روش میانه‌روی را برگزید و به اتفاق برادرش حسین پیرنیا، کمک زیادی در ترجمه و نگارش قانون اساسی جدید

ایران نمود.

پیرنیا بارها عضو هیئت دولت گردید و در کابینه‌های مختلف، در مجموع سه بار وزیر امور خارجه، هفت بار وزیر عدلیه، دو بار وزیر علوم و اوقاف، سه بار وزیر جنگ، یک بار وزیر تجارت و یک بار وزیر پست و تلگراف شد.

پیرنیا اولین کابینه خود را در ۲۲ اسفند ۱۲۹۳ تشکیل داد. دومین کابینه وی در تیرماه ۱۲۹۹، پس از انعقاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و سقوط کابینه وثوق‌الدوله روی کار آمد. پیرنیا اجرا یا رد قرارداد ۱۹۱۹ را منوط به تصویب مجلس شورای ملی کرد و چون احساسات مردم علیه قرارداد مذکور تهییج شده بود، اجرای آن خود به‌خود متوقف شد. کابینه سوم پیرنیا که در ۱۳ بهمن ۱۳۰۰ تشکیل شده بود، با تحریکات و تهدیدات رضاخان ساقط شد. میرزا حسن‌خان برای چهارمین بار در خرداد ماه ۱۳۰۲ مأمور تشکیل کابینه شد که تا آخر شهریور همان سال ادامه داشت و پس از آن مشیرالدوله از سیاست کناره گرفت و چندین بار که از وی برای زمامداری و انتخابات مجلس دعوت به‌عمل آمد، نپذیرفت و باقی عمر خود را به تألیف کتب و امور فرهنگی پرداخت و آثاری همچون: تاریخ ایران باستان، حقوق بین‌الملل، دستورالعمل اصول محاکمات جزایی، خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم و قوانین موقتی محاکمات را از خود به یادگار گذاشت. پیرنیا سرانجام در ۲۹ آبان ۱۳۱۴ در تهران درگذشت و در صحن امامزاده صالح تجریش دفن شد.

مشیرالسلطنه

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه فرزند میرزا محمد در سال ۱۲۵۹ هـ. ق. در آمل متولد شد. پدرش مأمور خدمت در آذربایجان بود و میرزا محمدخان هم در همانجا به‌خدمت دولت درآمد. وی مدارج ترقی خود را در آذربایجان در

دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد طی کرد و به‌حکومت چند شهر آن خطه هم رسید. چند بار نیز به‌نیابت حکومت آذربایجان منصوب شد.

در سال ۱۲۹۷ ه. ق. مشیرالسلطنه مأمور دفع فتنهٔ شیخ عبدالله نقشبندی ـ که بر اثر تجاوز پیشکار آذربایجان به تیولاتی که از طرف محمدشاه به وی واگذار شده بود، سر به‌شورش در ساوجبلاغ مکری برداشته بود ـ شد، ولی شکست خورد و مغضوب شاه واقع گردید. در سال ۱۳۰۰ ه. ق. مورد عفو ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و برای وی سالانه دو هزار تومان مقرری تعیین شد و مأمور ممیزی املاک استرآباد و گیلان گردید. سپس مدت کوتاهی نیز حکومت گیلان و طوالش به او واگذار شد.

مشیرالسلطنه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه چند بار به‌سمت وزارت خزانه برگزیده شد و در دورانی که تصدی این وزارتخانه به‌عهده او بود، به‌علت سختگیریهایی که در انجام وظیفه از خود نشان می‌داد مورد بی‌مهری عده‌ای از رجال واقع شد و آنها توانستند خاطر شاه را از او مکدر نمایند و به‌همین سبب در اواخر سال ۱۳۲۳ ه. ق. به خراسان تبعید شد.

پس از پیروزی انقلاب مشروطه و عزل عین‌الدوله، مشیرالسلطنه مورد عفو قرار گرفت و به تهران بازگشت، ولی مصدر خدمتی نشد تا اینکه که پس از تاجگذاری محمدعلی‌شاه و در کابینه وزیر افخم، متصدی وزارت عدلیه شد. پس از قتل اتابک نامزد تشکیل کابینه شد، اما تندروان مجلس و از جمله تقی‌زاده با برنامه‌های او مخالفت کردند و شاه، ناصرالملک را مأمور تشکیل کابینه کرد. مشیرالسلطنه از انقلابیون افراطی انتقاد می‌کرد و به‌همین جهت، پس از آنکه نظام‌السلطنه از ریاست وزرایی استعفا داد، محمدعلی‌شاه او را مأمور تشکیل کابینه کرد و در زمان همین کابینه بود که مجلس شورای ملی به‌توپ بسته شد.



مشیرالسلطنه

در هنگام اوج مبارزات مردم ایران در اعادهٔ مشروطیت، مشیرالسلطنه تحت فشار واقع شد و بعد از اینکه اصفهان و گیلان سقوط کرد، او نیز استعفا داد. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و دستگیری بعضی از عوامل استبداد، مشیرالسلطنه هم که در مظان اتهام بود هرچند مورد عفو قرار گرفت ولی برای همیشه خانه‌نشین شد. در همین زمان یک بار نیز به‌جان او سوء قصد شد که مؤثر واقع نگردید. وی سرانجام در سال ۱۲۹۷ ه. ش. پس از یک کسالت طولانی درگذشت و در قم دفن شد.

مصدق

محمد مصدق ملقب به مصدق‌السلطنه، در سال ۱۲۶۱ ه. ش. در قریه احمدآباد تهران به‌دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و مقدماتی را در تبریز به پایان رساند و در سال ۱۲۸۷ ه. ش. برای ادامه تحصیلات عالی به‌فرانسه رفت و در سوئیس از دانشگاه نوشاتل دکترای حقوق بین‌الملل گرفت.

دکتر مصدق بعد از مراجعت به ایران، به خدمت در وزارت مالیه دعوت و در اولین کابینه وثوق‌الدوله به معاونت وزارت مالیه منصوب شد و قریب به چهارده ماه در کابینه‌های مختلف این سمت را حفظ کرد. به دلیل مخالفت با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله، مجبور به ترک ایران و بازگشت به سوئیس شد. در کابینه مشیرالدوله در

۱۲ تیرماه ۱۲۹۹ برای تصدی پست وزارت عدلیه به ایران دعوت شد، اما موقعی که به فارس رسید دولت جدیدی روی کار آمده بود؛ بنابراین به تقاضای اعیان و اشراف شیراز، در پاییز ۱۲۹۹ به حکومت ایالت فارس منصوب شد.

دیگر مناصب دکتر مصدق قبل از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، عبارت بودند از:

وزیر مالیه کابینه قوام در سال ۱۳۰۰ ه. ش.، وزیر امور خارجه کابینه قوام (در ترمیم کابینه)، والی حکومت آذربایجان در سال ۱۳۰۱ ه. ش.، وزیر امور خارجه کابینه مشیرالدوله در سال ۱۳۰۲ ه. ش. و نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای ملی در دوره‌های پنجم، ششم و شانزدهم.

دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ جهت اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، نخست‌وزیری را قبول کرد و مجلس شورای ملی با رأی قاطع به کابینه وی ابراز اعتماد کرد. مصدق در روز ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ به‌سبب رد تقاضای واگذاری اختیارات ویژه و پست وزارت جنگ به وی از سوی شاه از نخست‌وزیری استعفا کرد. شاه، احمد قوام را مأمور تشکیل کابینه نمود، ولی دولت قوام با قیام یکپارچه مردم در روز سی تیر ماه ۱۳۳۰ سقوط کرد و دکتر مصدق برای بار دوم مأمور تشکیل کابینه شد. وی در تاریخ ۴ مردادماه ۱۳۳۱ کابینه دوم خود را تشکیل داد و اعضای آن را به مجلس شورای ملی معرفی کرد.

مهمترین وقایع دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق عبارت بودند از: صدور رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه جهت رسیدگی به شکایت انگلیس از ایران در مورد ملی شدن صنعت نفت، تصویب قانون اعطای اختیارات ویژه به مصدق از سوی مجلس، قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، ملی شدن شیلات، قتل سرتیپ محمود افشار طوس (رئیس



دکتر محمد مصدق

شهربانی کل کشور)، انحلال دوره هفدهم مجلس بعد از برگزاری رفراندوم، فرار شاه از ایران، وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت دکتر مصدق.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دکتر مصدق به اتفاق همرزمان خود دستگیر، محاکمه و به سه سال زندان محکوم گردید. بعد از گذراندن دوره محکومیت سه ساله خود به احمدآباد تبعید شد و تا پایان عمر در آنجا تحت نظر بود و در اوایل اسفندماه ۱۳۴۵ به علت شدت بیماری با اجازه شاه به بیمارستان نجمیه تهران منتقل شد و روز چهاردهم اسفند ۱۳۵۴ در ۸۴ سالگی در همین بیمارستان درگذشت.

کابینهٔ اول دکتر محمد مصدق

۱. وزیر دادگستری: علی هیئت ـ شمس‌الدین امیرعلایی.
۲. وزیر امور خارجه: باقر کاظمی.
۳. وزیر کشور: سرلشکر فضل‌الله زاهدی ـ شمس‌الدین امیرعلایی ـ امیر تیمور کلالی.
۴. وزیر جنگ: سپهبد نقدی ـ سپهبد یزدان‌پناه.
۵. وزیر دارایی: محمدعلی وارسته ـ محمود نریمان. کفیل وزارت دارایی: علی‌اصغر فروزان.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر کریم سحابی ـ دکتر محمود حسابی.

۷. وزیر راه: جواد بوشهری.
۸. وزیر بهداری: دکتر حسن ادهم ـ دکتر محمدعلی ملکی.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: یوسف مشار ـ دکتر غلامحسین صدیقی.
۱۰. وزیر کشاورزی: ضیاءالملک فرمند ـ مهندس خلیل طالقانی.
۱۱. وزیر کار: امیر تیمور کلالی.
* وزیر اقتصاد ملی: شمس‌الدین امیرعلایی ـ دکتر علی امینی.
* معاون پارلمانی: دکتر حسین فاطمی.
* وزیر مشاور: دکتر حسن ادهم.

کابینهٔ دوم دکتر محمد مصدق

۱. وزیر دادگستری: عبدالعلی لطفی.
۲. وزیر امور خارجه: حسین نواب ـ دکتر حسین فاطمی.
۳. وزیر کشور: دکتر غلامحسین صدیقی.
۴. وزیر دفاع ملی: دکتر محمد مصدق.
۵. وزیر دارایی و نایب نخست‌وزیر: باقر کاظمی. کفیل وزارت دارایی: مبشر.
۶. وزیر فرهنگ: دکتر مهدی آذر.
۷. وزیر راه: مهندس داود رجبی ـ مهندس جهانگیر حق‌شناس.
۸. کفیل وزارت بهداری: دکتر جبار فرمانفرماییان، وزیر بهداری: دکتر محمدعلی ملکی.
۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس سیف‌الله معظمی.
۱۰. وزیر اقتصاد ملی: دکتر علی‌اکبر اخوی.
۱۱. وزیر کشاورزی: مهندس خلیل طالقانی. کفیل وزارت کشاورزی: مهندس منصور عطایی.
۱۲. وزیر کار: دکتر ابراهیم عالمی، کفیل وزارت کار: دکتر شاپور بختیار.
* معاون پارلمانی: دکتر محمدحسین علی‌آبادی.
* معاون سیاسی و پارلمانی: دکتر ملک اسماعیلی.
* وزیر مشاور: مهندس داود رجبی.

مصطفی خمینی

حاج مصطفی خمینی (ره) فرزند امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۶ شمسی توسط رژیم پهلوی به شهادت رسید. همین حادثه به‌صورت نقطهٔ عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی درآمد و در حقیقت از این تاریخ شمارش معکوس برای سقوط رژیم آغاز شد. حاج مصطفی خمینی که ۴۷ سال داشت روحانی دانشمند، پرهیزگار و مبارزی بود که از آغاز نهضت در کنار پدر بزرگوار خود بود و عموم علما و روحانیون ایران و نجف به‌شخصیت معنوی و علمی و مبارزاتی وی احترام می‌گذاشتند. محمدرضاشاه همزمان با گشودن فضای باز سیاسی آمریکایی تصمیم به‌قتل فرزند بزرگ امام خمینی (ره) گرفته بود تا هم یاور و مددکار نزدیک امام را از ایشان بگیرد و هم از خطری که در آینده ممکن بود از ناحیه فرزند امام به‌وجود آید جلوگیری نماید.



شهید حاج‌آقا مصطفی خمینی

اما با شهادت وی در حقیقت آغاز تاریخ انقلاب اسلامی ایران شروع شد و رژیم پهلوی در ۱۳۵۷ شمسی سرنگون گردید.

مصعبی

ابوطیب مصعبی از وزیران معروف زمان نصربن احمد سامانی است که مدتی صاحب دیوان رسالت نصربن احمد بود و از کُتّاب مشهور به‌شمار

می‌رفته است. وی ظاهراً بعد از عزل ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ هـ. ق. چندی منصب وزارت داشته و سرانجام به‌فرمان آن پادشاه کشته شده است. احتمال می‌رود که وی نیز در فتنهٔ باطنیان زمان نصربن احمد کشته شده باشد.

مصیصیر

شهری در مغرب ارومیه که در آنجا معبدی از خدای اورارتویی خلدی بود. سارگن دوم پادشاه آشور آنجا را خراب کرد (۷۱۴ پ.م.). این شهر در کنار زاب بزرگ باید باشد.

مطبخ کسری

به فاصلهٔ سه فرسخی اسدآباد همدان بنای عظیمی از دورهٔ ساسانیان بوده است که عربها آن را مطبخ کسری می‌خواندند.

مطراتسو

مربی ایتالیایی سپاه و معلم پیاده‌نظام و فن آرایش لشکر دارالفنون در دورهٔ امیرکبیر.

مطهری ـ مرتضی: ← مرتضی مطهری

مطهری: ← مرتضی مطهری

مظفرالدین ابوبکربن سعد: ← اتابک مظفرالدین ابوبکر

مظفرالدین ازبک بن محمد جهان‌پهلوان
(۶۰۷ ـ ۶۲۲)

مظفرالدین ازبک که از اتابکان آذربایجان برادر ابوبکر، شوهر دختر طغرل است، بعد از ابوبکر به امارت رسید. او از طرف آی‌تغمش از حدود ۶۰۰ هـ، علیه برادرش ابوبکر قیام کرد، و آی‌تغمش او را از این سال سلطان خواند. او مدت ۱۵ سال حکومت کرد و در این دوره وقایع عمده‌ای وجود ندارد،

جز حملات گرجیان به نواحی مشکین و اردبیل، شمال ایالات اتابکی، و حملهٔ مغول بر آذربایجان. و چون مردی شرابخوار و ضعیف‌النفس بود، تاب مقاومت حملات سنگین مغول را نداشت و با دادن پول و جامه و احشام، جلوی حملات مغول را گرفت. و چون یک سال بعد باز خبر رسیدن دسته‌ای از مغول را شنید، از ترس شهر را رها کرده به نخجوان رفت. اما شمس‌الدین طغرایی پایداری کرد و با تدابیری پایتخت اتابکان را از خرابی و حمله مصون داشت و مغولها پس از گرفتن مبلغی دیگر، آنجا را ترک کردند و اتابک به تبریز مراجعت نمود.

اتابک ازبک در سال ۶۲۲ ﻫ خبر نزدیکی جلال‌الدین منکبرنی را به تبریز شنید. ازبک بار دیگر فرار کرد و به گنجه رفت. جلال‌الدین تبریز را تصرف و حملات گرجیان را که مرتب از طرف شمال تکرار می‌شد، و اتابک عکس‌العملی نشان نمی‌داد، پاسخ گفت. اهالی تبریز چون جلال‌الدین را مردی دلیر و مدافع یافتند، به‌خصوص هنگامی که دیدند قصد حمله به تفلیس را دارد، و راهزنان و ترکمانان قبیلهٔ ال ایوانیه را از دم تیغ گذرانید، بسیار شاد شدند.

جلال‌الدین زوجهٔ اتابک ازبک را که در تبریز مانده بود به احترام به خوی فرستاد. پس از فتوحاتی در تفلیس، چون به تبریز مراجعت نمود، به علت سوء سیاستش مرکز حکومتش متزلزل شد. رؤسای تبریز راه نفاق رفتند و جلال‌الدین آنها را سیاست کرد، و زوجهٔ اتابک را تحت اختیار خود گرفت و اتابک از این غصه جان سپرد.

مظفرالدین زنگی‌بن مودود: ← اتابک مظفرالدین زنگی

مظفرالدین سنقربن مودود: ← اتابک مظفرالدین سنقر

مظفرالدین‌شاه

فرزند ناصرالدین‌شاه قاجار که

فرمانفرمای آذربایجان و مقیم تبریز بود و پس از چهل روز به اتفاق سفرای روس و انگلیس به تهران آمده به تخت نشست. وی در سن پیری به سلطنت رسیده و علیل‌المزاج و ضعیف و بی‌حال بود و جمعی از درباریان و افراد سودجو او را احاطه کرده و بر او تسلط یافتند. وقتی که در خزانه را باز کردند معلوم شد شایعه آنکه میلیونها پول ذخیره در خزانه است حقیقت نداشته و ناصرالدین‌شاه تا دینار آخر را خرج کرده و خزانه خالی است. پس تمام کوشش میرزا علی‌اصغرخان اتابک صدراعظم و سایر اطرافیان شاه در تهیه منابع عایدی و پولی برای رفع احتیاجات شاه و مطامع خودشان متمرکز شد و اولین چیزی که به‌نظرشان رسید استقراض از روسیه بود که باعث ازدیاد نفوذ و فشار روس بر کشور گردید.

امتیازاتی که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه به بیگانگان داده شده از این قرار است:

۱ ـ امتیاز تأسیس بانک استقراضی به روس در سال ۱۹۰۰ م. و در دنبال آن قرض ۲۲/۵ میلیون منات از روسیه که وثیقهٔ آن تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات خلیج فارس بود.

۲ ـ در سال ۱۹۰۲ م. دولت روس قرض دیگری به مبلغ ده میلیون منات به‌دولت ایران داد و در مقابل امتیاز شوسه آذربایجان را متعاقب شوسه انزلی قزوین و همدان را تا تهران گرفت.

۳ ـ امتیاز نفت جنوب یا قرارداد دادرسی در سال ۱۹۰۱ م. به انگلیسیها.

۴ ـ تعرفه جدید گمرکی ایران در سال ۱۹۰۲ به نفع روسیه.

مظفرالدین مختار سبزواری

از وزیران سلطان ابوسعید تیموری.

مظفر بقایی کرمانی

دکتر مظفر بقایی فرزند میرزا شهاب راوری کرمانی پس از گذراندن دورهٔ متوسطه جهت ادامهٔ تحصیل راهی

فرانسه می‌شود و پس از اخذ مدرک دکترا به کشور باز می‌گردد. در همین دوران به‌تدریج وابستگی بقایی به احمد قوام آشکار می‌شود و بقایی از طرف قوام مأمور تشکیل «حزب دمکرات» در کرمان می‌شود. پس از تشکیل «حزب دمکرات قوام» در کرمان، بقایی به عنوان نمایندهٔ مجلس پانزدهم از کرمان انتخاب و به مجلس راه می‌یابد.

پس از پایان دورهٔ پانزدهم مجلس و آغاز انتخابات مجلس شانزدهم گروه چهار نفرهٔ «بقایی، ملکی، حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد» گرد دکتر محمد مصدق جمع شده و به همراه عده‌ای دیگر از طرفداران دکتر مصدق در برابر کاخ شاه تحصن می‌کنند و سرانجام در آبان‌ماه ۱۳۲۸ «جبهه ملی ایران» را تشکیل می‌دهند.

پس از تشکیل جبههٔ ملی در سال ۱۳۲۸، بقایی از فرصت استفاده می‌کند و به همراه «گروه خلیل ملکی» در سال ۱۳۲۹ «حزب زحمتکشان ایران» را تأسیس می‌کند و روزنامهٔ «شاهد» به‌عنوان ارگان «حزب زحمتکشان ملت ایران» در همین دوران انتشار می‌یابد. به‌طور کلی دکتر مظفر بقایی به علت وابستگی به آمریکا، نقش مخربی را در حوادث دوران نهضت ملی ایران ایفا می‌کند تا جایی که پس از شکست جنبش ملی ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش فعال بقایی در شکست نهضت و ارتباط وی با سفارت آمریکا بر کسی پوشیده نمی‌ماند.

مظفریان: ← آل‌مظفر

معاویه

او مؤسس خلفای اموی است که خلافت ایشان تا نود سال به‌طول انجامید. معاویه مقر خلافت خود را در دمشق که از شهرهای معروف سوریه بود قرار داد.

معاویه برخلاف روش سادهٔ خلفای راشدین، وضع خلافت را با تشریفات

درباری قیصران روم همراه ساخت و چون طرفداران و شیعیان حضرت علی (ع) را مخالف خود می‌دانست، هر کجا ایشان را می‌یافت می‌کشت یا به زندان می‌افکند.

در آغاز خلافت معاویه در ۴۱ هجری شورشی در هرات روی داد. ولی به‌زودی از میان رفت. او در این زمان حکومت بصره و کوفه را که عراقین خوانده می‌شد داشت. قلمرو حکومت او از عراق عرب تا اقصی نقاط شرقی ایران بود. ابن‌زیاد پدرش معلوم نبود، از این‌رو او را زیادبن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش می‌خواندند.

معاویه پس از استقرار سلطنت خود، کشورگشاییهای اسلام را از نو تجدید کرد و هر سال از راه خشکی و دریا به قسطنطنیه پایتخت روم شرقی می‌تاخت، ولی به فتح آن شهر موفق نمی‌شد.

مسلمانان در زمان او در آفریقا به شهر قیروان و در دریای مدیترانه به‌جزیرهٔ رودس و سیسیل رسیدند.

در خراسان از جیحون گذشته تا سغد و سمرقند پیش رفتند. از طرف سیستان نیز وارد هندوستان شدند. معاویه از چند سال پیش از مرگ خود تصمیم گرفت که پسرش یزید را جانشین خود قرار دهد تا پس از تمهیداتی موفق شد که او را در سال ۵۳ هجری به جانشینی خود برگزینند و از مردم برای او بیعت بگیرد. معاویه در رجب سال ۶۰ هجری در هفتاد و پنج سالگی مرد.

معاویه دوم

پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست (۶۴ هـ. ق.) ولی بعد از چهل روز درگذشت. پس از مرگ او اوضاع خلافت سفیانیان اموی متزلزل گشت. معاویه و یزید و معاویةبن یزید را که سه خلیفهٔ نخستین بنی‌امیه‌اند از جهت آنکه از نسل ابوسفیان هستند آل سفیان نامند.

معاهدهٔ پاریس

اعتمادالدوله، فرخ‌خان امین‌الدوله کاشانی را با اختیارات تام مأمور استانبول و پاریس کرد تا با ملاقات با سفرای انگلیس در تجدید روابط حسنه بین ایران و آن دولت اقدام نماید. سرانجام فرخ‌خان امین‌الدوله موفق شد که در رجب ۱۲۷۳ در پاریس پیمانی را با سفیر انگلیس امضا نماید و به‌موجب این پیمان دولت ایران متعهد شد که در امور کشور افغانستان مداخله نکند و از کلیهٔ ادعاهای خود در هرات صرف‌نظر نماید و دولت انگلیس نیز به‌سهم خود موافقت نمود که ایران را از قوای خود تخلیه نماید.

معاهدهٔ پاریس که به‌کلی دست ایران را از دخالت در افغانستان کوتاه می‌کرد باعث افزایش نفوذ انگلستان در دربار ایران شد. ناصرالدین شاه که از بی‌لیاقتی اعتمادالدوله در مسئله هرات و اختلال امور کشور رنجیده‌خاطر بود، وی را در محرم ۱۲۷۵ از صدارت برکنار کرد. چه این مرد بدون مراعات اوضاع و احوال زمان، اقدام به فتح هرات کرد و آن‌قدر کفایت نداشت که جنگ ایران و انگلیس را مدتی ادامه دهد، زیرا هرگاه قدری از طرف ایران پافشاری می‌شد ممکن بود به زودی اوضاع عوض شود. چراکه چندی از آن پیمان بستن برنیامد که بلوای معروف هند آغاز شد و کار بر انگلیسها سخت گردید و اگر ایرانیان تا این زمان پایداری می‌کردند مسلماً ایالت هرات را از دست نمی‌دادند.

پس از عزل میرزا آقاخان، ناصرالدین شاه شخصاً به تقلید رؤسای ممالک فرنگستان زمام امور کشور را در دست گرفت و چند وزارتخانه مانند: وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت علوم و وزارت وظایف را تأسیس کرد. ادارهٔ وزارت مالیه را به عهدهٔ میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی گذاشت و علیقلی میرزا اعتمادالسلطنه را وزارت

علوم داد و وزارت جنگ را به میرزا محمدخان قاجار سپرد. در سال ۱۲۸۱ بار دیگر صدراعظمی برگزید و صدارت خود را به میرزا محمدخان قاجار داد.

معبد آناهیتا

(واقع در قصبه کنگاور ـ بین همدان و کرمانشاه) ساختمان معبد سنگی آناهیتا را به دورهٔ اشکانیان نسبت می‌دهند. این معبد بر روی صفحه سنگی بزرگی واقع شده، و از بقایای آن چند قطعه سر ستون سنگی و ستونهای مدور باقی است. پایه‌های این معبد عظیم از سنگهای تراش به اندازه‌های مختلف ساخته شده است. از اسلوب بنا معلوم می‌شود که ساختمان آن در اوایل عصر اشکانی صورت گرفته است. تاریخ آن را در حدود دویست سال قبل از میلاد می‌دانند. در ساختمان این بنا اسلوب معماری ایران عهد اشکانی آشکار است. (۲۵۳ قبل میلاد تا ۲۲۴ بعد از میلاد).

معبد آناهیتا: ← آناهیتا

معبد کابرین: ← کابرین

معتزله

بنیانگذار این مذهب «واصل‌بن عطا» و لقبش غزال بود (۸۰ ـ ۱۱۳ هـ.). وی در مدینه تولد یافت و در بصره بزرگ شد. مذهب معتزلی از نظر آزاداندیشی و خردگرایی اهمیت بسیار داشت و از این لحاظ مهمترین مکتب کلامی و فکری شمرده می‌شد.

در زمان آل‌بویه گروهی از پیروان معتزله در نواحی خراسان وجود داشتند و نیز در خوزستان تعداد معتزلیان از هر جای دیگر بیشتر بود.

معتصم

از خلفای عباسی که چون حمایت و دوستی عرب را هم از دست داده بود سعی می‌کرد نیروی ثالثی را جانشین آن

دو سازد. از این‌رو بر عنصر ترک که پس از فتح ماوراءالنهر و ترکستان، وارد جامعهٔ اسلام شده بودند اعتماد کرد و غلامان زرخرید ترک را که جوانانی خوبروی بودند و علاوه بر نوکربابی، استعداد جنگی نیز داشتند به خدمت خود درآورد. پس از چندی آنان را در مهام امور کشور مداخله داد و دست ایشان را بر جان و مال مردم بازگذاشت. چون مردم بغداد طاقت بدخویی ترکان را نداشتند، از معتصم خواستند که پایتخت را به‌جایی دیگر برد و او پایتخت خود را از بغداد به شهر سامره آورد.

از اواخر دورهٔ معتصم دربار خلافت یکسره به‌دست ترکان افتاد. با این حال چون ترکان، زرخرید معتصم بودند از وی اطاعت می‌کردند ولی پس از او دیگر از هیچ خلیفه‌ای اطاعت نکردند، چنانکه متوکل خلیفه را کشتند.

معتضد

از خلفای عباسی که در سال ۲۸۹ ه‍. ق. پس از نه سال و نه ماه و دو روز خلافت در چهل و شش سالگی در قصر معروف به حسنی در بغداد مسموم گردید و زندگانی را بدرود گفت.

معتمد (پانزدهمین خلیفه عباسی)

پانزدهمین خلیفه عباسی احمد بن متوکل معروف به المعتمد است که از خلفای مشهور عباسی است. مدت ۲۳ سال خلافت کرد و بیشتر شهرت و دوام خلافت وی نتیجهٔ کاردانی و شجاعت برادرش طلحه ملقب به الموفق بود که به تمام امور رسیدگی می‌کرد.

معتمد، موفق را برای مقابله با یعقوب لیث و صاحب‌الزنج که از زمان خلافت المهتدی بر ضد دربار خلافت قیام کرده بودند، مأمور ساخت. و او چندین جنگ در ناحیهٔ خوزستان کرد و توانست هر دو را مغلوب سازد.

در این دوره سلسله‌هایی چون داعیان علوی، صفاریان، سامانیان و آل طولون نواحی طبرستان سیستان،

خراسان، کرمان، فارس، ماوراءالنهر و مصر را از تحت نفوذ خلیفه خارج ساختند.

از وقایع اواخر دوران خلافت معتمد فتنهٔ قرامطه در کوفه به پیشوایی درویشی خوزستانی است که مردم را به امامت یکی از اهل بیت دعوت می‌کرد و احکام دینی تازه‌ای آورده بود.

معتمد به سال ۲۷۹ ه، یعنی یک سال پس از مرگ موفق، پسر او ابوالعباس را به ولایتعهدی انتخاب نمود و خود معتمد در ماه رجب همان سال، به قولی در نتیجهٔ افراط در شرب شراب و به قولی به عارضهٔ سکته درگذشت و ابوالعباس با لقب المعتضدبالله به‌جای او نشست.

از وقایع زمان وی رحلت امام حسن عسکری به سال ۲۶۰ ه در سامره می‌باشد که با امامت فرزندش حضرت محمدبن الحسن که قائم آل محمد است دوران غیبت آغاز شد.

معروف کرخی

ابومحفوظ معروف‌بن فیروز یا فیروزان کرخی از مردم خراسان و یکی از مشایخ معروف تصوف ایرانی که در ۲۰۰ ه. ق. درگذشته است.

معزالدوله

احمد معزالدوله از سرداران آل‌بویه که در ۳۲۲ ه. ق. شیراز را متصرف گشت. معزالدوله پس از تسخیر کرمان، اهواز را متصرف گشت. بغداد در این زمان در دست غلامان ترک بود و آشفتگی آن شهر به آل‌بویه فرصت داد که به بغداد حمله کنند.

معزالدوله در سال ۳۳۴ ه. ق. بغداد را محاصره کرد و به زودی بر آن شهر دست یافت و المکتفی‌بالله خلیفه عباسی را برکنار کرده و چشمان او را نابینا کرد و به‌جای او المطیع‌لله را به خلافت نشاند و ملقب به امیرالامرا گشت.

معزالدین ابوالفتح ملکشاه بن محمود

(رجب ۵۴۷ ـ ذی‌القعده ۵۴۷)

از سلاجقه عراق؛ بعد از مسعود، ملکشاه فرزند محمود که به حسن خلق و سخاوت مشهور بود پادشاه شد. لیکن چون مردی عشرت‌طلب و شرابخور بود، از طرف متنفذین دستگاه، پس از چهار ماه حکومت، از سلطنت خلع و در یکی از قلاع همدان محبوس شد.

معزالدین شیرازی

از وزیران میرزا سلطان ابوسعید.

معزالدین محمد اصفهانی

امیر معزالدین محمد اصفهانی از وزیران شاه طهماسب اول صفوی.

مُعیری

از جمله شغلهای دورهٔ صفویه در ضرابخانه که عیار و وزن طلا و نقره را می‌سنجید.

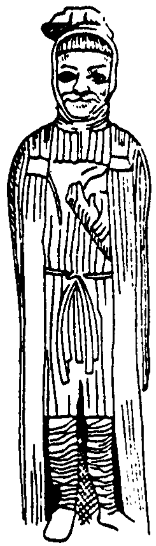
معین‌الدین ابونصر احمد کاشی (کاشانی)

از وزیران سلطان سنجر سلجوقی. وی از مأموران دربار ملکشاه سلجوقی بود و خواجه نظام‌الملک او را به‌نیابت امیر قماج امیرالامرای ملکشاه که حکومت ابهر و زنگان و رودبار و قزوین و طارم و الموت را بر عهده داشت برگزید. وی از سنیان ثابت‌قدم و راسخ بود و به‌همین جهت در مقابله با اسماعیلیان سعی بلیغ می‌نمود و سلطان سنجر را تشویق کرد تا به‌قلعهٔ الموت لشکرکشی کند. در اثر اصرار و ابرام وی در این راه سرانجام به‌دست دو نفر از فداییان اسماعیلی که طبق دستور اسماعیلیان به‌عنوان مهتر اسبان در دربار سلطان سنجر به‌کار مشغول شده بودند، به‌قتل رسید.

مغاک

در آیین مزدیسنا مَغ به معنی

چاله‌ای بوده که دور از شهر برای مراسم شستشو می‌کنده‌اند و بعدها به سنگی که بر برشنومگاه می‌گذاشته‌اند اَطلاق شده است. مغاک در فارسی به معنی حفره و چاله از این ریشه است و اک پسوند است. در پهلوی این واژه مغ آمده است و صورت اوستایی مَغَ است.



مغ. مجسمهٔ کوچک نقره از آنچه اصطلاحاً «گنجینهٔ آمودریا» نامیده می‌شود.
قرن چهارم (؟) ق. م.

مُغان

مغان دراصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصراً به آنان تعلق داشته است. اینان در عهدهایی چون اشکانیان و ساسانیان نیز در مقام روحانیت بوده و تکلیفشان عبادت و اجرای اعمال دینی بود.



مغان و مراسم قربانی



حجاری دیواری برجسته از یک مغ



مغ با ظرفی برای هئومه از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن پنجم پیش از میلاد)



مغ. بزغاله‌ای را برای قربانی می‌برد.
از نقش برجسته از استخر (قرن پنجم پیش از میلاد)

در دورهٔ ساسانیان علاوه بر قدرت دینی، علت عمدهٔ اقتدار آنان داشتن ملاک و صنایع و ثروت هنگفت بود که از راه جرایم دینی و عشریه عاید آنان می‌گشت و به همین علت دارای استقلال تمام شدند و دولتی در دولت تشکیل دادند. به طوری که در زمان شاپور دوم کشور ماد، خصوصاً ایالت آتروپاتن را کشور مغان می‌شمردند.

مغستان

عبارت‌از مجلس‌مشورتی اشکانیان

بود که شاهان اشکانی در امور مملکتی به این دو مجلس مشورت می‌کردند. یکی از این دو مجلس از اعضای خاندان سلطنتی و مجلس دیگر از اشراف و رؤسای روحانی تشکیل یافته بود و دو مجلس را با هم مغستان می‌نامیدند. این مجلس پس از درگذشت شاه جانشین او را انتخاب می‌کرد.

مغول

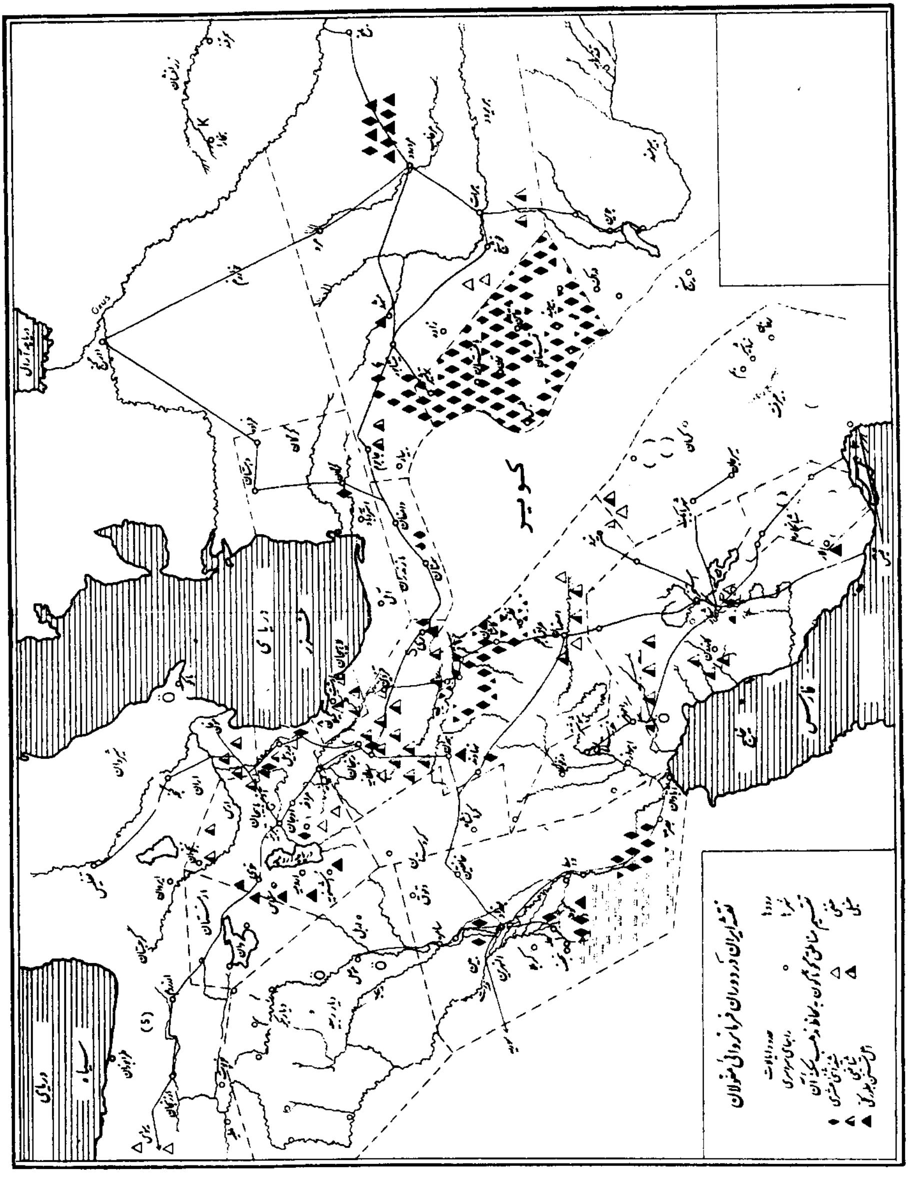
مغولها قبیله‌ای از اقوام زردپوست بودند که قبایل دیگر در سرزمینهای شمالی صحرای گما که در جستجوی آب و چراگاه ییلاق و قشلاق می‌کردند. این اقوام آنان زندگانی خود را به شکار و گله‌داری می‌گذرانیدند از گوشت و شیرترش که قمیز خوانده می‌شد تغذیه می‌کردند و معاش خود را از راه معاوضه پوست و چهارپایان با همسایگان ختایی و چین می‌گذرانیدند. کلمه مغول تا قرن چهارم هجری معمول نبود و شاید این لغت از زمانی نام همه قبایل مغول شد که رئیس قبیله مخصوصی بر سایر قبایل ریاست یافته و نام جزء را بر کل اطلاق و تحمیل کرده باشد. این زردپوستان که در نزد مسلمانان به‌نامهای مغول و تاتار خوانده می‌شوند قومی بودند بدوی، ساکن دره‌های کوههای جنوبی سیبری و اطراف دریاچه بایکال یعنی ناحیه کوهستانی واقع بین چین خاص و منچوری و سیبری جنوبی که امروز آن سرزمین را مغولستان خوانند.

پیش از چنگیزخان تاتارها به‌قبایل کوچکی منقسم شده بودند و چنگیزخان همه آنان را زیر یک درفش گرد آورد. مهمترین این قبایل عبارتند از: تاتار، قیات، اویرات، جلایر، نایمان، اویغور و قرلق که بعد همگی آنها به‌دست چنگیزخان متحد شده و نام مغول گرفتند.



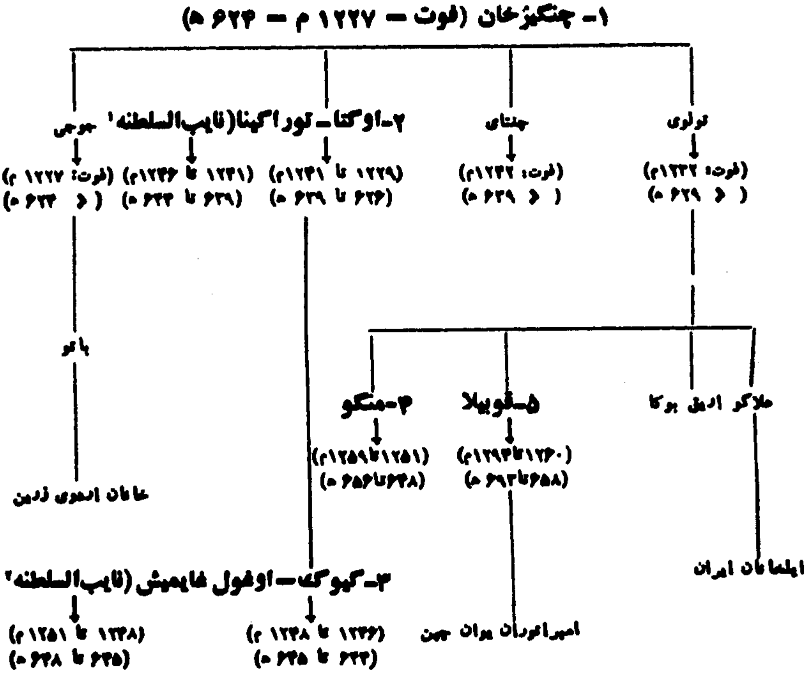
تصویری از شیوه آرایش جنگی و نوع پوشش جنگاوران مغولی،

از نسخه جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، کتابخانه ملی پاریس

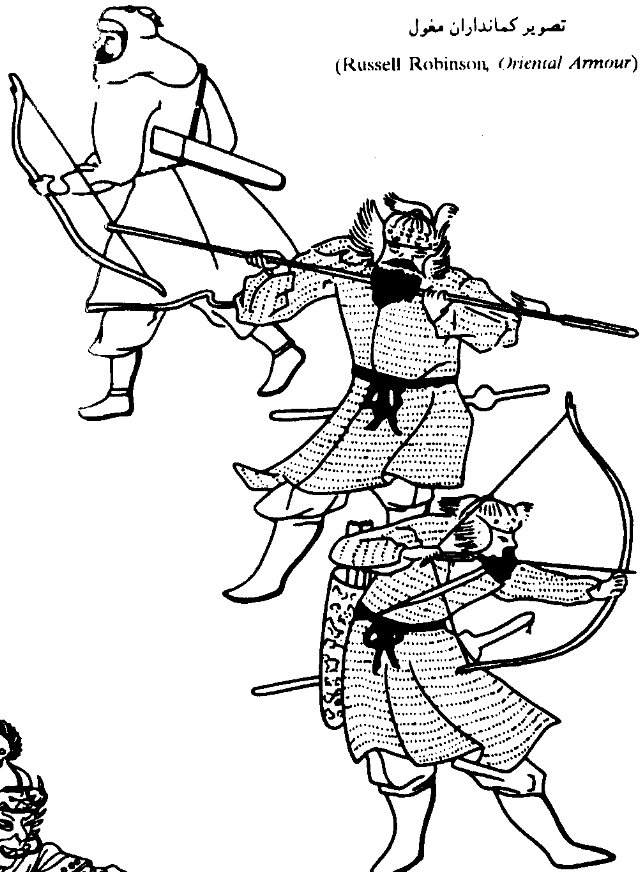


شجرهٔ خاندان مغول

خانهای بزرگ



۱. تورگن همسر اوکتا بود که پس از فوت او نیابت سلطنت را داشت.
۲. اوغول غایمیش زن گیوک بود که پس از او نایب‌السلطنه شد.



تصویر کمانداران مغول

(Russell Robinson, *Oriental Armour*)



تصویر سُبُتای فرمانده معروف چنگیزخان در جنگهای ایران

(Lakoubovski and Grekov, *Ila Horde d'or et la Russie*)



جنگجوی مغول، سراپا زره‌پوش (جامع‌التواریخ رشیدی)

(Russell Robinson, *Oriental Armour*)



تصویر چنگیزخان

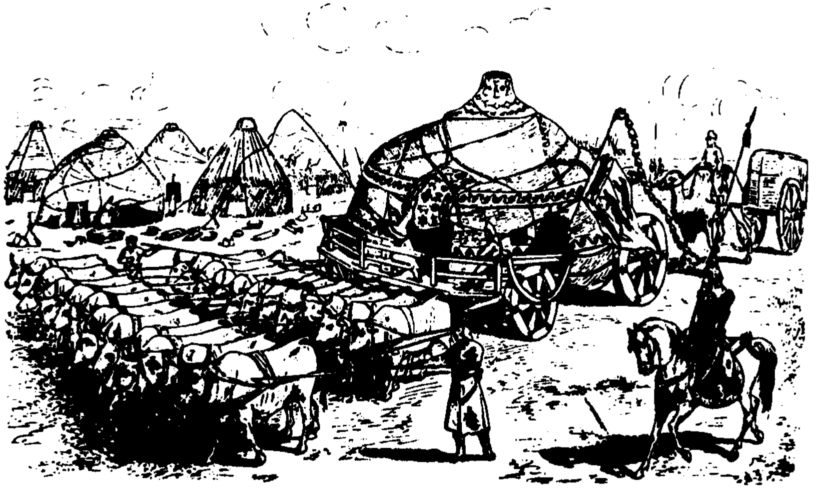
(تصویر خیالی، از یک نقاش چینی)

(E. Huc, *Souvenirs of a Journey through Tartary, Tibet and China*. Vol.I)



آلان‌قوا مادر افسانه‌ای دودمان چنگیزخان

(عکس از مقالهٔ شاکدارین‌بیرا، «تاریخ سرّی مغولان»، در مجله پیام، مهرماه ۱۳۷۰)



چادرها و ارّابه‌های مغولی

مغها

یکی از شش قبیلهٔ ماد.

مغیه

شغل و وظیفهٔ مغ و موبد. در سنت پارسی تنها بودن و بدون زن و فرزند زیستن را گویند.

مقاسمه

در دورهٔ آل‌بویه زمینها در دست دولت بود و به عنوان اقطاع یا تیول به اشخاص و خاندانهای بزرگ واگذار می‌شد. بهترین اراضی فارس در دست فرزندان فاتحان عرب بود. خراج یا بهره و مالیات به شکل جنسی یعنی سهمی از حاصل ملک دریافت می‌گشت که آن را مقاسمه می‌گفتند.

مقتدر (هجدهمین خلیفه عباسی)

پس از وفات المکتفی برادر ۱۳ ساله‌اش جعفر به صلاحدید رجال درباری با لقب المقتدربالله خلیفه شد و به علت صغر سن کارها در دست رجال و امرا و زنان درباری افتاد.

المقتدر مردی پاکدل و خوش طینت بود، ولی اشتغال دایمی وی به عیش و عشرت و خوشگذرانی او را از رسیدگی به امور مملکت باز می‌داشت.

از وقایع زمان وی فتنه ابوطاهر قرمطی پسر ذکرویه است که بعد از مرگ پدر در هفت سالگی به پیشوایی منصوب شد. و به‌تدریج کار او روبه ترقی گذاشت و دست به قتل و غارت زد و در سال ۳۱۷ ﻫ، در موقع حج به مکه تاخت و سی هزار تن را کشت و حجرالاسود را کند و به بحرین برد و مدت بیست و دو سال نگاه داشت، تا المطیع بالله آن سنگ را به سال ۳۳۹ ﻫ دوباره به مکه برد و برجای خود نصب کرد.

المقتدر پس از ۲۵ سال خلافت به‌دست جمعی از سرداران خود، از جمله ابوالهیجاة بن حمدان و مونس، از

خلافت خلع گردید. ولی به علت نفاق بین همین سرداران دو روز بعد دوباره به خلافت نشست، ولی مونس که از خلیفه هراس داشت به موصل رفت و لشکری فراهم آورد و به جنگ خلیفه آمد. خلیفه، در حالی که ردای پیغمبر را بر تن داشت و فقها و قاریان با قرآنهای گشوده پیشاپیش می‌رفتند، به جنگ بیرون آمد ولی به محض مواجهه با دشمن، اصحاب خلیفه گریختند و خود خلیفه به‌دست غلامان بربر افتاد و کشته شد و سرش را با تکبیر و لعنت بر چوب کردند (شوال ۳۲۰ ه).

این خلیفه ۲۵ سال خلافت کرد. در ایام وی فقط در عراق، خوزستان، فارس، بین‌النهرین، سوریه و مصر خلیفه را فرمانروای مطلق می‌دانستند، و سالیانه مقداری بابت خراج و مالیات به دربار خلیفه می‌فرستادند.

مقدس

لقب آنتیوخوس دوازدهمین پادشاه ۹۴ تا ۸۳ ق.م. سلوکیان.

مقدس اردبیلی

ملا احمدبن محمد اردبیلی مشهور به‌مقدس اردبیلی از بزرگان علمای فقه و کلام بود که زهد و پرهیزگاری فراوان و نفوذ بسیار بر شاه‌عباس صفوی داشت. از آثار مهمش زیدة‌البیان می‌باشد. وی در سال ۹۹۳ ه. ق. درگذشت.

مقدسی

مطهربن‌الطاهر مقدسی، از علمای اواخر قرن چهارم ه. ق. و صاحب کتاب «احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم و البدء و التاریخ» است.

مقدونی: ← اسکندر مقدونی

مقدونیه

سرزمینی است در شمال یونان که در شبه جزیره بالکان واقع است. و از طرف مشرق به تراکیه، و از مغرب به

آلبانی، و از جنوب به کوههای المپ و کامبون Cambon که آن را از تسالی جدا می‌کرد، و از شمال به پئونی Peoni محدود می‌گردید، و سالونیک بندر مهم آن است. سکنهٔ این کشور از دو گونه مردمان بوده‌اند:

۱ ـ مردمان هند و اروپایی که معلوم نیست از چه زمان به اینجا آمده بودند.

۲ ـ مهاجران یونانی. مردمان اولی از حیث تمدن از یونانیان پست‌تر بودند، و غالباً در کوهستانها سکنی داشتند. و مهاجرین یونانی در جلگه‌ها و سواحل بحرالجزایر و خلیج سالونیک می‌زیستند. در قرون بعد، این مردمان با هم درآمیخته، و تحت تأثیر تمدن و مذهب یونانی قرار گرفتند.

مردم مقدونی بسیار دلیر، و خوی و رفتاری تند و درشت داشتند. چنانکه تا کسی یکی از دشمنان خود را نمی‌کشت، مرد شمرده نمی‌شد! خانواده بر تعدد زوجات تشکیل شده بود. افراط در میگساری از صفات بارز این قوم به شمار می‌رفت.

چون مقدونیه بر خلاف یونانستان که به‌واسطهٔ خلیج‌ها منقسم به قسمتهای مجزا هستند طبیعتاً سرزمین واحدی را تشکیل می‌داد، و شکل جغرافیایی آن اقتضای تشکیل دولت واحدی را می‌کرد از این جهت غالباً در آنجا یک پادشاه بیشتر حکومت نمی‌نمود. تاریخ این کشور پیش از لشکرکشی داریوش بزرگ به اروپا تاریک است. طبق روایات، پردیکاس Perdicas نامی با سه پسرش از آرگس به مقدونیه آمده شهر آژس Aeges را مقر حکومت کردند (۶۰۰ ق.م.). در زمان پنجمین پادشاه این سلسله که آمین‌تاس Amintas نام داشت، مقدونیه ارتباطی با عالم یونان یافت. در زمان این پادشاه، داریوش اول به قصد سکاها از بغاز بوسفور بگذشت و پس از بازگشت، بغابوخس (مکابیز) را با لشکری در اروپا گذارد، تا تراکیه و مقدونیه و دیگر ولایات شبه جزیرهٔ بالکان را مطیع کند. از آن پس امین‌تاس دست‌نشاندهٔ ایران گردید.

اسکندر پسر آمین‌تاس که باید او را اسکـــندر اول نـامید، در لشکـرکشی خشـایارشا بـه یـونان ظـاهراً بـا ایـران همکاری می‌کرد. ولی در باطن طـرفدار یـونان بـود. پس از جـنگ پـلاته (۴۷۹ ق.م.) تراکیه و مقدونیه از ایران جدا شد؛ در زمـان پـریکلس آتـنی‌ها از نـفاق دو برادر، یعنی فیلیپ و پردیکاس، بر سـر تـخت پـادشاهی اسـتفاده کـرده جـانب دومی را گرفته در ساحل مقدونیه برقرار شدند. بعد پردیکاس با آتن طرف شده و به‌واسطهٔ کمک پادشاه تراکیه بهره‌مند شـــد (۴۳۲ ق.م.) در مـــوقع جـنگ، پـلوپونس سـیاست مـنافقانه‌ای پـیش گـرفت چـنانکه گـاهی بـا یک طـرف و زمانی با طرف دیگـر مـتحد مـی‌شد، و مقصود او فقط بزرگ کردن مقدونیه بود. وی انـتشار تـمدن یـونان را در مـقدونیه تشـویق کـرد، پسـر اوارخـی لائـوس Archilaus تشکیلات لشکری را محکم و مسابقه‌های ورزشی و ادبیات را تشویق نمود. پس از او اغتشاشات داخلی روی داد که ده سال به‌طول انجامید. سرانجام امـــین‌تاس ســوم نــبیرهٔ اسکـــندر اول اغتشاشها را فرو نشاند (۳۸۲ق.م.). پس از او پسرش اسکـندر دوم شـاه شـد، و بطلمیوس نـامی کـه دخـتر آمـین‌تاس را داشت بر اویاغی شد، و اسکندر کشـته شد، و بطلمیوس به تخت نشست. طولی نکشید که پردیکاس پسر آمین‌تاس سوم تخت را تصرف کرد، وپس از کشته شدن او بـرادر کـوچکش کـه فـیلیپ دوم نـام داشت شاه شد (۳۵۹ ق.م.).

جدول زمان‌بندی شدهٔ شاهان مقدونی

همزمان با سلوکوس اوّل (نیکاتور) که سال جلوس وی را به تخت سلطنت سلوکیان ۳۰۶ قبل از میلاد، یعنی شش ســـال پس از تأســیس رســمی دولت سـلوکی، نـوشته‌انـد و پس از ۲۶ سـال سلطنت در سال ۲۸۰ قـبل از مـیلاد بـه قتل رسید، در مقدونیه نیز از همان سال شاهانی به جـای اسکـندر مـقدونی بـه تخت سلطنت مقدونیه جلوس کـردند.

کاساندر یکی از سرداران اسکندر مقدونی نخستین پادشاه مقدونی در این جدول است که وی سلطنت خود را در سال ۳۰۶ پیش از میلاد مقارن به تخت نشستن سلوکوس اوّل در سلوکیه آغاز کرد.

۱ ـ کاساندر از ۳۰۶ تا ۲۹۷ پیش از میلاد.

۲ ـ فیلیپ چهارم از ۲۹۷ پادشاهی او به مدت یک سال در همان سال ۲۹۷ ق.م. بود.

۳ ـ آنتی پاتر.

۴ ـ الکساندر.

۵ ـ دمتریوس بولی اُرست از ۲۹۴ تا ۲۸۷ پیش از میلاد مسیح.

۶ ـ پیروس از ۲۸۷ تا ۲۸۶ پیش از میلاد مسیح.

۷ ـ لیزیماک از ۲۸۶ تا ۲۸۱ پیش از میلاد مسیح.

۸ ـ سلوکوس نیکاتور از ۲۸۱ تا ۲۸۰ پیش از میلاد مسیح.

۹ ـ بطلمیوس کرائونوس از ۲۸۰ تا ۲۷۹ پیش از میلاد مسیح.

سنوات فترت؛ از ۲۷۹ تا ۲۷۵ به مدت چهار سال مقدونیه دورهٔ فترت را سپری کرد.

۱۰ ـ آنتی گون (گوناتاس) از ۲۷۵ تا ۲۳۹ پیش از میلاد مسیح

۱۱ ـ دمتریوس دوّم از ۲۳۹ تا ۲۲۹ پیش از میلاد مسیح.

۱۲ ـ آنتی‌گون دُسُون از ۲۲۹ تا ۲۲۰ پیش از میلاد مسیح.

۱۳ ـ فیلیپ پنجم از ۲۲۰ تا ۱۸۰ پیش از میلاد مسیح.

۱۴ ـ پرسه از ۱۷۸ تا ۱۶۸ پیش از میلاد مسیح.

پیروس تنها یک سال و نیم در مقدونیه سلطنت کرد و پس از لیزیماک تا سال ۲۸۱ پیش از میلاد تخت سلطنت مقدونیه را در اختیار داشت. در سال ۲۸۱ ق.م. بطلمیوس کرائونوس پسر بطلمیوس لاگوس، سر سلسلهٔ بطالسه به مقدونیه درآمد و در آنجا خود را پادشاه خواند. در همین سال مردم گالی که در تاریخ به گالاتها معروفند به مقدونیه

حمله کردند و در یکی از این جنگها بطلمیوس کرائونوس کشته شد. بعد از این واقعه مقدونیه دچار هرج و مرج و اختلافات و اختلالات سیاسی شد و چند تن به تخت سلطنت مقدونیه جلوس کردند و هر کدام در حدود یکی دو ماه بیشتر حکومت را در دست نداشتند. در ادامه این وضع پیروس در نبردی آنتی‌گون گوناتاس را شکست داد و در سال ۲۷۲ پیش از میلاد دوباره به مقدونیه برگشت و تا پایان عمرش حکومت مقدونیه و یونان را در دست داشت. پیروس در سال ۲۳۹ پیش از میلاد درگذشت. پس از آنتی‌گون گوناتاس پسرش دمتریوس به تخت نشست و سپس آتن استقلال یافت. در سنوات بعد نبردهای زیادی بطور مستمّر و مکرّر بین مقدونیه و یونان درگرفت، تا آنکه بسیاری از دولت شهرهای یونان علیه مقدونیه با رومیان متحد شدند. ستیز بین مقدونیه و رومیان به سود رومیان پایان پذیرفت. شکست مقدونیه از روم در سال ۱۹۷ ق.م. بود. به موجب پیمان صلح روم و مقدونیه، فیلیپ شاه مقدونیه متعهد شد تا یکهزار و پانصد تالان پول بابت خسارت به دولت روم بپردازد و در امور یونان نیز مداخله ننماید. برخی از منابع تاریخی موفقیت رومیان را در داخل خاک یونان مقدّمه نبردها و کسب پیروزیهای بعدی در تاریخ رومیان می‌دانند.

مقرب‌الحضره: ← **یساولان و صحبت قاپوچی‌باشیان**

مقرب‌الخاقان: ← **مهتر**

مقرب‌الخاقان: ← **مُهردار**

مکتفی (هفدهمین خلیفه عباسی)

ابومحمد علی بن المعتضد ملقب به المکتفی بالله بعد از مرگ پدر به خلافت نشست. از وقایع زمان وی هجوم دسته‌ای از قرامطه به شام است

که با کمک اعراب آنجا عاملان دولت طولونی مصر را مغلوب و شام را متصرف شدند و در آنجا اولین امام فاطمی خود را اعلام کردند.

مکتفی تمام دوران خلافت خود را صرف جنگ با قرامطه کرده است. مکتفی به شام لشکر کشید و در اول از قرامطه شکست خورد، ولی بعدها با پافشاری و رسیدن قوای تازه نفس توانست بر آنها پیروز شود و امام آنها حسین بن ذکرویه، معروف به صاحب‌الشامه را به اتفاق سیصد و شصت تن از کسانش دستگیر کرد، و جمیع آنها را گردن زد (سال ۲۹۱ ه). بقیةالسیف قرامطه پا به فرار گذاشتند، و نزد ذکرویه پدر حسین رفتند و او را به ریاست برگزیدند و به حدود شام آمده به قتل و غارت دست زدند و در سال ۲۹۴ ه سر راه بر حجاج گرفتند و بیست هزار نفر را به قتل رسانیدند.

المکتفی چون بر این قضایا اطلاع یافت سپاهی برای دفع وی فرستاد و ذکرویه در جنگ شکست یافته به قتل رسید.

مکتفی شش سال و شش ماه خلافت کرد و در سن سی و نه سالگی در سال ۲۹۵ ه درگذشت.

مکران (مکوران)

از تاریخ قدیم مکران یا بلوچستان چیز زیادی معلوم نیست. قدیمی‌ترین نامی که از این ایالت به‌دست آمده «مکه» است درکتیبهٔ بیستون داریوش که هرودوت نیز از «مکیا» یا مملکت «میکی‌ها» در تاریخ خویش از آن یاد کرده است و این ایالت جزو ساتراپی چهاردهم مملکت هخامنشیان بوده است. این ایالت در نزد یونانیان با نام «گدروسیا» نیز معروف بوده است و قسمتی از درنگیانای یونانیهاست. به هر حال این نام آریایی نمی‌باشد و یونانیان به آن ماکای یا موکای نیز می‌گفتند و در کتاب استفان بیزانسی که از جغرافیدانان یونان است اسم این ولایت به‌شکل

«ماکارنه» دیده می‌شود و در تألیفات مؤلفان اسلامی «مکران» و مکوران آمده است. قدیمی‌ترین اطلاع تاریخی که از این ایالت در دست است از لشکرکشی اسکندر یونانی و عبور او از «گدروسی» و دریانوردی و گزارشات امیرالبحر او «نثارخوس» در سواحل مکران است. نثارخوس در این سرزمین با مردمی به‌نام «ایختوفاقها» (ماهیخوران) برخورد کرده و آنها را از نزدیک دیده بود، که از حیث تمدن بسیار پایین هستند. در همین زمان بود که لشکر اسکندر هنگامی که از هند بازمی‌گشت لشکر او به واسطهٔ مخالفت طوایف بلوچ به کلی پراکنده و مضمحل گشت. از این گزارشها مختصری در نوشتجات «آریان» فیلسوف و مورخ یونانی (اوایل قرن دوم میلادی) باقی مانده است.

وی در کتاب خویش این سرزمین را «اورا» و اهل آن را «اورایيتی» نوشته و می‌گوید این قوم در نزدیکی رود آرابیوس زندگی می‌کند و اکثر ایشان در کنار دریا هستند و به ماهیگیری مشغول می‌باشند و آن سرزمین را گدروزیا می‌گفتند.

این مورخ شرح بسیار صحیح و محققانه‌ای از این سرزمین و خشکی آن و لزوم تحصیل آب به‌واسطهٔ کندن چاه در مجرای سیل‌ها داده و خوراک اهالی را خرما و ماهی ذکر می‌کند و می‌گوید که جسته جسته قطعات سبز و حاصلخیز موجود است. همچنین به گیاهان معطر و خاردار آن و کثرت بادهای موسمی در نواحی غربی مکران اشاره می‌کند و نیز از عدم امکان نگاهداری لشکر بزرگ در آنجا و تلف شدن قسمت بزرگی از افراد ارتش و حیوانات اردوی اسکندر سخن می‌راند.

از شرحی که آریان از این سرزمین می‌دهد و محل زندگی این قوم را که در نزدیکی رود آرابیوس (پورالی امروز) معرفی کرده، برمی‌آید که آنها هندو بوده‌اند. بطلمیوس نیز در کتاب جغرافیای خویش قسمت شرقی این

مملکت را جزو هند حساب می‌کند. به‌قول آریان «گدروزی‌ها» در مغرب اورتیای‌ها بوده‌اند و آن خطه به اسم آن مردم «گدروزی» نامیده شده بود.

مورخین قدیم یونانی سرزمین واقع در مسیر سفلای هیرمند یعنی سیستان را درانگیانا می‌خوانند که از نام قوم درانگای گرفته شده است که ضبطهای دیگرش زرنگای و سرنگای می‌باشد. نام بومی این ناحیه زرنگ بوده است و پس از هجوم سکاها به سکستانه تبدیل شده است. سکستان یا سگستان نام دیگر این ناحیه است. سیستان در مراجع قدیم عرب به‌صورت سجستان آمده که از کلمهٔ فارسی سگستان مأخوذ است. سیستان به فارسی، نیمروز هم نامیده می‌شد که به معنی سرزمین جنوبی است و چون در جنوب خراسان واقع است به این اسم نامیده شد.

سیستان را زادهٔ هیرمند گفته‌اند، همچنانکه مصر زادهٔ نیل است. اگر این رود نسبتاً مهم یعنی هیرمند از مشرق سرچشمه نمی‌گرفت و سراسر این سرزمین را تا حد مغرب نمی‌پیمود، این ناحیه هم سرنوشتی بهتر از سرنوشت کویر لوت (همسایه) غربی و شمالی‌اش نداشت، یعنی در واقع دنباله آن بود، زیرا میزان بارندگی آن حدود ۴۷/۵ میلیمتر بیشتر نیست. اما ابرهایی که از فراز کوههای قندهار و هزاره جات و غزنه می‌گذرند، قسمتی از باران خود را بر فراز این ارتفاعات فرو می‌ریزند و این آبها از دره‌های سرسبز و خرم این کوهستانها جاری شده به هم می‌پیوندد و در نزدیکی قلعه «هزار قدم» و «آغابگلی» تبدیل به رودخانه‌هایی می‌گردند و در حدود قندهار به هم پیوسته و به طرف مغرب جاری می‌شوند، آنگاه در حدود گرشک و بست با رودخانه ارغنداب که آن نیز از ارتفاعات شمالی و حدود «موسی قلعه» و «شهیدان» و «زیارت شاه مقصود» سرچشمه می‌گیرد، یکی شده و راه خود را به طرف جنوب کج می‌کند. همه

سرزمین حوالی این دره سرسبز و خرم است. سیستان دارای بادهای ۱۲۰ روزه است و چنانکه اصطخری نیز اشاره کرده برای استفاده از این بادها، آسیابهای زیادی درگذشته می‌ساختند.

هولدیچ می‌نویسد سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود. ممکن است دیگر باره نیز چنین بشود، در صورتی که طرز آبیاری بسیار عالی آن راکه در قدیم معمول بود به سرکار آورند. سون هیدن هم که خود این سرزمین را دیده و تحقیقات عالمانه‌ای در آنجاکرده در این موضوع، دانشمند فوق را تصدیق می‌کند.

به قول مؤلف تاریخ سیستان این شهر را گرشاسب بن اثرت بن شهر بن کورنگ بن بیداسب بن توربن جمشید الملک بن نونجهان بن اینجدبن اوشهنگ بن خراوک بن سیامک بنا کرده است. سیستان در عهد داستانی نیز محل نشو و نمای قهرمانانی است که طرفدار سلاطین کیان و یکی از عوامل مهم جلوس آنها به تخت سلطنت بوده‌اند. یکی از دلاوران معروف سیستان «رستم» است که پهلوان داستان حماسی فردوسی است.

سیستان از همان آغاز جهانگشایی ایرانیان، جزو ممالک کوروش هخامنشی بوده. بگفته هرودوت سرنکیان که در شهربانی چهاردهم اقامت داشته‌اند در زمان داریوش سیستان را اشغال کرده و در عهد هخامنشیان در میان ممالک شرقی ایران بخصوص سیستان مالیات هنگفتی می‌پرداختند و این نیز دلیل ثروت آن خاک است. هرودوت در کتاب سوم خود که از مالیات ممالک هخامنشی صحبت می‌دارد در فقرهٔ ۹۳ می‌نویسد سیستان با خاکهای همسایه خود هر سال ششصد تالنت به خزانه دولتی می‌پردازد. هرودوت در کتاب هفتم در جایی از لشکر شاهنشاه هخامنشی خشایارشا به ضد یونان صحبت می‌دارد و وضع لباس و اسلحه هر دسته از

سپاهیان او را شرح می‌دهد و در کتاب خـــویش در فـــقرهٔ ۶۸ مـــی‌نویسد: «سیستانیها جبه رنگین و موزه‌ای که تا به زانو می‌رسید داشتند و کمان ونیزهٔ آنان به طرز ماد (مد) بود» لابد چکـمه بـلند سیستانیها به مناسبت خاک آبگیر آنـان بود.

مـورخ یـونانی کـه شـرح وقـایع اسکندر را به رشته تحریر کشید جنوب افغانستان کنونی را «درنکیانا» مـی‌نامد. فاتح یونانی به باکتریا، و کراتروس نیز از کراچی به کارامـانیا، از هـمین راه عـبور کرده ولی قدیمی‌ترین سیاحی که از این ناحیه گذشته و در اطراف مسافرت وی قلمفرسایی شده «ایزید و رخـاراکسـی» معاصر اگوستوس قیصر بوده است که از چند شهر معتبر آن بلاد از جمله «نه» و «فـراه» نـام بـرده و ایـن سـرزمین را «ساکاسته‌نه» می‌نویسد. و این ولایت را در جـــای مـملکت «درنکـیانا» قـرار نـمی‌دهد بـلکه سکستان را در مـحل پارتاکنا (بین درنکیانا و اراخزیا یـا هـند سفید) می‌داند. بنابه گفته مستر هگارت، اسکـندر کـبیر زمستان را در سیستان به‌سر برده و بعد از کنار رود هیرمند بـه بالا حرکت خود را ادامه داده است.

در رابطه با وجه تسمیه این سرزمین به سکستان یـا سـیستان بـاید بـه زمـینه تاریخی آن اشاره کرد. در سال ۲۱۴ ق.م. مغولها بر اثر راندن آنها از چین بـه سـه قـبیله بـزرگ قسـمت شـده و هـر کـدام منطقه‌ای را برای مسکن خود اختصاص دادند. از جمله این قبایل «یوئه‌چی»های چوپان بودند که بر اثـر فشـار هـونها یـا هـون‌نو مـجبور بـه تـرک مسـاکـن و چراگاههای خود شده و به همین خاطر به‌سوی مغرب مهاجرت نمودند. سپس این قبیله به دو قبیله بزرگ دیگر تقسیم شد. قبیله بزرگتر به‌سوی جنوب شرقی رفت و به مردمی فشـار آورد کـه در دو طـرف رود جـیحون و سـیحون مسکـن داشتند. این اقوام همان سکاها بودند که به‌نامهای ماساژت و دربیک وداهی نـیز خوانده شده‌اند. یوئه‌چی‌ها بر سـر ایـن

اقوام ریخته آنان را از چراگاهشان بیرون کردند، چنانکه سکاها بر اثر این فشار ناچار شدند به کشور باختر و پارت حمله آورده تا چراگاههای تازه به‌دست آورند.

بنابراین، جنبش اقوام سکایی آغاز شد و سرانجام یوئه‌چی‌ها و سکاها با هم آمیخته به ممالک آباد آسیای وسطی حمله کردند. خوشبختانه دولت نیرومند اشکانی توانست جلوی این سیل مهیب را بگیرد. در زمان ارتبان دوم سکاها داخل کشور پارت شده، تپورستان (طبرستان) و ماوراءالنهر را اشغال کردند و در آنجا به دو قسمت شدند. گروهی به طرف مغرب که شمال بیابان مرکزی ایران است روی آورده و دستهٔ دیگر به جنوب یعنی مشرق کشور روانه شدند. دستهٔ اول در هیرکانیا (گرگان) و کمیسنه (قومس) به تاخت و تاز پرداختند و شاید در آنجا شهر صد دروازه را که مجدداً آباد شد غارت و خراب کرده باشند.

ارتبان دوم با کمال شجاعت جلوی سکاها را گرفت و قسمتی از هیرکانیارا از ایشان بازستاند، اما گروه کثیری از این مهاجمان به‌سوی جنوب روی آورده و از راه هرات به کنار دریاچهٔ هامون آمدند و ایالت زرنگ را اشغال کرده و دولتی در هیرمند سفلی تشکیل دادند و پس از چندی آن ناحیه به‌نام ایشان سکستان (سیستان) خوانده شد. بعدها سکاها به طرف هند روی آورده و قسمت شمالی آن سرزمین را تسخیر کرده و دولت هند و سکایی را تشکیل دادند.

این طایفه بعد از استقرار در سیستان، در حوزه ارغنداب بنای سلطنتی را گذاشتند که مؤسس ایشان «موئس» است (۷۲ق.م.) و از پادشاهان معروف ایشان ازس می‌باشد که حدود ۵۸ ق.م. سلطنت کرده و حوزهٔ ارغنداب تا پنجاب داخل قلمرو وی به شمار می‌آمد.

قبل از این تاریخ سکایی‌ها با پارت‌ها مخلوط شده و در سیستان سلطنتی را بنیان گذاشته بودند که در

تاریخ به‌نام پهلواها یاد می‌شوند و مؤسس این دودمان ونوس است که حوالی سال ۱۲۰ق.م. بر سیستان و آرخوزیا سلطنت می‌نمود. معروفترین شاه این سلسله «گند و فاروس» است که بین سالهای ۹۱ـ۴۸ق.م. از سیستان تا پنجاب حکومت می‌راند.

سیستان در زمان ساسانیان ابتدا به دست اردشیر پاپکان افتاد و نخستین فرمانروای آن، اردشیر سکانشاه بود. در عین حال سیستانیها غالباً متحد ساسانیان نیز بوده‌اند. ظاهراً فرمانروایی مطلق ساسانیان جای خود را به فرمانروایی نسبی خاندان‌های محلی داده است. پس از کشته شدن پیروز در ۴۸۴ میلادی، بخش اعظم زمینهای این شهرستان زیر فرمان هپتالیان درآمد. اما طبق نوشتهٔ منابع، در نتیجهٔ لشکرکشی موفقیت‌آمیز خسرو اول انوشیروان، این منطقه پهناور مجدداً به زیر فرمان ساسانیان بازگشت و دوباره به ایران پیوست. بی‌شک نقش خسرو اول در تار و مار کردن قبایل متحد هپتالی بیشتر از واقعیت نشان داده شده است، زیرا در گوشمالی هپتالیان، تعرض ترکان از شمال خاوری دارای اهمیت قاطع بود.

در سالهای یورش تازیان، یزدگرد سوم که از کرمان رانده شده بود، به سکستان آمد و «شاه» آنجا احترامات لازمه را نسبت به او مراعات کرد، اما همین که پادشاه ساسانی بی‌هنگام درخواست خراگ (خراج) کرد، حکمران ناخرسندی نشان داد و یزدگرد سوم ناچار شد به خراسان برود. روزی که یزدگرد سوم از کرمان به طرف سیستان گریخت، سپاهیان عرب نیز در تعقیب او به سیستان رو نهادند، ولی سردار مسلمانان که محاشع بن مسعود سلفی نام داشت از سیستانیان شکست خورد و بازگشت. در سال ۳۰ هجری عثمان خلیفه سوم، «ربیع بن زیاد» را به فتح سیستان فرستاد. او چون از هیرمند بگذشت و از ریگ عبور کرد، سپاهیان سیستان در برابر او نتوانستند مقاومت

کنند و پس از کشتار زیادی که روی داد، ناچار «ایران» پسر رستم حاکم آن روز سیستان با ربیع از در صلح درآمد.

از لحاظ نژادی به عقیدهٔ راولینسون سیستانیها از ایرانیانی هستند که از نژاد خالص آریایی بوده و حتی سیستانیها را با جمشیدیهای هرات می‌توان یگانه نماینده نژاد قدیم آرین در ایران دانست. اینها بهتر از دیگران زبان و شکل دورهٔ هخامنشیان را محفوظ داشته‌اند.

مکوران: ← مکران

مگوان

از سلسله مراتب روحانیون زرتشتی عصر ساسانی (مغان).

مگوپت (Megupt)

موبدان: بالاترین سلسله مراتب روحانیون زرتشتی عصر ساسانی.

مگوپت

مؤبد، پیشوای دین زرتشتی، مرد دانا، مغبد (= رئیس مغان).

مگوپتان مگوپت

موبدان موبد، موبد موبدان، بزرگترین پیشوای دین زرتشتی.

مگوپتان مگوپتیه

موبدان موبدی، درجه و مقام موبدی.

مگوپتیه

موبدی، پیشوایی دین زرتشتی، درجه و مقام موبد.

مگوگ

مغ، موبد، پیشوای دین زرتشتی، مجوس.

مگوگ‌بش

مغ آزار، کسی که پیشوای دینی را می‌آزارد و آن گناهی بزرگ است.

مگوگ مرت

مغ مرد، مرد مغ.

مگوگ هندرزپت

مغ اندرزبد، مغ رایزن، مغ بزرگ، یکی از مقامات بزرگ روحانیت زرتشتی است.

مگومگوان

مغان مغ، رئیس پرستشگاههای بزرگ زردشتی در عصر ساسانی.

ملاباشی

از مقامات روحانی عصر صفویه، افشاریه و زندیه که این منصب در زمان شاه حسین صفوی به‌وجود آمد و در عصر افشار و زند ــ اما نه بدان قدرت عصر صفوی ــ تداوم یافت.

ملا جلال‌الدین محمد یزدی

معروفترین منجم‌باشی شاه عباس صفوی بود.

ملاحده: ← اسماعیلیه

ملازگرد

ملازگرد ناحیه‌ای است در مشرق ترکیه بین دریاچه وان و ارزنةالروم که به سال ۴۶۲ ه. ق. ناظر جنگ خونین الب‌ارسلان سلجوقی و رومانوس دیوجانس امپراتور روم بود. در این جنگ گرچه تعداد سپاهیان رومیان بیش از سربازان او بود و ابتدا الب‌ارسلان درخواست صلح کرد و مورد قبول واقع نشد معذلک پیروزی نصیب شاه سلجوقی شد و رومانوس به اسارت وی درآمد.

ملازگرد: ← جنگ ملازگرد

ملاصدرا

صدرالدین محمد فرزند ابراهیم از اهالی شیراز و از دانشمندان دوره صفوی که مدتی نزد میرداماد به تحصیل فلسفه پرداخت. او را می‌توان معروفترین فیلسوف دورهٔ اخیر ایران شمرد.

تألیفات وی در حکمت، مرجع و مأخذ اهل علم و نخبه است. کتابهای وی عبارت است از: اسفار، شواهد ربوبیه مشاعر و کتاب المبداء و المعاد. همچنین رسایل متعددی در مسائل مختلف علمی از او باقی است؛ شرح قسمتی از اصول کافی تألیف شیخ کلینی و تفسیر چند سوره از قرآن از آثار اوست. شیخ صدرالدین به‌سال ۱۰۵۱ ه. ق. در بازگشت از سفر مکه در بصره وفات یافت.

ملک اشرف

پسر امیرتیمورتاش و نوهٔ امیرچوپان. در دورهٔ حکومت شیخ حسن در شیراز بود و بعد از مرگ او به تبریز آمد و مدتی طولانی در آنجا با کمال بی‌رحمی و ستمگری حکومت کرد ولی در ۷۴۸ ه. ق. برای مقابله با شیخ حسن ایلکانی به بغداد لشکر کشید و شکست خورد، ولی شکوه و تظلم مردم به جانی‌بیک اوزبک موجب شد که او به آذربایجان لشکر کشیده و ملک اشرف را اسیر کرده و کشت و غنایمش را به‌دست آورد.

ملک‌المتکلمین

حاج میرزا ملک‌المتکلمین از مخالفان سرسخت محمدعلی‌شاه قاجار و از سران نهضت مشروطه بود. پس از به توپ بستن مجلس به امر محمدعلی‌شاه دستگیر و در باغشاه به سال ۱۳۲۶ ه.ق. به‌قتل رسید.

ملک جلال‌الدین مخلص سمنانی

وزیر ارغون‌خان از ایلخانان مغول؛

ملک جلال‌الدین مخلص سمنانی مدت پنج سال عهده‌دار وزارت ارغون‌خان مغول بود و بعد از آن به‌واسطهٔ عداوت امیر طوغان یکی از امیران صاحب اختیار ارغون، به‌قتل رسید.

ملکشاه

جلال‌الدین ملکشاه (۴۶۵ ـ ۴۸۵ ه‍. ق.)،از پادشاهان سلجوقی که در سن هفده یا هیجده سالگی بر تخت نشست و کلیهٔ امور مملکت را به‌دست خواجه نظام‌الملک داد و در تعقیب خدمات مهمی که نمود او را ملقب به «اتابک» کرد.

ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدری بود که در ایران سلطنت نمود. وسعت مملکتش از کاشغر تا انطاکیه بود و امپراتور روم به وی باج می‌داده است. این پادشاه دارای حسن صورت و سیرت بود و تعالیم خواجه در وی اثر کرده در زمان سلطنت خود مایل به ترویج عدل و داد و عمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است. یک ماه بعد از کشته شدن خواجه نظام، ملکشاه هم به دربار باقی شتافت. ملکشاه از بزرگترین پادشاهان سلجوقی است و دولت سلجوقی در زمان او به منتهای وسعت خود رسید و حدود آن از مشرق به مرزهای چین و از مغرب به دریای مدیترانه و از شمال تا دریاچهٔ آرال و دشت قبچاق و از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و عربستان امتداد یافت. وی در گسترش عدالت و حفر چاهها و امنیت طرق و شوارع کوشا بود. سبب اختلاف نظام‌الملک با ملکشاه آن بود که ملکشاه می‌خواست مرکز خلافت را از بغداد به مکه انتقال دهد ولی خواجه طرفدار ماندن خلیفه در بغداد بود.

ملک شمس‌الدین محمد

از امرای آل‌کرت (فوت ۶۷۶ ه‍. ق.). در سال ۶۴۳ والی هرات شد. چون با مغولان همدست بوده و در فتح هندوستان با آنها شرکت داشت

حکومت لاهور را نیز به‌دست آورد. اگرچه در آغاز مورد اتهام مغولان بود، ولی حمایت عده‌ای از سران مغول از او موجب حفظ حکومت او شد. در سال ۶۴۸ هـ. ق. با حمایت منگوقاآن بر ولایت هرات، کابل، سیستان، فیروزکوه، گرجستان، مرغاب، فاریاب و بسیاری ایالات دیگر سلطنت می‌کرد. در سال ۶۷۴ هـ. ق. به خدمت اباقاخان احضار شد و در تبریز باقی ماند تا مسموم گردید.

ملک غیاث‌الدین

(فوت ۷۸۸ هـ. ق.) از ملوک آل‌کرت پسر معزالدین که در سال ۷۷۱ هجری قمری به حکومت رسید و تیمورلنگ در سال ۷۷۳ هجری قمری با اسیر کردن او به عمر این سلسله پایان داد.

ملک فخرالدین کرت

از امرای آل‌کرت (فوت ۷۰۶ هـ. ق.) در زمان حکومت پدرش رکن‌الدین ۷ سال در زندان بود. وقتی از زندان آزاد شد، مورد حمایت امیرنوروز وزیر غازان‌خان قرار گرفت و به فرمان امیر مغول به حکومت هرات رسید و سال بعد که امیر نوروز به او پناه برد، او با کمال بی‌رحمی تحویلش داد. در مدت سلطنت غازان، یکبار لشکری به سرداری الجایتو به هرات آمد، ولی صلح شد و سرانجام در زمان حکومت الجایتو لشکریان مغول شهر هرات را گشودند و او به قلعه امان‌کوه گریخت و یک سال بعد مجدداً حکومت یافت ولی اجل مهلتش نداد.

ملکوس

نام باران و برف سنگینی است که قسمتی از روی زمین را ویران کرد و خبر آن از پیش به‌وسیلهٔ اهورامزدا به جمشید داده شد تا ورجمکرت را بسازد و در آن کاملترین نوع انسان و حیوان و گیاه را پناه دهد. ملکوس در اوستا به صورت

Mahrkuša آمده و از mahrka به معنی مرگ مشتق است و نیز ملکوس بنابر روایت بندهشن بزرگ، نام شخصی است از نژاد «تور براتروک‌رش» که زرتشت را کشت. ملکوس پس از هزارهٔ هوشیدر که مقارن است با بلای حملهٔ عرب و ترک با دین جادویی و پرستش پریان خواهد آمد و برای از بین بردن مردم مدت سه سال بارانی سنگین خواهد آورد که ملکوسان malkosan نامیده می‌شود.

مَلکوس (مَرکوس)

دیوی است در تاریخ اساطیری ایران که سرما و زمستان سخت را در پایان هزارهٔ اوشیدر به وجود خواهد آورد.

ملکه ترکان

۵۶۹ ق. از زنان متنفذ. وی همسر ایل ارسلان خوارزمشاه (۵۵۱ ــ ۵۶۷ ق.) بود و در زمان حکومت همسرش بنابر سنت ترکان ــ طرف مشورت همسرش قرار داشت و در امور حکومت مداخله می‌کرد. پس از فوت ایل ارسلان، به دلیل نفوذ ملکه ترکان، سلطان شاه که کودک بود به تخت نشست، اما عملاً ملکه زمام امور را در دست داشت. تکش فرزند بزرگ ایل ارسلان که از مادری جداگانه بود از برادرش اطاعت نکرد. از این‌رو از کویونگ، ملکه قراختایی، کمک خواست و وعده کرد که در صورت فتح خوارزم، هرسال مالیات به وی بپردازد. ملکه قراختایی نیز همسرش قرما را در رأس سپاهی انبوه به جنگ ملکه ترکان و سلطان شاه فرستاد. ملکه ترکان که نمی‌توانست در برابر تکش پایداری کند هدایایی به نزد ملک مؤید فرستاد و وعده پادشاهی خوارزم داد. ملک مؤید نیز لشکری فراهم کرد و به همراه ملکه ترکان و سلطان شاه به‌جنگ تکش رفت، اما در سوبرلی از تکش شکست خوردند و ملک مؤید نیز اسیر و سپس

کشته شد. ملکه ترکان و سلطان شاه هم به دهستان عقب‌نشینی کردند اما تکش آنها را تعقیب کرد و ملکه ترکان را به قتل رساند.

ملکه جهان

۱۳۲۴ ق. از زنان فاضل. وی دختر کامران میرزا، نایب‌السلطنه ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ ـ ۱۳۱۳ ق.) و همسر محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۷ ق.) بود. کتاب برهان‌الایمان که مجموعه‌ای از ادعیه، اذکار و تجوید است، از آثار اوست (۱۳۲۴ ق.)

ملکه‌خاتون

۶۲۵ ق. از زنان متنفذ و فرمانروا. وی دختر سلطان طغرل سوم سلجوقی (۵۷۱ ـ ۵۹۰ ق.) و همسر اتابک اوزبک (۶۰۷ ـ ۶۲۲ ق.) آخرین اتابک آذربایجان بود. پس از اینکه سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۱۷ ـ ۶۲۸ ق.) به‌سمت آذربایجان حمله برد، اتابک تبریز را رها کرد و به گنجه گریخت و اختیار حکومت آنجا را به‌همسرش واگذار نمود، به این امید که سلطان از فتح آذربایجان منصرف شود؛ اما وی تبریز را به محاصرهٔ خود گرفت. ملکه‌خاتون که از همسرش زنجیده‌خاطر بود پیکی نزد سلطان جلال‌الدین فرستاد و خاطرنشان ساخت که اگر به مال و جان او و همراهانش تعرضی نکند و شهر خوی را نیز به او دهد شهر را تسلیم وی خواهد کرد. سلطان نیز پذیرفت و پس از هفت روز محاصره در ۱۷ رجب ۶۲۲ ق. وارد تبریز شد و ملکه‌خاتون به خوارزمشاه پیام فرستاد که وی مطلقه است و علمای شام و بغداد نیز طلاق وی را شهادت داده‌اند؛ همچنین عزالدین قزوینی به‌شرط واگذاری منصب قضای تبریز به‌وی، شهادت به مطلقه بودن ملکه داد. سلطان جلال‌الدین نیز او را در خوی و یا گنجه به ازدواج خود درآورد. اتابک اوزبک که در قلعه النجک (النجق) به‌سر

می‌برد به محض وصول خبر ازدواج همسرش «هم در آن روز از غم و غصه جان تسلیم کرد.»

سلطان جلال‌الدین پس از ازدواج، علاوه بر خوی، سلماس و ارومیه با مضافات آن را به ملکه‌خاتون داد، به این شرط که یک دهم عواید آنها را به او دهد. سپس وزیرش، شرف‌الملک، را در آذربایجان گماشت و خود به‌مقابله با مخالفان سایر نواحی پرداخت. شرف‌الملک به این بهانه که ملکه‌خاتون با اتابکان روم و شام ارتباط دارد و آنان را تشویق به‌تسخیر آذربایجان می‌کند به مقابله او شتافت. ملکه نیز به‌قلعه تلا در کنار دریاچه ارومیه رفت و با شرف‌الملک به‌نبرد پرداخت. اما چون تاب مقاومت در خود نمی‌دید از ملک‌اشرف موسی ایوبی (۶۱۵ ـ ۶۳۵ ق.) کمک خواست و او را تشویق به‌تسخیر آذربایجان نمود. ملک اشرف نیز حاجب علی حاکم اخلاط (خلاط) را مأمور آن کار کرد. وی نیز به‌همراهی ملکه و مردم آذربایجان که از ستم شرف‌الملک به‌ستوه آمده بودند قلعه تلا، خوی، مرند، و نخجوان را گرفت و با ملکه خاتون به اخلاط بازگشت و سپس او را در ۶۲۵ ق. با خود به‌شام برد و گویا ملک اشرف وی را به عقد خود درآورد. سلطان جلال‌الدین به‌قصد انتقام گرفتن از حاجب علی و همسرش به اخلاط لشکرکشی کرد. لشکریان در اخلاط دست به‌قتل و غارت زدند اما چون سلطان خبر نزدیک شدن لشکر مغول به ری را شنید اخلاط را به سمت تبریز ترک گفت.

ملگونوو

سردار روس که در ۱۷۶۳ یک گورسکایی در لیتوی کورگان در کنار دنیپر پیدا کرد.

ملوک‌خانیه: ← آل افراسیاب

ملوک شبانکاره: ← شبانکاره

ملوک نیمروز

سیستان از سال ۳۹۹ هـ پس از زوال حکومت خلف بن احمد آخرین بازماندهٔ صفاری در دست حکام غزنوی اداره می‌شد. پس از سپری شدن دوران غزنوی، سیستان نیز از بحث نفوذ آنان خارج شده تحت اختیار سلاجقه درآمد و امرای این ناحیه به خدمت سلاطین بزرگ سلجوقی الب‌ارسلان و ملکشاه پیوستند.

در عهد سلطان سنجر، طاهربن محمد که به روایتی از اعقاب طاهربن خلف بن احمد بود در سیستان لوای حکومت برافراشت و بر سیستان و نواحی اطراف حکومت راند و چون در جنگهای سلطان سنجر شرکت می‌جست و در رکاب وی شمشیر می‌زد به همین جهت مورد عنایت سنجر قرار گرفت و در حکومت خود پابرجا ماند.

طاهر خود را از عقاب کیکاوس می‌دانست.

بعد از طاهر پسرش تاج‌الدین ابوالفتح به‌جای وی به امارت سیستان رسید که پادشاهی بزرگ و عادل بود و چون مانند پدرش خود را مطیع و رام سنجر نشان می‌داد همچنان امارت خود را نگه داشت.

تاج‌الدین در جنگ قطوان شرکت کرد و اسیر شد و به حیله گریخت و امارت از سر گرفت.

بعد از تاج‌الدین از پسران وی شمس‌الدین به امارت نشست که بسیار کس از امرا و بزرگان سیستان را کشت و یک برادر خود را میل کشید و برادران دیگر را بکشت.

و چون عهد سنجر سپری شد ترکان غز در ممالک خراسان، غزنین و کرمان قدرت یافتند و به قصد تصرف سیستانِ به آن نواحی حمله بردند ولی موفق نشدند.

ملوک نیمروز بعد از عهد تاج‌الدین به اطاعت غوریان درآمدند (سال ۶۱۲ هـ) و پس از تسلط خوارزمشاهیان بر

غوریان اطاعت خوارزمشاهیان را گردن نهادند و خطبه به‌نام سلطان محمد خوارزمشاه کردند.

ملوک نیمروز پادشاهانی فاضل و علم‌پرور بودند. از شعرای معروف دربار آنها، شرف‌الدین ابونصر احمد فراهی مداح‌الملک‌الغازی یمین‌الدوله بهرامشاه بن حرب است. مضاب‌الصبیان را او نظم کرده است.

در حملهٔ مغول سیستان دو بار مورد تجاوز این قوم قرار گرفت. یکی در دوران امارت ملک شهاب‌الدین محمودبن حرب بود. ملک‌شهاب‌الدین از جنگ مغول فرار کرده جان به‌در برد، ولی سیستان ویران گردید.

ملک شهاب‌الدین به علت خرابی اوضاع نتوانست دوباره موقعیتی کسب کند و قدرتی به‌دست آرد. برادرش امیرعلی نیز کاری از پیش نبرد.

سیستانیان برای رتق و فتق امور از یکی از شاهزادگان خوارزمی به‌نام تاج‌الدین بنالتکین که مدتها در هندوستان بود و به ایران مراجعت کرده بود دعوت به امارت کردند. تاج‌الدین به‌جای ملوک نیمروز به تخت امارت تکیه زد و مدت چند سالی نیز امارت کرد تا در حملهٔ دوم قوم مغول به‌سیستان کشته شد. سال ۶۲۵ ه.

ملوک نیمروز

۱ ـ طاهربن محمدبن طاهر سنه ۴۶۰ ه

۲ ـ بهاءالدین طاهربن نصربن احمد " ۴۸۰ "

۳ ـ .... " ۴۸۱ "

۴ ـ تاج‌الدین ابوالفضل نصربن طاهربن محمد " ۴۸۲ "

۵ ـ شمس‌الدین ابوالفتح محمدبن نصر " ۵۵۹ "

۶ ـ عزالملوک محمدبن نصر - - -

۷ ـ تاج‌الدین حرب‌بن محمد " ۵۶۲ "

۸ ـ شمس‌الدین عین‌الدوله بهرام شاه‌بن عثمان " ۶۱۲ "

۹ ـ تاج‌الدین نصربن‌بهرام‌شاه " ۶۱۸ "

۱۰ ــ رکن‌الدین ابومنصور بن بهرام شاه " ۶۱۸ "

۱۱ ــ شهاب‌الدین محمود بن عثمان " ۶۱۹ "

۱۲ ــ علی بن عثمان " ۶۲۲ "

ملیجک

غلامعلی‌خان معروف به ملیجک و ملقب به عزیزالسلطان؛ برادرزادهٔ امینه اقدس گروسی یکی از زنان سوگلی ناصرالدین‌شاه بود. وجه تسمیه ملیجک را این‌گونه نوشته‌اند: «در اوایل که عشق ناصرالدین‌شاه به این کودک شروع شده بود توجه بچه را به‌خود جلب کرد. پسرک با لهجه گروسی اشاره به گنجشک کرده گفته بوده است: (میلچک ــ میلجک). شاه این لغت را برای او لقب قرار داده و به او ملیچک می‌گفت. بعضی‌ها این موضوع را به پدر این پسر نیز نسبت می‌دهند و به مناسبت شهرت پدر به این نام پسر را هم میلچک می‌خوانده‌اند که ملیجک تبدیل و تحریف همان میلچک است.

ناصرالدین‌شاه این عزیزکرده خود را در سفر روم همراه با خود به اروپا برد و خانه بسیار عالی مانند قریه‌باغ خاص که از املاک واگذاری حاج میرزاآقاسی به شاه و از املاک بسیار مرغوب اطراف تهران بود را به او داد و اخترالدوله دخترش را هم به حباله نکاح او در آورد و عروسی بسیار مفصلی هم برای او گرفت، معذلک چون خودش را پیدا نکرده بود و نازپرورده تنعم بود، پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه به مرور به‌تدریج آبادی مزبور را از دست داد و میان او و دختر شاه هم متارکه شد و در شهریورماه سال ۱۳۱۸ شمسی در سن ۶۱ سالگی در حال فلاکت زندگانی را بدرود گفت.

ملیکشویلی (Melikishveli)

دانشمند شوروی متخصص کتیبه‌های اورارتو.

ممفیس

یکی از مهمترین کُلنی‌های هخامنشیان در مصر.

مناییها (Mannâis)

در تورات کتاب ارمیانام این کشور می‌نی، و در کتیبه‌های آشوری مین‌نی، و هرودوت و پولی بیوس آنان را منایی خوانده‌اند. این قوم در نواحی جنوبی کشور اورارتو، و در جنوب دریاچهٔ ارومیه پیرامون رودخانهٔ تاتااو و جغاتو و قادرچای و رود گدار می‌زیستند و آن مناطق شامل مهاباد و شاهین‌دژ (صائین قلعه) و سقز و سلدوز می‌شود. در کتیبه‌های آشوری بین ۸۴۸ و ۶۲۵ ق.م. از آنها یاد شده است. دو شهر عمدهٔ منایی یکی ایزیرتو Izirta که شاید در مشرق شهر سقز، و دیگری مستا Mesta است که در نزدیکی دریاچهٔ ارومیه یعنی داش تپه، دوازده میلی شمالغربی میاندواب می‌باشد و قلعهٔ آن را مینوآس پادشاه اورارتو ساخته است و به قول هرتسلفد این شهر پایتخت منایی‌ها بوده است.

از کسانی که از طایفهٔ منایی در کتیبه‌ها نام ایشان آمده است کاسپین سو بارین می‌باشد و از ابتدا اسامی خالص آریایی در بین فرمانروایان آنان وجود داشته است. از منایی‌ها در کتیبهٔ سارگن دوم و در کتیبهٔ آشور بانی پال، که در ۶۶۵ ق.م. به این نواحی حمله کرده یاد شده است. محل حسن‌لو که در جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه واقع است، در آن زمان جزو مساکن منایی‌ها محسوب می‌شده است. به‌طوری که از کتیبه‌های آشوری بر می‌آید در حملهٔ مادها به آشور این قوم از نظر قرابت نژادی که با مادها داشتند با آنان متحد گردیدند. شاید منایی‌ها از مهاجرین اولیهٔ آریایی بودند، که پیش از مادها در نواحی آذربایجان مسکن گزیدند. و ظاهراً این دولت در عصر هوخشترا پادشاه ماد ضمیمهٔ دولت ماد گردید.

منجم‌باشی

منجم‌باشی در سلسله صفویه از جمله ندیمان و نزدیکان شاه و مقرب‌الخاقان بود. شاه به‌هیچ کار بزرگی بی‌صوابدید و اجازه او اقدام نمی‌کرد.

منجم‌باشی

در عصر قاجاریه رئیس اخترشماران، مسئول تنظیم تقویم و تعیین ساعات سعد و نحس و نقود ستارگان بود. هر بار که شاه قصد سفر، شکار یا دید و بازدید می‌کرد با وی مشورت می‌نمود.

مَنْد، ماندان

یا ماندانا، مادر کورش.

منذربن نعمان

از پادشاهان حیره که در سال ۴۳۱ م. بر تخت نشست، منذربن نعمان مربی بهرام‌گور و تابع دولت ایران بود که در سال ۴۷۳ م. درگذشت.

منشی‌الممالک

در سلسله صفویه منشی‌الممالک فردی بود که فرمانها و منشورهای شاهی و حکمهایی را که از جانب دیوان بیگی داده می‌شد با آب طلا و رنگ سرخ طغرا، می‌کشید و می‌نوشت و برای آنکه به مُهر شاه رسد آماده می‌کرد. منشی‌الممالک، زیردست خود نویسندگانی با عناوین رقم‌نویس و حکم‌نویس و منشی دیوان و امثال ایشان داشته است که در زمان شاه سلطان حسین، جملگی بیست و هشت نفر بوده‌اند.

منشی دیوان: ← منشی‌الممالک

منشیَ: ← علی منشی

منصور

از خلفای عباسی؛ بعد از فوت

سفاح برادرش ابوجعفر ملقب به منصور دومین خلیفه عباسیان به‌جای او نشست. منصور گرچه مرد پرهیزکاری نبود ولی از جمله مردان بزرگ عباسی است که پایه‌های دولت عباسیان را بر بنیاد محکم نهاد.

در زمان منصور نفوذ ایرانیان در دربار خلافت روز به روز بیشتر می‌شد. دربار وی مرکز تجمع علماء و فضلا بود و بحث و تحقیق در طب، هیئت و نجوم تحت سرپرستی این خلیفه شروع گردید و به دستور وی علوم و فلسفهٔ یونان و کتب فارسی و سریانی چون المجسطی وکلیله و دمنه را به عربی ترجمه کردند. او در تنظیم سپاه و ادارهٔ امور کشور روش سلاطین ساسانی را اقتباس کرد و با کمک برامکه که امور مملکت را در دست داشتند، خلافت عباسیان را به اوج کمال رسانید.

منصور چند صفت بارز داشت که در نتیجهٔ غلبهٔ آنها بر مزاجش در تمام دورهٔ خلافت گرفتار بود. اول کینهٔ سخت به آل علی، دوم کینه نسبت به ابومسلم، سوم محبت فوق‌العاده به پسرش محمد، چهارم بخل فوق‌العاده و امساک در خرج که به همین جهت او را دوانیقی لقب داده‌اند، یعنی کسی که دانه دانه خرج کند.

منصوربن نوح

امیر ماوراءالنهر و خراسان، از حکمرانان دورهٔ سامانی که پس از عبدالملک به پادشاهی نشست. کسی که بیش از همه در رساندن او به سلطنت کوشید، امیر ابوالحسن‌بن عبدالله فایق از غلامان رومی و معروف به فایق خاصه بود.

منصوربن نوح در یازدهم شوال ۳۶۶ درگذشت و او را پس از مرگ «امیر سدید» خواندند. (۳۵۰ ـ ۳۶۶ ﻫ. ق.).

منصور ـ حسنعلی: ← حسنعلی منصور

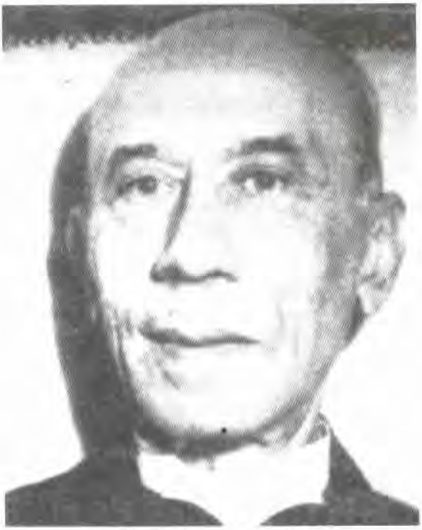
منصور ــ رجبعلی

رجبعلی منصور که بعد ملقب به منصورالملک و معروف به علی منصور گردید، در سال ۱۲۶۶ هـ. ش. در تهران متولد شد. وی از فارغ‌التحصیلان دوره سوم مدرسه علوم سیاسی مشیرالدوله بود. در سال ۱۲۸۶ هـ. ش. وارد وزارت امور خارجه شد و اولین سمت وی مترجمی بود و بعد به ترتیب به ریاست کارگزینی، ریاست شعبه تجارت اداره محاکمات و ریاست اداره انگلیس که از ادارات مهم وزارت خارجه بود، رسید و سپس معاون کفیل آن وزارتخانه شد.

در سال ۱۳۰۰ هـ. ش. معاون وزارت داخله شد و در نخستین سالهای سلطنت رضاشاه، به استانداری آذربایجان منصوب گردید. مدتی وزیر کشور بود تا اینکه سمت وی به وزارت راه تغییر یافت. در سال ۱۳۱۴ هـ. ش. به جرم ارتشاء و اخذ پانزده هزار تومان رشوه از شرکت کامپساکس، برکنار و تحت تعقیب جزایی قرار گرفت. محاکمه او در دیوان کشور صورت گرفت و به اتفاق آراء تبرئه شد. رضاشاه از صدور حکم تبرئه علی منصور خشمگین گردید و در نتیجه صدرالاشراف، وزیر دادگستری و رضاقلی هدایت، رئیس دیوان عالی کشور را برکنار ساخت. منصور پس از چندی باز به خدمت دعوت شد و در کابینه محمود جم به وزارت پیشه و هنر رسید. در دولت متین دفتری نیز دارای همین سمت بود تا اینکه پس از برکناری متین دفتری به‌نخست‌وزیری رسید.

علی منصور از طرفداران سیاست انگلیس در ایران بود و انتخاب وی نیز به نخست‌وزیری از طرف رضاشاه در تیرماه ۱۳۱۹، به منظور نزدیکی به انگلیسیها بود، ولی او نتوانست نقش خود را بازی کند و در شهریور ۱۳۲۰ استعفا داد.

وی از سال ۱۳۲۰ هـ. ش. به‌بعد در سمتهای استانداری خراسان،



رجبعلی منصور (منصورالملک)

استانداری آذربایجان، نخست‌وزیری، سفیر ایران در ایتالیا، سفیر ایران در ترکیه و سفیر ایران در دربار پاپ انجام وظیفه کرد. وقتی پسرش حسنعلی منصور به نخست‌وزیری رسید، سفیر ایران در دربار پاپ بود. وی که در مجموع هفت مرتبه وزیر، شش مرتبه سفیرکبیر، چهار بار استاندار و دو نوبت نخست‌وزیر بود، سرانجام در آذرماه ۱۳۵۳ درگذشت. از جمله اقداماتی که در دوران نخست‌وزیری وی انجام پذیرفت، عبارتند از:

حل و فصل اختلافات مرزی ایران و عراق، اتمام ساختمان راه‌آهن سراسری و بهره‌برداری از آن، جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰.

کابینهٔ علی منصور

۱. وزیر دادگستری: علی هیئت.
۲. وزیر امور خارجه: حسین علاء. کفیل وزارت امور خارجه، دکتر علیقلی اردلان.
۳. وزیر کشور: ابراهیم زند ــ امان‌الله اردلان.
۴. وزیر جنگ: سپهبد یزدان‌پناه.
۵. وزیر دارایی: علی منصور ــ محمدعلی وارسته ــ دکتر محمد سجادی.
۶. وزیر فرهنگ: مسعود کیهان.
۷. وزیر راه: دکتر منوچهر اقبال.
۸. وزیر بهداری: محمدعلی وارسته.

۹. وزیر پست و تلگراف و تلفن: سید جلال‌الدین تهرانی.

۱۰. وزیر اقتصاد ملی: دکتر علی امینی ـ صادق وثیقی.

۱۱. وزیر کشاورزی: اسدالله علم.

۱۲. وزیر کار: دکتر محمد نخعی.

منصور عباسی

المنصوربالله ابوجعفر عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عباس، طبق وصیتی که برادرش کرده بود پس از مرگ وی به خلافت نشست و ابومسلم خراسانی را به نامردی کشت. همچنین دو برادر از اولاد امام حسین را به‌نام محمد و ابراهیم که بر او شوریدند از پای درآورد و شهر بغداد را که دهکده‌ای بیش نبود پایتخت خود قرار داد و پسر خود، محمد را با لقب مهدی ولیعهد خویش کرد. «عبدالله‌بن مقفع» نویسنده و مترجم بزرگ که آثاری چون کلیله و دمنه و خداینامه را از پهلوی به‌عربی ترجمه کرده است، به امر این خلیفه در سال ۱۴۳ هجری به‌قتل رسید. منصور در ۶۳ سالگی در ششم ذی‌الحجه ۱۵۸ مُرد.

منصور: ← کمال‌الدین حسین منصور

منگتون

منگتون یا منجنقین در خوزستان از نواحی چهار لنگ بختیاری است. این ده در دامنهٔ کوهی است که در آن خرابه‌هایی از عهد ساسانیان به نظر می‌رسد. نام اصلی آن شاید فراموش شده و نام منجنیق به جای آن نشسته است. از آثار نزدیک آن دروازهٔ گچ که از ابنیهٔ ساسانی است دیده می‌شود. شهر و دروازهٔ گچ هر دو از یک عصر هستند. این ده دارای پلی بر رودخانه است که ابوالعباس نام دارد و چهار آسیاب قدیمی خرابه در آنجا وجود دارد.

منگ‌غان

گروهی در دستگاه لشکری مغول

که متشکل از هزار نفر سپاهی بود.

منگوقاآن

از خاندان مغولی (۶۴۸ــ۶۵۷ ه.) پسر تولی‌خان و نوهٔ چنگیز. وی پادشاهی عادل و دادگستر بود. از شرابخوری جلوگیری کرد و مالیاتها را تخفیف داد.

من لایحضره‌الفقیه

از کتب مهم شیعه اثنی عشری.

منمون: ← درازدست

•

منوآ

پادشاه اورارتو (۸۱۰-۸۷۱ پ.م.).

منوچهر

نام او در اوستا منوش چیثرا Manush chithra یعنی از نژاد دو پشت منوش است. در بندهش نسب منوچهر به شش پشت به ایرج می‌رسد و نام پدر او منوش کرنر Manush karnar آمده است و نوشته است که ایرج دو پسر داشت یکی وانی‌تار Vanitar و دیگری وانا‌ستوخ و یک دختر به‌نام گوزک داشت. پسران ایرج را سلم و تور کشتند ولی فریدون دختر ایرج را نجات داد و از این دختر دختری پیدا شد. ولی سلم و تور از وجود او آگاهی یافتند و مادرش گوزک را کشتند. فریدون دختر گوزک را پنهان ساخت و فرزندان او را تا ده نسل حفظ کرد تا منوش‌چهر بوجود آمد و انتقام ایرج را از سلم و تور بگرفت و آنان را بکشت پس افراسیاب تورانی آمد و منوچهر را شکست داد و سرانجام در میان ایشان صلح افتاد.

بنابه روایت فردوسی پس از کشته شدن ایرج یکی از کنیزکان او به‌نام ماه آفرید دختری آورد که فریدون را به برادرزادهٔ خود پشنگ داد و از ایشان پسری به وجود آمد که منوچهر نام یافت و چون به رشد رسید فریدون او را به کین خواستن ایرج از سلم و تور فرستاد

و منوچهر به یاری پهلوانانی چون گرشاسب و سام و نریمان و قارن پسر کاوه نخست تور را بکشت و سرش را نزد فریدون فرستاد. در این گاه کاکوی نبیرهٔ ضحاک در دژ هوختگنگ به یاری سلم آمد ولی به‌دست منوچهر کشته شد و سلم نیز هنگامی که به جانب دژ آلان می‌گریخت به قتل رسید. پس از آن فریدون منوچهر را به شاهی برگزید. منوچهر ۱۲۰ سال پادشاهی کرد. در ایام پادشاهی او سام سوار به مازندران رفت و با گرگ ساران و سگ ساران بجنگید و آنان را شکست داد.

گویند در جنگ با افراسیاب منوچهر به مازندران پناه برد و آمل را پایتخت خویش ساخت و پیمانی بین او و افراسیاب بسته شد باین ترتیب که یکی از دلاوران ایران تیری افکند و هر جا که تیر اوافتد آنجا سرحد طرفین باشد. آرش شواتیر یا کمانگیر که از پهلوانان ایران بود و در اوستا نام او ارخش Arexsh آمده بر قلهٔ دماوند بالا رفت و تیری بیفکند که از بامداد تا نمیروز پرش می‌کرد و سرانجام در کنار جیحون به زمین افتاد و این رود مرز بین ایران و توران گردید.

منوچهر اقبال: ← اقبال

منوشچیهر

مینوچهر، منوچهر، منوچهرشاه و نیز نام موبد موبدان پارس و کرمان است که در اواخر قرن نهم میلادی می‌زیست و مؤلف کتابهای پهلوی «داتستان دینیک» و «نامکیهای منوشچیهر» است.

منهاج سراج

منهاج سراج منهاج‌الدین عثمان‌بن محمد سراج‌الدین جوزجای، عالم و وقایع‌نگار قرن هفتم هجری در خراسان متولد شد. هنگام حملهٔ مغولان، به هندوستان مهاجرت کرد و در دربار ناصرالدین قباحه اقامت کرد و به‌فرمان او به ریاست مدرسه فیروزی منصوب

گردید. وقتی که ناصرالدین قباحه خود را در سند غرق کرد و کشورش به‌دست التمش افتاد، منهاج سراج به‌خدمت او درآمد و در دربار او به‌مناصب عالی ارتقا یافت و کتاب معروف طبقات ناصری را به‌نام ناصرالدین محمودشاه پسر التمش نوشت. این کتاب راجع به تاریخ عمومی عالم و علی‌الخصوص شاهان غزنوی و امیران غور است. منهاج سراج در سال ۶۹۸ درگذشت.

موئس (۷۲ ق. م.)

نخستین پادشاهی که در کی‌پین یعنی حوزهٔ ارغنداب و سند سفلی از مردمان هند و سکایی به سلطنت رسید، موئس خوانده شده و در کتیبهٔ مسین که از تاگزیلا به‌دست آمده، به‌نام «شاه بزرگ موگا» یاد گردیده. مسکوکات این پادشاه از روی پادشاهان یونانی و باختری تقلید شده است. سکه‌هایی که از وی به‌دست آمده فقط به نقره و مس است. و ضرب آنها روی سکه و به خط یونانی نوشته شده: «بازیلوس بازیلون ملاوس مایوس». یعنی «شهنشاه بزرگ موئس‌یاموآ» و پشت سکه به لهجهٔ پراکریتی و به رسم‌الخط خروشتی نوشته شده. «راجاتی را جاسامها تاساموآسا».

موالی

در زمان صدر اسلام ایرانیان نومسلمان برای اینکه از گزند اعراب مصون و یا در غنایم جنگی با ایشان شریک باشند هر خانواده با زن و فرزند خود ولایت و سرپرستی یکی از قبایل عرب را می‌پذیرفتند و خود را تحت حمایت آن قبیله قرار می‌دادند و حتی خود را به آن قبایل منتسب می‌داشتند. این دسته از ایرانیان را «موالی» یا سر سپردگان می‌خواندند.

موبد

موبد از گروه پیشوایان دینی (هیربد، دستور، موبد و غیره) است.

موبد را در اوستا مغو، در فارسی باستان مگو و در پهلوی مغوپت گویند. موبدان یا مغان در اصل قبیله‌ای از سرزمین ماد بودند که پیشوایان روحانی فقط از میان آنان برگزیده می‌شدند. این برتری همواره با این گروه از مردم ماد بود و پیشوایان به‌نام آن قبیله و خاندان مغوپت نامیده می‌شدند و تاکنون همین نام پایدار مانده موبد گوییم. در اوستا، پیشوای دینی آترَوَن خوانده شده است. موبدان موبد، بزرگ پیشوایان روحانی بود که در زمان ساسانیان عنوان زرتشتروتمه را داشت و در ری اقامت داشت. ایسَدواسْتر بزرگترین پسر زرتشت، خود نخستین موبدان موبد یا موپتان موپت بود. در بعضی دورانها موبدان و مغان چنان قدرتی داشتند که حکومتی در حکومت بودند و تسلط بر جان و مال و امور مردم داشتند.

مؤتلفه: ← **هیئتهای مؤتلفه اسلامی**

موتله‌ئیس

از پادشاهان لیسی، این شاه فقط در قسمتی از لیسی حکومت کرده است و شاید آن محل لیمیرا باشد و سکه‌های او هم دارای همان نقش معمول است که علامت نام او "U" بر روی سکه نقر است.

موچول‌خان

غلامحسین ملقب به صدیق‌السلطنه فرزند آقاخان امین‌الصحه و از رجال درباری ناصرالدین‌شاه بود. وی فنون چاپ عکس را آموخت و در سفر اروپای ناصرالدین‌شاه در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ هـ. ق. جزء همراهان شاه و از ملتزمین رکاب وی بود.

مودودبن مسعود غزنوی

فرزند مسعود غزنوی، پادشاهی بی‌کفایت بود که در زمان وی لشکریانش دست تعدی به مال و جان مردم دراز

کردند. وی برای جنگ با سلجوقیان از غزنه حرکت کرد که در راه به بیماری مبتلا شد و به غزنه بازگشت و از دنیا رفت (سال ۴۴۱ ه. ق.).

موذرایا (یه)

نام قدیم مصر.

مورچه خورت: ← جنگ مورچه خورت

مورگان شوستر

پس از پیروزی انقلاب مشروطه، تحول مهمی در روابط ایران و آمریکا روی می‌دهد، و در سال ۱۹۱۰ میلادی دولت ایران برای نخستین‌بار از دولت آمریکا درخواست اعزام یک هیئت مستشاری در امور اقتصادی و مالی می‌نماید. دولت آمریکا با این درخواست موافقت می‌کند و پس از تصویب لایحهٔ استخدام مستشاران مذکور در مجلس شورای ملی، هیئتی به ریاست مورگان شوستر عازم ایران می‌گردد.

مورگان شوستر که به‌عنوان خزانه‌دار کل به استخدام دولت ایران درآمده بود، در اواسط ماه مه سال ۱۹۱۱ شروع به کار کرد و به‌فاصلهٔ یک ماه با تصویب قانونی از طرف مجلس کلیهٔ اختیارات امور مالی ایران را به‌دست گرفت. تسلط یک آمریکایی بر امور مالیه ایران با مخالفت شدید روسها و انگلیسها مواجه شد، ولی مورگان شوستر بی‌اعتنا به این مخالفتها به کار خود ادامه می‌داد تا اینکه ماجرای قیام شعاع‌السلطنه برادر محمدعلی‌شاه مخلوع برای اعادهٔ وی به‌مقام سلطنت و اقدام دولت برای ضبط اموال وی بهانه‌ای به‌دست روسها داد تا برای انفصال و اخراج مورگان شوستر از ایران، دولت ایران را تحت فشار قرار دهند. ماجرا از این قرار بود که شوستر پس از ابلاغ حکم دولت دربارهٔ توقیف و ضبط املاک شعاع‌السلطنه، عده‌ای از

مأمورین ژاندارم خزانه را برای ضبط پارک شعاع‌السلطنه و اثاثیهٔ گرانبهای آن به پارک و عمارت مجلل نامبرده، می‌فرستد و در آنجا با مقاومت قزاقان روسی و ایرانی که تحت فرمان افسران روسی بودند، مواجه می‌شود. شوستر در اجرای حکم دولت سرسختی نشان می‌دهد و روز بعد تعداد بیشتری ژاندارم به پارک شعاع‌السلطنه فرستاده و به زور پارک را متصرف می‌شود. دولت روسیه بلافاصله عکس‌العمل نشان می‌دهد و به این عنوان که شعاع‌السلطنه به بانک روس مقروض است و اموال وی تا تصفیه حساب با بانک، باید در اختیار دولت روسیه باشد، به دولت ایران اولتیماتوم می‌دهد که فوراً پارک شعاع‌السلطنه از ژاندارمهای خزانه تخلیه شود و معذرت رسمی از سفارت روس برای هتک حیثیت صاحب‌منصبان روسی به‌عمل آید. دولت ایران به این اولتیماتوم اعتنا نمی‌کند و در نتیجه روز نوزدهم نوامبر ۱۹۱۱ سفارت روس مأموری به وزارت خارجهٔ ایران فرستاده، و اعلام می‌کند که در صورت خودداری از تخلیه پارک شعاع‌السلطنه و عذرخواهی رسمی از دولت روسیه، روابط دیپلماتیک روسیه با ایران قطع، و قشون به ایران اعزام خواهد شد. دولت ایران در مقابل این تهدید به دولت انگلیس متوسل می‌شود و سر ادواردگری وزیر خارجهٔ وقت انگلستان در پاسخ تلگراف سر جرج بارگلی سفیر انگلیس، حق را به روسها داده و می‌نویسد «به‌دولت ایران ابلاغ نمایید که در تمکین به‌تقاضاهای روس دفع وقت را جایز ندانند!»

دولت ایران در برابر این فشار چاره‌ای جز تسلیم نمی‌بیند و وثوق‌الدوله وزیر خارجهٔ وقت ایران با لباس تمام رسمی به سفارت روسیه رفته، ضمن عرض معذرت، تصمیم دولت را به تخلیهٔ پارک شعاع‌السلطنه از

ژاندارمهای خزانه به اطلاع وزیر مختار روس می‌رساند. ولی روسها دیگر به تخلیهٔ پارک شعاع‌السلطنه و عذرخواهی رسمی دولت ایران قانع نمی‌شوند و وزیر مختار روس ضمن اعلام این مطلب که قشون روس به‌طرف ایران حرکت کرده، شرایط زیر را برای حل اختلاف ابلاغ می‌نماید:

۱ ـــ انفصال مستر شوستر و همکاران او.

۲ ـ تعهد دولت ایران مبنی بر اینکه منبعد بدون رضایت سفرای روس و انگلیس، مأمورین اجنبی را برای خدمات خود انتخاب نکند!

۳ ـــ تأمین خسارت و هزینهٔ لشکرکشی روسیه به ایران!

وزیرمختار روس اولتیماتوم می‌دهد که اگر تا چهل و هشت ساعت دیگر دولت ایران این شرایط را نپذیرد، قشون روس از رشت به ولایات دیگر ایران اعزام خواهد شد، و پرداخت تمام هزینه‌های این لشکرکشی هم به‌عهدهٔ دولت ایران خواهد بود!

دولت اولتیماتوم روسیه را به اطلاع مجلس شورای ملی رسانید و مجلس به اتفاق آراء آن را رد کرد، ولی رئیس و اعضای دولت که تهدید روسها را جدی می‌دانستند، برخلاف قانون، مجلس را تعطیل کردند و اولتیماتوم روسیه را که انفصال و اخراج مورگان شوستر از ایران یکی از شرایط آن بود، پذیرفتند.

حکم انفصال مورگان شوستر از خزانه‌داری کل ایران، شب کریسمس سال ۱۹۱۱ به وی ابلاغ شد و شوستر در اوایل سال ۱۹۱۲ ایران را ترک گفت. مورگان شوستر خاطرات مأموریت خود را در ایران در کتابی تحت عنوان «اختناق ایران» به رشتهٔ تحریر درآورده است.

مورو: ـــ مرو

موریا

افغانستان و بلوچستان و پنجاب و سند در زمان پادشاهان هخامنشی، در

تحت نفوذ و سلطهٔ ایران بود. در زمان اسکندر و پس از او حکومت آن نواحی به‌دست حکام یونانی و هندی اداره می‌شد، که از طرف اسکندر به فرمانروایی آن نواحی گماشته شده بودند. پس از اسکندر اختلافاتی بین فرمانروایان این نواحی پیدا شد. و اختلالاتی در وضع حکومت آنجا پدید آمد، و امور آن نواحی به هرج و مرج روی نهاد.

در این زمان چندره گوپتا Chandragupta نامی هندی اعلام پادشاهی کرد، و چون از خاندان موریا Maurya بود مؤسس سلسلهٔ پادشاهانی در پنجاب و سند و افغانستان جنوبی گردید، و چون این سلسله باعث بودایی شدن شرق ایران شده‌اند، لذا تاریخ این سلسله بیشتر از نظر نفوذ دین بودا در ایران باستان قابل ملاحظه است.

در سال ۳۰۵ ق.م. سلوکوس نیکاتر پادشاه معروف سلوکی پس از تسخیر تمام ایران، از راه کابل به پنجاب هجوم برد، و از رود سند گذشت. چندره گوپتا چون خبر لشکرکشی وی را شنید آماده کارزار گشت. پس از جنگ مختصری چون سلوکوس سپاه حریف را نیرومند یافت، ادامهٔ جنگ را مصلحت ندید و صلح را بر حرب ترجیح داد، و دختر خود را به پادشاه هند به زنی داد و با گرفتن پانصد فیل نواحی اشغالی را رها کرده به ایران بازگشت و یکی از سرداران خود را که مگاستنس Megastenes نام داشت به‌عنوان سفیر مقیم پاتالی پوترا (پتنه) به دربار چندره گوپتا فرستاد، وی مردی بصیر و دانا بود، وکتابی دربارهٔ عادات و رسوم و زندگانی هندیان نوشت که از دست رفته است و استرابون مورخ معروف از مندرجات آن استفاده کرده است. مدت سلطنت چندره گوپتا ۲۴ سال بود.

موریا: ← آشوکا

موسی‌بن جعفر (ع)

امام کاظم (ع) امام هفتم شیعیان

روز هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری قمری در دهکده‌ای به‌نام «ابواء» که از دهکده‌های اطراف مدینه بود به‌دنیا آمد. مادر امام هفتم (ع) «حمیده» نام داشت و پدر بزرگوارش پیشوای ششم امام صادق (ع) می‌باشد. القاب امام هفتم: فقیه، عبد صالح، کاظم، امین، نفس‌الزکیه، وفّی، زاهر و کنیه آن حضرت ابوالحسن اول، ابوابراهیم، ابوعلی و ابواسماعیل بود. امام هفتم را از آن جهت کاظم خواندند که آن حضرت خشم خود را فرو می‌برد و در برابر ناملایمات و آزارهای دیگران بردباری می‌کرد و نیز او را باب‌الحوایج خواندند چرا که پناهندگان به آن حضرت از در خانه‌اش با حاجت روا باز می‌گشتند و خشنود بودند.

زندگی حضرت امام موسی جعفر (ع) در دو دوره بود: یک دوره، دوره‌ای بود که در مدینه متولد شد و معاصر خلیفه منصور بود و دوم، دورهٔ خلیفهٔ مهدی بود که آغاز مهاجرت و زندانی شدن امام کاظم (ع) است. امام کاظم (ع) در طول دوران امامت خود با چهار تن از جبارترین خلفای بنی‌عباس معاصر بود. منصور دوانیقی (ده سال) مهدی (ده سال) هادی (یک سال) و هارون‌الرشید (سیزده سال).

«سندی‌بن شاهک» به‌دستور هارون تصمیم گرفته بود امام را از بین ببرد و لذا امام (ع) را به وسیله خرمایی زهرآلود مسموم کردند. و سرانجام امام (ع) در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری در زندان «سندی‌بن شاهک» به شهادت رسید.

موسی خورن

از مورّخان ارمنی در قرن چهارم میلادی و از شاگردان Mesrope مسرپ مخترع خط ارمنی بود. وی زبان سریانی را خوب می‌دانست و مسافرتهایی به سوریه و مصر و یونان و رم کرد و کتابی هم در جغرافیا نوشت.

موفق‌الدین

موفق‌الدین ابوالعباس در دمشق به‌دنیا آمد و تألیفی دارد موسوم به «عیون‌الانبیاء» در تاریخ طب (رحلت ۶۶۹).

مولانا امیر سمرقندی

از وزیران میرزا سلطان ابوسعید (دورهٔ تیموریان).

مولانا شمس‌الدین صاین قاضی

مولانا شمس‌الدین صاین قاضی در آغازکار در سلک ارکان دولت امیر پیرحسین چوپانی که چند روزی حاکم شیراز بود انتظام داشت. در آن هنگام که ملک اشرف به اتفاق امیرشیخ ابواسحاق به‌عزم تسخیر شیراز حرکت کردند، از امیر پیرحسین چوپانی روی گرداند و به ملک اشرف و امیرشیخ ابواسحاق پیوست و سرانجام به شرکت سید غیاث‌الدین علی یزدی عهده‌دار وزارت و امور دیوانی شیخ ابواسحاق گردید.

مهتر

رئیس یا ریش‌سفید خواجگان شاه صفوی را مهتر می‌گفتند و او عنوان مقرب‌الخاقان داشت. مهتر به‌منزلهٔ پیشخدمت‌باشی یا رئیس خلوت شاه بود و از میان خواجگان سفید انتخاب می‌گشت. این خواجه هرگز از شاه جدا نمی‌شد و از تمام ارکان دولت صفوی چه در مجالس عمومی و چه در خلوت، به او نزدیکتر بود. پوشاندن یا کندن لباس شاه از وظایف وی بود، جواهر و زر و زیورش را او نگاه می‌داشت و پول نقدی که شاه قصد پرداخت آن را داشت به‌دست او داده می‌شد.

مهدعلیا

ششم ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ ق. جهان‌خانم ملقب به مهدعلیا از زنان سیاستمدار، هنرمند و شاعر. وی نوه

فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ ـ ۱۲۵۰ ق.) و دختر قاسم‌خان قوانلوی قاجار بود. در سال ۱۲۳۴ ق. با محمد میرزا نوه فتحعلی‌شاه و فرزند عباس میرزا (ولیعهد) ازدواج کرد. پس از مرگ فتحعلی‌شاه، محمد میرزا به سلطنت رسید (۱۲۵۰ ق.). وی مردی بیمار، کم اراده و درویش‌مسلک بود. جهان‌خانم که زنی با هوش و جاه‌طلب بود با سوءاستفاده از گذشت و اغماض همسرش به‌مداخله در امور سیاسی می‌پرداخت و احکام عزل و نصب حکام را صادر می‌کرد. وی در زمان حیات محمدشاه (۱۲۵۰ ـ ۱۲۶۴ ق.) متهم به داشتن روابط پنهانی با میرزا آقاخان نوری بود. پس از مرگ محمدشاه و تا زمان جلوس ناصرالدین شاه به‌تخت سلطنت (۱۲۶۴ ق.)، مهدعلیا رتق و فتق امور را در تهران در دست داشت. پس از رسیدن ولیعهد به‌تهران و جلوس بر تخت، ناصرالدین‌شاه فرمان صدارت عظمای امیرکبیر را صادر کرد. امیرکبیر که صدراعظمی مدیر، مدبر و قاطع بود، دست مهدعلیا را از مداخله در امور سیاسی کوتاه نمود. همین امر موجب کینه و دشمنی مهدعلیا با امیرکبیر گردید. مهدعلیا با همدستی میرزا آقاخان نوری و تنی چند از درباریان معزول، علیه امیرکبیر نزد شاه سعایت و توطئه‌چینی می‌کردند که در نهایت منجر به‌عزل و سپس قتل وی گردید (۱۲۶۸ ق.). پس از امیرکبیر، به‌سفارش و خواهش مهدعلیا میرزا آقاخان نوری به‌صدارت رسید. در دوران صدارت وی مهدعلیا همانند گذشته در امور سیاسی مداخله می‌کرد و تا پایان عمر نفوذ و قدرتش در دستگاه دولت و دربار کم و بیش ادامه داشت.

وزارت مهدعلیا را اعتضادالسلطنه فرزند فتحعلی شاه عهده‌دار بود.

مهدی

از خلفای عباسی؛ جانشین منصور پسرش محمد ملقب به المهدی، مکنی

بابوعبدالله سومین خلیفه عباسی، جوانی خوش‌قلب بود و از کشتن آل علی احتراز داشت. خلافت ده سالهٔ او به آرامی گذشت. او از آرامشی که مهابت پدر برقرار کرده بود و از ثروتی که لئامت و سختگیریهای پدر جمع‌آوری کرده بود، برای خوشگذرانی خود و بذل و بخشش استفاده می‌کرد.

مهدی نخستین خلیفه عباسی است که پیکار علیه رومیان را از سر گرفت. در سال ۱۶۳ ه سفر جنگی بزرگی به همراهی پسر خود هارون، به بلاد روم و آسیای صغیر کرد و پس از تاخت و تاز زیاد به بغداد برگشت.

در سال ۱۶۵ ه پسرش هارون تا کنار قسطنطنیه پیش رفت و تقاضای صلح ملکهٔ بیزانس را قبول کرد. و متارکه‌ای به مدت سه سال که مایهٔ خفت روم بود، منعقد کرد که طبق آن رومیها سالیانه مبلغی جزیه می‌پرداختند. همین جنگ و انعقاد این معاهدهٔ صلح، هارون را بلندآوازه کرد و از جانب پدر لقب رشید یافت.

مهدی دستور قتل جمع کثیری از مانویان را که به‌نام زنادقه در ممالک اسلامی پراکنده بودند، صادر کرد.

واقعهٔ مهم دوران خلافت وی، قیام مقنع صاحب ماه نخشب در مرو است. پیروان او را سپید جامگان گفتند. او مذهبی آورد مبنی بر تناسخ و دو سال بعد یعنی به سال ۱۶۳ ه شکست یافت و به قتل رسید.

در مسئلهٔ جانشینی، مهدی گرفتار مشکلی بود که وقتی هم پدرش بدان دچار شد. در زمان منصور خلافت بعد از مهدی به عیسی بن موسی داده شده بود. مهدی می‌خواست پسر خود موسی‌الهادی را ولیعهد کند. عاقبت عیسی را با ده میلیون درهم نقد و مقداری املاک در ناحیهٔ زاب راضی کردند و برای هادی بیعت گرفتند و پس از چندی هارون پسر دوم خلیفه را هم به جانشینی هادی اعلام کردند. ولی خیزران زن مهدی، مادر هارون و هادی،

مشغول دسیسه و اقداماتی بود تا بتواند هارون، پسر محبوب خود را نفر اول سازد. این اولین‌بار در تاریخ عباسیان است که مداخلهٔ زنها در امور خلافت نمودار می‌شود.

مهدی در محرم سال ۱۶۹ ه به ناگهان مرد یا به روایتی مسموم شد. منصب وزارت او را یعقوب بن داود و معاویة بن عبدالله الاشعری داشتند.

مهدی بازرگان: ← بازرگان

مهدی‌خان استرآبادی

فرزند محمدنصیر استرآبادی، منشی نادرشاه افشار است. در سفرهای جنگی این پادشاه، همراه او بوده و تاریخ حیات و جنگهای او را به‌نام جهانگشای نادری به رشتهٔ تحریر درآورده که وقایع را تا سال ۱۱۶۰ هجری که سال مرگ نادر است شرح می‌دهد. اما تألیف دیگر او موسوم به درهٔ نادره است که انشای آن نمونهٔ تکلف و عبارت‌پردازی است و با اینکه از حیث مضمون رساله‌ای تاریخی محسوب می‌گردد، ولی پیداست که مقصود مؤلف بیشتر به‌کار بردن سجع و لغت‌پردازی بوده است. وی قبل از ۱۱۰۰ هجری متولد شده و در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین، منشی حاکم استرآباد بود.

مهر

یکی از بغان یا خداوندگاران آریایی یا هندو ایرانی پیش از روزگار زرتشت که پس از ظهور زرتشت یکی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزدیسنا گردید.

مهرآگاویذ

نامبرده و مهروراز و مهرشاهپور، سه تن از موبدانِ مشهورِ عهد ساسانی‌اند.

مهراب

پادشاه کابل بود. همسر او سیندخت نام داشت. و این واژه از سئن

اوستایی گرفته شده که به معنی دانا است. سیندخت مادر رودابه است. رودابه همسر زال و مادر رستم می‌باشد.

مهراردشیر

بنابه نوشتهٔ حمزهٔ اصفهانی (۳۶۰ـ۳۵۰ ه.): «اردشیر در اصفهان به یک روز سه آتشکده ساخت: یکی را هنگام برآمدن آفتاب، دیگری را هنگام ظهر که خورشید در میانه آسمان باشد و سومی را هنگام غروب آفتاب. نخستین به نام شهر اردشیر در جانب قلعهٔ مارین (ماربین) که شهر نام شفق و اردشیر نام بهمن [خودوی] است، دوم به نام آتشکدهٔ زروان در قریهٔ دارک از روستای خوار، سوم آتشکدهٔ مهر اردشیر در قریهٔ اردستان».

مهراسپند

مهراسپند، نام بیست و نهمین روز ماه است.

«مهراسفند: نام ملکی و فرشته‌ای است موکل بر آب و تدبیر امور و مصالح روز مهر اسفند که روز بیست و نهم از هر ماه شمسی باشد بدو متعلق است و نام روز بیست و نهم از ماههای شمسی هم هست. نیک است در این روز عقد و نکاح کردن و با دوستان نشستن و صحبت داشتن».

مهران

یکی از خاندانهای هفتگانهٔ عصر ساسانی (ویس پوهر). مقر افراد این خاندان پارس بوده است.

مهربان

یکی از آثار آذرفرنبغ گفتار آذرفرنبغ است که دارای دوالحاقیه می‌باشد. الحاقیهٔ اول توسطِ دین پناه نامی در ۱۲۵۵ م. و الحاقیهٔ دوم به‌وسیلهٔ مهربان نامی در ۱۳۲۲ میلادی نوشته شده است.

مهرپرستی: ← میترائیسم

مهرداد اول

از پادشاهان پارتی که در تشکیلات شاهنشاهی پارت نقش کوروش را ایفا کرد. وی ۳۷ سال سلطنت نمود (۱۷۴الی ۱۳۶ ق.م.) و دولت پارت را



مهرداد اول (۱۷۱ ــ ۱۳۸ ق. م.)

نهایت قدرت بخشید، و مرو را از باختریان بگرفت و ایالت ماد را از دست امرای نیم مستقل آن مستخلص ساخت و دامنهٔ فتوحات خود را تا عیلام، فارس و بابل رسانیده و «دمتریوس» دوم پادشاه سلوکی را اسیر ساخت.

مهرداد دوم

اشک نهم و پسر اردوان؛ چون به تخت نشست دو نفر مدعی سلطنت او گشتند، ولی مهرداد فتنهٔ آنان را در سال



سکه نقره (درهم) مهرداد دوم

اول سلطنت خویش فرو نشاند. سپس آن پادشاه بزرگ اشکانی به توسعهٔ مملکت خود پرداخته و در سرحدات شرقی جنگهای نمایانی کرد و از طرف غرب، مملکت خود را تا فرات و ارمنستان وسعت داد. در زمان این پادشاه روابط ایران با روم شروع شد.

مهرداد سوم

پسر فرهاد سوم از پادشاهان اشکانی که چهار سال سلطنت کرد. بی‌رحمی او باعث شد که اعیان واشراف او را از سلطنت خلع کردند و ارد پس از تسخیر بابل که مهرداد برای خود قلعه‌ای مستحکم در آن بنا نموده بود، وی را به قتل رسانید.

مهرداد سوم: ← **اشک دوازدهم**

مُهردار

مهرداری شاه در سلسله صفویه شغلی ارجمند بوده و مهردار یا وزیر مهر همیشه در مجلس شاه نزدیک وی می‌نشسته است. مهرداران شاه سه تن بوده‌اند: یکی مقرب‌الخاقان، مهردار مهر همایون، یا وزیر مهر؛ دیگری مهردار مهر شرف نفاذ و این دو هر یک قسمتی از نامه‌ها و فرمانهای شاهی را مهر می‌کرده و برخی از احکام را نیز هر دو به مهر می‌رسانیده‌اند. سومی، مهردار قشون بود که فقط احکام مربوط به‌سرداران و سپاهیان و مسائل جنگی را مهر می‌کرد.

مُهردارباشی

در دورهٔ قاجاریه شخصی که مهرهای سلطنتی را از گردن آویخته، فرامین شاه را مهر می‌کرد.

مهردار مهر شرف نفاذ : ← **مُهردار**

مهردار مهر همایون: ← **مُهردار**

مهردار قشون: ← **مُهردار**

مهر، قریه

همان آتشکدهٔ آذر برزین مهر است. آتشکدهٔ کشاورزان بود، واقع در مشرق ایران در کوههای ریو، شمال غربی نیشابور. این آتشکده به قول جکسن در قریهٔ مهر در سر راه خراسان

در نیمه راه میاندشت به سبزوار قرار دارد.

مهرگان

جشن مهرگان به هنگام انقلاب شتوی در شانزدهم مهر است و یکی از جشنهای بزرگ ایران قدیم بوده.

مهرنرسی

وزیر بهرام‌گور که در زمان پادشاهی یزدگرد دوم و فیروز پسران بهرام‌گور عهده‌دار مقام وزارت آنان بود.

مهرنوش

مهرنوش و نوش آذر، پسران اسفندیارند که در جنگ بین اسفندیار و رستم کشته شدند.

مهرنیایش

از نیایشهای پنجگانه است که بندهای ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۵ مهرنیایش از بندهای ۱۴۴، ۱۴۵ و ۴ تا ۶ مهریشت است. مهرنیایش هر روز سه بار در هاونگاه، رپیتونگاه، از یرینگاه پس از خورشید نیایش خوانده می‌شود. به موجب جلدِ اول روایاتِ داراب هرمزدیار: «در ماه فروردین، در خرداد روز (ششم)، در هاونگاه، نُه بار خورشید نیایش و سه بار مهر نیایش باید خواند. و در رپیتونگاه، سه بار خورشید نیایش و یک بار مهرنیایش باید خواند. و در ازیرنیگاه، سه بار خورشید نیایش و یک بار مهرنیایش باید خواند».

مهریشت

دارای ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند و پس از فروردین یشت (۱۳) مفصّل‌ترین یشت است. این یشت در توصیف مهر، ایزد پیمان، است که علاوه بر آن وظیفهٔ حفظِ تمامیّت سرزمینهای ایرانی را بر عهده دارد و سرورَ جنگجویان است. بند ۱ در توصیف این خدا و در ذمّ پیمان شکنان است. در این یشت مهر با صفاتی همچون دارای چراگاههای فراخ، دارای

هزار گوش، دارای ده هزار چشم و کسی که هرگز خواب به چشمش نمی‌آید، توصیف شده است. این ایزد ارتباط نزدیکی با خورشید دارد بدین‌گونه که پیش از برآمدن آفتاب، سر برمی‌آورد (بند ۱۳) و از اینجاست که در ادبیات پهلوی و فارسی مهر به معنی خورشید به کار رفته است. او گردونه‌ای باشکوه دارد و با آن، در همه جا در حرکت است (بند ۶۷ و ۶۸). حتی پس از فرو رفتن خورشید نیز به زمین می‌آید و از یک کرانهٔ آن به کرانهٔ دیگر، برای نظارت بر پیمان‌ها، حرکت می‌کند (بند ۹۵). در سراسر این یشت بر وفاداری به عهد و پیمان، اعم از پیمان میان دو کشور، میان زن و شوهر یا میان دو شریک و انباز، تأکید شده است. مهر در مجازات پیمان‌شکنان سخت‌گیر است و در بخشهایی از این یشت خصوصیّت جنگ‌آوری او در مبارزه با پیمان‌شکنان و دشمنان توصیف شده است. بهرام، ایزد پیروزی، همچون گرازی تیزدندان، در پیش او حرکت می‌کند (بند ۷۰ تا ۷۲). مهر جنگجویی است که گرز و نیزه و سپر و تازیانه دارد و گردونه‌ای دارد که در آن انواع این گونه سلاحها نهاده شده است. یشت با ستایش مهر پایان می‌گیرد (بندهای ۱۴۰ تا ۱۳۶).

در این یشت، همچون یشتهای دیگر، تأثیر تلفیق ماهرانهٔ میان اعتقادات ایرانی قدیم پیش از زردشت و عقاید زردشتی را می‌یابیم (مانند بندهای ۲، ۳، ۶، ۲۰، ۲۱، ۵۰، ۵۱، ۶۸، ۷۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۷، تا ۱۳۹). مهر یشت از زمرهٔ یشتهای کهن و شاید قدیم‌ترین آنها باشد.

مه سنه

کلمه‌ای یونانی است که به عربی میشان و به فارسی مشان گفته می‌شود. این شهر در خوزستان بود و شهر عمدهٔ آن «خاراکس» نام داشت.

مهلب‌ابن ابی صفره: ← آل خجند

مهماندوست: ← جنگ‌مهماندوست

میافارقین

شهری در دیار بکر که بنای قسمتی از آن سنگ و بنای قسمتی دیگر از آجر است که بنای اول را خسروپرویز و دومی را انوشیروان ساخته است.

میافارقین

یاقوت در معجم‌البلدان گوید که میافارقین به فتح اول و تشدید یاء شهری در دیار بکر است که بنای قسمتی از آن از سنگ و بنای قسمتی دیگر از آجر است که ابنیه اول را خسروپرویز و دوم را انوشیروان کرده است، ولی خبری که می‌توان به آن اعتماد کرد آن است که رومیان آن شهر را بنا کردند. این شهر از بلاد خوربران است و آن را به سریانی «مایفرقط» گویند. مردم آن عیسوی مذهب بودند و به اندک فاصله‌ای زیر شهر «آمد»، دجله به شکل یک زاویه قائمه به سمت شرق می‌پیچید و از شمال میافارقین فرود می‌آید و از آن رودخانه‌ای منشعب می‌شود که شهر را سیراب می‌کند. این رودخانه از درب الکلاب سرچشمه می‌گیرد که به معنی گذرگاه سگان است. به قول یاقوت به این جهت این نام را به آن داده‌اند که انوشیروان مانند سگ رومیان را در این گذرگاه بکشت.

میتانی‌ها

میتانی‌ها را قومی از هیت‌ها دانسته‌اند، که از ایشان جدا شده و مهاجرت کرده‌اند، و در بین‌النهرین و صفحات جنوبی برقرار شده‌اند، و بیشتر در قسمت شمالی بین‌النهرین می‌زیسته‌اند. «وینکلر» که در ۱۹۰۶ میلادی در پتریا در بغازکوی پایتخت قدیم هیت‌ها حفاری می‌کرد، اسنادی در بایگانی هیت‌ها یافت که راجع به قوم

میتانی می‌باشد. در این اسناد معلوم می‌شود که میتانی‌ها به خدایان هندی: ایندراوار و ناناساتیا و میترا قسم یاد کرده و آنها را حامی عهدنامه‌ای که بین ایشان و هیتها بسته شده بود، قرار دادند. از اینجا «ادواردمایر» استنباط کرده که نجباویا رؤسای میتانی‌ها آریایی بوده‌اند، و ظهور آریاها در تاریخ از همین زمان است (بین قرن چهارده و بیستم ق. م.). بعدها در سال ۱۹۱۹ میلادی معتقد به این عقیده شدند که در کتیبهٔ بغازکوی هشت زبان، پیدا شده، و نُه عشر کتیبه‌ها به زبانی است که هر چند زبان هند و اروپایی است ولی با زبانهای دیگر مخلوط بوده است. پایتخت میتانی‌ها هاواشوگانی و بزرگترین پادشاه ایشان توشراتا نام داشت.

میتر

• میتر، مهر، ایزدمهر، خورشید، دوستی، صلح و صفا، روشنایی، پیمان، قرارداد، قول، عهد، وفای به‌عهد.

«مهر در اوستا و در کتیبه‌های هخامنشی mithra و در سانسکریت mitra آمده و امروز معانی مختلف از آن اراده می‌کنیم، عهد و پیمان، محبت و خورشید از معانی آن است. هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم هر ماه نیز مهر نامیده می‌شود. بیشتر مورخان معنی اصلی مهر رامیانجی ذکر کرده‌اند. یوستی مهر را به معنی واسطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی می‌داند. در یشتها این کلمه به معنی عهد و پیمان آمده است.

دارمستتر این کلمه را به معنی دوستی و محبت گرفته است. مهر در اوستا از آفریدگان اهورا محسوب شده است و ایزد محافظ عهد و پیمان است و از این‌رو فرشتهٔ فروغ و روشنایی است تا هیچ چیز بر او پوشیده نباشد. مهر دلاوری است نیکوبالا و دارای هزار گوش و ده هزار چشم است تا همهٔ گفته‌ها و کردارهای مردم را بشنود و

ببیند و نیز دارای ده هزار دیده‌بان است تا وقایع را به او خبر دهند. مهر همیشه بیدار و نگران مردم است و همچون گردان و پهلوانان خود بر سر، زره زرین بر تن و سپر سیمین بر دوش دارد، گرزی گران در دست گرفته بر گردونه‌ای زرین سوار است که دارای چرخهای درخشان زرین است و چهار اسب سفید به سُمهای پوشیده از سیم و زر آن را به گرد گیتی می‌گردانند. در گردونهٔ او هزار کمان، هزار تیر که پر کرکس در آنها نشانده‌اند و ناوک زرین دارند و هزار نیزه، هزار تبرزین، هزار خنجر و هزار گرزهٔ آهنین نهاده شده که به تندی اندیشه به‌سوی پیمان‌شکنان روان می‌گردند. روز شانزدهم مهر ماه مخصوص فرشتهٔ مهر است و جشن مهرگان جشن اوست. رسم ستایش مهر از ایران به بابل و آسیای صغیر رفت و سپس با سربازان رومی به اروپا راه یافت و در آنجا به صورت خدایی بزرگ پرستیده شد و بدین‌گونه آیین مهرپرستی پدید آمد».

«مهر: نام فرشته‌ای است موکل به مهر و محبت و تدبیر امور و مصالحی که در ماه مهر که ماه هفتم از سال شمسی و روز مهر که شانزدهم هر ماه باشد بدو متعلق است و حساب و شمار خلق از ثواب و عقاب به‌دست اوست و یکی از نامهای آفتاب عالمتاب هم هست، همچنین نام ماه هفتم باشد از سال که آن بودن آفتاب است در برج میزان».

میترائیسم (مهرپرستی)

یکی از مذاهب عهد ساسانی. معتقدان به این دین میترا راکه از خدایان باستانی آریاها بود مورد ستایش قرار می‌دادند. اوستا میترا را میان اهورامزدا و اهریمن قرار داده (به نام خدای روشنایی) و او را یکی از مأموران اهورامزدا در دفع بدی و هم رب‌النوع آفتاب و حاصلخیزی زمین دانسته است. این مذهب بعداً به یونان و روم و نیز به آلمان، فرانسه و انگلستان باستان رفت و به سرعت شیوع یافت.



مجسمهٔ مرمرین خدای میترا در حال کشتن یک گاو. از رم، احتمالاً متعلق به قرن دوم میلادی

میتراداتس

مهرداد.

میترگان

مهرگان، جشن مهرگان.

جشن مهرگان در روز شانزدهم که روز مهر است در ماه مهرگان گرفته می‌شد. این جشن مربوط به ایزد مهر است و در ایران قدیم با همان شکل مراسم جشن نوروز برگزار می‌شد زیرا سال نو ایرانیان جنوبی در مهرماه یا در ماه bagayadiš پارسی باستان آغاز می‌شد و برای آنها جشن آغاز سال بود. بنابر بندهشن مشیه و مشیانه (آدم و حوا) در این روز به‌وجود آمدند.

در این روز شاهنشاه بارعام می‌داد و لباس ارغوانی می‌پوشید و به شادی می‌پرداخت. ابوریحان بیرونی آورده است که ملوک ایران از آغاز مهرماه تا سی روز با طبقات گوناگون مردم مانند نوروز جشن می‌گرفتند و تاجی را که صورت خورشید برآن بود و بر چرخ خود جای داشت به سر می‌گذاشتند. جشن مهرگان در دربار شاهان غزنوی نیز با شکوه تمام برگزار می‌شد.

«مهرگان بر وزن و معنی مهرجان که معرب آن است. و آن بودن آفتاب عالمتاب است در برج میزان که ابتدای فصل خزان است و نزد فارسیان بعد از جشن و عید نوروز از این بزرگتر جشنی نمی‌باشد و همچنانکه نوروز را عامه و خاصه می‌باشد مهرگان را نیز عامه و خاصه هست و تا شش روز تعظیم این جشن کنند، ابتدا از روز شانزدهم و آن را مهرگان عامه خوانند و انتها روز بیست و یکم و آن را مهرگان خاصه خوانند و عجمان گویند که خدای تعالی زمین را در این روز گسترانید و اجساد را در این روز محل و مقر ارواح گردانید و گویند اردشیر بابکان تاجی که بر آن صورت آفتاب نقش کرده بودند در این روز بر سر نهاد و بعد از او پادشاهان عجم نیز در این روز همچنان تاجی بر سر اولاد

خود نهادندی و روغن‌بان که آن درختی است و میوهٔ آن را حب‌البان گویند به جهت یمن و تبرک بر بدن مالیدندی و اول کسی که در این روز نزدیک پادشاهان عجم آمدی موبدان و دانشمندان بودندی و هفت‌خوان از میوه همچو شکر و ترنج و سیب و بهی و انار و عناب و انگور سفید و کنار با خود آوردندی... و نیک است در این ایام نام بر فرزند نهادن و کودک از شیر باز کردن».

میتوخت

دیوی است در تاریخ اساطیری ایران که نماد گفتار نادرست است و به قولی، نخستین آفریدهٔ اهریمن به شمار می‌رود و بدگمانی می‌آورد.

میرآخور باشی

در دربار صفوی دو نفر شغل میرآخورباشی داشته‌اند و یکی میرآخورباشی جلو بود که مأمور نظم و ترتیب اصطبلهای شاهی و نگاهداری اسبان سلطنتی و آنچه به او پیشکش می‌کردند بود.

میرخواند

محمدبن میرخواند شاه در سال ۸۳۸ هـ. ق. در بلخ به‌دنیا آمد. پدرش سید برهان‌الدین از اهالی بخارا بود که به بلخ مهاجرت کرده بود. میرخواند بیشتر عمر خود را در هرات گذراند و در همین شهر مورد محبت و توجه خاص امیر علیشیر نوایی قرار گرفت. میرخواند اثر معروف خود تاریخ روضة‌الصفا، سیرت‌الامناء و الملوک والخلفاء را به‌نام آن وزیر دانشمند تألیف کرد که محتوای آن برای فهم رویدادهای دوران سلسلهٔ تیموری دارای ارزش بسیار است. این کتابِ در هفت جلد نوشته شده و با اینکه مؤلف در سال ۹۰۳ هـ. ق. درگذشته است مطالب جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از درگذشت مؤلف توسط نوهٔ وی خواند میر تکمیل شده

است. و نیز ← روضةالصفا.

میرخواند: ← روضةالصفا

میرداماد

میرمحمدباقربن محمد استرآبادی متوفی سال ۱۰۴۱ هـ. ق. از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان زمان صفوی است. لقب داماد از پدرش که داماد محقق ثانی بود برای او به‌جای ماند. زادگاهش استرآباد بود و در مشهد به تحصیل پرداخت و در اصفهان اقامت گزید. نزد معاصران خود احترام زیادی داشت و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مغتنم بود. صدرالدین شیرازی از مجلس درس او استفاده کرده است. میرداماد تألیفات متعدد فلسفی و مذهبی دارد که همه به زبان عربی نوشته شده که از جمله می‌توان کتاب «صراط‌المستقیم» و «قبسات» در مسائل حکمت و «کشف‌الحقایق» در حکمت و دین را نام برد. میرداماد اشعار فارسی نیز سروده و «مثنوی مشرق‌الانوار» از اوست. وی در اشعار خود اشراق تخلص می‌کرد.

میرزا آقاخان

میرزا آقاخان کرمانی که نام اصلیش میرزا عبدالحسین‌خان بود و در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مرسوم، به‌نوشتن مقاله در روزنامه‌های مختلف پرداخت و از سیاستهای ناصرالدین‌شاه انتقاد کرد. سپس به عثمانی گریخت ولی بالاخره او را به تبریز برگرداندند و به‌دستور محمدعلی میرزا که در آن زمان ولیعهد و ساکن تبریز بود، به‌قتل رسید. (۱۳۱۴ هـ. ق.).

میرزا ابراهیم

از وزیران شاه عباس دوم صفوی.

میرزا تقی‌خان: ← امیرکبیر

میرزاتقی‌خان سپهر

صاحب کتاب ناسخ‌التواریخ که با ملحقات آن قریب ۱۵ جلد می‌شود. جلد اول راجع به تاریخ انبیاء و ایران قبل از اسلام است.

میرزاحسن آشتیانی

از علما و مجتهدین و اصولیین قرن اخیر مقیم تهران و از ایثارگران شیخ مرتضی انصاری. در قضیه دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکو (رژی) از طرف دولت به شرکت انگلیسی و مقاومتی که او با ناصرالدین‌شاه در خصوص ابطال انحصار آن به‌خرج داد به این معنی ناصرالدین‌شاه حاج میرزا حسن را به تبعید تهدید کرد، میرزا منتظر اجرای تبعید نشد و خود خواست که از شهر بیرون برود. عامه مردم خبر شدند و جلو میرزا راگرفتند و مانع مسافرت اوگشتند و بالاخره در ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ ه. ق. شاه مجبور شد آن امتیاز را ملغی نماید.

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله

حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله مشهور به سپهسالار اعظم صدراعظم نامی ناصرالدین‌شاه قاجار از مردان سیاسی و دیوانی اصلاح‌طلب و قانونگذار دورهٔ قاجاریه.

میرزارضا کرمانی

از شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی که ناصرالدین‌شاه را به‌سزای اعمالش رساند. وی ناصرالدین‌شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری با تپانچه‌ای که به همراه داشت از صفحه روزگار محو کرد.

میرزا رفیع محمد

میرزا رفیع محمد پسر امیر شجاع‌الدین محمود حسینی مرعشی آملی از وزیران شاه عباس اول صفوی.

میرزا سلمان جابری اصفهانی

میرزا سلمان جابری اصفهانی پسر

میرزا علی جابری از وزیران شاه اسماعیل دوم صفوی بود. وی در سال ۹۸۵ هجری پس از عزل میرزا شکرالله به‌مقام وزارت رسید و منصب صدارت اعلی به شاه عنایت‌الله اصفهانی محول گردید.

میرزا سیدمحمد سنگلجی: ← طباطبایی

میرزا شاهرخ: ← شاهرخ

میرزا شاهولی اصفهانی

میرزا شاهولی اصفهانی از وزیران (اعتمادالدوله) شاه عباس بزرگ.

میرزا شفیع مازندرانی

دومین فردی که پس از برکناری و قتل حاج ابراهیم کلانتر عهده دار سمت صدارت عظما در عهد فتحعلی‌شاه قاجار گردید. میرزا شفیع از بندپی مازندران بود و از سال ۱۲۱۵ ه. ق. لغایت ۱۲۳۴ ه. ق. سمت صدارت عظما را به‌عهده داشت. وی فرزند حاجی میرزا احمد از خدمتگزاران نادرشاه افشار بود. اجداد میرزا شفیع از اهالی اصفهان بودند که در عصر سلاطین صفویه به‌علت طغیان و عصیان توسط پادشاهان صفویه به اجبار از اصفهان کوچ و در بندپی مازندران سکونت کردند.

وقتی که حاجی ابراهیم از صدارت عزل گردید، فتحعلی‌شاه میرزا شفیع را به‌عنوان صدراعظم خود انتخاب نمود. وی تا سال ۱۲۳۴ ه. ق. در این سمت باقی بود تا اینکه در این سال، در سن ۷۵ سالگی به‌هنگام عزیمت فتحعلی‌شاه از سلطانیه به‌سمت تهران، در سلطانیه بیمار و به‌قزوین انتقال یافت و در این شهر فوت شد و جنازهٔ وی جهت دفن در عتبات عالیات به عراق ارسال گردید.

میرزا طالب‌خان

میرزا طالب‌خان پسر حاتم بیگ

اردوبادی از وزیران شاه عباس اول صفوی.

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک اعظم)

میرزا علی‌اصغرخان مشهور به «اتابک اعظم» صدراعظم ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و محمدعلی شاه قاجار از مردان سیاسی و دیوانی نامدار دورهٔ قاجاریه.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله

فرزند میرزا محمدخان مجدالملک، در هشتم ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۵۹ هجری قمری در تهران متولد گردید. علوم متداول زمان را آموخت و به تحصیل زبان فرانسه و علوم جدید پرداخت. امین‌الدوله، در ماه رجب سال ۱۳۱۵ هجری قمری، که سال دوم سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار بود، به‌مقام صدارت اعظمی منصوب شد، لیکن به‌واسطه سعایت بدخواهان در سال ۱۳۱۶ هجری قمری، از کار برکنار گردید و پس از چندی از راه قفقاز و دریای سیاه و اسکندریه به مکه رفت و در مدت مسافرت به‌نگاشتن سفرنامه پرداخت. این سفرنامه در روز جمعهٔ ۱۳ شوال سال ۱۳۱۶ هجری قمری شروع شده و در سه‌شنبهٔ ۱۶ رجب ۱۳۱۷ هجری قمری پایان پذیرفته است. دکتر علی امینی نخست‌وزیر اسبق ایران نوهٔ حاج میرزا علی‌خان امین‌الدوله است. او در ماه رجب سال ۱۳۲۲ هجری قمری به بیماری کلیه درگذشت.

میرزا علی‌خان (امین‌الدوله)

حاج میرزا علی‌خان که دارای القابی از قبیل منشی حضور، امین‌الملک و امین‌الدوله بود، پسر حاج محمدخان سینکی مجدالملک (صاحب رساله مجدیه) می‌باشد. اجداد امین‌الدوله اصلاً مازندرانی بوده ولی چون در سینک از قرای لواسان علاقه و ملکی داشته و در آنجا مقیم بودند از این‌رو به

سینکی هم معروف می‌باشند. حاج محمدخان سینکی خواهرزاده میرزا آقاخان نوری دومین صدراعظم ناصرالدین شاه بوده است.

میرزا علی‌خان در سال ۱۲۶۰ ه. ق. در تهران متولد گردید. از آنجا که پدر میرزا علی‌خان، هم صاحب قلم بود و هم در امور دولتی دست داشت، میرزا علی‌خان از تربیت کافی برخوردار شد. پدر وی از کارمندان عالی‌رتبه وزارت امور خارجه بود که مدتی در حاج ترخان به‌مأموریت اشتغال داشت. سپس جهت تصفیه امور متفرقه بین ایران و عثمانی به کارپردازی ایران در بغداد تعیین گردید. در این هنگام میرزا علی‌خان که جوانی ۱۵ ساله بود با سمت منشی‌گری به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و به همراه پدر عازم بغداد شد و در این مأموریت است که سطح تحصیلات و معلومات میرزا علی‌خان به‌ویژه در زمینه زبان عربی تقویت می‌شود. پدرش بعد از بازگشت از بغداد به کارپردازی آذربایجان گماشته شد و میرزا علی‌خان به همراه پدر به این ناحیه رفت و زبان فرانسه را نیز در این مأموریت از یک معلم ارمنی آموخت.

هنگامی که پدر وی از بغداد مراجعت نمود، میرزا علی‌خان جوانی هجده ساله بود که مورد توجه شاه قرار گرفت و ناصرالدین شاه دستور داد که وی در سفر و حضر ملتزم رکاب باشد. در سال ۱۲۷۹ ه. ق. یعنی در سن نوزده سالگی به سمت نیابت اول وزارت امور خارجه تعیین گردید و در سال ۱۲۸۳ ه. ق. ضمن داشتن این سمت جزو پیشخدمتان خاصه شاه شد و از این تاریخ تا سال ۱۲۹۰ ه. ق. که ملقب به لقب پدرزن خود پاشاخان امین‌الملک شد، لقبش منشی حضور بود.

در سال ۱۲۸۸ ه. ق. مسئولیت چاپارخانه دولتی (پستخانه) به او سپرده شد و در این سمت با تلاش و جدیت سر و سامانی به اوضاع پست ایران داد.

در سال ۱۲۹۰ ه. ق. به لقب

امین‌الملک و منصب وزارت رسائل (ریاست دفتر مخصوص شاه) نایل آمد و در سال ۱۲۹۴ ه. ق. تصدی امور ضرابخانه تبریز به مشاغلش افزوده شد. در سال ۱۲۹۵ه. ق. که ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا درگذشت، امین‌الدوله از طرف دربار ایران به سمت سفارت مخصوص انتخاب و برای عرض تسلیت روانه دربار ایتالیا شد. در سال ۱۲۹۷ ه. ق. وزارت وظایف و اوقات نیز به او سپرده شد. در سال ۱۲۹۹ ه. ق. به امین‌الدوله ملقب شد و در سال ۱۳۰۴ ه. ق. به ریاست مجلس دارالشورای دولتی برگزیده گردید. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. به همراه ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت و از مشاهده اوضاع عمومی و نظم اجتماعی اروپا و ترقیات حیرت‌آور اروپاییان درسهای فراوانی گرفت و به سرّ پیشرفت اروپا آگاهی یافت و در صدد برآمد تا ایران را به شاهراه ترقی وارد کند. (در سفر اول هم با ناصرالدین‌شاه به اروپا رفته بود ولی به‌علت مخالفت و سخن‌چینی امین‌السلطان از سر حد آلمان به ایران مراجعه نمود).

به‌دنبال ترور ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین میرزای ولیعهد که در تبریز بود، از میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان درخواست نمود تا کماکان بر مسند صدارت باقی بماند. امین‌السلطان در این سمت مشغول انجام وظیفه بود تا اینکه به دلایلی چند از کار برکنار و میرزا علی‌خان امین‌الدوله که به پیشکاری محمدعلی میرزای ولیعهد در تبریز به‌کار اشتغال داشت به صدراعظمی انتخاب گردید.

میرزا کریم‌خان رشتی

میرزا کریم‌خان رشتی (عبدالکریم خان‌اکبر) چهارمین پسر حاج محمدکاظم وکیل‌الرعایا (حاج وکیل) در حوالی سال ۱۲۶۰ ش. / ۱۳۰۰ ق. در رشت به‌دنیا آمد. پدر وی از متمولین گیلان و از طایفهٔ امشه‌ای بود.

دوران جوانی میرزا کریم‌خان مصادف با سالهای پر آشوب انقلاب ۱۹۰۵ ــ ۱۹۰۷ روسیه، که تأثیرات مستقیم آن در خطه گیلان احساس می‌شد، و انقلاب مشروطه است. در این شرایط حساس سیاسی، توجه استعمار بریتانیا به شمال ایران معطوف بود و در مقابل پایگاه نیرومند استعمار تزاری در این منطقه، که وابستگان محمدعلی شاه را در بر می‌گرفت، پایگاهی متنفذ و کارا برای خود جستجو می‌کرد. بریتانیا به سرعت این پایگاه را در وجود خاندان تازه به دوران رسیدهٔ اکبرخان بیگلربیگی، که به‌تبع ثروت کلان خود سوداهای بزرگ سیاسی در سر می‌پرورانیدند، یافت و طبعاً توجه‌اش به کریم، چهرهٔ جوان و با استعداد این خاندان، و برادر ماجراجوی او، عبدالحسین، جلب شد. این هماهنگی طبیعی میان سوداهای سیاسی خاندانهای متمکن نو پدید و امیال توسعه‌طلبانه امپریالیسم انگلیس منجر به ظهور پدیده‌ای در انقلاب مشروطه شد که با نام میرزا کریم‌خان رشتی گره خورده است.

میرزا کوچک‌خان

نام وی یونس و پسر میرزا بزرگ رشتی بود. وی در سال ۱۲۵۹ هـ. ق. در رشت متولد شد و جهت تحصیل علوم دینی در رشت و تهران به تحصیل پرداخت. مدتی معمم و در تهران جزء طلاب مدرسه صدر مشغول به تحصیل بود و بعد در زمره مشروطه‌خواهان و حتی مجاهدین درآمد. وی مردی دیندار، روحانی، مهین‌دوست و طالب سربلندی و عظمت اسلام و ایران بود. در کشاکش جنگ جهانی اول کمیته اتحاد اسلام را در گیلان به‌وجود آورد و هدف او ایجاد یک حکومت، مستقل از هر گونه نفوذ بیگانه بود. وی عملیات کثیری را علیه روسها و عقب راندن آنان از ایران نمود و علیه دولت مرکزی ایران قیام کرد که سرانجام با تسلیم شدن

خالوقربان به نیروهای سردارسپه، میرزا با یکی از دوستانش در گردنهٔ طالش و خلخال زمانی که می‌خواست جان دوست خود را از برف و سردی هوا نجات دهد از برودت هوا بدرود حیات گفت (آذرماه ۱۳۰۰ ش.).

میرزا لطف‌الله شیرازی

میرزا لطف‌الله شیرازی از وزیران شاه محمد صفوی است. وی از طرفداران ولیعهدی شاهزاده حمزه میرزا بود. هنگامی که شاه عباس اول صفوی به سلطنت رسید او را به‌علت نجابت ذاتی و خوی و خصلت ایرانی مورد عفو قرار داد. میرزا لطف‌الله در سال ۹۹۸ هجری به وزارت شاه عباس اول صفوی رسید.

میرزا محمدجعفر اصفهانی

میرزا محمدجعفر اصفهانی از وزیران کریم‌خان زند.

میرزا محمدحسین فراهانی

از وزیران کریم‌خان زند بود. وی عموی میرزا عیسی قائم‌مقام، مشهور به میرزا بزرگ و جد مادر میرزا ابوالقاسم سیدالوزرای قائم‌مقام وزیر و منشی معروف عباس میرزا نایب‌السلطنه و محمد شاه پسر وی می‌باشد. کریم‌خان در آغاز او را به وزارت صادق‌خان گماشته بود.

میرزا محمدخان سپهسالار

صدراعظم ناصرالدین‌شاه؛ وی به‌نام میرزا محمدخان قاجار دولوکشیکچی‌باشی، پسر دوم امیرخان سردار بود که از زمان سلطنت محمدشاه قاجار مصدر خدماتی گردیده و از جمله در تحکیم سلطنت وی فعالیتهایی نموده بود. در زمان شروع جنگهای کریمه ناصرالدین‌شاه احتیاطاً وی را با عده‌ای سپاهی عازم آذربایجان و کرمانشاه نمود، و بعد از فتح هرات و تجاوز

انگلیسی‌ها به‌خاک ایران به‌جای وی محمدعلی‌خان شجاع‌الملک نوری فرماندهٔ قوای جنوب ایران که از انگلیسی‌ها شکست خورده بود را انتخاب کرد، اما وی نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. در سال ۱۲۷۵ ﻫ. ق. ناصرالدین‌شاه وی را به‌عضویت کابینهٔ شش نفره خود انتخاب نمود و در سال ۱۲۷۶ ﻫ. ق. علاوه بر سمتی که داشت به‌عضویت شورای دولتی درآمد و هنگامی که وزیر جنگ گردید، لقب سپهسالاری به وی اعطا شد تا اینکه در سال ۱۲۸۱ بعد از فوت سید جعفرخان مشیرالدوله رئیس مجلس وزرا، ناصرالدین‌شاه مجدداً در صدد انتخاب صدراعظم برآمد و محمدخان سپهسالار را به صدراعظمی خود انتخاب نمود.

میرزا محمدخان سپهسالار

فرزند دوم امیرخان سردار دایی عباس میرزا نایب‌السلطنه صدراعظم ناصرالدین‌شاه قاجار از مردان سیاسی و دیوانی دورهٔ قاجاریه.

میرزا محمد شفیع مازندرانی ← میرزا شفیع مازندرانی

میرزا محمدعلی‌خان

وزیر امور خارجه و رئیس مدرسهٔ دارالفنون در دورهٔ قاجاریه.

میرزامسیح استرآبادی

متولد سال ۱۱۹۳ ﻫ. ق. در زمان خود مجتهد و نفوذ روحانی زیادی داشت. در جریان برگرداندن دو نفر از زنان گرجی از حرمسرای اللهیارخان آصف‌الدوله به سفارت توسط گریبایدوف، میرزا به سفارت روس پیغام فرستاد ولی سفیر به این پیغام اعتنایی نمود. مردم از موضوع اطلاع حاصل کرده و برای بیرون آوردن زنان مسلمان به طرف سفارت روس حمله نمودند که سفیر از این غوغا، دو نفر از زنان

حرمسرای آصف‌الدوله را بیرون فرستاد. مردم یعقوب را که ظاهراً غوغا را در ابتدا او به‌وجود آورده بود تکه‌تکه کردند و زنان را به خانه میرزا مسیح بردند. مردم وارد سفارت شدند و سفیر و تمام کارمندان سفارت را به استثنای یک نفر که پنهان شده بود از دم تیغ گذراندند. دولت از این بابت احساس نگرانی کرد و میرزا مسیح را تبعید نمود. مردم او را از این کار منع داشتند ولی چون او خود را در خطر دید به عراق رفت و در سال ۱۲۶۳ ه. ق. در سن هفتاد سالگی در آنجا درگذشت.

میرزاملکم‌خان

میرزاملکم‌خان ملقب به ناظم‌الملک (ناظم‌الدوله) پرنس و نظام‌الدوله، از ارامنه جلفای اصفهان فرزند میرزا یعقوب ارمنی جلفایی. ملکم در سال ۱۲۴۹ ه. ق. در اصفهان متولد و پدرش میرزا یعقوب کوشش نموده بود که زبان فارسی را به‌خوبی فرا گیرد. در سال ۱۲۵۹ ه. ق. در سن ده سالگی او را به پاریس فرستاد و در مدارس آنجا به تحصیل حکمت طبیعی و مهندسی پرداخت و پس از بازگشت به ایران اولین خط تلگراف را در ایران دایر کرد و در ضمن تحصیل، اصول فلسفه سیاسی خوانده و ناشر اندیشه آزادی و حکومت قانون گردید و پس از فراغت از تحصیلات متداول آن زمان در سال ۱۲۶۷ ه. ق. به ایران بازگشت و در دارالفنون به معلمی و مترجمی اشتغال ورزید.

وی در سال ۱۲۷۴ ه. ق. در اواخر صدارت میرزاآقاخان با تحصیل اجازه از ناصرالدین‌شاه در تهران فراموشخانه که آن را فراماسونری می‌نامیدند دایر کرد و عده‌ای از اعیان ــ شاهزادگان و بعضی از جوانانی که در دارالفنون تحصیل می‌کردند در آن جمع شده و مردم را به آزادی و جمهوریت دعوت می‌کرده‌اند.

ملکم از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۷ ه. ق. مدت هجده سال وزیرمختار ایران در

لندن بود. که اواخر مأموریتش در لندن بین او و میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم وقت روی مادیات و استفاده شخصی سخت به‌هم خورد و بالاخره منتهی به‌عزل ملکم‌خان گردید.

میرزا مهدی‌خان استرآبادی

وی فرزند محمدنصیر استرآبادی است. در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری با لقب منشی‌الممالک سمت منشیگری نادرشاه افشار را داشت. میرزا مهدی‌خان گذشته از اینکه در علم لغت دارای اطلاعات جامع و وسیعی بود به لهجه‌های ترکی هم آشنایی کامل داشت. به‌علت اعتماد و اطمینان نادر نسبت به وی میرزا مهدی‌خان یکی از ملتزمین رکاب بود. در سالهای آخر زندگی نادر از جانب او به اتفاق مصطفی‌خان شاملو جهت عقد قرارداد عازم دربار عثمانی شد. از آثار وی یکی کتاب جهانگشای نادری است و اثر دیگر او درهٔ نادره می‌باشد. جهانگشای نادری مجموعه‌ای است از وقایع و حوادث تاریخی راجع به شورش افاغنه و سانحهٔ هرات در سال ۱۱۲۹ هـ. ق. و شیوع فتنه و آشوب و رسم ملوک‌الطوایفی از قندهار تا اصفهان و اغتشاش در آذربایجان و استرآباد تا سال ۱۱۴۸ هـ. ق. و نیز به سلطنت رسیدن نادر تا سال ۱۱۶۰ هـ. ق. و دُرّهٔ نادری که دارای انشایی پیچیده و مصنوع و پر از ترکیبات و لغات دشوار عربی و فارسی است.

میرزایحیی نوری

ملقب به صبح ازل رئیس فرقه ازلیه از فِرَق بابیه. میرزا یحیی پسر میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ و برادر علی میرزا حسینعلی ملقب به بهاءالله که پیشوای بهایی‌ها بود.

میرزای شیرازی

حاج میرزا حسن یا میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای

شیرازی فرزند میرزا محمود خوشنویس، مرجع تقلید عموم شیعیان در عصر خود، در حدود سال ۱۲۳۰ ه. ق. در شیراز درس خواند و سپس در سن ۱۸ سالگی به اصفهان و بعد به نجف و سامرا رفت و پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری در میان مراجع تقلید و همطرازهای خویش شخص اول گردید.

از کارهای مهمی که در زمان ایشان صورت گرفت موضوع الغای امتیاز توتون و تنباکو (انحصار دخانیات) است که از طرف دولت ایران در مقابل گرفتن مبلغی به انگلیسها داده شد. مضمون فتوای مرجع عالیقدر شیعه چنین بود:

بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است.

این واقعه به‌نام «رژی» معروف است که ناصرالدین‌شاه انحصار دخانیات ایران را به مدت پنجاه سال به شخصی انگلیسی به‌نام «تالبوت» واگذار کرده بود که پس از فتوای میرزای شیرازی این امتیاز لغو شد.

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک

(صدراعظم دورهٔ ناصر)

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک معروف به آقا، یا جناب آقا، پسر میرزا حسن مستوفی‌الممالک آشتیانی در سال ۱۲۲۷ ه. ق. متولد گردید. پدر وی از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه مستوفی‌الممالک ایران بود و مصدر خدماتی گردید. وی همانند قائم‌مقام و امیرکبیر از اهالی آشتیان اراک و خواهر وی، همسر قائم‌مقام فراهانی بود. خود وی نیز در تبریز در خدمت قائم‌مقام به‌کار اشتغال داشت. از آنجا که میرزا تقی‌خان امیرکبیر ارادت خاصی نسبت به قائم‌مقام داشت و هم برادرزن قائم‌مقام بود و هم محضر وی را درک کرده بود، توجه خاصی نسبت به میرزا یوسف مبذول می‌داشت.

پس از اینکه میرزا حسین‌خان

سپهسالار ـــ مشیرالدوله به‌علت مخالفتهای داخلی و دلخوری دولت روسیه از اعطای امتیاز رویتر به انگلیسیها از صدارت برکنار گردید و بعد از مدتی مجدداً به‌سمت وزیر خارجه انتخاب شد. ناصرالدین‌شاه از انتخاب صدراعظم جدید خودداری کرد و کارها را تقریباً بین میرزا یوسف مستوفی‌الممالک و میرزا حسین‌خان تقسیم نمود. بدین‌نحو که عمده امور داخلی کشور به‌دست میرزا یوسف و امور خارجه به‌عهده سپهسالار (مشیرالدوله) واگذار گردید تا اینکه در ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ هـ. ق. به‌موجب دستخطی، ناصرالدین‌شاه میرزا یوسف مستوفی‌الممالک را به صدراعظمی خود انتخاب کرد.

میرشکارباشی

صاحب این مقام، کار شکار شاه را در سلسله صفویه اداره می‌کرد و عنوان قوشچی‌باشی هم داشت.

میرمهنا

میرمهنای دغابی (عرب و از طایفهٔ دغابی) پسر امیر ناصر رئیس بندر ریک بوده و پس از اینکه نامبرده پدر خود امیر ناصر را کشت برای اینکه ریاست طایفه و حکومت بندر ریک را بر خود مستقر نماید، اعمام و برادران و اقوام خویش را نیز تماماً کشت و در سال ۱۱۷۹ هـ. ق. جزیره خارک را که از سال ۱۱۶۷ به‌تصرف بارون نیقوزن رئیس تجارتخانه هلند در بصره درآمده بود تصرف کرد و تأسیسات آن را مرکز غارتگری خود قرار داد و عده‌ای از اروپاییان را نیز از بین برد.

کریم‌خان زند در سال ۱۱۸۰ هـ. ق. برای دفع شر میرمهنا و جلوگیری از راهزنیهای دزدان دریایی، آنجا را محاصره و تصرف نمود. سپس زکی‌خان زند، امیرمهنا را در همین سال دستگیر کرده کشت و جمعی از اهالی کنگان هم به‌واسطه شئامت او گرفتار گشتند.

می‌سیه

یکی از خشتره‌های عصر هخامنشی که این ایالت حاصلخیز از طرف شمال به پروپنید (دریای مرمره) و از مغرب به بحر اژه و از جنوب به لیدیه و از شرق به ایالت بی‌تی‌نیه محدود بود و خشتره پوان این ایالت در شهر ادسی کیلیوم که امروز دیاس کیلو نام دارد بوده است.

از شهرهای معروف آن پرگاموس بود که در آنجا کاغذ مخصوصی می‌ساختند که معروف به «پارشومن» است. این شهر در کنار رود سله‌نوس قرار داشت. دیگر شهر ـ ک ت ای یوس بود که اکنون به پرگام چای معروف است دیگر «اِاُلیه» و تیوترانی و هالی‌سارن ولاریس بود.

میکال: ← جنگ میکال

میلاد

میلاد در شاهنامه یکی از پهلوانان روزگار کیخسرو است که با او در دو جنگ با تورانیان همراه بود. از این خاندان صدسوار در رکاب کیخسرو بودند که گرگین پسر میلاد فرماندهی این سپاه را داشت.

به عقیدهٔ مارکوارت و نولد که کلمهٔ میلاد تحریف شدهٔ مهرداد یا میترادات است که چند تن از شاهنشاهان اشکانی به آن نام خوانده شده‌اند. از جمله یکی از دشمنان گوترزس (گودرز) در کتاب مورخ رومی تاسیتوس به صورت جدیدتر آن «مهرداتس» Mehrdates آمده است. این کلمه در عربی و سریانی و پارسی «میلاد» Mila گردیده است. در فهرستی که فردیناند یوستی از پادشاهان اشکانی ترتیب داده به‌نام شش مهرداد برمی‌خوریم که یکی از آنان معاصر گودرز و از معارضان او بوده است.

حمزهٔ اصفهانی و ابوریحان یکی از پادشاهان اشکانی را به‌نام خسروبن ملادان آورده‌اند که در مجمل التواریخ والقصص خسروبن ولادان آمده است.

در داستان جنگ بیژن با گرازان کسی که مایهٔ رنج بیژن و افکندن او به چاه و بند تورانیان شد گرگین پسر میلاد است. دشمنی میان میلادیان و گودرزیان که در شاهنامه به صورت داستان بیان شده خاطره‌ای از ضدیت مهرداتس و گوترزس تاریخی است. نام گرگین را در فهرست پادشاهان اشکانی نمی‌بینیم شاید به قاعده تبدیل و او به گاف (مانند ویستهم به گستهم و ویشتاسب به گشتاسب) اصل کلمهٔ گرگین و نونس Venones پدر مهرداتس بوده که در زبان فارسی به گرگین تبدیل شده است.

میل اژدها

آتشکده اشکانی در نورآباد ممسنی (۲۲۴ ـ ۲۵۳ م.) از سنگهای سفید و قطعات منظم ساخته شده است و در حدود هفت متر بلندی آن بوده است. قاعده و تمام بدنه برج را با سنگهای سفید و تراش ظریف پناه نموده‌اند. پلکانی در درون برج برای رسیدن به بام آن که محل برافروختن آتش بوده است تعبیه کرده‌اند.

میل اژدها: ← آتشکدهٔ میل اژدها

میله: ← جنگ میله

میلیسپو

دکتر میلیسپو به‌موجب قانونی که در تاریخ چهارم اسفند ۱۳۰۱ شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید، برای مدت پنج سال به سمت ریاست کل مالیهٔ ایران استخدام شد، ولی در سال ۱۳۰۶ با انتصاب شاهزاده فیروز (نصرت‌الدوله) به سمت وزیر مالیهٔ ایران و محدود شدن اختیارات وی، نامبرده از ادامهٔ کار خودداری نمود و پیش از انقضای مدت قرارداد استخدام خود استعفا داد.

مین‌باشی

مین‌باشی (هزارباشی)، از مناصب

ارتشــی دوران زنـدیه کـه در دوره‌هـای گذشته نیز وجود داشته است.

مینو

بـهشت، فـردوس، در پـهلوی ایـن واژه مینوک و صورت اوستایی آن مَئینیَوَ به معنی روان، خـرد، روح آمـده است. مینوان جمع مینو بـه مـعنی بـهشتیان و روحانیون آمده؛ و مینوی یعنی روحانی و مـعنوی. در اوسـتا از دو جـهان یـعنی جـهان مـادی و جـهان مـینوی و نـیز از ایزدان مینوی و ایزدان جهانی سخن رفته و اهــورامـزدا در سـر ایـزدان مـینوی و زرتشت در ســر ایــزدان جـهانی جـای دارند.

مینوآب

مقصود فرشتهٔ نگهبان آب است که خرداد باشد.

مینواوزْوَر

مقصود فرشتهٔ نگهبان گیاه است که امرداد باشد.

مینوخرد

مینوی خرد، مینوگ خرد. یکـی از کـتب گـرانـبهای دیـنی است کـه تـقریباً ۱۱۰۰۰ کــلمهٔ پــهلوی دارد و شــامل شصت و دو پرسش و پاسخ پیرامون دین مــزدیسنی است. نـریوسنگ آن را بــه سانسکریت و پازند ترجمه کرده است.

مینو زمین

مقصود ایزد نگهبان زمین است که سپندارمذ باشد.

مینو کردو

در قسمت پازندِ آتش بهرام نـیایش نام آن با دیگر آتشکده‌ها مانند آذربرزین مـهر و آذرخـوردات آمـده. شـاید اسـم یکــی اِز آتشکــده‌های مـعروف دیـگـر باشد.

میهمان‌دارباشی

میهمان‌دارباشی در عـصر صـفویه

وظیفه پذیرایی از میهمانان شاه را داشت و وسایل زندگانی و اقامت آنها را در ایران فراهم می‌ساخت. وی سفیران بیگانه را به‌حضور شاه می‌برد و میهمانداران دیگری در فرمان وی خدمت می‌کردند.

مؤیدالدوله

برادر عضدالدوله (۳۶۶ـ۳۷۳ ﻫ.) از پادشاهان آل‌بویه که در ری فرمانروایی می‌کرد.

مؤیدالدین محمد قمی

وزیر ایرانی ناصرالدین‌اللّه والظاهرباللّه.

مؤیدالدین مرزبان

وی ابتدا منشی سلطان مسعود سلجوقی بود و بعد از عزالملک یزدجردی، به وزارت سلطان مسعود رسید. مدت وزارت مؤیدالدین دو سال بیشتر ادامه نیافت و سرانجام اتابک بوازبه او را از وزارت معزول نمود.

مؤیدالملک ابوبکر پسر نظام‌الملک

وزیر برکیارق سلجوقی پس از عزالملک به وزارت برکیارق رسید. وی مردی صاحب همت و با سخاوت و شجاع بود که بعد از مدتی کوتاه خاطر سلطان برکیارق از وی رنجیده گردید و در نتیجه او را از وزارت معزول و به زندان انداخت و سپس وزارت را به برادر دیگر وی فخرالملک سپرد.

مؤید: ← **خواجه علی مؤید**

انتشارات
فرهنگ مکتوب

A DESCRIPTIVE DICTIONARY OF PERSIAN HISTORY

BY

ABBAS GHADIYANI



9 789648 839036